

پاسخ به شبهات غفاری

درباره اندیشه مهدویت

دکتر نصرت الله آیتی

بسم الله الرحمن الرحیم

دلیل روشن (پاسخ به شبهات قفاری درباره اندیشه مهدویت)

نویسنده:

نصرت الله آیتی

ناشر چاپی:

آینده روشن

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دلیل روشن (پاسخ به شبهات قفاری درباره اندیشه مهدویت)

مشخصات کتاب

سرشناسه: آیتی، نصرت الله

عنوان و نام پدیدآور: دلیل روشن (پاسخ به شبهات قفاری درباره اندیشه مهدویت) / نصرت الله آیتی.

مشخصات نشر: قم: آینده روشن، ۱۳۹۳.

مشخصات ظاهری: ۵۵۲ص.

شابک: ۱۹۳۰۰۰ ریال: ۱- ۴۶-۵۰۷۳- ۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد بن حسن(عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. — امامت شیعه.

موضوع: ناصر القفاری، شبهات درباره مهدویت.

موضوع: اصول مذهب الشیعه؛ عرض و نقد.

موضوع: نقدهای روشی، نقدهای موردی.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۰ ۲ ت ۹ آ / ۵ / BP۲۲۴

رده بندی دیویی: ۴۶۲/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۲۲۷۴۴۹۹

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَآ إِنَّ اللّهَ يَجْزِى الْمُتَصَدِّقِينَ

سوره یوسف، آیه ۸۸

تقدیم به آستان بلند بانوی دو عالم و کوثر آفر ینش

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

فهرست

گرفت.۴۸

مقدمه

اشاره

باور به منجی که با خروج خود، عدل و داد را در مقطع پایانی تاریخ حیات انسانی به ارمغان خواهد آورد و به ستم و تجاوز ظالمان در پهنه کره خاکی پایان خواهد داد و دولت دادگستری را بنیان خواهد، باوری است که پیروان ادیان سه گانه ابراهیمی و بخش چشم گیری از سایر ملل به آن ایمان دارند.

در اسلام نیز به رغم وجود مذاهب مختلف اسلامی و تفاوت های عقیدتی ناشی از آن، همه مسلمانان بر اساس بشارت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به ظهور منجی موعود با نام «مهدی» در آخرالزمان اعتقاد راسخ دارند. اخبار مهدویت که از جمله روایات متواتر در بین مسلمانان به شمار می آید، به خوبی بسیاری از ابعاد این اعتقاد را روشن ساخته است.

در این بین، شیعه اثنی عشری با نگاه خاص خود به موضوع مهدویت ــ که برگرفته از فرمایشات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام است ــ باور دارد که مهدی موعود فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در سال ۲۵۵ق متولد شده و پس از گذراندن دوران حدوداً هفتاد ساله غیبت صغرا، هم اکنون در پس پرده غیبت کبرا به سر می برد. این باور از سوی مخالفان از ابعاد مختلف به چالش کشیده شده و اشکالات و شبهات بسیاری درباره آن مطرح شده است.

از جمله نویسندگانی که تلاش کرده با القای شبهاتی، قرائت شیعی این آموزه فاخر را به نقد بکشد، دکتر ناصر القفاری ــ از نویسندگان وهابی مسلک معاصر ــ است. وی

دانش آموخته دانشگاه قصیم و عضو هیئت علمی و مدیر گروه الهیات و مذاهب معاصر همین دانشگاه است. عنوان رساله کارشناسی ارشد او «مسأله التقریب بین الشیعه و السنه» است و کتاب اصول مذهب الشیعه الامامه الاثنی عشریه عرض و نقد رساله دکتری اوست. وی برای دسترسی به منابع شیعه و نگارش رساله اش به مصر، عراق، بحرین، کویت و پاکستان سفر کرده است. مقدّمات فی الاعتقاد، مقدمهٌ فی الملل و النحل، نواقض توحید الاسماء و الصفات، حقیقه الصحیفه السجادیه او ما یسمّی بزبور آل محمد، البدعه المالیه عند الشیعه الامامیه، العالم الاسلامی و الغرب و اصول الدین عند الائمه الاربعه واحده از دیگر آثار او به شمار می روند.

کتاب اصول مذهب الشیعه به لحاظ تنوع مباحث و جامعیت و شمار بسیار شبهات آن و طرح مطالب در قالب های به ظاهر علمی، نزد وهابیون موقعیتی ممتاز یافته است. این رساله رتبه نخست را به دست آورد و از این رو به چاپ و توزیع گسترده آن در سطح دانشگاه ها اقدام شد و چاپ های متعددی از آن صورت گرفت. امروز این کتاب در بسیاری از دانشگاه های معتبر به عنوان یکی از مواد درسی تدریس می شود و در بسیاری از پایگاه ها و سایت های اینترنتی به شکلی گسترده در دسترس قرار گرفته است. این رساله در بیش از ۱۵۰۰ صفحه و در سه جلد چاپ شده و دارای پنج باب است؛ باب اول با عنوان «اعتقاد شیعی درباره مصادر اسلام »در سه فصل به بررسی نظریه شیعه درباره قرآن، سنت و اجماع پرداخته است. در باب دوم با عنوان «اعتقاد شیعه در اصول دین» عقاید شیعه را در توحید الوهیت، توحید ربوبیت، بحث اسما و صفات الهی و بالأخره ایمان و ارکان آن در شش فصل پی گرفته است. در باب سوم ــ که عنوان آن «اصول و معتقدات خاص شیعه» است ــ بحث امامت، عصمت امام، تقیه، مهدی و غیبت او، رجعت،ظهور، بدأ و مسئله طینت را در هشت فصل ارائه می کند. «شیعیان معاصر و ارتباط آنان با اسلاف خود» عنوان چهارمین باب این کتاب است و بالأخره در باب پنجم «تأثیر شیعه در دنیای اسلام»

مورد بررسی قرار گرفته است. وی در پایان این باب دو دیدگاه بزرگان سلفی را درباره شیعیان ذکر می کند که برخی آن ها را اهل بدعت و برخی آنان را محکوم به کفر می دانند.

آن چه در ادامه می آید تلاشی است جهت پاسخ گویی به شبهات فصل چهارم از باب سوم که با عنوان «المهدیه و الغیبه» در ۱۱۰ صفحه مطرح شده است.

نویسنده در این جا بر خود فرض می داند از تمام اساتیدی که در به ثمر نشستن این مجموعه نقش آفرین بوده اند خصوصاً حجت الاسلام والمسلمین سیدمسعود پورسیدآقایی ریاست محترم مؤسسه آینده روشن که تمام امکانات لازم را برای فراهم شدن این اثر مهیا نمودند قدردانی نماید. همچنین بر خود لازم می دانم از گروه قرآن و حدیث مؤسسه آینده روشن که با نقد و بررسی این نوشته در جلسات پیوسته خود سهم وافری در غنای آن داشتند تشکر ویژه نمایم. بدیهی است اگر در این رساله قوتی وجود داشته باشد آن را وامدار اساتید و اعضاء گروه قرآن و حدیث مؤسسه آینده روشن است.

اهمیت موضوع

در اهمیت موضوع می توان به این نکته اکتفا کرد که مهدویت از مؤلفه های اساسی آموزه امامت است که سنگ بنای هندسه کلامی شیعه و کانون باورهای تشیع اثنی عشری به شمار می رود. اصل امامت ــ که اساس تشیع است ــ امروزه و در عصر غیبت در چهره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمایان شده و آن حضرت، عمود خیمه امامت است. بنابراین دفاع از این آموزه به معنای دفاع از آموزه امامت به شمار می رود که رمز هویت تشیع و نقطه افتراق باورهای شیعی با اعتقادات سایر مذاهب اسلامی است. از سوی دیگر، این آموزۀ بی بدیل با انرژی فوق العاده ای که در دل خود دارد، منشأ بسیاری از تحولات اجتماعی و سیاسی می تواند باشد و بلکه بوده و هست، و نظام ولایت فقیه با تمام برکات آن و تحولاتی که در جهان معاصر به دنبال داشته است،

یکی از ابعاد کارکردهای این اندیشه سترگ به شمار می آید. براین اساس، دفاع از اندیشه مهدویت، هم دفاع از نظام امامت است و هم پاسداری از بن مایه های فکری نظام مبتنی بر اندیشه ولایت فقیه.

پیشینه تحقیق

شبهات مهدویت، عمری به درازای غیبت دارند. تولد مخفیانه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، آغاز غیبت آن حضرت و حضور نداشتن عادی ایشان در انظار مردم _ که البته به دلیل شرایط خاص آن دوران بود _ به طور طبیعی برای عموم مردم پرسش هایی ایجاد کرد و با کوشش های عالمان آن عصر و اصحاب و خواص امام عسکری علیه السلام که از روایات غیبت و نیز از جریان تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آگاه بودند، بسیاری از این پرسش ها پاسخی درخور یافتند و آنان که دغدغه حقیقت داشتند به حقیقت رهنمون شدند. اما کسانی که قصد بهانه جویی و تخریب داشتند، فضا را برای اشکال تراشی و شبهه پراکنی مناسب دیدند و با طرح شبهات، فضا را غبارآلود کردند و البته هم زمان با شروع فعالیت جبهه باطل، عالمان راستین نیز به روشن گری و شبهه زدایی پرداختند. بنابراین جریان پاسخ به شبهات نیز عمری به درازی غیبت دارد. از مهم ترین منابع برجای مانده که با هدف پاسخ گویی به شبهات نگاهشته شده اند، می توان به کمال الدین شیخ صدوق، الفصول العشره و رسائل فی الغیبه شیخ مفید و الغیبه شیخ طوسی اشاره کرد که هر یک به شبهات عصر خویش پاسخ داده اند. بنابراین برخی از شبهات مطرح شده در کتاب اصول مذهب الشیعه که پیش تر از سوی سلف او مطرح شده بودند، در گذشتۀ تاریخ پاسخ گرفته اند؛ با این حال در نقد شبهات کتاب اصول مذهب الشیعه دو کتاب به رشته تحریر در آمده است؛ نخست کتاب تنزیه الشیعه الاثنی عشریه عن الشبهات الواهیه از آیت الله ابوطالب تجلیل و دوم نقد اصول مذهب الشیعه نوشته استاد حسینی قزوینی. همچنین آقای ابوالفضل اسلامی در جلد سومِ موسوعه الامام المهدی به برخی از شبهات قفاری پاسخ داده اند. در عین حال، سه

کتاب یادشده فارغ از محاسن بسیار، به صورت تفصیلی شبهات را نقد نکرده اند، بلکه به پاسخ به برخی از مطالب مهم اکتفا کرده اند و نیاز به توضیحات بیشتر در بسیاری از موارد احساس می شود.

روش تحقیق

نوع پژوهش حاضر، کتابخانه ای و روش آن تحلیلی ـ تبیینی است. در رساله پیش رو تلاش شده است در مرحله نخست، روایاتی که قفاری به استناد آن ها شبهه ای را مطرح کرده است از نظر سندی بررسی شوند و میزان اعتبار یا ضعف آن ها روشن شود. بدیهی است در صورتی که روایتی از نظر سندی ضعیف باشد و به صدور آن از معصوم اطمینان حاصل نشود، شبهه مبتنی بر آن نیز خودبه خود از دور خارج شده و نیاز به پاسخ نخواهد داشت؛ در عین حال، در ادامۀ بررسی سندی، به بررسی محتوایی پرداخته شده و کوشش شده از روایات مورد استناد قفاری ـ فارغ از مسئلۀ اعتبار یا ضعف آن ـ دفاع شود و اثبات گردد که پذیرش مضمون روایات مورد استناد قفاری، خالی از هر محذوری است و به همه اشکالات او می توان پاسخ های منطقی و مستدل داد و از آن ها به خوبی دفاع کرد.

فصل اول: نقدهای روشی

اشاره

پیش از بیان نقد های موردی، بیان تفصیل شبهات قفاری و بیان پاسخ های

آن، بجاست برخی اشکالات کلی که به شیوه قفاری در طرح شبهات وارد است را مطرح کنیم.

۱. استناد به روایات غیرمعتبر و شاذ

قفاری ابتدا مدعی شده است که در کتاب خود، از ذکر روایات شاذ و ضعیفی که نشان دهندهٔ حقیقت مذهب تشیّع نیست، پرهیز کرده و تنها به روایات مستفیض و معتبر استناد جسته است:

من در این رساله تنها آن دسته از اعتقاداتشان را بیان کرده ام که مبتنی بر روایات مستفیضشان است و بزرگانشان به آن اقرار کرده اند ... تا گفته نشود که ما به برخی از روایات شاذ و ضعیفشان _ که منعکس کننده حقیقت مذهب نیست _ استناد کرده ایم. (۱)

در حالی که به رغم ادّعای وی، خوانندهٔ کتاب در بخش «المهدیه و الغیبه» هیچ اثری از بحث های سندی نمی یابد؛ چراکه نویسنده در هیچ جای کتاب خود به اثبات اعتبار روایات بر مبنای عالمان شیعه نپرداخته، بلکه همچنان که در بخش نقدهای موردی خواهد آمد، بسیاری از شبهات او مبتنی بر روایاتی است که بر اساس مبانی عالمان شیعه فاقد اعتبارند. با این حال، روشن نیست که چگونه اعتبار

۱- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰.

روایات مورد استنادش را از نظر دانشمندان شیعه ادّعا کرده است.

تنها استدلالی که برای قفاری بر ادعای اعتبار روایات می توان آورد، وجود این روایات در منابع مهم شیعه است؛ منابعی که عالمان شیعه از آن ها با عظمت یاد کرده اند. یعنی به پندار قفاری، وقتی روایتی در یکی از منابع شیعه وجود داشته باشد و دانشمندان شیعه از آن کتاب به عظمت یاد کرده باشند، آن روایت به اعتراف خودشان معتبر خواهد بود. به همین دلیل، قفاری در مقدمهٔ کتاب خود هنگامی که منابع شیعی مورد مراجعه خود را برمی شمارد، توصیفات عالمان شیعه از آن منابع را نیز ذکر می کند. اما وی تجلیل از یک کتاب را با اعتقاد به اعتبار تمام روایات آن خلط کرده است، در حالی که هیچ تلازمی میان بزرگ داشت یک کتاب و اعتبار تمام روایات آن نیست؛ چراکه این بزرگ داشت با نگاه به عظمت مقام علمی نویسنده، آگاهی او به موضوع کتاب، دقت او در گزینش روایات، دسترسی به مصادر اوّلیه و منابع کهن، تبویب مناسب، جامعیت کتاب و... می تواند باشد. بنابراین، بزرگ داشت عالمان شیعه از یک کتاب، دلیل بر اعتقاد آنان به اعتبار همهٔ روایات آن کتاب نیست. از این رو، شیخ مفید ــ که از بزرگ ترین استوانه های تشیّع به شمار می رود ــ از یک سو از کتاب شریف کافی با عنوان «و هو من اجل کتب الشیعه و اکثرها فائده» (۱) یاد کرده، اما از سوی دیگر، با این که شیخ کلینی در کتاب کافی بابی با عنوان «أنّ الائمه علیهم السلام یعلمون علم ما کان و ما یکون و لایخفی علیهم الشیء» (۲) قرار داده و روایاتی با همین مضمون نقل کرده، این دیدگاه و روایات آن را نپذیرفته و اجماع شیعیان را دربارهٔ علم امام به آن چه خواهد آمد، نفی کرده است. او اتفاق نظر شیعیان را دربارهٔ علم امام به حکم همهٔ آن چه خواهد بود، دانسته، نه این که به اعیان آن چه حادث می شود و خواهد بود، به تفصیل علم داشته باشند. وی مدعی شده

۱- تصحیح اعتقادات الامامیه، ص ۷۰.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

اعتقاد به آگاهی امام از هرچه خواهد شد، در نزد ما پذیرفته نیست. (۱)

شیخ مفید در جایی دیگر، دربارهٔ شیخ صدوق و کتاب های روایی اش ــ همچون کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه شیعه است ــ می نویسد:

اما آن چه را ابوجعفر رحمه الله روایت کرده، پس عمل به تمام آن واجب نیست، اگر از راه هایی که سخن ائمه علیهم السلام وابسته به آن است ثابت نشده باشد؛ چراکه در میان آن ها خبرهای واحدی وجود دارد که نه علم آور است و نه به آن می توان عمل کرد و روایت هایی در آن هست که در راویان آن امکان سهو و غلط وجود دارد، بلکه ابوجعفر آن چه را شنیده، روایت کرده و آن چه را حفظ داشته، نقل کرده و درستی آن را ضمانت نکرده است. (۲)

همچنین شیخ طوسی ــ که خود نویسندهٔ دو کتاب از کتب اربعه شیعه است ــ پس از نقل روایتی از کتاب کافی مضمون روایت تحریم گوشت الاغ اهلی را موافق با اهل سنّت یاد می کند و اکثر راویان آن را از اهل سنّت می شمارد و بیان می دارد که به آن چه فقط اهل سنّت روایت کرده باشند، نمی توان اعتنا کرد. (۳)

وی در جایی دیگر، دربارهٔ استدلال به روایتی از کتاب کافی، این حدیث را درست نمی داند؛ چراکه خبر واحد است و موجب علم و عمل به آن نیست. (۴)

از عالمان متأخر شیعه که به همین مطلب رأی داده اند می توان به امام خمینی و آیت الله خویی قدس سره اشاره کرد. امام خمینی پس از نقل روایتی دربارهٔ حیله های فرار از ربا که در کافی و من لاـ یحضر آمده است، آن را غیرقابل اعتماد و ناسازگار با ساحت امام می داند. (۵) آیت الله خویی نیز دربارهٔ اعتبار کتب اربعه می نویسد:

۱- المسائل العکبریه، ص ۷۰.

۲- المسائل السرویه، ص ۷۲.

۳- تهذیب الاحکام، ج ۹، ص ۴۱.

۴- تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۷۲.

۵- کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۵۱.

ادعای قطع به صدور تمام روایات کتب اربعه از معصومین علیهم السلام واضح البطلان است و حتی نویسندگان این کتاب ها نیز چنین اعتقادی نداشته اند. (۱)

وقتی بنابر باور اندیشه وران بزرگی همچون شیخ مفید و شیخ طوسی همهٔ روایات کتاب شریف کافی _ که معتبرترین کتاب شیعه است _ اعتبار نداشته باشد، دیگر کتاب ها جای خود خواهند داشت و جالب است که آقای قفاری در کتاب خود در تعریف اخباریان و اصولیان به مطلب پیش گفته، اعتراف کرده و چنین نوشته است:

پس اخباریان از اجتهاد منع می کنند و به روایات عمل می کنند و معتقدند تمام روایات کتب اربعه (کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) صحیح است و صدورشان از ائمه قطعی است و به کتاب و روایات بسنده می کنند و به همین دلیل، اخباری نامیده می شوند که منسوب به خبر است و اجماع و دلیل عقلی را انکار می کنند و معتقدند نیازی به اصول فقه نیست و آن را درست نمی دانند و در برابر آن ها اصولیان یا مجتهدانی هستند که معتقد به اجتهادند و این که ادّله احکام کتاب و سنّت و اجماع و دلیل عقلی است و تمام روایات کتب اربعه را صحیح نمی دانند و این ها اکثریت هستند. (۲)

بنابراین به اعتراف قفاری، بیشتر عالمان شیعه همهٔ روایات کتب اربعه را قطعی نمی دانند و اخباریان نیز که در اقلیتند، تنها کتب اربعه را قطعی می دانند و نه همهٔ جوامع حدیثی شیعی را. بر این اساس، روایت های غیر کتب اربعه به اجماع عالمان شیعه لزومی ندارد که قطعی الصدور باشند، در حالی که بسیاری از روایاتی که آقای قفاری بر آن ها خرده گرفته، از غیر کتب اربعه است. همچنین تنها به دلیل وجود روایتی _ حتی در کتب اربعه_ نمی توان آن را به همهٔ شیعیان نسبت داد و اعتقادی شیعی خواند.

۱- معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۵.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۷۷.

براساس آن چه گذشت، روشن شد که این ادّعای قفاری که در کتاب خود به روایات معتبر استناد کرده، بی اساس است؛ زیرا او نه از راه بررسی اسناد روایات، اعتبار روایات مورد استنادش را ثابت کرده و نه به استناد وجود آن ها در منابع معتبر، اعتقاد به اعتبار آن ها را به همهٔ عالمان شیعه می تواند نسبت دهد.

۲. تعمیم دیدگاه یک یا چند عالم شیعی به همه عالمان شیعه

با توجه به آن چه گذشت، اشتباه فاحش دیگر قفاری روشن می شود. وی در کتاب خود درپی نقد اعتقادات مذهب تشیّع است، بلکه از عنوان کتاب او فهمیده می شود که وی درپی نقد همهٔ اعتقادات شیعه نبوده و اصول و عقاید زیربنایی مکتب تشیّع (اصول مذهب الشیعه) را نقد کرده است. روشن است که زمانی عقیده ای را به دین یا مذهبی می توان نسبت داد که آن عقیده از باورهای همگانی معتقدان به آن دین یا مذهب به شمار رود، یا مخالفانی انگشت شمار داشته باشد. بنابراین، قفاری برای اثبات آن چه در کتاب خود آورده، باید اثبات کند که همه، یا اکثر قریب به اتفاق شیعیان بر آن چه وی آورده، اتفاق نظر دارند، در حالی که وی گاه با تنها یک روایت در یکی از منابع نه چندان مهم شیعه_ که نهایتاً از اعتقاد نویسندهٔ آن کتاب به آن روایت حکایت دارد_ باور به آن حدیث را به همهٔ عالمان شیعه نسبت داده و آن را از اعتقادات مذهب تشیّع خوانده است. به تعبیر دیگر، بسیاری از آن چه قفاری در کتاب خود آورده، بیش از آن که نقد مذهب تشیّع باشد، نقد آرای شماری از دانشمندان شیعه است که بی گمان هرگز به کلیّت مذهب تشیّع آسیبی نمی رساند؛ چراکه این نقدها پیش از آن که در نزد مخالفان انجام شود، در نزد خود عالمان شیعه صورت پذیرفته است و اندیشه وران شیعی به دلیل دیدگاهی که در باب مفتوح بودن باب اجتهاد دارند، همیشه آرای یکدیگر را نقد می کنند و نکات ضعف و قوت را گوشزد می نمایند. تا کنون هیچ گاه این نقد و بررسی ها و نقض و ابرام ها به معنای ابطال مذهب تشیع تفسیر نشده است. به تعبیر دیگر، گرچه شماری

از نقدهای قفاری متوجه بخش هایی از نظام عقیدتی تشیع است، اما بسیاری از انتقادات او دربارهٔ دیدگاه های یک یا چند عالم شیعی است و در صورتی که این نقدها درست باشند ــ که البته هیچ کدام درست نیستند ــ آن چه آسیب خواهد دید، دیدگاه همان یك یا چند عالم شیعه است و نه نظام عقیدتی مذهب تشیّع. برای نمونه، اگر روایتی که مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نوه قیصر روم می داند، درست نباشد، دیدگاه کسانی همچون شیخ صدوق که این روایت را پذیرفته اند، نقد خواهد شد؛ اما این نقد بر اندیشه وران بزرگ دیگری همچون شیخ نعمانی و نویسنده اثبات الوصیه که این روایت را نپذیرفته اند، وارد نخواهد بود؛ یا اگر بر روایتی که بنابر آن، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جزیه را نمی پذیرد، خدشه ای باشد، تنها عیاشی که این روایت را نقل کرده، نقد خواهد شد، اما دیگر اندیشه وران شیعی از انتقاد به دور خواهند ماند و مکتب تشیّع از این نقدها آسیبی نخواهد دید؛ چراکه هرگز این اعتقادات از اجزای نظام عقیدتی مذهب تشیّع به شمار نمی روند.

۳. تمرکز بیش از حد بر روی مسائل حاشیه ای و فرعی

افزون بر آن چه گذشت، بسیاری از نقدهای قفاری بر اعتقاداتی است که بر فرض این که از عقاید مذهب تشیّع باشند و انتقادات هم پذیرفته شود، باز اصل نظام عقیدتی تشیّع آسیبی نخواهد دید؛ چراکه این اعتقادات از مسائل جزئی و حاشیه ای هستند که باطل بودنشان بر مذهب تشیّع خدشه ای نمی زند. برای نمونه، باور به این که مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نوه قیصر روم بوده یا نه، این که حضرت حکیمه آثار بارداری را در حضرت نرجس مشاهده کرده یا نه، این که حضرت نرجس از بارداری خود آگاه بوده یا نه، این که نام ایشان سوسن بوده یا چیز دیگر، این که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از تولد «الْحَمْدُلِلهِ رَبِّ الْعالَمِین» بر زبان جاری کرده یا ذکری دیگر، این که رشد آن حضرت طبیعی بوده یا غیرطبیعی و ده ها نمونه از این دست، چیزهایی هستند که نه ثابت شدنشان اهمیتی چندان دارد و نه بطلانشان چیزی را برهم می زند؛ در

حالی که بسیاری از نقدهای قفاری دربارهٔ همین مسائل حاشیه ای است و او کوشیده با تکثیر این نوع از اشکالات، اساس اعتقاد به وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در نظر خواننده سست جلوه دهد.

۴. برخورد گزینشی با روایات

از دیگر اشکالات روشیِ قفاری، برخورد گزینشی با روایات است. او کوشیده است از ناآگاهی مخاطبان عمومی_ که منابع شیعی را در اختیار ندارند یا دارای انگیزه ای برای رجوع به آن ها و تفحص از صحت و سقم دعاوی قفاری نیستند_ سوء استفاده کرده و با گزینش هدف دار روایات، مفهوم مورد نظر خود را به عنوان باور شیعی به مخاطبان القا نماید. به عنوان نمونه، او بر اساس برخی از روایات ضعیف، از امام مهدیِ شیعیان چهره ای خشن و بی رحم ارائه می دهد، در حالی که با مراجعه به روایات معتبر و متعدد، روشن می شود که روایات شیعه با تعابیری همچون «رحمه للعالمین» (۱) یا «اشبه الناس برسول الله خلقاً و خلقاً» (۲) آن حضرت را مایه رحمت برای همه انسان ها، بلکه برای همه هستی، و خلق و خوی آن حضرت را شبیه خلق و خوی پیامبر گرامی اسلام عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی کرده اند.

۵. رعایت نکردن جانب ادب در نوشتار

بر آن چه گذشت، این نکته را می توان افزود که متأسفانه قفاری در کتاب خود حرمت قلم را شکسته و جانب ادب را نگه نداشته است؛ اگر کلمات زشت و فحاشی های او در این کتاب جمع آوری شود، خود کتابی جدا خواهد شد. مسلمانی آزاداندیش که مدعی است دغدغهٔ حقیقت دارد و از سر احساس وظیفه، قلم به دست می گیرد و برای رضای خداوند قلم می زند، چگونه به خود اجازه می دهد

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۰۹.

این چنین از کلمات زشت استفاده کند و به طرف مقابل خود توهین نماید؟ به راستی، آیا کسی که خود را حق می داند و معتقد است برهان او قوی و منطقش استوار است، به این همه بدزبانی نیازی دارد؟ آیا به کار بردن تعبیرهایی چون «و لا ینقضی العجب من تلک الجراه علی الکذب و خفه العقل و الاغرب کیف لایستحیی شیعه هذا العصر من إخراج هذا العار للناس»، (۱) «و عدو موتور و زندیق حاقد»، (۲) و «و لقد أصبح هؤلاء عاراً علی بنی آدم و ضحکه یسخر بهم کلّ عاقل» (۳) برازندهٔ نویسنده ای انصاف مدار و کتابی علمی است؟

آن چه گذشت، پاره ای از خدشه های کلّی و روشی نوشتهٔ قفاری بود. در

ادامه، همهٔ فصل چهارم متن کتاب او به ترتیب بازگو می شود و اشکالات آن گوشزد خواهد شد.

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۷۶.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۷۹.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۳۰.

فصل دوم: نقدهای موردی

اشاره

مهدویت و غیبت از منظر فرقه های شیعی

اشاره

مهدویت و غیبت از منظر فرقه های شیعی (۱)

شبهۀ ۱. عبد الله بن سبأ، بنیان گذار اندیشه غیبت

اشاره

آقای قفاری سخن خود در بخش مهدویت را این گونه آغاز می کند:

* اندیشه ایمان به امام پنهان یا غایب در میان بسیاری از فرقه های شیعه وجود دارد؛ چراکه آنان پس از مرگ امامشان به حیات او و همیشگی بودن حیاتش

و نیز پنهان شدن از مردم و بازگشت او در آینده به عنوان مهدی اعتقاد دارند. این فرقه ها جز در تعیین مصداق امامی که بازمی گردد، اختلاف نظر ندارند؛ همچنان که تعیین شخص امامانی که امام غایب از جملۀ آنان است، از مسائل اختلافی شان به شمار می رود.

قمی، نوبختی، شهرستانی و دیگران، سبئیه را نخستین فرقه ای یاد کرده اند که به توقّف بر علی و غیبت او معتقد بوده اند. این فرقه گمان می کردند علی کشته نشده، نمرده و کشته نمی شود و نمی میرد تا آن که بر (۲)عرب حکومت کند و زمین را ــ همچنان

۱- لمهدیه والغیبه عند فرق الشیعه * فکره الإیمان بالإمام الخفی أو الغائب توجد لدی معظم فرق الشیعه، حیث تعتقد فی إمامها بعد موته أنه لم یمت، وتقول بخلوده، واختفائه عن الناس، وعودته إلی الظهور فی المستقبل مهدیًا، ولا تختلف هذه الفرق إلّا فی تحدید الإمام الذی قدرت له العوده، کما تختلف فی تحدید الأئمه وأعیانهم والتی یعتبر الإمام الغائب واحداً منهم.

۲- تعتبر السبئیه ــ کما یقول القمی، والنوبختی، والشهرستانی وغیرهم ــ أول فرقه قالت بالوقف علی علی وغیبته حیث زعمت «أن علیًا لم یقتل ولم یمت، ولا یقتل ولا یموت حتی یسوق العرب بعصاه، ویملأ الأرض عدلاً وقسطًا کما ملئت ظلمًا وجورًا».

که از ظلم و ستم پر شده است ــ از عدل و داد سرشار کند.

چون خبر مرگ علی[علیه السلام] به عبدالله بن سبأ رسید، به آورندهٔ خبر گفت: «تو دروغ می گویی! اگر مغز سرش را در هفتاد همیان برایم بیاوری و هفتاد شاهد عادل بر کشته شدنش اقامه کنی، باز هم ما می دانیم که او نمرده و کشته نشده است و کشته نمی شود تا این که به حکومت برسد.» پس از آن در انتظار بازگشتن او و از غیبتش نشستند. سپس این اندیشه از سبئیه به برخی از فرقه های کیسانیه مثل کربیه منتقل شد و پس از مرگ محمد بن حنیفه ــ که او را امام می پندارند ــ ادّعا کردند که او نمرده، بلکه در کوه رضوی میان مکه و مدینه است و در طرف راست او شیری و در جانب چپش پلنگی است که از او تا زمان خروج و قیامش محافظت می کنند. (۱)

آنان بر این باور بودند که او همان مهدی منتظر است و گمان می کردند او به زودی در کوه رضوی به مدت هفتاد سال غایب، و سپس آشکار خواهد شد و حکومت را برایشان برپا خواهد داشت و ستمگران بنی امیه را خواهد کشت. ... ولی چون هفتاد سال گذشت و به چیزی از آرزوهایشان دست نیافتند، برخی از شاعرانشان شعری سرودند تا این که پیروان بر این عقیده استوار بمانند و همچنان منتظر مهدی شان باشند، هرچند غیبتش به اندازهٔ عمر نوح به درازا بکشد. (۲)

۱- لما بلغ عبدالله بن سبأ نعی علی بالمدائن قال للذی نعاه: «کذبت، لو جئنا بدماغه فی سبعین صره، وأقمت علی قتله سبعین عدلاً لعلمنا أنه لم یمت ولم یقتل، ولا یموت حتی یملک الأرض» وظلت تنتظر عودته من غیبته، ثم انتقلت هذه «الفکره» من السبئیه إلی بعض فرق الکیسانیه کالکربیه حیث قالت لما مات محمد بن الحنفیه ــ وهو الذی تدعی أنه إمامها ــ: إنه حی لم یمت وهو فی جبل رضوی بین مکه والمدینه عن یمینه أسد وعن یساره نمر موکلان به یحفظانه إلی أوان خروجه وقیامه.

۲- قالوا: إنه المهدی المنتظر وزعموا أنه سیغیب عنهم سبعین عامًا فی جبل رضوی ثم یظهر فیقیم لهم الملک، ویقتل لهم الجبابره من بنی أمیه... فلما مضت سبعون سنه ولم ینالوا من أمانیهم شیئًا حاول بعض شعرائهم توطین أصحابه علی هذه العقیده، وأن یرضوا بالانتظار ولو غاب مهدیهم مده عمر نوح علیه السلام.

پس از این، توقّف بر امام و انتظار بازگشت او به عنوان مهدی میان فرقه های شیعی رواج یافت و پس از وفات هریک از امامان اهل بیت، از میان پیروانش فرقه ای با چنین ادعایی تکوّن یافت و در خصوص تعیین امامی که بر او توقّف شده و باز خواهد گشت، میانشان اختلاف شدیدی درگرفت و به همین دلیل، سمعانی می گوید: «آنان دربارهٔ انتظار امامی که چشم به راهش هستند، اختلاف نظر دارند؛ اختلافی که حماقت آشکاری از آن هویداست.» (۱)

حتی پاره ای از فرقه های زیدی (جارودیه) در توهّم انتظار امامی که مرده بود، سرگردان شدند و به گفتهٔ اشعری، بغدادی، شهرستانی و دیگران، دربارهٔ تعیین امام منتظر میان انشعابات این فرقه اختلاف شد. بر این اساس، سخن احمد امین

_ که گلدزیهر نیز به آن اشاره کرده که تمام فرقه های زیدی منکر این تفکّر بوده اند _ اشتباه است. (۲)

البته شیعیان به غیبت افراد شناخته شده ای از اهل بیت معتقد بوده اند؛ افرادی که در گذشتهٔ تاریخ وجود داشته اند و مانند دیگر مردم زندگی کرده اند، اما پس از مرگشان این فرقه ها درباره شان آن ادعا را طرح کرده اند و مرگشان را نپذیرفته اند و گمان کرده اند که غایب شده و دوباره ظهور خواهد کرد. (۳)

۱- م شاع التوقف علی الإمام وانتظار عودته مهدیًا بعد ذلک بین فرق الشیعه. فبعد وفاه کل إمام من آل البیت تظهر فرقه من أتباعه تدعی فیه هذه الدعوی. وتنتظر عودته، وتختلف فیما بینها اختلافًا شدیدًا فی تحدید الإمام الذی وقفت علیه وقدرت له العوده _ فی زعمهم _ ولذلک قال السمعانی: «ثم إنهم فی انتظارهم الإمام الذی انتظروه مختلفون اختلافًا یلوح علیه حمق بلیغ».
۲- حتی بعض فرق الزیدیه وهی الجارودیه تاهت فی وهم هذا الانتظار للإمام الذی قد مات، مع اختلاف فروع هذه الطائفه فی تحدید الإمام المنتظر، کما نقل ذلک الأشعری والبغدادی والشهرستانی وغیرهم ولذلک فإنه لا صحه لما قاله بعضهم من أن الزیدیه کلها تنکر هذا الاتجاه کما قاله أحمد أمین وأشار إلیه جولدسیهر.
۳- ذه عقیده الغیبه عند فرق الشیعه، ارتبطت بأفراد من أهل البیت معروفین وجدوا فی التاریخ فعلًا وعاشوا حیاتهم کسائر الناس، فلما ماتوا ادعت فیهم هذه الفرق تلک الدعوی، حیث لم تصدق بموتهم، وزعمت أنهم غابوا، وسیعودون للظهور مره أخری.

اما اندیشهٔ غیبت در باور شیعیان دوازده امامی با اندیشهٔ غیبت در میان دیگر فرقه ها تفاوت دارد؛ چراکه آنان به غیبت شخصیتی خیالی معتقد هستند؛ شخصیتی که حتی به باور بیشتر فرقه های شیعی معاصرِ پیدایش این ادعا، وجود خارجی نداشته است. این شخصیت نزد طرفدارانش شخصی رمزی است که مردم او را ندیده اند و نشناخته اند و از مکانش آگاهی ندارند. به ادعای آنان، وی پس از ولادتش غایب شده، حملش آشکار نشده و تولّدش با هاله ای از پنهان کاری انجام گرفته، بلکه خانواده اش و وکیلش و نزدیک ترین مردم به او از وجود این حمل و آن مولود آگاهی نیافته اند و آن را انکار کرده اند و بلکه برای شیعه که مدّعی وجود این شخصیت هستند، جز از طریق نایبانی که ادّعای ارتباط با وی می کرده اند، آشکار نشده است. (۱)

چنین شخصیتی، مهدی منتظرِ شیعیان است و ایمان به او پایه و زیربنای مذهبشان را تشکیل می دهد و اساس تشیّع بر آن استوار است؛ چراکه پس از

پایان یافتن سلسله امامان شیعه با وفات حسن عسکری ایمان به غیبت فرزندِ پنداری اش محوری برای دیگر باورهایشان شد و ستونی که از فرو ریختن بنیان تشیّع جلوگیری کرد. (۲)

۱- ما هذه الفکره عند الاثنی عشریه فتختلف من حیث إنها ارتبطت عندهم «بشخصیه خیالیه» لا وجود لها عند أکثر فرق الشیعه المعاصره لظهور هذه «الدعوی» وهی عند أصحابها شخصیه رمزیه، لم یرها الناس، ولم یعرفوها، ولا یعلمون مکانها، غابت _ کما یدعون _ بعد ولادتها، ولم یظهر حملها، وأحیطت ولادتها بسیاج من السریه والکتمان، بل إن عائلتها، ووکیلها وأقرب الناس إلیها لم یعلموا بأمر هذا الحمل وذلک المولود، وکانوا له منکرین، بل لم یظهر للشیعه التی تدعیه إلا من خلال نواب یدعون الصله به.

۲- ذه الشخصیه هی شخصیه المهدی المنتظر عندهم، ویشکّل الإیمان بها عند الاثنی عشریّه الأصل الذی ینبنی علیه مذهبهم، والقاعده التی تقوم علیها بنیه التّشیّع عندهم؛ إذ بعد انتهاء وجود أئمّه الشّیعه بوفاه الحسن العسکری أصبح الإیمان بغیبه ابنه المزعوم هو المحور الذی تدور علیه عقائدهم، والأساس الذی یمسک بنیان الشّیعه من الانهیار.

ولی کِی و چگونه این اندیشه نزد شیعیان دوازده امامی تکوّن (۱)یافت؟ (۲)

خلاصه شبهه

سخنان پیش گفته را در این جمله می توان خلاصه کرد که بنیان گذار اندیشهٔ غیبت، عبدالله بن سبأ بوده است و این اندیشه از او به دیگر فرقه های شیعه و در نهایت به امامیهٔ اثنی عشری انتقال یافته است. بر این اساس، اندیشهٔ غیبت ساختگی و به دور از هر نوع پشتوانهٔ حقیقی به شمار می رود.

نقد و بررسی: خلط میان بنیان گذاردن اندیشهٔ غیبت و تطبیق آن بر مصداقی خاص

گذشته از این که در تاریخ، شخصیتی به نام عبدالله بن سبأ وجود داشته یا این که چنین شخصیتی از مجعولات پاره ای از نویسندگان است، (۳) باید گفت قفاری در سخنان خود دچار خبط بزرگی شده و میان اصل اندیشهٔ غیبت و تطبیق آن بر مصداقی خارجی تفاوتی نگذارده است. آن چه وی به استناد کتاب های شیعی ثابت کرده، چیزی نیست جز تطبیق اندیشهٔ غیبت بر مصداق خاص توسط فرقه سبئیه؛ زیرا در کتاب فرق الشیعه و المقالات و الفرق بیش از این نیامده است که نخستین فرقه ای که اندیشهٔ غیبت را بر مصداق خاص تطبیق کرد و مدعی شد امام علی علیه السلام زنده و غایب است، سبئیه بوده و کتاب های یادشده دربارهٔ تکوّن اصل این اندیشه توسط فرقهٔ سبئیه سخنی نگفته اند، بلکه در مقام گزارش از فرقه ها و عقاید آن ها چنین نوشته اند: «فرقه منهم قالت أن عليّاً لم يقتل و لم يمت...؛ (۴) فرقه ای از آنان بر این عقیده بوده اند که علی کشته نشده و نمرده است... .» روشن است که این

۱- لكن كيف ومتى بدأت هذه الفكره عند الاثنى عشريه؟

۲- اصول مذهب الشيعه، ص ۱۰۰۰_۱۰۰۳.

۳- نک: عبدالله بن سبا.

۴- فرق الشيعه، ص ۴۰.

عبارت مدلولی جز این ندارد که سبئیه نخستین فرقه ای بوده اند که به غیبت امام علی علیه السلام معتقد شده اند و البته پذیرش این سخن به دور از هر نوع محذور است. همچنین فارق از تردیدی که در اصل وجود شخصیت عبدالله بن سبأ وجود دارد می توان پذیرفت که سبئیه، نخستین کسانی بوده اند که از غیبت امام علی علیه السلام سخن گفته اند، اما این که اصل اندیشهٔ غیبت گذشته از تطبیق آن بر شخصی خاص پیش از شکل گیری فرقهٔ سبئیه وجود نداشته و بنیان گذار آن عبدالله بن سبأ بوده، مطلبی دیگر است که کتاب های یادشده، هرگز دربارهٔ آن قضاوتی نکرده اند. به تعبیر

دیگر، میان این مطلب که سبئیه نخستین فرقه ای بوده که به غیبت امام علی علیه السلام معتقد شده و این که پیش از آن اصل اندیشهٔ غیبت وجود نداشته، هیچ تلازمی

وجود ندارد؛ بلکه با وجود آن که اعتقاد به وجود اصل اندیشهٔ غیبت پیش از

زمان پیدایش فرقهٔ سبئیه بوده، باز هم می توان پذیرفت که سبئیه نخستین گروهی بوده اند که به اشتباه آن را بر امام علی علیه السلام تطبیق کرده اند. به همین دلیل، نوبختی و اشعری قمی به رغم این که سبئیه را نخستین فرقهٔ معتقد به غیبت امام علی علیه السلام یاد کرده اند، به فاصله ای اندک به صراحت از طرح اندیشهٔ غیبت در کلمات امام علی علیه السلام سخن گفته اند. (۱)

البته میان نویسندگان شیعه و سنّی در این باره تفاوت وجود دارد؛ نویسندگان شیعی همچون نوبختی و اشعری در این باره چیزی جز این نگفته اند که در گذشتهٔ تاریخ، نخستین فرقه که اندیشهٔ غیبت را بر امام علی علیه السلام تطبیق کرد، سبئیه بوده؛ اما نویسندگان سنّی مذهب همچون شهرستانی از مطلب پیش گفته چنین نتیجه می گیرند که اصل اندیشهٔ غیبت را نخستین بار، سبئیه طرح کرده اند (۲) و البته از آنان جز این توقّعی نبوده است.

۱- فرق الشیعه، ص۱۱۷.

۲- الملل و النحل، ج۱، ص۱۷۴.

عمر بن خطّاب، اولین طراح اندیشه غیبت

آن چه نکتهٔ پیش گفته را تأیید می کند و نشان می دهد بنیان گذار اندیشهٔ غیبت عبدالله بن سبأ نبوده و پیش از او نیز این اندیشه در میان مسلمین مطرح بوده است، سخنان خلیفهٔ دوم به هنگام رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. وی به نقل طبری و برخی دیگر از تاریخ نویسان مشهور سنّی و شیعه چنین گفت:

برخی از منافقان گمان می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرده است؛

ولی به خدا سوگند او نمرده، بلکه به سوی پروردگارش رفته است، همچنان که موسی بن عمران به سوی پروردگارش رفت و چهل شب غایب شد و

پس از آن که گفته شد وفات کرده، برگشت. به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز برمی گردد و دست و پای کسانی را که گمان می کنند او رحلت کرده،

قطع می کند. (۱)

یعقوبی که از نظر زمانی بر طبری پیش است، سخنان عمر را این چنین

گزارش می کند:

به خدا سوگند، پیامبر خدا رحلت نکرد و رحلت نمی کند، بلکه غایب شد و همچنان که موسی بن عمران چهل شب غایب شد، او نیز دوباره برمی گردد. (۲)

براساس گزارش های تاریخی، با تذکر ابوبکر، عمر از این سخن خود بازگشت؛ اما اصل طرح مسئلهٔ غیبت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از جانب عمر جز رسوخ اندیشهٔ غیبت در ذهن خلیفهٔ دوم توجیهی نمی تواند داشته باشد. بی گمان، رسوخ این اندیشه در ذهن عمر از سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم متأثر بوده است و برای آن منشأ دیگری نمی توان یافت؛ چرا که از سویی معقول نیست عمر پس از رویارویی با رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از پیش خود و بدون دلیل، رحلت آن حضرت را انکار کند و از

۱- تاریخ الطبری، ج۲، ص۴۴۲؛ الدرر، ص۲۷۲؛ همچنین نک: صحیح البخاری، ج۴، ص۱۹۴.

۲- تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۱۱۴.

غیبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن بگوید، با این که مسئلهٔ رحلت آن بزرگوار مسئله ای آشکار بوده و همهٔ مردم مدینه از بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاه بوده اند و رحلت آن حضرت نه به صورت ناگهانی، که پس از دوره ای بیماری بوده و خود آن حضرت نیز پیشاپیش از نزدیک بودن زمان رحلت خود سخن گفته بودند؛ از سوی دیگر، مسئلهٔ غیبت از اخبار غیبی مربوط به آینده به شمار می رود که کسی جز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دربارهٔ آن نمی توانسته سخن بگوید. بنابراین، اگر طرح مسئلهٔ غیبت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم غیر از آن چه گفته شد، مستندی داشته باشد، سخن خلیفهٔ دوم بسیار ناسنجیده و نامعقول خواهد بود. بنابراین، اصل اندیشهٔ غیبت در گفتار رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مطرح بوده است، گرچه عمر در تعیین مصداق آن به خطا رفت.

حال باید دید که قفاری در پی اثبات چه چیزی بوده است. اگر مقصودش از نقل عبارت صاحبان فِرق، این است که سبئیه نخستین معتقدان به غیبت امام علی علیه السلام بوده اند، سخنی حق است و البته از آن نمی توان نتیجه گرفت که بنیان گذار اندیشهٔ غیبت، عبدالله بن سبأ بوده است؛ ولی اگر ادّعا کرده که پیدایی اصل اندیشهٔ غیبت به فرقهٔ سبئیه بازمی گردد، این مطلب از گفتار نویسندگان شیعی اثبات پذیر نیست و قفاری نخواهد توانست بر عقاید شیعه به استناد منابع شیعی خرده بگیرد.

شبهه ۲. اختلاف شیعیان در تعیین مصداق امام غایب

اشاره

افزون بر آن چه گذشت، در کلمات قفاری این نکته نیز به چشم می خورد که در میان شیعیان دربارهٔ تعیین امام غایب، اختلاف شدیدی وجود داشت و گویا به نظر او این خود دلیلی بر بطلان اندیشهٔ غیبت است.

نقد و بررسی: اگر اختلاف، دلیل بطلان ادعای همهٔ اختلاف کنندگان است، این عویصه دامن اهل سنت را نیز خواهد گرفت.

پاسخ تفصیلی دربارهٔ ادعای یادشده درپی خواهد آمد؛ اما قفاری باید بداند که

اختلاف و دو دستگی، عمری به درازای عمر انسان دارد و همیشه در کنار حق، جریان هایی باطل نیز بوده اند و البته این اختلافات به فرقه یا مذهبی خاص منحصر نبوده است. در میان اهل سنّت نیز چنین چنددستگی ها فراوان وجود داشته است؛ فرقه هایی چون واصلیه، هذیلیه، نظامیه، خابطیه، بشریه، معمریه، مرداریه، ثمامیه، هشامیه، جاحظیه، خیاطیه، کعبیه، جبائیه، بهشمیه، جهمیه، نجاریه، ضراریه، مشبهه، ازارقه، بیهیه، عجارده، اخنسیه، معبریه، رشیدیه، شیبانیه، مکرمیه، معلومیه و مجهولیه، اندکی از صدها فرقه ای هستند که به اعتراف نویسندگان سنّی مذهب در میان اهل سنّت وجود داشته اند. (۱) البته همیشه دانشمندان برای ارزیابی درستیِ یک اندیشه، به مبانی و اصول فکری آن توجه کرده اند و هیچ گاه هیچ عالم و متفکری تنها به دلیل وجود اختلاف و دو دستگی دربارهٔ موضوعی، طرف های نزاع را تخطئه نکرده و از اساس، مدّعی بطلان تمام دیدگاه های موجود نشده است. اگر قفاری چنین دیدگاهی برگزیند، با وجود اختلافات فراوانی که در میان اهل سنّت وجود

دارد، اشکال او دامن هم مذهبان او را نیز فرا خواهد گرفت. بر این اساس، از وجود اختلاف نظر شیعیان در تعیین مصداق امام غایب، بطلان تمام آن ها را نمی توان استنتاج نمود.

در این بخش از سخنان قفاری، این ادعا نیز وجود داشت که مهدی منتظرِ شیعیان دوازده امامی، شخصیتی خیالی است که کسی او را ندیده و نشناخته، حملش آشکار نشده، تولّدش مخفیانه بوده و حتی نزدیک ترین کسانش او را انکار کرده اند و جز از طریق نایبانی که مدّعی ارتباط با او بوده اند، آشکار نگردیده است.

درباره این ادعا به زودی سخن خواهیم گفت.

۱- الملل و النحل.

پیدایی و تحوّل اندیشهٔ غیبت نزد شیعیان دوازده امامی

شبههٔ ۳. انکار تولد و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط بیشتر شیعیان معاصرِ شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

اشاره

قفاری ذیل عنوان «وضعیت شیعه پس از رحلت حسن عسکری» در این باره چنین می نویسد:

* وضعیت شیعه بعد از وفات حسن، ناگزیر باید در بحث پیدایی اندیشهٔ غیبت بررسی شود؛ چراکه این مطلب ارتباط تنگاتنگی با پیدایی اندیشهٔ غیبت دارد؛ زیرا پس از وفات حسن ــ امام یازدهم آن ها ــ در سال ۲۶۰ قمری «برای او جانشینی دیده نشد و فرزند آشکاری از او شناخته نشد. پس جعفر و مادرش میراث او را تقسیم کردند.» کتاب های شیعیان به این مطلب اعتراف کرده اند. (۱)

به همین دلیل، شیعه مضطرب شد و جمعیتش پراکنده گشت؛ چراکه بدون امام شدند و به باورشان بدون امام، دینی نخواهد بود؛ چراکه او حجّت بر اهل زمین است و حتی به اعتقاد آن ها ــ همچنان که گذشت ــ کتاب خدا جز به سبب امام حجّت نیست و بقای هستی به سبب امام است؛ (۲)زیرا «اگر زمین بدون امام شود، اهلش را در

۱- لابد فی الحدیث عن النشأه أن نتناول حال الشیعه بعد وفاه الحسن لعلاقته الوثیقه بنشأه هذه الفکره.إذ بعد وفاه الحسن ــ إمامهم الحادی عشر ــ سنه (۲۶۰ه-) «لم یر له خلف، ولم یعرف له ولد ظاهر، فاقتسم ما ظهر من میراثه أخوه جعفر وأمّه» کما تعترف بذلک کتب الشیعه نفسها.

۲- بسبب ذلک اضطرب أمر الشّیعه، وتفرّق جمعهم، لأنّهم أصبحوا بلا إمام، ولا دین عندهم بدون إمام، لأنّه هو الحجّه علی أهل الأرض .وحتی کتاب الله سبحانه لیس حجه عندهم إلا به ــ کما سلف ــ ، وبالإمام بقاء الکون، إذ «لو بقیت الأرض بغیر إمام لساخت»، وهو أمان النّاس «ولو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعه لَمَاجَتْ بأهلها کما یموج البحر بأهله» .ولکن الإمام مات بلا عقب، وبقیت الأرض بلا إمام، ولم یحدث شیء من هذه الکوارث. فتحیرت الشیعه واختلفت فی أعظم أمر عندها وهو تعیین الإمام، فافترقت إلی أربع عشره فرقه کما یقول النّوبختی، أو خمس عشره فرقه کما ینقل القمّی، وهما من الاثنی عشریّه. وممّن عاصر أحداث الاختلاف، إذ هما من القرن الثّالث، فمعلوماتهما مهمه فی تصویر ما آل إلیه أمر الشیعه بعد الحسن العسکری.

خـود فرو می برد» و او مایـهٔ امنیـت مردم اسـت؛ «اگر امـام لحظه ای از زمین برود، زمین مضـطرب می شـود، همچنـان که دریا مضطرب می شود». ولی امام بدون این که فرزندی داشته باشد، از دنیا رفت و زمین بدون امام ماند و هیچ یک از این اتفاق ها نیفتاد. از این رو، شـیعه متحیّر شـد و دربارهٔ بزرگ ترین مسائل (تعیین امام) میانشان اختلاف افتاد و به گفتهٔ نوبختی به چهارده فرقه و به نقل قمی به پانزده فرقه تقسـیم شـد؛ در حالی که این دو نویسـنده خود شـیعهٔ دوازده امامی هسـتند و از آن جا که در قرن سوم می زیسـته انـد، معاصـر با پیـدایی این اختلافات بوده اند. از این رو، گزارش های آنان دربارهٔ وضـعیت شـیعه پس از حسن عسکری برای ما مهم است.

فرقه ها پس از دو نویسـنده یادشـده بیشتر شدنـد و به دامنـهٔ اختلافات افزودنـد؛ چراکه طبق گزارش مسعودی نویسـندهٔ شـیعی (درگذشتهٔ ۳۴۶ قمری) دربـارهٔ اختلاف شـیعه، شـیعیان پس از وفات حسن بیشتر از بیست فرقه شدنـد و پس از آن را خـدا می داند. (۱)

این فرقه ها دربارهٔ مسئله امامت دیـدگاه های گوناگونی اختیار کردنـد؛ پاره ای از آن ها بر این باور بودند که «حسن بن علی زنـده است و رحلت نکرده، بلکه غـایب شـده است و همو قـائم است و جـایز نیست در حـالی که فرزنـد ظاهری نـدارد بمیرد؛ چراکه زمین از امام خالی نمی شود». این فرقه بر (۲)حسن عسکری توقف کردند و به

۱- من بعدهما زادت الفرقه واتّسع الاختلاف، حیث یذکر المسعودی الشّیعی (المتوفّی سنه ۳۴۶ه) ما بلغه اختلاف شیعه الحسن بعد وفاته، وأنّه وصل إلی عشرین فرقه فما بالک بما بعده.

۲- قـد ذهبت هـذه الفرق مذاهب شتّی فی أمر الإمامه، فمنهم من قال: «إنّ الحسن بن علی حیّ لم یمت، وإنّما غاب وهو القائم، ولاـ یجوز أن یموت ولا ولـد له ظاهر، لأنّ الأرض لا تخلو من إمام». فوقفت هـذه الفِرقه علی الحسن العسـکری وقالت بمهـدیته وانتظاره کما هی العاده عند الشّیعه بعد وفاه کلّ إمام تدّعی إمامته، وذهبت فرقه أخری إلی الإقرار بموته، ولکنّها زعمت أنّه حیّ بعـد موته، ولکنّه غـائب وسـیظهر بینمـا فِرَق أخری حاولت أن تمضـی بالإمامه من الحسن إلی أخیه جعفر، وأخری أبطلت إمامه الحسن بموته عقیمًا.

مهدی بودن او معتقد شدند و به انتظارش نشستند و این شیوهٔ شیعیان پس از وفات هر امامی بود که مدّعی امامتش بودند. عده ای دیگر مرگ او را پذیرفتند، ولی خیال کردند پس از مرگش زنده شده، ولی غایب شده و به زودی ظهور می کند. فرقه های دیگری نیز بودند که درپی انتقال امامت از حسن به برادرش جعفر برآمدند و برخی دیگر از اساس، منکر امامت حسن شدند؛ چراکه او بدون فرزند از دنیا رفت.

اما شیعیان دوازده امامی بر این پندار عقیده مند شدند که حسن عسکری فرزندی دارد «که تولدش را مخفی نگاه داشت و امرش را پنهان کرد، به دلیل این که دوران سخت بود و سلطان وقت به جِدّ در پی او... پس فرزندش را در زمان حیاتش آشکار نساخت و عامهٔ شیعیان پس از وفاتش او را نشناختند». (۱)

در مقابل، بنابر دیدگاه مخالف دیگری «حسن بن علی قطعاً وفات کرد، همچنان که پدرانش قطعاً وفات کردند و روایات فراوانی در این باره وجود دارد که قابل تکذیب نیستند. افزون بر این که بسیاری رحلت او را مشاهده کردند و دوست و دشمن به صورت متواتر از آن خبر دادند و در این مطلب شکی راه ندارد. شبیه دلایل یادشده فرزند نداشتن او را نیز ثابت می کنند (۲)و چون دو مطلب پیش گفته نزد ما ثابت شد،

۱- ما الاثنا عشریّه فقد ذهبت إلی الزّعم بأن للحسن العسکری ولداً «کان قد أخفی (أی الحسن) مولده، وستر أمره لصعوبه الوقت وشدّه طلب السّلطان له... فلم یظهر ولده فی حیاته، ولا عرفه الجمهور بعد وفاته».

۲- یقابل ذلک اتجاه آخر یقول: «إن الحسن بن علی قد صحت وفاته کما صحت وفاه آبائه بتواطؤ الأخبار التی لا یجوز تکذیب مثلها، وکثره المشاهدین لموته، وتواتر ذلک عن الولی له والعدو، وهذا ما لا یجب الارتیاب فیه، وصح بمثل هذه الأسباب أنه لا ولد له، فلما صح عندنا الوجهان ثبت أنه لا إمام بعد الحسن بن علی، وأن الإمامه انقطعت... کما جاز أن تنقطع النبوه بعد محمد، فکذلک جائز أن تنقطع الإمامه، لأن الرساله والنبوه أعظم خطرًا وأجل، والخلق إلیها أحوج، والحجه بها ألزم، والعذر بها أقطع، لأن معها البراهین الظاهره والأعلام الباهره، فقد انقطعت، فکذلک یجوز أن تنقطع الإمامه».

روشن می شود که پس از حسن بن علی امامی نیست و سلسلهٔ امامت قطع شـده است... و همچنان که قطع شـدن نبوت پس از محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم امکان پذیر است، منقطع شدن امامت نیز جایز است؛ چراکه رسالت و نبوت اهمیت بیشتری دارد و بنـدگان به آن نیازمندترنـد و حجّت به آن تمـام تر است و عـذر با آن بیشتر برطرف می شود؛ زیرا نبوّت با خود براهین آشکار و نشانه های روشن دارد و وقتی نبوّت با چنین جایگاهی قطع شد، امامت نیز می تواند قطع شود.»

فرقه ای دیگر معتقد بودند به یقین حسن بن علی رحلت کرده و جانشینی

ندارد و خداوند به زودی از میان کسانی که درگذشته اند، قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را برخواهد انگیخت. اگر خواست، حسن بن علی را برخواهـد انگیخت و اگر خواست، دیگری را مبعوث خواهد کرد و ما الآن در زمان فترت هستیم که امامت در آن قطع شده است. (۱)

بـاری، سـخن هـایی متعارض ابراز کرده انـد و دیـدگاه هایی مختلف برگزیـده انـد و گروه ها و احزاب گوناگونی در میانشان پدیـد آمـده و هر حزبی به آن چه داشـته، دل خوش کرده... و در این زمـان فترت، به قـدری حیرت بر آن هـا سـایه افکنـد که برخی از آنان معتقد به توقف شدند و گفتند: «ما نمی دانیم در این باره چه بگوییم و امر بر ما مشتبه شده است...». (۲)

۱- قطعت کذلک فرقه أخری بموت الحسن بن علی وأنه لا خلف له، وقالت: إن الله سـیبعث قائمًا من آل محمد ممن قد مضی، إن شاء بعث الحسن بن علی، وإن شاء بعث غیره، ونحن الآن فی زمن فتره انقطعت فیه الإمامه.

۲- هکـذا تضـاربت أقوالهم، واختلفت اتجاهاتهم، وتفرقوا شـیعًا وأحزابًا کل حزب بما لـدیهم فرحون... وبلغت الحیره فی تلک الفتره أن اختار بعضهم التوقف وقال: «نحن لا ندری ما نقول فی ذلک وقد اشتبه علینا الأمر...».

خلاصه شبهه

قفاری در کلمات پیش آمده در پی درافکندن دو مطلب بوده است:

مطلب نخست این که افزون بر این که اصل اختلاف شیعیان پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و انشعاب آن ها به ۱۴ و بلکه بیست فرقه دلیل بر بطلان اعتقاد آنان است، انکار وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در نزد اکثر شیعیانی که در آن عصر می زیسته اند، دلیل دیگری بر بطلان دیدگاه شیعیان اثناعشری است. گرچه نویسنده به این مطلب تصریح نکرده، در مواضع دیگر به آن پرداخته است. برای مثال او در جایی دیگر می نویسد:

قصهٔ مهدی در کتاب های شیعه قصهٔ عجیبی است که خیال رشته هایش را بافته و در ترسیم رخدادهایش به نهایت خود رسیده و به افسانه ای بزرگ تبدیل شده است که نه عقل آن را می پذیرد و نه فطرت سالم آن را قبول می کند، تا جایی که بیشتر فرقه های شیعی معاصر شکل گیریِ آن، آن را

انکار کردند. (۱)

قفاری بر مدّعای خود ـ افزون بر آن چه گذشت ـ در مواردی دیگر به کلمات شیخ نعمانی و شیخ صدوق ـ که از حیرت بسیاری از شیعیان معاصر شهادت امام عسکری علیه السلام سخن گفته اند ـ استناد کرده است. (۲)

دومین مطلبی که قفاری درصدد القای آن بوده ـ گرچه به آن تصریح نکرده ـ این است که پی ریزی اندیشه وجود امام مهدیِ غایب واکنشی از سوی عالمان شیعه دوازده امامی برای مواجهه با حیرت و تزلزلی که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بر جامعه شیعی سایه افکنده بود، به شمار می آمد.

۱- تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۱۰۲۰.

۲- تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۱۰۳۹، ۱۰۴۱.

نقد و بررسی

پاسخ ادعای اول

پاسخ اول: اعتقاد اکثریت شیعیان معاصر زمان شهادت امام عسکری علیه السلام به وجود فرزند غایبی برای آن حضرت

در پاسخ ادّعای یادشده، باید گفت اوّلاً این ادعا که بیشتر شیعیان معاصر امام حسن عسکری علیه السلام وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را انکار می کرده اند، بی دلیل و بلکه خلاف واقع است. در این باره بخش هایی از کلمات استاد سامی بدری در نقد احمد الکاتب درپی می آید:

جناب احمد الکاتب میان دو قضیه خلط نموده و منابع هردو را یکی دانسته و حال آن که حقیقت چیز دیگری است:

مطلب نخست، مسئلهٔ متفرّق شدن اصحاب امام عسکری علیه السلام بعد از رحلتشان به چهارده فرقه که شیعهٔ امامیه یکی از آن هاست و مستند او در این باره کتاب فرق الشیعه نوبختی و المقالات و الفرق اشعری قمی است.

مطلب دوم، حیرت فراگیری است که عموم شیعیان را پس از انقطاع نیابت خاصه و آغاز غیبت کبرا فراگرفت؛ چنان که شیخ نعمانی و شیخ صدوق (پدر و پسر) و شیخ طوسی و شیخ مفید با عبارت صریحی آن را بیان کرده اند؛ ولی احمد الکاتب به ناحق و به دروغ و افترا این عبارات را از مسیر واقعی اش منحرف کرده و آن ها را به قضیه نخست ربط داده و خواننده را به گمراهی کشانده است.

اکنون خلاصه ای از این دو مسئله درپی می آید:

مسئلهٔ اول. ادعای پراکندگی اصحاب امام عسکری علیه السلام: باید گفت ــ صرف نظر از این که آن چه در منابع شیعه آمده، تقسیم شیعیان به چهارده فرقه است؛ یعنی شیعیان اثناعشری یکی از چهارده فرقه بوده اند و این لزوماً به این معنا نیست که به لحاظ کمیت تعداد شیعیان دوازده امامی یک چهاردهم جمعیت شیعه بوده، بلکه

این امکـان وجود دارد که به رغم این که شـیعیان دوازده امـامی یـک فرقه از چهـارده فرقه شـیعیان بوده انـد، به لحـاظ کمیت اکثریت شیعیان را تشکیل می داده انـد. بنـابراین، ادعـای قفـاری در مباحث آینـده که بارها از انکار وجود فرزنـد امام حسـن عسکری علیه السلام در نزد اکثر شیعیان سخن گفته و آن را به کتاب های کهن شیعه نسبت داده، از اساس باطل است. گذشته از آن چه گفته شد _ به تصـریح شـماری از منابع کهن شیعی و سنّی، شیعیان دوازده امامی که وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف را باور داشـته اند، به لحاظ کمیت اکثریت شـیعیان را تشـکیل می داده اند و به گفتهٔ این منابع، سیزده فرقه دیگر به رغم تنوعشان اندك هوادارانی داشته اند. تعدادی از آن منابع کهن بدین قرارند:

شیخ مفید می نویسد:

چون ابومحمـد حسن بن علی بن محمد رحلت نمود، اصـحاب آن حضـرت به گفتهٔ ابومحمد حسن بن موسـی نوبختی چهارده فرقه شدنـد. اکثریت آنان به امامت قائم منتظر معتقـد شدند و ولادت او را ثابت دانسـته، نصّ بر او را صـحیح یافتند و گفتند او هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مهدی مردمان است.

شیخ صدوق نیز در کتابش اکمال الدین به حقیقت پیش گفته اشاره کرده است. وی می نویسد:

مـا از هرکـدام از مخالفـان قـائم عجل الله تعالی فرجه الشـریف پرسـیدیم از یکی از این دو حال خارج نبود: یا معتقـد به امامت یـازده امـام از پـدرانش بود و یـا نبود. اگر از معتقـدان به امـامت آنـان بود، بر او واجب است به امـامت امام دوازدهم نیز ایمان آورد؛ به دلیل روایاتی که از ائمه علیهم السـلام به نام و نسب او تصـریح کرده و به دلیل این که شیعیان بر امامتش و این که او قائمی است که پس از غیبتی طولانی ظهور کرده و جهان آکنده از ظلم و ستم را سرشار از عدل و داد می کند،

اجماع دارند.

ذهبی نیز در سیر اعلام النبلاء از ابومحمد ابن حزم نقل کرده است:

حسن [بن علی بن محمـد] بـدون فرزنـد وفات کرد و اکثر رافضه بر این باور بودنـد که او فرزنـدی داشـته که مخفی اش کرده است.

ابن حزم (۴۸۴-۵۴۸ قمری) در کتاب الفصل فی الملل می نویسد:

روافض بر ایـن باورنـد کـه امـامت تنهـا در علی علیـه السـلام است، به دلیـل نصّ بر او... پس حسن رحلت کرد، بـدون این که فرزندی داشته باشد و شـیعیان به فرقه های مختلفی تقسـیم شدند. اکثر آن ها بر این باور بودند که برای حسن بن علی فرزندی متولّد شده و او را مخفی نگاه داشته... .

او در جای دیگری می نویسد:

تمام قطعیه از امامیه ــ که اکثر شیعه هستند ــ شامل متکلّمان و

نظریه پردازان و شمار بسیاری هستند معتقدند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب زنده است و نمرده و نمی میرد تا این که خروج کرده و زمین را از عدل و داد

پر کند... .

اشعری سنّی در کتابی ــ که در سال ۲۹۷ نگاشـته ــ به مطلب پیش گفته تصریح کرده است. وی ــ که مقدم بر ابن حزم است ــ به این نکته تصـریح دارد که اکثریت اصـحاب حسن عسـکری علیه السـلام معتقـد بودنـد آن حضـرت فرزندی دارد که امام دوازدهم است و همو مهـدی منتظر است. کتاب ابوالحسن اشـعری ــ مقالات الاسـلامیین ــ که از تألیف آن در سال ۲۹۷ یعنی سی و پنج سال پس از رحلت امام حسن عسـکری علیه السـلام فراغت یافته، منبع مهمی است که سزاوار است یک پژوهش گر از آن غفلت نورزد.

وی می نویسد:

فرقه اول از شیعیان که قطعیه هستند... و اکثریت شیعه را تشکیل می دهند گمان می کنند که پیامبر بر امامت علی بن ابی طالب تصـریح کرد... و حسن بن علی بر امامت پسـرش محمد بن حسن بن علی تصـریح کرد و او همان غایب منتظر است که مدعی اند ظهور کرده و جهان را پس از آن که از ظلم و

ستم آکنده شده از عدل و داد پر می کند. (۱)

استاد سامی بدری پس از نقل عبارات پیش گفته می نویسد:

در پرتو منابع کهن شیعه و سنّی روشن شد که اکثر اصحاب حسن عسکری علیه السلام و معتمدان آن حضرت که اکثر شیعیان آن زمان بوده اند، معتقد بوده اند که آن حضرت فرزندی دارد و پدر بزرگوارش بر امامت او تصریح کرده بودند و او همان مهدی موعود است. (۲)

بنابراین، نسبت شیعیان دوازده امامی به دیگر شیعیان یک به چهارده و یا یک به بیست نبوده است و از تقسیم شیعیان به ۱۴ یا ۲۰ فرقه نمی توان چنین نتیجه گرفت که اکثریت شیعیان معاصر امام حسن عسکری علیه السلام منکر وجود فرزند آن حضرت شدند.

مسئلهٔ دوم. حیرت شیعیان در آغاز غیبت کبرا: بدون تردید، بسیاری از شیعیان پس از آگاهی از پایان یافتن نیابت خاصه با رحلت نایب چهارم در حیرت فراگیری فرورفتند؛ چرا که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مرجعی برای آنان برنگزید تا امورشان را به انجام رساند. افزون بر این که زیدیه و معتزله و دیگران شبهات بسیاری طرح کرده بودند. عالمان شیعه در این دوران رفع حیرت شیعیان، کتاب های ماندگاری نوشتند، همچون الغیبه نعمانی، الامامه و التبصره من الحیره نوشتهٔ علی بن بابویه، اکمال الدین و اتمام النعمه شیخ صدوق و الغیبه شیخ طوسی. (۳)

به تعبیر دیگر، اگر نویسندگان بزرگی همچون شیخ نعمانی و شیخ صدوق از حیرت شیعیان سخن گفته اند، حیرت لزوماً به معنای انکار نیست؛ بلکه حیرت به دلیل وجود شبهاتی است که در ذهن شیعیان وجود داشته است؛ شیعیانی که با وجود اعتقاد به وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در ذهنشان سؤالات و ابهاماتی در

۱- شبهات و ردود، ص۳۹۴ _ ۴۰۸.

۲- شبهات و ردود، ص۴۰۸.

۳- شبهات و ردود، ص۴۰۹.

این باره داشته اند و با وجود این پرسش ها هرگز از دایرهٔ باورمندان به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خارج نشده اند و آرام آرام با همّت عالمان شیعه برای پرسش هایشان پاسخ مناسب یافته اند و بر اعتقاد وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت قدم و استوار گردیده اند.

خلاصهٔ نخستین پاسخ شبههٔ سوم قفاری چنین است که به اعتراف نویسندگان بزرگ شیعه و سنّی به رغم اختلاف اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام، بیشتر شیعیان به وجود و غیبت فرزند آن حضرت اعتقاد داشته اند؛ گرچه در این باره پرسش ها و ابهاماتی نیز بوده که عالمان شیعه به آن ها پاسخ داده اند. بنابراین، ادّعای قفاری که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بیشتر شیعیان منکر وجود فرزند برای آن حضرت شدند بی اساس است.

پاسخ دوم: ادعای ندیدن نمی تواند با ادعای دیدن مقابله کند

دومین پاسخ به ادعای یادشده را از شیخ صدوق نقل می کنیم. وی در این باره چنین می نویسد:

در چنین مواردی سخن مثبتین بر نافین مقدم است، گر چه نافین اکثریت باشند؛ چرا که نفی کنندگان، ادعای ندیدن می کنند و نمی توانند ادعای نبود کنند؛ اما مثبتین ادعای دیدن می کنند. بنابر این ادعای نافین معارض با ادعای مثبتین نیست. به تعبیر دیگر گرچه اکثریت ممکن است حتی ادعای نبود کرده باشند ــ و لذا فرقه های دیگری ساختند ــ اما استدلال آن ها بیش از این نبوده که ما فرزندی ندیدیم و روشن است که این استدلال آن ها باطل بوده است؛ چرا که از ندیدن نمی توانستند بر نبودن دلیل بیاورند. (۱)

پاسخ سوم: معیار حقانیت یک عقیده انبوهی طرفداران آن نیست

سومین پاسخ به اشکال قفاری این است که اگر واقعاً اکثر شیعیان پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را انکار کرده اند

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۸۰.

ــ گرچه این فرض خلاف واقع است ــ گویا آقای قفاری درصدد برآمده که انکار اکثر را دلیلی بر بطلان عقیدهٔ اقلیت معرّفی کند. از این استدلال به خوبی می توان دریافت که به اعتقاد او مرز میان واقعیت و خیال و معیار حق و باطل، انکار و پذیرش مردم است. پذیرش مردم دلیل واقعیت داشتن یک پدیده و انکار آنان علامت خیالی بودن آن است، در حالی که اگر نشانهٔ حقانیت باوری مقبولیت آن نزد همه مردم باشد و متقابلاً انکار مردم دلیل بر بطلان آن به شمار آید، حقانیت هیچ باوری اثبات پذیر نیست. آیا انکار حقانیت آیین اسلام در نزد بیشتر مردم دنیای معاصر دلیل باطل بودن این آیین مقدس است؟ آیا اتفاق اکثر مردم بر بت پرستی در عصر پیامبران بزرگ، نشانهٔ حقّانیت بت پرستی است؟ مگر نه این است که به رغم دعوتِ ــ به تعبیر قرآن ــ ۹۵۰ سالهٔ حضرت نوح علیه السلام به یکتاپرستی، جز اندکی به او ایمان نیاوردند؟ (۱) آیا می توان انکار اکثریت قوم نوح را دلیل بر افسانه بودن اعتقادات نوح پیامبر علیه السلام دانست؟

به راستی میان منطق قرآن ــ که گاه اکثر مردم را غیرمؤمن و مشرک می خواند (۲) ــ و منطق قفاری که حق و باطل را با آمار و ارقام می خواهد ثابت کند و به جای آن که اهل حق و باطل را از راه شناخت آن بشناسد، از راه اقبال و ادبار مردم می خواهد شناسایی می کند چه تفاوتی وجود دارد؟ ابن قبه ــ فیلسوف بزرگ شیعی ــ بیش از هزار و صد سال پیش چه زیبا گفته است:

اما این که می گویند شیعیان با هم در نزاعند و یکدیگر را تکفیر می کنند، سخنشان راست است و عموم مسلمانان نیز چنینند و یکدیگر را تکفیر می کنند. بنابراین هرچه دوست دارند، بگویند و هر تهمتی خواستند، بزنند؛ چراکه براهمه نیز به مثل این اشکال به مسلمانان اعتراض می کنند... و اگر حق جز با دلیلی که بر آن اتفاق نظر باشد ثابت نمی شود، هیچ حقی ثابت

۱- سورهٔ هود، آیه ۴۰: (وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ(.
۲- سوره یوسف، آیه ۱۰۶: (وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُم بِاللهِ إِلّا وَهُم مُشْرِكُونَ(؛ آیهٔ ۱۰۳: (وَما أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ(.

نخواهد شد. (۱)

آری، اکثریت فریب می دهد و به غلط می اندازد. وقتی انبوه جمعیت ها سخنی می گویند یا عقیده ای را برمی گزینند، نسبت دادن خطا به همهٔ آنان بسیار دشوار است؛ اما کسانی که از منطق قرآن پیروی می کنند و دانش آموختهٔ مکتب قرآنند، نیک می دانند که در بازار حقیقت، انبوهی جمعیت ها به پشیزی نمی ارزد و این جمعیت هایند که با حقیقت محک می خورند و میزان راستی و درستی شان روشن می شود، نه این که جمعیت ها معیار حقیقت باشند.

دومین مطلب ــ که گویا قفاری در پی القای آن بوده، گرچه بدان تصریح نکرده ــ این است که پی ریزی اندیشهٔ وجود امام مهدی غایب عجل الله تعالی فرجه الشریف واکنش عالمان شیعهٔ دوازده امامی برای مواجهه با حیرت و تزلزلی بوده که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام بر جامعهٔ شیعی سایه افکنده است. به تعبیر دیگر، اندیشهٔ وجود فرزند غایبی برای امام عسکری علیه السلام بیش از آن که بهره ای از واقعیت داشته باشد، تدبیری برای برون رفت از مشکلاتی به شمار می رود که دامن گیر جامعهٔ شیعه شده بود.

پاسخ ادعای دوم: اتفاق نظر شیعیان بر اعتقاد به وجود فرزند غایبی برای امام حسن عسکری علیه السلام تا پیش از شهادت آن حضرت

در پاسخ به شبههٔ یادشده باید گفت قفاری طبیعتاً درصدد نقد اعتقادات شیعه بر اساس مبانی اهل سنّت نیست؛ چراکه اگر او از منظر نویسنده ای وهابی و با نگاه انکار و تردید، همهٔ باورهای شیعه را بی اساس و ساختگی و بافتهٔ ذهن خیال پرداز عالمان شیعه معرفی کند، میان ما و او هیچ اصلی مشترک نخواهد بود و باب گفت وگو و مفاهمه بسته خواهد شد و ما نیز مشابه همین اتهامات را متوجه او و اعتقاداتش می کنیم. بر این اساس، مبنای نقدهای او باید مقبولات عالمان شیعه

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۱۰۸.

باشد؛ همچنان که قفاری در مقدمهٔ کتاب خود ادّعا کرده که در نقد اعتقادات شیعیان تنها از منابع خودشان استفاده نموده است. از این رو، برای ارزیابی و بررسی صحت و سقم تحلیل او چاره ای جز مراجعه به منابع مورد استناد وی و منابع مشابه نیست.

منابع کهن شیعی _ که نویسندگان آن معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بودند و به خوبی از فضای حاکم بر جامعهٔ شیعی پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام هم زمان با شهادت و پس از آن آگاهی داشتند _ به صراحت بیان کرده اند که امام عسکری علیه السلام اصحاب ویژه ای داشتند که با آن حضرت در ارتباطی تنگاتنگ بودند و حاملان روایات و معارف آن حضرت به شمار می رفتند. آنان وظیفهٔ دریافت نامه ها و درخواست های شیعیان و رساندن آن به امام علیه السلام و نیز ابلاغ پاسخ های امام علیه السلام به مردم را برعهده داشتند. این اصحاب خاص پس از شهادت آن حضرت بر این باور که آن حضرت فرزند غایبی دارد، اتفاق نظر داشتند و میانشان هیچ تردیدی ایجاد نشد؛ بلکه همه شیعیان تا پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام بر این عقیده بودند. ابوسهل نوبختی _ از دانشمندان قرن سوم _ در این باره می نویسد:

حسن علیه السلام پس از خود جماعتی از افراد مورد اطمینان را به جا گذارد. آنان از او حلال و حرام را روایت می کردند و نامه های شیعیان و وجوهات آن ها را می رساندند و پاسخ آن ها را می آوردند. ... آن ها عادل بودند و خود آن حضرت در ایام حیاتش به عدالتشان گواهی داده بود و چون امام حسن عسکری علیه السلام درگذشت، همگی آنان هم نظر بودند که او فرزندش را جانشین خود قرار داده و او همان امام است. (۱)

ابومحمد نوبختی _ دیگر نویسندهٔ شیعی که او نیز در قرن سوم می زیسته _ پس از اشاره به این که احادیث فراوانی دربارهٔ مخفی بودن ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت آن

۱- التنبیه فی الامامه؛ به نقل از: کمال الدین و تمام النعمه، ص۹۲.

حضرت روایت شده است، می نویسد: پیوسته شیعهٔ امامیهٔ صحیح التشیع بر این باور بوده است.» (۱)

به گواهی اشعری قمی ــ از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام ــ اعتقاد به این که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند امام عسکری علیه السلام است و زندگی غایبانه دارد، از باورهایی بوده که همواره شیعیان بر آن اتفاق نظر داشته اند و حتی پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام شیعه بر این باور بوده است. وی در این باره می نویسد:

احادیث فراوان صحیحی روایت شده که ولادت قائم بر مردم مخفی است و نامش فراموش می شود و ناشناخته می ماند و مکانش دانسته نمی شود تا زمانی که ظهور کند و پیش از قیامش به او اقتدا شود. با وجود چنین خفا و استتاری چاره ای جز این نیست که افراد مورد اطمینان خودش و پدرش گرچه اندک باشند، از امر او مطّلع باشند... و این است راه آشکار امامت و هدف واجب و لازمی که پیوسته شیعه امامیهٔ هدایت یافته بر آن اتفاق نظر داشتند و ما بر همین باور تا زمان درگذشت حسن بن علی ــ درود خدا بر او باد ــ اجماع داشتیم. (۲)

بر این اساس، به گواهی اشعری قمی نه تنها میان اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام بر وجود فرزندی غایب برای آن حضرت اتفاق نظر وجود داشته، بلکه این مسئله پیش از شهادت آن حضرت میان تمام شیعیان اجماعی بوده و اگر اختلافی در این خصوص پیش آمده، پس از شهادت آن حضرت و به دلیل میدان داری افراد فرصت طلب و سودجو یا جاهل بوده است.

با توجه به آن چه گذشت، این تحلیل قفاری که عالمان شیعه پس از مواجهه با حیرت جامعهٔ شیعی به دلیل فقدان فرزند برای امام عسکری علیه السلام، اندیشهٔ وجود فرزند غایب برای آن حضرت را اختراع کرده اند، بی اساس است و به گزارش عالمانی که در

۱- فرق الشیعه، ص۱۱۹.

۲- المقالات و الفرق، ص۱۰۶.

آن عصر می زیسته اند، اعتقاد به وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از باورهای اجماعی و اتفاقی اصحاب امام عسکری علیه السلام حتی پیش از شهادت آن حضرت بوده است و فرقه های دیگری که به اندیشه ای غیر از اندیشهٔ شیعهٔ امامیهٔ اثناعشری گرایش پیدا کرده اند، انحرافی از عقیدهٔ رایج و بلکه اجماعی شیعیان بوده اند و با این حال، اعتقاد به وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را اندیشه ای مصنوعی برای برون رفت از حیرت و تزلزل جامعهٔ شیعی نمی توان تفسیر کرد.

آن چه گذشت واقعیت عصر امامت امام عسکری علیه السلام و شهادت آن حضرت و پس از آن به گزارش عالمان شیعی بود و اگر قفاری بر اساس گزارش های عالمان شیعی می خواهد قضاوت کند، به چیزی دست نمی یابد، جز آن چه گذشت؛ اما اگر از پیش خود و از منظر نویسنده ای وهابی همهٔ واقعیات را بخواهد انکار کند، دیگر ما را با او سخنی نیست.

با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که ادعای قفاری دربارهٔ اضطراب شیعه به دلیل بی امامی در حالی که معتقد بودند دین بدون امام نمی شود، چون او بر اهل زمین حجّت است و...، سخنی باطل به شمار می آید؛ زیرا اکثر شیعیان با این که به مسائلی از این قبیل که دین بدون امام نمی شود و امام حجّت بر اهل زمین است و بدون امام، زمین اهل خود را فرو می برد و...، اعتقاد داشتند و روایات آن را شنیده بودند. آنان از روایات فراوانی که از غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن گفته بود نیز آگاهی داشتند و به خوبی میان این دو عقیده آشتی برقرار کرده بودند و می دانستند امام با وجود پنهان زیستی، آثار و برکات وجودی خود را به همراه می تواند داشته باشد. به همین دلیل ــ بنابر آن چه گذشت ــ گرچه پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام میان شیعیان دربارهٔ امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختلاف افتاد، اکثر آنان بر مذهب شیعهٔ اثناعشری استوار ماندند.

در پایان این قسمت توجه به این نکته ضروری است که به گفتهٔ قمی و نوبختی،

هنگامی که امام عسکری علیه السلام به شهادت رسید، برای آن حضرت جانشینی دیده نشد و فرزند ظاهری از وی مشاهده نگردید. (۱)

با دقت در این تعابیر روشن می شود که آن چه نویسندگان یادشده نفی کرده اند، وجود فرزند امام عسکری علیه السلام نیست، بلکه دیده شدن جانشین آن حضرت و مشاهده شدن فرزند آشکار امام عسکری علیه السلام است. بنابراین، از اعتراف دانشمندان شیعه به دیده نشدن جانشین و فرزند امام عسکری علیه السلام، اعتراف به وجود نداشتن فرزند امام عسکری علیه السلام را نمی توان نتیجه گرفت. به همین دلیل، نویسندگان یادشده به فاصلهٔ چند سطر به تصریح از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت آن حضرت سخن گفته اند و ما عبارات آنان را پیش از این به تفصیل ذکر کردیم. بر این اساس، روشن نیست که چگونه قفاری پس از نقل این سخن عالمان شیعه که «لم یر له خلف و لم یعرف له ولد ظاهر» ادعا می کند: «لأنّهم ابقوا بلا إمام... و لکن الإمام مات بلا عقب و بقیت الأرض بلا إمام و...».

شبههٔ ۴. ابداع اندیشه غیبت به انگیزه های مادی

اشاره

قفاری ذیل عنوان «دلایل اعتقاد به غیبت» چنین می نویسد:

* شاید خواننده از این اصرار شدید بر اعتقاد به امامت یکی از اهل بیت تعجب کند. این اصرار چنان است که مرگ آنان را انکار می کنند یا مدّعی می شوند که آنان پس از مرگشان زنده شده اند، یا برای کسی که فرزندی ندارد، فرزند اختراع می کنند و اندکی از آن ها بودند که پس ازاین که مرگ امامی که فرزندی نداشت برایشان آشکار شد، راه حق را پیمودند و از (۲)تحزّب و تشیّع دست برداشتند و به انقطاع امامت معتقد

۱- «لم یر له خلف و لم یعرف له ولدٌ ظاهرٌ.» (فرق الشیعه، ص۱۰۵)

۲- ولعل القارئ یعجب من ذلک الإصرار الشدید علی القول بإمامه أحد من آل البیت حتی ینکرون موت من مات، أو یدعون أنه حی بعد موته، أو یخترعون ولداً لمن لا عقب له، وقلیل منهم ثاب إلی رشده لما انکشف له الغطاء بموت الإمام عقیمًا فترك التحزب والتشیع وقال بانقطاع الإمامه، ورجع إلی شئون حیاته. ولعل هذه الفئه هی التی تتشیع عن صدق، فلما تبین لها الأمر، وسقط القناع رجعت.

شدند و زندگی خود را در پیش گرفتند. شاید شیعیان راستین همین ها باشند؛ چراکه وقتی واقعیت برایشان آشکار شد و پرده ها کنار رفت، از اعتقاد خود بازگشتند.

به مهم ترین دلیل این اصرار از میان اختلافات و نزاعی که در میان این فرقه ها وجود داشت، می توان دست یافت؛ نزاع بر سر دفاع از اعتقاداتشان و به دست آوردن پیروان بیشتر؛ چراکه هر گروهی به مهدی خودش دعوت می کرد و دیگری را تکذیب می نمود و از میان این دشمنی ها حقیقت درز کرد. (۱)

برای مثال، خوب است به سخن شیعیان دوازده امامی که معتقد به غیبت و توقّف بر فرزندِ پنداری حسن عسکری هستند، دربارهٔ ادعای گروه دیگری از شیعیان که به غیبت و توقف بر موسی کاظم اعتقاد دارند، گوش دهیم: «ابوابراهیم ـ موسی کاظم علیه السلام ـ از دنیا رفت و نزد وکلای او اموال فراوانی بود و همین انگیزه شد تا آنان بر آن حضرت توقف نمایند و رحلت ایشان را انکار کنند؛ چراکه به اموال چشم طمع دوخته بودند. نزد زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار بود و نزد علی بن ابی حمزه سیصد هزار دینار...». (۲)

در این باره گزارش های دیگری هم نقل کرده اند که از واقعیات پرده برمی دارد و نشان می دهد پس پردهٔ ادّعای غیبت و (۳)انتظار رجعت او چیزی جز طمع در اموال

۱- ن أهم سبب لهذا الإصرار يتبين من خلال اختلاف هذه الفرق ونزاعها فيما بينها للدفاع عن رأيها والفوز بأكثر قدر من الأتباع، حيث إن كل طائفه تنادى بمهدى لها وتكذب الأخرى، ومن خلال تلك الخصومه تتسرب الحقيقه.

۲- نستمع ـ مثلاً ـ إلى ما ترويه الاثنا عشريه ـ التى تقول بالغيبه والوقف على الابن المزعوم للحسن للعسكرى ـ فى كشف حقيقه دعوى الطائفه الأخرى التى تقول بالغيبه والوقف على موسى الكاظم تقول: «مات أبو إبراهيم (موسى الكاظم) وليس من قوامه أحد إلا وعنده المال الكثير، وكان ذلك سبب وقفهم وجحدهم موته طمعًا فى الأموال، كان عند زياد بن مروان القندى سبعون ألف دينار، وعند على بن أبى حمزه ثلاثون ألف دينار...».

۳- جاء عندهم روايات أخر بهذا المعنى تكشف ما خفى... وأن وراء دعوى غيبه الإمام وانتظار رجعته الرغبه فى الاستئثار بالأموال، وأن هناك فئات منتفعه بدعوى التّشيّع تغرّر بالسّذّج، وتأخذ أموالهم باسم أنّهم نوّاب الإمام، فإذا ما توفّى الإمام أنكروا موته لتبقى الأموال فى أيديهم، ويستمرّ دفع الأموال إليهم باسم خمس الإمام الغائب.

وجود نداشته و در این میان، گروه هایی وجود داشته انـد که از ادّعای تشیّع نفع می برده اند، افراد ساده لوح را می فریفتند و اموالشان را به نام نوّاب امام دریافت می کردند و هنگامی که امام رحلت می کرد، مرگش را انکار می کردند تا این که اموال را نزد خود نگاه دارند و پرداخت اموال به منزلهٔ خمس امام غایب همچنان ادامه داشته باشد.

این چنین برنامهٔ غـارت اموال جریـان داشت و در این میـان قربانیـان واقعی، انسان های ساده لوحی بودنـد که اموال خود را به کسـانی می پرداختنـد که آنـان را نایبـان امـام در نقاط مختلف دنیای اسـلام می پنداشـتند و کسانی که این غنیمت گوارا را به چنگ می آوردند، در دل مردم محبّت اهل بیت را می نشاندند و از سـتم ها و محنت های اهل بیت و مطالبهٔ حقوق آنان سخن می گفتنـد تـا در میـان امت اسـلامی تخم تفرقه بکارنـد و از ثروت های به دست آمـدهٔ تشـکیلات سـرّی خود را که در مسـیر تخریب کیان دولت اسلامی تلاش می کرد، تغذیه (۱)نمایند. (۲)

خلاصه شبهه

پی ریزی انـدیشه غیبت از طرف کسانی بوده است که انگیزه های مادی داشـتند؛ زیرا به اعتراف خود این افراد، در گذشـته نیز کسانی با همین انگیزه ادعاهای مشابهی

۱- هکذا تدور عملیات النهب والسلب... والضحیه هم أولئک السذج المغفلون الذین یدفعون أموالهم إلی من زعموا أنهم نواب الإمام فی بلـدان العالم الإسـلامی. والذین اسـتمرأوا هذه الغنیمه البارده فظلوا یذکون فی النفوس محبه آل البیت، واستشـعار ظلم آل الـبیت، والحـدیث عن محن آل البیت، والمطـالبه بحق آل البیت... لیفرقوا الأـمه، ویتخـذوا من تلـک الأـموال وسـیله لتغـذیه جمعیاتهم السریه التی تعمل علی تقویض کیان الدوله الإسلامیه.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۰۷_ ۱۰۰۸.

مطرح کرده بودند.

نقد و بررسی

پاسخ اول: وجود اعتقاد به غیبت حتی پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام

پیش از ارائه پاسخ به شبهۀ یادشده، توجه به این نکته ضروری است که قفاری در آغاز این بخش اصرار پاره ای از شیعیان بر انکار رحلت امام و ادعای حیات و غیبت او را تعجّب آمیز خوانده است. تعجّب او خود شگفتی بر انگیز است؛ چراکه از قضا همین اصرار، خود بهترین گواه بر این است که اندیشۀ غیبت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف آ ن قدر ریشه دار، عمیق و مسلّم بوده که گاه شیعیان را بر آن می داشت شهادت قطعی امام را انکار کنند و او را همان امام غایب بپندارند. بنابراین، از این اصرار نباید تعجّب کرد، بلکه باید از آن آموخت که شیعه در طول تاریخ نسل به نسل و سینه به سینه اندیشۀ غیبت مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف را با خود حمل می کرده و در آن اندکی تردید نداشته است. این اعتقاد از باورهای تردیدناپذیر شیعه به شمار می رفت. بنابراین، برای اصل اندیشۀ غیبت به دور از اختلافاتی که در تعیین مصداق آن وجود داشته، جز سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام مستندی نمی توان یافت.

اما در پاسخ این ادعا که طرح اندیشۀ غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به انگیزۀ به چنگ آوردن ثروت بوده، باید گفت که با توجه به آن چه در نقد شبهۀ پیشین گذشت، روشن شد که مسئلۀ اعتقاد به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت آن حضرت حتی پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام در میان خواص و بلکه تمام شیعه وجود داشته و برخلاف تصور قفاری این اعتقاد پس از شهادت امام عسکری علیه السلام تکوّن نیافته است. بر این اساس، تحلیل وی دربارۀ علّت تکوّن اندیشۀ غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اساس باطل می شود؛ چراکه تحلیل او در این باره بر پیدایی این اندیشه پس از شهادت امام عسکری علیه السلام مبتنی است؛ یعنی پس از شهادت آن حضرت عده ای با این ادّعا که فرزند او امام غایب است و ما نایبان او هستیم، درپی کسب ثروت برآمدند. حال آن که ثابت شد

این اعتقـاد حتی پیش از شـهادت امام حسن عسـکری علیه السـلام نیز وجود داشـته و بلکه به تعبیر برخی از عالمان معاصـر آن زمان از مسائل مورد اتفاق شیعیان بوده است.

پاسخ دوم: مبتلا بودن بنیادی ترین عقاید قفاری به اشکال خودش

این اسـتدلال که به اعتراف عالمان شـیعه راز تکوّن اندیشهٔ غیبت امام کاظم علیه السلام در نزد برخی از شیعیان، طمع به چنگ آوردن ثروت بوده و از این رو، علّت اعتقاد به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف نیز همین امر است، چنان سست می نماید که گویا بی نیاز از پاسخ است. اما به اشارت می توان گفت اسـتدلال یادشده به این می ماند که ملحدی مدّعی شود از آن جـا که به اعتراف مسـلمانان کسـانی چون مسـیلمه کـذاب به قصـد جـاه و مقام و به چنگ آوردن ثروت به دروغ ادعای پیامبری کردنـد، پس ــ نعوذ بالله ــ پیامبر نیز به دروغ دعوی پیامبری کرد و او نیز هـدفی جز کسب جاه و ثروت نداشـته است. آیا آقای قفاری این استدلال را می پذیرد و به آن گردن می نهد؟

اگر بتوان باب چنین تحلیل هایی را گشود و از پیش خود و بـدون مسـتند رخـدادهای تاریخی را معلول توطئهٔ عده ای فرصـت طلب و سودجو معرّفی کرد، هیچ شخصـیتی را از تیررس این اشکال نمی توان خارج کرد. آیا اجماع اهل حلّ و عقد در سقیفه بنی ساعده و انتخاب ابوبکر به خلافت مسلمین را همچون قفاری نمی توان تحلیل کرد و آن را اجتماع گروهی فرصت طلب و سودجو برای به چنگ آوردن قـدرت و ثروت نمی توان خوانـد؟ به راستی اگر کسـی ادعا کند اهل حلّ و عقد از پیش بر سـر چگونگی تقسیم ثروت بی اندازهٔ دنیای اسلام با ابوبکر توافق کرده بودند و به همین دلیل، به خلافت او رأی دادند، قفاری چه پاسـخ خواهـد داد؟ اگر کسـی مـدّعی شود انتخـاب عمر توسط ابوبکر دلیلی جز توافق پنهانی آن دو بر سـر چگونگی تقسـیم قـدرت نداشـته و ابوبکر بـا این انتخـاب مزد حمـایت های بی دریغ عمر از خود را در طول دوران خلافتش ادا کرد، قفاری چه پاسـخ خواهـد گفت؟ وقتی قفاری توافق صدها عالم شـیعی بر اندیشهٔ غیبت را به دلیل توافق آنان بر کسب ثروت و قدرت می داند و چنین

توافقی را نه تنها امکان پـذیر، بلکه تحقق یافته می خوانـد، آیا توافق میان دو نفر (عمر و ابوبکر) یا تعدادی محدود از اهل حل و عقـد را توافقی برای به چنگ آوردن ثروت و قـدرت نمی توان خواند؟ اگر کسـی همین نوشـتهٔ قفاری را محصول دلارهای امریکا و اسـرائیل بخواند و مدّعی شود وی سر در آخور دشمنان اسلام دارد و به هزینهٔ آنان کتاب خود را نوشته و منتشر کرده تا وحدت جامعه مسلمین را خدشه دار کند، قفاری چگونه از خود دفاع خواهد کرد؟

بنابراین، قفاری باید از ورود به حوزهٔ انگیزه ها و طرح احتمال توطئهٔ پنهانی

افراد فرصت طلب و سودجو آن هم بـدون مستند بپرهیزد؛ چراکه طرح این ادّعا چنان آتشـی برخواهد انگیخت که حتی دامان او و بنیادی ترین عقایدش را می گیرد. بنابراین، بهتر است این حربهٔ پوسـیده را ــ که جز تیر اتهام چیزی در ترکش ندارد ــ بر زمین گذارد و اگر بر مدّعای خود دلیلی منطقی دارد بیاورد، تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

ابن قبه نیز به شبهه ای مانند شبههٔ قفاری چنین پاسخ داده است:

به ما بگو اگر امام شما خروج کند و پیروز شود، آیا خمس می گیرد؟ خراج

را گردآوری می کنـد؟ آیا از فیء و غنام و معادن وماننـد آن حق را می سـتاند؟ اگر بگـویید: خیر، او با حکم اسـلام مخالفت کرده است و اگر بگویید:

آری، به او می گوییم اگر کسی بر او احتجاج کند و بگوید: خدای تعالی فرموده است: «از کسی پیروی کنید که از شما اجری درخواست نکند»

و بگوید: خدای تعالی فرموده است: «بسیاری از دانشمندان و راهبان

اموال مردم را می خورنـد» به او چه می گوییـد تـا امـامیه نیز مشـابه آن را به شـما پاسـخ گویـد؟ خـدا شـما را توفیق دهـد! این اعتراضی است که ملحدان، مسلمانان را بدان سرزنش می کنند و نمی دانم چه کسی آن را به اینان القا کرده است. (۱)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۱۱۲.

پاسخ سوم: تأیید اعتقاد به غیبت امام مهدی توسط عالمان بزرگی که عهده دار امر نیابت نبودند

سوم این که عالمان بلندمرتبه ای همچون اشعری نوبختی، ابن قبه، کلینی، علی بن بابویه و... جریان وکالت و نیابت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را تأیید کرده اند؛ با وجود این که هیچ یک از منابع، این عالمان را نایبان و وکیلان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نشمرده اند و به تعبیر دیگر، نظام وکالت برای این دسته از عالمان هیچ نفعی به دنبال نداشته و افراد یادشده از این رهگذر بهره ای نمی بردند. بر این اساس، اگر ادّعای غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیابت آن حضرت، دروغین و با هدف به چنگ آوردن اموال بوده، هرگز عالمان یادشده در برابر آن سکوت نمی کردند و سکوت آنان تأییدی بر حقانیت اندیشهٔ غیبت و نظام وکالت است.

شبههٔ ۵. ابداع اندیشه غیبت به انگیزه رهایی از ناکامی های سیاسی

اشاره

قفاری در ادامه می نویسد:

* شاید آرزوی شیعه برای دست یافتن به قدرتی سیاسی مستقل از حکومت اسلامی، از دیگر عوامل اعتقاد به مهدویت و غیبت بوده است. این مطلب از اهتمام به مسئلهٔ امامت فهمیده می شود. و البته وقتی آرزوهایشان به یأس تبدیل می شد و سرخورده و تحقیر می شدند، همچون گریزگاهی روانی از واقعیات می گریختند و به آرزوها و خیالات روی می آوردند تا این که خود را از ناکامی و شیعیانشان را از ناامیدی نجات دهند. با وجود این، بذر امید را در نفوس پیروان خود می پراکندند و آنان را به بازگشت قدرت در آینده امیدوار می ساختند. (۱)به همین دلیل، اعتقاد به مهدویت و

۱- ولعل من أسباب القول بالمهدیه والغیبه أیضًا تطلع الشیعه إلی قیام کیان سیاسی لهم مستقل عن دوله الإسلام، وهذا ما نلمسه فی اهتمامهم بمسأله الإمامه، ولما خابت آمالهم، وغلبوا علی أمرهم وانقلبوا صاغرین هربوا من الواقع إلی الآمال والأحلام کمهرب نفسی ینقذون به أنفسهم من الإحباط وشیعتهم من الیأس، وأخذوا یبثون الرجاء والأمل فی نفوس أصحابهم، ویمنونهم بأن الأمر سیکون فی النهایه لهم. ولذلک فإن القول بالمهدیه والغیبه ینشط دعاته بعد وفاه کل إمام لمواجهه عوامل الیأس وفقدان الأمل، بالإضافه إلی تحقیق المکاسب المادیه. کما أن التشیع کان مهوی قلوب أصحاب النحل والأهواء والمذاهب المتطرفه؛ لأنهم یجدون من خلاله الجو المناسب لتحقیق أهدافهم، والعوده إلی معتقداتهم.

غیبت پس از وفات هر امامی، شیعیان را برای مقابله با عوامل یأس برمی انگیخت. با وجود این، گسترش باور به مهدویت برایشان سودهای مادی نیز درپی داشت؛ همچنان که تشیّع قلب های صاحبان نحله ها و مذاهب افراطی را نیز به خود جلب می کرد؛ چراکه آنان از میان این عقیده فضای مناسبی برای دست یابی به عقاید خود و بازگشت به باورهایشان فراهم می یافتند... (۱) .

خلاصه شبهه

ابداع اندیشه غیبت امام مهدی معلول ناکامی های سیاسی بوده است.

نقد و بررسی

پاسخ اول: تحلیل یادشده اصل باور به امام مهدی را هدف قرار می دهد، نه اندیشه غیبت را

تحلیل دومی که قفاری برای ساختگی بودن اندیشهٔ غیبت ارائه کرده، اگر درست باشد، بیش از آن که اعتقاد به غیبت را نفی کند، اصل اندیشهٔ مهدویت را باطل می سازد؛ زیرا به استناد همین تحلیل، همچون شماری از غرب زدگان اصل اندیشهٔ مهدویت را ساختگی می توان خواند؛ به این بیان که چون جامعهٔ مسلمان به انحطاط و ضعف گرایید و فساد و بی عدالتی در آن گسترش یافت و در خود توان مقابله با آن را نمی دیدند، مهدویت را اختراع کردند و به ظهور مهدی موعود و گسترش عدالت و برچیده شدن فساد و ستمگری توسط او دل خوش کردند. این در حالی است که قفاری اصل اندیشهٔ مهدویت را قبول دارد و به همین دلیل، تحلیل یادشده از نظر او نیز پذیرفتنی نیست. بنابراین، تحلیل پیش گفتهٔ قفاری نه تنها اعتقاد به امام

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۰۹.

مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف به قرائت شـیعی را مخـدوش می کنـد، بلکه اساس اندیشـهٔ مهـدویت حتی به قرائت اهل تسنّن را نیز فرو می ریزد؛ در حالی که این اندیشه از اعتقادات تردیدناپذیر دین اسلام است.

پاسخ دوم: برای تسکین سرخوردگی ها نیازی به ابداع اندیشه غیبت نیست

در نقـد تحلیل یادشـده افزون بر آن چه گـذشت، بایـد گفت اگر تحلیل قفاری درست باشد و شـیعه به دلیل ناامیدی از کسب قـدرت سیاسـی مهدویت را از پیش خود ابداع کرده باشد، آن چه دوای این سـرخوردگی بود و نومیدی او را تسـکین می داد اصل اندیشـهٔ مهـدویت بود، نه اعتقاد به غیبت امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف؛ یعنی شـیعه می توانست برای غلبه بر یأس و تسـکین ناکامی های خود، خویش را به آمـدن موعودی که قدرت را به او بازمی گرداند دل خوش کند و برای غلبه بر سرخوردگی هایش هیـچ نیازی به اعتقاد به غیبت مهـدی موعود نـداشت، بلکه اصل اندیشـهٔ مهدویت به قرائت اهل تسـنّن (۱) می توانست او را تسـکین دهـد. بنابراین قفاری با این تحلیل، هرگز ساختگی بودن اندیشهٔ غیبت را نمی تواند اثبات کند و اگر تحلیل او درست باشـد، اصل اندیشـهٔ مهـدویت خـدشه خواهـد خورد و البته روشن است که او خود به این امر رضایت نـدارد؛ چراکه این اندیشه از اعتقادات تردیدناپذیر دین اسلام است.

شبههٔ ۶. سرایت اندیشه غیبت از ابن سبا و کعب الاحبار و آیین مجوسیت به شیعه

اشاره

قفاری در باب ریشه های اندیشه غیبت می گوید:

* اندیشهٔ مهدویت و غیبت شیعی از پاره ای ادیان و نحله ها سرچشمه می گیرد (۲)که

۱- به اعتقاد اهل تسـنن، امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف هم اکنون وجود نـدارد، اما در آینده ای ظهور می کند که تعیین نشده و آن زمان شاید بسیار نزدیک باشد.

۲- ولهذا فإن مسأله المهديه والغيبه حسب الاعتقاد الشـيعى لها جذورها فى بعض الديانات والنحل، مما لا يستبعد معه أن لأتباع تلك الديانات دوراً فى تأسيس هذه الفكره فى أذهان الشيعه.

بعید نیست پیروان این ادیان در پایه گذاری آن در ذهن شیعه تأثیر داشته باشند.

به بـاور بعضـی از مستشـرقان این انـدیشه از آیین یهود سرچشـمه می گیرد؛ چراکه به بـاور یهودیـان ایلیا به آسـمان رفت و در آخرزمان بازخواهد گشت. بنابراین، به اعتقاد آنان ایلیا نخستین نمونهٔ امامان مخفی و غایب شیعه محسوب می شود. (۱)

ولی به باور من این مطلب به تنهایی برای نشان دادن ردّپای آیین یهودیت کفایت نمی کند؛ چراکه در دین اسلام نیز از عروج عیسی به آسمان و بازگشت او در آخرزمان سخن گفته شده است. بنابراین، این اندیشه با اصول اسلامی ناهمخوان نیست،

ولی از آن جا که مستشـرقان منکر اصل مهدویتنـد، این گونه تحلیل کرده اند. آن چه ردّپای آیین یهودیت را بهتر آشـکار می کنـد، برگشـتن اندیشـهٔ غیبت به ابن سـبا از عالمـان یهود است. افزون بر این که به تصـریح شـماری از شـاعران شـیعه، اندیشـهٔ مهدویت از احادیث کعب الاحبار سرچشمه گرفته که پیش از اسلام آوردن یهودی بوده است. (۲)

آن چه گفته شد، به وضوح در این شعر کثیر عزه، شاعر کیسانی مذهب، دربارهٔ ابن حنفیه نمایان است: (۳)

۱- یمیـل بعض المستشـرقین أنهـا ذات أصـل یهودی، لأـن الیهود یعتقـدون بـأن إیلیـا رفع إلی السـماء وسـیعود فی آخر الزمان، ولذلک فإن إیلیا هو ــ حسب رأیهم ــ النموذج الأول لأئمه الشیعه المختفین الغائبین.

۲- فی نظری أن هذا لا یکفی لإظهار الأثر الیهودی، لأن فی الإسـلام أن عیسـی رفع إلی السماء وسیعود فی آخر الزمان، فلیست هـذه الفکره التی عرضوها غریبه علی الأصول الإسـلامیه، ولکن لأن المستشـرقین ینکرون مسأله المهـدیه أصـلًا قالوا هذا القول. إنمـا یـبرز إیضـاح الأـثر الیهودی أکـثر من أوجه أخری هی أن نظریه الغیبه ترجع فی أصولهـا إلی ابن سـبأ وهو حـبر من أحبـار الیهود.

۳- ذلک ما صـرح به بعض شعراء الشیعه من أن فکره المهدیه مستمده من أخبار کعب الأحبار الذی کان علی دین الیهودیه قبل إسلامه، ویبدو ذلک بوضوح فیما قاله شاعر الکیسانیه کثیر عزه فی ابن الحنفیه:

او مهدی است که کعب برادر احبار در سال های گذشته به ما خبر داده است. (۱)

فان فلوتن می گوید: «اعتقاد به مهدی منتظر به صورت ویژه ای توجه مستشرقین را به خود جلب کرده است.» (۲)

وی در ادامه این باور را به اسرائیلیات مرتبط می سازد و آن را به باورهای یهودیت و مسیحیت بازمی گرداند؛ چراکه این مسئله در زمرهٔ پیش گویی دربارهٔ برخی از شخصیت ها و حوادث معین است که در کتاب های اسرائیلی وجود داشته است. چنین چیزها در ابتدا نزد اعراب رایج نبوده و از طریق یهودیان و مسیحیانِ مسلمان شده، به دست مسلمانان رسیده است. (۳)

به نظر می رسد ارتباطی که وی برای این عقیده با یهودیت و مسیحیت برمی شمارد، به دلیل قرار داشتن این عقیده در قلمرو اخبار غیبی که عرب از آن آگاهی نداشته، ضعیف است؛ چراکه پاره ای از معجزات پیامبر عربی و هاشمی اسلام نیز اخبار غیبی بوده، ولی مستشرقان از آن جا که نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار می کنند، براساس دیدگاه کفرآمیز خود چنان تحلیل می کنند. (۴)

به نظر من، اعتقاد شیعیان دوازده امامی به مهدویت و غیبت از آیین مجوس

۱- و المهدی خبرناه کعبأخو الأحبار فی الحقب الخوالی

۲- یقول فان فلوتن: «وأما نحن معاشر الغربیین فقد استرعت عقیده المهدی المنتظر بوجه خاص أنظار المستشرقین منا».

۳- م یربط هذه العقیده بالإسرائیلیات ویردها إلی أصول یهودیه ونصرانیه، لأنه یری أنها تخل تحت نطاق التنبؤ ببعض الأشخاص والحوادث المعینه، وهو التنبؤ الذی أفاضت فیه کتب إسرائیلیه لم تکن معروفه عند العرب فی بادی الأمر، وإنما وصلت إلیهم عن طریق الیهود والمسیحیین الذین اعتنقوا الإسلام.

۴- یبدو أن ربطه هذه العقیده بالیهودیه والنصرانیه لمجرد أنها تدخل فی نطاق الإخبار بالمغیبات الذی لا یعرفه العرب کما یقول هو ربط ضعیف، ذلک أن من معجزات رسول الإسلام العربی الهاشمی الإخبار ببعض المغیبات، لکن هؤلاء یحللون هذه المسائل وفق عقلیتهم الکافره، واتجاههم المنکر لنبوه محمد صلی الله علیه وسلم.

سرچشمه می گیرد؛ چراکه بیشتر شیعیان شیعه فارسند و مجوسیت از ادیان آنان است. مجوسیان در انتظار کسی هستند که زنده، باقی و مهدی است. او از نسل «بشتاسف بن بهراسف» است و به او «ابشاوثن» می گویند. او در دژی بزرگ از خراسان و چین است. این باور با حقیقت مذهب اثناعشری همخوانی (۱)دارد. (۲)

خلاصه شبهه

اعتقاد به غیبت در تفکرات ابن سبا و کعب الاحبار و نیز آیین مجوسیت

ریشه دارد.

نقد و بررسی

پاسخ اول: خلط میان مهدویت محمد بن حنفیه و غیبت او

قفاری در ابتدای این قسمت چندان بی میل نیست که اندیشهٔ غیبت را برگرفته از آیین یهودیت بداند. او به گمان خود بر این مدعا دو قرینه می آورد: نخست این که عبدالله بن سبای یهودی، اوّلین شخصیتی به شمار می رود که به غیبت امام علی علیه السلام معتقد شده و دوم این که کثیر ــ شاعر کیسانی مذهب ــ در شعر خود به سخنان کعب الاحبار یهودی استناد کرده است.

پیش از این، به تفصیل دربارهٔ ادعای نخست نویسنده توضیح داده شد که اگر عبدالله بن سبا شخصیتی بود که غیبت امام علی علیه السلام را ادّعا کرده، از آن چنین نمی توان استنتاج کرد که او پایه گذار اصل اندیشهٔ غیبت نیز بوده است؛ چراکه میان این دو تفاوت بسیار است. به لحاظ تاریخی تنها می توان گفت عبدالله بن سبا

۱- أرجح فی هذه المسأله أن عقیده الاثنی عشریه فی المهدیه والغیبه ترجع إلی أصول مجوسیه، فالشّیعه أکثرهم من الفرس، والفرس من أدیانهم المجوسیّه، والمجوس تدّعی أنّ لهم منتظرًا حیًّا باقیًا مهدیًّا من ولد بشتاسف بن بهراسف یُقال له: أبشاوثن، وأنّه فی حصن عظیم من خراسان والصّین.وهذا مطابق لجوهر المذهب الاثنی عشری.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۰۹ــ ۱۰۱۱.

نخستین کسی بوده که این اندیشه را بر امام علی علیه السلام تطبیق کرده است، اما این که پیش از او کسانی دیگر این اندیشه را بر غیر امام علی علیه السلام تطبیق نکرده باشند، مطلبی دیگر است که از آن به دست نمی آید. همچنان که طرح اندیشهٔ غیبت در سخنان خلیفه دوم عمر به خوبی بر این مطلب گواهی می داد.

اما قفاری دربارهٔ شعر کثیر از این نکته آشکار غفلت کرده که کثیر در این شعر اصل مهدی بودن محمد بن حنیفه را به کعب نسبت داده و نه غایب بودن او را: «هو المهدی خبّرناه کعب». روشن نیست چگونه قفاری از این شعر توانسته است انتقال اندیشهٔ غیبت را از طریق کعب الاحبار به کیسانیه استنباط نماید.

پاسخ دوم: کعب الاحبار محدث پر آوازه اهل سنت است و نه شیعیان

گذشته از آن چه گذشت، بسیار جای تعجب دارد که قفاری جرئت کرده از تأثیر افکار و اندیشه های کعب الاحبار بر شیعه سخن بگوید، با این که به گواهی تاریخ و منابع عامّه، اهل سنّت او را شخصیتی برجسته می دانسته اند و کتاب هایشان سرشار از روایات اوست! مگر نه این که کعب الاحبار در مواردی متعدّد طرف مشورت عمر

ـ خلیفهٔ دوم ـ بوده است؟ (۱) آیا تعبیر «الا أن کعب الأحبار أحد العلماء إن کان عنده لعلم کالبحار» (۲) سخن امام شیعیان است یا سخن معاویهٔ اهل سنّت؟ آیا تعابیری همچون «هو من کبار التابعین و علمائهم و ثقاتهم و کان من أعلم الناس بأخبار التوراه و کان حبراً من أحبارهم أسلم فأحسن إسلامه و کان له فهم و دین و کان عمر یرضی عنه»، (۳) دیدگاه عالمان سنّی مذهب است یا اندیشه ورزان شیعه؟ آیا عبدالله بن عمر، ابوهریره، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر بن عاص و دیگر شخصیت های سنّی، راوی روایات کعب الاحبارند یا عالمان شیعه؟ ای کاش قفاری دست کم

۱- تاریخ بغداد، ج ۱، ص۵۲؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص۳۵۹، ج ۵۰، ص۱۵۸ و...

۲- فتح الباری، ج۱۳، ص۲۸۲.

۳- التمهید، ج۲۳، ص۳۹.

یکی از این تعابیر بلند دانشمندان سنّی مذهب در وصف کعب الاحبار را در کلمات عالمان شیعه پیدا می کرد و آن وقت از تأثیر افکار او در اعتقادات شیعیان سخن می گفت! چگونه قفاری جوانان مسلمان را نادان و ساده لوح انگاشته و چنین بی پروا اشکالات و ضعف های مذهب خود را به مذهب شیعه نسبت داده است؟

پاسخ سوم: مجوسیان معتقد به غیبت نیستند

اما در پاسخ ادعای قفاری که اندیشهٔ غیبت را برآمده از آیین مجوس دانسته باید گفت با مراجعه به منابع کهن و دست اوّل آیین زرتشت، به خوبی روشن می شود که اساساً زرتشتیان معتقد به غیبت موعود خود نیستند. آنان دربارهٔ موعود بر این باورند که در آخرزمان از زرتشت سه پسر متولد می شود که با نام عمومی «سوشیانس» خوانده می شوند. این سه برادر از پشت و نطفهٔ زرتشت پیامبر ایران هستند. بنابر سنّت نطفهٔ زرتشت را ایزد نریو سنگ برگرفت و به فرشتهٔ آب ناهید سپرد که آن را در دریاچهٔ کیانسیه (هامون) حفظ کرد. در آغاز هزارهٔ یازدهم دوشیزه ای از خاندان بهروز خداپرست و پرهیزکار در آن دریاچه آب تنی می کند و از آن نطفه آبستن می شود. پس از سپری شدن نه ماه، هوشیدر پا به عرصه دنیا خواهد گذاشت. این پسر در سی سالگی از طرف اهورامزدا برانگیخته می شود و دین در پرتو ظهور وی جان می گیرد. در آغاز هزارهٔ دوازدهم دگرباره دوشیزه ای از خاندان بهروز در دریاچهٔ هامون تن خود را می شوید و از نطفهٔ زرتشت بارور می شود و از او هوشیدرماه زاده خواهد شد و در سی سالگی به رسالت خواهد رسید. در پایان هزاره دوازدهم باز از خاندان بهروز دوشیزه ای در آب هامون شست و شو می کند و بارور می شود و از او سوشیانس آخرین آفریدهٔ اهورامزدا متولد می شود. در سی سالگی مزدیسنا امانت رسالت را به وی واگذار می کند و به واسطه نشانهٔ متوقف شدن خورشید در وسط آسمان به عالمیان، ظهور سوشیانس و نوکننده جهان بشارت داده خواهد شد و از ظهور وی اهریمن و

دیو دروغ نابود گردد. (۱)

و چون روزگار اوشیدرماه به سر شود، دختران بروند بر آب کانفسه نشینند. دختری باشد که نام او «ارددبد» باشد از آن آب آبستن شود و چون

نه ماه برآید، سیاوشانس از وی بزاید و چون سی ساله شود به همپرسگی اورمزدوه افزونی رسد و سی شبانه روز خورشید در میان آسمان بایستد و

فرو نشود و مردمان بدانند که دیگرباره شگفتی پدیدار خواهد شدن.

پس سیاوشانس بیاید و مردم به یک بارگی دین مازدیسنان بپذیرند و هرجایگاهی که منافقی یا اشموغی باشد، نیست شود و همهٔ مردمان به یک بارگی بر دین به مازدیسنان بایستند. پس ایزد تعالی به قدرت خویش اهریمن را نیست کند و سیاوش فرماید تایزشن کند به گاه او شهن ساخته گرداند که بامداد باشد گاه هاون گیرد و مردم همه جمع باشند به گاه هاون حرکت و جنبش تمام برد، پدیدار آید و چون نماز پیشین باشد، همه زنده شوند و خرّم و بانشاط باشند و بعد از آن نماز دیگر شب نباشد. مردمان همه به نزدیک دادار اورمزد باشند و جمله دین بپذیرند، پاکیزه شوند و از همه بلاها و دردها برهند. (۲)

آن چه گذشت، باور زرتشتیان دربارهٔ موعود بود. بسیار مایهٔ تأسف است که قفاری در رسالهٔ دکتری خود برای نسبت دادن عقیده ای به زرتشتیان به جای مراجعه به متون کهن، به کتاب های دست چندم و آن هم نه منابع زرتشتیان، که به کتاب نویسنده ای مسلمان رجوع کرده و تأسف بارتر این که مجموعهٔ اساتید مرکزی دانشگاهی بر سخنان او مهر تأیید زده اند و نوشتهٔ او را با عنوان رسالهٔ دکتری پذیرفته اند! آیا ارجاعات نویسنده به منابع شیعی نیز از همین میزان اتقان و درستی برخوردار است؟

۱- یشت ها، ۲: ۱۰۱؛ وندیداد، ۴: ۱۷۵۷ _ ۱۷۵۸، ج۲۳، ص۳۹.

۲- وندیداد، ۴: ۱۷۶۰_۱۷۶۳.

پاسخ چهارم: اشتراک دو آیین یا مذهب در یک باور لزوماً به معنای سرایت کردن آن باور از یک کدام به دیگری نیست

باور شیعیان به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برآمده از کلمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام است و در این باره صدها روایت در منابع کهن شیعی گردآوری و ثبت شده است. اساساً وجود مشابه این عقیده در آیین مجوسیت ــ بر فرض وجود آن، که البته این فرض باطلی است ــ دلیل رسوب این تفکر از مجوسیت به شیعه نیست؛ همچنان که به تصریح قفاری مشابه این باور در یهودیت وجود دارد و صرف مشابهت دلیل بر انتقال آن از آیین یهود نیست. به تعبیر دیگر، اگر صرف اشتراک دو مذهب در عقیده ای بر رسوب آن عقیده از آیین کهن به مذهب دیگر دلالت کند، باید اصل توحید، معاد، نبوت، باور به موعود و... را که از اعتقادات بنیادین اسلامی است، از رسوبات آیین یهود و مسیحیت دانست؛ چراکه این اعتقادات پیش از اسلام در این آیین ها وجود داشته اند و اگر صرف اشتراک دلیل بر انتقال نیست، همچنان که خود قفاری به آن اعتراف کرده است. پس به دلیل اشتراک مذهب تشیع و مجوس در عقیدهٔ غیبت موعود، آیین کهن تر را منشأ این اعتقاد نمی توان دانست؛ البته صرف نظر از این که اساساً اعتقاد به غیبت در آیین مجوس وجود ندارد.

شبههٔ ۷. عثمان بن سعید بنیان گذار اندیشه غیبت

اشاره

قفاری در فصلی با عنوان «بنیان گذار نظریهٔ غیبت نزد شیعیان دوازده امامی» چنین می نویسد:

* اگر به اعتراف کتاب های فرق شیعه و دیگران، ابن سبا بنیان گذار اندیشهٔ نص بر امامت علی است، در (۱)این جا ابن سبای دیگری نیز وجود دارد که برای اندیشهٔ امامت

۱- إذا كان ابن سبأ هو الـذى وضع عقيـده النص على على بالإمامه ــ كما تذكره كتب الفرق عند الشيعه وغيرها ــ فإن هناك ابن سبأ آخر هو الذى وضع البديل «لفكره الإمامه» بعد انتهائها حسيًا بانقطاع نسل الحسن، أو أنه واحد من مجموعه وضعت هذه الفكره، لكنه هو الوجه البارز لهذه الدعوى. هذا الرجل يدعى عثمان بن سعيد العمرى، وقد ورد فى كتب الاثنى عشريه أنه ممن ادعى البـابيه للغائب، وقـد سبقه فى ذلك رجل آخر يـدعى الشـريعى، وتلاه آخرون ادعوا كـدعواه. وقـد قام بـدوره فى منتهى السريه حيث «كان يتجر فى السمن تغطيه على الأمر»، وكان يتلقى الأموال التى تؤخذ من الأتباع باسم الزكاه والخمس وحق أهل البيت فيضـعها «فى جراب السـمن وزقاقه... تقيه وخوفًا».وقد زعم ــ فى دعواه ــ أن للحسن ولداً قد اختفى وعمره أربع سـنوات، وزعم أنه لا يلتقى به أحد سواه فهو السفير بينه وبين الشيعه يستلم أموالهم ويتلقى أسئلتهم ومشكلاتهم ليوصلهم للإمام الغائب.

که با پایان یافتن نسل حسن به آخر راه رسید، جایگزینی پی ریزی نمود، یا او یکی از افراد مجموعه ای بود که این اندیشه را پایه گذاری کردند و او چهرهٔ برجسته این ادعا بود. نام این مرد عثمان بن سعید عمری است در کتاب های دوازده امامی ها چنین آمده که او از کسانی بود که مدعی شد باب غائب است و پیش از او مرد دیگری به نام شریعی چنین ادعا کرده بود و پس از او نیز کسان دیگری چنین ادعایی کردند. او با نهایت پنهان کاری نقش خود را ایفا کرد؛ چراکه برای استتار به ظاهر در کار تجارت روغن بود. او به نام خمس و زکات و حق اهل بیت از پیروان پول می گرفت و آن را از سر ترس و برای رعایت تقیه در کوزه های روغن و سکه پنهان می کرد و گمان می کرد حسن فرزندی چهارساله دارد که مخفی شده و باز گمان می کرد کسی جز خودش با او ملاقات نمی کند و خودش تنها سفیر میان او و شیعیان است که اموال آن ها را می گیرد و سؤالات و مشکلاتشان را دریافت می نماید و به امام منتقل می کند.

و عجیب است با این که شیعه جز سخن معصوم سخن کس دیگری را نمی پذیرد تا آن جا که اجماع بدون معصوم را کنار می نهد، اما همو در مهم ترین اعتقاداتش ادعای یک مرد غیرمعصوم را می پذیرد، با این که کسان دیگری نیز ادعاهایی شبیه ادعای او را داشتند و همگی گمان می کردند نایب غایبند و میانشان نزاع شدیدی درگرفت و هرکدامشان توقیعی در لعن و (۱)تکذیب دیگری بیرون می آورد و گمان می کرد

۱- من الغریب أن الشیعه تزعم أنها لا تقبل إلا قول معصوم حتی ترفض الإجماع بدون المعصوم، وها هی تقبل فی أهم عقائدها دعوی رجل واحد غیر معصوم وقد ادعی مثل دعواه آخرون، کل یزعم أنه الباب للغائب وکان النزاع بینهما علی أشده، وکل واحد منهم یخرج توقیعًا یزعم أنه صدر عن الغائب المنتظر یتضمن لعن الآخر وتکذیبه، وقد جاء علی ذکر أسمائهم الطوسی فی مبحث بعنوان: «ذکر المذمومین الذین ادعوا البابیه لعنهم الله».

که از طرف غایب منتظر است. اسامی این مدعیان را طوسی در بخشی با عنوان «نام مذمت شدگانی که ادعای بابیت کردند ــ لعنت خداوند بر آن ها باد» گردآوری کرده است.

به گزارش کتاب های شیعه، عثمان بن سعید در بیشتر مناطق دنیای اسلام وکیلانی داشت که مردم را به سوی امامت چنین شخصیت معدومی و پذیرش بابیت عثمان بن سعید دعوت می کردند. ابن بابویه قمی از آن ها یاد کرده و محمدباقر صدر اسامی آن ها را جمع آوری کرده است و البته در این میان وکیلان دیگری نیز بوده اند که مورد رضایت عثمان بن سعید و پیروانش قرار نگرفتند و طوسی نام هفت نفر از آن ها را در بخشی با عنوان «وکیلان مذمت شده ائمه علیهم السلام» گردآوری کرده است. (۱)

به باور آن ها تفاوت باب و وکیل این است که باب با امام غایب ملاقات می کند؛ ولی وکیل امام را نمی بیند و تنها با باب در ارتباط است و واسطهٔ میان شیعه و

باب است. (۲)

باب اوّل عثمان بن سعید بود که دوازده امامی ها به او اعتماد داشتند و هنگام مرگش پسرش محمد را به جانشینی خود نشاند،ولی برخی از آن ها با این امر به مخالفت برخاستند و بابیت فرزندش را نپذیرفتند و (۳)میانشان نزاعی درگرفت و یکدیگر

۱- ولعثمان بن سعید ــ کما تنقل کتب الشیعه ــ وکلاء فی معظم الدیار الإسلامیه یدعون لإمامه هذا المعدوم والقول ببابیه عثمان بن سعید. وقد جاء علی ذکر هؤلاء الوکلاء ابن بابویه القمی، وهو أجمع نص لأسمائهم، کما یذکر محمد باقر الصدر وهناک وکلاء آخرون غیر مرضیین من عثمان بن سعید ومن یشایعه، وقد ذکر منهم الطوسی سبعه فی مبحث بعنوان «ذکر المذمومین من وکلاء الأئمه».

۲- الفرق عندهم بین الباب والوکیل: أن الباب یلتقی بالإمام الغائب، والوکیل یلتقی بالباب ولا یری الإمام، ویکون الواسطه بین الشیعه والباب.

۳- لما توفی عثمان بن سعید الباب الأول المعتمد عند الاثنی عشریه، عین من بعده ابنه محمداً، ولکن خالفه فی ذلک طائفه منهم، فلم ترتض بابیه ابنه، ونشأ نزاع بینهم ولعن بعضهم بعضًا.

را لعن کردند.

یکی از آن مخالفان احمد بن هلال کرخی بود که وقتی به او گفته شد: آیا امر ابوجعفر محمد بن عثمان را نمی پذیری و به او رجوع نمی کنی، با این که امام واجب الاطاعه به نام او تصریح کرده است؟ پاسخ داد: من از آن حضرت نشنیدم که به وکالت او تصریح کرده باشد، ولی پدرش را انکار نمی کنم؛ اما یقین ندارم که ابوجعفر وکیل صاحب الزمان است. به او گفتند: دیگران از آن حضرت این مطلب را شنیده اند. و او پاسخ داد: شمایید و آن چه شنیده اید... پس لعنش کردند و از او بیزاری جستند. (۱)

از بعضی از نوشته هایشان سبب این نزاع فهمیده می شود. برای مثال، طوسی دربارهٔ مردی با نام محمد بن علی بن بلال می نویسد: او بابیت محمد بن عثمان عمری را نپذیرفت و میانشان جریان معروفی اتفاق افتاد؛ چراکه محمد بن علی اموالی از امام که نزدش بود را نگاه داشت و از پرداخت آن امتناع ورزید و مدّعی وکالت شد و در نهایت جامعهٔ شیعه از او بیزاری جست و لعنش کرد. (۲)

چنان که ملاحظه می کنید او در وکالت شریک عثمان بن سعید بود، ولی پس از مرگ او اموال را مصادره کرد. پس او (۳)به دلیل جمع آوری ثروت بر سر وکالت و بابیت

۱- هذا أحد المخالفین ویدعی أحمد بن هلال الکرخی لما قیل له: «ألا تقبل أمر أبی جعفر محمد بن عثمان وترجع إلیه، وقد نص علیه الإمام المفترض الطاعه فقال لهم: لم أسمعه ینص علیه بالوکاله، ولست أنکر أباه _ یعنی عثمان بن سعید _ فأما أن أقطع أن أبا جعفر وکیل صاحب الزمان فلا أجسر علیه. فقالوا: قد سمعه غیرک، فقال: أنتم وما سمعتم... فلعنوه وتبرؤوا منه».
۲- تکشف بعض أوراقهم سبب هذا التنازع بینهم، یذکر الطوسی _ مثلاً _ عن رجل یدعی محمد بن علی بن بلال بأنه رفض بابیه محمد بن عثمان العمری، وأنه جری بینه وبین العمری قصه معرفه _ کما یقول _ حیث تمسک الأول «بالأموال التی کانت عنده للإمام، وامتنع من تسلیمها وادعی أنه الوکیل حتی تبرأت منه الجماعه ولعنوه».
۳- أنت تلاحظ أنه شارک عثمان بن سعید فی الوکاله، فلما توفی استأثر بالمال. فهو تزاحم وتکالب علی البابیه والوکاله من أجل جمع الأموال... وإلاـ لو کان هناک «إمام» غائب، یسیر أمر شیعته عن طریق الأبواب لما صارت الأموال إلی هذا الرجل المحتال، ولما کان محل ثقه الإمام صاحب الزمان، لأن الإمام عندهم یعلم ما کان وما یکون... فلماذا لم یصدر أمره من البدایه فی التحذیر من التعامل معه حتی لا یأخذ أموال الناس؟! لکن الحقیقه أنه لا إمام غائب؛ بل عصابات تأکل أموال الناس بالباطل باسم التشیع والتدین، وأن نزاعها کان لأجل ذلک.

نزاع و کشمکش داشت و اگر واقعاً امام غایبی وجود داشت که امور شیعیان را از طریق ابواب مدیریت می کرد، اموال به دست این مرد حیله گر نمی افتاد و مورد اعتماد صاحب الزمان قرار نمی گرفت؛ چراکه به باور آن ها امام آن چه را بوده و خواهد بود می داند. پس چرا از همان اوّل دستور نداد از ارتباط با او بپرهیزند تا اموال به دستش نرسد؟ ولی حقیقت این است که امام غایبی وجود نداشت، بلکه گروه هایی بودند که اموال مردم را به نام تشیّع و دین می خوردند و نزاعشان به همین دلیل بود.

سپس محمد بن عثمان وفات کرد (۳۰۴ یا ۳۰۵قمری) «پس از آن که قریب به پنجاه سال متصدی امر بابیت بود و مردم اموالشان را به او می دادند و او با همان خطی که در زمان حیات حسن توقیعات نوشته می شد، برایشان در امور مهم دینی و دنیوی توقیع بیرون می آورد و گاه به سؤالاتشان پاسخ های عجیب می داد.» (۱)

پس از او مردی با نام ابوالقاسم حسین بن روح متولی این امر شد و به گزارش روایاتشان او در آخر حیات محمد بن عثمان عهده دار وظیفهٔ خطیر بابیت گردید و دریافت اموال شیعیان به او واگذار شد. از این رو، مردی به نام محمد بن علی اسود می گوید: موقوفات جمع آوری شده را نزد (۲)ابوجعفر محمد بن عثمان می بردم و او آن ها

۱- م توفی محمد بن عثمان بن سعید (ت۳۰۴ أو ۳۰۵) بعد أن تولی البابیه «نحواً من خمسین سنه، یحمل الناس إلیه أموالهم، ویخرج إلیهم التوقیعات بالخط الذی کان یخرج فی حیاه الحسن علیه السلام إلیهم بالمهمات فی أمر الدین والدنیا وفیما یسألونه من المسائل بالأجوبه العجیه».

۲- تولی بعده رجل یدعی أبا القاسم الحسین بن روح، وقد کان کما تذکر روایاتهم یقوم بمهمه البابیه فی آخر حیاه محمد بن عثمان؛ حیث کان یحیل إلیه استلام الأموال التی یأتی بها الأشیاع، ولذلک قال رجل یدعی (محمد بن علی الأسود): کنت أحمل الأموال التی تحصل فی باب الوقف إلی أبی جعفر محمد بن عثمان العمری فیقبضها منی فحملت إلیه شیئًا من الأموال فی آخر أیامه قبل موته بسنتین أو ثلاث سنین، فأمر بتسلیمه إلی أبی القاسم الروحی فکنت أطالبه بالقبوض، فشکا ذلک إلی أبی جعفر (محمد بن عثمان) فأمرنی ألا أطالبه بالقبوض، وقال: کل ما وصل إلی أبی القاسم فقد وصل إلیّ، فکنت أحمد بعد ذلک الأموال إلیه ولا أطالبه بالقبوض.

را تحویل می گرفت. دو یا سه سال قبل از وفاتش اموال را نزد او بردم و او دستور داد آن ها را نزد ابوالقاسم روحی ببرم. من چنین کردم و از او رسید خواستم. وی نزد ابوجعفر (محمد بن عثمان) شکایت کرد و ابوجعفر به من دستور داد از او رسید مطالبه نکنم و گفت: هرچه به دست ابوالقاسم برسد، به دست من رسیده است. و من پس از آن پیوسته اموال را به او می دادم و از او رسید درخواست نمی کردم.

و چون یکی از آن ها در دادن اموال به ابوالقاسم بن روح تردید کرد، باب ـ محمد بن عثمان ـ بر او خشم ناک شد و گفت: چرا دستور مرا اطاعت نکردی؟ و آن مرد درصدد برآمد با او از در مهربانی وارد شود و از غضب او بکاهد؛ چراکه می ترسید همچنان که عادت باب ها در مواجهه با امتناع کنندگان از پرداخت اموال بود توقیعی در لعن و بیزاری از او بیرون آورد و به همین دلیل، با نرمی به او گفت: «به آن چه برایم نوشته بودی دست نیافتم»، ولی باب خشمگینانه گفت: آن طور که می گویم رفتار کن! آن مرد می گوید: من جز اطاعت فوری چاره ای نداشتم. پس نزد ابوالقاسم بن روح که در خانه ای کوچک بود، رفتم و جریان را برایش بازگو کردم و او شادمان شد و خداوند را شکر کرد. من دینارها را به او تحویل دادم و پیوسته پول هایی را که به دستم می رسید نزد او می بردم. (۱)

۱- لما تردد أحدهم فی تسلیم أمواله إلی أبی القاسم بن روح غضب منه الباب محمد بن عثمان وقال له: لم لم تمتثل ما قلته لک؟ ولکن الرجل حاول أن یلاطفه ویهدئ من غضبه خشیه أن یخرج له توقیعًا بلعنه والبراءه منه کعاده الأبواب فیمن یرفض دفع الأموال إلیهم، فقال له متلطفاً: «لم أجسر علی ما رسمته لی» إلا أن الباب أجابه وهو غاضب وقال له: «قم کما أقوال لک» یقول الرجل: «فلم یکن عندی غیر المبادره، فصرت إلی أبی القاسم بن روح وهو فی دار ضیقه فعرّفته ما جری فسر به وشکر الله عز وجل، ودفعت إلیه الدنانیر، وما زلت أحمد إلیه ما یحصل فی یدی بعد ذلک من الدنانیر».

و تو ملاحظه می کنی که چگونه شخصیت های برجستهٔ شیعی برای خود قداست قائلند و خود را واجب الاطاعه و سخنان خود را معصومانه می دانند، وگرنه چیزی نخواهد بود، مگر لعن و دوری از رحمت خداوند. (۱)

همچنان که می بینی واژهٔ پول در توقیعات منسوب به منتظر و نیز در سخنان ابواب و وکیلان رواج دارد. (۲)

انتخاب ابوالقاسم به این دلیل بود که او در مورد مکان زندگی غایب رازدارتر بوده؛ چراکه انتخاب باب در نزد سازمان های شیعه برحسب ویژگی های خاص انجام می گرفته که شاید از بارزترین آن ها رازداری و مشهور و در انظار نبودن بوده است. بر نکتهٔ یادشده این کلام الغیبه طوسی دلالت دارد: از سهل نوبختی سؤال شد: چگونه این امر به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رسید، نه به تو؟ او پاسخ داد: آن ها به انتخاب خود آگاه ترند، ولی من کسی هستم که با دشمنان ارتباط دارم و با آن ها مناظره می کنم و اگر همچون ابوالقاسم از مکان او آگاه باشم و از نظر دلیل بر مکان آن حضرت در مضیقه قرار بگیرم، شاید دشمنان را بر مکان راهنمایی کنم؛ ولی اگر حجت زیر عبای ابوالقاسم باشد و با قیچی تکه تکه شود، عبا را از او برنمی دارد. (۳)

اما به رغم این تعیین ابوالقاسم بن روح باعث ایجاد (۴)نزاع بزرگی در میان

۱- أنت تلاحظ ما تحیط به الرموز الشیعیه نفسها من صفه القداسه، وما تضفی به علی قولها من العصمه ووجوب الطاعه المطلقه، وإلا فاللعن والطرد من رحمه الله.

۲- ما تلاحظ بأن لغه المال هی السائده فی التوقیعات المنسوبه للمنتظر وعلی ألسنه الأبواب والوکلاء.

۳- کان اختیار أبی القاسم لأنه أحفظ لسر المکان الذی یقیم فیه الغائب، حیث إن اختیار الباب یتم من قبل الدوائر الشیعیه حسب مواصفات خاصه لعل من أبرزها حفظ السر، وعدم الظهور والشهره، یدل علی ذلک ما جاء فی الغیبه للطوسی «أن سهلاً النوبختی سئل فقیل له: کیف صار هذا الأمر إلی الشیخ أبی القاسم الحسین بن روح دونک؟ فقال: هم أعلم وما اختاروه، ولکن أنا رجل ألقی الخصوم وأناظرهم، ولو علمت بمکانه کما علم أبو القاسم وضغطتنی الحجه علی مکانه لعلی کنت أدل علی مکانه، وأبو القاسم فلو کانت الحجه تحت ذیله وقرض بالمقاریض ما کشف الذیل عنه».

۴- رغم ذلک فقد أثار تعیین أبی القاسم بن روح نزاعاً کبیراً بین الخلایا السریه، فانفصل عدد من رؤسائهم وادعوا البابیه لأنفسهم... وکثر التلاعن بینهم.

جمعیت های سرّی شد.

از این رو، تعدادی از سرانشان جدا شدند و برای خود ادعای بابیت کردند و لعن و بیزاری در میانشان بسیار شد و برخی از آن ها به دلیل این که نتوانستند پیروان بیشتری پیدا کنند، مجبور شدند از راز ادعای بابیت پرده بردارند. یکی از آن ها محمد بن علی شلمغانی (کشته شده در سال ۳۲۳ هجری) است. او از کسانی است که مدعی شد نایب مهدی رافضی هاست و با حسین بن روح بر آن حسادت ورزید و مفتضحشان کرد و گفت: ما با ابوالقاسم حسین بن روح در این امر وارد نشدیم، مگر این که می دانستیم در چه چیزی وارد شده ایم. ما مثل دو سگ که بر سر مرداری می جنگند با هم می جنگیدیم. (۱)

احمد کسروی ایرانی (شیعی الاصل) در ادامه این مطلب چنین نوشته است: «او سخن راستی گفته است؛ چراکه نزاع جز بر سر پول نبود. مردی پولی جمع می کرد و در آن طمع می کرد، پس ادعای بابیت می کرد تا آن را به دیگری تحویل ندهد.» (۲)

سپس ابن روح در سال ۳۲۶ درگذشت و بابیت با وصیت او به نفر چهارمی با نام ابوالحسن علی بن محمد سمری منتقل شد. او مقام نیابت را عهده دار شد و غیبت امام نزدیک به هفتاد سال طول کشید و (۳)به رغم انتظار و اندوه شیعیان، آرزوی شیعه

۱- قد اضطر بعضهم لأن یکشف حقیقه دعوی البابیه تلک بسبب أنه لم ینجح فی اقتناص مجموعه أکبر من الأتباع، ومن هؤلاء محمد بن علی الشلمغانی المقتول سنه (۳۲۳ه-) وهو ممن ادعی النیابه عن مهدی الروافض، ونافس أبا القاسم الحسین بن روح علیها، وفضح أمرهم فقال: «ما دخلنا مع أبی القاسم الحسین بن روح إلا ونحن نعلم فیما دخلنا فیه، لقد کنا نتهارش علی هذا الأمر کما تتهارش الکلاب علی الجیف».

۲- یعقب علی ذلک أحمد الکروی الإیرانی (الشیعی الأصل): «لقد صدق فیما قال، فإن التخاصم لم یکن إلا لأجل الأموال، کان الرجل یجمع المال ویطمع فیه فیدعی البابیه لکیلا یسلمه إلی آخر».

۳- م ما لبث ابن روح أن توفی سنه (۳۲۶ه-) فانتقلت البابیه بوصیه منه إلی رجل رابع یدعی: أبا الحسن علی بن محمد السمری. والذی تولی منصب البابیه وکان قد انقضی علی غیبه الإمام قرابه سبعین عامًا لم یتحقق فیها أمل الشیعه فی رجعته رغم انتظارهم إیاه وتلهفهم علیه. وقد تخلفت وعود الشیعه بالظهور للغائب المستور، وساد الشک الأوساط الشیعیه، وبدأت تتکشف حقیقه الأمر بعد النزاع الحاد الذی وقع بین أدعیاء البابیه، ولذلک اختفی نشاط الباب تمامًا، فلا تجد له فی کتب الشیعه مثل ما تجد لأسلافه من الرقاع والتوقیعات التی ینسبونها للغائب المنتظر. وقد اعترف بذلک بعض الشیعه وإن حاول أن یتستر علی تلک الأسباب فیعزو الأمر إلی کثره الضغوط علی الشیعه.

در بازگشت او تحقق نیافت و وعده های ظهوری که به شیعه داده می شد، دروغ از آب درآمد و شیعیان به شک افتادند و پس از کشمکش شدیدی که میان مدعیان بابیت درگرفت حقیقت شروع به نمایان شدن کرد. به همین دلیل، تمام فعالیت های باب مخفیانه شد و از این رو، شما در کتاب های شیعه آن نامه ها و توقیع های منسوب به غایب منتظر را که گذشتگانش داشتند دیگر نمی بینی. یکی از شیعیان به این مطلب اعتراف کرده، گرچه خواسته این عوامل را بپوشاند و آن را با کثرت فشارهایی که بر شیعه وارد می شد، تحلیل کند.

سمری سه سال در منصب [ظاهری اش] بود و چه بسا ناامیدی بر او چیره شد و احساس کرد منصب او به عنوان وکیل مورد اعتماد امام غایب خاصیتی ندارد و وقتی در بستر مرگ به او گفته شد: وصی تو پس از مرگت کیست؟ گفت: برای خداوند امری است که به او می رسد. این چنین ادعای ارتباط مستقیم با غایب پایان یافت؛ چراکه به سبب مسابقه ای که بر سر آن درگرفت حقیقتش روشن شد. و ادعای غیبت به بن بست رسید؛ چراکه اندیشهٔ بابیت خاصه سودی نبخشید، ولی بزرگان شیعه توقیعی منسوب به سمری از منتظر بیرون آوردند که بر پایان یافتن بابیت مستقیم دلالت داشت و نظریهٔ نیابت عامه ای را که بزرگان شیعه در آن شراکت داشتند، طرح کرد. (۱)

۱- قد استمر السمری فی منصبه (الشکلی) ثلاث سنوات، وربما أدرکته «الخیبه وشعر بتفاهه منصبه کوکیل معتمد للإمام الغائب، فلما قیل له وهو علی فراش الموت: من وصیک من بعدک؟ قال: لله أمر هو بالغه». وهکذا انتهت دعوی الصله المباشره بالغائب، لأن أوراقها انکشفت بسبب التنافس علیها. ووصلت دعوی الغیبه إلی طریق مسدود، إذ لم تنجح فکره البابیه الخاصه، ولکن أخرج شیوخ الشیعه توقیعًا منسوبًا للسمری عن المنتظر یعلن فیه انقطاع البابیه المباشره، واختراع مبدأ النیابه العامه التی یشترک فیها شیوخ الشیعه _ کما سیأتی _ .

بعد از این تغییر، جریان غیبت مهدی از بن بست خارج شد و نزاع های ظاهری بر سر منصب بابیت پنهان شد و غنیمت به صورت مساوی میان همه تقسیم شد و عقیدهٔ نیابت تثبیت گردید که ما پس از طرح بحث اعتقاد شیعیان دربارهٔ مهدی متعرض آن خواهیم شد. (۱)

این باب های چهارگانه عثمان بن سعید، پسرش، ابن روح و سمری بنیان گذاران اندیشهٔ غیبت و مهدویت هستند، یا این که چهره های بارزی به شمار می روند که اندیشهٔ مهدی اثنا عشری را پی ریزی کردند و به دوران فعالیت آن ها تحت عنوان بابیت غیبت صغرا گفته می شود که هفتاد سال یا بیشتر طول کشید. (۲)

ما به زودی اندیشهٔ غیبت و مهدویت را طبق آن چه در کتاب های اثناعشریه آمده، بررسی خواهیم کرد و محتوای آن را شناسایی خواهیم نمود؛ چراکه این عقیده امروزه اساس مذهب شیعه را تشکیل (۳)می دهد. (۴)

نقد و بررسی: پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام بنیان گذاران اندیشه غیبت

از سخنان قفاری چنین برداشت می شود که جریان وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در هیچ یک از روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان اهل بیت علیهم السلام مطرح نشده بود؛ نه امام حسن عسکری علیه السلام در این باره سخنی فرموده بود، نه هیچ کس از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱- بعد هذا التغییر خرجت قضیه غیبه المهدی من طریقها المسدود، واختفت ظواهر النزاع علی منصب البابیه واقتسمت الغنیمه بین الجمیع بالسویه، وقررت عقیده النیابه والتی سنتحدث عنها بعد استعراضنا لقضیه المهدی عند الشیعه.

۲- ؤلاء الأبواب الأربعه: عثمان بن سعید، وابنه، وابن روح، والسمری، هم المؤسسون لقضیه الغیبه والمهدیه، أو هم الوجوه البارزه التی رسمت نظریه المهدی عند الاثنی عشریه، وتسمی فتره عملهم بالبابیه: «الغیبه الصغری» والتی استمرت سبعین سنه أو تزید.

۳- سنتناول نظریه المهدیه والغیبه کما جاءت فی کتب الاثنی عشریه، ونتعرف علی مضامینها، حیث أصبحت الیوم هی أساس المذهب الشیعی.

۴- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۹_ ۱۰۱۱.

آگاه شد، نه هیچ یک از شیعیان آن حضرت را ملاقات کرده اند؛ و نه هیچ کس از وجود آن حضرت اطلاع یافته و پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام در این باره در میان شیعیان هیچ ذهنیتی وجود نداشته است و به یک باره مردی مجهول الهویه به نام عثمان بن سعید مدعی شد که امام حسن علیه السلام فرزند غایبی دارد و خود را نایب آن حضرت خواند. به راستی اگر واقعیت همان باشد که در سخنان قفاری آمده، حق به جانب اوست و شیعیان ساده لوحانی بیش نیستند!

اما گزارش های متون کهن تاریخی و حدیثی واقعیت را به گونه ای دیگر نشان می دهند. به گزارش آن ها پیشوایان معصوم علیهم السلام پیش از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در صدها روایت موضوع تولد مخفیانه و غیبت آن حضرت را توضیح داده بودند و امام عسکری علیه السلام نیز به ویژه در مواضع متعدّدی از غیبت و پنهان زیستی فرزند دل بند خود گفته است. مسئلهٔ غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنان مسلّم و تردیدناپذیر بوده که حتی پیش از تولد آن حضرت ده ها کتاب با عنوان الغیبه نوشته شده است. برای مثال، ابراهیم بن صالح انماطی از اصحاب امام باقر علیه السلام، (۱) حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی معاصر امام رضا علیه السلام، (۲) علی بن حسن بن فضال از اصحاب امام هادی علیه السلام، (۳) عباس بن هشام متوفای ۲۲۰ قمری (۴) و... از کسانی هستند که پیش از تولد و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دربارهٔ غیبت آن حضرت کتاب نوشته اند. پس از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز ده ها نفر از شیعیان مورد اعتماد یا جمال دلربای آن حضرت را زیارت کرده اند یا توسط امام عسکری علیه السلام از تولد آن حضرت اطلاع یافته اند. چنان که گذشت، اصحاب خاص امام عسکری علیه السلام بر این مطلب اتفاق نظر داشته اند و بلکه تمام

۱- الرجال نجاشی، ص۱۵.

۲- الرجال نجاشی، ص۳۷.

۳- الرجال نجاشی، ص۲۵۷.

۴- الرجال نجاشی، ص ۲۸۰.

شیعیان پیش از شـهادت امام عسکری علیه السلام بر این مطلب اجماع کرده اند. از سوی دیگر، عثمان بن سعید انسانی مجهول الهویه نبود، بلکه از شخصـیت های معروف بود که سال ها توفیق ادای وظیفهٔ خطیر وکالت از امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را بر عهده داشت و امام حسن عسکری علیه السلام در مواضع متعدّدی در حضور شیعیان

او را توثیق کرده بود و به وکالت او از ناحیهٔ فرزند عزیزش تصـریح فرموده بود. برای نمونه، شـیخ طوسـی به سـند خود از چند نفر از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام چنین روایت می کند:

نزد ابومحمد حسن بن علی علیه السـلام برای پرسـش از حجت پس از او گرد می آمدیم. در مجلس چهل نفر حضور داشـتند. پس عثمان بن سـعید عمری برخاست و عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا، می خواهم از شما سؤالی بپرسم که شما به آن از من داناتریـد... ناگهان نوجوانی همچون پارهٔ ماه را دیـدیم که شبیه ترین مردم به ابومحمد علیه السـلام بود. امام حسن علیه السـلام فرمود: این امام شما پس از من

و خلیفهٔ من بر شماست؛ از او اطاعت کنید و پس از من پراکنده نشوید

که دینتان فاسـد خواهـد شد. آگاه باشـید که شـما پس از امروز او را نخواهید دید تا این که مدتی طولانی بگذرد. پس سـخن عثمان را بپذیرید و به دستور

او گردن نهید و سخنش را بپذیرید. او جانشین امام شماست و امر به

دست اوست. (۱)

آن چه گذشت ـ که تفصـیل پاره ای از آن در آینده نیز خواهد آمد ـ به روشنی نشان می دهد باور شیعه به امام غایب ریشه در سخن عثمان بن سعید ندارد تا این که قفاری از پذیرش قول یک غیرمعصوم در مهم ترین مسائل اظهار تعجب کند. آن چه تعجب برانگیز می نماید، این است که چگونه قفاری صدها روایتی را که در ده ها منابع کهن شـیعه همچون الامامه و التبصره، کافی، کمال الدین، الغیبه نعمانی و الغیبه

۱- الغیبه للحجه، ص۳۵۷.

شیخ طوسی و ...وجود دارد و آن ها را ده ها نفر از راویان حدیث که دارای سلایق مختلف و دیدگاه های متفاوت بوده اند و در مناطق مختلف جغرافیایی می زیسته اند، از امامان اهل بیت علیهم السلام روایت کرده اند و همگی از غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن گفته اند، ندیده یا نخواسته ببیند و مدّعی شده که اعتقاد شیعیان به وجود امام غایب ریشه در سخن عثمان بن سعید دارد؟

نقدی دیگر

یکی از نویسندگان معاصر از منظری دیگر به شبهه یادشده پاسخ داده است که ذکر آن در این جا خالی از لطف نیست. وی در این باره می نویسد:

در منابع کهن شیعی سخن از منصبی با عنوان منصب وکالت در دوران غیبت صغرا به میان آمده است، به گونه ای که عده ای ادعا داشتند واسطهٔ بین امام زمان عجل الله تعال فرجه الشریف و شیعیان در آن دوران هستند و به جمع آوری اموال شرعی شیعیان می پرداختند.

هرچند در منابع این بحث وجود دارد، اما آیا این منصب نمی تواند ساختگی باشد؟ به عبارت دیگر، آیا امکان ندارد عده ای مخفیانه طرحی را برنامه ریزی کرده باشند تا از سردرگمی و حیرت شیعه در آن دوران استفاده کنند تا هم از موقعیت اجتماعی خوبی برخوردار شوند و هم از اموالی که به دست آن ها می رسید، بهره ببرند؟ آیا توطئه ای در کار نبوده است؟

بخشی از شبهات مطرح شده در مورد امام زمان عجل الله تعال فرجه الشریف در بحث وکلا _ به ویژه وکلای اربعه _ در واقع از همین گونه سؤال ها سرچشمه می گیرد. (۱)

برای جواب دادن به این سنخ سؤال ها و شبهه ها، باید به بررسی واقعیت منصب وکالت در دوران غیبت صغرا پرداخت تا به طور اساسی و جدّی جواب روشنی برای این گونه سؤال ها یافت و صحّت یا عدم صحّت ادعای مدعیان منصب وکالت را روشن کرد.

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۸۹۲ _۸۹۳؛ تطور الفکر السیاسی الشیعی، ص۲۳۱؛ بهایی گری، ص۹_ ۱۰.

با توجه به اطلاعات موجود در مورد شخصیت وکلا و فعالیت های آنان شواهدی را دالّ بر صحّت ادعای وکالت از سوی امام عصر عجل الله تعال فرجه الشریف، می توان اقامه کرد. (۱)

الف) شخصیت وکلای چهارگانه

در منابعی که به معرفی شخصیت وکلا پرداخته شده، به هیچ نقطهٔ ضعف اخلاقی یا شخصیتی در مورد وکلا اشاره نشده است؛ بلکه هر آن چه هست، نشان از مدح و عظمت شأن آن هاست. (۲) از این رو، به راحتی و بدون ارائهٔ دلیل و مدرک محکم و قطعی نمی توان تهمت وضع این منصب را متوجه ایشان نمود.

ب) مورد درخواست واقع شدن

منظور این است که شیعیان در مسائل عقیدتی، علمی، فقهی و اموری

از این قبیل به ایشان رجوع می کرده اند و این افراد پناه گاه شیعیان در آن

دوران بوده اند.

برای نمونه، به این موارد توجه شود:

یکم. احمد بن اسحاق قمی نامه ای به محمد بن عثمان نوشت و سؤال هایی را مطرح کرد؛ (۳)

دوم. محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری که هم پدرش (۴) و هم خودش (۵)

جزء علما و رجال مطرح شیعه در قم هستند و صاحب تألیف بوده، (۶) نامه ای به محمد بن عثمان نوشت و درخواست کرد آن را بر حضرت حجّت عجل الله تعال فرجه الشریف

۱- از آن جا که اطلاعات موجود، بیشتر دربارهٔ وکلای اربعه است و دربارهٔ سایر وکلا اطلاعات بسیار اندکی وجود دارد، شواهد حول این چهار وکیل خواهد بود.

۲- برای آگاهی از جایگاه شخصیتی و اجتماعی ایشان، نک: سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام، ص ۴۵۰ _ ۴۸۲.

۳- الغیبه للحجه، ص۲۸۷_ ۲۹۰.

۴- رجال طوسی، ص۴۳۲.

۵- رجال نجاشی، ص۳۵۴_ ۳۵۵.

۶- رجال نجاشی، ص۳۵۴_ ۳۵۵.

عرضه کند؛ (۱)

سوم. علی بن حسین بن بابویه از ابن روح درخواست کرد که از محضر امام زمان عجل الله تعال فرجه الشریف برای فرزنددار شدن او دعا کند. وی همچنین سؤالاتی از ابن روح پرسیده است؛ (۲)

چهارم. اسحاق بن یعقوب سؤال هایی مطرح کرده و از محمد بن

عثمان درخواست کرده که آن را به محضر امام برساند و جواب آن ها را دریافت کند. (۳)

با توجه به عالم و فقیه بودن این افراد و نداشتن جایگاه علمی و فقهی ممتاز و ویژهٔ وکلا، این گونه سؤال ها می توانـد نشان از اعتماد آن فقیهان و عالمان بر وکیلان به شمار آید.

ج) انکار نکردن اصل منصب وکالت توسط مخالفان

مـدعیان دروغین و مخالفان (۴) وکلاـ پس از آن که مـورد لعن و تـبرّی و طرد از سـوی وکلاـی اربعه واقع می شدنـد، اصـل منصب وکـالت را انکـار نمی کردنـد؛ در حالی که اینان خود جزو رجال مطرح شـیعه بودنـد و اگر این منصب واقعی نبود، آن گاه که برای آنان فایـده ای نمی داشت، بهترین راه برای غلبه بر وکلا آن بود که اصل منصب وکالت را انکار کننـد؛ در حالی که ایشان سخنانی گفته اند که بر قبول منصب وکالت دلالت می کند:

یکم. احمد بن هلال وکالت عثمان بن سعید را قبول دارد و می گوید من

در مورد محمد نصّی نشنیده ام، اما وکالت پدرش برای امام زمان عجل الله تعال فرجه الشریف را

نفی نمی کنم؛ (۵)

۱- الغیبه للحجه، ص۳۷۴، ۳۸۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۵۰۳؛ الغیبه للحجه، ص۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۰.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸۳ _ ۴۸۴؛ الغیبه للحجه، ص ۲۹۰ _ ۲۹۲.

۴- دربارهٔ مدعیان دروغین نک: الغیبه للحجه، بخش مدعیان دروغین و مذموم، ص۳۹۷. دربارهٔ مخالفان، نیاز به بررسی جدی وجود دارد. تمام آن ها را با نام مدعیان دروغین می آورند، اما تعیین نوع مخالفت آن ها جای کار دارد.

۵- الغیبه للحجه، ص۳۹۹.

دوم. محمد بن علی بن بلال در مجلسی اعتراف کرده که محمد بن عثمان برحق است و به او امر شد که اموال را به او رد کند؛ (۱)

ج) از سخنان شلمغانی در ابتدای کتاب الغیبهاش که شیخ طوسی جملاتی از آن را نقل کرده، چنین برمی آید که وی وجود منصب وکالت را پذیرفته است. همچنین در برخی از سخنان نقل شده از او اصل منصب وکالت مورد تأیید قرار گرفته است. (۲)

د) اخبار غیبی

به این نمونه ها توجه کنید:

یکم. خبر دادن محمد بن عثمان و سمری از مرگ خود؛ (۳)

دوم. خبر دادن سمری از مرگ علی بن حسین بن بابویه بدون این که کسی از او سؤالی کرده باشد؛ (۴)

سوم. گاه برخی از اموال که به آنان می رسید، پذیرفته نمی شد و یا به آورنده توضیحاتی مبنی بر جاماندن بخشی از اموال می دادند و در مواردی نشانی و مشخصات اموالی را به او می گفتند که آورنده همراه داشت. (۵)

این گونه اخبار غیبی جدای از صحّت و سقم تک تک گزارش ها و موارد بیان شده، ظن ما را به صحت ادعای آنان می تواند تقویت کند.

ه-) نبودن رابطهٔ خاص بین وکلا

وجود نوعی پیوند و رابطهٔ خاص بین افرادی که ادعایی مشابه را مطرح می کنند، می تواند احتمال ساختگی بودن ادعای آنان را تقویت کند، در حالی که عدم وجود پیوند و رابطه بین متصدیان یک منصب می تواند به نوعی حاکی از صحّت ادعای آنان باشد. از این رو، بررسی وجود رابطهٔ خاص

۱- الغیبه للحجه، ص ۴۰۰_ ۴۰۱.

۲- الغیبه للحجه، ص ۳۹۱ – ۳۹۲.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ۵۰۲ __ ۵۰۳؛ الغیبه للحجه، ص۳۶۵_ ۳۶۶ و ۳۹۴.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص۵۱۴؛ الغیبه للحجه، ص۳۹۴_ ۳۹۶.

۵- الکافی، ج۲، ص۴۵۶ و ۴۶۶؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸، ۵۰۹، ۵۱۶، ۵۱۸ و ۵۱۹.

بین وکلا _ به خصوص وکلای اربعه _ درپی خواهد آمد.

۱. پیوند خانوادگی

هرچند عثمان بن سعید و محمد پدر و پسر هستند، ابن روح فردی منتسب به خاندان نوبختی البته از طرف مادر است و از لحاظ پدری دقیق معلوم نیست که جزو کدام خاندان است. (۱) وضعیت خاندانی سمری هم دقیق معلوم نیست؛ او را از اهالی صیمر و از خاندان علی بن محمد بن زیاد صیمری نام می برند که نادرست است و خلط اطلاعات به شمار می رود. (۲)

با مطالعهٔ زندگی این چهار نفر _ که در رأس منصب وکالت در دوران خود قرار

دارند _ نمی توان بین ایشان پیوند خانوادگی خاصی مشاهده کرد. منظور ما از پیوند خانوادگی، پیوندی است که به نوعی زمینه ساز انتخاب فرد، برای تصدّی امر وکالت باشد و بتوان بر این ادعا شاهد اقامه کرد، وگرنه صرف پیوند خانوادگی در نظر نیست.

۲. رابطهٔ حزبی

در میان اینان رابطهٔ حزبی که موجب توهّم هم داستان بودنشان باشد دیده نمی شود. در کتاب شیخ طوسی گزارش هایی وجود دارد که نشان می دهد ابن روح با وجودی که جزو دستیاران محمد بن عثمان بوده، جایگاه ممتازی در میان آنان نداشته است. (۳) حتی بنابر گزارشی وقتی محمد فردی

را به تسلیم اموالش به ابن روح امر می کند، او در ابتدا دچار تردید می شود

و از دادن اموال به ابن روح خودداری می کند. (۴) همچنین با وجود افرادی

مثل احمد بن متیل و پسرش جعفر، کسی احتمال جانشینی ابن روح را نمی داده است. (۵)

۱- خاندان نوبختی، ص۲۱۴.

۲- «نقد کتاب سازمان وکالت و پاسخ نقد»، مجله تاریخ در آینه پژوهش، ش۱۲، ص۱۵۴ _ ۱۵۵. اطلاعات علی بن محمد سمری با علی بن محمد بن زیاد صیمری خلط می شود.

۳- الغیبه للحجه، ص۳۶۹.

۴- الغیبه للحجه، ص۳۶۸.

۵- الغیبه للحجه، ص۳۶۹.

در ضمن با وجود افرادی مثل کلینی و ابراهیم بن هاشم، سمری انتخاب می شود و در اطلاعات موجود رابطه ای بین سمری و وکلای قبلی در حدّی که او را کاندیدای جانشینی ابن روح قرار دهد دیده نمی شود.

و) نداشتن جایگاه علمی و فقاهتی ممتاز

آیا این وکلا ـ از لحاظ علمی و فقاهتی در حدی بوده اند که بتوانند جامعهٔ شیعی آن روز را با توجه به مسائل کلامی پیش آمده در مورد امامت و مسائل شرعی دیگر، به تنهایی هدایت کنند؟

در حقیقت، با توجه به اطلاعات موجود نمی توان جایگاه علمی و

فقاهتی ویژه ای را برای وکلای اربعه در نظر گرفت. در مورد عثمان بن

سعید و محمد بن عثمان از آن جا که محضر امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را درک کرده اند، می توان ردپایی در نقل احادیث دید. برای مثال، گفته

شده که محمد دست به تألیف کتاب فقهی زده است، (۱) اما در مورد ابن روح و سمری اطلاعاتی که بتوان آن ها را در ردیف فقها و علمای شیعه قرار داد

در دسترس نیست. در مورد ابن روح آمده است که او کتاب التأدیب را

برای تأیید مطالبش به نزد علمای قم فرستاد. (۲) البته این بدان معنا نیست

که اینان هرگز به علوم و مسائل فقهی آگاه نبوده اند. برخی حضور نداشتن آنان در مباحث علمی و فقهی را دلیل تقیهٔ شدیدشان دانسته اند. (۳)

به هرحال، گویا این وکلا خودشان جایگاه خاص علمی و فقهی نزد

شیعیان نداشته اند.

با وجود این، افرادی مانند احمد بن اسحاق قمی، محمد بن عبدالله بن جفعر حمیری، ابن بابویه و اسحاق بن یعقوب سؤال های علمی و فقهی خود را به سوی اینان گسیل داشته اند. آیا این امر نشانهٔ اعتماد این افراد به وکلای اربعه و قبول رابط بودن آنان نیست؟

۱- الغیبه للحجه، ص۳۶۳.

۲- الغیبه للحجه، ص۳۹۰.

۳- تاریخ سیاسی عصر غیبت امام دوازدهم، ص۱۴۹.

ز) اطاعت شخصیت های مورد قبول شیعه از وکلای اربعه

عقل می گوید: به صورت طبیعی وقتی عده ای بخواهند بدعتی را به مکتبی وارد کنند، متولّیان واقعی آن مکتب به مبارزه با بدعت گران خواهند پرداخت و به دروغ گویان که قصد سوءاستفاده از مردم دارند واکنش نشان خواهند داد و موضع گیری خواهند کرد.

اگر پدید آوردن منصب وکالت امری ساختگی می بود، علما و فقهای مقبول شیعه که تا آن روز در برابر هر بدعتی قد علم کرده بودند و به نحوی پیش گام در حفظ ساحت ائمه علیهم السلام و مذهب تشیع بودند باید موضع منفی می گرفتند، در حالی که شواهد زیر حاکی از تأیید وکلاست:

یکم. وقتی از ابوسهل نوبختی پرسیدند: چرا به جانشینی محمد بن عثمان انتخاب نشدی، بر درستی گزینش ابن روح چنین تأکید می کند که

ممکن بود من به علت مناظرات جایگاه امام را آشکار کنم؛ ولی اگر امام

زیر جامهٔ ابن روح پنهان باشد و او را با قیچی تکه تکه کنند جای ایشان را نشان نمی دهد. (۱)

دوم. نامه های ابن بابویه، محمد بن عبدالله حمیری، احمد بن اسحاق

و دیگران و پرسش ها و درخواست های آنان بر چیزی جز تأیید وکلا

دلالت نمی کند.

سوم. عبدالله بن جعفر حمیری که از علمای قم است می گوید: «هنگامی که ابوعمرو درگذشت، نامه ای به همان خط نزد ما آمد که ما با آن مکاتبه می کردیم، مبنی بر جانشینی ابی جعفر.» (۲) این سخن نشان از پذیرش ادعای محمد می تواند باشد.

وجود این گونه شواهد در حالی است که ابوسهل نوبختی و ابن بابویه وقتی حسین بن منصور حلّاج ادعای وکالت دارد، با او درگیر می شوند و او را در

۱- الغیبه للحجه، ص۳۹۱.

۲- الغیبه للحجه، ص۳۶۲.

انظار مردم مفتضح می سازند. (۱) این گونه حمایت ها و تأییدها بر چه چیزی دلالت می کنند؟ اگر گفته شود برخی از رجال شیعه مانند احمد بن هلال، محمد بن علی بن بلال و شلمغانی با این وکلا به نزاع برخاسته اند، پاسخ آنان از بحث های قبل روشن می شود؛ زیرا این مخالفت در حد ردّ اصل منصب وکالت نبود و در حد مخالفت با متصدی وقت منصب بود.

ح) وضعیت امامیه در پایان غیبت صغرا

سرانجام وکالت چه بود؟ آیا رهبری اینان باعث هماهنگی شیعیان شد یا برعکس اختلافات را شدیدتر کرد؟

۱. انسجام پایانی شیعیان

پس از شهادت امام یازدهم علیه السلام و در سال های ابتدایی غیبت صغرا، شیعیان آن حضرت متحیر شدند؛ (۲) ولی شیعیان متحیّر با تلاش وکلا و دیگر علمای شیعه در گذر زمان سرانجام مسیر حقیقت را شناختند، هرچند تحیّر و سردرگمی گروه هایی از شیعیان تا سال های طولانی ادامه یافت و سبب نوشتن کتاب هایی مثل الامامه و التبصره من الحیره، الغیبه نعمانی، کمال الدین و تمام النعمه شد. (۳) با وجود این، هر چه از سال های اولیه غیبت گذشت، دیگر آن تقسیم های اولیه در کار نبود. (۴)

۲. غلبه بر مخالفان و به اثبات رساندن حقانیت خود

مدعیان دروغین در دوران محمد بن عثمان و سال های ابتدایی وکالت ابن روح فعال بودند و اکثر مخالفت ها در آن دوران بود. (۵) اما در سال های

۱- الغیبه للحجه، ص۴۰۱ و ۴۰۳؛ رجال نجاشی، ص۲۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۵۳ _ ۵۶؛ خاندان نوبختی، ص۱۱۶.
۲- فرق الشیعه، ص۹۶؛ المقالات و الفرق، ص۱۰۲_ ۱۱۶.
۳- در مقدمهٔ همین کتاب ها به این مطلب اشاره شده است.
۴- با مراجعه به کتاب های فرق و مذاهب، به این نکته پی می بریم.
۵- احمد بن هلال، محمد بن علی بن بلال و محمد بن نصیر مربوط به دوران محمد و شلمغانی، حلّاج و ابوبکر بغدادی در دوران ابتدایی و میانی ابن روح هستند. توجه شود که تمام این مخالفت ها در یک حد قرار ندارد و علت مخالفت ها متفاوت است.

پایانی وکـالت حسـین بـن روح و دوران سـمری گزارشـی از ایـن مخـالفت در دسـت نیست و اگر مـوردی هم باشـد، در حد مخالفت ها در دوران محمـد و اوایل دوران ابن روح قوّت نـدارد. به بیان دیگر، در گذر زمان، تعداد مخالفان و فعالان برضـدّ وکلای اربعه سیر نزولی گرفت و در اواخر دوران غیبت صـغرا به کمترین حـد خود می رسد. در همان دوران هم که مخالفت ها اوج گرفت، گزارش هایی مبنی بر عدم موفقیت مخالفان در آسیب رساندن به وکالت محمد بن عثمان وجود دارد. (۱)

در مجموع نه تنهـا مخالفـان وکلاـ و مـدعیان دروغین نتوانسـتد رهبری وکلاـ را مخـدوش کننـد، بلکه با گـذر زمان هـدایت و رهبری اینان در جامعه آثار وجودی خود را آشکارتر ساخت و قدرت رهبری آنان را نشان داد. (۲)

ط) نبود اختلاف بین وکلای اربعه

در میـان وکلاـ هرگز وکیلی سـخن وکیـل قبلی را نقض نمی کرد یـا رفتـار و عمـل او را خطـا نمی خوانـد؛ بلکه شواهـدی بر همسـان بـودن روش آنـان در دست است. برای مثال، برخی از توقیعـات صـادر شـده در دوران ابن روح دربـارهٔ لعن مـدعیان دروغین، به لعن مدعیان دروه های قبل نیز پرداخته است. (۳) حاصل سخن آن که با مطالعه دربارهٔ وکلای اربعه گزارشی دیده نمی شود که حاکی از اختلاف ایشان و یا ردّ سخن و عمل وکیل قبلی باشد.

ی) توقیعات

صـدور غالب توقیعات به دست وکلای اربعه، (۴) صـدور آن هـا به همان خط در دوران وکیل قبلی، (۵) وجود امور غیبی در توقیعات (۶) و پاسخ به سؤال هایی که

۱- الغیبه للحجه، ص۳۵۶ و ۳۶۳.

۲- قدرت رهبری اینان از درافتادن با افرادی مثل نمیری و شلمغانی فهمیده می شود.

۳- الغیبه للحجه، ص۳۷۳؛ الاحتجاج، ج۲، ص۵۵۷.

۴- الغیبه للحجه، ص۳۵۶ و ۳۶۳.

۵- الغیبه للحجه، ص۳۵۶ و ۳۶۳.

۶- کمال الدین و تمام النعمه، ص۵۱۶؛ الغیبه للحجه، ص۳۹۵.

فراتر از جایگاه علمی وکلا بود، همه در کنار هم می توانـد حاکی از این باشد که منبع اصـلی صدور توقیعات شـخص دیگری است که این وکلا ادعای وکالت او را دارند.

از کنـار هم قرار دادن مجموعـهٔ این شواهـد می توان به این واقعیت رسـید که در دوران غیبت صـغرا منصبی بـا عنوان وکـالت وجود داشـته و این منصب مورد پذیرش جامعهٔ تشیع امامی آن روزگار بوده است. از این رو، اگر کسی بخواهد این منصب را ساختگی و غیرواقعی بخوانـد، بایـد مـدارک و دلایل متقنی ارائه دهـد تا علاوه بر ردّ شواهدی که اقامه شده، دلیل محکمی بر ساختگی بودن آن باشد؛ وگرنه صـرف ادعا و شـبهه وارد کردن، خوانندهٔ منصف را از مسیر حقیقت جدا نخواهد کرد، هرچند شاید بتواند برای مدتی پرده ای از ابهام بر چهرهٔ حقیقت بکشد، اما خورشید همواره پشت ابر نخواهد ماند. (۱)

افزون بر آن چه گذشت، در سخنان قفاری خبط های متعدّد دیگری نیز وجود دارد که به آن ها اشاره اجمالی می شود.

شبههٔ ۸. نزاع مدعیان نیابت با عثمان بن سعید

اشاره

وی در شرح حال عثمان بن سعید می نویسد:

کسان دیگری نیز شبیه ادعای او را طرح کردند و همگی گمان می کردند که باب امام غایبند و بینشان نزاع شدیدی درگرفت. (۲)

نقد و بررسی: فقدان ادعای نیابت در عصر سفارت عثمان بن سعید

خوش بختانه با رجوع به منابع کهن روشن می شود که در عصـر سـفارت عثمان سـعید هیچ کس ادعای سـفارت نکرده و هیچ کس با او درباره امر نیابت امام

۱- «اثبـات تاریخی وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشـریف از راه بررسـی منصب وکالت در عصـر غیبت صـغرا»، فصـل نامه مشرق موعود، ش۹.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۲.

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نزاع ننموده است؛ چراکه در عصر سفارت او حتی یک مورد مدعی دروغین نیابت وجود نداشته است. این امر نشان دهندهٔ ثبات جایگاه او و اتفاق نظر شیعیان بر امر نیابت اوست که البته این مطلب معلول زمینه سازی امام عسکری علیه السلام و بارها تذکّر آن حضرت درباره نیابت عثمان بن سعید از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود و البته تعداد انگشت شماری از مدعیان دروغین نیز وجود داشتند که به دنبال جاه و ثروت بودند، اما این مدعیان پیش از رحلت نایب اوّل توان عرض اندام نداشتند و همگی پس از رحلت او ادعای دروغ خود را طرح کردند. با توجه به نکتهٔ پیش گفته، روشن می شود این سخن قفاری نیز بی اساس است که می گوید: «و هناك وكلاء غير مرضيين من عثمان بن سعيد و من شايعه.» (۱)

شبههٔ ۹. بیرون آوردن توقیع توسط سایر مدعیان نیابت

اشاره

وی در ادامه می نویسد:

و همهٔ مدعیان نیابت، توقیع بیرون می آوردند و گمان می کردند که آن توقیع از جانب غایب منتظر صادر شده است (۲).

نقد و بررسی

این ادعا نیز مانند ادعای پیشین بی اساس است؛ چراکه در منابع حتی یک مورد نیز وجود ندارد که مدعیان دروغین نیابت، توقیعی بیرون آورده باشند و آن را به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نسبت داده باشند. به همین دلیل، قفاری برای ادعای خود هیچ سندی نیاورده است.

شبههٔ ۱۰. مخالفت بخشی از جامعه شیعی با نیابت محمد بن عثمان

اشاره

او در ادامه نوشته است:

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۳.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۲.

و چون عثمان بن سعید _ باب اوّل، که مورد اعتماد شیعه بود _ وفات کرد، برای پس از خود پسرش محمد را قرار داد، ولی برخی از آنان با او مخالفت کردند و به بابیت او رضایت ندادند و میانشان نزاع درگرفت و یکدیگر را لعن کردند. (۱)

نقد و بررسی

نویسنده بر مدّعای خود دلیلی نیاورده و برای آن سندی ذکر نکرده، اما برای روشن شدن میزان راستی سخنان او در سخنان شیخ طوسی بررسی می کنیم. وی چنین روایت می کند:

پیوسته شیعه به عدالت عثمان بن سعید و محمد بن عثمان اعتقاد داشت تا این که ابوعمر عثمان بن سعید _ که خدایش رحمت کند _ وفات کرد. پسرش ابوجعفر محمد بن عثمان او را غسل داد و متولی امور شد و تمام کارها به او سپرده شد و شیعه بر عدالت و وثاقت و امانت داری او اجماع داشت؛ چراکه پیش از آن در زمان حیات حسن علیه السلام و بعد از رحلت آن حضرت و در زمان پدرش عثمان بن سعید به امانت داری و عدالت و لزوم رجوع به او تصریح شده بود. در عدالت او هیچ اختلافی وجود نداشت و در امانت داری اش تردیدی نبود. در طول حیاتش در امور مهم توقیعات با همان خطی که در زمان حیات پدرش نوشته می شد، به دست او بیرون می آمد و شیعه در این باره جز او را نمی شناخت و به هیچ کس جز او رجوع نمی کرد. (۲)

در صدر همان روایتی که جریان مخالفت احمد بن هلال را توضیح داده و آقای قفاری به آن استناد کرده است نیز چنین آمده است:

احمد بن هلال از اصحاب ابومحمد علیه السلام بود. پس شیعیان به دلیل تصریحی که از امام حسن علیه السلام در زمان حیات حضرتش وجود داشت، بر وکالت محمد

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۳.

۲- الغیبه للحجه، ص۳۶۲.

بن عثمان ـ خداوند از او خشنود باد ـ اجماع داشتند و چون حسن علیه السلام رحلت فرمودند، جامعهٔ شیعه به احمد بن هلال گفتند: آیا وکالت ابوجعفر محمد بن عثمان را نمی پذیری؟ (۱)

البته قفاری برای این که تعداد مخالفان را زیاد نشان دهد، از ذکر صدر حدیث خودداری کرده و تنها ذیل آن را نقل کرده است. بر این اساس، به گواهی منابع کهن، شیعیان بر نیابت نایب دوم اجماع داشتند و روشن است که با وجود چنین اتفاق نظری که میان شیعیان دربارهٔ سفارت او وجود داشت، وجود انگشت شمار مدّعیان دروغین که به معارضهٔ با او پرداختند، به سفارت او آسیبی نمی رساند؛ چراکه اگر اتفاق نظر و اجماع دلیل حقانیت باشد، هیچ حقی اثبات پذیر نخواهد بود.

شبههٔ ۱۱. وکالت محمد بن بلال

اشاره

وی در ادامه مدّعی شده که محمد بن علی بلال همچون عثمان بن سعید وکیل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و مورد اعتماد آن حضرت بوده و با وفات عثمان بن سعید از تحویل اموال خودداری کرده است. (۲)

نقد و بررسی

ادعای مشارکت محمد بن علی بن بلال با عثمان بن سعید در وکالت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و وثاقت او نزد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز همچون دعاوی پیشین آقای قفاری بی اساس است؛ چراکه از این جملهٔ شیخ طوسی «او اموالی از امام نزدش بود که آن را نگه داشت و از پرداخت آن خودداری کرد» (۳) که قفاری به استناد آن مدّعی وکالت ابن بلال از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شده، هرگز وکالت او استنباط شدنی نیست؛ زیرا ممکن

۱- الغیبه للحجه، ص۳۹۹.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۴.

۳- الغیبه للحجه، ص ۴۰.

است ابن بلال به دروغ ادعای وکالت کرده باشد و شیعیان ناآگاه، وجوه شرعی خود را به او پرداخته باشند، همچنان که این امر پیشینه داشته است. (۱) شیخ طوسی به نکتهٔ پیش گفته تصریح کرده و پس از ذکر خودداری او از پرداخت وجوه شرعی می نویسد:

او مدعی وکالت بود و شیعیان از او بیزاری جستند و لعنش کردند. (۲)

بر این اساس، محمد بن علی بن بلال، نه وکیل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود و نه مورد اعتماد آن حضرت.

شبههٔ ۱۲. وجود افراد خائن در میان نواب

اشاره

قفاری براساس شبههٔ پیش گفته _ که بطلان آن روشن شد _ شبههٔ دیگری درافکنده و مدّعی شده است:

پس او (محمد بن علی بن بلال) به دلیل جمع آوری ثروت بر سر وکالت و بابیت نزاع و کشمکش داشت، والّا اگر واقعاً امام غایبی وجود داشت که امور شیعیان را از طریق ابواب مدیریت می کرد، اموال به دست این مرد حیله گر نمی افتاد و مورد اعتماد صاحب الزمان قرار نمی گرفت؛ زیرا به باور آن ها امام آن چه را بوده و خواهد بود می داند. پس چرا از همان اوّل دستور نداد از ارتباط با او بپرهیزند تا اموال به دستش نرسد، ولی حقیقت این است که امام غایبی وجود نداشت. (۳)

نقد و بررسی

پاسخ اول: هیچ یک از خائنان وکیل نبوده اند

گرچه با توجه به آن چه در شبههٔ پیشین گفته شد، این شبهه از اساس فروخواهد ریخت؛ چراکه اصولاً وکالت ابن بلال از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت شده نیست، اما برای

۱- اختیار معرفه الرجال، ص۶۰۶، ح۱۱۲۸.

۲- الغیبه للحجه، ص ۴۰۰.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۴.

بررسی جوانب بحث باید گفت از مدعیان دروغین وکالت در هیچ یک از منابع با عنوان وکیل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یاد نشده و تنها شخصیتی که از میان مدعیان دروغین وکالت احتمالاً سِـمَت وکالت را برعهده داشته، شلمغانی بوده است که به گفته شیخ طوسی او وکیل حسین بن روح بود و البته شیخ طوسی در جایی دیگر از محمد بن همام چنین روایت می کند:

محمد بن علی شلمغانی نه باب ابوالقاسم (حسین بن روح) بود و نه طریق به او، و وی هرگز شلمغانی را برای هیچ کاری منصوب نکرده بود و کسی که چنین بگوید، به اشتباه رفته است و او صرفاً فقیهی از فقهای ما بود. (۱)

بر این اساس، افزون بر تردیدی که در اصل وکالت شلمغانی وجود دارد، او وکیل حسین بن روح بوده و از ناحیهٔ او به این منصب برگزیده شده است. بنابراین، او وکیل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و منصوب از سوی آن حضرت نبوده تا سؤال شود: چگونه امامی که به ماکان و مایکون علم دارد، در نصب وکیل به خطا رفته است. (۲)

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۴۰۸.

۲- البته شیخ طوسی در بخش معروف به «وکلای مذمومین» از احمد بن هلال و محمد بن علی بن بلال یاد کرده است و به همین دلیل ممکن است تصور شود این دو در زمرهٔ وکلای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده اند، اما با دقت در تعابیر شیخ روشن می شود که این تصور مقرون به صحت نیست؛ چراکه شیخ طوسی در ابتدا پیش از ذکر نام اسامی سفرای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت چنین می نویسد: «و قبل ذکر من کان سفیراً حال الغیبه نذکر طرفاً من اخبار من کان یختص بکل امام و یتولی له الامر علی وجه الایجاز و نذکر من کان ممدوحاً منهم حسن الطریقه و من کان مذموماً سییء المذهب لیعرف الحال فی ذلک» (الغیبه للحجه، ص۳۴۵). وی سپس نام احمد بن هلال و محمد بن علی بن بلال را در زمرهٔ مذمومین ذکر می کند. اگرچه جملهٔ «من کان یختص بکل امام و یتولی له الامر» در وکالت این دو نفر از سوی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور دارد، اما وی در مقدمهٔ باب «مذمومینی که ادعای بابیت کردند» ــ که از جمله آنان احمد بن هلال و محمد بن علی بن بلال هستند ــ تصریح می کند که تمام این ها در ابتدا به دروغ ادعای وکالت امام را کردند و سپس ادعاهای بالاتری نمودند: «کل هؤلاء المدعین انّما یکون کذبهم علی الامام و انهم وکلائه...» (الغیبه للحجه، ص۳۹۷). یا در شرح حال محمد بن علی بن بلال تصریح می کند او ادعا کرد که وکیل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است (الغیبه للحجه، ص۴۰۰) و با وجود چنین تصریحاتی نمی توان به استناد کلام اول شیخ طوسی، این دو نفر را از وکلای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خواند و محتمل است این دو وکلای نواب آن حضرت به شمار می رفته اند و از این طریق عهده دار امور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده اند (یتولی له الامر).

پاسخ دوم: امام مأمور به ظاهر است

ثانیاً بر فرض که بپذیریم در میان وکلای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف افراد خائنی هم یافت شده اند، چنین افرادی هنگامی که به وکالت منصوب می شده اند انسان های صالحی بوده اند و پس از نصب به وکالت راه انحراف در پیش می گرفته اند و نصب چنین افرادی به وکالت با وجود علم امام به آینده به دلایل متعددی بدون اشکال است؛ زیرا به باور شیعه گرچه امامان معصوم علیهم السلام علم غیب دارند، اما آن ها موظفند بر طبق ظاهر رفتار کنند و جز در موارد استثنایی از دخالت دادن علم غیب در تصمیم گیری ها بپرهیزند؛ زیرا در سایهٔ همین رفتار عادی و طبیعی امام معصوم علیه السلام زمینه برای امتحان مردم فراهم می شود و آن ها خواهند توانست بدون اجبار، مسیر سعادت یا شقاوت را انتخاب کنند.

نمونهٔ قرآنی این مسئله بلعم باعوراست. وی که مردی وارسته و زاهد بود، به روایت اهل سنّت چنان مورد لطف الهی قرار گرفت که عرش خداوند را می دید، (۱) مستجاب الدعوه بود (۲) و اسم اعظم می دانست؛ (۳) اما در نهایت به دلیل دنیاپرستی کارش به آن جا رسید که به تعبیر قرآن مثلش مثل سگ است: «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ أن تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَث». (۴) مگر نه این است که خداوندی که ماکان و مایکون را می داند، سرانجام بلعم باعور را می دانسته؟ پس چرا این علم پیشین باعث نشد او را از الطاف خود محروم کند و به او اسم اعظم را نیاموزد و مستجاب الدعوه اش نگرداند؟ آیا جز به این دلیل است که ارادهٔ الهی بر این تعلق

۱- فیض القدیر، ج۱، ص۲۴۲.

۲- جامع البیان، ج۹، ص۱۶۶.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص۲۷۵.

۴- سورهٔ اعراف، آیهٔ۱۷۶.

گرفته است که دربارهٔ انسان ها به پشتوانهٔ علم غیب خود داوری نکند و انسان ها را براساس رفتارهایی که از خود بروز می دهند، بهره مند یا محروم گرداند؟ علم پیشوایان معصوم به غیب که پرتوی از علم غیب الهی و شعبه ای از آن به شمار می آید نیز همین گونه است و وقتی خداوند که علم غیبش بالذات و نامحدود است، انسان ها را با توجه به علم پیشین خود ثواب و عقاب نمی کند، نباید توقع داشت امام معصومی که علم غیبش بالغیر و محدود است، دربارهٔ انسان ها بر اساس علم پیشین خود داوری نماید.

پاسخ سوم: قصاص قبل از جنایت ممنوع است

دیگر آن که برخورد امام با وکلایی که در آن وضعیت صالح و شایسته بوده اند و سپس به انحراف کشیده شده اند، از مصادیق قصاص قبل از جنایت است که به حکم شرع و عقل ناپسند است. بنابراین، اگر در میان وکلای امام افرادی وجود می داشتند که پس از منصوب شدن وکالت به انحراف کشیده شده اند، باز هم نصب آن ها به این مقام بدون اشکال است؛ زیرا آن ها در زمانی که به وکالت نصب شده اند افرادی سالم و شایسته بوده اند و انتصابشان به وکالت بدون محذور بوده است و زمانی هم که شایستگی آن را از دست داده اند از این مقام خلع شده اند.

با توجه به آن چه گذشت، پاسخ این سؤال قفاری که چرا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از ابتدا آن ها را از ارتباط با چنین افراد خائنی پرهیز نداد نیز روشن می شود؛ چرا که پیش فرض این سؤال دخالت دادن علم غیب امام در همه شئون و حل و فصل همهٔ امور توسط علم غیب امام است، در حالی که _ گذشت _ امامان معصوم جز در موارد استثنایی مأمور به عمل بر طبق ظاهر بوده اند.

شبههٔ ۱۳. لعن مخالفان شیوه رایج نواب

اشاره

نویسنده مورد نظر در ادامه می نویسد:

عادت ابواب این بود که در لعن و نفرین کسانی که از پرداخت اموال به آن ها

خودداری می کردند، توقیع بیرون می آوردند. (۱)

نقد و بررسی

اشاره

این جمله دو ادعـا را دربر دارد: اول این که عـادت و شـیوهٔ نوّاب امـام مهـدی عجـل الله تعالی فرجه الشـریف این بود که برای مخالفان خود توقیع بر لعن بیرون می آوردند و دوم این که این شیوه در برابر کسانی اعمال می شد که از پرداخت اموال به آن ها خودداری می کردند.

پاسخ ادعای نخست

در پاسـخ ادعای نخست بایـد گفت بر اساس گزارش منابع جز در مورد پنـج نفر (شـریعی، (۲) احمـد بن هلال، (۳) محمد بن علی بن بلال، (۴) شلمغانی (۵) و نمیری (۶)) امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در لعن کسـی توقیعی صادر نفرموده است. بنابراین، نمی توان صدور توقیع در لعن مخالفان را شیوه و عادت نواب خواند.

پاسخ ادعای دوم

پاسخ ادعای دوم این است که از قضا هیچ یک از توقیع هایی که بر ضدّ

افراد یادشـده صادر شـده، به دلیل انحرافات مالی نبوده، بلکه به گزارش شـیخ طوسـی دلیل صـدور توقیع بر لعن شـریعی دروغ بستن او بر خدا و پیشوایان معصوم علیهم السلام

و نسـبت دادن امور ناشـایست به آن هـا و در نهـایت کفر و الحـاد بوده است. (۷) نمیری نیز از ایـن جهت لعن شـد که مـدّعی پیامبری خود و ربوبیت امام هادی علیه السلام

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۵.

۲- الغیبه للحجه، ص۳۹۷.

۳- الغیبه للحجه، ص۳۹۹.

۴- الغیبه للحجه، ص۴۰۰.

۵- الغیبه للحجه، ص۴۰۵.

۶- الغیبه للحجه، ص۴۱۱.

۷- الغیبه للحجه، ص۳۹۷.

گردید. (۱) شلمغانی نیز کارش به کفر و الحاد کشیده شد و مدّعی بود حقیقت خداوند یکی است، ولی گونه های گوناگونی دارد؛ روزی به رنگ سفید، روزی قرمز و روز دیگر سیاه است. (۲) ابن هلال نیز منکر نیابت نایب دوم شد (۳) و محمد بن علی بن بلال افزون بر انحراف مالی، به دروغ ادعای وکالت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نیز داشت. (۴) بنابراین، تصویری که قفاری از نواب ارائه کرده که شیوهٔ آن ها در رویارویی با کسانی که از پرداخت اموال به آن ها خودداری می کردند صدور توقیع بوده، تصویری سیاه و عاری از حقیقت است.

شبههٔ ۱۴. ادعای عصمت نواب

اشاره

نویسنده پس از نقل ماجرای فردی که از پرداخت اموال به حسین بن روح خودداری کرده بود و با واکنش شدید محمد بن عثمان مواجه شد، می نویسد:

تو ملاحظه می کنی که شخصیت های برجستهٔ شیعه برای خود قداست قائلند و خود را معصوم و واجب الاطاعه مطلق می دانند. (۵)

نقدو بررسی

پاسخ اول: وجوب اطاعت به معنای عصمت نیست

در پاسخ به این کلام قفاری خوب است به این سخنان یکی از اندیشه وران بزرگ سنّی مذهب توجه کرد:

راه سوم اثبات امامت استیلا و قهر است. پس اگر امام مُرد و کسی که شرایط

۱- الغیبه للحجه، ص۳۹۸.

۲- الغیبه للحجه، ص۴۰۸.

۳- الغیبه للحجه، ص۳۹۹.

۴- الغیبه للحجه، ص۴۰۰.

۵- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۶.

امامت را دارد، بدون بیعت و نصب و بلکه با قدرت خود و لشکریانش بر مردم مسلّط شد، خلافتش صحیح است تا این که به جامعه مسلمین نظم ببخشد. پس اگر فاسق یا جاهل بود و شرایط امامت را نداشت، در این باره دو احتمال است و صحیح ترین آن ها این است که خلافتش صحیح است، به خاطر آن چه ذکر کردیم... واجب است اطاعت امر و نهی امام مادامی که مخالف شرع نباشد، چه امام عادل باشد چه ستمگر. (۱) دیدگاه صحیح این است که امام با فسق از امامت ساقط نمی شود. (۲)

بنابر آن چه گذشت، میان وجوب اطاعت و عصمت هیچ تلازمی وجود ندارد و به اعتقاد اهل سنّت حتی حاکم فاسق و ستمگر نیز واجب الاطاعه است. بنابراین، از وجوب اطاعت کسی عصمت او را نمی توان استنباط کرد. بنابراین، استنباط قفاری از روایت مورد نظر که لزوم اطاعت از سفیران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر عصمت آنان دلالت دارد، خطاست.

پاسخ دوم: هم مسلکان قفاری فاسق را هم واجب الاطاعه می دانند

ثانیاً وقتی دانشمندان بزرگ هم مسلک قفاری اطاعت از شخص فاسق ستمگر را واجب می دانند، چگونه او از اعتقاد شیعه به وجوب اطاعت نایبان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که از نظر شیعه انسان هایی مؤمن، پرهیزکار و در کمال وارستگی بودند، استیحاش می کند، صرف نظر از این که اگر شیعه اطاعت از نواب را واجب می داند، به این دلیل است که آنان عهده دار مقام نیابت از امام زمانی هستند که معصوم و واجب الاطاعه است و انکار آنان انکار امام معصوم و سرپیچی از آنان سرپیچی از امام معصوم علیه السلام است؛ وگرنه بدون لحاظ این جایگاه، نایبان نیز انسان های عادی هستند که بر دیگران هیچ برتری ندارند. بنابراین، آن کسی که در واقع واجب الاطاعه است امام

۱- روضه الطالبین، ج۷، ص۲۶۷؛ حاشیه الدسوقی، ج۴، ص۲۹۸؛ کشف القناع، ج۶، ص۲۰۲؛ المغنی، ج۱۰، ص۵۳.

۲- روضه الطالبین، ج۷، ص۲۶۸؛ کشف القناع، ج۶، ص۲۰۳.

معصوم علیه السلام است و نه نواب آن حضرت.

شبهۀ ۱۵. شیوع واژه پول در ادبیات وکلا

اشاره

وی در ادامه چنین نوشته است:

همچنان که می بینی واژۀ پول تنها واژه ای است که در میان توقیعات منسوب به منتظر و بر زبان ابواب و وکلا رایج است. (۱)

نقد و بررسی

پاسخ اول

اوّلاً- با بررسی توقیعات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف روشن می شود که حدود سه چهارم توقیعات، مربوط به اموری همچون مسائل اعتقادی، فقهی، پاسخ به سؤالات، راهنمایی شیعیان و... است و در آن ها از مسائل مالی سخنی به میان نیامده است و تنها حدود یک چهارم از آن ها دربارۀ مسائل مالی است. بنابراین، رواج واژۀ پول در توقیعات از اساس ادعایی باطل است

پاسخ دوم

ثانیاً گویا قفاری می خواهد به خوانندگان این گونه القا کند که توقیعات مالی مضامینی همچون تشویق به پرداخت پول، تهدید از نپرداختن آن، نحوۀ تقسیم اموال میان افراد ذو نفع و... داشته است؛ در حالی که در مواضع متعددی حتی همین بخش اندک توقیعات در پی القای مطالب دیگری است، همچون دستور به نگرفتن اموال فرستاده شده (۲) بازگرداندن اموال حرام، (۳) اعلام مقدار دقیق اموال فرستاده شده (۴)

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۶.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸۶.

۴- الخرائج و الجرائح، ج۲، ص۷۰۰.

و... . بنـابراین، تصویری که قفـاری از مسائـل مـالی نایبـان امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف ارائه می دهـد، با واقعیت همخوانی ندارد.

شبهۀ ۱۶. نزاع شیعیان در عصر نیابت نایب سوم

اشاره

ادامۀ سخنان نویسنده مورد نظر چنین است:

تعیین ابوالقاسم بن روح میان شـیعیان نزاع بزرگی برانگیخت. از این رو، تعـدادی از سـرانشان آهنگ جدایی سر دادند و برای خود دعوای بابیت کردند ...و میانشان لعن و بیزاری بسیار شد. (۱)

پاسخ اول: تنهایک نفر به نزاع با نایب سوم برخاست

اولاً در منابع تنها از نزاع نایب سوم با شـلمغانی به صـراحت سـخن به میان آمـده است و به جز این مورد از نزاع و لعن شـخص دیگری توسط حسین بن روح سخن گفته نشده است. البته شاید حلّاج، ابوبکر بغدادی و ابودلف مجنون نیز در عصر نایب سوم ادعاهای باطل خود را مطرح کرده باشـند که البته به این مطلب در منابع تصـریح نشده است. اما به گفتۀ شـیخ طوسـی نادانی و فساد اخلاق ابوبکر بغدادی و دیوانگی ابودلف مشـهورتر از آن بود که نیاز به گفتن داشته باشد (۲) و به گفتۀ جعفر بن محمد بن قولویه، ابودلف در جـایی حضور نمی یافت، مگر این که تحقیر می شـد. (۳) بنابراین، آن دو نفر در میان شـیعیان جایگاه و موقعیتی نداشـتند تا این که بتواننـد در برابر حسـین بن روح قـد علم کننـد و با او به ستیز و مخاصـمه برخیزنـد. بنابراین، سـخن قفاری که تعیین حسین بن روح نزاع بزرگی میان شیعیان برانگیخت، جز سیاه نمایی

چیزی نیست.

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۷.

۲- الغیبه للحجه، ص۴۱۳.

۳- الغیبه للحجه، ص۴۱۲.

پاسخ دوم: منازعه به معنای باطل بودن طرف های نزاع نیست

ثانیاً آقای قفاری که نزاع میان نایبان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و مدّعیان را قرینه ای بر ساختگی بودن ادعای نیابت گرفته، گویا فراموش کرده که در گذشتهٔ تاریخ نزاع ها و درگیری هایی به مراتب بیشتر و شدیدتر وجود داشته است؛ اما اهل سنّت در برخی موارد نه تنها به باطل بودن طرفین نزاع حکم نداده اند که هر دو را حق به جانب و بلکه مأجور خوانده اند. نووی از بزرگ ترین شارحان صحیح مسلم چنین می نویسد:

اما علی پس خلافتش صحیح است به اجماع و او تنها خلیفه در زمان خود بود و کسی جز او این منصب را نداشت؛ و اما معاویه پس او از عادلان و فاضلان و صحابهٔ برگزیده بود و اما جنگ هایی که درگرفت، به این دلیل بود که هر گروهی شبهه ای داشت که براساس آن خود را حق به جانب می دانست و تمام آن ها عادل بودند ــ رضی الله عنهم ــ و در جنگ ها و غیر آن تأویلی داشتند و هیچ یک از این اقدامات آن ها را از مرز عدالت خارج نساخت؛ چراکه همه مجتهد بودند. (۱)

حال چه شده است که نزاع معاویه، طلحه، زبیر و عایشه با امام علی علیه السلام خلیفهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و ریختن خون هزاران نفر از مسلمانان بی گناه نزاع بر سر جیفهٔ دنیا نبود و آن ها را از مرز حقانیت خارج نکرد و دلیل انحرافشان نبود؛ اما نزاع میان نواب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با مدعیان دروغین نیابت که انگشت شمار بودند و خونی نریختند و از نزاع لفظی پا فراتر ننهادند، دلیل باطل بودن ادعای آنان و انحرافشان از حقیقت است؟ به راستی عجیب است که یک جا نزاع علامت باطل بودن طرفین نزاع است و در جای دیگر با این که همین نزاع با شدت بیشتر وجود دارد، نه یک طرف که هردو طرف حق شمرده می شوند! «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ».

۱- شرح النووی علی صحیح المسلم، ج۱۵، ص۱۴۸.

شبهۀ ۱۷. اعتراف شلمغانی به مادی بودن انگیزه نزاع ها

اشاره

آقای قفاری سلسله دعاوی خود را چنین ادامه داده است:

برخی از شیعیان از آن جا که نتوانستند پیروان بیشتری جذب کند، مجبور شدند از حقیقت ادعای بابیت پرده بردارند. یکی از آن ها محمد بن علی شلمغانی (کشته شده به سال ۳۲۳ هجری) است. او از کسانی است که ادعا کرد نایب مهدی رافضه هاست و با ابوالقاسم بن روح در این باره به نزاع برخاست و مفتضحشان کرد و گفت: ما و ابوالقاسم حسین بن روح داخل در این امر نشدیم، مگر این که می دانستیم در چه چیزی داخل شده ایم و مثل دو سگ که بر سر مرداری می جنگند، با یکدیگر می جنگیدیم. (۱)

نقد و بررسی

پاسخ اول: برای نقد یک تفکر نمی توان به ادعاهای دشمنان آن استناد کرد

نویسنده در این بخش ادعاهای خود، برای اثبات دروغ بودن جریان نیابت به سخن شلمغانی مدعی دروغین نیابت استناد کرده است و این از عجیب ترین استدلال هاست؛ چرا که او خواسته ادعای بدون سند و مدرک کسی را که خود از دشمنان جریان نیابت بوده، سندی بر ضدّ جریان نیابت یاد کند. واقعاً غریب است که در نقد یک مذهب، جریان فکری یا اجتماعی به دروغ هایی که دشمنان به آن بسته اند، استناد شود! البته ما با قفاری در بخشی از مسیر همراه هستیم و ادعای شلمغانی دربارۀ خودش را می پذیریم و از آن جا که «اقرار العقلاء علی انفسهم جایز»، قبول داریم که او به اعتراف خودش اگر با حسین بن روح بر سر نیابت به نزاع برخاست، مقصدی جز رسیدن به مطامع دنیوی نداشت و همچون سگان درنده به دنبال جیفۀ دنیا بود، اما قفاری توقع نداشته باشد که کسی ادعای بدون سند و

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۷.

مدرك شلمغانی دربارهٔ حسین بن روح را هم بپذیرد؛ زیرا در تاریخ افراد فراوانی بوده اند که به مرام و مذهب خود پشت کرده و آیین جدیدی اختیار کرده اند و پس از این تغییر موضع دربارهٔ مرام و مذهب سابق خود و افراد وابسته به آن اظهار نظرهایی کرده اند. روشن است که بسیاری از این تغییر موضع ها نه معلول هویدا شدن حقیقت که به دلیل اغراض مادی، سیاسی، اجتماعی و... بوده است و طبیعتاً موضع گیری ها و اظهارنظرهای چنین افرادی نیز متأثر از همان اغراض بوده است. به همین دلیل تا بر ادعای خود دلیلی معتبر اقامه نکنند، نمی توان به سخنانشان اعتماد کرد.

پاسخ دوم: فساد شلمغانی از منظر اهل سنت

آن چه مطلب پیش گفته را تأیید می کند و نشان می دهد شلمغانی انسانی صالح و حقیقت طلب نبوده و مخالفت او با نایبان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از سر آزاداندیشی و حقیقت جویی نیست و به همین دلیل، نمی توان به اظهار نظرهای او اعتماد کرد، توصیفات عالمان اهل سنّت از شخصیت و عقاید شلمغانی است. برای نمونه، ذهبی در این باره می نویسد:

ابن ابی العزاقر زندیق دروغ پرداز، ابوجعفر، محمد بن علی شلمغانی رافضی. او قائل به تناسخ بود و مدعی بود خداوند در او حلول کرده و در هر چیزی به اندازهٔ ظرفیتش حلول می کند. پس خداوند در آدم و ابلیس حلول کرد، با این که این دو ضد یکدیگر بودند. او معتقد بود مردم به هرکس نیازمند باشند او خداست و موسی و محمد را خائن می دانست؛ چرا که هارون موسی را فرستاد و علی، محمد را ولی آن ها به هارون و محمد خیانت کردند و بر این عقیده بود که علی سیصد سال به محمد فرصت داد و پس از آن شریعتش از میان می رود. از دیگر اعتقادات او ترک نماز و روزه و مباح بودن هر فرجی بود و این که باید فاضل با مفضول نزدیکی کند تا این که نور را در او داخل نماید و کسی که از این کار سر باز زند، در مرحلهٔ دوم مسخ می شود. پس جاهلان را فریفت و دروغ گفت و گروهی را گمراه کرد و بزرگ شیعیان ابوالقاسم حسین

بن روح ملقب به باب صاحب الزمان او را رسوا کرد. (۱)

حال با وجود توصیفات یادشده آیا باز می توان به ادعای شلمغانی اعتماد کرد و گفتار او را درباره حسین بن روح که به تعبیر ذهبی باعث رسوایی او شد، پذیرفت؟

شبهۀ ۱۸. تعطیل شدن نیابت به دلیل دروغ بودن وعده ها و شعله ور شدن نزاع

اشاره

ادامۀ سخنان قفاری این چنین است:

و وعده های شیعه به ظهور غایب پنهان، خلاف از آب درآمد و شک در میان شیعیان گسترش یافت و پس از نزاع شدیدی که میان مدعیان بابیت درگرفت، حقیقت امر شروع به هویدا شدن کرد و به همین دلیل، تمام فعالیت های باب تعطیل شد. از این رو، شما [در عصر نایب چهارم] دیگر نامه ها و توقیعات منسوب به غایب منتظر را که در عصر اسلاف او وجود داشت، نمی بینی. (۲)

نقد و بررسی

قفاری در این عبارت، دو تحلیل از خاتمه یافتن فعالیت های سفرای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف (پایان یافتن دوران غیبت صغرا) ارائه کرده است: اوّل، خلف وعدۀ ظهور امام غایب و دوم، نزاع شدید میان مدّعیان بابیت.

درباره تحلیل نخست او باید گفت نویسنده بر این تحلیل هیچ سندی نیاورده و توضیح نداده که چگونه به تعبیر او شیوخ شیعه برای ظهور زمانی تعیین کرده بودند و وعدۀ آن ها دروغ از آب درآمد و البته اگر در این باره سندی داشت، حتماً از ارائۀ آن دریغ نمی ورزید. بنابراین، تحلیل نخست او بی اساس و فاقد مدرک است.

دربارۀ تحلیل دوم وی که درگرفتن نزاع شدید میان مدعیان بابیت است، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد و روشن شد که اولاً مدعیان دروغین نیابت در طول

۱- سیر اعلام النبلاء، ج۱۴، ص۵۶۶؛ الکامل، ج۸، ص۲۹۲.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۱۸.

هفتاد سال دوران غیبت صغرا تعدادی انگشت شمار بودند و ثانیاً بر اثر مداخلات شخص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و روشن گری های نوّاب آن حضرت چهرهٔ حقیقی مدعیان آشکار شد و آن ها نتوانستند در میان شیعیان جایگاهی برای خود فراهم کنند. (۱) بنابراین، نزاع آنان با سفرای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به هیچ عنوان باعث دل سردی مردم از سازمان وکالت نبود.

چرایی پایان یافتن دوران نیابت

گذشته از نقدهای یاد شده بر تحلیل قفاری از پایان یافتن دوران غیبت صغرا، به نظر می رسد از مهم ترین عوامل پایان یافتن دوران غیبت صغرا این بوده که این دوران به خودی خود مطلوبیتی نداشته، بلکه این دوران مرحلهٔ گذر از عصر حضور معصوم علیه السلام به عصر غیبت کامل معصوم بوده است. توضیح این که اقتضای عوامل غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف این بوده که آن حضرت رخ در نقاب غیبت بکشد و این غیبت تا زمانی ادامه خواهد داشت که فطرت های مردم بیدار شود و ضرورت وجود او را بیابند و برای آمدنش لحظه شماری کنند و پس از آمدنش قدر و ارزشش را بدانند. بنابراین، برای رسیدن به این بلوغ چاره ای از پنهان زیستن نبوده است. اما اگر

۱- در این باره برخی از تعابیر شیخ طوسی درباره مدعیان دروغین نیابت چنین است. وی دربارهٔ شریعی می نویسد: «فلعنته الشیعه و تبرأت منه» (الغیبه للحجه، ص۳۹۷). دربارهٔ ابن هلال نوشته است: «فلعنوه _ الشیعه الجماعه _ و تبروأ منه» (الغیبه للحجه، ص۳۹۹). دربارهٔ ابن بلال می نویسد: «حتی تبرأت الجماعه منه و لعنوه» (الغیبه للحجه، ص۴۰۰). دربارهٔ حلّاج چنین آورده است: «و صیرّه ابوسهل احدوثه و ضحکه و یطنز به عند کل احد و شهّر امره عند الصغیر و الکبیر و کان هذا الفعل سبباً لکشف امره و تنفیر الجماعه منه» (الغیبه للحجه، ص۴۰۲). دربارهٔ شلمغانی می نویسد: «فاشتهر ذلک فی الطائفه فاجتمعت علی لعنه و البرائه منه» (الغیبه للحجه، ص۴۱۱). نظرش دربارهٔ ابودلف چنین است: «ما عرفناه قط اذا حضر فی مشهد الّا استخف به و لاـ عرفته الشیعه الّا مده یسیره و الجماعه تبرأ منه» (الغیبه للحجه، ص۴۱۲). دربارهٔ ابوبکر بغدادی می نویسد: «و امر ابی بکر البغدادی فی قلّه العلم و المروّه اشهر» (الغیبه للحجه، ص۴۱۳). این تعابیر به خوبی نشان گر فقدان موقعیت مطلوب برای مدعیان بابیت در میان شیعیان است.

آن حضرت به ناگاه و بدون آمادگی نسبی شیعه، غیبت خود را آغاز می کرد، چه بسا شیرازهٔ جامعهٔ شیعی از هم می گسست و سیل شبهات و مشکلات و فشارها بنیان آن را از اساس فرو می ریخت. بنابراین، برای رسیدن به وضعیت غیبت کامل معصوم علیه السلام چاره ای نبود، جز این که در مقطعی محدود با وجود مخفی بودن امام علیه السلام از دیدگان شیعه، از طریق سفیران که با آن حضرت در ارتباط بودند و از جانب آن حضرت راهنمایی مستقیم می شدند، شیعیان را سرپرستی و هدایت کنند و آنان را برای ورود به مرحلهٔ غیبت کامل آماده نمایند. طبیعی است که با تحقّق این هدف و انس شیعه با غیبت امام معصوم علیه السلام و دریافت این واقعیت که در دوران غیبت معصوم برای تدبیر شئون دینی و اجتماعی به عالمان و فرزانگان می توان رجوع کرد، دیگر برای استمرار دوران سفارت دلیلی وجود نخواهد داشت؛ چرا که این مرحله برای انتقال از وضعیت حضور به وضعیت غیبت کامل پی ریزی شده بود. براساس همین توضیح می توان مسئلهٔ کم شدن توقیعات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به آخرین سفیر را نیز تحلیل کرد؛ چرا که وقتی تصمیم بر این بود که آرام آرام دوران سفارت پایان یابد و ارتباط شیعیان با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یک سره قطع شود، طبیعی ترین حالت ممکن این است که این قطع ارتباط ناگهانی نباشد، بلکه با روبه پایان رفتن دوران سفارت ارتباط امام با شیعیان از طریق سفرا نیز آرام آرام محدود و محدودتر شود و در نهایت باب ارتباط بسته شود. بنابراین، کمتر بودن توقیعات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای سفیر چهارم در قیاس با دیگر سفیران کاملاً طبیعی و منطقی است و بلکه اگر ما در عصر سفارت نایب چهارم با انبوهی از توقیعات مواجه بودیم، برایمان پرسش وجود داشت که چرا با وجود تصمیم بر پایان یافتن عصر سفارت این همه توقیع وجود دارد.

جناب علی بن محمد سمری از این مطلب آگاهی کامل داشت و هرگز در اهمیت منصب خود اندکی تردید نکرد و تا آخرین لحظات حیات با کمال جدّیت وظایف سفارت را انجام داد.

رونالـدسن نیز که مـدّعی شـده احساس ناامیـدی و بی اهمیت بودن منصب سـفارت به نایب چهارم دست داده، بر مدّعای خود هیـچ دلیلی نـدارد و به تعبیر قفـاری در جـایی دیگر، او و دیگر مستشـرقان براسـاس افکار الحادی خود رخـدادهای تاریخی را تحلیل کرده انـد. بنابراین، تحلیل های آنان اگر بـدون مدرک باشد، اندکی ارزش ندارد. البته قفاری که در آغاز کتابش خود را متعهّـد دانسـته در نقـد عقاید شـیعه فقط از منابع شـیعه اسـتفاده کند، گویا از سر ضـیق خناق چاره ای جز اسـتناد به سـخنان مستشرقان که در جاهای دیگر آن ها را کافر خوانده، نداشته است و البته ما نیز حال ایشان را درک می کنیم.

شبهۀ ۱۹. افسانۀ مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

قفاری در ادامه در فصلی با عنوان «چارچوب کلی قصه مهدی در باور شیعیان اثناعشری» چنین می نویسد:

* قصّه مهـدی در کتاب های شـیعه، قصّۀ عجیبی است که خیال، رشـته هایش را بافته و در ترسـیم رخدادهایش به نهایت خود رسـیده و به افسـانه ای بزرگ تبـدیل شـده است؛ افسانه ای که عقل و فطرت های سالم، آن را نمی پذیرنـد، تا جایی که بیشتر فرقه هـای شـیعی معاصـر شـکل گیری، آن را انکـار کردنـد. در این جـا، چـارچوب کلی این موضوع را بررسـی می کنیم و به مباحثی چون چگونگی اختیار شدن مادر مهدیِ پنداری توسط حسن، ولادت مهدی، مخفی شدن او، بازگشت و سیره اش می پردازیم. (۱)

کتاب های شیعه، رخداد های جریان پیوند (۲)حسن با مادر مهدی را همچون

۱- قصه المهدی فی کتب الشیعه قصه غریبه، نسج الخیال خیوطها وبلغ مداه فی صیاغه أحداثها، وتحولت إلی أسطوره کبری لا تجـد إلی العقـل منفـذًا، ولاـ فی الفطر السـلیمه قبولاً حتی أنکرتها أکثر الفرق الشـیعیه التی عاصـرت ولادتها.ولنعرض لخطوطها العامه بدءًا من اختیار الحسن لأم المهدی المزعوم، إلی ولاده المهدی، واختفائه، ثم عودته، وسیرته.

۲- مـا اقتران الحسن بأم المهـدی فقـد صاغت کتب الشـیعه أحـداثه بما یشـبه قصـص ألف لیله ولیله، فاختیار الحسن العسـکری للجـاریه التی ینسـبون لهـا الولـد قـد تم _ کمـا تصوره کتب الشـیعه _ عن درایه بـالغیب المسـتور، فهو یبعث خـادمه لسوق بیع الجواری، ویعطیه أوصـاف الجـاریه، ونوع لباسـها، والکلاـم الـذی سـتنطق به أثناء بیعها، وما یحـدث أثناء المساومه، ویرسل معه کتابًا لها بالرومیه ما إن تنظر إلیه حتی تبکی بکاءً شدیـداً وتتمسح به، وحینما یعجب الخادم من کل ذلک تکشف له عن هویتها وأنهـا ملیکه بنت یوشع بن قیصـر ملـک الروم. وتسـرد له قصه حیاتها، ووقوف الکوارث أمام زواجها من خطابها، وأنها رأت فی منامها أن رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم جاء یخطبها من المسـیح وقال له: «یا روح الله جئتک خاطباً من وصیک شمعون فتاته ملیکه لابنی هذا، وأومأ بیده إلی أبی محمد» (الحسن العسکری).

قصه های هزار و یک شب ترسیم کرده اند. چنان که کتاب های شیعه تصویر کرده اند، حسن عسکری کنیزی را با علم غیبی که از همگان پوشیده است اختیار کرد. او خادمش را به بازار کنیزفروشان می فرستد. همچنین اوصاف کنیز، نوع لباسش، سخنی که هنگام خریده شدنش به زبان جاری می کند و اتفاقاتی که هنگام معامله می افتد را برایش شرح می دهد. نامه ای نیز به زبان رومی به او می دهد تا آن را به کنیز دهد. وقتی کنیز نامه را می بیند بسیار گریه می کند و بر آن دست می کشد. وقتی خادم تعجب می کند، کنیز هویت خود را آشکار می کند. او می گوید که ملیکه ــ دختر یوشع، پسر قیصر پادشاه روم ــ است و داستان زندگی اش را بازمی گوید و موانعی را که پیش روی ازدواجش با خواستگارانش پیش آمده به یاد می آورد. همچنین می گوید که در خواب دیده که پیامبر خدا او را از مسیح خواستگاری می کند و به او می گوید: «ای روح الله، من آمده ام از وصیّ تو، دخترش ملیکه را برای این پسرم خواستگاری کنم» و با دستش به ابومحمد (حسن عسکری) اشاره کرد.

سپس بار ها خواب می بیند، تا آن جا که در عالم خواب، مادر حسن عسکری

به همراه مریم دختر عمران و هزار کنیز بهشتی به ملاقات او می روند و مریم

به او می گوید: «این بانوی زنان، مادر همسر تو ابومحمد است.» پس مادر مهدی

او را در آغوش می گیرد. او می گرید و از (۱)این که حسن عسکری به دیدارش

۱- م تتابع الرؤی علیها حتی تزورها فی المنام أم الحسن العسکری، ومعها مریم بنت عمران، وألف وصیفه من وصائف الجنان فتقول لها مریم: هذه سیده النساء أم زوجک أبی محمد علیه السلام، فتتعلق بها أم المهدی وتبکی وتشکو إلیها امتناع الحسن العسکری من زیارتها، لکن أم الحسن قالت لها: إن ابنی محمد لا یزورک وأنت مشرکه بالله. ثم تمضی أحداث القصه حتی تسلم بتأثیر هذه المنامات، فتبدأ زیارات الحسن العسکری لها فی الأحلام.

نمی رود، شکایت می کند، ولی مادر حسن به او می گوید: «پسرم محمد تا زمانی که تو به خداوند مشرک هستی، به دیدارت نمی آید.» سپس ماجراهای قصه اتفاق می افتد تا آن جا که او در اثر این رویا ها اسلام می آورد و دیدارهای حسن عسکری در عالم رویا آغاز می شود.

سپس ماجرای اسیر شدنش به دست مسلمانان را بیان می کند. او می گوید که

برای پوشیده ماندن رازش، خود را نرجس نامیده و از مالکش خواسته او را جز به کسی که مورد رضایتش است _ کسی که به او در خواب ویژگی هایش الهام شده _ نفروشد. پس از آن به حسن می رسد و این دیدار برای او تازگی ندارد؛ زیرا او را می شناسد و پیش از این در عالم رویا با او دیدار کرده است. پس به او بشارت می دهد که فرزندی خواهد آورد که شرق و غرب دنیا را خواهد گرفت و جهان را از عدل و داد سرشار خواهد (۱)کرد. (۲)

نقد و بررسی سندی

اشاره

در نقد سندی روایت مورد نظر قفاری از دو جنبه می توان بحث کرد: بحث اول، بررسی منابعی است که روایت مورد نظر را نقل کرده اند که با این بررسی روشن خواهد شد آیا این روایت مقبول عالمان شیعه بوده است یا نه؛ و بحث دوم، بررسی سند این روایت است.

۱- م تذکر قصه وقوعها فی أسر المسلمین، واختیارها لاسم «نرجس» إخفاءً لحقیقتها، ثم طلبها من مالکها ألا یبعها إلا لمن ترضاه وهو الذی یحمل المواصفات التی أوحی إلیه بها فی المنام، ثم تلتقی بعد ذلک بالحسن ولا تجد غراب فی لقائه لأنها تعرفه وتتصل به قبل ذلک من خلال الرؤی والأحلام، فیزف لها البشری بولد یملك الدنیا شرقًا وغربًا ویملأ الأرض قسطًا وعدلاً.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱.

بررسی اول: بررسی منابع

دربـاره اصل روایت مورد نظر و میزان اعتماد و اعتقاد عالمان شـیعه به آن بایـد گفت که اولاً کهن ترین منبع این روایت کتاب کمال الدین شیخ صدوق است و از عالمان بزرگ شیعه که پیش از ایشان می زیسته اند، برخی همچون شیخ کلینی این روایت را در کتاب خود ثبت نکرده انـد و برخی دیگر آن را نپـذیرفته انـد. برای نمونه، شـیخ نعمانی مادر امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را کنیزی سیاه می داند (۱) و نویسنده اثبات الوصیه در این باره

چنین می نویسد:

اساتیـد ثقـهٔ ما چنین روایت کرده اند که یکی از خواهران ابوالحسن علی بن محمد علیه السـلام، کنیزی داشت که در خانه اش متولد شده بود و به دست خودش او را تربیت کرده بود و نامش نرجس بود... . (۲)

نویسـنده کتاب هدایه الکبری ــ که پیش از شـیخ صدوق می زیسته ــ معتقد است حضرت نرجس، کنیز حضرت حکیمه بوده است. (۳)

افزون بر این، از میان دانشـمندان بزرگی که پس از شـیخ صدوق می زیسـته اند، برخی همچون شـیخ مفید، این روایت را نقل نکرده اند و برخی دیگر، آن را نپذیرفته اند. نویسنده عیون المعجزات که معاصر شیخ طوسی بوده است چنین می نویسد:

در کتاب های بسـیاری و در روایات فراوان صـحیحی چنین خواندم که حکیمه ــ دختر ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام ــ کنیزی داشت که در خانه اش متولد شده و توسط او تربیت شده بود و نرجس نام داشت. (۴)

ثانیاً گرچه شیخ صدوق و شیخ طوسی روایت مورد نظر را در کتاب های خود ثبت

۱- کتاب الغیبه، ص۱۶۸.

۲- ص۲۵۷.

۳- الهدایه الکبری، ص۳۵۴.

۴- عیون المعجزات، ص۱۲۷.

کرده اند، اما این دو دانشمند بزرگ در کتاب های خود، احادیث دیگری هم آورده اند که بر اساس آن ها، حضرت نرجس کنیز حضرت حکیمه بوده است و نه ملیکه نوه پادشاه روم. شیخ صدوق به فاصله یک روایت، پس از آن که حدیث مورد نظر را نقل می کند، به نقل از حکیمه چنین می گوید:

برای من کنیزی بود که به او نرجس گفته می شد. روزی برادرزاده ام مهمان من بود. او به نرجس نگاه می کرد. گفتم: سرور من، شاید او را می خواهی! آیا او را به شما بدهم؟... (۱)

این حدیث را شیخ طوسی نیز روایت کرده است. (۲) از این رو، نمی توان حتی

به امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی اعتقاد به مضمون این روایت را قاطعانه

نسبت داد.

پس آقای قفاری در این که این روایت را از باورهای شیعیان می داند و چنان که از عنوان کتابش بر می آید، آن را از اصول مذهب شیعه امامیه خوانده، به خطا رفته است. او تنها می تواند ادعا کند که این روایت از سوی برخی عالمان شیعه پذیرفته شده است. البته روشن است که نمی توان اعتقاد یک یا چند عالم شیعه را به اصل مذهب تشیع نسبت داد؛ به ویژه با توجه به این که بسیاری از عالمان شیعه به صراحت این باور را نفی کرده اند.

بررسی دوم: بررسی سند

چنان که گذشت، کهن ترین منبع این روایت کتاب شیخ صدوق است (۳) و سندی

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۶.

۲- الغیبه للحجه، ص۲۴۴.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۱۷. سند این روایت بدین صورت است: محمد بن علی بن حاتم النوفلی قال: حدثنا أبو العباس أحمد بن عیسی الوشاء البغدادی قال: حدثنا أحمد بن طاهر القمی قال: حدثنا أبوالحسین محمد بن بحر الشیبانی قال: حدثنا بشر بن سلیمان النخاس. به جز محمد بن بحر شیبانی که کشی او را متهم به غلو کرده است (اختیار معرفه الرجال، ج۱، ص۳۶۲) راویان این روایت همگی مهمل هستند و از آن ها در کتاب های رجالی نامی به میان نیامده است. آیت الله خویی رحمه الله در توصیف روایتی دیگر ــ که راویان آن تقریباً همان راویان روایت مورد بحث هستند ــ می نویسد: «هذه الروایه ضعیفه السند جداً فإن محمد بن بحر لم یوثق و هو متهم بالغلو و غیره من رجال سند الروایه مجاهیل» (معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۸۲). این ماجرا را شیخ طوسی و طبری نیز از محمد بن عبدالمطلب از محمد بن بحر و او از بشر بن سلیمان روایت کرده اند (الغیبه للحجه، ص۲۰۷؛ دلائل الامامه، ص۴۸۷) که دو نفر اخیر به همان مشکل پیش گفته مبتلا هستند و محمد بن

عبدالمطلب نیز توثیق نشده است. نجاشی نیز می گوید: اکثر اصحاب ما او را تضعیف می کنند (رجال نجاشی، ص۳۹۶).

که وی برای این روایت بیان می کند، ضعیف به شمار می آید.

بنابراین اساساً این روایت حتی طبق مبانی عالمان شیعه ضعیف است و

بهره ای از حجیت ندارد. از این رو اگر اشکالی متوجه آن باشد به جایی آسیب وارد نخواهد شد.

نقد و بررسی محتوایی

اشاره

درباره این ادعای قفاری که بیشتر شیعیان معاصر تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، منکر ولادت بودند، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد. اما درباره روایت مربوط به مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باید گفت با وجود این که قفاری، به صورت شفاف انتقاد خود بر این روایت را بیان نکرده است که به چه دلیل آن را نپذیرفتنی می داند؟ با این وجود در این باره دو احتمال وجود دارد:

احتمال اول

احتمال نخست این که آن چه باعث انکار او شده است، غیرعادی بودن ماجرای بیان شده در این روایت است. این مطلب را می توان از این تعبیر او دریافت که در ادامه درباره کیفیت بارداری حضرت نرجس می نویسد: «و امّا حملها بالمهدی فاغرب واعجب.» گویا به صورت غیرمستقیم می خواهد این ماجرا را به دلیل غیرطبیعی بودنش در نظر مخاطب سست جلوه دهد؛ همچنان که از تشبیه این ماجرا

به داستان های هزار و یک شب نیز پیداست.

احتمال دوم

احتمال دیگر این است که آن چه قفاری را به انکار این ماجرا واداشته، سخن به میان آمدن از آگاهی امام هادی علیه السلام از غیب است: «فاختیار الحسن العسکری للجاریه التی ینسبون لها الولد قد تم عن درایه بالغیب المستور.»

نقد احتمال اول

پاسخ اول: غرابت نمی تواند دلیل انکار باشد.

مناسب بود آقای قفاری ــ که جریان تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را شبیه قصه های هزار و یک شب خوانده است ــ به طور شفاف بیان می کرد که به نظر او مرز میان حقیقت و افسانه چیست و با چه معیاری می توان واقعیت ها را از داستان های دروغین بازشناسی کرد؟ آیا آن چنان که او پنداشته، هر رخدادی که برخلاف روال عادی و به ظاهر عجیب بود را می توان به همین بهانه، قصهٔ هزار و یک شب خواند؟

بجاست برای شناختن قدر و اندازه معیار آقای قفاری، نظری گذرا به قرآن کریم بیفکنیم. در آغاز قرآن و در آیات نخستین سوره بقره، داستان حضرت آدم علیه السلام آمده است؛ این که خداوند آدم علیه السلام را از گِل آفرید و در او از روح خود دمید و او به انسانی زنده تبدیل شد؛ این که حوا از آن آفریده شد و این که جایگاه او در ابتدا بهشت بود و با فریب شیطان به زمین هبوط کرد. پس از سوره بقره، در نخستین آیات سوره آل عمران، داستان حضرت مریم علیها السلام آمده است که هرگاه زکریا علیه السلام در محراب بر او وارد می شد، نزد او از غذاهای بهشتی می دید و فرشتگان با مریم سخن می گفتند و به او بشارت می دادند که خداوند او را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان عالم برتری داده است. همچنین به او نوید دادند که خداوند به او پسری عنایت می کند. پس او بدون داشتن همسر باردار شد. در ادامه، داستان اصحاب کهف آمده است که به خوابی طولانی فرو رفتند؛ آنان سیصد و نُه سال، بدون این که در این مدت طولانی غذایی بخورند و

آبی بنوشند، همچنان زنده و سالم ماندند.

این هـا برخی از ده ها رخـداد عجیب و غریب و به ظاهر باورنکردنی است که به گواهی قرآن، در گذشـتهٔ تاریـخ اتفاق افتاده است و در آن هیچ تردیدی نیست. آقای قفاری و همفکرانش نیز چاره ای جز فرود آوردن سـر تسلیم در برابر آن ندارند. حال اگر ملحدی داستان های یادشده و داستان های مشابه را به بهانه غرابت آن، قصه های هزار و یک شب بخواند، آقای قفاری به او چه پاسخ خواهد داد و در برابر او چه موضـعی خواهد گرفت؟ مگر نه این است که داسـتان حضـرت یوسف علیه السلام که قرآن از آن به عنوان «احسن القصـص» یاد کرده است، با یک خواب شـروع می شود و با تفسـیر و تعبیر همان خواب پایان می یابـد. در میـان آن، خـواب پادشـاه اسـت که داسـتان را جـذاب تر و خوانـدنی تر می کنـد و به تعـبیر دیگر، محـور تمـام قصه، رویاست. آقای قفاری چه تحلیلی از این داسـتان ارائه می دهـد و در برابر آن، چه موضـعی می گیرد؟ آیا به خود حق می دهد که به دلیل غرابت این داسـتان یا محور بودن رویا، آن را انکار کند. آیا اگر ملحدی چنین کرد، او را معذور می دارد و حق به جـانبش می خوانـد؟ البته روشن است که آقای قفاری نمی توانـد با این اسـتدلال که داسـتان های یادشـده در قرآن آمـده، اما جریان مربوط به امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف در قرآن نیامـده، ماجرای مربوط به آن حضـرت را انکار کند؛ زیرا اولاً مقصود ما از آوردن نمونه های قرآنی ادعای وجود این داسـتان در قرآن نیست؛ بلکه مقصود این است که اسـتبعاد صحت این ماجرا بشـکند و روشن شود که چنین اتفاقات به ظاهر بعیدی در گذشته پیاپی رخ داده اند و قرآن به تحقق برخی از آن ها گواهی داده است. بنابراین به صـرف استبعاد تحقق آن نمی توان آن را منکر شد. ثانیاً اگر قفاری به بهانه ذکر نشدن در قرآن، این مـاجرا را انکار کنـد، اولاً تمام اسـتدلال او برای ساختگی بودن این ماجرا، ذکر نشـدن آن در قرآن است و نیاز به توضـیح نیسـت کـه شـیعیان نیز مـدعی وجـود این داسـتان در قرآن نیسـتند. ثانیـاً اهـل تحقیـق نیـک می داننـد که بسیاری از باورهـای تردیدناپذیر اهل سنت همچون حدیث

عشره مبشره در قرآن نیامده است. بنابراین، نبودن یک مسئله در قرآن را نمی توان دلیل بی اساس بودن آن پنداشت.

پاسخ دوم: وجود نمونه های مشابه در منابع اهل سنت؛

افزون بر آن چه گذشت، بجاست آقای قفاری ــ که با ژستی روشن فکرمآبانه داستان مورد نظر را افسانه و قصه هزار و یک شب می خواند ــ نظری گذرا به منابع اهل سنت بیفکند تا ببیند دانشمندان بزرگ اهل سنت در نقل چنین ماجراهایی اگر از شیعه سبقت نگرفته باشند از آن ها عقب تر نیستند و اگر به این بهانه بتوان چیزی را انکار کرد، بسیاری از باورهای اهل سنت، از تیغ تیز نقد در امان نخواهد ماند. برای نمونه، فخر رازی، مفسر بزرگ اهل سنت، درباره کرامات عمر چنین می نویسد:

روایت شده است که رود نیل در عصر جاهلیت هر ساله یک بار از جریان می افتاد و تا دختر زیبارویی در آن انداخته نمی شد، جاری نمی گشت. در دوره اسلام عمرو بن عاص این ماجرا را به عمر گفت و عمر بر روی سفالی چنین نوشت: «ای نیل، اگر به فرمان خداوند جاری بودی، پس جاری شو و اگر به امر خود جاری بودی، ما را به تو نیازی نیست.» این سفال به نیل انداخته شد و رود به جریان افتاد و از آن پس دیگر از جریان بازنایستاد. (۱)

و باز می نویسد:

در مدینه زلزله ای رخ داد. عمر با تازیانه خود بر زمین زد و گفت: «به اذن خداوند بایست!» پس زمین از حرکت بازایستاد و از آن پس در مدینه زلزله ای رخ نداد. [همچنین] بعضی از خانه های مدینه آتش گرفت. عمر بر سفالی نوشت: «ای آتش، به اذن خداوند خاموش شو!» آن سفال را در آتش انداختند و بلافاصله خاموش شد. روایت شده است که سفیر پادشاه روم به قصد ملاقات با عمر، به شهر وارد شد و از خانهٔ او پرسید و گمان می کرد خانهٔ او مانند قصر پادشاهان است. به او گفتند که خانهٔ او چنین نیست و او

۱- تفسیر الرازی، ج۲۱، ص۸۷.

اکنون در بیابان در حال خشت زنی است. سفیر به بیابان رفت و عمر را در حالی که تازیانه اش را زیر سرش گذاشته و بر روی خاک خوابیده بود، مشاهده کرد. از این وضعیت تعجب کرد و گفت: «اهل مشرق و مغرب از این می ترسند، در حالی که او این چنین است.» سپس با خود گفت: «من او را می کشم و مردم را از دستش راحت می کنم.» تا شمشیر را بلند کرد خداوند از زمین دو شیر بیرون آورد. آن ها به سوی او حمله بردند؛ ترسید و شمشیرش را انداخت. عمر از خواب بیدار شد و چیزی ندید و از او سؤال کرد. سفیر جریان را شرح داد و سپس اسلام آورد. (۱)

این ها و نمونه های دیگر، مواردی هستند که دانشمندان اهل سنت آن ها را پذیرفته و در کتاب های خود ثبت کرده اند که به روشنی نشان می دهد معیار پذیرش یک پدیده، عادی بودن آن نیست و نمی توان به دلیل غرابت چیزی، آن را انکار کرد. به تعبیر دیگر، ادعای قفاری با باور اندیشمندان سنی نیز در تعارض است و روایات و کلمات پیش گفته بر این مطلب دلالت دارند که حتی در مرتکزات ذهنی عالمان اهل سنت نیز این امر پذیرفته شده بوده است که نمی توان یک روایت یا گزارش تاریخی را به بهانه غرابت آن دروغ خواند. بنابر این ادعای قفاری به اجماع شیعه و سنی پذیرفتنی نیست.

نقد احتمال دوم

اشاره

احتمال دوم در کلمات پیش گفته قفاری این بود که آن چه باعث شده او داستان مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را افسانه بخواند، این است که در آن به امام هادی علیه السلام بهره مندی از علم غیب نسبت داده شده است.

پاسخ اول: از منظر قرآن علم غیب به انبیا اختصاص ندارد.

در این باره، باید به چند مطلب اشاره کرد:

۱- تفسیر الرازی، ج۲۱، ص۸۸.

۱. براساس برخی از آیات قرآن کریم، علم غیب مخصوص خداوند متعال است: «وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ» (۱)، ولی از دیگر آیات قرآن چنین برمی آید که غیرخداوند هم می تواند به تعلیم الهی، از غیب باخبر شود: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِن رَّسُولٍ» (۲)بنابراین، علم غیبی که از غیرخداوند نفی شده است، علم غیب استقلالی است و علم غیبی که مخصوص خداوند است، علم غیب ذاتی و استقلالی است.

آلوسی، مفسر بزرگ اهل سنت در این باره می نویسد:

علم غیبی که از غیر خداوند نفی می شود، علمی است که برای ذات او و بدون واسطه باشد. چنین علمی برای هیچ موجودی در زمین و آسمان ها امکان پذیر نیست؛ زیرا غیر از خداوند همه موجودات ذاتاً و صفتاً ممکن الوجودند و این ویژگی باعث می شود چیزی بدون واسطه برایشان ثابت نباشد... و آن چه از علم غیب برای خواص حاصل شده است از سنخ علم غیبی نیست که از غیرخداوند نفی شده است؛ زیرا روشن است که این علم غیب را خداوند به آنان افاضه کرده است. (۳)

۲. گرچه از آیه شریفه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً» (۴) ممکن است

در وهله اول چنین به ذهن آید که از غیبی که بر همگان مستور است، تنها پیامبران اطلاع می یابند؛ اما با توجه به آیات دیگری از قرآن کریم روشن می شود که

این برداشت اولیه درست نیست. برای نمونه در قرآن کریم، درباره حضرت مریم علیها السلام چنین می خوانیم:

«وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ الله اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى

۱- سورهٔ انعام، آیهٔ ۵۹.

۲- سورهٔ جن، آیهٔ ۲۶_۲۷.

۳- روح المعانی فی تفسیر القرآن (تفسیر الآلوسی)، ج ۲۰، ص ۱۱.

۴- سورهٔ جن، آیهٔ ۲۶.

نِسَاءِ الْعَالَمِینَ»؛ (۱)

و [یاد کن] هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.

در ادامه نیز چنین آمده است:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِکَهُ یَا مَرْیَمُ إِنَّ الله یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَهٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الْدُّنْیَا وَالْآخِرَهِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِینَ»؛ (۲)

[یاد کن] هنگامی [را] که فرشتگان گفتند: ای مریم، خداوند تو را به کلمه ای از جانب خود، که نامش مسیح، عیسی بن مریم است مژده می دهد، در حالی که [او] در دنیا و آخرت آبرومند و از مقربان [درگاه خدا] است.

به گواهی این آیات، با این که حضرت مریم علیها السلام پیامبر نبود، اما اولاً با فرشتگان _ که از عالم غیب هستند _ ارتباط برقرار کرد که نفس این ارتباط و تکلّم با فرشتگان، از آن جا که آنان از دایره شهود انسان های عادی هستند، به معنای ورودشان به حوزه عالم غیبت است. ثانیاً حضرت مریم به تعلیم فرشتگان، از فرزندار شدن خود باخبر شد، همچنان که تجلی جبرئیل بر آن حضرت هنگام باردار شدن به حضرت عیسی علیه السلام مصداق دیگری از اظهار غیب بر غیررسول است.

نمونه دیگر، مادر حضرت موسی علیه السلام است. در قرآن در این باره چنین می خوانیم:

«وَأَوْحَیْنَا إِلَی أُمِّ مُوسَی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فِی الْیَمِّ وَلَا تَخَافِی وَلَا تَحْزَنِی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِینَ»؛ (۳)

و به مادر موسی وحی کردیم که: او را شیر ده، و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز، و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو بازمی گردانیم و از [زمرهٔ] پیمبرانش قرار می دهیم.

۱- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴۲.

۲- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴۵.

۳- سورهٔ قصص، آیهٔ ۷.

از این آیه چنین برمی آید که به مادر موسی ــ با این که پیامبر نبود ــ وحی شد و دوم این که او از دو خبر غیبی اگاهی یافت؛ یکی بازگشت موسی علیه السلام به دامان مادر و دیگری قرار گرفتن او در زمرهٔ پیامبران. بنابراین، خداوند فقط پیامبران را از غیب باخبر نمی کند و غیرپیامبران نیز می توانند از غیب آگاه شوند.

پاسخ دوم: به نظر دانشمندان سنی مذهب علم غیب به انبیا اختصاص ندارد.

افزون بر آیات یادشده، برخی از دانشمندان سنی مذهب، به این نکته تصریح کرده اند که آگاهی از غیب، مخصوص پیامبران نیست. برای نمونه، فخر رازی ــ مفسر بزرگ اهل سنت ــ در تفسیر آیه «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَداً» (۱)

چنین می نویسد:

بدان که بدون تردید مراد خداوند از آیه یادشده این نیست که خداوند به جز پیامبران کسی را از غیب مطلع نمی کند. بر این مطلب دلایل متعددی دلالت می کنند: اول این که براساس احادیث قریب به تواتریشقا و سطیحا که کاهن بودند پیش از ظهور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از ظهور آن حضرت خبر دادند و در میان عرب به داشتن چنین دانشی مشهور بودند... دوم این که تمام ارباب ملل و ادیان، به صحت علم تعبیر خواب و این که گاهی معبّر از حوادث آینده خبر می دهد و در خبرش صادق است، اتفاق نظر دارند... و ثالثاً.... و رابعاً... . (۲)

همچنین محدثان و مورخان اهل سنت، در شرح حال خلیفهٔ دوم نوشته اند که او در روز جمعه ای در میان خطبه و بدون مناسبت به ناگاه فریاد برآورد: «ساریه کوه کوه» و چون از علت این کار جویا شدند گفت: «به خاطرم گذشت که مشرکان می خواهند بر لشکر مسلمانان یورش برند. از این رو، فریاد زدم به کوه پناه ببرید.» پس از یک ماه، لشکر تحت امر ساریه، با پیروزی بازگشت و گفتند که در همان روز جمعه

۱- سورهٔ جن، آیهٔ ۲۶.

۲- تفسیر الرازی، ج۳۰، ص۱۶۹.

و در همان ساعت، صدایی شبیه صدای عمر شنیدند که فریاد می زد: «ساریه کوه کوه» و لشکر به کوه پناه برد و بر دشمن غلبه یافت. (۱)

در صحیح بخاری از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت شده است:

همانا در قوم بنی اسرائیل، مردانی بودند که بدون این که پیامبر باشند با آن ها تکلم می شد و اگر در امت من کسی این چنین باشد، عمر است. (۲)

قسطلانی ــ عالم سنی مذهب ــ در شرح این روایت می نویسد:

این کلام حضرت که «اگر در امت من کسی باشد...» برای تردید نیست، بلکه برای تأکید است؛ مانند این که گفته می شود اگر برای من دوستی باشد فلانی است. (۳)

نووی ــ دیگر عالم بزرگ اهل سنت ــ نوشته است:

علما درباره مقصود از واژه «محدثون» (کسانی که با آن ها تکلم می شد) اختلاف نظر دارند. ابن وهب گفته است: یعنی به آن ها الهام می شد، و برخی گفته اند: اگر گمانشان به چیزی رفت در گمانشان صائب هستند، و برخی گفته اند: فرشتگان با آن ها سخن می گویند. (۴)

آن چه گذشت، بخشی از سخنان دانشمندان اهل سنت درباره اختصاص نداشتن علم غیب به پیامبران بود. حال پرسش ما از آقای قفاری این است که آیا فرشتگانی که به مریم علیها السلام بشارت دادند و بر او تجلی کردند، از تجلی بر شخص دیگری عاجزند و آیا خدایی که به مادر موسی علیه السلام الهام کرد، نمی تواند به شخص دیگری الهام کند؟ آیا آن خدایی که به اعتقاد اهل سنت به عمر الهام کرد و او را از

۱- اُسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج۲، ص۲۴۴.

۲- صحیح البخاری، ج۴، ص ۲۰۰.

۳- ارشاد الساری، ج۶، ص۹۹.

۴- شرح النووی علی صحیح مسلم، ج۱۵، ص۱۶۶.

واقعه ای که صدها فرسنگ دورتر اتفاق افتاد باخبر ساخت، از الهام بر دیگران بخل می ورزد؟ آیا دلیلی بر اختصاص این الهام ها به افراد یادشده وجود دارد؟ چگونه آقای قفاری می تواند اثبات کند که برای حضرت مریم و مادر موسی علیهما السلام و خلیفه دوم و دیگران، آگاهی از عالم غیب امکان پذیر است، اما چنین چیزی درباره امام هادی علیه السلام یا دیگر ائمه اهل بیت علیهم السلام ممکن نیست؟ به تعبیر دیگر، ادعای قفاری با باور اندیشمندان سنی مذهب نیز در تعارض است؛ زیرا روایات و کلمات پیش گفته بر این مطلب دلالت دارد که حتی در مرتکزات ذهنی عالمان اهل سنت نیز این امر پذیرفته شده بوده است که نمی توان یک روایت یا گزارش تاریخی را به صرف این که به غیر پیامبران علم غیب نسبت داده، دروغ خواند. بنابر این ادعای قفاری به اجماع شیعه و سنی پذیرفتنی نیست.

از آن چه بیان کردیم، روشن شد که روایت مورد نظر آقای قفاری ــ روایت سرگذشت مادر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ــ را نه می توان به دلیل غرابت و غیرعادی بودنش نفی کرد و نه می توان آن را به دلیل این که بر آگاهی امام هادی علیه السلام از غیب دلالت دارد، منکر شد. به تعبیر دیگر، مبنایی که قفاری درانداخته نه پذیرفته شدهٔ اندیشمندان شیعی است و نه مقبول عالمان اهل سنت.

تحلیل اختلاف روایت مربوط به مادر امام مهدی

در پایان این بخش توجه به این نکته ضروری است که گرچه در این باره که حضرت نرجس کنیز حضرت حکیمه بوده است یا ملیکه نوه قیصر روم، اختلاف است، ولی در اصل این که ایشان همسر امام حسن عسکری علیه السلام و مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و کنیز بوده، اتفاق نظر وجود دارد. بر این اساس، نمی توان به بهانه اختلاف درباره سرگذشت آن حضرت، اصل مسئله را سست جلوه داد. وجود گزارش های گوناگون درباره سرگذشت مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با توجه به چند نکته طبیعی و پذیرفتنی است:

۱. ایشان کنیز بوده اند و نه آزاده و براساس موقعیت اجتماعی ضعیف تری که

کنیزان داشته اند، همچنین به دلیل این که در خانه افراد سرشناس معمولاً چندین کنیز و خادم حضور داشته اند، نمی توان انتظار داشت که تاریخ و سرگذشت زندگی تک تک آنان به ویژه سرگذشت آنان پیش از ارتباط با بیت امامت، همانند سرگذشت زندگی زنان آزاده شفاف و بدون ابهام باشد.

۲. با توجه به مراقبت شدیدی که بر بیت امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام اعمال می شد، رفت و آمد و ارتباط با این خاندان به سختی انجام می گرفت. بنابراین، نمی توان توقع داشت که از این بیت، اخبار زیادی مربوط به امور شخصی کنیزان درز کرده باشد؛ به ویژه با توجه به شرایط حساس سیاسی عصر امام حسن عسکری علیه السلام بی شک آن حضرت، مخالف تبدیل شدن حضرت نرجس به شخصیتی مشهور بوده اند و بر ناشناخته ماندن ایشان تأکید داشته اند. از این رو، شفاف نبودن ابعاد زندگی آن حضرت، به ویژه سرگذشت دوران پیش از ازدواج ایشان با امام عسکری علیه السلام طبیعی به نظر می رسد.

شبهۀ ۲۰. توصیف مادر امام مهدی به سیده النساء

اشاره

* از دیگر اشکال های آقای قفاری به حدیث مورد نظر، «سیده النساء» نامیدن مادر امام حسن عسکری علیه السلام است که لازمه آن، برتری ایشان بر حضرت زهرا علیها السلام است، در حالی که بدون تردید چنین چیزی باطل (۱)است. (۲)

نقد و بررسی: منظور از سیده النساء، حضرت فاطمه علیها السلام است

پاسخ شبهه یادشده این است که مقصود از «ام الحسن» در روایت مورد نظر همسر امام هادی علیه السلام نیست، بلکه مقصود حضرت زهرا علیها السلام است و اطلاق واژه «ام» بر جده و «اب» بر جد، در میان عرب شایع است؛ همچنان که «ابن» و «بنت» بر فرزند و فرزندِ

۱- لاحظ إطلاق هذا اللقب علی أم الحسن العسکری؛ فهل هی أفضل من فاطمه؟!

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۲۱.

فرزنـد، ولو بـا چنـدین واسـطه باشـد، بسـیار اطلاق می شود. آن چه مطلب پیش گفته را تأییـد می کنـد، نقل همین حـدیث به روایت شیخ طوسی است که در آن به این مطلب تصریح شده است:

فقالت سیده النساء علیها السلام... فقولی أشهد أن لا إله إلّا الله و أنّ أبی محمّداً

رسول الله. (۱)

در کتاب دلائل الامامه نیز چنین می خوانیم:

فأریت أیضاً بعد أربع عشره لیله کان سیده النساء فاطمه علیها السلام و معها مریم بنت عمران... . (۲)

شبهه ۲۱. امتناع از ملاقات به دلیل شرک

اشاره

* اشـکال دیگر آقای قفاری ـ که به علت سستی آن به پاورقی منتقل شده ـ این است که چگونه ابومحمد از دیدار با نرجس در حـال شـرک امتنـاع کرده است، در حـالی که سـیده النسـاء و مریم و کنیزان بهشـتی در حـالی که مشـرک بود به دیـدارش رفتند؟ (۳)(۴)

نقد و بررسی: امتناع برای تشویق به اسلام آوردن بوده است

در این که یـک مسـلمان می توانـد در عالم بیـداری ـ چه رسـد به عالم خواب ـ به دیـدار مشـرکی برود و با او گفت وگو و تعامل داشـته باشـد، تردیـدی نیست. گمان نمی کنم این مطلب حتی بر جاهلی پوشـیده باشـد، چه رسـد به عالمان شـیعه که به تعبیر آقای قفاری این روایت را جعل کرده اند؛ زیرا در قرآن کریم به صورت مکرر از

۱- الغیبه للحجه، ص۲۱۲.

۲- الغیبه للحجه، ص۲۴۹.

۳- أبو محمد لا یزورها وهی مشرکه، وسیده النساء، ومریم، ووصائف الجنه یزرنها وهی مشرکه!

۴- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۱.

گفت وگو و دعوت و محاجه پیامبران الهی، به ویژه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با مشرکان سخن گفته شده است. اگر در این روایت از امتناع امام حسن علیه السلام برای دیدار با حضرت نرجس به دلیل مشرک بودن ایشان سخن به میان می آید، به این دلیل است که از عشق وافر حضرت نرجس به امام حسن علیه السلام بهره برده شود و انگیزه ایشان برای اختیار اسلام افزایش پیدا کند. این شیوه ای تربیتی است که در میان عقلا مرسوم است و خداوند نیز آن را در قرآن کریم به کار برده است. به دلیل علاقه انسان ها به لذت، راحتی و نعمت های مادی و معنوی، خداوند با دادن وعده نعمت های بهشتی، مردم را به ایمان و پذیرش اسلام تشویق کرده است؛ همچنان که گاه والدین برای این که فرزندشان به رفتاری رو آورد یا از عملی خودداری کند او را از آن چه دوست می دارد بازمی دارند تا انگیزه اش برای انجام یا ترک عمل مورد نظر افزایش یابد.

شبهۀ ۲۲. آشکار نشدن نشانه های بارداری

اشاره

* باردار شدن نرجس عجیب و غریب تر است؛ زیرا نشانۀ بارداری در او ظاهر نشد. با این که حکیمه ــ دختر محمد، همچنان که شیعه مدعی است ــ درپی جست وجوی وضعیت او بر آمد، به سوی او رفت و ــ چنان که در روایاتشان آمده ــ او را به دقت وارسی کرد، ولی نشانه ای از بارداری در او ندید. پس نزد حسن برگشت و ماجرا را برای او بیان کرد، ولی او تأکید کرد که حملی وجود دارد و به حکمیه گفت: «چون وقت فجر شد نشانه بارداری برایت روشن می شود.» و عجیب تر این که حتی خود مادر نوزاد نیز در شب ولادت از باردار بودن خود اطلاع نداشت و به حکیمه گفت: «بانوی من، در خودم نشانه ای از بارداری نمی بینم»، احتمالاً نفی ظاهر شدن آثار بارداری، تر فند یا کوششی است برای گریز از این واقعیت که حتی شیعه نیز آن را پذیرفته است که جعفر ــ برادر حسن عسکری ــ همسران و کنیزان حسن را پس از وفاتش برای استبرا از بارداری حبس کرد تا این که نزد قاضی و سلطان ثابت شد که آن ها باردار نیستند و

پس از آنان ارث حسن تقسیم (۱)شد. (۲)

نقد و بررسی سندی

در این بخش قفاری به یک روایت استناد کرده است؛ روایتی که از آشکار نبودن نشانه های بارداری در مادر امام مهدی در غروب روز پیش از تولد امام سخن می گوید و البته در آخر همین روایت چنین آمده است که حتی مادر امام مهدی تا آن زمان از باردار بودن خود بی اطلاع بود. سند این روایت ضعیف است. (۳)

۱- أما حملها بالمهدی فأغرب وأعجب، إذ لم یظهر علیها أثر الحمل مع أن حکیمه بنت محمد ـ کما یقولون ـ حاولت التثبت من حملها فوثبت إلیها ـ کما تزعم روایاتهم ـ فقلبتها ظهراً لبطن فلم تر فیها أثراً للحمل، وعادت إلی الحسن وأخبرته، لکنه أکد لها وجود الحمل وقال لها: «إذا کان وقت الفجر یظهر لک الحبل». والأغرب من ذلک أن أم الولد نفسها حتی لیله ولادتها لم تعلم بأمر حملها حتی قالت لحکیمه: «یا مولاتی ما أری بی شیئًا من هذا». ویبدو أن نفی ظهور أثر الحمل علیها هی حیله أو محاوله للتخلص مما ثبت حتی لدی الشیعه من قیام جعفر (أخی الحسن العسکری) بحبس نساء الحسن وإمائه ـ بعد وفاه الحسن ـ لاستبرائهن حتی ثبت للقضای والسلطان براءه أرحامهن من الحمل، وتم بعد ذلک قسمه میراث الحسن.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۱.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۶. سند این روایت به این صورت است: حدثنا الحسین بن أحمد بن إدریس ـ رضی الله عنه ـ قال: حدثنا أبی، قال: حدثنا محمد بن إسماعیل قال: حدثنی محمد بن إبراهیم الکوفی قال: حدثنا محمد بن عبدالله الطهوی قال: قصدت حکیمه... . این حدیث، به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله الطهوی ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۷، ص۱۹۰). درباره مخفی بودن آثار بارداری حتی تا غروب روز قبل از تولد امام مهدی روایات دیگری نیز وجود دارد که اسناد همه آن ها ضعیف است. این روایات بدین قرارند: ۱. حدثنا محمد بن الحسن بن الولید ـ رضی الله عنه ـ قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار قال: حدثنا أبو عبدالله الحسین بن رزق الله قال: حدثنی موسی بن محمد بن القاسم بن حمزه بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام قال: حدثتنی حکیمه... (کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۴). این روایت نیز ضعیف به دلیل مهمل بودن موسی بن محمد ضعیف است (مستدرکات، ج۸، ص۳۲). ۲. حدثنا أبوالمفضل محمد بن عبدالله، قال: حدثنی محمد بن إسماعیل الحسنی، عن حکمیه (دلائل الامامه، ص۴۹۷). این روایت نیز به دلیل مهمل بودن محمد بن اسماعیل ضعیف است (مستدرکات، ج۶، ص۴۶۰). ۳. أخبرنی أبو الحسین محمد بن هارون، قال: حدثنی أبی ـ رضی الله عنه ـ قال: حدثنا أبو علی محمد بن همام، قال: حدثنا جعفر بن محمد، قال: حدثنا محمد بن جعفر، عن أبی نعیم عن محمد بن القاسم العلوی، قال: دخلنا جماعه من العلویه علی حکیمه... (دلائل الامامه، ص۴۹۹). این حدیث نیز به سبب مهمل بودن محمد بن القاسم ضعیف است (مستدرکات، ج۷، ص۲۹۳). تذکر این نکته نیز ضروری است که این مطلب که مادر امام مهدی نیز از باردار بودن خود بی اطلاع بودند، تنها در همان روایت نخست به صراحت آمده است که به دلیل ضعف سند قابل اعتماد نیست.

گفتنی است در این صفحات عمده روایاتی که نویسنده به آن ها استناد کرده، روایت حکیمه است. این روایت که جریان ولادت امام مهدی را گزارش کرده، از آن جا که با اسناد متعددی به دست ما رسیده است (۱) کثرت آن باعث تقویت روایت شده و لذا اصل ماجرای تولد امام مهدی به وسیله آن ها اثبات پذیر است، گرچه ممکن است نتوان ویژگی های خاصی که در یک نقل آمده و در نقل های دیگر وجود ندارد را به دلیل ضعف سند آن روایت خاص اثبات کرد. بنابر این اثبات نشدن مسئله مخفی بودن آثار بارداری در روز پیش از تولد امام مهدی _ که از ویژگی های برخی روایات است که اسنادی ضعیف دارند _ به معنای نفی حد مشترک روایت حضرت حکیمه _ که در روایات متعددی نقل شده و کثرت آن موجب اطمینان به صدور آن می شود _ نیست.

دومین نکته ای که تذکر آن در این جا ضروری است، این است که باید میان آشکار نشدن آثار بارداری در طول دوران بارداری مادر امام مهدی و آشکار نبودن آثار بارداری در غروب روز پیش از تولد آن حضرت تفاوت بگذاریم. آن چه روایاتش ضعیف است و قابل اثبات نیست، هویدا نبودن آثار در غروب پیش از تولد است؛ اما

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۴، ۴۲۶؛ دلائل الامامه، ص۴۹۷ و ۴۹۹؛ الغیبه للحجه، ص۲۰۴، ۲۳۷، ۲۳۸ و ۲۳۹.

مسئله مخفی بودن آثار بارداری در مادر امام مهدی در طول دوران بارداری از روایاتی متعدد قابل اثبات است؛ زیرا این روایات یکدیگر را تقویت کرده و تعدد آن ها موجب اطمینان به صدور آن می شود. توضیح این که روایاتی که از آشکار نشدن آثار بارداری در مادر امام مهدی سخن می گویند را به دو دسته می توان تقسیم کرد: روایاتی که تصریح به این مطلب دارند و روایاتی که به التزام بر این معنا دلالت دارند.

دسته نخست، روایت حضرت حکیمه است که در آن حضرت حکیمه چگونگی تولد امام مهدی را گزارش می دهد و با تعابیری همچون «فَقَلَبْتُهَا ظَهْراً لِبَطْنٍ فَلَمْ أَرَ بِهَا أَثَرَ حَبَلٍ» به صراحت از روشن نبودن نشانه های بارداری تا شب تولد سخن می گوید. این حدیث را شیخ صدوق با دو سند (۱) و نیز طبری با دو سند (۲) نقل کرده اند.

دسته دوم، نقل شیخ طوسی از حضرت حکیمه است که به پنج سند آن را روایت کرده است. (۳) تعبیر حضرت حکیمه در این روایت این است: «فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ یَا سَیِّدِی! الْخَلَفُ مِمَّنْ هُوَ؟ قَالَ: مِنْ سَوْسَنَ فَأَدَرْتُ طَرْفِی فِیهِنَّ فَلَمْ أَرَ جَارِیَةً عَلَیْهَا أَثَرٌ غَیْرَ سَوْسَنَ.» اگرچه این روایت به ظاهر از آشکار بودن نشانه های بارداری سخن می گوید، اما با دقت در آن روشن می شود که این نقل نیز بر مخفی بودن اثر بارداری در طول دوران آن دلالت دارد و مقصود از آشکار بودن این نشانه ها، آشکار بودن آن در طول دوران بارداری نیست، بلکه مقصود روز قبل از تولد است. توضیح این که وقتی حضرت حکیمه وقتی متوجه می شود که بناست فرزند امام حسن متولد شود، می پرسد: از چه کسی؟

در سؤال ایشان دو احتمال وجود دارد: نخست این که چند نفر از کنیزان باردار بوده اند و ایشان برای تعیینِ شخص می پرسد؛ دوم این که پیش از آن زمان نشانه

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۴، ۴۲۶.

۲- دلائل الامامه، ص۴۹۷، ۴۹۹.

۳- الغیبه للحجه، ص۲۰۴، ۲۳۷_ ۲۳۹.

بـارداری در کسـی نبوده و به همین دلیـل حضـرت حکیمه از این که در بیت امـام حسن علیه السـلام کنیزی بار دار است مطلع نبـوده و سؤال برای شـناسایی کنیز بـاردار است. قرینه داخلی روایت احتمـال اول را نفی می کنـد؛ زیرا در روایت به صـراحت آمـده است که در هیـچ کـدام از کنیزان اثر حمـل نبود جز حضـرت نرجس؛ بنابر این سؤال حضـرت حکیمه برای تعیین نبوده، بلکه برای شـناسایی تنها کسـی بوده که باردار بوده است. نتیجه این که اثر حمل در حضرت نرگس تا آن زمان اشکار نبوده و لـذا حضـرت حکیمـه هم پیش از آن متـوجه نشـده بـود؛ ولی در روز چهـاردهم شـعبان، آثـار بـارداری را در حضـرت نرگس مشاهده می کند.

روایات یادشـده از سوی روایات دیگری نیز تأییـد می شونـد؛ مانند روایاتی که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف را به حضـرت موسی علیه السلام در مخفی بودن ولادت تشبیه کرده اند (۱) یا روایاتی که از مخفی بودن ولادت امام مهدی سـخن می گویند. (۲) مجموعه روایات یادشـده یکـدیگر را تصـدیق می کننـد و به نظر می رسد این روایات، صـرف نظر از روایات مشترک السـند به انـدازه ای هست که از مجموع آن ها بتوان به صـحت اصل مشترک بین آن ها ـ یعنی آشـکار نشـدن نشانه هـای بـارداری در مادر امام مهـدی در طول دوران بارداری ـ اطمینان حاصل کرد؛ اگرچه در این باره که در روز قبل از تولد امام مهدی

آیا اثر حمل در مادر گرامی آن حضرت آشکار بوده یا نه، نتوان به جمع بندی

دقیقی رسید.

نقد و بررسی محتوایی: وجود نمونه های مشابه در گذشته تاریخ

در پاسـخ بـه اشـکال قفـاری بایـد گفـت: آری، شـیعه بر این بـاور است که بـارداری حضـرت نرجس به صـورت غیرطـبیعی و اعجـازگونه انجام گرفت؛ زیرا حکومت وقت به وسـیله قابله ها، وضـعیت بارداری همسـران و کنیزان امام حسن علیه السـلام را کنترل می کرد تا

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۱۵۲.

۲- الکافی، ج۱، ص۳۴۲.

در صورت تولد فرزند پسر، فوری او را به قتل برساند. طبیعی است که محافظت از جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ــ که آخرین ذخیره خداوند است ــ به تحقق چنین اعجازی نیاز دارد، ولی این پدیده با وجود غیرعادی و اعجاب انگیز بودن آن، نه تنها از نظر عقلی هیچ محذوری ندارد، بلکه قرآن کریم به اشاره از تحقق نمونه مشابه آن در گذشتهٔ تاریخ سخن گفته است و جز منکران متافیزیک کسی آن را انکار نکرده است. البته گمان نمی کنیم آقای قفاری از این دسته باشد. در سوره قصص در این باره چنین می خوانیم:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعاً يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»؛ (۱)

فرعون در سرزمین [مصر] سر برافراشت، و مردم آن را طبقه طبقه ساخت؛ طبقه ای از آنان را زبون می داشت، پسرانشان را سر می برید، و زنانشان را [برای بهره کشی] زنده برجای می گذاشت، که وی از فسادکاران بود.

ابن کثیر ــ از مفسران اهل سنت ــ در توضیح این آیه چنین نوشته است:

برای فرعون، مأموران و قابله هایی بود که زنان را کنترل می کردند و اگر زن بارداری را می یافتند، نامش را ثبت می کردند... چون مادر موسی به موسی علیه السلام باردارشد، آن را از همه مخفی نگه داشت... شکمش برنیامد و رنگش تغییر نکرد و شیرش آشکار نشد و از قابله ها متعرض او نشدند. (۲)

سمعانی ــ دیگر مفسر سنّی ــ می نویسد:

چون مادر موسی باردار شد، آثار بارداری آن چنان که بر زنان باردار ظاهر می شود بر او هویدا نشد. (۳)

۱- سورهٔ قصص، آیهٔ ۴.

۲- تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم)، ج۳، ص۳۹۲.

۳- تفسیر السمعانی، ج۴، ص۱۲۲.

نمونه مشابه دیگر، حضرت ابراهیم علیه السلام است که به گفته برخی از دانشمندان اهل سنت همچون طبری (۱) و ابن اثیر (۲) به شکل غیرطبیعی آثار حمل بر مادر آن حضرت ظاهر نشد. براساس آن چه گذشت، روشن شد که نمی توان تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به بهانه غیرعادی و غریب بودن آن انکار کرد؛ زیرا دانشمندان بزرگ سنی مذهب، تحقق نمونه های مشابه آن را در گذشتهٔ تاریخ پذیرفته اند و اگر پدیده ای یک یا چندبار اتفاق افتاده باشد، چرا برای مرتبه ای دیگر تکرار نشود؟ به تعبیر دیگر، با تأمل در جریان تولد حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام و مقایسهٔ آن با جریان تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف روشن می شود که این یک سنت الهی است که وقتی برای هدایت مردم و اتمام حجت، فرستادن حجت ضروری باشد، خداوند متعال به هر صورت به این مهم جامهٔ عمل خواهد پوشاند. وقتی شرایط مهیا باشد و حجت الهی بدون دخالت نیروهای فوق طبیعی می تواند پا به عرصهٔ وجود بگذارد، نیازی به دخالت نیرو های غیبی نیست، ولی زمانی که ستمگران دست به دست هم می دهند تا از تولد حجت خداوند جلوگیری کنند به اقتضای ضرورت حجت، چاره ای جز این نیست که با اراده ویژه خداوندی و به کمک عوامل فوق طبیعی، شرایط لازم برای وجود حجت مهیا شود. تولد حضرت موسی علیه السلام یکی از مصداق های این سنت الهی بود و تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمونه دیگر آن است.

تحلیل قفاری ونقد آن

بی پایه تر از اصل ادعای آقای قفاری، تحلیل او از مسئله مخفی بودن نشانه های بارداری است. او مدعی است شیعیان پذیرفته اند که جعفر، همسران و کنیزان امام حسن علیه السلام را حبس کرد و پس از کنترل آن ها به وسیله قابله ها از بارداری حضرت نرجس اطلاعی حاصل نشد با این وجود، شیعیان، مدعی تولد امام مهدی هستند.

۱- تاریخ الطبری (تاریخ الأُمم والملوک)، ج۱، ص۱۶۴.

۲- الکامل فی التاریخ، ج۱، ص۹۴.

بنابراین، چاره ای نداشتند جز این که مدعی شوند نشانه های حمل در مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آشکار نشد.

بی اساس بودن این تحلیل به این دلیل است که اساساً امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در

سال ۲۵۵ قمری متولد شد. از این رو، آشکار نشدن نشانه های بارداری در حضرت نرجس مربوط به این مقطع زمانی است. در حالی که جعفر در سال ۲۶۰ قمری و

پس از شهادت امام حسن علیه السلام همسران و کنیزان آن حضرت را حبس کرد و در

آن ها اثری از حمل ثابت نشد. به تعبیر دیگر، آن اثر حملی که پس از حبس نزد جعفر

و سلطان و قاضی ثابت نشد، پنج سال پس از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است

و آن حملی که شیعه مدعی است آثارش آشکار نشد، مربوط به پنج سال پیش

از حبس خانواده امام حسن علیه السلام به وسیله جعفر بوده است. با این وجود، چگونه می توان ادعای فقدان آثار حمل در سال ۲۵۵ قمری را به انگیزه آشکار نشدن آثار حمل در سال ۲۶۰ قمری دانست، این معادله ای است که حل آن فقط از عهده آقای قفاری برمی آید.

شبهۀ ۲۳. تعارض در روایت تولد امام مهدی

اشاره

* این روایت که وجود نشانه های بارداری را نفی می کند و حتی مادر نوزاد را نسبت به آن بی اطلاع می داند، در پایانش این پندار را نقض می کند؛ زیرا در پایان این روایت آمده است که مولود در حالی که در شکم مادر بود سخن می گفت تا جایی که حکیمه می گوید: «جنین در حالی که در شکم مادر بود، به من پاسخ داد و آن چه می خواندم را تکرار می کرد و به من سلام (۱)کرد.» (۲)

۱- وهذه الروایه التی تنفی تبین أمارات الحمل حتی لأم الولید تثبت فی آخرها ما ینقض هذا الزعم وهو أن المولود کان یتکلم وهو فی بطن أمه حتی قالت حکیمه: «فأجابنی الجنین من بطنها یقرأ مثل ما أقرأ وسلم علی».

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۲.

نقد و بررسی سندی

فقره مورد نظر قفاری یعنی سخن گفتن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در شکم مادر از میان مجموع نقل های روایت حضرت حکیمه تنها در یک روایت وجود دارد و این روایت به لحاظ سندی ضعیف است. (۱) بنابر این بر اساس روایات شیعه، اصل سخن گفتن امام مهدی در شکم مادر ثابت شده نیست.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ این اشکال، با مطالعه روایت مورد نظر آقای قفاری روشن می شود. اگر ایشان اندکی از آن همه دغدغه ای که برای پیدا کردن اشکال های عقاید شیعه دارد را صرف مطالعه منابع شیعی می کرد یا روایات مورد اشکالش را دست کم یک بار از آغاز تا پایان به درستی می خواند، پاسخ بسیاری از پرسش هایش را می یافت (البته بدون تردید آقای قفاری این روایت را از اول تا به انتها بارها مطالعه کرده است، ولی گویا مصلحت در ندیدن بوده است). به هر تقدیر، در متن روایت مورد نظر تصریح شده است که حضرت حکیمه، هنگام غروب آفتاب، نشانه ای از بارداری از حضرت نرجس نیافت و امام حسن علیه السلام فرمود: «نشانه ها به هنگام طلوع فجر آشکار خواهد شد.» بر اساس وعده آن حضرت، با طلوع فجر، نشانه های حمل آشکار شد و پس از آن جنین سخن گفت و به حکیمه سلام کرد. بنابراین، نه تنها در صدر و ذیل روایت تناقضی نیست، بلکه در صدر روایت تصریح شده است که نشانه های حمل حتماً در هنگام طلوع فجر آشکار می شود و این وعده عملاً تحقق یافت. پس از تحقق این وعده بود که جنین سخن گفت. متن روایت این گونه است:

قالت حکیمه: فمضی أبوالحسن علیه السلام و جلس أبومحمد مکان والده و کنت أزوره

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۸. این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله الطهوی ضعیف است (مستدرکات، ج۷، ص ۱۹۰).

كما كنت أزور والده فجاءتني نرجس يوماً تخلع خفي، فقالت: يا مولاتي ناوليني خفك، فقلت: بل أنت سيدتي ومولاتي والله لا أدفع إليك خفي لتخلعيه ولا لتخدميني بل أنا أخدمك على بصري، فسمع أبو محمد عليه السلام ذلك فقال: جزاك الله يا عمه خيراً، فجلست عنده إلى وقت غروب الشمس فصحت بالجاريه و قلت: ناوليني ثيابي لانصرف. فقال عليه السلام: لا يا عمتا بيتي الليله عندنا فإنه سيولد الليله المولود الكريم على الله عزوجل الذي يحيي الله عزوجل به الأرض بعد موتها. فقلت: ممن يا سيدي و لست أرى بنرجس شيئاً من أثر الحبل؟ فقال: من نرجس لا من غيرها؟ قالت: فوثبت إليها فقلبتها ظهرا لبطن فلم أربها أثر حبل. فعدت إليه عليه السلام فأخبرته بما فعلت فتبسم، ثم قال لي: إذا كان وقت الفجر يظهر لک بها الحبل لأن مثلها مثل أم موسى عليه السلام لم يظهر بها الحبل ولم يعلم بها أحد إلى وقت ولادتها، لأن فرعون كان يشق بطون الحبالي في طلب موسى عليه السلام، و هذا نظير موسى عليه السلام. قالت حكيمه: فعدت إليها فأخبرتها بما قال: وسألتها عن حالها. فقالت: يا مولاتي ما أرى بي شيئا من هذا، قالت حكيمه: فلم أزل أرقبها إلى وقت طلوع الفجر و هي نائمه بين يدي لا تقلب جنباً إلى جنب حتى إذا كان آخر الليل وقت طلوع الفجر و ثبت فزعه فضممتها إلى صدري وسميت عليها فصاح [إلي] أبومحمد عليه السلام و قال: اقرئي عليها: «إِنَّا انزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ» فأقبلت أقرأ عليها وقلت لها: ما حالك؟ قالت: ظهر [بي] الأمر الذي أخبرك به مولاي فأقبلت أقرأ كما أمرني، فأجابني الجنين من بطنها يقرأ مثل ما أقرأ و سلّم عليّ. (۱)

شبههٔ ۲۴. تعارض روایات از نظر آشکار بودن یا مخفی بودن حمل

اشاره

* همچنین طوسی از حکیمه نقل می کند که وقتی حسن از او خواست برای اشراف بر تولد مهدی در خانه اش بماند، حکیمه گفت: «فدایت شوم! (۲)جانشین از چه

۱- كمال الدين و تمام النعمه، ص۴۲۷.

۲- وكذلك يروي الطوسي عن حكيمه نفسها أنها قالت حينما استدعاها الحسن إلى بيته للإشراف على ولاده المهدي من جاريته فقالت: «جعلت فداك يا سيدي الخلف ممن هو؟ قال: من سوسن ــ تقول ــ فأدرت نظري فيهن فلم أر جاريه عليها أثر غير سوسن...».

کسی است؟» فرمود: «از سوسن.» حکیمه می گوید: «پس من نگاهم را میان آن ها چرخاندم و جز سوسن کنیزی که آثار بارداری داشته باشد ندیدم.»

پس او بر اساس این روایت، با یک نگاه از بارداری او باخبر می شود و براساس روایت ابن بابویه، از جلو و پشت او را وارسی می کند و هیچ اثری از (۱)بارداری نمی یابد. (۲)

نقد و بررسی سندی

آشکار بودن نشانه های بارداری در مادر امام مهدی در روز قبل از تولد امام مهدی در تمام نقل های روایت حضرت حکیمه وجود ندارد، بلکه این مسئله تنها در روایاتی که شیخ طوسی آن را روایت کرده است وجود دارد و البته همه این روایات به ضعف سند مبتلا هستند. (۳) بنابر این اصل مسئله آشکار بودن آثار بارداری در مادر امام

۱- هی فی هذه الروایه تدرک حملها بمجرد النظر إلیها، وفی روایه ابن بابویه تقلبها ظهراً لبطن فلا تجد أثراً.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۲.

۳- الغیبه للحجه، ص۲۳۴: وأخبرنی ابن أبی جید، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن الصفار محمد بن الحسن القمی عن ابی عبدالله المطهری عن حکیمه... . این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله الطهوی ضعیف است (مستدرکات، ج۷، ص۱۹۰). الغیبه للحجه، ص۲۳۷: وبهذا الاسناد، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن حمویه الرازی، عن الحسین بن رزق الله، عن موسی بن محمد بن جعفر قال حدثتنی حکیمه بنت محمد علیه السلام بمثل معنی الحدیث الأول... . این روایت نیز ضعیف است؛ زیرا موسی بن محمد مهمل است (مستدرکات، ج۸، ص۳۲). الغیبه للحجه، ص۲۳۸: أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن علی بن سمیع بن بنان، عن محمد بن علی بن أبی الداری، عن أحمد بن محمد، عن أحمد بن عبدالله، عن أحمد بن روح الأهوازی، عن محمد بن إبراهیم، عن حکیمه بمثل معنی الحدیث الأول... . این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن علی ابی الداری ضعیف است (مستدرکات، ج۷، ص۲۱۳). الغیبه للحجه، ص۲۳۸: أحمد بن علی الرازی، عن محمد بن علی، عن حنظله بن زکریا قال: حدثنی الثقه، عن محمد بن علی بن بلال، عن حکیمه بمثل ذلک. این حدیث نیز به دلیل مجهول بودن حنظله بن زکریا ضعیف است (رجال نجاشی، ص۱۴۷). الغیبه للحجه، ص۲۳۹: وفی روایه أخری عن جماعه من الشیوخ أن حکیمه حدثت بهذا الحدیث... . این روایت مرسله است.

مهـدی در روز قبل از تولـد بر اساس روایات اثبات پذیر نیست و اساساً این مسـئله که حضـرت حکیمه آثار بارداری را در روز چهاردهم شـعبان در حضـرت نرگس مشاهده کرد یا نه آن قدر جزئی و حاشـیه ای است که نه ثابت شدنش جایی را آباد و نه رد شـدنش چیزی را خراب می کنـد. البته خواننـدگان عزیز می داننـد که مقصود آقای قفاری از طرح چنین مسائل بی اهمیتی چه بوده است.

شبهۀ ۲۵. تعارض در نام مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

* حکیمه در این روایت او را سوسن، و در آن حـدیث، نرجس می نامـد؛ همچنـان که در بعضـی از روایـات برایش نـام هـای دیگری آورده اند و هرکس هرچه خواست جعل می کند و کتاب های شیعه دوازده امامی همه را جمع کرده (۱)است. (۲)

نقد و بررسی

گرچه این اشـکال آن قدر سـست است که نیازی به پاسخ ندارد، اما برای این که هیچ یک از انتقادهای آقای قفاری بی پاسخ نمانـده باشـد، بایـد گفت _ همچنان که برخی از محققان نوشـته اند _ در آن زمان تعدد اسامی کنیزان امری شایع بوده است؛ زیرا مردم برای خوش آمدگویی کنیزان، آن ها را به اسامی گوناگونی می خواندند و به همین دلیل است که بسیاری از اسامی مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همچون نرجس، ریحانه، سوسن و... اسامی گل ها هستند. (۳)

۱- وهی هنا تسـمیها سوسن، وهناک تسـمیها نرجس، کما تسمی فی بعض روایاتهم بأسماء أخری.وکل یضع کما یشاء، وکتب الاثنی عشریه تستوعب الجمیع.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۲.

۳- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص۱۱۴.

مشابه این گوناگونی اسامی و القاب را در شخصیت های دیگر نیز می بینیم. برای نمونه، محدثان اهل سنت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت کرده اند:

برای من نام هایی است: من محمدم، من احمدم، من ماحی هستم

که خداوند به وسیله من کفر را محو می کند. من حاشرم که مردم پس

از من محشور می شوند. من عاقب هستم (کسی که پس از او

پیامبری نیست). (۱)

همچنین برای آن حضرت، به استناد احادیث دیگر، اسامی دیگری برشمرده اند. (۲) البته هیچ محققی تعدد اسامی و القاب آن حضرت را دلیل بر ساختگی بودن شخصیت ایشان ندانسته است. با توضیحات یادشده روشن شد که نه روایات مربوط به نام مادر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جعلی هستند و نه کتاب های شیعه جعلیات را گردآوری کرده اند.

شبههٔ ۲۶. تعارض در رفتار مولود

اشاره

* هنگامی که او متولد شد، از شکم مادر خارج شد در حالی که بر زمین زانو زده بود و انگشتان سبابه اش را به سوی آسمان بلند کرده بود. سپس عطسه کرد و گفت: «الحمد لله رب العالمین و صلّی الله علی محمد و آله زعمت الظلمه أنّ حجه الله داحضه لو اذن لنا فی الکلام لزال الشک.» (۳)

در حدیث دیگری چنین روایت شده است که او از شکم مادر خارج شد و سجده

۱- انّ لی أسماء أنا محمد و أنا أحمد و أنا الماحی الذی یمحوا الله بی الکفر و أنا الحاشر الذی یحشر الناس علی قدمی و أنا العاقب (صحیح البخاری، ج۶، ص۶۲).

۲- مسند احمد، ج۵، ص۴۰۵.

۳- وحینما ولد «سقط... من بطن أمه جاثیًا علی رکبتیه، رافعًا سبابتیه إلی السماء ثم عطس فقال: الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله، زعمت الظلمه أن حجه الله داحضه، لو أذن لنا فی الکلام لزال الشک».

کرد و شهادتین را گفت و چنین دعا کرد: «اللّهم أنجز لی ما (۱)وعدّتنی...». (۲)

نقد و بررسی سندی

حدیث اول را شیخ صدوق روایت کرده است و سند آن ضعیف است (۳) و حدیث دوم نیز همچون حدیث نخست از مشکل ضعف سند رنج می برد. (۴) بنابراین آن چه در این روایات به امام مهدی نسبت داده شده، قابل اثبات نیست.

نقد و بررسی محتوایی: تقطیع حدیث از سوی قفاری

گرچه نویسندهٔ مورد نظر به صورت شفاف، نقدهای خود بر این روایت را بیان نکرده است، ولی شاید مقصودش این بوده که در این روایات دو تناقض وجود دارد: اول این که بر اساس حدیث اول، امام پس از تولد بر زمین زانو می زند، در حالی که بر اساس حدیث دوم، در آن حال سجده می کند؛ دوم این که بر اساس روایت نخست، فرمایش امام «الحمد لله رب العالمین...» بوده است و حال آن که بر اساس حدیث دوم، آن حضرت جملاتی دیگری بر زبان جاری ساخته است.

در پاسخ این دو اشکال باید گفت که مع الأسف، قفاری در نقل روایات امانت داری نکرده است. او مشترکات روایات را حذف کرده و تنها موارد اختلاف را آورده است. در حدیث اول که راویان آن نسیم و ماریه از کنیزان امام حسن علیه السلام هستند چنین آمده است:

۱- فی روایه أخری أنه سقط ساجدًا لله وهو یتشهد، ویدعو بقوله: «اللّهم أنجز لی ما وعدتنی...».

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۳.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۰: حدثنا محمد بن علی ماجیلویه، وأحمد بن محمد بن یحیی العطار ــ رضی الله عنهما ــ قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار، قال: حدثنا الحسین بن علی النیسابوری، عن إبراهیم بن محمد بن عبدالله بن موسی بن جعفر علیهما السلام، عن السیاری قال: حدثتنی نسیم وماریه قالتا... . این روایت به دلیل مجهول بودن ابراهیم بن محمد ضعیف است (معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۵۹).

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۸. این روایت نیز به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله الطهوی ضعیف است (مستدرکات، ج۷، ص۱۹۰).

سقط جاثياً علی رکبتیه رافعاً سبابته إلی السماء ثم عطس فقال: الحمد لله

رب العالمین. (۱)

در حدیث دوم که راوی آن حضرت حکیمه است می خوانیم:

ساجداً لوجهه جاثیاً علی رکبتیه رافعاً سبابتیه و هو یقول أشهد أن لا إله إلّا الله. (۲)

بنابراین، جمله «جاثیاً علی رکبته، رافعاً سبابتیه» در هردو روایت هست، اما در یک حدیث افزون بر آن «ساجداً لوجهه» نیز وجود دارد. بر این اساس، نمی توان این دو حدیث را از این جهت متناقض دانست؛ زیرا در حدیث نخست یک جمله نیامده است و در حدیث دوم آمده است. و روشن است که امثال این حذف و کاستی در روایات فراوان دیده می شود. گاهی یک راوی، بخشی از ماجرا را از روی فراموشی یا به گمان اهمیت نداشتن ذکر نمی کند، ولی راوی دیگر، دقیق تر و کامل تر آن حادثه را روایت می کند. با وجود اختلافی که در نقل ماجرا وجود دارد، هر دو صادق هستند و هردو واقعیت را گزارش کرده اند؛ ولی یک راوی، بخشی از رخداد را گزارش کرده و راوی دیگر تمام آن را. افزون بر این که در مواردی که حذف یک فقره مخل به معنا نیست، راوی می تواند بخشی از جزئیات را نقل نکند. او موظف است که دروغ نگوید و از پیش خود چیزی روایت ننماید، ولی موظف نیست در نقل یک رخداد تاریخی همه جزئیات و ظرافت های حادثه را به زبان بیاورد. چنین اصلی در نقل رخدادهای تاریخی وجود ندارد.

با توجه به آن چه گذشت، اختلاف روایت در نقل سخنان آغازین امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نیز می توان تحلیل کرد؛ چون ممکن است آن حضرت پس از این که زانو بر زمین نهاده سجده کردند و انگشتان سبابه را به سوی آسمان بلند کردند، تمام آن چه در این دو روایت آمده است و بلکه بیش از آن به زبان آورده باشند؛ اما هریک از راویان که

۱- الغیبه للحجه، ص۲۴۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۸.

شاهد ماجرا بوده اند، بخشی از آن را نقل کرده اند؛ نسیم و ماریه جمله «الحمد لله رب العالمین...» را و حضرت حکیمه جمله «أشهد أن لا إله إلّا الله...» را.

شبهۀ ۲۷. رشد غیر عادی امام مهدی

اشاره

* رشد او از اساس مخالف با سنت خداوند در مورد مخلوقات است و از چارچوب نوامیس طبیعی که بر تمام موجودات به فرمان خداوند حکم می راند، خارج شده است. این مطلب در روایتی که از زبان حکیمه دختر محمد روایت شده این چنین انعکاس یافته است: پس از چهل روز بر ابومحمد علیه السلام وارد شدم در این حال مولایمان صاحب عجل الله تعالی فرجه الشریف را که در خانه راه می رفت مشاهده کردم. من صورتی زیباتر از او ندیده بودم و کلامی فصیح تر از کلام او نشنیده بودم. پس ابامحمد علیه السلام فرمود: این همان مولودی است که نزد خداوند بلندمرتبه کرامت دارد. گفتم: سرورم! من از او چیزهایی می بینم در حالی که او چهل روزه است. حضرت لبخندی زد و فرمود: عمه جان، آیا نمی دانی که ما امامان در روز به اندازۀ یک سالِ دیگران رشد می کنیم؟ (۱)

در روایت قمی این چنین آمده است: «همانا فرزند ما چون یک ماهه شد، مانند کسی است که یک ساله است. فرزند ما در شکم مادرش سخن می گوید و قرآن می خواند و پروردگار بلندمرتبه اش را درشیرخوارگی عبادت می کند. فرشتگان از او فرمان برداری می کنند و صبح گاهان و (۲)شام گاهان بر او وارد می شوند». (۳)

۱- أما نموه فهو مخالف تماماً لسنه الله فی خلقه، وخارج عن النوامیس الطبیعیه التی یخضع لها الکائن الحی بأمر الله، یصور ذلک الخبر المروی علی لسان حکیمه بنت محمد، حیث تقول: «لما کان بعد أربعین یوماً دخلت علی أبی محمد علیه السلام فإذا مولانا الصاحب یمشی فی الدار فلم أر وجهاً أحسن من وجهه، ولا لغه أفصح من لغته، فقال أبو محمد علیه السلام: هذا المولود الکریم علی الله عز وجل، فقلت: سیدی أری من أمره ما أری وله أربعون یوماً، فتبسم وقال: یا عمتی أما علمت أنا معاشر الأئمه ننشأ فی الیوم ما ینشأ غیرنا فی السنه».

۲- فی روایه القمی «إن الصبی منا إذا کان أتی علیه شهر کان کمن أتی علیه سنه، وإن الصبی منا یتکلم فی بطن أمه ویقرأ القرآن، ویعبد ربه عز وجل عند الرضاع، تطیعه الملائکه وتنزل إلیه صباحاً ومساءً».

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۳.

نقد و بررسی سندی

در این قسمت دو روایت وجود دارد روایت نخست را شیخ طوسی به صورت مرسل نقل کرده است و از این رو قابل اعتماد نیست (۱) و روایت دوم را که شیخ صدوق نقل کرده است ضعیف است. (۲) بنابر این اساساً آن چه در این دو روایت آمده اثبات شدنی نیست.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: اعتراف عالمان سنی مذهب به نمونه های مشابه

این اعتقاد که یک نوزاد می تواند رشدی بسیار سریع تر از رشد عادی داشته باشد، مخصوص شیعه نیست و برخی از دانشمندان سنی مذهب نیز آن را پذیرفته اند. برای نمونه در شرح حال پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین نوشته اند:

و آن حضرت در یک روز به اندازه یک ماه و در یک ماه به اندازه یک سال رشد کودکان دیگر رشد می کرد. پس شش ساله شد در حالی که نوجوانی قوی بود. (۳)

طبری ــ دانشمند سنی مذهب ــ نیز در شرح حال حضرت ابراهیم علیه السلام پس از بیان این که نمرود درپی پیش گیری از تولد این پیامبر الهی بود و مخفیانه متولد شد و مادرش او را در غاری پنهان کرد، می نویسد:

او در یک روز، به اندازه یک ماه و در یک ماه به اندازه یک سال رشد می کرد. (۴)

۱- الغیبه للحجه، ص۲۳۹.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۹. این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله المطهری ضعیف است (مستدرکات، ج۷، ص۱۹۰).

۳- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج۸، ص۲۲۱؛ مسند ابی یعلی، ج۳، ص۹۶؛ صحیح ابن حبان، ج۱۴، ص۲۴۵.

۴- تاریخ الطبری، ج۱، ص۱۶۴.

در جایی دیگر نوشته است:

او در یک روز به اندازه یک هفته و در یک هفته به اندازه یک ماه و در یک ماه به اندازه یک سال رشد می کرد. (۱)

تعبیر ابن اثیر ــ دیگر دانشمند سنی مذهب ــ نیز چنین است:

او در یک روز به اندازه یک ماه دیگران رشد می کرد. (۲)

بی گمان آن خدایی که ابراهیم علیه السلام را به سرعت پرورش داد، از این که با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز چنین کند، عاجز نشده است.

پاسخ دوم: برخورد گزینشی قفاری با روایات

با تأمل در مجموعه روایات مربوطه، روشن می شود که قفاری در نسبت دادن اعتقاد به فوق العاده بودن رشد امام مهدی به عالمان شیعه به خطا رفته است؛ زیرا اندیشه ورزانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی که احادیث مورد نظر آقای قفاری را روایت کرده اند در کتاب های خود احادیث دیگری نیز آورده اند که بر رشد عادی امام مهدی علیه السلام دلالت دارند. از جمله کلینی به سند خود از ابراهیم بن ادریس چنین روایت می کند:

او (امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) را در حالی که نوجوانی نزدیک به سن بلوغ بود، پس از در گذشت ابامحمد دیدم و دست و سرش را بوسیدم. (۳)

شیخ صدوق به سند خود از یکی از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام آورده است:

او در خانه امام حسن علیه السلام بوده است که به ناگاه، سوارانی که در میانشان جعفر کذاب نیز بود به خانه ریختند و شروع به تاراج خانه کردند. در این

۱- تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۱۶۴.
۲- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۹۵.
۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

حال، من نگران سرورم قائم بودم. ناگهان دیدم آن حضرت آمد و از در خارج شد و من او را نگاه می کردم و او پسری شش ساله بود. کسی ایشان را ندید تا این که از چشم ها پنهان شد. (۱)

شیخ طوسی از اسماعیل بن علی چنین روایت می کند:

بر امام عسکری علیه السلام در بیماری رحلتش وارد شدم. به خادمشان فرمود: داخل اتاق شو، بچه ای را می بینی که در حال سجده است. او را برای من بیاور. (۲)

در این روایات و روایات مشابه که توصیف کنندهٔ هیبت امام اندکی پیش یا اندکی پس از شهادت امام حسن علیه السلام هستند، از آن حضرت با نام هایی چون صبی و غلام یاد شده است. از این رو، نمی توان به استناد روایات مورد نظر آقای قفاری ادعا کرد که دانشمندان شیعی، رشد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را غیرعادی و فوق العاده سریع می دانند.

پاسخ سوم: پی نبردن قفاری به مفهوم حقیقی روایات

با توجه به آن چه گذشت روشن شد که اساساً قفاری به مفهوم حقیقی روایات مورد نظرش پی نبرده است. اشکال او نیز ناشی از همین سوء برداشت است. به نظر می رسد مقصود تعبیرهایی که در روایاتی نظیر «انا ننشأ فی الیوم کما ینشأ غیرنا فی السنه و...» به کار رفته، معنای ظاهری آن نیست، بلکه این تعبیرها کنایه از رشد سریع تر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قیاس با دیگر کودکان است. شواهد گوناگون، کنایی بودن این تعبیرها را ثابت می کند:

الف) اگر این روایت را کنایی ندانیم و معنای ظاهری آن را در نظر بگیریم، لازمه اش این است که براساس آن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوماهگی در هیبت یک انسان شصت ساله باشد و این سخن آن قدر سخیف و سست است که جاهلی آن را بر زبان نمی آورد؛ چه رسد به امام معصوم و یا عالمان شیعه و سنی.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۷۳.

۲- الغیبه للحجه، ص۲۷۲.

ب) چنان که گفته شد دانشمندانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در کنار روایات مورد اشاره آقای قفاری، روایات دیگری نیز نقل کرده اند که بر رشد عادی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارد. این نشان گر آن است که بر اساس برداشت آنان، روایات یادشده متعارض نبوده اند، بلکه دسته نخست را بر نوعی از مبالغه در رشد سریع تر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف حمل می کرده اند. البته این رشد سریع، به اندازه ای نبوده است که با حالت طبیعی آن فاصله زیادی داشته باشد؛ یعنی در عین حال که غیرطبیعی نبوده با رشد کودکان عادی تفاوت داشته است.

ج) در بیشتر روایاتی که جریان دیدار با آن حضرت را در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام شرح داده اند، از حضرت با عنوان کودک یاد شده است و کسی از

آن حضرت با عنوان مرد یا جوان یاد نکرده است. (۱) البته این احتمال وجود دارد

که تمامی این ملاقات ها در ماه های آغازین تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رخ داده باشد،

ولی حمل همه آن ها بر این مقطع زمانی بسیار بعید است. برای نمونه، کامل بن ابراهیم می گوید:

بر امام حسن علیه السلام سلام کردم و در اتاقی که پرده ای بر آن افتاده بود نشستم. بادی وزید و گوشه پرده کنار رفت. کودکی حدوداً چهارساله دیدم که چون پارهٔ ماه بود. (۲)

سعد بن عبدالله قمی می گوید:

بر ران راست امام حسن علیه السلام کودکی که در زیبایی همچون ستارهٔ مشتری بود، نشسته بود. (۳)

۱- البته در یک روایت از آن حضرت به «رجل» تعبیر شده است (کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۹)، ولی این روایت منحصر به فرد است و در سایر نقل های این روایت از جمله نقل شیخ طوسی (الغیبه للحجه، ص۲۳۹)، مسعودی (اثبات الوصیه، ص۲۵۹) و طبری (دلائل الامامه، ص ۵۰۰)این تعبیر نیامده است.

۲- الغیبه للحجه، ص۲۴۷.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۷۵.

این روایات، قرینه مناسبی هستند بر این که احادیث مورد نظر آقای قفاری، معنای ظاهری آن اراده نشده، بلکه این احادیث کنایه از رشد سریع تر امام در قیاس با دیگر کودکان هستند.

شبهۀ ۲۸. لغو بودن تحقق امور خارق العاده برای مولودی که غایب است

اشاره

* لیکن از این مولودی که دارای چنین پدیده های خارق العاده است، هیچ کس اطلاع نیافت و اثری از او دیده نشد. با این وجود، تحقق چنین امور خارق العاده ای چه نفعی درپی خواهد داشت؟ (۱)

سپس چیزی نگذشت که او غایب شد و از او و غیبتش کسی جز حکیمه باخبر نشد؛ همو که آن چنان که به او نسبت داده شده است، می گوید که حسن به او فرمان داد خبر این مولود را فاش نکند، تا زمانی که پس از وفات او میان شیعیان اختلاف شود. حسن به او چنین گفت: «چون خداوند مرا از دیدگان مخفی کرد و جان

مرا گرفت و دیدی که میان شیعیان من اختلاف بروز کرد، ماجرا را برای افراد

مورد اعتمادشان بازگو کن؛ زیرا خداوند ولیّ اش را از خلق پنهان می کند و

او را از بندگان می پوشاند. پس کسی او را نمی بیند تا هنگامی که جبرئیل علیه السلام اسبش را (۲)برایش بیاورد.» (۳)

۱- ولکن هذا المولود الذی یحمل کل هذه الظواهر الخارقه لا یعلم به أحد ولا یری له أثر، فما فائده إجراء هذه الخوارق إذن؟

۲- م ما لبث أن غاب ولم یعلم بأمره ولا غیبته أحد إلا «حکیمه» والتی تقول _ کما تنسب إلیها الروایه _: إن الحسن أمرها ألا تفشی هذا الخبر فی أمر هذا المولود حتی تری اختلاف شیعته بعد وفاته، حیث قال _ الحسن _: «فإذا غیب الله شخصی وتوفانی ورأیت شیعتی قد اختلفوا فأخبری الثقات منهم فإن ولی الله یغیبه الله عن خلقه ویحجبه عن عباده فلا یراه أحد حتی یقدم له جبرائیل علیه السلام فرسه لیقضی الله أمراً کان مفعولاً».

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۴.

نقد و بررسی: برای فایده داشتن امور خارق العاده لازم نیست همه مردم حضور داشته باشند

قفاری می پرسد: برای مولودی که به وسیله هیچ کس دیده نشد، وقوع چنین حوادث خارق العاده ای چه فایده دارد؟

در پاسخ باید گفت تحقق امور خارق العاده برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مانند وقایع خارق العاده ای است که برای حضرت عیسی و حضرت مریم علیهما السلام رخ داد:

«وَهُزِّی إِلَیْکِ بِجِذْعِ النَّخْلَهِ تُسَاقِطْ عَلَیْکِ رُطَباً جَنِیّاً»؛ (۱)

و تنهٔ درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان، تا بر تو خرمای تازه بریزد.

« کُلَّمَا دَخَلَ عَلَیْهَا زَکَرِیَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقاً»؛ (۲)

زکریا هر بار که در محراب بر او وارد می شد، نزد او [نوعی] خوراکی می یافت.

با این که در مورد نخست جز حضرت مریم علیها السلام کسی آن جا نبود و در مورد دوم تنها حضرت زکریا علیه السلام از این موضوع باخبر شد، اما این حوادث خارق العاده باز هم اتفاق افتاد تا این که هم نشانه ای بر عظمت حضرت عیسی علیه السلام و حضرت مریم علیها السلام باشد و هم باعث استواری ایمان کسانی شود که از آن پس، این رخداد ها را می شنوند. تحقق امور خارق العاده به هنگام تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز می تواند نشانه ای از عظمت این تازه مولود برای حاضران مانند حضرت نرجس، حضرت حکیمه، نسیم و ماریه، کنیزان بیت امام حسن علیه السلام باشد. از همه مهم تر این که این رخدادها، از سوی حاضران نقل شد و برای شیعیانی که در طول تاریخ آن را می شنوند، مایه تقویت ایمان و اطمینان خاطر است. به تعبیر دیگر، برای مفید بودن تحقق امور خارق العاده لازم نیست همه مردم دنیا در صحنه حضور داشته باشند، همچنان که وقتی عیسی علیه السلام نابینا را شفا داد، یا پیامبر گرامی اسلام به درخت دستور داد حرکت کند، همه مردم

۱- سورهٔ مریم، آیهٔ ۲۵.

۲- سورهٔ آل عمران، آیهٔ۳۷.

دنیا حاضر نبودند، بلکه تعدادی از آنان حضور داشتند و واقعه را برای دیگران گزارش کردند، در ماجرای تولد امام مهدی نیز تعدادی از خواص بودند و ماجرا را برای دیگران گفتند.

شبهۀ ۲۹. اعتقاد به تولد امام مهدی مستند به سخن یک زن است

اشاره

* پس مسئله مهـدی و غیبتش بر اسـاس روایت شـیخ الطائفه، از طریق حکیمه به شـیعه نفوذ کرد و من نمی دانم چگونه شـیعه سخن یـک زن غیرمعصوم را دربـاره اصـل مـذهب می پـذیرد؛ در حـالی که آن ها اجماع تمام امت را اگر میان آن ها معصوم نباشد، حتی در مسئله ای فرعی (۱)نمی پذیرند. (۲)

نقد و بررسی سندی

روایتی که قفاری به آن استدلال کرده است از نظر سندی ضعیف و غیرقابل اطمینان است. (۳)

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: آگاهی بسیاری از شیعیان از تولد امام مهدی

ادعـای اخیر قفـاری نیز از اسـاس باطـل است؛ زیرا در منـابع روایی، گزارش های گوناگونی در این باره وجود دارد که تعـداد زیادی از شیعیان مورداعتماد از این ماجرا باخبر بوده اند. این خبر نه از سوی حضرت حکیمه، که از راه های گوناگون دیگری

۱- فمسأله المهدی وغیبته تسـربت إلی الشیعه عن طریق حکیمه کما تقوله روایه شـیخ الطائفه وما أدری کیف یقبل الشیعه قول امرأه واحـده غیر معصومه فی أصـل المـذهب، وهم الـذین یردون إجماع الأمه بأسـرها إذا لم یکن المعصوم فیهم ولو فی مسأله فرعیه؟!

۲- .اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۴.

۳- الغیبـه للحجـه، ص۲۳۷. ایـن حـدیث بـه دلیـل مهمـل بـودن محمـد بـن عبـدالله المطهری ضـعیف است (مسـتدرکات، ج۷، ص۱۹۰).

رسیده است. کسانی که از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باخبر بوده اند و این موضوع را از منبعی غیر از حکیمه شنیده اند، به چند دسته تقسیم می شوند:

الف) کسانی که به وسیله امام حسن عسکری علیه السلام، با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دیدار کرده اند. برای نمونه می توان به افراد ذیل اشاره کرد:

۱. عمر اهوازی؛ وی می گوید: «ابومحمد پسرش را به من نشان داد و گفت این صاحب شما پس از من است»؛ (۱)

۲. محمد بن عثمان، معاویه بن حکیم، محمد بن ایوب بن نوح و سی و هفت نفر دیگر؛ این سه نفر می گویند: «ابومحمد حسن بن علی علیه السلام در منزلش فرزند خود را به ما که چهل نفر بودیم نشان داد و فرمود این امام شما پس از من است و جانشین من بر شماست»؛ (۲)

۳. یعقوب بن منقوش؛ وی می گوید: «بر ابومحمد حسن بن علی علیه السلام وارد شدم، در حالی که در خانه نشسته بود و سمت راستش اتاقی قرار داشت که پرده ای بر آن آویخته بود. گفتم: سرورم، صاحب این امر کیست؟ فرمود: پرده را بردار. پس نوجوانی با پنج وجب قد ـ که ده یا هشت ساله یا مانند آن بود ـ به سوی ما آمد... امام حسن علیه السلام فرمود: این صاحب شماست»؛ (۳)

۴. مردی از اهل فارس؛ ضوء بن علی عجلی از مردی از اهل فارس چنین نقل می کند: «به سامرا آمدم و ملازم بیت ابومحمد علیه السلام شدم... . روزی به قسمت مردانِ خانه رفتم و متوجه حرکتی در آن جا شدم. امام حسن علیه السلام فرمود: از جایت حرکت نکن. پس نه می توانستم داخل شوم و نه می توانستم خارج شوم. پس کنیزی که چیزی پوشیده با خود داشت خارج شد. سپس صدا زد: داخل شو! و من داخل شدم و کنیز

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۵.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۷.

را نیز صدا کرد. او نیز آمد و به او فرمود: آن چه با خود داری را نشان بده. او چنین کرد و من کودکی زیبارو و سفید را دیدم... . آن حضرت فرمود: این صاحب شماست». (۱)

ب) کسانی که از سوی امام حسن علیه السلام از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باخبر شدند. برای نمونه، می توان به این افراد اشاره کرد:

۱. محمد بن علی بن بلال؛ او می گوید: «از سوی ابومحمد، دو سال پیش از درگذشتش، پیغامی برایم رسید که مرا از جانشین خود آگاه کرده بود. سپس سه روز پیش از درگذشت پیغام دیگری برایم رسید و مرا از جانشین خود آگاه کرد»؛ (۲)

۲. ابوهاشم جعفری؛ وی می گوید: «به ابومحمد علیه السلام گفتم: عظمت شما مانع پرسش می شود؛ آیا اجازه پرسش می دهید. فرمود: بپرس. گفتم: آیا شما فرزندی دارید؟ فرمودند: آری»؛ (۳)

۳. عثمان بن سعید؛ ابوجعفر عمری می گوید: «چون آقا متولد شد، ابومحمد علیه السلام فرمود: ابوعمر (عثمان بن سعید) را نزد من فرا بخوانید. او فرا خوانده شد و نزد

آن حضرت رفت. امام حسن علیه السلام به او فرمود: ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت بخر و آن را ــ به گمانم فرمود میان بنی هاشم ــ تقسیم کن و برایش فلان تعداد گوسفند عقیقه کن»؛ (۴)

۴. احمد بن حسن بن اسحاق؛ وی می گوید: «چون خلف صالح عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد شد، از سوی مولایمان ابومحمد حسن بن علی علیه السلام برای جدم احمد بن اسحاق نامه ای با دست خط آن حضرت که توقیعات را با همان خط می نوشت، رسید. در آن نامه آمده بود که برای ما نوزادی متولد شد. این راز را نگه دار و آن را از مردم پنهان کن. ما کسی را از آن باخبر نکردیم، مگر خویشاوندان را به سبب خویشاوندی شان و دوستان را به

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۱.

سبب دوستی شان. دوست داشتیم تو نیز با خبر شوی تا خداوند به سبب آن تو را شادمان نماید، همچنان که ما شادمان شدیم. والسلام»؛ (۱)

۵. بشار بن ابراهیم بن ادریس؛ وی می گوید: «سرورم ابومحمد... چهار قوچ برایم فرستاد و نوشت: به نام خداوند بخشنده مهربان. این چهار قوچ را از طرف سرورت ذبح کن و بخور. خداوند آن را بر تو گوارا کند»؛ (۲)

۶. جعفر بن محمد بن اسماعیل؛ وی می گوید: «امام حسن علیه السلام فرمود: چون که خداوند مهدی این امت را به من عنایت فرمود، دو فرشته را به سویش فرستاد و آن ها او را تا سراپرده های عرش بالا بردند، تا این که در برابر خداوند ایستاد. سپس خداوند خطاب به او فرمود: آفرین بر بنده ام که برای یاری دینم انتخاب شده است»؛ (۳)

۷. احمد بن محمد بن عبدالله؛ وی می گوید: «هنگامی که زبیری _ که لعنت خداوند بر او باد _ کشته شد، از امام حسن علیه السلام نامه ای برایم رسید که در آن نوشته بود: این جزای کسی است که بر خداوند درباره اولیایش جسارت کرد. او گمان می کرد مرا می کشد در حالی که فرزندی ندارم، پس قدرت خداوند را چگونه دید؟»؛ (۴)

۸. محمد بن حمزه بن الحسن؛ وی می گوید: به امام حسن علیه السلام عرض کردم: دوست دارم امام و حجت خداوند بر بندگان پس از شما را بشناسم. آن حضرت فرمود: ولیّ خداوند و حجّت او بر بندگانش و جانشین من شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هنگام طلوع فجر در حالی که ختنه شده بود متولد شد». (۵)

ج) کسانی که در کودکی و در غیبت صغرا با حضرت دیدار کرده اند. برای نمونه می توان به این افراد اشاره کرد:

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۴.

۲- الهدایه الکبری، ص۳۵۸.

۳- الهدایه الکبری، ص۳۵۷.

۴- الکافی، ج۱، ص۳۲۹.

۵- کشف الحق، ص۳۳، به نقل از: معجم احادیث الامام المهدی، ج۴، ص ۲۴۰.

۱. محمد بن عثمان؛ عبدالله بن جعفر حمیری می گوید: از محمد بن عثمان پرسیدم: آیا صاحب این امر را دیده ای؟ گفت: آری، آخرین باری که او را دیدم نزد کعبه بود و می فرمود: بار خدایا، از دشمنانت انتقام مرا بگیر»؛ (۱)

۲. اباعلی بن مطهر؛ فتح مولی الزراری می گوید: «اباعلی می گفت: او را دیده است و قامتش را نیز توصیف کرد»؛ (۲)

۳. ابراهیم بن ادریس؛ وی می گوید: «آن حضرت را بعد از رحلت ابومحمد در حالی که نوجوانی نزدیک به سن بلوغ بود دیدم و دست و صورتش را بوسیدم»؛ (۳)

۴. ابوعبدالله بن صالح؛ محمد بن علی از او چنین نقل می کند: «او آن حضرت را نزد حجرالاسود دیده است، در حالی که مردم به سوی آن هجوم می بردند و آن حضرت فرمودند که به این کار مأمور نشدند»؛ (۴)

۵. ابونصر ظریف؛ ابراهیم بن محمد از او نقل می کند که او حضرت را دیده است؛ (۵)

۶. نسیم و ماریه، کنیزان امام عسکری علیه السلام؛ سیاری می گوید: «آن دو به من گفتند، چون صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از شکم مادر خارج شد، عطسه کرد و فرمود: الحمد لله

ربّ العالمین»؛ (۶)

۷. ابا هارون؛ وی می گوید: «صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیدم و روز تولدش جمعهٔ سال ۲۵۶ بود»؛ (۷)

۸. ابوالادیان؛ وی می گوید: «چون جعفر برای قرائت نماز بر پیکر امام حسن علیه السلام جلو

۱- الغیبه للحجه، ص۲۵۳.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۵- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲.

۶- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۰.

۷- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۲.

ایستاد و خواست تکبیر بگوید، کودکی کمی گندم گون با موهایی مجعد که میان دندان هاش فاصله بود از اتاق خارج شد و عبای جعفر را کشید و گفت: عمو عقب بایست، من برای قرائت نماز بر پدرم سزاوارترم»؛ (۱)

۹. محمد بن صالح؛ او می گوید: «صاحب الزمان بر جعفر کذاب هنگامی که پس از درگذشت ابومحمد علیه السلام در مورد میراث با او منازعه کرد، از جایی غیرمعمولی وارد شد و به او گفت: ای جعفر، چرا متعرّض حقوق من می شوی؟»؛ (۲)

۱۰. جد حسن بن وجناء؛ حسن به نقل از جد خود چنین روایت می کند: «او هنگام هجوم سربازان و جعفر کذاب به خانه امام حسن علیه السلام در آن جا بوده است که به ناگاه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را می بیند که از آن جا بیرون می آید و از در خانه خارج می شود و کسی متوجه خروج او نمی شود»؛ (۳)

۱۱. کامل بن ابراهیم؛ او برای پرسش از مسائلی به خدمت امام حسن علیه السلام می رسد و در خانۀ آن حضرت، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را ملاقات می کند؛ (۴)

۱۲. محمد بن اسماعیل؛ وی مسن ترین نوادگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در

عراق بوده است. او می گوید: «آن حضرت را میان دو مسجد دیدم، در حالی که نوجوان بود»؛ (۵)

۱۳. ابراهیم بن عبده نیشابوری و کنیزش؛ کنیز او می گوید: «من با ابراهیم بر کوه صفا ایستاده بودم. پس آن حضرت نزد ما آمد و کتاب مناسک ابراهیم را گرفت و به او سخنانی فرمود»؛ (۶)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۷۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۴۲.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۷۳.

۴- الهدایه الکبری، ص۳۵۹.

۵- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۶- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۱.

۱۴. جعفر کذاب که آن حضرت را دو بار ملاقات کرد؛ (۱)

۱۵. سیماء؛ وی که درِ خانه حضرت را شکسته و وارد آن جا شده بود حضرت

را دید که به او فرمود: «در خانه من چه می کنی؟» او گفت: «جعفر گمان می کرد

پدرت درگذشته است و فرزندی ندارد، ولی اگر خانه خانۀ شماست، من از آن

خارج می شوم»؛ (۲)

۱۶. کنیز ابوعلی خیزرانی؛ ابوعلی وی را به امام عسکری علیه السلام هدیه کرده بود. او هنگام هجوم جعفر بر بیت امام عسکری علیه السلام از آن جا فرار می کند و نزد ابوعلی بازمی گردد و ابوعلی با او ازدواج می کند. ابوعلی می گوید: «کنیز گفت: هنگام ولادت امام حضور داشته است و نام مادرش صیقل بوده است»؛ (۳)

۱۷. ابراهیم بن محمد بن فارس؛ وی می گوید: «از ترس والی، به خانه امام عسکری علیه السلام رفتم تا از ایشان خداحافظی و از شهر فرار کنم. چون بر آن حضرت وارد شدم، نوجوانی که چون ماه شب چهارده بود را کنار آن حضرت دیدم. او به من گفت: ای ابراهیم، فرار مکن! خداوند تو را از شرّ او مصون می دارد. بسیار تعجب کردم و به ابومحمد گفتم: سرورم، ای فرزند پیامبر خدا، این کیست که از دل من خبر داد؟ فرمود: او پسرم و جانشین من پس از من است»؛ (۴)

۱۸. اسماعیل بن علی؛ وی می گوید: «در آخرین ساعات حیات امام حسن علیه السلام کنار آن حضرت بوده است و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بر بالین پدر گرامی اش مشاهده

کرده است». (۵)

از افرادی که آن حضرت را پیش از غیبت کبرا ملاقات کرده اند، ولی جریان دیدار

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۴۲.

۲- الکافی، ج۱، ص۳۳۱.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۱.

۴- اثبات الرجعه، به نقل از: اثبات الهداه، ج۳، ص۷۰۰.

۵- الغیبه للحجه، ص۲۷۲.

آن ها به تفصیل بیان نشده است، می توان از این افراد یاد کرد:

شیخ صدوق به سندی از ابوعبدالله کوفی روایت می کند که کسانی که حضرت و معجزه های ایشان را دیده اند، این افرادند:

از وکلای بغداد عمری و پسرش و حاجر، بلالی، عطار، از کوفه عاصمی، از اهواز محمد بن ابراهیم بن مهزیار، از قم احمد بن اسحاق، از همدان محمد بن صالح، از ری بسامی و اسدی، از آذربایجان قاسم بن علاء، از نیشابور محمد بن شاذان؛

از غیروکلا، از اهل بغداد، ابوقاسم بن ابی حلیس، ابوعبدالله کندی، ابوعبدالله جنیدی، هارون قزاز، نیلی، ابوالقاسم بن دبیس، ابوعبدالله بن فروخ، مسرور طباخ، احمد و محمد، فرزندان حسن، اسحاق کاتب، صاحب النواء، صاحب همیان، از همدان محمد بن کشمرد، جعفر بن حمدان، محمد بن هارون بن عمران، از دینور حسن بن هارون، احمد بن اخیه، ابوالحسن، از اصفهان ابن باذ شاله، از صیمره زیدان، از قم حسن بن نصر، محمد بن محمد، علی بن محمد بن اسحاق، پدرش و حسن بن یعقوب، از اهل ری قاسم بن موسی، پسرش، ابومحمد بن هارون، صاحب سنگ یزه، علی بن محمد، محمد بن محمد کلینی، ابوجعفر رخاء، از قزوین مرداس و علی بن احمد، از فاقتر دو نفر، از شهر زور ابن الخان، از فارس محروج، از مرو مالک هزار دینار و صاحب مال و رقعه سفید و ابوثابت، از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح، از یمن فضل بن یزید، فرزندش حسن، جعفری، ابن اعجمی و شمشاطی، از مصر صاحب

دو فرزند و صاحب مال در مکه و ابو رجاء، از نصیبین ابومحمد بن و جناء، از

اهواز حصینی. (۱)

د) کسانی که از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باخبر بوده اند و در برخی از موارد به طور دقیق نمی دانیم این اطمینان از چه راهی برایشان به دست آمده است، ولی وجود این دسته از افراد نیز نقض دیگری بر کلام آقای قفاری است که مدعی است تنها راه

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۴۲.

اطلاع شیعه از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، حضرت حکیمه بوده است؛ زیرا او نمی تواند ثابت کند که این افراد لزوماً از سوی حضرت حکیمه به چنین اطمینانی دست یافته اند. این دسته، طیف وسیعی را تشکیل می دهند که از گزارش ها و نامه های ارسالی شان برای حضرت کشف می کنیم که اصل وجود حضرت برایشان یقینی

بوده است.

اسامی تعدادی از این افراد بدین قرار است:

۱. علی بن محمد؛ شیخ کلینی از وی چنین روایت می کند: «صاحب عجل الله تعالی فرجه الشریف در نیمه شعبان ۲۵۵ متولد شد»؛ (۱)

۲. ابوغانم خادم؛ وی می گوید: «برای ابومحمد علیه السلام فرزندی متولد شد و نامش را محمد گذاشت و روز سوم او را بر اصحابش عرضه کرد و فرمود: این صاحب شما پس از من و جانشین من بر شماست»؛ (۲)

۳. حمزه بن ابی فتح؛ حسن بن صدر می گوید: «روزی حمزه نزد من آمد و گفت: بشارت! امروز در خانه ابومحمد علیه السلام نوزادی متولد شد و دستور بر کتمان آن داد. پرسیدم: نامش چیست؟ گفت: نامش محمد و کنیه اش جعفر است»؛ (۳)

۴. غیاث بن اسید؛ وی می گوید: «مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در روز جمعه متولد شد و مادرش ریحانه است»؛ (۴)

۵. ابوالفضل حسن بن حسین علوی؛ وی می گوید: «بر ابومحمد حسن بن علی علیه السلام در سامرا وارد شدم و ولادت فرزند قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را به او تبریک گفتم.» (۵)

۶. حمزه بن نصر؛ وی می گوید: «چون که مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد شد، اهل خانه شادمان

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۱.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۲.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۲.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۴.

شدنـد و چون رشـد کرد، دسـتور رسـید که هر روز بـا گوشت، مغز اسـتخوان نیز بخریم و گفته شـد: این برای مولای کوچکم است»؛ (۱)

۷. عقیـد خادم؛ وی می گویـد: «ولیّ خداوند محمد بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسـی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب

_ صلوات الله علیهم اجمعین _ در شب جمعهٔ ماه رمضان سال ۲۵۴ هجری

متولد شد». (۲)

بر این نام ها می توان نام ده ها شخصـیت دیگر را افزود که برای حضـرت نامه نوشـته اند. آن ها تقاضاهایی از محضـر مبارک آن حضـرت داشـته اند و گاه پاسخ های حضـرت صورتی معجزه آسا داشـته است، همه این ارتباط ها نشان می دهد که وجود حضـرت بر ایشـان امری مسـلّم بوده است، تفصـیل اسـامی این افراد و شـرح ماجراهـای آنان در کتاب هایی چون کافی، کمال الـدین و الغیبه شـیخ طوسـی و دیگر کتـاب های مربوط آورده شـده است. البته به گفته شـیخ طوسـی، این ها بخش انـدکی از روایات کسانی است که با حضـرت دیـدار کرده انـد. شـیخ طوسـی بسـیاری از روایات را به دلیل پرهیز از طولانی شدن کتاب نیاورده است. (۳)

آن چه گذشت فقط افرادی بودند که از راهی غیر از گزارش حضرت حکیمه از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و وجود آن حضرت باخبر شده اند. البته با توجه به شرایط خاص آن مقطع زمانی و تهدیدهایی که برای جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف وجود داشـته بی شک بسـیاری دیگری از شـیعیان خالص نیز وجود داشـته اند که از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف مطلع شـده انـد و آن را برای دیگران بازگو نکرده انـد یا گزارش های آنان به دست ما نرسـیده است. البته این صرف نظر از ده ها و صدها حدیثی است که بر قیام نهمین فرزند از

۱- الهدایه الکبری، ص۳۵۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۷۴.

۳- الغیبه للحجه، ص۲۲۹.

نسل امام حسین علیه السلام و غیبت او دلالت دارد، که به استناد آن ها حتی اگر هیچ کس با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دیدار نکرده بود، می توان نسبت به وجود آن حضرت و غیبتشان اطمینان حاصل کرد. (۱) بر این اساس، روشن شد که این ادعای آقای قفاری که از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت او و هیچ کس جز حکیمه اطلاع نیافت، سخنی به غایت بی اساس است، گرچه نقش برجسته حضرت حکیمه به عنوان کسی که شاهد ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است، انکارنشدنی است. همچنین روشن شد که شیعه در اعتقاد به تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به سخن یک زن اعتماد نکرده است.

پاسخ دوم: شیخ طوسی مستند ماجرای تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را منحصر در گزارش حضرت حکیمه نمی داند.

آقای قفاری در ادامه، ادعا می کند که شیخ طوسی نیز بر همین باور بوده است. وی در این باره چنین می نویسد:

پس مسئله مهدی و غیبت او ــ آن چنان که روایت شیخ الطائفه بر آن دلالت دارد ــ تنها از طریق حکیمه در میان شیعه رواج پیدا کرد و من نمی دانم چگونه شیعه سخن یک زن غیرمعصوم در مورد اصل مذهب می پذیرد، با این که آن ها اجماع تمام امت را ولو در مسئله ای فرعی اگر معصوم در میانشان نباشد، نمی پذیرند. (۲)

از ظاهر کلام ایشان این گونه برمی آید که گویا می خواهد بگوید: شیخ طوسی نیز بر این باور بوده است که مسئله وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، فقط از طریق حضرت حکیمه در میان شیعه رواج یافته است، ولی با مراجعه به کلمات شیخ طوسی به سادگی می توان دریافت که این ادعا هرگز با واقعیت همخوانی ندارد. شیخ در فصل

۱- این روایات را می توان در کتاب هایی همچون کتاب الغیبه نعمانی، کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق، الغیبه للحجه شیخ طوسی و... ملاحظه کرد.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۴.

مستقلی که به دلایل تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاصی داده است، چنین می نویسد:

اما درباره صحت ولادت آن حضرت از ناحیهٔ اخبار ما به زودی بخشی از آن چه، به صورت مختصر یا مفصل در این باره روایت شده را ذکر می کنیم و سپس برخی از اخبار مشاهده کنندگان آن حضرت را بیان می کنیم؛ زیرا بیان تمام آن چه در این باره روایت شده کتاب را طولانی می کند. (۱)

وی در ادامه، روایات گوناگونی در این باره نقل می کند. در این روایات، افراد زیادی ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یا دیدار خود با آن حضرت را گزارش داده اند. این افراد

به ترتیب عبارتند از: ابوالفضل حسین بن الحسن العلوی، حضرت حکیمه، احمد

بن محمد، ابوهاشم جعفری، نسیم خادم، مردی از اهل فارس، عمر اهوازی،

پیرزن همسایهٔ امام عسکری علیه السلام، عثمان بن سعید، نسیم و ماریه، حمزه بن نصر، ابراهیم بن ادریس، ابونصر خادم، کامل بن ابراهیم، جعفر کذاب، رشیق، اباهارون و احمد بن اسحاق. (۲)

البته این افراد، غیر از کسانی هستند که در فصل بعد که با عنوان «اخبار تعدادی از کسانی که صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را دیده اند» آورده شده اند. بنابراین، نمی توان

مدعی شد به اعتقاد شیخ طوسی، ماجرای تولد و غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

به وسیله حضرت حکیمه به شیعه منتقل شده است. البته در روایت مورد نظر

آقای قفاری، که در کتاب الغیبه شیخ طوسی روایت شده است هیچ گونه

قرینه ای وجود ندارد که اثبات کند اطلاع از امر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منحصراً در اختیار حضرت حکیمه بوده است. گفتنی است در این روایت، امام حسن علیه السلام به حضرت حکیمه سفارش می فرماید که امر امام مهدی را پس از شهادتشان برای شیعیان

بازگو نمایند.

۱- الغیبه للحجه، ص۲۲۹.

۲- الغیبه للحجه، ص۲۲۹-۲۵۳.

شبهۀ ۳۰. تعارض غیبت با لزوم معرفت امام

اشاره

* و می بینی که امامشان دستور می دهـد امر مهـدی و غیبتش از همه به جز شـیعیان مورد اعتماد مخفی داشـته شود، با این که هرکس امام را نشـناسد، به اعتقاد آن ها، غیرخـدا را شـناخته و عبادت کرده است و اگر در چنین حالتی بمیرد، به مرگ کفر و نفاق مرده (۱)است. (۲)

نقد و بررسی سندی

در این قسمت قفاری به دو روایت استناد کرده است؛ روایت نخست، روایتی است که طبق آن هر کس امام را نشناسد غیر خدا را شـناخته و عبادت کرده است. (۳) این روایت، سـند معتبری دارد و روایت دوم، روایتی است که بر اسـاس آن، مرگ بـدون معرفت امام، مرگ کفر و نفاق است (۴) که این روایت نیز سندی معتبر دارد.

نقد و بررسی محتوایی

اشاره

در کلام قفاری، دو پرسش می تواند وجود داشته باشد:

۱. چگونه به امامی که از دیدگان همه غایب است، می توان معرفت پیدا کرد؟

۲. چگونه به امامی که اصل وجود و غیبتش پوشیده است، می توان معرفت

پیدا کرد؟

۱- وتلاحظ أن إمامهم یأمر بحجب أمر المهـدی وغیبته إلا عن الثقات من شیعته، مع أن من لم یعرف الإمام ــ عنـدهم ــ فإنما یعرف ویعبد غیر الله، وإن مات علی هذه الحاله مات میته کفر ونفاق.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۵.

۳- الکافی، ج۱، ص۱۸۱: محمـد بن یحیی (ثقه: رجال نجاشـی، ص۳۵۳)، عن أحمـد بن محمد (ثقه: رجال نجاشـی، ص۷۶)، عن الحسن بن محبوب (ثقه: الفهرست، ص۹۶)، عن عمرو بن أبی المقدام (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۸۲)، عن جابر (ثقه: رجال نجاشی، ج۴، ص۳۴۴).

۴- الکافی، ج۱، ص۱۸۴: محمد بن یحیی(ثقه: رجال نجاشی، ص۳۵۳)، عن محمد بن الحسین (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۳۴)،

عن صفوان بن یحیی(ثقه: رجال نجاشی، ص۱۹۷)، عن العلاء بن رزین (ثقه: رجال نجاشی، ص۲۹۸) عن محمد بن مسلم (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۲۳).

پرسش نخست ناظر به وضعیت تمام شیعیانی است که توفیق دیدار با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را پیدا نکردند. اما پرسش دوم تنها متوجه شیعیانی است که در دوران تولد آن حضرت می زیسته اند و به دلیل شرایط حاد سیاسی، از اصل وجود آن حضرت مطلع نبودند؛ ولی شیعیانی که در آن دوران یا پس از آن می زیسته اند و با تلاش های امام حسن عسکری علیه السلام و دانشمندان شیعه از وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اطلاع یافتند، حتی اگر آن حضرت را ملاقات نکرده باشند، در تیررس این شبهه نیستند.

پاسخ پرسش اول

شیخ مفید، قریب به هزار سال پیش در پاسخ به پرسش نخست چنین می نویسد:

میان معرفت به امام و غیبت او منافاتی نیست؛ زیرا علم به وجود امام در هستی نیازمند مشاهده او نیست. ما به چیزهایی که با هیچ یک از حواس درک نمی شوند علم داریم، چه رسد به چیزی که ادراکش ممکن است؛ زیرا می توان به آن چه مکان ندارد علم پیدا کرد، چه رسد به آن چه مکان دارد، ولی مکانش مخفی است. می توان به معدوم و گذشته و آینده علم پیدا کرد، چه رسد به آن چه وجود دارد، ولی پوشیده و مستور است. خداوند بلندمرتبه به انبیای گذشته بشارت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیش از وجودش داد و فرمود: «وَإِذْ أَخَذَ الله مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ لَمَا آتَیْتُکُم مِن کِتَابٍ وَحِکْمَهٍ ثُمَّ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنصُرُنَّهُ قَالَ ءَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَی ذلِکُمْ إِصْرِی قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَکُم مِنَ الشَّاهِدِینَ» و فرمود: «النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِندَهُمْ فِی التَّورَاهِ وَالْإِنْجِیلِ» پس نام پیامبر ما ــ بر او و خاندانش سلام ــ در کتاب های پیشین خداوند نوشته شده بود و خداوند بر امت های گذشته معرفت به او، اقرار به او و انتظارش را واجب کرده بود، در حالی که او ودیعه ای در صلب پدرانش بود و به وجود نیامده بود. ما امروز به قیامت و مبعوث شدن و حساب روز واپسین علم و معرفت داریم،

در حالی که این ها معدومند و هنوز موجود نشده اند. ما آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیه السلام را می شناسیم، در حالی که نه آن ها را دیده ایم و نه کسانی را که آن ها را دیده اند. به جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت علیهم السلام معرفت داریم، در حالی که نه شخص آن ها را می شناسیم و نه مکان آن ها را می دانیم. پس خداوند معرفت به آن ها و اقرار به آن ها را بر ما واجب کرده است، گرچه ما راهی به آن ها نداریم. (۱)

پاسخ پرسش دوم

پاسخ اول: در پاسخ پرسش دوم باید گفت اول آن که در کنار روایت مورد نظر

آقای قفاری از امامان اهل بیت علیهم السلام در احادیث دیگری چنین روایت شده است

که تکلیف وجوب شناخت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف از عهده کسانی که این مهم برایشان

میسور نیست تا زمان مهیا شدن آن برداشته شده است. برای نمونه، یعقوب بن شعیب می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: اگر برای امام اتفاقی بیفتد، مردم چه کنند؟ فرمود:

این سخن خداوند «پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند» کجاست؟ آن ها تا زمانی که در حال جست وجو هستند معذورند و کسانی که منتظر جست وجوگران هستند نیز معذورند تا آن ها برگردند. (۲)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام پرسیده شد دربارهٔ کسانی که امامشان درگذشته چه می گویید و آن ها چه کنند. فرمود: آیا در کتاب خداوند نخوانده ای که «پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند» تا آن جا که می فرماید: «باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند». پرسیدم: فدایت شوم! تا زمانی که کسانی که برای اطلاع رفته اند برنگشته اند، وضعیت منتظران چگونه است؟ فرمود: خداوند تو را

۱- رسائل فی الغیبه، ج۱، ص۱۲.

۲- أین قول الله: (فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ)؟ قال: هم فی عذر ما داموا فی الطلب و هولاء الذین ینتظرونهم فی عذر حتی یرجع إلیهم أصحابهم. (الکافی، ج۱، ص۳۷۸)

رحمت کند! آیا نمی دانی که میان محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی علیه السلام ۲۵۰ سال فاصله بود و عده ای بر دین عیسی از دنیا رفتند، در حالی که منتظر دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم بودند؟ پس خداوند دوباره به آن ها پاداش داد. (۱)

بر این اساس، روشن شد که کسانی که در عصر تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می زیسته اند و به دلیل شرایط خاص آن مقطع از وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت آن حضرت مطلع نشده اند. اگر برای رسیدن به این آگاهی تلاش خود را به کار گرفته باشند، معذور هستند؛ زیرا تکلیف آن ها به معرفت شخص امام بدون وجود زمینه های این معرفت تکلیف بمالایطاق است که هم عقلاً قبیح است و هم روایات یادشده بر ضرورت نداشتن آن دلالت داشتند. بنابراین، بر باورهای شیعه از این ناحیه اشکالی

وارد نیست. (۲)

پاسخ دوم: پاسخ دوم این که مقصود از مرگ کفر و نفاق همچنان که در روایات اهل بیت آمده است، مرگ بر غیر دین اسلام نیست، بلکه مقصود مرگ

۱- أ ما تقرأ کتاب الله (فَلَوْلاَ نَفَرَ مِن کُلِّ فِرْقَهٍ مِنْهُمْ طَائِفَهٌ(إلی قوله (یَحْذَرُونَ(قلت: جعلت فداك! فما حال المنتظرین حتی یرجع المتفقهون؟ قال: فقال لی یرحمك الله أ ما علمت إنه کان بین محمد و عیسی: خمسون و مأتاً سنه فمات قوم علی دین عیسی انتظاراً لدین محمد؟ فاتاهم الله أجرهم مرتین. (تفسیر العیاشی، ج۲، ص۱۱۷)

۲- البته با نگاهی دقیق تر، کسانی که در این برهه می زیسته اند به اصل امامت و این که یك نفر از خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امام زمان است، اعتقاد داشته اند، ولی شخص او را به صورت دقیق نمی شناخته اند و به اعتراف عالمان اهل سنت چنین معرفتی نیز از مصادیق حدیث معروف پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. ابن حزم در شرح حدیث پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین می نویسد: «ان قیل: قد مات عمر و جعل الخلافه شوری فی سته نفر عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن أبی وقاص و طلحه والزبیر و أمرهم أن یتشاوروا ثلاثه أیام فی أیهم یولی قلنا: نعم و لیس فی هذا خلاف لأمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذی ذکرنا لأنه استخلف أحدهم و هو الذی یتفقون علیه. فعثمان هو الخلیفه من حین موت عمر و الناس تلك الثلاثه الأیام بمنزله من بعد عن بلد الخلیفه فلم یعلمه بإسمه و لا بعینه إلا بعد مده فهو معتقد لإمامته و بیعته و إن لم یعلمه بإسمه و لا بنسبه و لا بعینه.» (المحلی، ج۹، ص۳۵۹)

به حالت گمراهی است. شیخ کلینی سند خود را از ابن ابی یعفور چنین روایت می کند:

از امام صادق علیه السلام درباره این فرمایش پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله و سلم: «هرکس بمیرد و امامی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است»، پرسیدم که آیا مقصود مرگ در حال کفر است؟ فرمود: مقصود مرگ در حال گمراهی است. پرسیدم: پس هرکس امروز بمیرد، بدون این که امامی داشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟ فرمود: آری. (۱)

ملّاصالح مازندرانی در شرح این حدیث می نویسد:

کفر معانی متعددی دارد، از جمله کفر به خداوند و روز قیامت؛ یعنی انکار آن ها کلًا و این انکار اصل ایمان است. از جمله معانی آن گمراهی و ارتداد است؛ یعنی خارج شدن از مسیر حق بعد از داخل شدن در آن و ترک آن پس از خواستنش. به همین دلیل امام صادق علیه السلام به آن معنایی که در این حدیث قصد شده اشاره فرمود. پس هرکس به دین اسلام اعتراف کند، ولی امام حق را انکار کند به وجوب ایمان معترف است، اما از طریق آن گمراه شده است؛ چون گمان کرده است که طریق حق همانی است که می پیماید. چنین شخصی به این معنا کافر است نه به معنای اول. (۲)

بر این اساس، روشن شد که اگر اهل بیت علیهم السلام در جایی مرگ جاهلیت را به مرگ کفر و نفاق تفسیر کرده اند، در جای دیگر، مقصود خود را از مرگ کفر و نفاق توضیح داده اند و از قضا تفسیر اهل بیت علیهم السلام، همان تفسیری است که محدثان اهل سنت از این حدیث ارائه کرده اند. برای نمونه، ابن حجر در شرح حدیث پیامبر می نویسد:

۱- سألت أبا عبدالله علیه السلام عن قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من مات و لیس له امام فمیتته میته جاهلیه؟ قال: قلت: میته کفر؟ قال: میته ضلال. قلت: فمن مات الیوم و لیس له امام فمیته میته جاهلیه؟ فقال: نعم. (الکافی، ج۱، ص۳۷۶)

۲- شرح اصول الکافی، ج۶، ص۳۵۴.

مقصود از مرگ جاهلیت، مرگی مشابه مرگ اهل جاهلیت بر گمراهی است. (۱)

سیوطی می نویسد:

یعنی بمیرد، آن چنان که اهل جاهلیت بر گمراهی و افتراق می مردند. (۲)

بر این اساس، شیعه و اهل سنت در تفسیر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همنوا هستند. برخلاف تصور آقای قفاری، تفسیر یاد شده از حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفسیری شیعی نیست و البته مخفی ماندن این ظرافت ها بر کسی که هدفی جز شبهه افکندن و تکثیر اشکالات ندارد، چندان هم دور از انتظار نیست.

شبههٔ ۳۱. تعارض روایات آغاز غیبت

اشاره

* روایات شیعه درباره تعیین زمان غیبت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متعارضند. طوسی از حکیمه چنین روایت می کند: «سه روز پس از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مشتاق زیارت ولیّ خدا شدم. پس به سوی آن ها روانه شدم و ابتدا وارد اتاقی که سوسن در آن بود شدم، ولی نشانی ندیدیم و سخنی نشنیدم. دوست نداشتم در این باره سؤالی کنم. پس بر ابومحمد علیه السلام وارد شدم. حیا مانع شد پرسشی بنمایم، اما آن حضرت خود شروع به سخن کرده و فرمود: ای عمه، او در حمایت خداوند، حجاب و غیبت اوست تا این که به او اذن دهد.» (۳)

در حدیث دیگری روایت کرده است که (۴)حکیمه پس از هفت روز دیگر او را ندید و

۱- فتح الباری، ج۱۳، ص۵.

۲- شرح سنن النسائی، ج۷، ص۱۲۳.

۳- أما وقت غیبه المهدی فإن روایات الشیعه تتضارب فی تحدیده. فیروی الطوسی أن حکیمه قالت: «... فلما کان بعد ثلاث (من مولده) اشتقت إلی ولی الله فصرت إلیهم فبدأت بالحجره التی کانت سوسن فیها، فلم أر أثراً ولا سمعت ذکراً، فکرهت أن أسأل فدخلت علی أبی محمد علیه السلام فاستحیت أن أبدأ بالسؤال فبدأنی فقال: هو یا عمه فی کنف الله وحرزه وستره و غیبه حتی یأذن الله له».

۴- فی روایه ثانیه أن حکیمه فقدته بعد سبعه أیام، وفی روایه ثالثه: أنها رأته بعد أربعین یوماً یمشی فی الدار ثم فقدته بعد ذلک، وفی روایه أخری أن حکیمه کانت تختلف إلی دار العسکری، تزوره کل أربعین یوماً، وقبل وفاته بأیام قلائل ــ کان عمر المهدی آنذاک خمس سنوات علی الأکثر ــ زارت دار العسکری کعادتها، تقول: ف- «رأیته رجلاً فلم أعرفه، فقلت لابن أخی علیه السلام: من هذا الذی تأمرنی أن أجلس بین یدیه؟ فقال لی: هذا ابن نرجس، هذا خلیفتی من بعدی وعن قلیل تفقدونی فاسمعی له وأطیعی».

در حـدیث سومی روایت کرد که او را پس از چهل روز دید، در حالی که در خانه راه می رفت و پس از آن دیگر او را ندید. در حـدیث دیگری آمـده است که حکیمه در خـانه عسـکری رفت و آمـد می نمود و هر چهل روز او را زیارت می کرد. چند روز پیش از وفات حسن عسـکری ـ که عمر مهدی حداکثر پنج سال بود ـ طبق عادت خود به خانه عسـکری رفت و ماجرا را چنین شـرح کرده است: «مردی را دیدم و نشـناختم؛ به برادرزاده ام گفتم: این که دسـتور می دهی در مقابلش بنشـینم کیست؟ فرمود: فرزند نرجس و جانشین من است و به زودی مرا از دست خواهید داد. پس سخن او را بشنو و از او اطاعت کن.»

و مهـدی این چنین غایب شد و کسـی جز حکیمه ـ که خبر آن را به ثقات شـیعه منتقل کرد، آن چنان که روایتشان می گوید ـ از آن اطلاع (۱)نیافت. (۲)

نقد و بررسی سندی

در این قسمت قفاری به چهار روایت استناد کرده است که همه آن ها ضعیف و غیر قابل اعتمادند. (۳)

۱- هکذا غاب المهدی ولم یعلم بأمره أحد سوی حکیمه التی أودعت خبره ثقات الشیعه ـ کما تقول روایاتهم ـ .

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۵.

۳- الغیبـه للحجه، ص۲۳۷و ۲۳۹؛ کمـال الـدین و تمـام النعمه، ص۴۲۹ روایت نخست به دلیـل مهمـل بودن محمـد بن عبـدالله المطهری (مستدرکات، ج۷، ص۱۹۰) و روایت دوم به دلیل مهمل بودن موسـی بن محمد ضعیفند (مستدرکات، ج۸، ص۳۲). روایت سـوم مرسـله است و روایت چهـارم به دلیـل مهمـل بودن محمـد بن عبـدالله المطهری ضـعیف است (مسـتدرکات، ج۷، ص۱۹۰).

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: غیبت امری تدریجی بود و نه دفعی

آقای قفاری در اشکال پیش گفته، مرتکب دو اشتباه اساسی شده است. اول این که تصور کرده تنها کسی که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را ملاقات کرد و از تولد و غیبت ایشان اطلاع یافت، حضرت حکیمه بوده است. دوم این که گمان کرده غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف امری دفعی بوده است که با آخرین ملاقات حضرت حکیمه با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، آغاز شده است. اما از نقد شبهۀ پیشین درمی یابیم که اولاً حضرت حکیمه تنها شخصیتی نبوده اند که با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دیدار کرده و از تولد و غیبت آن حضرت مطلع بوده است، بلکه بسیاری دیگر از اصحاب مورد اعتماد امام حسن عسکری علیه السلام آن حضرت را ملاقات کرده بودند. بنابراین، دادن نقش محوری به حضرت حکیمه در جریان باخبر شدن شیعیان از تولد و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اساس باطل است. ثانیاً غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با آخرین ملاقات حضرت حکیمه با ایشان هم زمان نبوده است. اصولاًـ غیبت به معنای ظاهر نشدن امام عجل الله تعالی فرجه الشریف در برابر انظار مردم است. این پدیده گرچه می توانست به صورت دفعی انجام پذیرد، اما روایات و گزارش های تاریخی مؤید این معناست که این پدیده صورتی تدریجی داشته است. به همین دلیل، در منابع حدیثی به موارد گوناگونی برمی خوریم که شیعیان مورد اعتماد، آن حضرت را یک شب پس از تولد، (۱) هفت روز پس از تولد، (۲) چهل روز پس از آن، (۳) دو روز پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام، (۴) چند روز قبل از شهادت حضرت، (۵)

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۳۱.

۳- الغیبه للحجه، ص۲۳۷.

۴- الغیبه للحجه، ص۲۳۹.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۵۳.

هنگام تجهیز حضرت (۱) یا پس از شهادت امام عسکری علیه السلام (۲) دیده اند. این روایات نشان می دهد، این تصور آقای قفاری که غیبت آن حضرت امری دفعی و هم زمان با آخرین ملاقات حضرت حکیمه بوده، بی اساس است. به همین دلیل، شیخ مفید (۳) با این که آغاز غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را زمان تولد آن حضرت می داند، حکایت های گوناگونی از دیدار شیعیان خاص با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از زمان تولد تا پایان غیبت صغرا آورده است. (۴) این نیست، مگر به این دلیل که به باور او غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نه دفعی که تدریجی بوده است، همچنان که امثال شیخ صدوق و شیخ طوسی که احادیث مورد نظر آقای قفاری را روایت کرده اند، در کنار این احادیث ده ها ماجرا از تشرفات مؤمنان به محضر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نیز آورده اند. (۵) پس به باور آنان، آغاز غیبت آن حضرت با آخرین ملاقات حضرت حکیمه هم زمان نبوده است. اگرنه، چگونه می توان از یک سو آغاز غیبت را روز سوم یا هفتم تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و آن هم هم زمان با آخرین ملاقات حضرت حکیمه دانست و از سوی دیگر، ده ها حکایت از ملاقات دیگر مؤمنان در زمان های گوناگون حتی چندروز پیش از شهادت امام عسکری علیه السلام یا پس از آن را بیان کرد.

مشکل آقای قفاری این است که با گزینش تعداد انگشت شماری از روایات و از پیش خود برای شروع غیبت زمانی خاص تعیین کرده و براساس آن، روایات را متعارض دیده است؛ در حالی که برای فهم معنای یک روایت، باید دیگر روایات مشابه را نیز دید و مقصود اصلی روایت را با عرضه روایات بر یکدیگر به دست آورد.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۷۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۷۳.

۳- الارشاد، ج۲، ص ۳۴۰.

۴- الارشاد، ج۲، ص ۳۵۱.

۵- کمال الدین و تمام النعمه، باب من شاهد القائم، ص۴۳۴؛ الغیبه للحجه، فصل الکلام فی ولاده صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، ص۲۲۹.

همچنان که برای فهم مقصود یک دانشمند، باید مجموع سخنان او را در نظر گرفت. پس اگر شیخ طوسی یا شیخ صدوق، روایتی را آورده اند که براساس آن، حضرت حکیمه در روز سوم یا هفتم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را زیارت کردند، در کنار آنان، ده ها روایت دیگر هم آورده اند که به صورت مکرر و در زمان های دیگر، افراد دیگری نیز حضرت را دیده اند. مجموع این روایات نشان می دهد به اعتقاد آنان، شروع غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با آخرین ملاقات حضرت حکیمه با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم زمان نبوده است.

پاسخ دوم: فقدان تعارض در روایات مورد نظر قفاری

نکته دیگری که در کلام آقای قفاری وجود دارد، این است که گویا او چهار روایت مربوط به ملاقات حضرت حکیمه با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در تعارض دیده است، در حالی که اولاً او در نقل روایت دوم امانت داری نکرده و به دروغ مدعی شده است که حکیمه پس از هفت روز امام مهدی را ندید؛ (۱) در حالی که در آن روایت از دیده شدن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در روز هفتم سخن به میان آمده و نه دیده نشدن پس از هفت روز. ثانیاً این روایات هرگز با یکدیگر در تعارض نیستند. متن چهار روایت مورد نظر آقای قفاری این گونه است:

۱. فلما کان بعد ثلاث اشتقت إلی ولیّ الله، فصرت إلیهم فبدأت بالحجره التی کانت سوسن فیها، فلم أر أثراً ولا سمعت ذکراً فکرهت أن أسأل، فدخلت علی أبی محمد علیه السلام فاستحییت أن أبدأه بالسؤال، فبدأنی فقال: [هو] یا عمه فی کنف الله و حرزه و ستره و غیبه حتی یأذن الله له، فإذا غیب الله شخصی وتوفانی و رأیت شیعتی قد اختلفوا فأخبری الثقات منهم، و لیکن عندک و عندهم مکتوماً، فإن ولیّ الله یغیبه الله عن خلقه ویحجبه عن عباده فلا یراه أحد حتی یقدم له جبرئیل علیه السلام فرسه «لِیَقْضِیَ الله أَمْرَاً کَانَ مَفْعُولاً». (۲)

۱- و فی روایه ثانیه ان حکیمه فقدته بعد سبعه ایام.

۲- الغیبه للحجه، ص۲۳۶.

۲. عن موسی بن محمـد بن جعفر قال: حـدثتنی حکیمه بنت محمـد علیها السـلام بمثل معنی الحدیث الأول إلّا أنها قالت: فقال لی: أبو محمد علیه السـلام یا عمه! إذا کان الیوم السابع فأتینا. فلما أصـبحت جئت لاسـلم علی أبی محمد علیه السـلام و کشفت عن الستر لاتفقد سـیدی فلم أره، فقلت له: جعلت فداك! ما فعل سیدی؟ فقال: یا عمه إستودعناه الذی استودعت أمّ موسی. فلما کـان الیوم السـابع جئت فسـلمت و جلست فقـال: هلموا ابنی، فجئ بسـیدی و هو فی خرق صـفر ففعـل به کفعله الأول، ثم أدلی لسانه فی فیه کأنما یغذیه لبناً وعسلاً، ثم قال: تکلّم یا بنی... . (۱)

۳. ... فلما کان بعد أربعین یوماً دخلت علی أبی محمد علیه السـلام فإذا مولانا الصاحب یمشی فی الدار، فلم أر وجهاً أحسن من وجهه ولا لغه أفصـح من لغته، فقال أبومحمـد علیه السـلام: هـذا المولود الکریم علی الله عزوجل فقلت: سـیدی أری من أمره ما أری و له أربعون یومـاً، فتبسم و قـال: یـا عمتی أمـا علمت أنـا معاشـر الأئمه ننشؤ فی الیوم ما ینشؤ غیرنا فی السـنه، فقمت فقبلت رأسه و انصـرفت، ثم عـدت وتفقـدته فلم أره فقلت لأـبی محمـد علیه السـلام: مـا فعـل مولانـا؟ فقـال: یـا عمه اسـتودعناه الـذی استودعت أمّ موسی. (۲)

۴. قالت حکیمه: فلم أزل أری ذلک الصبی فی کلّ أربعین یوماً إلی أن رأیته رجلاً قبل مضی أبی محمد علیه السلام بأیام قلائل فلم أعرفه، فقلت لابن أخی علیه السـلام: من هـذا الذی تأمرنی أن أجلس بین یدیه؟ فقال لی: هذا ابن نرجس و هذا خلیفتی من بعدی وعن قلیل تفقدونی فاسمعی له و أطیعی. (۳)

بـا دقت در این چهـار روایت روشن می شود که در آن هـا هیـچ تعارضـی نیست؛ زیرا روایت نخست، تنهـا نـاظر به این مطلب است که حضـرت حکیمه، فردای شب تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف موفق به زیارت آن حضرت نشد و اصلاً از این که روز های پس از آن

۱- الغیبه للحجه، ص۲۳۷.

۲- الغیبه للحجه، ص۲۳۹.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۲۹.

امام مهدی را دیده اند یا نه سخنی به میان نیامده است. آن چه در حدیث دوم به چشم می خورد، این است که حضرت حکیمه در روز هفتم توانست با امام مهدی دیدار کند و باز نسبت به این که روز های بعد توفیق ملاقات را داشته اند یا نه، سخنی در میان نیست و گفتیم که آقای قفاری به دروغ از حضرت حکیمه چنین نقل کرده بودند که پس از روز هفتم آن حضرت را ندیدم.

در روایت چهارم چنین آمده است که حضرت حکیمه هر چهل روز امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را زیارت می کرد. روشن است که میان این سه روایت هیچ تعارضی نیست؛ زیرا هیچ کدام یکدیگر را نفی نمی کنند و بر اساس آن ها حضرت حکیمه روز اول موفق به ملاقات نمی شود و در روز هفتم این توفیق را پیدا می کند. در هر چهل روز باز این توفیق برایش فراهم می شود.

در روایت سوم نیز چنین آمده که حضرت حکیمه، در روز چهلم به دیدار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می رود. این مطلب با روایات سابق همخوانی دارد، تنها نکته روایت این است که ایشان می گوید: «ثم فقدته بعد ذلک.» این روایت به ظاهر با روایت چهارم

ـ که براساس آن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را هر چهل روز زیارت می کرده ـ منافات دارد؛ اما این تعارض ظاهری نیز به این صورت حل شدنی است که مقصود حضرت حکیمه از جملهٔ «ثم فقدته بعد ذلک» این است که روز های پس از روز چهلم ـ یعنی روز چهل و یکم و چهل و دوم و... ـ امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را زیارت نکردم. این با ملاقات چهل روز پس از آن منافاتی ندارد. به تعبیر دیگر، اگر تعبیر حضرت حکیمه این بود که: «ثم فقدته بعد ذلک ابداً»، این تعبیر هرگونه ملاقاتی پس از آن تاریخ را نفی می کرد؛ اما در کلام حضرت حکیمه، چنین تعبیری نیامده است. افزون بر این که اگر واقعاً میان این دو روایت تعارض باشد، این مسئله آن قدر کوچک و جزئی است که اگر هر دو را هم باطل بدانیم، هیچ چیزی آسیب نمی بیند.

با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که اولاً روایات به ظاهر متعارض چهار روایت

نبوده و بلکه دو روایتند و ثانیاً این دو روایت نیز با یکدیگر جمع شدنی هستند.

شبهۀ ۳۲. تناقض در روایات مربوط به مکان زندگی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف

اشاره

* اما مکـان غیبت، امری سرّی و پنهـانی بود و چون که شـیعیان از مسئله غیبتِ پنـداری مطلع شدنـد، درصـدد یافتن مکان او برآمدند؛ ولی باب که مدعی ارتباط با او بود، از افشای آن سر باز زد و توقیعی سرّی که آن را به مهدی نسبت می داد، با این مضـمون بیرون آورد: «اگر مکـان را بداننـد، دیگران را از آن مطلع می کننـد.» این عبـارت می رسانـد که او در مکـان معینی است؛ در پناهگاهی سرّی که جز باب از آن

خبر ندارد و علت کتمان مکان غیبت او از شیعیانش، بیم او از مطلع کردن

دیگران است. (۱)

لیکن پاره ای از روایات کافی، شـهری را که او در آن مخفی شـده است، ذکر کرده اند: «صاحب این امر ناگریز غیبتی خواهد داشت و نـاگریز در غیبتش کنـاره گیری خواهـد داشت و "طیبه"، منزل خوبی است.» این روایت به این که او در مدینـۀ منوره مخفی می شود، اشاره دارد؛ چرا که «طیبه» از نام های «مدینه» است و چون یکی از شـیعیان از حسن عسکری پرسید: اگر برای شما اتفاقی افتاد، در کجا از او پرس و جو کنم؟ پاسخ داد: در مدینه. (۲)

۱- أما مکان الغیبه فإنه کان موضع السریه والکتمان، ولما تناهی إلی شیعته خبر الغیبه المزعومه حاولوا التعرف علی مکانه إلا أن الباب الذی یدعی الصله به رفض البوح بشیء من ذلک وأخرج «توقیعاً» سریاً ینسبه للمهدی یقول فیه: «... إن عرفوا المکان دلوا علیه» فهـذا النص یشـیر إلی أنه فی مکـان معین، وفی مخبـأ سـری لا یعرفه إلا الباب، وأن سب کتمان مکان غیبته عن شـیعته هو خوفه من إخبارهم للغیر بمکانه.

۲- لکن دلت بعض روایات الکافی علی البلـد الذی یختفی فیه، حیث قالت: «لابد لصاحب هذا الأمر من غیبه، ولابد له فی غیبته من عزله، ونعم المنزل طیبه».فهی تشیر إلی أنه یختبئ بالمدینه المنوره، لأن طیبه من أسمائها، ولما قال أحدهم للحسن العسکری: إن حدث بک حدث فأین أسأل عنه؟ قال: بالمدینه.

ولی طوسی در الغیبه روایت کرده است که او ساکن کوهی است که «رضوی» خوانده می شود. روایت او چنین است: «عبدالاعلی مولی آل سام می گوید: همراه اباعبدالله علیه السلام از منزل خارج شدم. چون به روحاء رسیدیم، آن حضرت گردن کشیده، به کوه آن منطقه نگاه کردند و به من فرمود: این کوه را می بینی؟ به آن رضوی می گویند؛ از کوه های فارس بود؛ ما را دوست داشت؛ پس خداوند او را به سوی ما منتقل کرد. همانا در آن، هر درخت میوه داری است و آن جا محل امن خوبی برای شخص ترسان است ــ این جمله را دوبار تکرار فرمود ــ همانا برای صاحب این امر در آن دو غیبت خواهد بود؛ یکی کوتاه و دیگری طولانی.» (۱)

برخی از روایات می گویند: او در برخی وادی های مکه پنهان شده است. در تفسیر عیاشی و غیر آن آمده است که اباجعفر گفت: برای صاحب این امر در برخی از این نواحی غیبتی خواهد بود و سپس با دست به منطقه «ذی طوی» اشاره کردند. (۲)

لیکن احادیث آن ها در ادعیه و زیاراتی که برای مشاهد ائمه است، اشاره می کند که او ساکن سرداب سامراست و به همین دلیل، در آن ها چنین آمده است: «سپس به سرداب غیبت برو و میان دو درگاه بایست و با دست، دو طرف در را بگیر. پس از آن مانند کسی که اذن دخول می خواهد، تنحنح کن و با وقار و آرامش نام خدا را ببر و وارد شو. در گوشه سرداب، دو رکعت نماز بگذار و بگو: بارخدایا، انتظار به درازا کشید و بدکاران ما را سرزنش کردند و دفع ظلم ستمگران بر ما سخت شد. خدایا، صورت

۱- ینما یروی الطوسی فی الغیبه أنه مقیم بجبل یدعی رضوی، حیث یقول فی روایته: «... عن عبد الأعلی مولی آل سام قال: خرجت مع أبی عبدالله علیه السلام فلما نزلنا الروحاء نظر إلی جبلها مطلاً علیها، فقال لی: تری هذا الجبل؟ هذا جبل یدعی رضوی من جبال فارس أحبنا فنقله الله إلینا، أما إن فیه کل شجره مطعم، ونعم أمان للخائف مرتین، أما إن لصاحب هذا الأمر فیه غیبتین واحده قصیره والأخری طویله».

۲- تذکر روایات أخری أنه یختفی فی بعض ودیان مکه، فقد جاء فی تفسیر العیاشی وغیره أن أبا جعفر قال: «یکون لصاحب هذا الأمر غیبه فی بعض هذه الشعاب ــ ثم أومأ بیده إلی ناحیه ذی طوی».

مبارك ولی ات را در زمان حیات و مماتمان به ما بنما. بارخدایا، من به رجعت پیش روی صاحب این مکان ایمان دارم. فریاد رس، فریاد رس، فریاد رس، ای صاحب الزمان برای وصال تو از دوستان بریدم و سرزمین ها را درنوردیدم و مطلب خود را از اهل سرزمین ها مخفی نگاه داشتم تا این که نزد پروردگارت و پروردگارم شفیع من باشی، ای سرور من، ای فرزند حسن بن علی، به عنوان زائرت آمدم.» (۱)

و برخی از روایاتشان می گوید در غیبتش، سی نفر از دوستانش همراه اویند که همدم او در تنهایی هستند و او با وجود سی نفر احساس تنهایی نمی کند. (۲)

اختصاص این ادعیه، مناجات، اذن دخول و... به سرداب از این مطلب حکایت دارد که جعل کنندگان این روایات می خواهند وجود او در سرداب را به پیروانشان بباورانند و به همین دلیل، ابن خلکان می گوید: «شیعیان منتظر خروج او از سرداب در آخرالزمانند» و ابن اثیر می نویسد: «آن ها معتقدند منتظر در سرداب است.» (۳)

علی رغم آن چه گذشت، یکی از شیعیان معاصر واقعیت را انکار کرده و می گوید: «هیچ روایتی وجود ندارد و در (۴)هیچ کتابی از کتاب های شیعه نیامده است که

۱- یر أن أحادیثهم فی الأدعیه والزیاره لمقامات الأئمه تلوح إلی أنه مقیم بسرداب سامراء، ولذلک جاء فیها «ثم ائت سرداب الغیبه وقف بین البابین، ماسکاً جانب الباب بیدک، ثم تنحنح کالمستأذن، وسم وانزل، وعلیک السکینه والوقار، وصل رکعتین فی عرضه السرداب وقل:... اللّهم طال الانتظار وشمت بنا الفجار، وصعب علینا الانتصار، اللّهم أرنا وجه ولیک المیمون، فی حیاتنا وبعد المنون، اللّهم إنی أدین لک بالرجعه، بین یدی صاحب هذه البقعه، الغوث الغوث الغوث یا صاحب الزمان، قطعت فی وصلتک الخلاف، وهجرت لزیارتک الأوطان، وأخفیت أمری علی أهل البلدان لتکون شفیعاً عند ربک وربی... یا مولای یا ابن الحسن بن علی جئتک زائراً لک».

۲- تشیر بعض أخبارهم إلی أن معه فی غیبته ثلاثین من أولیائه یؤنسونه فی وحدته «وما بثلاثین من وحشه».

۳- تخصیص السرداب بتلک ادعیه والمناجاه والاستئذان عند الدخول... یدل علی أن واضعی تلک الروایات یوهمون أتباعهم بوجوده فی السرداب، ولهذا قال ابن خلکان: «والشیعه ینتظرون خروجه فی آخر الزمان من السرداب بسر من رأی». وذکر ابن الأثیر أنهم یعتقدون أن المنتظر بسرداب سامراء.

۴- رغم ذلک فإن بعض الشیعه المعاصرین ینفی ما هو واقع ویقول: «لم یرد خبر ولا وجد فی کتاب من کتب الشیعه أن المهدی غاب فی السرداب... ولا ـ أنه عند ظهوره یخرج منه، بل یکون خروجه بمکه ویبایع بین الرکن والمقام»، ولکن عمل الشیعه یخالف ذلک، ویتفق مع ما جاء فی کتب الزیاره عندهم. فقد ظل الشیعه ــ کما یقول الشیعی أمیر علی ــ إلی أواخر القرن الرابع عشر المیلادی الذی صنف فیه ابن خلدون تاریخه الکبیر یجتمعون فی کل لیله بعد صلاه المغرب بباب سرداب سامراء فیهتفون باسمه ویدعونه للخروج حتی تشتبک النجوم ثم ینفضون إلی بیوتهم بعد طول الانتظار وهم یشعرون بخیبه الأمل والحزن.

مهدی در سرداب غایب شده است... و نیامده است که او هنگام ظهور از آن جا خارج می شود، بلکه خروج او از مکه است و میان رکن و مقام با او بیعت می شود»، ولی عمل شیعه، مخالف این ادعاست و با آن چه در کتاب های زیارت آمده، هماهنگ است؛ چرا که به گفته امیرعلی، نویسنده شیعی، شیعیان تا اواخر قرن چهاردهم میلادی که ابن خلدون، تاریخ کبیرش را می نوشته، هر شب پس از نماز مغرب، در درگاه سرداب سامرا جمع می شدند و تا زمانی که ستارگان آسمان بسیار شدند، نام او را صدا می کردند و او را دعوت به خروج می کردند و پس از انتظاری طولانی، با ناامیدی و اندوه به خانه هاشان باز می گشتند.

و این انتظار مایه سخره کنندگان بود تا آن جا که گفته شد: «زمان آن نرسیده است که سرداب بزاید آن کسی را که شما با نادانی تان درباره اش سخن می گویید؟ زمان آن نرسیده؟ پس خاک بر سر عقل هایتان چرا که شما به سیمرغ و دیوها افسانه سومی افزودید.» (۱)

و ابن قیم گفته است: «این ها مایه خجالت و خنده بنی آدمند و هر عاقلی آن ها را مسخره می کند.» به همین دلیل است که دردعاهایشان آمده که آن ها به دلیل این اعتقاداتشان، مورد تمسخر و عیب جویی دیگران قرار (۲)گرفته اند و در دعاهایشان

۱- کان هذا الانتظار مثار سخریه الساخرین حتی قیل: ما آن للسرداب أن یلد الذیکلمتموه بجهلکم ما آنا فعلی عقولکم العفاء فإن کمثلثتم العنقاء والغیلانا

۲- قال ابن القیم: «ولقد أصبح هؤلاء عارًا علی بنی آدم، وضحکه یسخر منهم کل عاقل». ولهذا جاء فی أدعیتهم ما یشعر بأنهم صاروا بهذا الاعتقاد موضع السخریه والشماته فیدعو أحدهم ویقول _ مناجیاً الغائب _ : «طال الانتظار وشمت بنا الفجار...».

خطاب به غایب چنین می گویند: «همانا انتظار به درازا کشید و بدکاران ما را

شماتت کردند... .»

برخی از زیاراتشان نیز از حیرت آن ها درباره مکان پنهان شدن او حکایت دارد. پس او را صدا می زنند و می گویند: «ای کاش می دانستم در کجا مسکن گزیده ای یا کدامین سرزمین تو را در آغوش کشیده. آیا در کوه رضوی هستی یا در ذی طوی یا جای دیگر؟» (۱)

با وجود این، پاره ای دیگر از روایاتشان می گوید او مکان ثابتی ندارد، بلکه میان مردم زندگی می کند. «در مراسم حج شرکت می کند و مردم را می بیند، ولی آن ها

او را نمی بینند.» (۲)

روایاتشان در مورد تعیین مکان او با یکدیگر این گونه اختلاف دارند و بر اساس اختلاف جناح های شیعی یا بر اساس اختلاف احوال و زمان ها، هر کس در این باره رأیی را انتخاب می کند. تا زمانی که بازی فریب کاری و تزویر ادامه دارد، چنین اختلافی طبیعی است؛ چرا که غایب آن ها وجود خارجی (۳)ندارد.» (۴)

خلاصه شبهه

اولاً روایات ناظر به مکان امام مهدی با یکدیگر در تعارضند و ثانیاً شیعیان به

۱- قد جاء فی بعض أدعیه الزیارات عندهم ما ینبئ عن حیرتهم فی مکانه الذی یختفی فیه، فهم یهتفون به ویقولون: «... لیت شعری أی استقر بک النوی، بل أی أرض تقلک أو ثری، أبرضوی أم غیرها، أم ذی طوی...».

۲- ذا وتذکر روایات أخری لهم أنه لیس له مکان ثابت بل هو یعیش بین الناس «یشهد الموسم فیراهم ولا یرونه».

۳- هکذا تختلف أخبارهم فی تحدید مکانه، وکل زمره تذهب فی هذا مذهباً علی اختلاف الفصائل الشیعیه أو علی اختلاف الأحوال والأزمنه، أو حتی تستمر لعبه التلبیس والتزویر.ومن الطبیعی أن تختلف مادام غائبهم لا وجود له.

۴- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۲۶_ ۱۰۳۰.

پنهان شدن امام مهدی در سرداب معتقدند.

پاسخ ادعای نخست

نقد و بررسی سندی

قفاری برای اثبات تعارض روایات مکان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به چند دسته از روایات استناد کرده است؛ در دسته نخست دو روایت وجود دارد که طبق نخستین آن منزل امام در دوران غیبت طیبه (مدینه) است. (۱) این روایت از نظر سندی ضعیف است، اما روایت دوم از سند معتبری برخوردار است. (۲) طبق دسته دوم روایاتی که قفاری بدان استناد جسته، مکان امام در عصر غیبت کوه رضوی است (۳) که این روایت نیز ضعیف است؛ و طبق دسته سوم، مکان امام ذی طوی است (۴) و این روایت نیز با مشکل ارسال در سند روبه روست. بنابر این روایات معتبر حتی در ظاهر نیز عاری از هر نوع تعارض بدوی هستند.

نقد و بررسی محتوایی

در مورد روایاتی که محل سکونت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را در دوران غیبت مکان های مختلفی چون مدینه، ذی طوی، رضوی یا جاهای دیگر معرفی کرده اند، باید گفت میان این روایات هیچ تعارضی وجود ندارد؛ چرا که به مضمون همه آن ها، بدون کمترین اشکالی می توان ملتزم شد. در توضیح مطلب باید دانست اولاً امام

۱- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن علی بن أبی حمزه، عن أبی بصیر، ... (الکافی، ج۱، ص۳۴۰). علی بن ابی حمزه ضعیف است (رجال نجاشی، ص۷۴۲).

۲- محمد بن یحیی (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۵۳) عن أحمد بن إسحاق (ثقه: رجال نجاشی، ص۹۱) عن أبی هاشم الجعفری (ثقه: رجال نجاشی، ص۱۵۶). (الکافی، ج۱، ص۳۲۸)

۳- أخبرنا ابن أبی جید القمی، عن محمد بن الحسن بن الولید، عن محمد بن الحسن الصفار، عن العباس بن معروف، عن عبدالله بن حمدویه بن البراء، عن ثابت، عن إسماعیل، عن عبد الاعلی مولی آل سام... (الغیبه للحجه، ص۱۶۳). ثابت و اسماعیل در این مشترکند و تشخیص آن ها ممکن نیست.

۴- تفسیر العیاشی، ج۲، ص۵۶.

مهـدی عجـل الله تعال فرجه الشـریف به اقتضای این که بشـر است، به مکانی برای زنـدگی نیاز دارد. به جز آن، این مکان می تواند در مقاطع مختلف زمانی، تغییر یابد؛ یعنی آن حضـرت در طول هزار و چند صد سالی که از عمر شریفشان گذشته است، مکان های مختلفی را برای زنـدگی انتخاب کرده انـد یا می کننـد. گاهی در مـدینه سـکونت گزیده و گاه در مکه منزل کرده اند. گاه در ذی طوی زندگی کرده و گاهی در کوه رضوی بوده اند. زمانی نیز مکان های دیگر را برای سکونت برگزیده اند، چنـان که محـل تولـد و بخش هـای آغـازین حیات مبارکشان شـهر سامرا بوده است. همان طور که در توقیع مورد اشاره آقای قفاری تصـریح شده است، علت خفای مکان دقیق آن حضرت، ایمن ماندن ایشان از شناسایی است. روشن است که تصریح به شهر حضـور ایشـان از دو جهت منجر به شـناسایی آن حضـرت نمی شود: اول این که مقطع زمـانی حضور ایشـان در آن شـهر معین نشده است. دوم این که هویت آن حضـرت برای مردم ناشناخته است. از این رو، حضورشان در یک شهر خاص منجر به شناسایی ایشان نمی شود. به همین دلیل عاشـقان آن حضرت، سوزمندانه، حیرت خود را از مکان آن حضرت زمزمه می کنند: «لیت شعری این استقرت بک النوی بل ای ارض تقلک اوثری ابرضوی ام غیرها ام ذی طوی.»

با این توضیـح ها روشن شـد که سـخن پایانی نویسـنده مورد نظر که می گویـد: «ولی طبق روایات دیگر شیعه، او مکان ثابتی نـدارد، بلکه میان مردم زنـدگی می کنـد»، با دیگر روایات همخوان و هماهنگ است و هیچ نیازی نیست آن را فریب کاری و تزویر شـیعه بخواند. اساساً روشن نیست آقای قفاری از کدام منطق پیروی می کند و در فهم روایات از چه اسلوبی بهره می برد که همیشه تعـارض و تضـاد به ذهنش متبـادر می شود، بـا این که می توان بـدون غرض ورزی و پیش داوری و بـا دور ریختن تعصب ها و لجاجت ها، به این روایات و روایات مشابه نگریست و آن ها را کنار هم نشاند و میانشان آشتی برقرار کرد.

پاسخ ادعای دوم

نقد و بررسی سندی

آن چه قفاری در این قسمت به آن استناد کرده است تا اثبات کند که شیعیان معتقد به مخفی شدن امام مهدی در سرداب هستند، نه تنها مرسل است، بلکه اساساً مستند به هیچ یک از امامان معصوم هم نیست و به احتمال زیاد از منشئات یکی از علماست. (۱) بنابر این اشکال قفاری از اساس فرو خواهد ریخت.

نقد و بررسی محتوایی: مخفی شدن امام مهدی در سرداب، اتهامی بی دلیل

اشاره

درباره اتهام اعتقاد داشتن شیعیان به وجود امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در سرداب باید گفت آقای قفاری، نه اولین نویسنده وهابی است که این اتهام را به شیعه نسبت می دهد و نه آخرین آن هاست. (۲) نویسندگان وهابی اصرار فراوانی دارند اعتقاد به زندگی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در سرداب را به شیعه نسبت دهند و با وجود این که بسیاری از دانشمندان شیعه این مسئله را نفی کرده اند، باز این اتهام را تکرار می کنند. پس چاره ای جز طرح تفصیلی این مسئله نیست.

روایاتی که متعرض محل زندگی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در عصر غیبت شده اند، دو دسته اند: دسته ای به مکان هایی خاص اشاره کرده و دسته ای دیگر مکان آن حضرت را نامعلوم دانسته اند. برخی از این دو دسته روایت بدین قرارند:

۱. روایاتی که از مکانی خاص یاد کرده اند

الف) مدینه: از امام باقر و امام صادق علیهما السلام چنین روایت شده است:

صاحب این امر ناگریز غیبتی خواهد داشت و ناگریز در غیبتش کناره گیری خواهد داشت و طیبه، منزل خوبی است.

۱- المزار، ص۶۵۸.

۲- الصراع بین الاسلام و الوثنیه، ص۶۳-۶۵.

این حدیث را که از مدینه به عنوان محل زندگی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف یاد کرده است، شیخ کلینی (۱)، شیخ نعمانی (۲)، شیخ طوسی (۳)، شیخ حر عاملی (۴) و علامه

مجلسی (۵) روایت کرده اند.

در حدیث دیگری، ابوهاشم جعفری می گوید:

از امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم: عظمت شما مانع از سؤال می شود. آیا اجازه پرسش دارم؟ فرمودند: بپرس. پرسیدم: آیا برای شما فرزندی است؟ فرمودند: آری. عرض کردم: اگر برای شما اتفاقی افتاد، کجا او را بیابم؟ فرمودند: در مدینه.

این حدیث را شیخ کلینی، (۶) شیخ مفید، (۷) شیخ طوسی، (۸) شیخ طبرسی، (۹) اربلی، (۱۰) شیخ حر عاملی، (۱۱) علامه مجلسی (۱۲) و برخی دیگر از عالمان شیعه در کتاب های خود روایت کردند.

ب) کوه رضوی: عبدالاعلی مولی آل سام می گوید: همراه امام صادق علیه السلام از منزل

۱- لا بدّ لصاحب هذا الأمر من غیبه و لا بدّ فی غیبته من عزله و نعم المنزل طیبه. (الکافی، ج۱، ص۳۴۰)

۲- کتاب الغیبه، ص۱۹۴.

۳- الغیبه للحجه، ص۱۶۲.

۴- اثبات الهداه، ج۳، ص۴۴۵.

۵- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۵۳.

۶- .قلت لابی محمد علیه السلام: «جلالتک تمنعنی من مسألتک، فتأذن لی أن اسألك؟ فقال: سل، قلت: یا سیدی هل لك ولد؟ فقال: نعم، فقلت: فان بک حدث فأین اسأل عنه؟ فقال: بالمدینه. (الکافی، ج۱، ص۳۲۸)

۷- الارشاد، ج۲، ص۳۴۸.

۸- الغیبه للحجه، ص۲۳۲.

۹- اعلام الوری، ج ۲۲۵۱.

۱۰- کشف الغمه، ج۳، ص۲۴۶.

۱۱- اثبات الهداه، ج۳، ص .

۱۲- بحارالانوار، ج۵۱، ص۱۶۱.

خارج شدم. چون به روحاء رسیدیم، آن حضرت گردن کشید و به کوه آن منطقه نگاه کرد و به من فرمود: این کوه را می بینی؟ به آن رضوی می گویند؛ از کوه های فارس بود که ما را دوست داشت. پس خداوند او را به سوی ما منتقل کرد. همانا در آن، هر درخت میوه داری است و آن جا محل امن خوبی برای شخص ترسان است ــ این جمله را دوبار تکرار فرمود ــ همانا برای صاحب این امر در آن دو غیبت خواهد بود؛ یکی، کوتاه و دیگری، طولانی.

این حدیث را شیخ طوسی (۱)، شیخ حر عاملی (۲) و علامه مجلسی (۳) روایت کرده اند.

ج) ناحیه ذی طوی: امام باقر علیه السلام فرمود: «برای صاحب این امر در این نواحی غیبتی خواهد بود.» سپس با دست به منطقه ذی طوی اشاره کردند.

این حدیث را عیاشی (۴) نعمانی (۵) و علامه مجلسی (۶) در کتاب های خود

ثبت کرده اند.

۲. روایاتی که مکان حضرت را نامعلوم معرفی کرده اند

الف) امام صادق علیه السلام فرمود:

برای صاحب این امر دو غیبت خواهد بود؛ یکی از آن دو، طولانی خواهد بود تا آن جا که برخی می گویند مُرد، و تعدادی می گویند کشته شد و بعضی می گویند رفت. و بر اعتقاد به او از میان اصحابش جز تعداد اندکی باقی

۱- تری هذا الجبل؟ هذا جبل یدعی رضوی من جبال فارس أحبّنا فنقله الله إلینا أما إنّ فیه کلّ شجره مطعم و نعم أمان للخائف ــ مرّتین ــ أما إنّ لصاحب هذا الأمر فیه غیبتین واحده قصیره و الأخری طویله. (الغیبه للحجه، ص۱۶۳)

۲- اثبات الهداه، ج۳، ص ۵۰۰.

۳- بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۵۳.

۴- یکون لصاحب هذا الأمر غیبه فی بعض هذه الشّعاب؛ ثمّ أوما بیده إلی ناحیه ذی طوی. (تفسیر العیاشی، ج۲، ص۵۶)

۵- کتاب الغیبه، ص۱۸۷.

۶- بحار الانوار، ج۵۲، ص۳۴۱.

نخواهد ماند و بر جایگاهش هیچ کس از دوست و بیگانه آگاهی نمی یابد، مگر خدمت گزاری که به کارهای او می رسد.

این حدیث را شیخ نعمانی (۱) و شیخ طوسی (۲) و علامه مجلسی (۳) روایت کرده اند.

ب) از آن حضرت در حدیث دیگری چنین نقل شده است:

برای قائم دو غیبت خواهد بود؛ یکی، کوتاه و دیگری، طولانی. در غیبت اول، از مکان او جز شیعیان مخصوصش خبر ندارند و در غیبت دیگر، جز دوستان مخصوصش از مکان او مطلع نیستند.

این حدیث را کلینی (۴)، نعمانی (۵) شیخ حر عاملی (۶) و علامه مجلسی (۷) در کتاب های خود نقل کرده اند.

ج) شیخ صدوق از امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف چنین روایت کرده است:

همانا پدرم از من عهد گرفت که برای پنهان ماندن امرم جز در مخفی ترین و دورترین مکان های زمین سکونت نگزینم. (۸)

پیش از این توضیح داده شد که این روایات هیچ گونه تعارضی با یکدیگر ندارند و

۱- إنّ لصاحب هذا الأمر غیبتین إحداهما تطول حتّی یقول بعضهم مات و بعضهم یقول قتل و بعضهم یقول ذهب فلا یبقی علی أمره من أصحابه إلّا نفر یسیر لا یطّلع علی موضعه أحد من ولی و لا غیره إلّا المولی الّذی یلی أمره. (کتاب الغیبه، ص۱۷۶)

۲- الغیبه للحجه، ص۱۶۲.

۳- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۵۳.

۴- للقائم غیبتان إحداهما قصیره و الأخری طویله الغیبه الأولی لا یعلم بمکانه إلّا خاصّه شیعته و الأخری لا یعلم بمکانه إلّا خاصّه موالیه. (الکافی، ج۱، ص ۳۴۰)

۵- کتاب الغیبه، ص۱۷۵.

۶- اثبات الهداه، ج۳، ص۴۴۵.

۷- بحارالانوار، ج۵۲، ص۱۵۵.

۸- إن أبی علیه السلام عهد إلی أن لا أوطن من الأرض إلّا أخفاها و أقصاها إسراراً لأمری. (کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۴۷؛ بحارالانوار، ج۵۲، ص۳۴)

بـا توجه به مـدت طولانی غیبت امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف می توان هرکـدام از روایات دسـته نخست را ناظر به مقطعی از زمـان گرفت. از سوی دیگر، از آن جا که مقطع زمانی حضور امام در مـدینه، روشن نیست، بنابراین، مکان زنـدگی آن حضرت بر کسی آشکار نیست. از این رو، میان دسته نخست روایات و دسته دوم تعارضی وجود ندارد.

در کنار این مجموعه روایات، زیارتی وجود دارد که آقای قفاری متن آن را در کتاب خود آورده و بر اساس آن مـدعی شـده است که شیعیان به وجود امـام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف در سـرداب معتقـد هسـتند. توجه به چنـد نکته درباره این زیارت ضروری است:

۱. این زیارت به هیـچ عنوان به وجود امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف در سـرداب تصـریح ندارد. در آن، امام مهدی عجـل الله تعـال فرجه الشـریف مورد خطـاب قرار می گیرنـد، امـا این به معنـای حضور فیزیکی امام در سـرداب نیست؛ چرا که شیعیـان معتقدنـد امـام معصوم کلام زائر را می شـنود، هرچنـد در دورتر ین نقاط جهان باشـد. شـیخ مفیـد به سـند متصل خود روایت می کند:

یونس بن ظبیان از امام صادق علیه السـلام پرسـید: من بسـیار یاد حسـین علیه السـلام می کنم. چه بگویم؟ آن حضـرت فرمود: «قل: صـلّی الله علیک یا أباعبدالله، تعید ذلک ثلاثاً. فإنّ السّلام یصل إلیه من قریب و من بعید؛ (۱) سه بار بگو: صلّی الله علیک یا اباعبدالله. همانا سلام به او از نزدیک و دور می رسد.»

در این حدیث، امام صادق علیه السـلام به کسانی که از حرم مقدس امام حسـین علیه السلام دورند، توصیه فرموده اند با صیغه خطاب «السلام علیک» بر امام حسین علیه السلام سلام کنند. شیخ طوسی نیز از آن حضرت چنین روایت کرده است:

هر کس بخواهد قبر پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و امام علی علیه السـلام و حضـرت زهرا علیها السلام و دیگر امامان اهل بیت علیهم السـلام را از دور زیارت کند، باید به بیابانی برود و نماز بگزارد. سـپس آیاتی از قرآن بخواند و سـپس بگوید: السّـلام علیک ایّها النّبی و رحمه الله و برکاته، السّـلام علیک أیّها النّبیّ المرسل و الوصـیّ المرتضـی و السّـیّده الکبری و السّیّده الزّهراء و السّبطان المنتجبان جئت انقطاعاً إلیکم

۱- المزار، ص۲۱۳.

و إلی آبائکم و ولدکم... . (۱)

سید بن طاوس نیز در زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دور این زیارت را نقل می کند:

السّلام علیک یا رسول الله السّلام علیک یا خلیل الله... . (۲)

در این زیارت و زیارت های مشابه که نمونه های آن در کتاب های شیعه بسیار است، زائر با این که در حرم معصوم حضور ندارد، از دور، با صیغه «خطاب» به او سلام می کند و او را همچون حاضر زیارت می کند و این نیست مگر به این دلیل که شیعه بر این باور است که برای پیشوایان معصوم علیهم السلام نزدیک و دور تفاوتی ندارد. آنان همچنان که سلام زائر مجاور را می شنوند، عرض ارادت عاشقانی را نیز که فرسنگ ها دورترند، می بینند و می شنوند. اهل سنت نیز در نمازهای خود، هر روزه پیامبر گرامی اسلام را با صیغه خطاب مورد توجه قرار می دهند و عرض می کنند: «السّلام علیك أیّها النّبی و رحمه الله و برکاته.» البته هیچ مسلمانی این سلام و عرض ادب را به معنای اعتقاد به حضور فیزیکی آن حضرت نزد نمازگزار ندانسته است. از این رو، از این که در سرداب، امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با صیغه خطاب زیارت می شود، نمی توان حضور فیزیکی آن حضرت در سرداب و اعتقاد به غایب شدن ایشان در این مکان را برداشت کرد. به همین دلیل، هرچند علامه مجلسی زیارت مورد نظر آقای قفاری را در کتاب خود ثبت کرده، بابی با عنوان «باب زیاره الامام المستتر عن الابصار... فی السّرداب و غیره» (۳) گشوده است. از قضا زیارت مورد نظر آقای قفاری در همین باب آمده است. در جایی دیگر می نویسد:

سپس بدان که مستحب است زیارت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در هر مکان و زمانی و در سرداب مقدس و مرقد اجداد پاکش. (۴)

۱- الغیبه للحجه، ص۲۸۸.

۲- اقبال الاعمال، ج۳، ص۱۲۳.

۳- بحار الانوار، ج۹۹، ص۸۱.

۴- بحار الانوار، ج۹۹، ص۱۱۹.

در جایی دیگر، به صراحت از متغیر بودن مکان امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف سخن گفته و در شرح حدیثی نوشته است:

شاید مقصود از حیرت، حیرت در محل زندگی و این که در هر زمانی در شهر یا ناحیه ای است. (۱)

روشن است که اگر چنان که آقای قفاری پنداشته است، زیارت مورد نظر به معنای وجود امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در سرداب بود و علامه مجلسی چنین عقیده ای داشت، زیارت کردن آن حضرت در غیر سرداب و در هر مکانی و در حرم امامان اهل بیت علیهم السلام معنا نداشت. اگر زیارت آن حضرت در حرم امامان معصوم علیهم السلام و غیر سرداب به معنای حضور فیزیکی و غیبت آن حضرت در این مکان ها نیست، زیارت آن حضرت در سرداب نیز به معنای حضور در سرداب نیست. البته سرداب مقدس از این جهت ویژگی دارد که خانه شخصی و محل سکونت سه امام معصوم _ امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام و امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف _ بوده است و این سرداب، یادآور لحظات شیرین، اما کوتاهی است که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف آن را در کنار پدر خود در این خانه تجربه کرده است. بنابراین شیعیان هنگام ورود به خانه شخصی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف اذن دخول می گیرند و با قرائت ادعیه و مناجات های مأثور به آن حضرت عرض ارادت می کنند.

۲. کهن ترین منبع این زیارت، کتاب المزار ابن مشهدی است که از علمای قرن ششم هجری بوده است. در کتاب های دعا و زیارتی که پیش از آن نگاشته شده، همچون کامل الزیارات ابن قولویه، المزار شیخ مفید و مصباح المتهجد شیخ طوسی اثری از این زیارت نیست.

۳. در کتاب المزار ابن مشهدی و دیگر کتاب هایی که این زیارت را از آن نقل کرده اند، این زیارت به هیچ یک از امامان اهل بیت علیهم السلام نسبت داده نشده است.

۱- بحار الانوار، ج۵۱، ص۱۱۸.

بنابراین، زیارت مورد نظر از منشئات ابن مشهدی یا یکی دیگر از عالمان شیعه است.

با توجه به آن چه گذشت، از آقای قفاری و دیگر نویسندگانی که اعتقاد وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در سرداب را به شیعه نسبت داده اند، چند پرسش داریم و از خوانندگان منصف خود می خواهیم در این باره قضاوت کنند:

۱. طبق روایات متعددی که در کتب شیعه آمده، به صراحت، برای امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف مکان هایی همچون مدینه، کوه رضوی، وادی ذی طوی، و مکان های دوردست را بیان کرده اند یا مکان آن حضرت را مخفی دانسته اند و برخی از آن ها نیز به صراحت بر هجرت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف از شهر سامرا دلالت دارند. با این حال، چرا آقای قفاری از همه این روایات صرف نظر کرده است و به استناد یک زیارت که آن هم به وجود امام در سرداب تصریح ندارد، اعتقاد به وجود امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در سرداب را به شیعه نسبت داده است؟

۲. چگونه است که آقای قفاری روایات دانشمندانی همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ طوسی، شیخ مفید، شیخ نعمانی و عیاشی را که هم از نظر زمانی بر ابن مشهدی مقدّم هستند و هم از نظر دانش با او قابل قیاس نیستند و احادیث مخفی بودن مکان امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف یا داشتن مکان خاص را روایت کرده اند، رها کرده است، اما به نقل زیارت توسط چند نفر از عالمان شیعه که با وجود جلالتشان، از علمای متقدم تراز اول شیعه نیستند، استناد جسته است؟ دسته نخست از نظر تعداد، تقدم زمانی و دانش، مقدّم هستند. افزون بر این، روایات آن ها را تعداد زیادی از دانشمندان متأخر شیعه همچون اربلی، امین الاسلام طبرسی، شیخ حر عاملی و... نیز نقل کرده اند.

۳. چگونه است که آقای قفاری از آن همه روایت که از امامان اهل بیت علیهم السلام درباره محل زندگی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف صادر شده، چشم پوشیده است و برای استناد یک عقیده به شیعه، به زیارتی استناد کرده است که نه از ائمه اهل بیت علیهم السلام، بلکه از

منشئات علماست؟ باید دانست به نظر اتفاقی شیعیان، کلام غیر معصوم هیچ بهره ای از حجیت ندارد.

۴. چگونه است که آقای قفاری نقل نشدن این زیارت را در کتاب های دعا و زیارتی همچون کامل الزیارات ابن قولویه، المزار شیخ مفید و مصباح المتهجد شیخ طوسی که از نظر زمانی بر المزار ابن مشهدی و دیگر کتاب های متأخر، متقدم هستند، قرینه ای بر نبود این زیارت یا بی اعتباری آن نگرفته است، اما وجود آن را در کتاب المزار ابن مشهدی و مصباح الزائر سید بن طاوس که از کتاب های متأخر شیعه است، دلیل اعتقاد همه شیعیان به وجود امام در سرداب گرفته و آن را از اصول مذهب شیعه خوانده است؟ جالب این است که قفاری نفی اعتقاد به وجود امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در سرداب از جانب دانشمندان شیعه همچون سید محسن امین ــ که البته ایشان در این مسئله تنها نیستند و بسیاری دیگر از دانشمندان شیعه همچون محقق اربلی (۱)، علامه امینی (۲)، محدث نوری (۳)، صدرالدین صدر (۴) نیز اعتقاد به وجود امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در سرداب را نفی کرده اند ــ را رها کرده و به رفتار عوام شیعه آن هم عوام شیعه در یک شهر خاص ــ سامرا ــ استناد کرده است. معلوم نیست او طبق چه منطقی برای فهم عقاید یک مذهب، رفتار عوام را بر تصریح عالمان ترجیح می دهد و نیز رفتار عوام یک شهر را به همه نسبت می دهد و از آن اعتقاد همه شیعیان را نتیجه می گیرد. افزون بر این، وی برای این ادعا که عوام شیعه خروج امام از سرداب را انتظار می کشیدند، غیر از امیرعلی که نه از فقیهان و محدثان شیعه است و نه از عالمان متقدم شیعه و نه حتی از نویسندگان معروف شیعه، بلکه نویسنده ای عادی و ناشناخته است که در مجامع علمی، نامی و نشانی از او و آثارش نیست و معلوم نیست مستند سخنش چه

۱- کشف الغمه، ج۳، ص۲۹۶.

۲- الغدیر، ج۳، ص۳۰۹.

۳- کشف الاستار، ص۲۱۱.

۴- المهدی، ص۱۶۵.

بوده، به کلمات نویسندگان سنی مذهب استناد جسته است؛ کسانی که خود، اصل این ماجرا بوده و آن را ساخته و منتشر کرده اند. به راستی که این ادعای آقای قفاری و مستنداتش، یادآور مثل معروف «شاهدها ذنبها» است.

شبهۀ ۳۳. تعارض روایات مربوط به نام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

* همچنان که مکان او طبق برخی از روایاتشان سرّی بود، نام او نیز از شیعیانش مخفی داشته می شد. در توقیعاتی که از ناحیه باب او صادر شد، چنین آمده است: «اگر آن ها را به اسم راهنمایی کنی، آن را فاش می کنند.» بر اساس این روایت، نام او مجهول است، همچنان که مکان، ولادت و رشدش مجهول است، ولی در کتاب های شیعه آمده است که نام او محمد است و لیکن روایاتشان تصریح به نام او را حرام می شمارد: «گفتن نام او برای شما حلال نیست»، بلکه کسی که به نام او تصریح کند، از جمله کافران شمرده شده است: «صاحب این امر را جز کافر به نامش نمی خواند.» به همین دلیل، در روایاتشان، وقتی از او نام برده می شود، با حروف مقطعه نامش نوشته می شود این گونه: «م ح م د» و چون سؤال کردند: چگونه از او یاد کنیم؟ حسن عسکری گفت: بگویید حجت خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم. (۱)

در میان خودشان از او جز با رمزی که دیگران از آن بی اطلاع بودند، یاد

نمی کردند، مانند غریم. شیخ مفید درباره (۲)اطلاق این لقب به او می گوید: این

۱- وإذا کان مکانه موضع السریه فی بعض أخبارهم، فإن اسمه أیضاً قد حجب عن شیعته، فقد جاء فی «توقیعات» المنتظر التی تصدر عن «بابه»: «إن دللتم علی الاسم أذاعوه...». فهذا النص یشیر إلی أنه مجهول الاسم، کما هو مجهول المکان والولاده والنشأه... ولکن ورد فی کتب الشیعه أن اسمه محمد، غیر أن روایات الشیعه کانت تحرم تسمیته باسمه حیث جاء فیها: «ولا یحل لکم ذکره باسمه». بل اعتبرت من یسمیه باسمه فی عداد الکافرین، وقالت: «صاحب هذا الأمر لا یسمیه باسمه إلا کافر»، ولذلک تلاحظ حین یرد ذکره فی روایاتهم یکتب اسمه بالحروف المقطعه هکذا: م ح م د. ولما قالوا: کیف نذکره؟ قال الحسن العسکری: «قولوا: الحجه من آل محمد صلوات الله علیه وسلامه».

۲- کانت الدوائر الشیعیه القدیمه لا تذکره فیما بینها إلا بالرمز الذی لا یعرفه سواهم کالغریم. ولهذا قال المفید عن إطلاق هذا اللقب علیه: «هذا رمز کانت الشیعه تعرفه قدیماً بینها، ویکون خطابها علیه السلام _ کذا _ للتقیه». ورموزهم التی یطلقونها علیه کثیره مثل: «القائم والخلف، والسید، والناحیه المقدسه، والصاحب، وصاحب الزمان، وصاحب العصر، وصاحب الأمر وغیرها».

رمزی است که شیعیان در قدیم آن را می شناختند و به دلیل رعایت تقیه از حضرت با آن یاد می کردند. رمزهایی که با آن به او اشاره می کردند، زیاد بود مثل القائم، الخلف، السید، الناحیهٔ المقدسه، الصاحب، صاحب الزمان، صاحب العصر، صاحب الامر و غیر آن.

این پنهان کاری ها نشان دهنده وجود تشکیلات سرّی در داخل دولت اسلامی است که پیروانش برای ارتباط با یکدیگر از رمز و اشاره استفاده می کردند و از سوی دیگر، بر دروغ خود سرپوش می گذاشتند و حقیقت را پنهان می کردند. افزون بر این که این حقیقت با این ادعای آن ها که اسم و صفت مهدی شان از پیش گفته شده بود، در تعارض (۱)است. (۲)

نقد و بررسی سندی

گرچه توقیعی که قفاری به آن استناد کرده است از سند معتبری برخوردار

نیست، (۳) اما بر اصل حرمت تسمیه امام مهدی روایات متعددی دلالت دارد (۴)

که کثرت آن ها موجب اطمینان به صدور آن شده و ما را از بررسی سندی بی نیاز می کند.

۱- عملیه الکتمان تلک تنبئ عن تنظیم سری داخل الدوله الإسلامیه، یتخذ أتباعه لغه الرمز والإشاره للتفاهم فیما بینهم، وهی من جانب آخر محاوله للتستر علی الکذب، وإخفاء الحقیقه، ثم هی تنقض مایدعونه أن مهدیهم قد ذکر باسمه، ووصفه من قبل.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۳۱.

۳- الکافی، ج۱، ص۳۳۳. این روایت به دلیل مجهول بودن ابی عبدالله الصالحی ضعیف است (معجم رجال الحدیث، ج۲۲، ص۲۴۸).

۴- الکافی، ج۱، ص۳۲۸، ۳۳۰ و ۳۳۲؛ علل الشرایع، ج۱، ص۲۴۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۷۹، ۳۸۱، ۶۴۸ و... .

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: نهی از نام بردن امام مهدی به معنای مجهول بودن نام آن حضرت نیست

اشاره

گویا قفاری از روایات نهی تصریح به نام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چنین برداشت کرده است که آن حضرت مجهول الاسم است. از این رو، آن ها را با روایاتی که نام آن حضرت را محمد خوانده اند، در تعارض دیده است. این در حالی است که مدلول روایاتی نظیر آن چه قفاری آورده است: «ان دللتهم علی الاسم اذاعوه»، بیش از این نیست که برخی شیعیان، نام واقعی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی دانستند. به همین دلیل، از نواب خاص در این باره پرسش می کردند. البته کسی مدعی نشده است که همه شیعیان آن دوران، عالمانی فرهیخته و آگاه به تمام مسائل دینی و عقیدتی بودند. بنابر این، با وجود این که سال ها پیش در برخی از روایات پیشوایان معصوم با عباراتی چون «اسمه اسمی» (۱) یا «سیخرج الله من صلبه رجلاً ـ بإسم نبیّکم» (۲) نام آن حضرت بیان شده بود، بسیاری از شیعیان نیز وجود داشتند که از این روایات و روایات دیگری که مسائل جزئی را دربر می گرفتند، بی اطلاع بودند. بنابراین از افراد آگاه در این باره پرسش می کردند. آن چه مطلع نشدن شیعیان آن زمان از نام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را منطقی جلوه می داد، توصیه مؤکدی بود که پیشوایان معصوم و شخص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به تصریح نکردن به نام آن حضرت کرده بودند. از این رو، آن حضرت مجهول الاسم نبود، بلکه برخی شیعیان از نام آن حضرت اطلاع نداشتند. مؤید روشنی که بر اطلاع حداقل دسته ای از شیعیان از نام مبارک امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت می کند، همین روایاتی است که از تصریح به نام ایشان منع می کند؛ چرا که اگر آن حضرت مجهول الاسم بود، خودبه خود، کسی نام ایشان را به زبان نمی آورد و نیازی به تأکید بر حرمت تصریح به اسم نبود.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۲۸۶.

۲- کتاب الغیبه، ص۲۲۲.

تحلیل چرایی ممنوع بودن تصریح به نام امام مهدی

درباره مسئله حرمت تصریح به نام مبارک امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ابتدا ضروری است زمینه ها و بسترهایی را که منجر به نهی از تصریح به نام مبارک امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شد، بشناسیم. در این صورت، می توان راز این حکم را دریافت و آن را به صورتی معقول و موجه تحلیل کرد. به گواهی منابع تاریخی و روایی، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام در روایات فراوانی به تولد فرزندی از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نهمین فرزند از نسل امام حسین علیه السلام و فرزند امام عسکری علیه السلام با عنوان مهدی موعود بشارت داده بودند؛ موعودی که رسالت سترگ ویران کردن کاخ ستم و پی ریزی حکومت عدل جهانی را بر عهده دارد. این بشارت ها حساسیت حاکمان ستمگر معاصر امام حسن عسکری علیه السلام را برانگیخت و آنان را برای جلوگیری از تولد فرزند آن حضرت به هر صورت ممکن تحریک کرد. مأموران حکومتی امام عسکری علیه السلام را به اجبار، در شهر سامرا که در واقع پادگان نظامی بود، سکونت دادند و پیوسته خانه ایشان را کنترل می کردند. در این شرایط، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مخفیانه متولد شد و حکومت و مردم عادی از این ماجرا بویی نبردند. هرگونه بی احتیاطی و درز کردن اخبار مربوط به تولد این نوزاد تمام برنامه های امام را به هم می ریخت و حاصل تلاش تمام پیشوایان معصوم را تباه می کرد. سفارش های اکید امام حسن عسکری علیه السلام به مخفی نگاه داشتن خبر تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نیز سفارش به تفحص نکردن درباره مکان آن حضرت و فرستادن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به مکه، (۱) مجموعه ای از اقداماتی بود که باعث ایمن ماندن جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از تهدیدات شد. سلسله اقدامات پیش گیرانه امام حسن عسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف با مسئله نهی از تصریح به نام مبارک امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کامل شد؛ چرا که تصریح به نام آن حضرت در شرایط تقیه و خفای آن حضرت، حساسیت دستگاه حاکم را برمی انگیخت و به پی گیری و جست و جوی آن حضرت و در نتیجه، تهدید

۱- اثبات الوصیه، ص۲۵۹.

شـدن جان ایشان می انجامیـد. نایب اول، عثمان بن سـعید در پاسـخ به سؤال از اسم امام، پرسـش از آن را نهی می کنـد و این حکم را نه از ناحیه خود، که از طرف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می شمارد و در تحلیل آن چنین می گوید:

نزد سلطان چنین مسجل شـده است که ابومحمـد بدون این که فرزندی داشـته باشد، از دنیا رفته است... و اگر به نام حضـرت تصریح شود، به جست وجوی از او بر خواهند آمد. پس تقوای الهی پیشه کنید و از آن صرف نظر کنید. (۱)

پاسخ دوم: حرمت تصریح به نام امام مهدی از اصول مذهب تشیع نیست

صرف نظر از آن چه گـذشت، برخلاف تصور آقای قفاری که مسئله حرمت تصـریح به نام مبارک امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف را یکی از اصول مـذهب شـیعه خوانده است، باید گفت مسـئله یادشده، مسـئله ای فقهی است که فقیهان شـیعه هرکـدام بر حسب اجتهـاد خود دربـاره آن فتوایی داده انـد و نظر واحـدی در میـان آنان وجود نـدارد. برخی معتقـد به حرمت تصـریح به نام مبارک امام عجل الله تعالی فرجه الشـریف در همه زمان ها هسـتند، ولی در مقابل، عده ای دیگر معتقدند حکم یادشده به دوران تقیه مربوط است، اما در عصر ما که این کار تهدیدی را متوجه آن حضرت نمی کند، می توان به نام مبارک ایشان تصریح کرد. محقق اربلی در این باره چنین می نویسد:

به اعتقاد من، منع از تصـریح به نام حضـرت به دلیل رعایت تقیه بوده است در زمانی که بر آن حضـرت بیم می رفته و به دنبال ایشان بودند، اما اکنون این منع وجود ندارد. (۲)

فیض کاشانی نیز در شرح حدیثی چنین می گوید:

از ظاهر تعلیل این روایت چنین استفاده می شود که حرمت تسمیه

۱- الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲- کشف الغمه، ج۳، ص۳۲۵.

مخصوص آن زمان بوده است. (۱)

شیخ حر عاملی (۲) و ملاصالح مازندرانی (۳) از دیگر طرف داران این دیدگاه هستند. بر این اساس، روشن شد که:

۱. این مسئله از اصول مذهب شیعه نیست.

۲. در میان فقیهان شیعه، نظر واحدی در این باره وجود ندارد.

۳. اختلاف دیدگاه فقها درباره موضوعات فقهی، امر متداولی است که در فقه اهل سنت صدها نمونه از آن را می توان سراغ گرفت و البته هیچ کس اختلاف انظار فقیهان را نشانه جعلی و دروغ بودن اصل مسئله ای قلمداد نکرده است.

شبهۀ ۳۴. تعارض روایات مربوط به مدت غیبت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف

اشاره

* اما مدت غیبت: سازندگان این ایده مدام پیروان خود را به کوتاه بودن بازگشت سریع غایبشان امیدوار می کردند، تا آن جا که در احادیثشان تأکید کردند که این مدت در دورترین فرض ها از شش سال تجاوز نخواهد کرد. در کافی از علی بن ابی طالب ــ طبق افترایی که می زنند ــ درباره منتظرشان چنین روایت شده است: «برای او غیبت و حیرتی خواهد بود که عده ای در آن گمراه می شوند و عده ای دیگر هدایت می یابند.» و چون سؤال شد: حیرت و غیبت چقدر خواهد بود؟ پاسخ داد: «شش روز یا شش ماه یا شش سال». (۴)

۱- الوافی، ج۲، ص۴۰۲.

۲- وسائل الشیعه، ج۱۶، ص۲۳۷.

۳- شرح اصول الکافی، ج۶، ص۲۳۷.

۴- أما مدہ الغیبه: فإن مخترعی هذه الفکره کانوا یمنون أتباعهم بقصر المده، وسرعه العوده لغائبهم، حتی أکدوا فی روایاتهم بأنها لا تعدو ست سنین فی أقصی الأحوال، فقد جاء فی الکافی عن علی بن أبی طالب ــ کما یفترون ــ أنه قال عن منتظرهم: «تکون له غیبه وحیره یضل فیها أقوام ویهتدی فیها آخرون». ولما سئل کم تکون الحیره والغیبه، قال: «سته أیام أو سته أشهر، أو ست سنین...».

به نظر می رسد این حدیث در روزهای نخست تکون اندیشه غیبت جعل

شده باشد تا تسکینی باشد برای دل های خون خواه و آرامشی برای قلب های سرگردان که بر آن حقیقت تلخ واقف شدند؛ زیرا امام بدون داشتن فرزندی فوت

کرد و نیرنگ روشن شد و حقیقت نمایان گشت. از این رو، برای غیبت ادعا

شده چنین وعده نزدیکی قرار داده شد تا پذیرش آن سریع تر و راحت تر باشد و

بدین طریق، کسب اموال مهیا تضمین شود؛ اموالی که ظهور امام انتظار کشیده می شد تا به عنوان حق آل البیت به او پرداخته شود... و با وجود بدا و تقیه، زمینه برای تأویل و بازگشت از کلام... در آینده فراهم بود... و این موضعی است که شیوخ متأخرشان درباره این روایت اتخاذ کرده اند. یکی از آن ها چنین می گوید: «احتمال دارد مقصود این باشد که غیبت و حیرت در این مقدار از زمان محتوم باشد، اما پس از آن، در آن، بدا واقع می شود.» و برخی دیگر خواسته اند با توجیهاتی دیگر از آن خلاصی یابند، اما هیچ یک از آن ها جرئت نکرده است که به اصل مسئله غیبت خدشه وارد نماید. (۱)

همچنان که به نظر آن ها وقت ظهور این امر هفتاد سال پس از غیبت تعیین شده بود و پس از آن به ۱۴۰ موکول شد و سپس تا زمان نامعلومی به تأخیر افتاد و به ائمه نسبت دادند که می خواستند از (۲)طریق حروف مقطعه آغاز سوره ها، زمان خروج غایب

۱- يبدو أن هذا النص قد وضع فى الأيام الأولى لنشوء فكره الغيبه، لتسكين النفوس الثائره وتهدئه القلوب الحائره التى أفاقت على الحقيقه المره حينما مات الإمام بلا عقب، وانجلت الخدعه وتبينت الحقيقه، فربطت حينئذ دعوى الغيبه بهذا الوعد القريب لتكون أقرب للتصديق وأسهل، وليضمنوا الكسب الحاضر للمال الجاهز الذى ينتظر ظهور الإمام ليدفع إليه باسم حق آل البيت...، وفى البداء والتقيه متسع للتأويل، والرجوع عن الكلام... فى المستقبل... وهذا ما وقع بالنسبه لموقف شيوخهم المتأخرين من هذا النص، حيث قال بعضهم: يحتمل أن يكون المراد أن الغيبه والحيره فى ذلك القدر من الزمان أمر محتوم ويجرى فيهما البداء بعد ذلك، ومنهم من حاول التخلص بغير هذا، ولكن لم يجرؤ أحد منهم على الطعن فى مسأله الغيبه ذاتها.

۲- ما جاء عندهم توقيت ظهور هذا الأمر فى السبعين من الغيبه، ثم غير إلى مائه وأربعين، ثم أخر إلى غير أمد معين، ونسبوا للأئمه استطلاع وقت خروج الغائب من الحروف المقطعه فى أوائل السور.

را به دست بیاورند.

و از روایاتشان چنین برداشت می شود که چهره های برجسته ای که سکان تشیع را در اختیار داشتند، پیروان خود را نسبت به نزدیک بودن زمان فرج و ظهور امام غایب امیدوار می کردند تا جایی که برخی از شیعیان برای خروج غایب لحظه شماری می کردند. در احادیثشان چنین آمده است که برخی از آن ها به انتظار آمدن غایب از خرید و فروش و فعالیت دست کشیده بودند و از این حالت شکایت می کردند تا جایی که یکی از آن ها گفت: «ما به انتظار تحقق این امر بازارهایمان را رها کردیم تا جایی که نزدیک است محتاج دیگران شویم.» (۱)

در واقع، این وعده ها همان چیزی است که به آن اشاره کردیم؛ یعنی استمرار بازی شان و برطرف کردن شک و حیرت پیروانشان و این شیوه آن ها در سرگرم کردن شیعه با آرزوها و تخدیر آن ها با وعده هاست و به این مطلب خودشان در روایاتشان اعتراف کرده اند: «همانا دویست سال است که شیعه با آرزوها پرورش داده می شود»؛ زیرا اگر به آن ها گفته می شد: «این امر تا دویست یا سیصد سال دیگر اتفاق نمی افتد، قلب ها سخت می شد و بیشتر مردم از اسلام ــ یعنی مذهبشان ــ برمی گشتند، ولی گفتند چقدر سریع و نزدیک است تا این که دل های مردم نرم گردد و فرج نزدیک دیده شود.» (۲)

۱- یظهر من روایاتهم أن الرموز التی تدیر دفه التشیع کانت تمنی أتباعها بقرب الفرج والظهور للغائب المستور، حتی کان من الشیعه من یتوقع خروج الغائب بین لحظه وأخری، فقد جاء فی أخبارهم أن منهم من ترک البیع والشراء والعمل بانتظار الغائب واشتکوا من هذه الحاله حتی قال بعضهم: «لقد ترکنا أسواقنا انتظارًا لهذا الأمر حتی لیوشک الرجل منا أن یسأل فی یده».

۲- لکن الهدف من هذه الوعود هو ما أشرنا إلیه من محاولتهم إمرار لعبتهم وإزاله شک الأتباع وحیرتهم، وهذا دیدنهم فی تعلیل الشیعه بالأمانی، وتخدیرهم بالوعود حتی اعترفوا فی أخبارهم: «إن الشیعه تربی بالأمانی منذ مائتی سنه».وسبب ذلک أنه لو قیل لهم: «إن هذا الأمر لا یکون إلا مائتی سنه أو ثلاثمائه سنه لقست القلوب، ولرجعت عامه الناس عن الإسلام (یعنی مذهبهم)، ولکن قالوا: ما أسرعه وما أقربه تألفاً لقلوب الناس وتقریباً للفرج».

روایاتی که برای علاج مشکل مشخص بودن زمان غیبت ساخته شدند، در این باره با یکدیگر اختلاف دارند. این روایات یک بار دستور به تسلیم شدن می دهند و می گویند: «وقتی برایتان حدیثی گفتیم و آن حدیث واقع شد، بگویید: خداوند راست گفت، و اگر شما را حدیث گفتیم و برخلاف آن واقع شد، بگویید: خداوند راست گفت، تا دوبار پاداش بگیرید.» (۱)

بار دیگر، سبب خلف وعده تحقق ظهور در وقت مقرر را افشای راز آن توسط

شیعه معرفی می کند و به همین دلیل، وقتی یکی از آن ها گفت: آیا این امر زمان

پایانی ندارد تا این که مایه آسایش ما شود؟ [امامشان] گفت: بله، ولی شما آن را فاش کردید. از این رو، خداوند آن را به تأخیر انداخت. روایاتشان می گوید: «خداوند بلند مرتبه برای این امر سال ۱۴۰ را تعیین کرده بود... و ما شما را از آن آگاه کردیم و شما سخن ما را فاش کردید و پرده از آن برداشتید. پس خداوند پس از آن برای ما وقتی قرار نداد.» (۲)

بار دیگر از کشته شدن حسین به عنوان دلیل عدم تحقق وعده یاد می کند. ابوعبدالله می گوید: «همانا خداوند بلندمرتبه وقت این امر را سال هفتاد قرار داده بود، ولی چون حسین ــ که درود خداوند بر او باد ــ کشته شد، غضب خداوند بر اهل زمین شدید شد و آن را به تأخیر انداخت.» (۳)

۱- اختلفت روایاتهم التی وضعت لمعالجه مشکله تحدید فتره الغیبه فی طریقه معالجتها، فهی تاره أمر بالتسلیم وتقول: «إذا حدثناکم بحدیث فجاء علی خلاف ما حدثناکم به فقولوا: صدق الله، وإذا حدثناکم بحدیث فجاء علی خلاف ما حدثناکم به فقولوا: صدق الله، تؤجروا مرتین».

۲- هی تاره تعزو سبب إخلاف الوعد للظهور الذی حددته الأئمه بإفشاء الشیعه لسره، ولذلک حینما قال بعضهم: «ما لهذا الأمر أمد ینتهی إلیه ویریح أبداننا؟ قال (إمامهم): بلی، ولکنکم أذعتم فأخره الله».وتقول روایاتهم: «إن الله تبارک وتعالی قد کان وقّت هذا الأمر... إلی أربعین ومائه، فحدثناکم» فأذعتم الحدیث، فکشفتم قناع الستر ولم یجعل الله له بعد ذلک وقتاً عندنا.

۳- هی تاره تعزو ذلک لقتل الحسین. یقول أبو عبدالله: «إن الله تبارک وتعالی قد کان وقت هذا الأمر فی السبعین. فلما أن قتل الحسین صلوات الله علیه اشتد غضب الله تعالی علی أهل الأرض، فأخره...».

آن ها همه این ها را با عقیده بدا توجیه می کنند و به همین دلیل، مازندرانی می گوید: «تعیین وقت برای این امر... وقت گذاری بدائی است. به همین دلیل، در آن بدا واقع شد.» (۱)

در همین حال، روایات شیعه دست از اخبار تعیین وقت می شویَد و می گوید: «وقت گذاران دروغ گفتند و عجله کنندگان هلاک شدند و تسلیم شوندگان نجات یافتند»؛ «وقت گذاران دروغ گفتند؛ ما اهل بیت وقت تعیین نمی کنیم»؛ «نه در گذشته وقت تعیین کردیم و نه در آینده چنین می کنیم»؛ «هرکس از طرف ما برایت وقت تعیین کرد، از این که او را تکذیب کنی، هراس نداشته باش. ما برای هیچ کس وقت تعیین نکرده ایم»؛ «خداوند جز این نخواسته است که خلاف وقت وقت گذاران را آشکار سازد» و این گونه احادیثشان با یکدیگر تعارض و تناقض دارد؛ چرا که به اقتضای شرایط، احادیث مختلف جعل (۲)شده اند. (۳)

خلاصه شبهه

۱. روایات شیعه در ابتدا ظهور را نزدیک می دانستند، اما این وعده دروغ از

آب در آمد.

۲. روایات شیعه درباره تعیین وقت ظهور متعارض ند؛ بعضی برای ظهور وقت تعیین می کنند و برخی دیگر توقیت را به صورت کلی منکر می شوند.

۱- هم ینظمون ذلک کله فی عقیده البداء، ولذلک قال المازندرانی: «توقیت ظهور هذا الأمر... توقیت بدائی فلذلک جری فیه البداء».

۲- هی حیناً تنفض الید من أخبار التوقیت کلها وتقول: «کذب الوقاتون، وهلک المستعجلون، ونجا المسلمون»، «کذب الوقاتون، إنا أهل بیت لا نوقت»، «ما وقتنا فیما مضی ولا نوقت فیما یستقبل»، «من وقت لک من الناس شیئاً فلا تهابن أن تکذبه فلسنا نوقت لأحد وقتاً». «أبی الله إلا ـ أن یخالف وقت الموقتین». وهکذا تتضارب أخبارهم وتتناقض، لأن الوضع یتم حسب الظروف والمناسبات.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۳۲-۱۰۳۶.

نقد و بررسی

پاسخ ادعای نخست: نزدیک بودن ظهور، همچون نزدیک بودن قیامت

در قرآن کریم، در آیات فراوانی از تحقق قریب الوقوع قیامت سخن گفته شده است: ((أَتَی أَمْرُ اللهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ))، (۱) ((اقْتَرَبَتِ السَّاعَهُ وَانشَقَّ الْقَمَرُ))، (۲) ((اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ)). (۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز با بیان های مختلفی این حقیقت قرآنی را به مسلمانان گوشزد می فرمود. آن حضرت انگشتان سبابه و وسط را کنار هم نهاد و فرمود:

بعثت من و قیامت مانند نسبت این انگشت به آن است. (۴)

بنا بر روایت محدثان اهل سنت، وقتی از آن حضرت از زمان قیامت سؤال شد، به نوجوانی از انصار که آن جا حاضر بود، نظر کرد و فرمود:

اگر این نوجوان زنده بماند، امید است که به سن پیری نرسیده، قیامت برپا شود. (۵)

آیات قرآن و فرمایش های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم گاه بر مؤمنان راستین چنان تأثیر می گذاشت که گمان می کردند تا قیامت جز لحظاتی چند باقی نمانده است. ثعالبی ــ مفسر سنی مذهب ــ چنین روایت می کند:

مردی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حال ساختن دیواری بود. مردی از کنار او گذشت و از او پرسید: امروز از قرآن چه نازل شده است؟ او پاسخ داد: ((اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِی غَفْلَهٍ مُّعْرِضُونَ)). پرسش گر دست از بنایی

۱- سوره نحل، آیه ۱.

۲- سوره قمر، آیه ۱.

۳- سوره انبیاء، آیه۱.

۴- .(بعثت أنا و السّاعه کهذه من هذه) صحیح البخاری، ج۶، ص۱۷۷.

۵- إن یعش هذا الغلام فعسی أن لا یدرکه الهرم حتّی تقوم السّاعه. (صحیح مسلم، ج۱۱، ص۷۲۲۲)

کشید و گفت: به خدا سوگند، دیگر چیزی نمی سازم. (۱)

سلوک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین بود که گویی قیامت بسیار نزدیک است.

اَنس می گوید:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زیر درختی نشسته بود که شاخه های درخت تکان خورد. آن حضرت سراسیمه به پا خاست. از آن حضرت درباره این رفتار سؤال شد. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گمان کردم قیامت به پا شد. (۲)

البته روشن است که از زمان نزول آیات یاد شده و فرمایش های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بیش از ۱۴ قرن می گذرد و تا به امروز قیامت رخ نداده است. حال چگونه می توان آن همه تأکید بر قریب الوقوع بودن قیامت را با این تأخیر هزار و چند صدساله کنار هم نشاند؟ به نظر می رسد آن همه تأکید از این جهت بوده است که گرچه میان بعثت و قیامت در نظر انسان های ظاهربین قرن ها فاصله افتاده است، اما در نگاهی عمیق تر، قیامت حتمی است و آن چه حتمی است، نزدیک است. (۳)

افزون بر این، نزدیک خواندن قیامت به صلاح مکلفان است؛ چرا که انگیزه آن ها را در جبران گناهان و خلاصی از آن افزایش می دهد. (۴) از سوی دیگر، اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ سؤال از قیامت اظهار بی اطلاعی می کرد، بیم آن می رفت که اعراب مرتد شوند. بنابراین، با زبان تعریض و تلویح با آنان سخن می گفت. (۵) این توضیحات را محدثان و مفسران اهل سنت درباره آیات و روایات پیش گفته ارائه کرده و هیچ کدام به استناد تعارض ظاهری آن ها برچسب جعل و تحریف به روایات نزده اند. به نظر می رسد با همین نگاه می توان احادیث امامان: را درباره نزدیک بودن زمان ظهور

۱- تفسیر الثعالبی، ج۴، ص۷۹.

۲- مجمع الزوائد، ج۱۰، ص۳۱۲.

۳- البحر المحیط، ج۶، ص۲۴۷؛ تفسیر السمعانی، ج۳، ص۳۹۷.

۴- تفسیر الفخر الرازی، ج۲۱، ص۱۴۰.

۵- فتح الباری، ج۱۲، ص۱۹۴.

تفسیر کرد. ظهور، قریب الوقوع است و هر لحظه باید انتظار آن را کشید، هرچند صدها و بلکه هزاران سال از آن بگذرد؛ چرا که ظهور، حتمی است و هر امر محتومی نزدیک است. تأکید بر نزدیک بودن آن نیز به صلاح مؤمنان است؛ چرا که این باور در زندگی منتظران نقش سازنده ای دارد. با اعتقاد به نزدیک بودن ظهور، انگیزه منتظران برای آمادگی، خودسازی و اصلاح جامعه افزایش می یابد و از سوی دیگر، مقاومت آن ها در برابر سختی های دوران غیبت دو چندان می شود.

اگر تعدادی از شیعیان با شنیدن چنین روایاتی از کسب و کار دست می کشیدند، شبیه این عکس العمل را تعدادی از مسلمانان صدر اسلام نیز هنگام شنیدن آیات قیامت نشان می دادند. همچنان که آن همه تأکید بر نزدیک بودن قیامت، دروغ نبود و آن واکنش ها طبیعی بود، تأکید بر نزدیک بودن ظهور نیز دروغ نیست و واکنش منتظران طبیعی است.

پاسخ ادعای دوم

نقد و بررسی سندی: قفاری برای اثبات این مدعا که شیعیان در ابتدا زمانی را برای پایان یافتن غیبت قرار داده بودند، به سه روایت استناد جسته است؛ طبق روایت نخست، امام علی علیه السلام زمان غیبت را شش روز یا شش ماه یا شش سال بیان فرموده است. (۱) این روایت به سند کلینی ضعیف است. البته شیخ طوسی این روایت را به سند دیگری نقل کرده است که به نظر معتبر می آید. (۲) روایت دوم روایتی است که

۱- . علی بن محمد، عن عبدالله بن محمد بن خالد قال: حدثنی منذر بن محمد بن قابوس، عن منصور بن السندی، عن أبی داود المسترق، عن ثعلبه بن میمون، عن مالک الجهنی، عن الحارث بن المغیره، عن الأصبغ بن نباته قال... . (الکافی، ج۱، ص۳۳۸) این حدیث به دلیل مجهول بودن منصور بن السندی ضعیف است (معجم رجال الحدیث، ج۱۹، ص۳۷۶).

۲- سعد بن عبدالله (ثقه: الفهرست، ص۱۳۵)، عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۳۴)، عن الحسن بن علی بن فضال(ثقه: الفهرست، ص۷)، عن ثعلبه بن میمون (ثقه: رجال نجاشی، ص۱۱۷)، عن مالک الجهنی(ثقه: طرائف المقال، ج۱، ص۶۴۴)، عن الأصبغ بن نباته (ثقه: رجال نجاشی، ص۸). (الغیبه للحجه، ص۱۶۵) شیخ در الفهرست (ص۱۳۵) سندی به تمام روایات و مصنفات سعد، از طریق شیخ صدوق و پدرش دارد.

سال ۱۴۰ را سال پایان یافتن غیبت معرفی کرده است. (۱) این روایت نیز سند معتبری دارد و روایت سوم مورد نظر قفاری مرسله است. (۲) افزون بر روایات یادشده، در این بخش از کلمات قفاری، روایات دیگری نیز وجود داشت که به ترتیب اسناد آن ها بررسی می شود:

روایتی که بر دست از کار کشیدن برخی از شیعیان به دلیل انتظار ظهور دلالت می کرد. (۳) این روایت ضعیف است.

روایت بعد، روایتی بود که از تربیت شدن شیعه با آرزوها سخن می گفت. (۴) این حدیث نیز همچون حدیث قبل ضعیف است.

روایت سوم، روایتی بود که بر اساس آن، اگر از ائمه علیهم السلام روایتی شنیده شد و به همان صورت اتفاق افتاد، تصدیق آن یک اجر دارد و... . (۵) این روایت از سند معتبری

۱- ... و محمد بن یحیی (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۵۳)، عن أحمد بن محمد بن عیسی (ثقه: رجال نجاشی، ص۸۲) جمیعاً، عن الحسن بن محبوب (ثقه: الفهرست، ص۹۶)، عن أبی حمزه الثمالی (ثقه: رجال نجاشی، ص۱۱۵). (الکافی، ج۱، ص۳۶۸)

۲- تفسیر العیاشی، ج۲، ص۸.

۳- سهل، عن ابن فضال، عن علی بن عقبه، عن عمر بن أبان الکلبی، عن عبد الحمید الواسطی. (الکافی، ج۸، ص ۸۰) این حدیث به دلیل مجهول بودن عبد الحمید ضعیف است (رجال طوسی، ص۱۳۹)

۴- محمد بن یحیی و أحمد بن إدریس، عن محمد بن أحمد، عن السیاری، عن الحسن ابن علی بن یقطین، عن أخیه الحسین، عن أبیه علی بن یقطین... . (الکافی، ج۱، ص۳۶۹) این حدیث به دلیل مجهول بودن سیاری ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۸۰).

۵- الحسین بن محمد بن عامر (ثقه: رجال نجاشی، ص۶۶)، عن معلی بن محمدالبصری (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱۹، ص۲۸۰)، عن الحسن بن علی الخزاز (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۹)عن عبدالکریم بن عمرو الخثعمی (ثقه: رجال نجاشی، ص۲۴۵)، عن الفضل بن یسار (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۰۹). (الکافی، ج۱، ص۳۶۹)

برخوردار است.

روایت بعد روایتی است که از فاش شدن زمان گشایش توسط شیعیان سخن می گوید (۱) که این روایت نیز به نظر معتبر می آید.

بخشی دیگر از روایات مورد تظر قفاری روایاتی است که دروغ گو بودن وقت گذاران و عدم توقیت از جانب ائمه علیهم السلام دلالت دارد که در این باره روایات متعدی وجود دارد و کثرت آن ها ما را از بررسی سندی بی نیاز می کند. (۲)

نقد و بررسی محتوایی: روایات مورد نظر قفاری ناظر به ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیستند.

آقای قفاری مدعی است برخی از روایات شیعه، وقت خاصی را برای ظهور تعیین کرده بودند. پس وقتی این وعده در موعد مقرر عملی نشد، عالمان شیعه روایات گوناگونی را برای توجیه آن جعل کردند. روایاتی که به نظر آقای قفاری بر تعیین وقت ظهور دلالت دارند، عبارتند از: روایتی که سال ظهور را سال ۱۴۰ معرفی می کند، روایتی که درصدد تعیین وقت ظهور با کمک حروف مقطعه قرآن است و روایت امام علی علیه السلام. متن کامل حدیث نخست بدین قرار است:

ابوحمزه ثمالی می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: علی علیه السلام همیشه می فرمود: «تا هفتاد، بلا است» و می فرمود: «پس از بلا گشایش است»، ولی هفتاد گذشت و گشایشی ندیدیم. امام باقر علیه السلام فرمود: ای ثابت، خداوند وقت این امر را سال هفتاد قرار داده بود؛ ولی چون حسین علیه السلام کشته شد، غضب خداوند بر اهل زمین شدید شد و آن را به سال ۱۴۰ موکول کرد. ما آن را به شما گفتیم و شما سخن ما را منتشر کردید و پرده از راز برداشتید. پس

۱- الفضل بن شاذان (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۰۶)، عن محمد بن علی (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱۸، ص۵۶)، عن سعدان بن مسلم (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۱۰۵)، عن أبی بصیر (ثقه: رجال نجاشی، ص۴۴۱). (الغیبه للحجه، ص۴۲۷)

۲- الکافی، ج۱، ص۳۶۸؛ الغیبه للحجه، ص۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰و... .

خداونـد آن را به تأخیر انـداخت. پس از آن، نزد ما وقتی را قرار نداد و «خدا آن چه را بخواهد، محو یا اثبات می کند و اصـل کتـاب نزد اوست.» ابوحمزه ثمالی می گویـد: این مطلب را بر امام صادق علیه السـلام عرضه کردم. آن حضـرت فرمود: آری، همین طور است. (۱)

روایت یادشـده برخلاـف توهّم آقـای قفـاری هرگز نـاظر به تعیین وقت ظهور امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف نیست. اثبـات این مـدعا که روایت یادشـده، نـاظر به تعیین وقت ظهـور است، نیازمنـد اثبـات دو نکته است: نخست این که مقصـود از هفتاد و صـد و چهل، هفتاد و صـد و چهل پس از غیبت باشـد؛ دوم این که مقصود از «هـذا الأمر»، ظهور امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشریف باشد.

خوشـبختانه نه تنهـا هیـچ قرینه ای این دو مـدعا را ثـابت نمی کنـد، بلکه قراین متعـددی برخلاف آن دلالت دارنـد. این قراین عبارتند از:

۱. ظهور واژه «سـبعین و اربعین و مائه»، هفتاد و صـد و چهل پس از هجرت است، چنان که متفاهم عرفی از عبارت های مشابه همین است. برای مثال، اگر کسی بگوید: در سال هزار، فلان اتفاق افتاد، همه از آن هزار پس از هجرت را فهم می کنند.

۲. قرینـه دوم، فهـم راوی است؛ چرا که او از این فرمـایش امـام علی علیه السـلام «إلی السّـبعین بلاءً»، هفتـاد پس از هجرت را فهمیـده است. در زمان امام باقر علیه السـلام هنوز غیبت آغاز نشـده بود. از همین رو، از امام باقر علیه السـلام می پرسد: چرا با این که سال هفتاد گذشت، گشایشی حاصل نشد؟

۱- عن أبی حمزه الثمـالی قـال: قلت لأـبی جعفر(: إنّ علیّـا علیه السـلام کان یقول: «إلی السّـبعین بلاء» و کان یقول: «بعـد البلاء رخاء» و قد مضت السّـبعون و لم نر رخاء فقال أبوجعفر(: یا ثابت! إن الله تعالی کان وقت هذا الأمر فی السّبعین فلمّا قتل الحسین علیه السـلام اشتدّ غضب الله علی أهل الأرض فأخّره إلی أربعین و مائه سنه فحدّثناکم فأذعتم الحدیث و کشفتم قناع السّرّ فأخّره الله و لم یجعل له بعـد ذلک عنـدنا وقتاً و (یَمْحُوا اللهُ مَا یَشَاءُ وَیُثْبِتُ وَعِنـدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ(. قال أبوحمزه: و قلت ذلک لأبی عبـدالله علیه السلام، فقال: قد کان ذاک. (الغیبه للحجه، ص۴۲۸)

۳. تأیید این برداشت از سوی امام علیه السلام، قرینه دیگری بر مدعای ماست؛ چرا که اگر مقصود، هفتاد پس از غیبت بود، به طور طبیعی، پاسخ امام باقر علیه السلام این بود که هنوز سال هفتاد پس از غیبت نرسیده است و عجله شما بی مورد است؛ اما آن حضرت به سؤال پرسش گر پاسخ می دهد و آن را به گونه ای دیگر مدلل می کند.

واژه «هذا الأمر» در روایت مورد نظر نیز ناظر به «رخاء بعد البلاء» است؛ چرا که راوی درباره علت تحقق نیافتن این فرمایش امام علی علیه السلام که «إلی السّبعین بلاء و بعد البلاء رخاء» سؤال می کند. امام باقر علیه السلام نیز در پاسخ می فرماید: «إنّ الله کان وقت هذا الأمر»؛ یعنی همان رخاء را در سال هفتاد قرار داده بود. روشن است که رخاء به معنای گشایش (۱) است و هیچ دلیلی بر تفسیر آن به ظهور امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف نیست. نکره بودن رخاء نیز قرینه ای بر مطلب یادشده است.

به نظر علامه مجلسی در این روایت، «وّقت هذا الأمر، یعنی ظهور حق و غلبه آن بر باطل به دست یکی از ائمه علیهم السلام ، نه ظهور امام دوازدهم». (۲) فیض کاشانی، دیگر عالم جلیل القدر شیعی در ابتدا می نویسد که هفتاد، یعنی هفتاد پس از هجرت یا پس از غیبت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف؛ ولی در ادامه، احتمال اول را ترجیح می دهد و می افزاید احتمال این که مقصود، هفتاد پس از هجرت باشد، با این نکته تأیید می شود که امام حسین علیه السلام حق خود را در حدود سال هفتاد پس از هجرت طلب کرد و امر امام رضا علیه السلام اندکی پس از سال ۱۴۰ در شرف ظهور بود. (۳)

آقای قفاری برای تکثیر اشکال، تفسیر مشاهیر عالمان شیعی همچون علّامه مجلسی و فیض کاشانی را رها کرده و به تفسیر یکی از عالمان نه چندان مشهور شیعی استناد کرده است.

۱- تاج العروس، ج۱۹، ص۴۵۳.

۲- مرآه العقول، ج۴، ص ۱۷۰.

۳- الوافی، ج۲، ص۴۲۶.

روایت دومی که به نظر آقای قفاری درصدد تعیین وقت ظهور برآمده، روایت امام باقر علیه السلام است که فرمود:

ای ابولبید، دوازده نفر از فرزندان عباس به حکومت می رسند که پس از هشتمین آن ها چهار نفرشان کشته می شوند. یکی از آن ها درد گلو می گیرد که او را می کشد. آن ها گروهی هستند که عمرشان، کوتاه و مدت حکومتشان، اندک و سیرتشان، پلید است. یکی از آن ها فاسق است که لقبش، هادی، ناطق و غاوی است. ای ابولبید، در حروف مقطعه قرآن، دانش فراوانی است. همانا خداوند بلندمرتبه ((الم ذلِکَ الْکِتَابُ)) را نازل کرد. پس محمد قیام کرد تا این که نورش آشکار شد و امرش تثبیت شد و در روز تولدش به دنیا آمد، در حالی که از هزاره هفتم، صد و سه سال گذشته بود. [سپس فرمود:] و این در کتاب خدا در حروف مقطعه بیان شده است، وقتی آن ها را بدون تکرار بشماری و در حروف مقطعه، حرفی نیست که ایامی بگذرد، مگر این که هنگام به پایان رسیدنش، قائمی از بنی هاشم به پا خیزد. [آن گاه ادامه داد:] الف، یک است؛ لام، سی؛ میم، چهل و صاد، نود که مجموعاً ۱۶۱ است. پس آغاز خروج حسین بن علی علیه السلام، ((الم الله)) بود و چون زمانش فرا رسید، قائمی از نسل عباس در ((المص)) قیام کرد و قائم ما هنگام به پایان رسیدن آن ((الر)) قیام خواهد کرد. این را یاد بگیر و محافظت کن و مخفی نگاه دار. (۱)

۱- یا ابالبید! إنّه یملک من ولد العبّاس اثنا عشر، یقتل بعد الثّامن منهم أربعه فتصیب أحدهم الذبحه فتذبحه، هم فئه قصیره أعمارهم، قلیله مدّتهم، خبیثه سیرتهم منهم الفویسق الملقّب بالهادی، و النّاطق و الغاوی. یا ابالبید! إنّ فی حروف القرآن المقطّعه لعلماً جمّاً، إنّ الله تبارک و تعالی أنزل (الم ذلِکَ الْکِتَابُ(، فقام محمّد صلی الله علیه و آله و سلم حتّی ظهر نوره و ثبتت کلمته، و ولد یوم ولد، و قد مضی من الألف السّابع مأئه سنه و ثلاث سنین، [ثم قال:] و تبیانه فی کتاب الله [فی] الحروف المقطّعه إذا عددتها من غیر تکرار، و لیس من حروف مقطّعه حرف ینقضی أیام إلّا و قائم من بنی هاشم عند انقضائه، [ثم قال:] الألف واحد، و اللّام ثلاثون، و المیم أربعون، و الصّاد تسعون، فذلک مأئه و إحدی و ستون، ثمّ کان بدو خروج الحسین بن علی علیه السلام (الم الله(، فلمّا بلغت مدّته قام قائم ولد العباس عند (المص(، و یقوم قائمنا عند انقضائها ب- (الر(فافهم ذلک و عه و اکتمه؛ (تفسیر العیاشی، ج۲، ص۸)

در این روایت که علّامه مجلسی آن را معضلات اخبار شمرده، (۱) با زبان رمز و کنایه سخن گفته شده است. شارحان روایات نیز نتوانسته اند درباره مفاد آن به صورت قطعی قضاوت کنند. با وجود چنین ابهامی، چگونگی دلالت آن بر تعیین وقت روشن نیست. از این رو، نمی توان آن را از احادیثی شمرد که وقتی برای ظهور تعیین کرده اند و ظهور در وقت موعود محقق نشده است. درباره روایت امام علی علیه السلام که در پاسخ به پرسش از مدت حیرت و غیبت فرمود: «ستهٔ ایام او ستهٔ اشهر او ست سنین»، باید گفت:

۱. قفاری برای آن همه غوغای خود و متهم کردن عالمان شیعه به بازی دادن مردم و جعل حدیث مستندی جز همین روایت ندارد _ البته آن را نیز پاسخ خواهیم داد _ در حالی که مخاطبی که سخنان وی را می خواند، از آن چنین برداشت می کند که گویا تشکیلات منسجم و هدف مندی با تمام توان در مسیر جعل حدیث و تحریف حقایق تلاش می کردند.

۲. اگر عالمان شیعه این روایت را به دروغ و برای فریب شیعیان جعل کرده باشند، چگونه شیخ کلینی _ که کتابش کهن ترین منبع این روایت است و ده ها سال پس از غیبت و تحقق نیافتن وعده امام علی علیه السلام کتاب خود را تألیف کرده _ این حدیث را در کتاب خود ثبت کرده است. چرا شیخ طوسی _ که دویست سال پس از غیبت می زیسته _ آن را در کتاب خود آورده است؟ آیا نقل این حدیث در کتاب های الکافی و الغیبه بیش از آن که بر جاعل بودن عالمان شیعه دلالت کند، بر امانت داری آن ها در نقل روایات گواهی نمی دهد؟

تحلیل آقای قفاری زمانی صحیح بود که در منابعی که پیش از غیبت یا هم زمان با آن نگاشته شده است، این روایت وجود داشته باشد و از آن پس، در منابع انعکاس

۱- بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۰۷.

نیاید. اکنون جریان دقیقاً برعکس است؛ یعنی در منابع قبل و هم زمان غیبت،

اثری از این روایت نیست و در منابعی که ده ها سال پس از غیبت نوشته شده اند،

این روایت وجود دارد. آن چه گذشت، بهترین قرینه است بر این که مقصود روایت،

آن چیزی نیست که آقای قفاری پنداشته است؛ چنان که شیخ حر عاملی

گفته است، این روایت بیش از آن که در مقام تعیین زمان ظهور باشد، درصدد

مجمل و مبهم گذاردن آن است. (۱) علی بن بابویه، صدوق اول در توضیح این حدیث چنین می نویسد:

چگونه روشن نیست که فرمایش علی علیه السلام، شش روز یا شش ماه یا شش سال آشکار نیست؟ چیزی که ممکن است وقتش از شش روز به شش ماه و از شش ماه به شش سال امتداد پیدا کند، بدون شک، می تواند تا سال ها امتداد یابد. آیا این روشن است؟ پس اگر آن حضرت قصد بیان وقت را داشته اند، روشن است که وقتی تعیین نکرده اند و اگر مقصودشان، پوشاندن آن بوده، عجیب نیست که آن را با شدیدترین وجه ممکن بپوشاند و با تمام توان آن را مخفی نماید؛ چرا که کسی که به دانش او اطمینان وجود دارد، وقتی با شک بین شش روز یا شش سال خبر می دهد، جز مخفی نگاه داشتن و پوشاندن قصدی ندارد. (۲)

آن چه این معنا را تقویت می کند، روایات فراوانی است که به صراحت، تعیین وقت را حتی در گذشته از ائمه علیهم السلام نفی می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ما خاندانی هستیم که وقت تعیین نمی کنیم. (۳)

باز فرمود:

۱- اثبات الهداه، ج۳، ص۵۷۶.

۲- الامامه والتبصره، ص۱۲.

۳- إنّا أهل بیت لا نوقّت. (الکافی، ج۱، ص۳۶۸)

ای مفضل، من برای آن وقتی تعیین نمی کنم و برای آن وقتی تعیین نمی شود و هرکس برای مهدی ما وقت تعیین کند، در علم خداوند بلند مرتبه، خود را شریک دانسته و مدعی شده که به اسرار الهی اطلاع یافته است. (۱)

همچنین فرمود:

وقت گذاران دروغ می گویند. ما نه در گذشته وقت تعیین کردیم و نه در آینده وقت تعیین می کنیم. (۲)

همچنین در حدیث دیگری فرمود:

ما در گذشته برای هیچ کس وقت تعیین نکرده ایم. (۳)

آن چه گذشت، به ر وشنی بر این نکته دلالت دارد که روایت مورد نظر درصدد تعیین وقت ظهور نبوده است. بنابراین، نه پیشوایان معصوم برای ظهور وقتی تعیین کرده بودند و نه روایات در این باره با یکدیگر در تعارضند.

شبهۀ ۳۵. تعارض فلسفه غیبت و علم امام

اشاره

* اما علت غیبت: کافی از زراره چنین روایت می کند: از ابا عبدالله شنیدم که برای قائم پیش از قیامش غیبتی خواهد بود. پرسیدم: چرا؟ گفت: می ترسد و با دست به شکمش اشاره کرد؛ یعنی از کشته شدن می ترسد. نزد شیعیان در این باره روایات متعددی وجود دارد. شیخ الطائفه طوسی بر نکته یادشده (۴)این چنین تأکید کرده

۱- یا مفضل! لا أوقّت له وقتاً و لا یوقّت له وقت إنّ من وقّت لمهدیّنا وقتاً فقد شارک الله تعالی فی علمه و ادّعی أنّه ظهر علی سرّه. (بحار الانوار، ج۵۳، ص۲)

۲- کذب الموقّتون ما وقّتنا فیما مضی و لا نوقّت فیما یستقبل. (الغیبه للحجه، ص۴۶۶)

۳- فلسنا نوقّت لأحد وقتاً. (الغیبه للحجه، ص۴۶۶)

۴- أما سبب غیبته: فقد جاء فی الکافی عن زراره قال: «سمعت أبا عبدالله یقول: إن للقائم علیه السلام غیبه قبل أن یقوم، قلت: ولم؟ قال: إنه یخاف ــ وأومأ بیده إلی بطنه ــ یعنی القتل». وجاءت عندهم روایات عده فی هذا المعنی. وأکد ذلک شیخ الطائفه الطوسی بقوله: «لا علّه تمنع من ظهوره إلا خوفه علی نفسه من القتل، لأنه لو کان غیر ذلک لما ساغ له الاستتار وکان یتحمل المشاق والأذی، فإن منازل الأئمه وکذلک الأنبیاء علیهم السلام إنما تعظم لتحملهم المشاق العظیمه فی ذات الله تعالی».

است: هیچ علتی مانع ظهور ایشان نمی شود، جز ترس از کشته شدن؛ چرا که اگر جز این بود بر آن حضرت پنهان زیستی روا نبود و آن حضرت سختی ها و آزارها را تحمل می کردند؛ چرا که رتبه امامان و همچنین پیامبران علیهم السلام از این جهت ارتقا یافته که سختی های بسیاری را بر خاطر ذات اقدس خداوند تحمل کرده اند.

ولی این تعلیل که شیخ الطائفه بر آن تأکید ورزیده است طبق باورهای شیعه در حق ائمه قابل تصور نیست؛ چرا که همچنان که کلینی در کافی روایات متعددی آورده و بابی با همین عنوان گشوده است: «ائمه می دانند کی رحلت می کنند و جز با اختیار خود از دنیا نمی روند». مجلسی نیز این مطلب را در بحارالانوار ثبت کرده و بابی با این عنوان برایش قرار داده است: «آن ها (ائمه علیهم السلام) می دانند کی از دنیا می روند و جز با اختیار خودشان رحلت نمی کند.» پس شیعیان از این تناقض گویی چگونه خلاصی می یابند؟ (۱)

همچنان که به باور شیعیان، ائمه «آن چه بوده و خواهد بود را می دانند و چیزی از آن ها پنهان نیست»، چنان که کلینی بابی با همین عنوان گشوده است. پس آن ها می توانند به گونه ای که به فکر کسی خطور نمی کند از خطر (۲)بگریزند. (۳)

۱- لکن هذا التعلیل للغیبه الذی یؤکده شیخ الطائفه لا یتصور فی حق الأئمه _ علی ما یعتقد الشیعه _ لأن الأئمه «یعلمون متی یموتون، ولا یموتون إلا باختیار منهم». کما أثبت ذلک الکلینی فی الکافی فی روایات عدیده، وبوب لها بهذا اللفظ المذکور.وأثبت ذلک المجلسی فی بحارالأنوار وبوب له بلفظ: «أنهم علیهم السلام یعلمون متی یموتون وأنه لا یقع ذلک إلا باختیارهم». فکیف یخرجون من هذا التناقض؟!

۲- ما أن الأئمه _ علی حد ما یعتقد الشیعه _ «یعلمون ما کان وما یکون ولا یخفی علیهم الشیء»، کما قرر ذلک الکلینی فی باب یحمل العنوان المذکور.فبوسعهم أن یحترزوا من الخطر بما لا یخطر علی بال أحد.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۳۸-۱۰۳۶.

خلاصه شبهه

۱. اگر امام مهدی جز با اختیار خود از دنیا نمی رود، پس چرا برای زنده ماندن غایب شده است؟

۲. اگر امام مهدی به ما کان و ما یکون علم دارد، می توانست برای زنده ماندن از خطرات بگریزد و نیازی به غیبت نبود.

نقد و بررسی

پاسخ ادعای نخست

نقد و بررسی سندی: قفاری در ابتدای این بخش به روایاتی اشاره کرده است که علت غیبت امام را خوف قتل می داند. در این باره در جوامع روایی شیعه روایات فراوانی وجود دارد که ما را از بررسی سندی بی نیاز می کند (۱) و در ادامه به این مسئله که ائمه علیهم السلام جز با اختیار خود از دنیا نمی روند اشاره کرده است. در این باره یک روایت بیشتر وجود ندارد که البته آن نیز مخصوص امام حسین علیه السلام است، با این وجود سند معتبری دارد. (۲)

نقد و بررسی محتوایی: اختیاری بودن رحلت امام با رحلت طبیعی او منافاتی ندارد.

کسانی که معتقدند امام جز با اختیار خود از دنیا نمی رود، این مسئله را ویژه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی دانند و آن را برای همه پیشوایان معصوم علیهم السلام ثابت می دانند، با این که به گواهی تاریخ، همه امامان معصوم پیشین زندگی عادی داشته اند و به صورتی کاملاً عادی و در چارچوب سنت های طبیعی حاکم بر هستی به شهادت رسیده اند. این نشان می دهد با این که امام جز با اختیار خود از دنیا نمی رود، اما با این حال، بنا

۱- . الکافی، ج۱، ص۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲ و... .

۲- . عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد (ثقه: رجال نجاشی، ص۸۲)، عن علی بن الحکم (ثقه: الفهرست، ص۱۵۱)، عن سیف بن عمیره (ثقه: الفهرست، ص۱۴۰)، عن عبد الملک بن أعین(حسن: معجم رجال الحدیث، ج۱۲، ص۱۷). (الکافی، ج۱، ص۲۶۰)

نبوده که امام معصوم از کشته شدن خود به شکل غیرعادی و معجزه آسا جلوگیری کند و با اعمال قدرت خارق العاده از کشته شدن خود ممانعت نماید. این مسئله ریشه در این نکته دارد که امام معصوم گرچه جز با مشیت خود از دنیا نمی رود، اما به تعبیر امام هادی علیه السلام مشیت او تابع مشیت الهی است:

إِنَّ اللهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّهِ مَوْرِداً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئاً شَاءُوهُ وَ هُوَ قَوْلُهُ وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ؛ (۱)

همانا خداوند قلوب ائمه را جایگاه اراده خود قرار داد. پس هرچه را خداوند بخواهد آن ها اراده می کنند و این همان سخن خداوند است که چیزی نمی خواهید، مگر این که خدا بخواهد.

مشیت الهی بر این تعلق گرفته است که مجرای امور به صورت طبیعیِ آن باشد تا زمینه برای اختیار و انتخاب انسان ها فراهم باشد و از همین رهگذر به سعادت یا شقاوت برسند. بی گمان اگر پیشوایان معصوم علیهم السلام از مدار این سنت الهی خارج می شدند و به اعجاز تهدیدهایی که از سوی دشمنانشان وجود داشت را خنثی می کردند، دیگر زمینه ای برای ابتلا و امتحان انسان ها وجود نداشت. تصور کنیم کسانی قصد جان امام معصوم را کرده اند و به او شمشیر کشیده اند. اگر امام به اعجاز شمشیر آن ها را از کار بیندازد، چنین اشخاص فاقد اختیار خواهند بود و نسبت به عدم قتل امام مجبور خواهند بود. حال اگر در ذهن دشمنانی که در طول تاریخ برابر امام معصوم علیهم السلام و پیامبران الهی علیهم السلام صف کشیدند، این تلقی وجود داشت که هیچ کس قدرت کشتن امام و پیامبر را ندارد و آن ها به اعجاز از کشته شدن خود جلوگیری می کنند. در این صورت انسان ها به ماشین های بی اراده تبدیل می شدند که قدرت مخالفت با پیشوایان الهی را نداشتند و به اجبار باید از آنان تبعیت نمایند. نتیجه این مطلب، لغو بودن آفرینش انسان خواهد بود؛ زیرا آدمی برای این به دنیا آمده است

۱- . بصائر الدرجات، ص۵۳۷.

که مسیر عبودیت را طی کند (۱) و طی کردن مسیر عبودیت جز با قرار گرفتن انسان بر سر دو راهی طاعت و تمرد و گزینش مسیر طاعت از روی رغبت و اختیار میسور نخواهد شد. (۲)

با توضیحات یادشده، دریافتیم که اگر مقصود آقای قفاری این است که چون امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جز با اختیار خود از دنیا نمی رود، پس با اعجاز از کشته شدن خود جلوگیری کند. روشن است که نتیجه این مطلب، سلب اختیار از انسان ها و از میان رفتن زمینه های سعادت و شقاوت است. بنابراین نمی توان به آن ملتزم شد و اگر مقصودش این است که آن حضرت به صورت طبیعی و با اراده عادی خود از کشته شدن احتراز نماید. روشن است که این اراده صورت گرفته است و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به همین منظور از انظار پنهان و به اصطلاح، غایب شده است. نیاز به توضیح نیست که غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به معنای نامرئی شدن نیست، که حالتی معجزه گونه دارد بلکه به معنای غیبت شخصیت و هویت است؛ یعنی آن حضرت در اوایل حیات خود از انظار عموم مردم پنهان شدند و در مجامع عمومی حضور نیافتند و جز اندکی جمال مبارک ایشان را ندیدند. پس از گذشت چندین سال تمام کسانی که سابقه تشرف به محضر مبارک را داشتند از دنیا رفتند و از آن پس کسی وجود نداشت که سابقه ملاقات با ایشان را داشته باشد. بنابراین امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می توانستند به راحتی و بدون کمترین مشکلی در میان مردم رفت و آمد و حتی زندگی کنند، بدون این که کسی به هویت آن حضرت پی برد. (۳) با این تدبیر بود که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با اراده طبیعی و غیرمعجزه گونه خود از کشته شدن احتراز کردند. برای آن چه گذشت _ بهره مندی امام از علم و اراده فوق طبیعی و استفاده نکردن از آن در زندگی شخصی به منظور

۱- . (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ(. (سوره ذاریات، آیه۵۶)

۲- . (إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وَإِمَّا كَفُوراً((سوره انسان، آیه۳)؛ (وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ((سوره کهف، آیه۲۹).

۳- . تاریخ الغیبه الکبری، ص۶ _۳۳.

فراهم شدن زمینه های سعادت و شقاوت ــ می توان به علم غیب الهی تنظیر کرد؛ زیرا خداوند می دانست که شیطان از فرامین او تمرد کرده و موجب گمراهی بسیاری از انسان ها خواهد شد؛ اما این علم غیب مانع از خلقت او نشد و باز خداوند می دانست که فرعون دعوی خداوندی می کند و شکم بسیاری از زنان را می درد و فرزندان بسیاری از بین اسرائیل را می کشد، اما این علم مانع از آفریدن فرعون نشد. و باز می دانست که دارایی انبوه قارون او را در ورطه گمراهی می کشاند و بسیاری را می فریبد، اما این آگاهی مانع از دادن ثروت به او نشد. و باز می دانست و می توانست و... . اما سنت الهی بر این تعلق گرفته است که جز در مواقع ضروری خاص که از اعجاز بهره می گیرد، دوران گردونه هستی به صورت طبیعی و عادی باشد تا این که بسترهای امتحان و ابتلا برای فرزندان آدم هم فراهم شود و از این رهگذر به سعادت یا شقاوت رسند.

پاسخ ادعای دوم

نقد و بررسی سندی: دومین اشکال قفاری این بود که اگر امام مهدی به ماکان و مایکون علم دارد، می توانست برای زنده ماندن از خطرات بگریزد و نیازی به غیبت نبود. درباره برخوردار بودن امام از علم ماکان و ما یکون روایات فراوانی در جوامع روایی شیعه وجود دارد که نیاز به بررسی سندی ندارد. (۱)

نقد و بررسی محتوایی:

پاسخ اول: اختلاف اندیشمندان شیعه درباره دایره علم امام

در پاسخ به این شبهه که با وجود علم غیب، نیازی به غیبت نیست، باید گفت اولاً ـ درباره دایره علم غیب امام معصوم میان اندیشمندان شیعه دیدگاه واحدی وجود ندارد. به عنوان نمونه، شیخ مفید در این باره چنین می نویسد:

پرسش گر می گوید: امام (به اجماع) به عقیده ما آن چه هست و خواهد بود را

۱- . الکافی، ج ۱، ص ۲۶۱ ــ ۲۶۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴۷، ۱۴۸و... .

می دانـد. پس چرا امیرالمؤمنین در حـالی که می دانست کشـته می شود و قاتل خود را می شـناخت و زمان آن را می دانست، باز هم به مسجد رفت؟ و چرا حسین علیه السلام با این که می دانست اهل کوفه او را رها کرده و یاری نمی کنند و می دانست کشته می شود، به سمت اهل کوفه رفت و چرا با این که می دانست اگر به اندازه چند زراع زمین را حفر کند به آب می رسد، این کار را نکرد و خود را کمک نکرد و با لب عطشان از دنیا رفت؟و چرا حسن علیه السـلام با این که می دانست معاویه عهد خود را می شکند و به آن وفا نمی کند و شیعیان پدرش رامی کشد، باز با او صلح کرد؟

پاسـخ این است ـ و توفیق از خداست ـ که: اما این سـخن او که به اجماع ما امام آن چه خواهد بود را می داند مطلب خلافی است و هیـچ گاه شـیعه بر این مسـئله اجماع نداشـته است. آن چه که بر آن اجماع داشـته این است که امام حکم هرچه که رخ می دهد را می داند، نه این که به عین آن چه حادث می شود و تحقق می یابد به صورت تفصـیلی آگاه باشد. این پاسخ مبنای سؤالات او را فرو می ریزد. البته ما نفی نمی کنیم که امام به اعلام خداونـد بلنـدمرتبه به اعیان حوادث علم داشـته باشـد، اما به صـورت مطلق نمی گوییم او هر چه که خواهـد بود را می دانـد و گوینـده این سـخن را نیز تأییـد نمی کنیم؛ چرا که ادعـایش بدون حجت و مدرک است. (۱)

سیـد مرتضـی نیز بر این عقیـده است که امـام اجمالاً ـ به غیب آگـاه است، نه به صورت تفصـیلی؛ (۲) بنـابر این آن چه قفـاری آورده، یکی از چند دیدگاهی است که در میان اندیشـمندان شـیعه وجود دارد و اشکال او اگر وارد باشد تنها متوجه برخی از عالمان شیعه است و نه کلیت مذهب تشیع.

پاسخ دوم: استفاده از علم غیب باعث سلب اختیار از انسان ها می شود.

ثانیاً اگرچه پیشوایان معصوم به آن چه بود و خواهد بود آگاهی دارند، لیکن

۱- المسائل العکبریه، ص۶۹.

۲- تلخیص الشافی، ج۴، ص ۱۹۰.

ـ چنان که گذشت ـ استفاده از این علم غیب برای امور شخصی خود و جلوگیری از کشته شدن، ثمره ای جز سلب اختیار از انسان ها نخواهد داشت و از همین رو هیچ یک از پیشوایان از این علم غیب برای احتراز از کشته شدن استفاده نکردند.

پاسخ سوم: احتراز از خطرات درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متصور نیست.

ثالثاً داشتن یک زندگی معمولی و احتراز از تهدیدها در مواقع خطر ـ آن طور که آقای قفاری تصویر کرده ـ برای کسی متصور است که بتواند در میان مردم زندگی عادی داشته باشد؛ در حالی که حاکمان ستمگر عباسی پیش از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تولد آن حضرت را رصد می کردند تا به سرعت آن حضرت را به قتل رسانند. به همین دلیل بود که غیبت آن حضرت با تولد مخفیانه ایشان آغاز شد.

با این حساب، چگونه می توان فرض کرد که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به صورت عادی

زندگی کنند و در مواقع خطر به گونه ای که به فکر کسی خطور نمی کند از خطرات احتراز جویند؟

پاسخ چهارم: برای ایمن ماندن از خطرات نیازی به استفاده از علم غیب نیست.

بر آن چه گذشت این نکته را نیز می توان افزود که اساساً وجود تهدید برای جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آن قدر آشکار بود که دانستن آن نیازی به علم غیب نداشت و همه از وجود خطراتی که جان آن حضرت را تهدید می کرد آگاه بودند. طبیعتاً برای ایمن ماندن جان آن حضرت از این خطرات باید اقدامی صورت می گرفت و دست کم یکی از این اقدامات می توانست این باشد که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چندین سال به صورت مخفیانه زندگی کنند و در انظار عمومی آشکار نشوند. حاصل این اقدام این بود که اگر پس از گذشت چند سال به صورت طبیعی در انظار عموم مردم ظاهر می شدند، کسی از هویت ایشان اطلاع نمی یافت و این ساده ترین و عادی ترین مسیر برای محافظت از جان آن حضرت بود. روشن است که برای انجام این مهم، دیگر نیازی به اعجاز یا تکیه بر علم غیب و امثال آن نیست و شیعه که معتقد به غیبت امام

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است چنین عقیده ای دارد.

حال قضاوت در این باره را به عهده خوانندگان می گذاریم که آیا وقتی برای حفاظت از جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مسیری این گونه سهل الوصول وجود دارد، آیا ــ حتی بر فرض این که امام علم غیب دارد و جز با اراده خود از دنیا نمی رود ــ باز هم نیازی به استفاده از علم غیب یا جلوگیری از کشته شدن به وسیله نیروی غیبی و اعجازی وجود داشت؟ به تعبیر دیگر، گرچه امام علم غیب دارد و جز با اختیار خود از دنیا نمی رود، اما ــ چنان که گذشت ــ محفوظ ماندن جان امام مهدی از خطرات با تدبیری ساده تر نیز می توانست انجام پذیرد و نیازی به استفاده از ابزار های غیر عادی نبود و روشن است که اعتقاد به برخورداری امام از علم غیب و نیرو های غیبی لزوماً به معنای استفاده از آن در همه جا و همه شرایط نیست.

شبهۀ ۳۶. اگر خطر کشته شدن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را تهدید می کرد، چرا این خطر برای نوّاب وجود نداشت؟

اشاره

نویسنده مورد نظر پس از این که به پندار خود میان غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دلیل ترس از قتل از یک سو و این که امامان معصوم علیهم السلام جز با اختیار خود از دنیا نمی روند از سوی دیگر تعارض دیده است، در ادامه می نویسد:

* پس چرا هیچ یک از نواب چهارگانه که مدعی ارتباط مستقیم با امام بودند کشته نشدند، در حالی که آنان همچون امام نبودند که جز با اختیار (۱)خود نمی میرند؟ (۲)

نقد و بررسی: پنهان کاری راز ایمن ماندن نواب

در پاسخ به سؤال یادشده باید گفت محفوظ ماندن جان نواب چهارگانه نتیجه

۱- ثم لماذا لم یقتل واحد من أولئک النواب الأربعه الذین یدعون الصله بالإمام مباشره وهم لیسوا کالإمام لا یموتون إلا باختیار منهم؟!

۲- اصول مذاهب الشیعه، ص۱۰۳۸.

رعایت احتیاط کامل و توجه ویژه به اصل پنهان کاری بود. این اصل در تمام شئون سازمان وکالت به کامل ترین وجه ممکن رعایت می شد از جمله:

اولاً در انتخاب نواب خاص کمال دقت صورت می گرفت و آن ها از کسانی انتخاب می شدند که مورد توجه دستگاه حاکم نبودند و به همین دلیل هیچ یک از نایبان چهارگانه از علویونی که سابقه قیام های نظامی بر علیه دستگاه حاکم را داشتند و طبیعتاً از این نظر مورد توجه دستگاه حاکم بودند انتخاب نشدند. (۱)

ثانیاً فعالیت های نواب اربعه به شکل کاملاً مخفیانه انجام می شد و به دلیل پنهان کاری شدیدی که از سوی آن ها اعمال می شد راز سفارت و ارتباط ویژه آن ها با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر حکومت مخفی ماند. در منابع دست اول شیعی، روایت های متعددی ذکر شده است که به روشنی نشان دهنده رازداری کامل سفرا و فعالیت های کاملاً سری آن هاست. از جمله به گزارش شیخ طوسی ابو عبدالله بن غالب می گوید:

من عاقل تر از شیخ ابوالقاسم حسین بن روح ندیدم ... از ملاقت های من با او مصادف شد با مناظره دو نفر که یکی از آن ها گمان می کرد که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر بافضیلت ترین مردم است و پس از او عمر و بعد از آن دو علی علیه السلام برترین مردمند و دومی می گفت که مقام علی بالاتر از عمر است. ابوالقاسم حسین بن روح گفت: آن چه صحابه بر آن اجماع دارند عبارت است از مقدم بودن صدیق، سپس فاروق، بعد از او عثمان صاحب دو نور و بعد علی وصی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم. و اصحاب حدیث همین اعتقاد را دارند و در نظر ما هم همین صحیح است کسانی که در مجلس حاضر بودند از این سخن شگفت زده شدند و اهل سنت او را بر سر گذاشتند و برایش بسیار دعا کردند و کسانی که او را به رافضی بودن متهم می کردند را سرزنش کردند. (۲)

۱- تاریخ الغیبه الصغری، ص۴۲۱.

۲- الغیبه للحجه، ص۳۸۴.

و باز روایت می کند:

به حسین بن روح گزارش داده شد که نگهبان درب اول، معاویه را لعن و نفرین کرده است. حسین بن روح دستور داد او را اخراج کرده و راندند و مدت زیادی بدین ترتیب گذشت و دائماً از وی درخواست می شد که نگهبان را بازگرداند، او هرگز خدمت کار را بازنگرداند. (۱)

آن چه گذشت و نمونه های مشابه، به روشنی بر نهایت رازداری و پنهان کاری سفرا دلالت می کند و از حکایت نخست می توان دریافت که نهایت ذهنیتی که مردم سنی مذهب آن زمان از حسین بن روح داشتند رافضی بودن ایشان بوده که آن هم با درایت وی برطرف شد؛ با این وجود، آن ها هرگز احتمال سفیر بودن وی از طرف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نمی دادند.» (۲)

به دلیل رعایت اصل پنهان کاری در برخی از مقاطع، سفارت، به منزله رازی میان خواص شیعه بود و لذا آن چه برای سفیر دوم آورده می شد، آورنده اش از حال سفیر و آن چه می آورد اطلاعی نداشت، بلکه به او گفته می شد به فلان جا برو و آن چه همراه داری را تحویل بده و به او رسیدی هم داده نمی شد. (۳)

ثالثاً بر آن چه گذشت می توان این نکته را افزود که در زمان غیبت صغرا جبهه های متفاوتی همچون قرامطه، صاحب زنج و خوارج در برابر خلفا گشوده شده بود که همگی درصدد ریشه کن کردن حکومت بودند و مشکل وزرا و نزاع آنان بر سر قدرت و تمرد لشکریان اوضاع را آشفته تر کرده بود. به همین دلیل خلیفه صلاح نمی دید با کشتن سفرا ــ بر فرض اطلاع از رابطه آن ها با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ــ جبهه جدیدی در درون مرکز خلافت علیه خود بگشاید. (۴)

۱- الغیبه للحجه، ص۳۸۵.

۲- تاریخ الغیبه الصغری، ص۴۴۴.

۳- الغیبه للحجه، ص۲۹۵.

۴- تاریخ الغیبه الصغری، ص۴۵۵.

آن چه گذشت، بخشی از عواملی بودند که به حفاظت جان سفیران خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و در نهایت ایمن ماندن نهاد وکالت از تهدیدهای موجود انجامید.

با توجه به نکات پیش گفته روشن شد که اساساً شبهه آقای قفاری درباره چرایی کشته شدن نواب چهارگانه، ناشی از این تصور نادرست بوده است که نهاد وکالت تشکیلاتی شناخته شده بوده و فعالیت های علنی داشته است، در حالی که همچنان که جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با رعایت اصل پنهان کاری (تولد مخفیانه و غیبت) محفوظ ماند، رعایت همین اصل موجب خنثی شدن تهدیدهای احتمالی علیه سفرا گردید.

شبهۀ ۳۷. چرا امام مهدی در دوران حکومت های شیعی آشکار نشد؟

اشاره

* همچنین برای امام در هنگام برقرار شدن برخی از دولت های شیعه، امنیت کامل فراهم شد؛ پس چرا او در این زمان ها آشکار نشد تا با او انس بگیرند و از دانش

و سلاح و قدرتش بهره ببرند و هنگامی که دولت فرو می پاشید به مخفی گاه

خود بازگردد. به همین دلیل احمد کسروی _ که ابتدا شیعه بوده _ می گوید: اگر

منتظر آن ها به دلیل ترس بر جانش غایب شده است، چرا هنگامی که شیعیان

آل بویه بر بغداد تسلط پیدا کردند و بنی عباس را تحت نفوذ خود درآوردند و یا هنگام به قدرت رسیدن شاه اسماعیل صفوی _ که از اهل سنت جوی های خون به راه انداخت _ ظهور نکرد؟ (۱)

چرا هنگامی که کریم خان زند _ از بزرگ ترین پادشاهان ایران _ نام امامتان

۱- کذلک قد توفر الأمن التام للإمام فی أثناء قیام بعض الدول الشیعیه فلماذا لم یخرج إلیهم، ویأنسوا بطلعته، ویستفیدوا من علمه، وسلاحه، وقوته... وإذا مازالت الدوله رجع إلی مکمنه؟ ولذلک قال أحمد الکسروی _ الشیعی الأصل _ : «إذا کان منتظرهم قد اختفی لخوفه علی نفسه فلم لم یظهر عندما استولی آل بویه الشیعیون علی بغداد، وصیروا خلفاء بنی العباس طوع أمرهم، فلم لم یظهر عندما قام الشاه إسماعیل الصفوی وأجری من دماء السنیین أنهارًا؟

صاحب الزمان را بر سکه ها ضرب می کرد و خودش را وکیل او معرفی می نمود ظهور نکرد؟ و پس از آن، چرا امروز ظهور نمی کند، با این که جمعیت شیعه بالغ بر شصت میلیون نفر شده و بیشتر آن ها از منتظران او هستند؟ (۱)

و همچنین امروز پس از کسروی، حکومت آیت الله ها برپا شده؛ پس چرا او به سوی آن ها نمی رود، به خصوص این که آن ها صدها سال است که با صدای بلند دعا می خوانند و برای خروجش (۲)استغاثه می کنند. (۳)

نقد و بررسی

پاسخ این اشکال قفاری با توجه به دو نکته روشن می شود: اول این که هدف قیام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تشکیل حکومت جهانی و گسترش عدالت در سرتاسر جهان است و او به دنبال اصلاحات محدود و موقت نیست؛ بلکه اصلاحاتی که او پی خواهد ریخت، فراگیر و ریشه ای است و این مطلبی است که همه مذاهب اسلامی درباره آن اشتراک نظر دارند. بنابر این برای قیام آن حضرت نیز باید زمینه هایی متناسب با این هدف بزرگ شکل گیرد و مقدماتی که این اصلاح فراگیر نیاز دارد محقق شود. از مقدمات این اصلاحات فراگیر، آمادگی جامعه جهانی برای تحمل این اصلاحات و همراهی مردم دنیا با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در تحقق این هدف بزرگ است و این مطلب روشنی است که بدون شکل گیری این آمادگی جهانی و بدون تحقق ظرفیت مردم دنیا برای همراهی با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در عملی کردن اهداف و آرمان های آن حضرت، قیام امام به ثمر نخواهد نشست. بنابراین آمادگی تعداد معدودی از انسان ها، بلکه بخشی از شیعیان به تنهایی بر ظهور تأثیری نخواهد داشت و امام همچنان منتظر

۱- بعد، فلم لا یظهر الیوم وقد کمل عدد الشیعیین ستین ملیونًا وأکثرهم من منتظریه؟»

۲- کذلک الیوم ــ من بعد الکسروی ــ قامت دوله الآیات فلم لا یخرج إلیهم ولا سیما وهم یجأرون بالدعوات، والاستغاثه لخروجه منذ مئات السنین.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۳۸.

فراهم شدن شرایط ظهور در سطح جهانی باقی خواهد ماند. افزون بر این که اساساً اصلاحاتی که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف انجام می دهند، بسیار عمیق و ریشه ای است و آن حضرت خواهد کوشید بشر را به جایگاه واقعی اش در خلقت برساند و تمام ظرفیت ها و استعداد های او را شکوفا کند. روشن است که برای تحقق چنین اهداف بلندی، مؤمنان باید در حد اعلای آمادگی باشند و به صرف این که کسی خود را مؤمن و شیعه بخواند یا حتی حکومتی خود را حکومت شیعی بنامد، نمی توان گفت ظرفیت تحمل حکومت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فراهم شده است.

دومین نکتهٔ مفید برای پاسخ به شبهه یادشده، این است که قفاری تصور درستی از غیبت نداشته و گمان کرده است امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مکانی پنهان شده و وقت ظهور از آن جا خارج می شود، در حالی که غیبت آن حضرت به معنای غیبت هویت ایشان است؛ یعنی آن حضرت در میان مردم حضور دارند و به فعالیت و تلاش و تربیت نفوس و بلکه فراهم کردن زمینه های ظهور و... مشغولند و همه این فعالیت ها را با هویتی مخفیانه انجام می دهند. روشن است که این پرسش قفاری که چرا امام از مخفی گاه خود خارج نمی شود، ریشه در تلقی اشتباه او از غیبت دارد و پرسش او طبق باور شیعه درباره غیبت، پرسشی غیرقابل طرح و غیرمنطقی است. البته ما می توانیم از قفاری دفاع کرده و پرسش او را این گونه تکمیل کنیم که چرا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در مقاطعی که قدرت در دست شیعه بود، هویت خود را بر مردم آشکار نکردند تا مردم ایشان را بشناسند و پس از افول قدرت شیعه دوباره غایب شوند؟

پاسخ این پرسش این است که اگر این اتفاق می افتاد و هویت ایشان برای همه آشکار می شد، دیگر برای آن حضرت امکان غیبت نبود؛ زیرا با آشکار شدن هویت دیگر غیبت _ که همان زندگی با هویت مخفی است _ امکان پذیر نخواهد بود. به تعبیر دیگر، آن حضرت در دوران غیبت به صورت ناشناس در حال انجام بسیاری از فعالیت هایی هستند که شأن امامت آن حضرت اقتضای آن را دارد؛ در حالی که اگر در مقطعی از زمان، هویت آن حضرت بر مردم آشکار شود، امکان انجام بسیاری از

این فعالیت ها از ایشان سلب شده و آن حضرت را مجبور به گوشه نشینی و مداخله نکردن در امور می نماید. البته نیاز به توضیح نیست که این امکان نیز وجود دارد که در این صورت، آن حضرت به صورت معجزه آسا از انظار مردم مخفی شوند و در هر مواجهه، چشم ها اعجازگونه از دیدن آن حضرت ناتوان شود، لیکن بر اساس سنت های الهی روال امور باید بر اساس اسباب و علل عادی باشد و معجزه بسیار محدود و منحصر در شرایط خاص و استثنایی است؛ در حالی که در فرض مورد نظر ما، به دلیل حضور امام در جامعه در هر روز و ساعت و لحظه، باید چندین معجزه اتفاق بیفتد و این با سنت الهی در نظام آفرینش در تعارض است.

شبهۀ ۳۸. دلیل غیبت، امتحان قلوب شیعیان

اشاره

* همچنان که روایات دیگری جعل شدند مبنی بر این که علت غیبت، امتحان

و آزمایش قلوب شیعیان است، این تعطیل تلاشی بود از سوی عالمان شیعه برای علاج پدیدۀ شکی که به قلب های شیعیان رسوخ کرد؛ چراکه عقل های بسیاری از آنان نتوانست این مسئله را بپذیرد تا جایی که آن ها را مجبور به دور افکندن عقیده تشیع نمود. (۱)

همچنان که انتظار غایب موعود، شیعه را خسته کرد تا آن جا که گوینده چنین گفت: «این امر بر ما به درازا کشید تا این که دل هامان تنگ شد و دق مرگ شدیم.» (۲)

و شک هولناکی بر آن ها سایه افکند و ابن بابویه قمی به این مطلب گواهی داده است وی چنین نوشته است: «به نیشابور برگشتم و (۳)در آن جا اقامت گزیدم و مشاهده

۱- كما وضعت روايات تعلل الغيبه بامتحان قلوب الشيعه واختبارهم، وقد يكون هذا التعليل الذى تحمله تلك الروايات محاوله منهم لمعالجه ظاهره الشك الذى تسلل إلى قلوب الشيعه، حيث لم تجد هذه المسأله طريقها إلى عقول كثير منهم حتى اضطرهم ذلك إلى نبذ عقيده التشيع ورفضها.

۲- ما مل الشيعه الانتظار للغائب الموعود حتى قال قائلهم: «قد طال هذا الأمر علينا حتى ضاقت قلوبنا ومتنا كمدًا...»

۳- أطل عليهم شبح الشك الرهيب وقد شهد بذلك ابن بابويه القمى حيث قال: «رجعت إلى نيسابور، وأقمت فيها فوجدت أكثر المختلفين علىّ من الشيعه قد حيرتهم الغيبه، ودخلت عليهم فى أمر القائم عليه السلام الشبهه».

کردم غیبت، بیشتر شیعیانی که نزد من رفت و آمد می کنند را متحیر کرده است و در مورد قائم عجل الله تعال فرجه الشریف ذهن هاشان شبهه ناک شده است.»

و روایاتی که برای علاج این مشکل جعل شدند حیرت آن ها دربارهٔ امر غایب، طولانی شدن غیبت او، و انقطاع اخبارش را به تصویر کشیده است. در کافی از زراره روایت کرده است که از اباعبدالله شنیدم که فرمود: «برای نوجوان قبل از قیامش غیبتی خواهد بود... و او منتظر است و او کسی است که در ولادتش شک می شود. برخی می گویند: پدرش بدون داشتن فرزندی رحلت کرد؛ عده ای می گویند: هنگام رحلت پدرش حملی بود در شکم مادرش؛ عده ای دیگر می گویند: دو سال پیش از رحلت پدرش متولد شد و او همان منتظر است؛ ولی خداوند دوست دارد شیعیان را امتحان کند و در این حال اهل باطل در شک می افتند.» (۱) اما آنان مدعی شدند این اختلاف برای امتحان شیعه است.

چنان که گذشت، کتاب های فِرَق برای ما گزارش داده اند که این چیزی است که پس از مرگ حسن عسکری رخ داد و گویا این حدیث و امثال آن برای مواجهه با تردید و شکی جعل شدند که بعد از مرگ بدون فرزند امامشان آن ها را غافلگیر کرد. (۲)

و آن ها از این دست روایات بسیار درست کردند که به بهترین صورت وضعیت واقعی شان را نشان می دهد. در کافی آمده است: (۳)«نه به خدا، سوگند آن چه

۱- قد صورت روایاتهم ــ التی وضعت لمعاجله هذا الأمر کما یظهر ــ حیرتهم فی أمر الغائب، وطول غیبته وانقطاع أخباره، جاء فی الکافی «عن زراره قال: سمعت أبا عبدالله یقول: إن للغلام غیبه قبل أن یقوم... وهو المنتظر وهو الذی یشک فی ولادته، منهم من یقول: مات أبوه بلا خلف، ومنهم من یقول: حمل، ومنهم من یقول: إنه ولد قبل موت أبیه بسنتین وهو المنتظر، غیر أن الله عز وجل یحب أن یمتحن الشیعه، فعند ذلک یرتاب المبطلون» ... فعللوا هذا الاختلاف بأنه امتحان للشیعه.

۲- قد نقلت لنا کتب الفرق أن هذا ما حدث لهم بعد موت الحسن العسکری ــ کما سبق ــ فکأن هذه الروایه وأمثالها اخترعت لمواجهه نزعه الحیره والشک التی داهمتهم بعد موت إمامهم عقیمًا.

۳- قد أکثروا من الروایات التی تجری هذا المجری، وتصور واقعهم أبلغ تصویر. فقد جاء فی الکافی: «لا والله لا یکون ما تمدون إلیه أعینکم حتی تغربلوا، لا والله لا یکون ما تمدون إلیه أعینکم حتی تمحصوا، لا والله لا یکون ما تمدون إلیه أعینکم حتی تمیزوا، لا والله لا یکون ما تمدون إلیه أعینکم إلا بعد إیاس، لا والله لا یکون ما تمدون إلیه أعینکم حتی یشقی من یشقی ویسعد من یسعد».

چشم انتظارش هستید، نخواهد بود تا این که غربال شوید؛ نه به خدا سوگند، آن چه چشم به راهش هستید رخ نخواهد داد تا این که امتحان شوید؛ نه به خدا سوگند، آن چه در انتظارش هستید نخواهد بود تا این که جدا شوید؛ نه به خدا سوگند، آن چه منتظرش هستید رخ نخواهد داد، مگر پس از ناامیدی؛ نه به خدا سوگند، آن چه چشم به راهش هستید واقع نخواهد شد تا این که آن که شقی می شود شقی شود و آن که سعادت مند می شود سعادت مند گردد.»

پس آن ها مدعی اند آن چه به سبب غیبت دچارش شدند برای امتحان و آزمایش بوده است و چون آزمایش شدند قائم بازمی گردد و به جعفر صادق نسبت داده اند که برخی از اصحابش بر او وارد شدند، در حالی که همچون مادر جوان مرده گریه می کرد؛ زیرا به گفته آن ها او در کتاب جفر که مشتمل بر دانش بلایا و منایا ــ بلاها و وقت مرگ ها ــ و دانش آن چه بوده و تا قیامت خواهد بود نظر افکنده بود و چنین گفت: «در آن کتاب درباره میلاد قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف ما، غیبتش، تأخیرش، طولانی شدن سرگردانی و ابتلائات مؤمنان آن زمان و نفوذ تردید در قلب های شیعیان و ارتداد اکثر آن ها از دینش اندیشه کردم.» (۱)

روایت یادشده ــ که منسوب به جعفر است ــ از ارتداد بسیاری از شیعیان به سبب ادعای غیبتی که به درازا می کشد سخن می گوید و (۲)این حدیث مانند دیگر احادیث

۱- هم یدعون أن ما حل بهم بسبب دعوی الغیبه إنما هو من أجل التمحیص والابتلاء، وأنه إذا تم ذلک رجع القائم، ونسبوا إلی جعفر الصادق: أنه دخل علیه بعض أصحابه وهو یبکی کالثکلی، لأنه نظر ــ کما یقولون ــ فی کتاب الجفر المشتمل علی علم البلایا والمنایا، وعلم ما کان وما یکون إلی یوم القیامه فقال: «تأملت فیه مولد قائمنا علیه السلام، وغیبته وإبطاءه وطول عمی وبلوی المؤمنین من بعده فی ذلک الزمان، وتولد الشکوک فی قلوب الشیعه من طول غیبته وارتداد أکثرهم عن دینه...».

۲- هذه الروایه المنسوبه إلی جعفر تتحدث عن رده کثیر من الشیعه بسبب دعوی الغیبه التی طال أمدها، وهی قد وضعت ــ کغیره ــ بعدما حل بهم هذا الأمر لحضهم علی البقاء فی نطاق التشیع، وذلک بدعوی أن هذا أمر أخبرت به الأئمه وهو من أمارات رجعه الإمام المفقود.

پس از وقوع ارتداد شیعیان جعل شد؛ زیرا آنان اصرار داشتند که شیعیان همچنان در دایره تشیع باقی بمانند و از این رو ادعا کردند که این واقعیتی است که امامان پیشاپیش از آن خبر داده اند و آن از نشانه های امام مفقود است.

و نعمانی ــ که رهبر آن ها در قرن سوم است و در عصر پیدایش ادعای غیبت می زیسته و به همین دلیل گواهی اش از اهمیت بالایی برخوردار است ــ گواهی داده است که همهٔ شیعیان به جز اندکی در امر غیبت به تردید افتادند. وی می گوید: «ما گروه هایی را دیدیم که به مذهب شیعه منسوب و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وابسته و به اهل بیت علیهم السلام اعتقاد دارند... این ها دچار تفرقه شدند و مذاهب مختلفی را برگزیدند و نسبت به واجبات الهی سست شدند و به محرمات الهی رو آوردند. پاره ای به وادی غلو فرو غلتیدند و برخی دچار تقصیر شدند و به جز اندکی، بقیه آنان در مورد امام زمان خود و ولیّ امر و حجت پروردگارشان به شک افتادند... به خاطر گرفتاری که به دلیل غیبت ایجاد شده است.» (۱)

و عده ای عدهٔ دیگر را لعن کردندو از آن ها بیزاری جستند و به کفرشان گواهی دادند همچنان که روایت نعمانی درباره اش سخن گفته است: «آن چه منتظرش هستید رخ نخواهد داد تا این که پاره ای از (۲)شما از پاره ای دیگر بیزاری بجویند و برخی

۱- قد شهد شیخهم النعمانی وهو من شیوخ القرن الثالث، وممن عایش واقع الشیعه فی الفتره المبکره لدعوی الغیبه، فشهادته فی ذلک فی غایه الأهمیه، شهد بشک جمیع الشیعه فی أمر الغیبه ــ إلا القلیل ــ یقول: «فإنا رأینا طوائف من العصابه المنسوبه إلی التشیع، المنتمیه إلی نبینا محمد وآله صلی الله علیهم ممن یقول بالإمامه... قد تفرقت کلمتها، وتشعبت مذاهبها، واستهانت بفرائض الله عز وجل، وخفت إلی محارم الله تعالی فطال بعضهم غلواً، وانخفض بعضهم تقصیراً، وشکوا جمیعاً إلی القلیل فی إمام زمانهم وولی أمرهم وحجه ربهم... للمحنه الواقعه بهذه الغیبه».

۲- قد أخذ بعضهم یلعن بعضًا، ویبرأ منه ویشهد علیه بالکفر، کما تصور ذلک روایه النعمانی التی تقول: «لا یکون الأمر الذی ینتظر حتی یبرأ بعضکم من بعض ویتفل بعضکم فی وجوه بعض، فیشهد بعضکم علی بعض بالکفر ویلعن بعضکم بعضاً»، وجعلت الروایه هذه الظاهره الخطیره خیراً، لأنها مؤذنه بخروج القائم فقالت: «الخیر کله فی ذلک الزمان، یقوم قائمنا ویدفع ذلک کله».

بر روی دیگری آب دهان اندازنـد. پس عـده ای بر کفر عـده ای دیگر گواهی دهنـد و برخی برخی دیگر را نفرین کنند.» این روایت چنین پدیـدهٔ مهمی را خیر معرفی کرده است؛ چراکه آن را نشـانه خروج قـائم می دانـد و می گویـد: «تمـام خیر در آن زمان است قائم ما قیام می کند و تمام آن ها را برطرف می کند.»

از این روایات روشن می شود که محـدثان شـیعه در مواجهه با این عقب گرد این احادیث را جعل کردنـد و آن را به اهل بیت نسبت دادنـد و مضـمون آن ها را امتحان، ابتلا و ارتـداد شـیعه هنگام وقوع غیبت قرار دادنـد. هـدف جعل این روایات فریفتن شیعیان به منظور باقی ماندن در قلمرو عقیده تشیع امامی بود. (۱)

به رغم این اعترافات اندیشه غیبت که امامیه از سـر ناچاری به آن عقیده مند شد زلزله شدیدی تولید کرد که کیان تشیع امامی را متزلزل نمود و نزدیـک بود که بـا روی گردانی پیروانش از اساس ساقط شود. با این وجود در روایات شـیعه آمـده است که اگر خداونـد می دانست آن ها دچار تردیـد می شوند به اندازه یک چشم به هم زدن حجتش را غایب نمی کرد و چه تردیدی بالاتر از شک همگان به جز اندکی و تفرقه و لعن و نفرین بر یکدیگر؟ (۲)

مشاهده می شود که بسیاری از (۳)شیعیان خصوصاً در مراحل آغازین پیدایش

۱- فیبـدو من خلال هـذه النصوص أن محـدثی الشـیعه عملوا علی مواجهه هـذه النکسه بوضع هـذه الروایـات علی أهـل الـبیت وجعلوهـا تشیر إلی مـا یلحق الشـیعه من التمحیص والابتلاء والرده عنـد وقوع الغیبه وذلک من أجل إغرائهم بالبقاء داخل نطاق التشیع الإمامی.

۲- رغم هـذه الاعترافات والشـهادات فإن فکره الغیبه التی اضـطرت الإمامیه للقول بها قد أحدثت هزه عنیفه زلزلت کیان التشـیع الإمامی وکادت أن تؤدی إلی سـقوطه بذهاب أتباعه... رغم ذلک فإنهم یقولون فی روایاتهم: «لو علم الله أنهم یرتابون ما خیب حجته طرفه عین» فأی ریبه أشد من شک الجمیع إلا القلیل، ومن التفرق والتلاعن؟!

۳- یلاحظ کثره التکذیب للغیبه من لدن الشـیعه، ولا سـیما فی مراحل نشأتها، ولعل السبب یعود إلی وضوح کذبها لمن عاصرها وعایش ظروفها، ولـذلک فقد نشط مؤسـسو هذه الفکره لسد الثغرات التی تهب علیهم منها ریاح الشک، وتسدید الفجوات التی تتضح منها صوره الکذب، فعالجوا مشکله التکذیب والتلاعن والتفرق بوضع روایات علی أهل البیت تنبئ بحدوثها وتبشر بالخیر عنـد وقوعها لأنها مؤذنه بعوده القائم (ولکنها وقعت ولم یخرج القائم)، حاولوا معالجه ما ترامی إلی أسـماع الشـیعه من تکـذیب أسره الحسن لهذه الدعوات بوضع روایات تقول: «إن للقائم غیبه ویجحده أهله» وحینما سأل زراره ـ الموضوع علیه الخبر ـ عن سبب ذلک قال أبو جعفر ـ فیما تزعم الروایه ـ : «یخاف، وأومأ بیده إلی بطنه».

اندیشه غیبت آن را تکذیب کردند و شاید علتش وضوح دروغ بودن آن برای معاصرانی بود که در آن شرایط زندگی می کردند به همین دلیل بنیان گذاران این اندیشه کوشیدند حفره هایی که از آن ها توفان شک به سویشان می وزید پر کنند و شکاف هایی که تصویر دروغشان از آن آشکار می شد را بگیرند. پس مشکل تکذیب، اختلاف و لعن یکدیگر را با نسبت دادن روایاتی به اهل بیت علاج کردند که از وقوع این پدیده ها سخن می گوید و بشارت می دهد که وقوع آن ها خیر است؛ زیرا نشانه بازگشت قائم است، در عین حال که این ها رخ داد و قائم خروج نکرد و وقتی به گوش شیعه رسید که خانواده حسن چنین ادعاهایی را تکذیب کرد، تلاش کردند با جعل احادیثی این گونه آن را علاج کنند: «برای قائم غیبتی خواهد بود و نزدیکانش آن را انکار می کنند» و چون زراره که این روایت را از زبان او جعل کرده اند از ابوجعفر دربارهٔ سبب آن پرسید، پاسخ داد: «می ترسد» و به شکمش اشاره کرد.

از دیگر مشکلات این بود که هیچ کس از خانواده حسن و غیر آن ها از ولادت و رشد او اطلاع نیافت؛ پس روایاتی جعل کردند که می گفت: «خداوند برای این امر نوجوانی از ما برخواهد انگیخت که ولادت و رشدش مخفی است. و کسی که این روایات مربوطه را پی گیری کند انگشت تعجب به دهان خواهد گرفت.» (۱)

۱- من الفجوات کذلک أنه لا أحد من أسره الحسن ولا غیرهم، یعلم بولادته ولا بمنشئه فوضعوا روایات تقول: «یبعث الله لهذا الأمر غلامًا منا، خفی الولاده والمنشأ».ومن تتبع روایاتهم بهذه الطریقه وجد العجب.

از سوی دیگر روایاتی را جعل کردند با این مضمون که انتظار گشایش با خروج قائم از بافضیلت ترین و بزرگ ترین اعمال است تا این که ملالت ناشی از طولانی شدن انتظار و تأسف ناشی از چشم به راهی و محرومیت از مصاحبت امام قائم را بزدایند. در کافی چنین آمده است: «نزدیک ترین حالت های بندگان به خداوند و رضایت مندترین حالت های آن ها هنگامی است که حجت خداوند بلندمرتبه را از دست بدهند و او از چشمشان مخفی باشد و مکانش را ندانند، در حالی که یقین دارند حجت خداوند بلندمرتبه و میثاقش باطل نشده، در این هنگام هر صبح و شام منتظر فرج باش.» (۱)

پس غیبت را نشانه آشکار شدن فرج قرار دادند. با این که امروز از غیبت بیش

از هزار و صد سال گذشته و هیچ یک از این وعده ها تحقق نیافته است، کسی

که امثال این آرزوهای شیعه را می خواند چه می گوید؟ آیا به شکش افزوده و از یقینش کاسته نمی شود و دنبال مذهب دیگری غیر از اسلام نمی رود؟ چراکه به دروغ

به او گفته شده است که درباره این مهدی موعود میان شیعه و اهل سنت اتفاق نظر وجود دارد. (۲)

آن ها درباره انتظار روایات فراوانی دارند که مجلسی ۷۷ مورد از آن را در (۳)بابی با

۱- ما قاموا من جهه أخری بوضع روایات تجعل من انتظار الفرج بخروج القائم من أفضل الأعمال وأعظمها وذلک ـ فیما یظهر ـ لطرد الملل من طول الانتظار، وإزاله الأسی الناتج عن شده الترقب، والشعور بالحرمان من صحبه القائم الإمام. جاء فی الکافی: «أقرب ما یکون العباد من الله جل ذکره وأرضی ما یکون عنهم إذا افتقدوا حجه الله جل وعز ولم یظهر لهم ولم یعلموا مکانه وهم فی ذلک یعلمون أنه لم تبطل حجه الله جل ذکره ولا میثاقه، فعندها فتوقعوا الفرج صباحاً ومساءً».

۲- جعلوا الغیبه أماره علی ظهور الفرج مع أنه قد مضی الیوم علی الغیبه أکثر من ألف ومائه سنه، ولم یقع شیء من هذه الوعود، فما تأثیر ذلک علی من یقرأ أمثال هذه الأمانی من الشیعه؟! ألا یزداد الشک ویضعف الیقین، وقد یبحث عن مذهب آخر سوی الإسلام، لأنه قیل له ـ زوراً وبهتاناً ـ إن هذا المهدی الموعود متفق علیه بین السنه والشیعه.

۳- لهم روایات کثیره فی عقیده الانتظار، وقد ذکر المجلسی منها (۷۷) روایه فی باب عقده بعنوان «باب فضل انتظار الفرج، ومدح الشیعه فی زمن الغیبه وما ینبغی فعله فی ذلک الزمان».حتی نسبوا إلی رسول الله صلی الله علیه و سلم أنه قال: «أفضل أعمال أمتی انتظار فرج الله عزوجل» یعنون به خروج منتظرهم.

عنوان «باب فضیلت انتظار فرج و مدح شیعه در زمان غیبت و آن چه سزاوار است در آن زمان انجام شود» گردآوری کرده است؛ تا جایی که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند که: «بافضلیت ترین اعمال امت من، انتظار فرج از خداوند بلندمرتبه است» یعنی خروج منتظَرشان.

و انتظار را محبوب ترین عمل ها نزد خداوند می دانند و «منتظران ظهورش افضل اهل تمام زمان ها هستند» و گمان می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن ها به اصحابش فرمود: «به زودی پس از شما گروهی خواهند آمد که یک نفر از آن ها اجر پنجاه نفر از شما را خواهد داشت. پرسیدند: ای پیامبر خدا، ما در کنار شما در بدر و احد و حنین شرکت داشتیم و آیاتی از قرآن دربارهٔ ما نازل شد. آن حضرت فرمود: اگر آن چه حمل می کنند را شما حمل می کردید مثل آنان صبر نمی کردید.» (۱)

و گویا جعل کننده این روایت جایگاه صحابه نزد شیعه را فراموش کرده که چنین روایتی را ساخته است. (۲)

و روایات دیگرشان نور آرمان خروجش را خاموش می کند و می گوید: کسی که به این امر معرفت داشته باشد و قبل از قیام قائم عجل الله تعال فرجه الشریف بمیرد، مانند اجر کسی را خواهد داشت که همراه او کشته شده است. (۳)

۱- جعلوا الانتظار أحب الأعمال إلی الله و «المنتظرون لظهوره أفضل أهل کل زمان»، وزعموا أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال عنهم لأصحابه: «سیأتی قوم من بعدکم الرجل الواحد منهم له أجر خمسین منکم، قالوا: یا رسول الله! نحن کنا معک ببدر وأحد وحنین ونزل فینا القرآن. فقال: إنکم لو تحملوا ما حملوا لم تصبروا صبرهم».

۲- غاب عن واضع الروایه منزله الصحابه عند الرافضه.

۳- جاءت عندهم روایات تطفئ ذلک التطلع لخروجه وتقول «من عرف هذا الأمر ثم مات قبل أن یقوم القائم علیه السلام کان له مثل أجر من قتل معه».

و در کنار این تشویق ها کسی که غیبت قائم را انکار کند تهدید شده و وعده کفر و خلود در آتش به او داده شده است، تا آن جا که انکارش مانند کفر به رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دانسته شده، بلکه انکار او را همچون انکار ابلیس شمرده اند. (۱)

صدوقشان با سندِ پنداری اش از ابن ابی یعفور روایت می کند که اباعبدالله علیه السلام فرمود: «کسی که به امامان از نسل پدران و فرزندان من اقرار کند و مهدی از فرزندان مرا انکار نماید، مانند کسی است که به همهٔ انبیا ایمان داشته باشد و محمد صلی الله علیه و آله و سلم را انکار کند. عرض کردم: سرورم، مهدی از فرزندان شما کیست؟ فرمود: پنجمین از هفتمین فرزند که شخص او غایب می شود و بردن نامش بر آن ها حرام خواهد بود.» (۲)

و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دروغ نسبت دادند که: «هرکس قائم از فرزندان مرا انکار کند مرا انکار کرده است.» (۳)

و صدوقشان گفته: «مَثَل کسی که قائم را در زمان غیبتش انکار کند، مَثَل ابلیس است که از سجده بر آدم سرباز زد.» (۴)

و مسئله غیبت نزد بزرگان شیعه منشأ کینه ورزی علیه صحابه و کسانی که به نیکی از آن ها پیروی کردند شده است، تا جایی که بزرگشان جزایری می گوید: «هرگاه مسئله مشکلی برایم پیش آمد، خود را ملزم به لعن آن ها کردم؛ چراکه آن ها سبب غیبت حجتند.» (۵)

۱- بجانب هذا الترغیب فهناک التهدید والوعید بالکفر والخلود فی النار لمن أنکر غیبه القائم حتی جعلوا إنکارها کالکفر برساله محمد صلی الله علیه و سلم، بل عدّوا ذلک مثل کفر إبلیس.

۲- وی صدوقهم بسنده المزعوم «عن ابن أبی یعفور قال: قال أبو عبدالله علیه السلام: من أقر بالأئمه من آبائی وولدی، وجحد المهدی من ولدی کان کمن أقر بجمیع الأنبیاء وجحد محمدًا صلی الله علیه و آله و سلم. فقلت: یا سیدی ومن المهدی من ولدک؟ قال: الخامس من ولد السابع، یغیب عنهم شخصه ولا یحل لهم تسمیته».

۳- افتروا علی رسول الله صلی الله علیه و سلم أنه قال: «من أنکر القائم من ولدی فقد أنکرنی».

۴- قال صدوقهم: «مثل من أنکر القائم علیه السلام فی غیبته مثل إبلیس فی امتناعه فی السجود لآدم».

۵- مسأله الغیبه صارت بفعل شیوخ الشیعه مصدر حقد، ضد الصحابه ومن تبعهم بإحسان، حتی قال شیخهم الجزائری: «إنی کلما أشکلت علیّ مسأله أوجبت علی نفسی لعنهم، لأنهم سبب فی استتار الحجه».

و تو ملاحظه می کنی که آن ها درصددند عصبانیت و کینهٔ دل های شیعه به دلیل تلخی انتظار و آتش حزن نهفته در دل را با این مسئله توجیه کنند که امام غایب مورد ستم قرار گرفته و حقش ستانده شده و به زور مغلوب واقع شده است. و این که به سبب غیبت او ــ به پندار آنان ــ دشمنان خداوند خون شیعیان را ریختند و اموالشان را غارت کردند... . از این رو کینه ناشی از آن را با دشنام و نفرین متوجه بهترین امتی که بشر به چشم خود دیده و کسانی که از آن ها پیروی (۱)کردند می نمایند. (۲)

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به طیف های مختلفی از روایات استناد جسته است که به ترتیب از نظر سندی بررسی خواهند شد:

بخشی از روایات مورد نظر قفاری مربوط به ملول شدن شیعیان از تأخیر در فرج و حیرت و اختلاف آن ها در مواجهه با غیبت ونیز روایاتی است که مربوط به مخفی بودن تولد امام مهدی است که این روایات را گزارش های تاریخی نیز تأیید می کنند و نیازمند به بررسی سندی نیستند. بخش دیگر ناظر به وجود تمحیص و تمییز در میان شیعیان در آخر الزمان است که این دسته نیز نیازمند بررسی سندی نیست؛ چرا که به این مضمون روایات متعددی در جوامع روایی شیعه وجود دارد. (۳)

دسته دیگری از روایات مورد نظر قفاری روایاتی هستند که از انکار وجود امام مهدی توسط جعفر سخن می گویند که این دسته نیز نیازمند بررسی سندی نیستند؛

۱- تلاحظ أنهم یحاولون توجیه السخط والحقد الکامن فی نفوس الشیعه من مراره الانتظار، ولوعه الاعتقاد بأن «الإمام الغائب مقموع مقهور مزاحم فی حقه قد غلب قهراً». وأنه بسبب غیبته ــ کما یزعمون ــ «جری علی شیعته من أعداء الله ما جری من سفک الدماء ونهب الأموال...». فیوجهون هذا الحقد الناتج من هذا الشعور إلی سب ولعن لخیر جیل عرفته البشریه... ومن اقتفی أثرهم.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۳۹ــ ۱۰۴۶.

۳- الکافی، ج۱، ص ۳۷۰؛ کتاب الغیبه، ص۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲و... .

زیرا درباره آن، روایات متعددی وجود دارد. (۱)

بخش دیگری از روایات، ناظر به فلسفه غیبت و خوف قتل هستند که صحت اسناد آن پیش از این بررسی شد. طیف دیگری از روایات مورد نظر قفاری

روایاتی هستند که از فضیلت انتظار سخن می گویند که این طیف نیز به دلیل

کثرت آن نیازمند بررسی سندی نیست. (۲) آخرین بخش از روایات مورد نظر قفاری روایات مربوط به انکار امام مهدی است که وی به دو روایت استناد کرده است: روایت نخست به دو سند نقل شده است که هر دو ضعیفند؛ (۳) روایت دومی

که قفاری بدان استناد کرده، روایت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود که می فرماید:

«هر کس قائم از فرزندان مرا انکار کند مرا انکار کرده است.» این روایت از نظر سندی اعتبار دارد. (۴)

نقد و بررسی محتوایی

اشاره

عبارات پیش گفته حاوی چند شبهه است که به ترتیب نقد و بررسی خواهند شد.

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳، ۳۱۹، ۴۳۱، ۴۴۲، ۴۷۹ و... .

۲- المحاسن، ص۱۷۳؛ الخصال، ص۶۲۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۶۴۴_ ۶۴۵ و... .

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۳۳: حسین بن أحمد بن إدریس رضی الله عنه، قال: حدثنا أبی، عن أیوب بن نوح، عن محمد بن سنان، عن صفوان بن مهران. این حدیث به دلیل ضعیف بودن محمد بن سنان ضعیف است (رجال نجاشی، ص۳۲۸). کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۱۰ _ ۴۱۱: حدثنا علی بن أحمد بن محمد رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن أبی عبدالله الکوفی قال: حدثنا سهل بن زیاد الآدمی قال: حدثنا الحسن بن محبوب عن عبد العزیز العبدی، عن ابن أبی یعفور. این حدیث نیز به دلیل مجهول بودن عبدالعزیز العبدی ضعیف است (رجال طوسی، ص۲۳۹).

۴- أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۱۲۷) قال: حدثنا علی بن إبراهیم بن هاشم (ثقه: رجال نجاشی، ص۲۶۰)، عن أبیه (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۹۱)، عن محمد بن أبی عمیر (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۲۶)، عن غیاث بن إبراهیم (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۰۵). (کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۱۲)

شبهه اول

اشاره

تردید و انکار شیعیان معاصر شهادت امام حسن عسکری علیه السلام در مسئله وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف بر ساختگی بودن اندیشه غیبت دلالت دارد.

پاسخ

نقد ادعای یادشده پیش از این به تفصیل گذشت و توضیح داده شد که:

اولاً به گواهی متون کهن شیعه و اهل سنّت اکثر شیعیان معاصر شهادت امام عسکری علیه السلام به وجود غیبت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف معتقد بودند، گرچه در این باره تردیدها و شبهاتی نیز داشتند که به همت عالمان شیعه شبهاتشان پاسخ یافت و تردیدهایشان برطرف شد.

ثانیاً برای شناسایی حق و باطل نمی توان از معیار انکار و پذیرش مردم بهره گرفت؛ چراکه به گواهی بسیاری از آیات قرآن مجید در بسیاری از برهه های گذشته تاریخ پویندگان مسیر حقیقت اندکی بیش نبوده اند و ما خوانندگان عزیز را به بحث های پیشین ارجاع می دهیم. (۱)

ثالثاً بر آن چه گذشت می توان این نکته را افزود که به رغم اصرار نویسندهٔ مورد نظر بر این که حیرت و تزلزل جامعه شیعی به دلیل غیرقابل پذیرش بودن اندیشه غیبت بوده است، با رجوع به همان منابعی که وی به آن ها استناد جسته است، به خوبی روشن می شود که اساساً اندیشه غیبت در میان بسیاری از شیعیان دوازده امامی و حتی سایر شیعیان از اندیشه های مورد پذیرش بوده است. به عنوان نمونه از میان ۱۳ انشعابی که در میان شیعیان پس از شهادت امام عسکری علیه السلام ایجاد شد، شش فرقه معتقد به غیبت بودند، گرچه در مصادیق امام غایب با یکدیگر اختلاف نظر داشتند. (۲) بنابراین طرح اندیشه غیبت منجر به تحیّر و تزلزل شیعه نشد، بلکه یکی از

۱- نک: ص۵۵ - ۶۴ همین کتاب.

۲- فرق الشیعه، ص۱۰۶ _ ۱۱۶.

عوامل مهم ایجاد انشعاب در میان شیعیان اختلاف در مورد تعیین امام غایب بود. آن چه نکتهٔ پیش گفته را تأیید می کند. این نکته است که در میان فرقه هایی همچون ناووسیه، اسماعیلیه، واقفیه، مفوضه، سنائیه، محمدیه (۱) و... که ده ها سال پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام می زیستند، اعتقاد به غیبت وجود داشته است؛ با این وجود چگونه می توان ادعا کرد که تحیّر و اختلاف شیعیان ــ پس از شهادت امام عسکری علیه السلام ــ به دلیل وضوح کذب اندیشه غیبت بوده است و عالمان شیعه پس از مواجهه با شهادت امام عسکری علیه السلام به دروغ، اندیشه غیبت را جعل کردند؟ آیا پذیرفتنی است که معتقدان به فرقه های یادشده در طول تاریخ به رغم فاصله زمانی و پراکندگی مناطق جغرافیایی و تنوع عقاید و سلایق، همگی بر یک مطلب دروغ اجتماع کرده باشند و همگان به دروغ به پیشوایان دینی مسئله غیبت قائم موعود عجل الله تعال فرجه الشریف را نسبت داده باشند، یا این که واقعیت این است که این مسئله از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام به عنوان یک حقیقت پیش گویی شده بوده است و در طول تاریخ فرقه های مختلف در شناسایی مصداق امام غایب به خطا رفته اند.

مگر نه این است که دعوی خدایی فرعون ها از این جهت نزد مردم مقبول افتاد که اصل وجود خدا نزد مردم مسلّم بود و فرعون به دروغ خود را مصداق خدای واقعی خواند؛ یا دعوی پیامبری مسیلمهٔ کذاب ها از این جهت برخی از مردم را به خود جذب کرد که اصل پیامبری حقیقتی پذیرفته شده بود و مسیلمه ها به دروغ خود را مصداق آن معرفی کردند. به راستی اگر در عالم ــ به فرض محال ــ خدایی یا پیامبری نبود، آیا کسی به دروغ ادعای خدایی یا پیامبری می کرد؟ و اگر می کرد کسی به او ایمان می آورد؟ بنابراین اصل دعوی غیبت امام و پذیرش آن از سوی بسیاری از شیعیان در طول تاریخ بهترین گواه بر حقانیت اصل اندیشه غیبت است. بنابراین نه عالمان شیعه اثنی عشری را می توان سازندگان اندیشه غیبت خواند و نه علت تحیر و

۱- الملل و النحل، ص۱۴۶ ــ ۱۷۴.

تفرق شیعیان پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام را می توان طرح اندیشه غیبت دانست؛ بلکه شیعیان عمدتاً به دلیل تحیّر در تشخیص امام غایب به تزلزل و اختلاف مبتلا شدند.

شبهه دوم

اشاره

دومین ادعای قفاری دربارهٔ روایاتی است که امتحان شیعه را از علل غیبت شمرده اند و از تحیّر و اختلاف شیعیان پس از غیبت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف سخن می گویند. او معتقد است روایات مذکور، همگی پس از مواجهه عالمان شیعه با این واقعیت ها ساخته شده اند.

پاسخ

اولاً قفاری بر این ادعای بزرگ خود حتی کوچک ترین دلیلی اقامه نکرده است و خوانندگان گرامی نیک می دانند که اتهام جعل حدیث راحت ترین اقدامی است که برای بایکوت کردن طرف مقابل می توان انجام داد، اما اگر قفاری بتواند به همین راحتی و بدون دلیل روایات مورد نظر را ساخته و پرداخته عالمان شیعه بخواند، متقابلاً ما نیز می توانیم تمام روایات مورد پذیرش او را ساختگی بخوانیم و در این صورت میان ما و او نقطه مشترکی برای تفاهم و گفت وگو وجود نخواهد داشت و اساساً قفاری برای نقد شیعه نیازی به این همه تفصیل نداشت؛ چرا که می توانست از همان ابتدا مدعی شود به نظر من تمام آن چه در منابع شیعه وجود دارد ساختگی و حاصل توطئه پنهانی عده ای از شیوخ شیعه است. بنابراین ادعای او اگر با دلیلی قاطع تثبیت نشود، ذره ای ارزش نخواهد داشت.

ثانیاً در آغاز این سلسله مباحث گذشت که به ادعای آقای قفاری ابداع اصل اندیشهٔ غیبت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف تدبیری بود که عالمان شیعه پس از شهادت امام عسکری علیه السلام برای برون رفت از تحیّر شیعیان اندیشیدند؛ تحیری که ناشی از مواجهه با رحلت امامِ بدون فرزند بود. به همین دلیل عالمان شیعه روایات غیبت را جعل

کردند و آن ها را به امامان اهل بیت علیهم السلام نسبت دادند.

روشن است وقتی نویسندهٔ یاد شده روایات غیبت را ساختگی بداند، سایر احادیثی که از شاخ و برگ غیبت سخن گفته اند را نیز جعلی خواهد دانست؛ مانند احادیث مربوط به تحیّر و اختلاف شیعیان پس از مواجهه با غیبت یا روایاتی که از امتحان مردم به وسیله غیبت سخن گفته اند. بر این اساس، ادعای نویسندهٔ یاد شده در این جا، یکی از نتایج ادعای پیشین وی است. در این باره باید گفت که پیش از این به تفصیل در نقد ادعای اصلی ایشان سخن گفته شد و طبیعتاً با نقد اصل فروعات آن نیز نقدهای خود را بازخواهند یافت. خوانندگان عزیز برای آشنایی بیشتر می توانند به مباحث پیشین رجوع نمایند. (۱)

در پایان این قسمت مناسب است به این نکته مهم توجه کرد که مقصودِ روایاتی همچون حدیث امام صادق علیه السلام ــ که در آن تعابیری نظیر «و ارتداد اکثرهم عن دینه»

وجود دارد، که البته این حدیث از ضعف سند رنج می برد (۲)ــ معنای ظاهری آن نیست؛ بلکه مقصود ارتداد عملی و عدم پای بندی اکثریت شیعیان به التزام عملی به آموزهای این مذهب است؛ زیرا:

اولاً ــ چنان که پیش از این گذشت ــ دلایل متعددی بر باورمندی اکثریت شیعه

به وجود و غیبت امام مهدی دلالت داشتند و این خود بهترین گواه بر این

ادعاست که مقصود این روایت، معنای ظاهری آن ــ یعنی خروج شیعیان از مذهب

۱- نک: ص۸۹ - ۱۰۱ همین کتاب.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۵۲: حدثنا أبو العباس أحمد بن عیسی الوشاء البغدادی قال: حدثنا أحمد بن طاهر [القمی] قال: حدثنا محمد بن بحر بن سهل الشیبانی قال: أخبرنا علی بن الحارث، عن سعید ابن منصور الجواشنی قال أخبرنا أحمد بن علی البدیلی قال: أخبرنا أبی، عن سدیر الصیرفی. این روایت به دلیل ضعیف بودن محمد بن بحر (معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۸۹) و مجهول بودن سعید بن منصور (مستدرکات، ج۴، ص۸۳) و مهمل بودن احمد بن علی (مستدرکات، ج۱، ص۳۷۱) و... ضعیف است.

تشیع ــ نیست.

ثانیاً این که ارتداد به معنای ظاهری آن ــ یعنی خروج از دین ــ نباشد، در روایات نظایر فراوانی دارد؛ برای مثال، عینی در شرح این حدیث پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم که می فرماید: «همانا گروهی از اصحاب مرا به سمت چپ می برند و من می گویم: اصحابم! اصحابم! در پاسخم گفته می شود: از زمانی که تو از آنان جداشدی، پیوسته آنان به پشت سر خود بازگشتند و من همان سخن عبد صالح (عیسی مسیح)را می گویم که من تا در میانشان بودم گواهشان بودم ...» (۱) چنین می نویسد:

خطابی می گوید: مقصود از ارتداد در این روایت، تأخیر در ادای حقوق لازم و تقصیر در انجام آن است. (۲)

مبارکفوری نیز در شرح فقره «مرتدین علی اعقابهم» احتمالاتی را طرح کرده و از جمله این که مقصود کسانی نیست که از دین خارج شده اند؛ بلکه مقصود اصحاب گناهان کبیره و بدعت گذاران است. (۳)

ابن حجر نیز نوشته است:

بیضاوی می گوید: واژه «مرتدین» نص در این نیست که آنان از اسلام برگشتند، بلکه احتمال این معنا هست و این احتمال هم هست که مقصود این باشد که آنان مؤمنان گنه کاری هستند که از استقامت سر باز زدند و اعمال نیك را به اعمال بد تبدیل کردند. (۴)

همچنان که نووی معتقد است:

۱- وان أناسا من أصحابی یؤخذ بهم ذات الشمال فأقول أصحابی أصحابی فیقال انهم لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقتهم فأقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم إلی قوله الحکیم. (صحیح البخاری، ج۴، ص ۱۱۰)

۲- عمده القاری، ج۱۵، ص۲۴۳.

۳- تحفه الاحوذی، ج۷، ص۹۳.

۴- فتح الباری، ج۱۱، ص۳۳۴.

مانعان زکات کافر نیستند، اما به آن ها می توان واژه مرتد را اطلاق کرد؛ اما این اطلاق به معنای خروج آن ها از دین نیست، بلکه به لحاظ معنای لغوی آن است؛ یعنی کسانی که از کاری که انجام می دادند منصرف شوند. (۱)

آن چه گذشت به روشنی بر این نکته دلالت داشت که اگر در روایات از ارتداد شخص یا اشخاصی سخن گفته شده است، لزوماً به معنای خروج آن ها از دین نیست. بنابر این روایت امام صادق علیه السلام نیز می تواند ناظر به خروج شیعیان از مکتب تشیع نباشد، بلکه با توجه با قراینی که بر اعتقاد اکثریت شیعه به مسئله تولد و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت داشتند، مقصود این روایات عدم التزام عملی بسیاری از شیعیان به رفتار بر طبق موازین و مقررات مکتب تشیع است.

آن چه مطلب پیش گفته را تأیید می کند، روایاتی است که گروه هایی را نه مرتد که کافر خوانده است؛ نظیر این روایات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم:

عهد میان ما و آنان، نماز است و هر کس آن را ترک کند، کافر شده است. (۲)

هر بنده ای که از موالی خود بگریزد کافر شده است، تا این که به

سویشان بازگردد. (۳)

هر کس با زن حایضی نزدیکی کند، یا این که از پشت با زنی نزدیکی کند، یا کاهنی را تصدیق نماید، به آن چه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است. (۴)

هر کس به غیر خدا سوگند بخورد، کافر یا مشرک شده است. (۵)

با این که به گفته عینی، به اجماع علما ترک نماز و زکات و امثال آن موجب کفر

۱- شرح النووی علی صحیح المسلم، ج۱، ص۲۰۴.

۲- العهد الذی بیننا وبینهم الصلاه فمن ترکها فقد کفر. (مسند احمد، ج۵، ص۳۴۶)

۳- أیما عبد ابق من موالیه فقد کفر حتی یرجع إلیهم. (صحیح مسلم، ج۱، ص۵۹)

۴- من أتی حائضا، أو امرأه فی دبرها، أو کاهنا، فصدقه بما یقول فقد کفر بما أنزل علی محمد صلی الله علیه و آله و سلم. (سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۰۹)

۵- من حلف بغیر الله فقد کفر أو أشرک. (سنن الترمذی، ج۳، ص۴۶)

نیست. (۱) بنابراین، مقصود از این روایات ظاهر آن نیست، بلکه این تعبیر از باب تغلیظ و تشدید و مبالغه در ترساندن مسلمین است تا به این امور مبتلا نشوند (۲) و روشن است که وقتی مقصود روایاتی که به صراحت کسی را کافر خوانده ظاهر آن نباشد، روایاتی که از ارتداد سخن می گویند نیز می توانند چنین باشند.

ثالثاً، اساساً روایت امام صادق علیه السلام می تواند ناظر به آخر الزمان و آستانه ظهور امام مهدی باشد و نه وضعیت شیعه پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام. بنابراین بر خلاف تصور قفاری ــ که گمان کرده است عالمان شیعه این حدیث را برای توجیه وضعیت موجود جعل کردند ــ چه بسا هنوز زمان تحقق وعده ای که در این روایت داده شده نرسیده باشد؛ همچنان که روایت «لا یکون الأمر الذی ...» مربوط به دوران آخرالزمان و در آستانه ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و بر خلاف تصور قفاری که آن را ساخته و پرداخته عالمان شیعه برای توجیه وضعیت موجود دانسته، مضمون این روایت هنوز تحقق نیافته است و این روایت می تواند ناظر به اختلافات و مشاجراتی باشد که در آستانه ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تحقق خواهند یافت. بنابراین این ادعای قفاری که این روایات برای توجیه آن چه رخ داده شده ساخته شدند، ادعایی بدون دلیل است.

شبهه سوم

اشاره

سومین نکته سخنان قفاری این است که علی رغم اعتراف روایات و نیز عالمان شیعه به تحیر و اختلاف شیعیان پس از مواجهه با غیبت امام مهدی، در برخی دیگر از روایاتشان چنین آمده است که: اگر خداوند می دانست آن ها به تردید می افتند به اندازه یک چشم بر هم زدن حجت خود را از آنان نمی پوشاند.

۱- عمده القاری، ج۱، ص۱۲۰.

۲- سنن ابن ماجه، ج۱، ص۲۰۹؛ سنن الترمذی، ج۳، ص۴۶؛ عمده القاری، ج۶، ص۶۵.

پاسخ

پاسخ این اشکال، این است که روایت مورد نظر که البته در نوع خود منحصر به فرد و در عین حال از نظر سندی معتبر است، از استواری ایمان اولیای الهی به وجود امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف سخن می گوید و این که اگر خداوند می دانست اولیائش دربارهٔ وجود آن حضرت ذره ای به تردید می افتند، هرگز حجت خود را از دیدگان پنهان نمی کرد.

و او می دانست که اولیایش به تردید نمی افتند و اگر می دانست که به تردید می افتند حجتش را یک چشم به هم زدن از آنان غایب نمی کرد ... . (۱)

روشن است که موضوع این حکم، اولیای الهی هستند و در آن واژهٔ مردم یا شیعیان به کار نرفته است و بی گمان شیعیان مُزبزبی که با کوچک ترین شبهات به دام ابلیس افتاده و از باور خود دست می کشند را نمی توان اولیای الهی به معنای خاص آن خواند. بنابر این، اساساً روایت مورد نظر، ناظر به وضعیت تمام شیعیان نیست تا با تردید بخشی از آن ها به مضمون آن خللی ایجاد شود و به همین دلیل است که شیخ نعمانی ــ که خود از ارتداد اکثر شیعیان سخن گفته ــ پس از نقل مورد نظر می نویسد:

و این ستایش امام صادق علیه السلام از اولیای او در زمان غیبت است به این تعبیر که بیشترین خشنودی خداوند از ایشان زمانی است که حجت خداوند را نیابند و از ایشان رو بپوشد و با این وجود آنان بدانند که حجت خداوند باطل نشده است. و نیز توصیف او از ایشان که آنان تردید نمی کنند و اگر خداوند می دانست که آنان دچار تردید می شوند به اندازهٔ یک چشم بر هم زدن

۱- حدثنا أبی (ثقه: رجال نجاشی، ص۲۶۱)، و محمد بن الحسن رضی الله عنهما قالا: حدثنا سعد بن عبدالله (ثقه: رجال نجاشی، ص۱۷۷) و عبدالله بن جعفر الحمیری جمیعاً، عن أحمد بن محمد بن عیسی (ثقه: رجال نجاشی، ص۸۲)، عن الحسن بن محبوب(ثقه: الفهرست، ص۹۶) عن محمد بن النعمان (ثقه: رجال نجاشی، ص۲۰۷) .. . و قد علم ان اولیاء ه لا یرتابون و لو علم انهم یرتابون لما غیب عنهم حجته طرفه عین... . (کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۳۹)

حجّت خود را غایب نمی ساخت. خدا را سپاس که ما را از اهل یقین که تردید و شک ندارند قرار داد نه از شاکین و منحرفین. (۱)

و باز هم به همین دلیل است که قمی پس از اشاره به احادیث فراوانی که درباره مخفی بودن ولادت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف و غیبت آن حضرت روایت شده است می نویسد:

پیوسته امامیه صحیح التشیع بر این باور بوده است.

یعنی امامیه صحیح التشیع هیچ گاه در این باره به تردید نیفتادند.

شبهه چهارم

اشاره

چهارمین اشکال قفاری این است که بر اساس روایات شیعه، ظهور پس از غیبت و وقوع اختلاف و پراکندگی میان شیعیان رخ خواهد داد، با این که این وعده عملی نشد.

پاسخ

اشکال یاد شده ناظر به تعیین وقت برای ظهور است که در بحث تعیین وقت ظهور به تفصیل دربارهٔ آن توضیح داده شد. بر آن چه گذشت می توان این نکته را نیز افزود که بر اساس مفاد روایات مورد نظر ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از اختلاف و پراکندگی است؛ اما به این که فاصله زمانی میان اختلاف و ظهور چقدر است در این روایات اشاره ای نشده است. بنابر این حتی اگر هزاران سال میان این دو پدیده فاصله شود، باز هم روایات مطلب درستی را القا کرده اند؛ همچنان که این احتمال وجود دارد که مقصود از اختلاف و پراکندگی شیعه موج دیگری از این واقعیت تلخ باشد که در آینده و در آستانه ظهور رخ خواهد داد، نه آن چه در گذشته اتفاق افتاده است.

شبهه پنجم

اشاره

پنجمین اشکال قفاری، روایتی بود که بر تکذیب وجود امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف توسط خاندان آن حضرت دلالت داشت: «ان للقائم غیبه و یجحده اهله».

۱- كتاب الغيبه، ص۱۶۳.

پاسخ

درباره این روایت باید گفت همچنان که در کتاب های لغت آمده است، «اهل» به معنای خاندان و نزدیکان است (۱) و روشن است که خاندان و نزدیکان، طیف وسیعی را تشکیل می دهند و می توان آن ها را به نزدیکان درجه اول و دوم و سوم تقسیم کرد. در مباحث پیشین به تفصیل بیان کردیم که پدر امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف، عمه آن حضرت و بسیاری از شیعیان خاص و نیز تعدادی از کسانی که در خانهٔ آن حضرت خدمت می کردند، همه از تولد امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف مطلع شدند و آن را برای خواص نقل نمودند و طبق گزارش های تاریخی، تنها شخصیتی که از خاندان امام عسکری علیه السلام وجود امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را ــ آن هم به انگیزهٔ به دست آوردن موقعیت امام حسن عسکری علیه السلام ــ انکار کرد، جعفر ــ برادر آن حضرت ــ بود و البته روشن است که جعفر از نزدیکان درجه دوم به شمار می آید و با وجود تأیید تولد امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف توسط نزدیکان درجه اول همچون پدر و مادر و نزدیکان دیگری همچون عمه و دیگر افراد همچون خادمان و کنیزانی که در بیت امام حسن عسکری علیه السلام حضور داشتند و از رخدادهای آن جا باخبر بودند، تکذیب آن از سوی جعفر که روابط مناسبی با امام حسن علیه السلام نداشت (۲) و از این رو از رخدادهای بیت آن حضرت نیز بی اطلاع بود ارزشی نخواهد داشت. افزون بر این که اگر تکذیب نزدیکان ارزشی داشته باشد، باید تکذیب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی عمویش ابولهب و بسیاری دیگر از خاندانش قریش نیز ــ نعوذ بالله ــ نشان گر دروغ بودن ادعای آن حضرت باشد.

شبهه ششم

اشاره

ششمین ادعای قفاری، ساختگی بودن روایاتی بود که از فضیلت انتظار و منتظران سخن می گفت. وی مدعی بود حدیث «افضل اعمال امّتی انتظار الفرج» را شیعیان

۱- تاج العروس، ج۱۴، ص۶.

۲- فرق الشیعه، ص۱۰۷.

به دروغ به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند.

پاسخ

اولاً ادعای ساختگی بودن حدیث یادشده از سر فقدان اطلاع قفاری از منابع اهل سنت است؛ چرا که منابع معتبر و دست اول اهل سنت بالاتر از مضمون حدیث یادشده را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند؛ زیرا طبق نقل محدثان سنی مذهب آن حضرت انتظار فرج را نه افضل اعمال، که افضل عبادات شمرده اند:

افضل العباده انتظار الفرج؛ (۱)

انتظار فرج برترین عبادت هاست.

و اگر گشایش در ابتلائات و سختی های فردی و کوچک افضل عبادات باشد، به چه دلیل انتظار گشایش از گسترده ترین و عمیق ترین ابتلائات که در آخر الزمان گریبان گیر جامعه اسلامی و بلکه کل بشریت می شود، افضل اعمال نباشد؟ به راستی روشن نیست که قفاری که دایرهٔ انتظار فرج را محدود فرض کرده است، چه دلیلی

بر این محدودیت دارد و چرا نتوان انتظار فرج را در همان معنای مطلقش فهم کرد

که یکی از مصادیق آن فرج و گشایش فراگیری است که به دست امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف شکل می گیرد.

ثانیاً انتظار فرج امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف مفهومی شیعی نیست تا لازم باشد قفاری از سر بغض و عداوت آن را ساخته پرداختهٔ عالمان شیعی بخواند؛ چرا که برادران اهل سنت ما نیز بر این باورند که مهدی آل محمد عجل الله تعال فرجه الشریف در آخر الزمان خواهد آمد و جهان آکنده از ظلم و ستم را از عدل و داد سرشار خواهد کرد. بنابراین، آنان نیز منتظر امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف هستند و اصولاً انتظار فرج امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف مشروط به اعتقاد به وجود و غیبت آن حضرت نیست و می توان با فرض اعتقاد به تولد ایشان در آخرالزمان

۱- سنن الترمذی، ج۵، ص۲۲۵.

نیز چشم به راه ایشان بود و به راستی مگر می توان مسلمانی را یافت که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره جامعهٔ مهدویِ سرشار از عدالت، معنویت و زیبایی آن همه بشارت شنیده باشد اما چشم به راه آمدن او نباشد؟

و اگر بر اساس روایات اهل سنت، انتظار فرج افضل عبادات باشد، طبیعی است که منتظران فرج افضل اهل زمان خواهند بود و روشن نیست کجای این احادیث خلاف عقل یا قرآن و سنت است که قفاری این چنین بر آن ها تاخته است؟

شبهه هفتم

اشاره

اشکال دیگر قفاری، این بود که او روایت «سَيَأْتِي قَوْمٌ مِنْ بَعْدِكُمْ الرَّجُلُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ لَهُ أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ...» را از نسبت های شیعه به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خوانده بود.

پاسخ

این روایت نیز داستانی شبیه داستان حدیث پیشین دارد؛ چرا که مضمون آن را محدثان اهل سنت نیز روایت کرده اند و اگر آقای قفاری ذره ای انصاف می ورزید و افکار عنادآلود را از ذهن خود دور می کرد، به سادگی می توانست به این روایات دست یابد. عبدالله بن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث می کند:

پس از شما زمانی خواهد بود که راهی جز صبر نخواهد بود و کسی که به آن چه شما برآنید چنگ بزند، اجر پنجاه شهید را خواهد داشت. عمر عرض کرد: ای پیامبر خدا، شهید ما یا شهید آن ها؟ فرمود: شهید شما. (۱)

عتبه بن غزوان نیز از آن حضرت این گونه روایت می کند:

پس از شما روزگاری خواهد آمد که جز صبر راهی نخواهد بود و کسی که در آن روز به مثل آن چه شما برآنید چنگ زند، مانند اجر پنجاه نفر از شما را خواهد داشت. پرسیدند: ای پیامبر خدا، آیا پنجاه نفر از آنان؟ فرمود: بلکه

۱- إن من ورائكم زمان صبر للمتمسك فيه أجر خمسين شهيداً. فقال عمر: يا رسول الله! منّا أو منهم؟ قال: منكم. (طبرانی المعجم الكبير، ج۱۰، ص۱۸۳)

پنجاه نفر از شما. باز سؤال کردند: ای پیامبر خدا، آیا پنجاه نفر از آنان؟ فرمود: بلکه پنجاه نفر از شما. (این جمله را سه یا چهاربار تکرار فرمود.) (۱)

شبهه هشتم

اشاره

هشتمین ادعای قفاری دروغ خواندن روایات مربوط به انکار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود.

پاسخ

اولاً در حدیث «مَنْ أَقَرَّ بِالْأَئِمَّهِ مِنْ آبَائِی وَ وُلْدِی وَ جَحَدَ الْمَهْدِیَّ مِنْ وُلْدِی...» منکر «غیبت» امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به منکر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تشبیه نشده، بلکه منکر «وجود» امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به منکر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تشبیه شده است. بنابر این قفاری میان منکر امام مهدی و منکر غیبت آن حضرت خلط کرده و مضمون دوم را به روایت نسبت داده، با این که معنای روایت، مضمون اول است.

ثانیاً به اجماع فقهای شیعه و سنی، انکار برخی از باورهای اسلامی باعث کفر و خروج از دین اسلام می شود. به عنوان نمونه به اعتقاد فقیهان اهل سنت، سبّ شیخین، (۲) انکار امامت ابوبکر و عمر، (۳) انکار روایت متواتر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، (۴) اعتقاد به قدم عالم، (۵) سبک شمردن سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مانند این که اگر به کسی گفته شود آن حضرت پس از صرف غذا سه انگشت خودرا می لیسید، بگوید: این کار خلاف ادب است، یا اگر به او گفته شود: ناخن هایت را کوتاه کن؛ چرا که این کار سنت است، بگوید: این کار را نمی کنم اگرچه سنت باشد و قصد استهزا داشته

۱- من روائکم ایام الصبر للمتمسک فیهنّ یومئذٍ بمثل ما أنتم علیه له کأجر خمسین منکم. قالوا: یا نبی الله! أو منهم؟ قال: بل منکم. فقالوا: یا نبی الله! أو منهم؟ قال: بل منکم ثلاث مرات أو أربع. (مجمع الزوائد، ج۷، ص۲۸۲)

۲- اعانه الطالبین، ج۴، ص۱۵۵؛ البحر الرائق، ج۵، ص۲۱۲.

۳- البحرالرائق، ج۵، ص۲۰۴.

۴- البحرالرائق، ج۵، ص۲۰۳.

۵- روضه الطالبین، ج۷، ص۲۴۸.

باشد (۱) و مواردی از این دست، موجب کفر می شود. با این وجود، اگر شیعه معتقد باشد انکار امام مهدی موجب کفر است، نباید از آن استیحاش داشت؛ چرا که به اعتقاد شیعه، باور به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از امامت ابوبکر و عمر و حدوث عالم نزد اهل سنت کمتر نیست و اگر انکار این ها موجب کفر است، چرا انکار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باعث خروج از دین نشود؟ همچنان که به اعتقاد شیعه، درباره امام مهدی ده ها روایت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وجود دارد و انکار آن ها از مصادیق انکار روایات متواتر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و نیز سبک شمردن سنت آن حضرت است که به تصریح فقهای اهل سنت موجب کفر می شود. البته ممکن است این روایات مورد پذیرش اهل سنت نباشند، اما شیعه آن ها را قبول دارد و بر اساس مبانی خود، انکارناپذیرشان می داند. به همین دلیل اگر منکر آن ها را کافر بخواند، بر اساس مبانی خود به بیراهه نرفته است؛ همچنان که شیعه منکر امامت شیخین است و هیچ یک از مستندات آن را قبول ندارد. با این حال، چون اهل سنت دلایل آن را کافی می دانند، منکران آن را متهم به کفر می کنند.

ثالثاً اساساً قفاری در فهم مقصود این روایت به خطا رفته است و به اشتباه اعتقاد به این که منکر امام مهدی کافر است را عقیده ای شیعی ــ که مورد پذیرش همه عالمان شیعه است ــ به شمار آورده، در حالی که به تصریح بسیاری از عالمان شیعه، مقصود این روایت و روایات مشابه ــ که گاه در آن ها از اهل سنت با عنوان کافر یاد شده است ــ کافر به معنای غیرمسلمان و خارج از دین اسلام نیست. امام خمینی رحمه الله در این باره چنین می نویسد:

به حسب ارتکاز متشرعه، مسلمان کسی است که به خداوند متعال و وحدانیت او و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد داشته باشد، اما بدون تردید اعتقاد به ولایت (امامان اهل بیت) در اسلام معتبر نیست و سزاوار است که

۱- مغنی المحتاج، ج۴، ص۱۳۵.

این مطلب از اموری شمرده شود که نزد همه شیعیان از واضحات است. اگر مقصود از کفری که مقابل اسلام است، آن معنایی باشد که بر مثل اهل ذمه اطلاق می شود و باعث نجاست آن ها و حرام بودن ذبیحه آن ها و هم غذا شدن و ازدواج با آن هاست؛ چرا که از صدراسلام تا زمان ما، همواره سیره بر این وجود داشته که با آن ها معاشرت می شده و از غذاهای آنان خورده می شده و ذبایح آن ها مورد استفاده قرار می گرفته، در پوست آن ذبایح نماز گذارده می شده و آثار بازار مسلمین بر بازارشان مترتب می شده است، بدون این که این کار به دلیل تقیه باشد و این مطلب روشنی است که نیاز به تکلف ندارد. (۱)

ایشان پس از ذکر برخی از روایاتی که ظهور در کفر اهل سنت دارند، می نویسد:

اما مقصود روایات یادشده و نظایر آن، بعضی از مراتب کفر است ـ نه خروج

از دین اسلام ـ چرا که اسلام و ایمان در کتاب و سنت به معانی گوناگونی آمده است و برای آن ها مراتب و مدارج فراوانی است، همچنان که در

روایات به این مطلب تصریح شده است ... به اصول کافی و غیر آن مراجعه کن، می بینی که کافر و مشرک بر غیر امامی و کافر به نعمت و ترک کننده فرامین الهی و تارک نماز و تارک آن همراه با انکار و تارک عملی که به آن اقرار کرده و کسی که از امام علی سرپیچی کرده و زناکار و شارب خمر و بدعت گذار و کسی که به کلام کسی که سخن شیطان را به زبان می آورد گوش فرادهد و کسی که به هسته بگوید سنگ ریزه و به سنگ ریزه بگوید هسته و به آن تقرب جوید اطلاق شده است و در روایات مستفیضی به ریاکار مشرک اطلاق شده است؛ بلکه از برخی روایات چنین استفاده می شود که کسی که به ملاقات خداوند برود در حالی که در قلب او جز خداوند باشد مشرک است. (۲)

۱- کتاب الطهاره، ج۳، ص۳۱۵.

۲- کتاب الطهاره، ج۳، ص۳۱۸.

سید محسن حکیم ـ دیگر عالم شیعی ـ در این باره می نویسد:

معروف بین اصحاب ما این است که اهل سنت مسلمانند. (۱)

آیت الله خویی نیز این استدلال که اهل سنت منکر ولایت امام علی علیه السلام ـ که

از ضروریات دین است ـ هستند و به همین دلیل کافرند را ناتمام دانسته و

چنین می نویسد:

اما ولایت به معنای خلافت به هیچ وجه از ضروریات دین نیست، بلکه مسئله ای نظری است که اهل سنت ـ و لو به تقلید از پدران و دانشمندان خود ـ آن را به معنای محبت و ولاء تفسیر کرده اند و این که ولایت را به معنای خلافت نمی دانند به دلیل شبهه ای است که برایشان پیش آمده است ... و خلافت اهل بیت برای آن ها از مسائل ضروری نیست، بلکه ولایت به معنای خلافت از ضروریات مذهب [شیعه] است، نه ضروریات دین. (۲)

سید محمدباقر صدر پس از بیان این که ضوابطی که در روایات برای اسلام بیان شده بر اهل سنت منطبق است می نویسد:

اگر مقصود از آن ضروری که اهل سنت آن را انکار می کنند، امامت اهل بیت باشد، روشن است که این قضیه آن قدر روشن نیست تابه حد ضروری دین برسد و اگر بپذیریم این اندیشه هنگام حدوث ضروری بوده است، اما بدون شک این وضوح به دلیل عواملی به آن مقدار استمرارپیدا نکرده است ... و مقصود از کفر در روایاتی که به اهل سنت واژه کافر اطلاق شده است، کفر در مقابل اسلام نیست، بلکه لسان آن ها لسان روایاتی است که به کسی که بر امام تمرد می کند کافر گفته شده است و روشن است که معصیت موجب کفری که مقابل اسلام است نمی شود. (۳)

۱- مستمسک العروه، ج۱، ص۳۹۴.

۲- کتاب الطهاره، ج۲، ص۸۶.

۳- شرح العروه الوثقی، ج۳، ص۳۱۵.

بـا توجه به آن چه گـذشت، حتمـاً بر خواننـدگان عزیز راز خبـط بزرگ قفاری روشن شـده است؛ زیرا او گمان کرده هرکس بتوانـد روایتی را ترجمه کنـد و مفهوم واژه هـای آن را بفهمـد، مقصود حقیقی آن را دریـافته است. او با همین ذهنیت ساده به سراغ روایات منابع شـیعی رفته و پس از ترجمه آن ها کوشیده است بر اساس ظواهرشان درباره اعتقادات شیعیان قضاوت کند؛ در حالی که ـ چنان که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند و بلکه به مقصود حقیقی یک انسان حکیم جز با توجه به تمام سخنـان او و لحـاظ مقیـدات و مخصـصات و توضـیحاتی که در کلاـم او آمـده و نیز لحاظ ادبیات حاکم بر گفتار او نمی توان دست یافت، مقصود واقعی روایات نیز جز در

پرتو عرضه آن هـا بر یکـدیگر و توجه به مجموعه آن هـا فهم شـدنی نیست؛ درحـالی که آقـای قفـاری خواسـته است بـا یک ترجمه تحت اللفظی ـ آن هم بدون توجه به سایر روایات ـ مقصود روایت را دریابد و آن را عقیده ای شیعی بخواند.

شبهه نهم

اشاره

نهمین ادعای قفاری تردید در حدیث «مَنْ أَنْکَرَ الْقَائِم...» بود.

پاسخ

اما حـدیث «مَنْ أَنْکَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدِی فَقَدْ أَنْکَرَنِی» که قفاری آن را از افترائات شـیعه بر پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم خوانده، ناظر به اصل مهدویت است و نه امام مهدی به قرائت شیعی آن. به تعبیر دیگر، این حدیث درصدد بیان این نکته است که کسـی که امـام مهـدی را ـ چه به قرائت شـیعی آن و چه به قرائت سـنی اش ـ انکـار کنـد و بگویـد این انـدیشه عـاری از حقیقت است، همچون منکر پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم خواهـد بود و البته روشن است که چنین شخصـی نه سـنی است و نه شـیعه؛ چرا که اهل سنت نیز اصل اندیشه مهدویت را پذیرفته اند، گرچه غالب آن ها درباره وجود فعلی آن حضرت بـا شـیعیان اختلاـف نظر دارنـد. بنـابر این، منکر امـام مهـدی یکی از ضـروری ترین اعتقادات مسـلمانان را انکار کرده و چنین شخصی حتی به اعتقاد اهل سنت نیز

کافر است. (۱) محدثان اهل سنت در این باره از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین

روایت کرده اند:

من کذب بالمهدیّ فقد کفر. (۲)

بنابراین، روایت اساساً ناظر به وجود فعلی امام مهدی نیست تا این که قفاری مجبور باشد آن را از افترائات شیعه بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بخواند.

و اما برای این که امام غایب مقموع و مقهور است، چه دلیلی بهتر از غیبت او

که به رساترین صداها فریاد می کند که ستمگران تاریخ مانع فعالیت آزادانه او

شده اند و بلکه حق زیستن را نیز از او ستانده و او را از یک زندگی عادی نیز محروم کرده اند و این که شیعیان او در طول تاریخ آماج مصائب و بی عدالتی های بسیار بوده اند، چیزی نیست که بتوان آن را انکار کرد. کتاب های تاریخ نیز به صحت آن گواهی می دهند و گمان نمی رود کسی که حتی بهره اندکی از علم تاریخ داشته باشد در آن تردید کند.

و اما شیعه از صحابه و من تبعهم باحسان، هیچ کینه ای به دل ندارد و اگر از برخی کسانی که در عصر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می زیسته اند دل خوشی ندارد، مقصودش منافقانی است که به تصریح آیات قرآن مجید در آن زمان می ز یسته اند و افزون بر این که در زمان حیات آن حضرت توطئه می کردند، پس از رحلت ایشان نیز منشأ انحرافات بسیاری در دنیای اسلام شدند.

۱- بسیاری از دانشمندان اهل سنت روایات مربوط به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را متواتر خوانده اند. برای نمونه می توان به آبری شافعی (التذکره، قرطبی مالکی، ص۷۰۱) و ابن قیم (المنار المنیف، ص۱۳۵) و... اشاره کرد و گذشت که به اعتقاد برخی از دانشمندان سنی مذهب انکار روایات متواتر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یکی از عوامل کفر است.

۲- معجم احادیث الامام المهدی، ج۲، ص۱۷. این روایت از کتاب های زیر نقل شده است: الروض الانف و الفتاوی الحدیثیه و عقد الدرر و...به نقل از فوائدالاخبار اسکافی.

شبههٔ ۳۹. دست یازیدن شیعه به تأویل قرآن برای اثبات غیبت

اشاره

قفاری ذیل عنوان استدلال شیعه بر وقوع غیبت چنین می نویسد:

* امامیه عنایت ویژه ای نسبت به اقامه برهان بر اثبات غیبت مهـدی دارند. از همین رو آن ها به کتاب خداوند رو آورده و می خواهنـد در آن برای اعتقـاد خود سـندی بیابنـد، ولی وقتی که به خواسـته خود دست نیافتنـد، از سر عادت به تأویل باطنی که همراه با تکلف بسیار و بیهوده گویی فراوان است رو آوردند و بسیاری از آیات قرآن را به همین روش تأویل کردند. (۱)

در اصل اصول تفاسیرشان (تفسیر قمی)درباره این سخن خداوند: «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» چنین آمده است: فرمود: «روز، همان قائم ما اهل بیت است ...». (۲)

و در صـحیح ترین کتب اربعه شان درباره این آیه: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ» چنین آمده است: «فرمود: وقتی که امامتان از شـما غایب شود چه کسـی برایتان امام جدیدی خواهد آورد؟» و در تفسیر عیاشی درباره این سخن خداوند سبحان: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ» چنین روایت کرده است: «فرمود: مقصود خروج قائم است و اذان دعوت اوست به سوی خودش.» (۳)

در این قسم از تأویل مثال های فراوانی وجود دارد، تا آن جا که درباره آن کتاب های مستقلی به رشته تحریر درآوردند، مانند ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان و المحجه فی

۱- عنی الإمامیه عنایه شدیده بالبرهنه علی صحه عقیدتهم فی غیبه المهدی... وقد اتجهوا إلی کتاب الله سبحانه یبحثون فیه عن سنـد لعقیدتهم، فلما لم یجدوا فیه ما یریدون استنجدوا کعادتهم بالتأویل الباطنی المتسم بالتکلف الشدید والشطط البالغ وأولوا عده آیات من کتاب الله بهذا المنهج.

۲- اء فی أصل أصول التفسیر عندهم (تفسیر القمی) فی قوله سبحانه: (وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى(. قال: النهار هو القائم علیه السلام منا أهل البیت.

۳- جاء فی أصح کتبهم الأربعه فی قوله سبحانه: (قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ(، قال: إذا غاب عنکم إمامکم فمن یأتیکم بإمام جدید وفی تفسیر العیاشی فی قوله سبحانه: (وَأَذَانٌ مِّنَ اللهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الأَكْبَرِ(. قال: «خروج القائم وأذان دعوته إلی نفسه».

ما نزل فی القائم الحجه که کتاب اخیر را یکی از رافضه های معاصر تحقیق کرده است و مؤلف آن بیش از ۱۲۰ آیه از کتاب خداوند را به مهدی منتظرشان تأویل کرده، تأویلاتی که افتضاحش قابل پنهان کردن نیست، ولی محقق به این تعداد از آیات قانع نشده و ۱۲ آیه به آن افزوده و در آخر کتاب به عنوان «مستدرک المحجه» آن را آورده است. (۱)

و خواننده منصف در این تأویلات باطنی که برای اثبات غیبت مهدی شان به آن تمسک جسته اند غلو شدیدی می یابد و مشاهده می کند که این کار تحریف کتاب خداوند است، نه استدلال به آن و این به وضوح بر فاسد بودن این دیدگاه از اساس (۲)دلالت دارد. (۳)

نقد و بررسی سندی

در این قسمت، قفاری به سه روایت استدلال کرده است: روایت نخست که در تفسیر آیه «وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى» است، سند معتبری دارد. (۴) سند روایت دوم که در تفسیر

۱- الأمثله فی مثل هذا اللون من التأویل کثیره حتی ألفوا فی هذا کتبًا مستقله مثل «ما نزل من القرآن فی صاحب الزمان» و«المحجه فیما نزل فی القائم الحجه»، وقد نشر الأخیر فی طبعه حدیثه قام علی تحقیقها بعض الروافض المعاصرین، وقد أول فیه مؤلفه أکثر من (۱۲۰) آیه من کتاب الله بمهدیهم المنتظر فی تأویلات هی من فضائحهم التی لا تستر، ولکن المحقق لم یقتنع بهذا العدد فأضاف إلیه تأویل اثنتی عشره آیه أخری من کتاب الله ووضعها فی آخر الکتاب تحت عنوان «مستدرک المحجه».

۲- النظر الموضوعی المنصف یری فی هذه التأویلات الباطنیه التی یراد الاحتجاج بها لمسأله غیبه مهدیهم غلوًا شدیدًا وأنها تحریف لکتاب الله لا استدلال به، وهی تدل دلاله ظاهره علی فساد الفکره التی یحاول تقریرها من أصلها.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۴۷.

۴- اخبرنا أحمد بن إدریس(ثقه: رجال نجاشی، ص۹۲) قال: حدثنا محمد بن عبد الجبار (رجال طوسی، ۳۹۱) عن ابن أبی عمیر (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۲۶) عن حماد بن عثمان (رجال نجاشی، ص۱۴۳) محمد بن مسلم (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۲۳). (تفسیر القمی، ج۲، ص۴۲۵).

آیه «قُلْ أَرَأَیْتُمْ» است نیز معتبر است (۱) و روایت سوم مرسله است.

نقد و بررسی محتوایی: دلیل شیعه بر غیبت، روایات تأویلی نیست

اشاره

قفاری در این قسمت از کتاب خود درصدد نقد دلایل شیعه برای اثبات غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برآمده است. این بحث یکی از پر چالش ترین بحث های اندیشه مهدویت است که میان شیعیان و اهل سنت درباره آن اختلافات عمیقی وجود دارد و طبیعتاً به لحاظ اهمیت آن، این توقع وجود داشت که قفاری در نقد و بررسی آن به صورت مستوفی وارد میدان بحث شود؛ اما متأسفانه وی به اختصار از آن گذشته و در این قسمت نتوانسته است هیچ نوآوری و خلاقیتی از خود نشان دهد و علی رغم این که در لابه لای مباحث پیش گفته، گاه برخی از اشکالات او جدید بودند، در این جا هیچ حرف تازه ای برای گفتن نداشته و هیچ نکته ای بر آن چه که سلف او در این باره گفته اند نیفزوده است.

صرف نظر از آن چه گذشت، قفاری در این جا از ذکر دلایلی که شیعیان برای اثبات غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اقامه کرده اند خودداری کرده و تنها به ذکر تعداد انگشت شماری از روایات که به نظر او مخدوش بوده اند، اکتفا نموده است و به خوانندگان کتاب خود این طور القا کرده که تمام استدلال شیعه بر اثبات غیبت امام مهدی همین است، در حالی که واقعیت چیز دیگری است و این کار افزون بر این که جفای بر مخاطب به شمار می آید، مخالف انصاف در داوری است.

تفصیل نکته پیش گفته به این صورت است که اندیشمندان شیعه برای اثبات غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم از دلایل عقلی بهره گرفته اند و هم به روایات متواتری که در این زمینه وجود دارد استناد کرده اند.

۱- علی بن محمد (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۵۳)، عن سهل بن زیاد (ثقه: رجال طوسی، ص۳۸۷)، عن موسی بن القاسم بن معاویه البجلی(ثقه: رجال نجاشی، ص۴۰۵) عن علی بن جعفر (ثقه: رجال طوسی، ص۳۵۹). (الکافی، ج۱، ص۳۳۹)

۱. دلیل عقلی

به عنوان نمونه سید مرتضی علم الهدی قدس سره درباره بهترین دلیل برای اثبات غیبت امام زمان عجل الله تعال فرجه الشریف می نویسد:

همانا عقل بر ضرورت امامت دلالت می کند و این که هر زمانی که مکلفانی که ممکن است از آن ها بد و نیک و طاعت و معصیت صادر شود وجود داشته باشند، خالی از امام نخواهد بود؛ چرا که خالی بودن زمان از امام، ایجاد اختلال در امکان رشد و ایراد در نیکویی تکلیف کردنشان است. بعد از آن عقل استدلال می کند بر این که آن امام باید معصوم از خطا و لغزش و مورد اطمینان از انجام کارهای زشت باشد... . و مسئله غیبت با این روش، به گونه ای تبیین می شود که هیچ شبهه ای در آن نیست و این روش، واضح ترین روشی است که در ثبوت امامت صاحب الزمان به آن تمسک شده و دورترین آن ها از شبهات است. (۱)

وی تا بدان جا این دلیل را محکم می داند که معتقد است، حتی اگر ادله نقلی غیبت قابل خدشه باشند، ادله عقلی آن خدشه بردار نیستند! (۲)

شیخ طوسی قدس سره نیز این دلیل را چنین تقریر می کند:

بدان که ما به دو روش درباره غیبت صاحب الزمان عجل الله تعال فرجه الشریف سخن می گوییم:

یکم. وقتی که ثابت شود که امامت در هر حال ضرورت دارد و مردم غیرمعصوم جایز نیست که هیچ گاه بدون رئیس بمانند و این که از شرایط رئیس این است که عصمتش قطعی باشد. بنابراین آن رئیس باید یا آشکار و معلوم باشد یا غایب و پنهان... . (۳)

ایشان در ادامه بحث خود تصریح به عقلانی بودن این مبانی می کند و می نویسد:

۱- المقنع فی الغیبه، ص۳۳_ ۳۵.

۲- المقنع فی الغیبه، ص۳۳_ ۳۵.

۳- الغیبه للحجه، فصل اول، ص۳.

از جمله چیزهـایی که جزو الطاف عقلانی الهی است، ضـرورت وجود ریاست معصوم است؛ زیرا هر عاقلی درک می کنـد که اگر چنین شخصـی با این خصوصیت وجود نداشته باشد، نظام زندگی بشر بر هم ریخته و مبتلا به ظلم و جور و فساد می شود. (۱)

از نظر ایشان این مسئله به اندازه ای روشن است که اگر کسی آن را انکار کند، شایسته سخن گفتن نیست! (۲)

۲. دلیل نقلی

دومین دلیلی که اندیشـمندان شـیعه برای اثبـات غیبت امـام مهـدی به آن تمسک کرده انـد، روایات متواتری است که از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و سایر پیشوایان معصوم در این باره وجود دارد؛ به عنوان نمونه نوبختی _ که در عصر امام حسن عسکری علیه السلام می زیسته _ در این باره می نویسد:

احادیث فراوانی روایت شده است که تولد قائم مخفی خواهد بود و یادش به فراموشـی سپرده می شود و شناخته نمی شود، جز این که قیام نمی کند تا این که آشکار شود و دانسته شود که او امام و فرزند امام است. (۳)

شیخ صدوق در این باره نوشته است:

ایمان هیچ مؤمنی صـحیح نیست جز آن که بداند حال کسی را که به وی ایمان می آورد، چنان که خدای تعالی فرموده است: «مگر کسانی که گواه به حقّنـد و می داننـد.» (۴) و صـحّت گـواهی را بر آن هـا واجب نکرده، مگر پس از علمشـان، همچنین ایمان کسـی که به مهدی قائم عجل الله تعال فرجه الشـریف ایمان آورده است، فایده ندارد، مگر آن که به شأن و منزلت او در حال غیبت عارف باشد، و آن

۱- الغیبه للحجه، فصل اول، ص۵.

۲- الغیبه للحجه، فصل اول، ص۵.

۳- فرق الشیعه، ص۱۱۸.

۴- سوره زخرف، آیه ۸۶.

این است که ائمّه علیهم السلام از غیبت او خبر داده و وقوع غیبت را برای شیعیانشان توضیح داده اند. این مطلب در روایاتی که از ایشان نقل شده و در رساله هایی که از آن ها باقی مانده و در کتاب هایی که تألیف و تدوین گردیده است، در حدود دویست سال قبل از وقوع غیبت روایت گردیده است. هیچ یک از پیروان ائمّه علیهم السلام از این موضوع غفلت نکرده و در بسیاری از کتب و روایات

و مصنّفات خود، آن ها را ذکر کرده اند، و این ها همان کتبی است که

به «اصول» معروف است و نزد ایشان ــ آل محمّد علیهم السلام ــ از قریب دویست

سال پیش از غیبت، به تدریج مدوّن گردیده و محفوظ مانده است. و من اخبار مسندی که درباره غیبت است از آن اصول استخراج کرده و در این کتاب آورده ام.

امّا حال پیروان این اصول، از دو حال بیرون نیست؛ یا این که آن ها علم غیب داشته اند به این غیبتی که الآن واقع شده است و آن را پیش از وقوعش در کتب خود نوشته اند ــ و این در نظر خردمندان و دانشمندان محال است ــ و یا این که این جمع کثیر در کتاب هایشان، یک امر کذبی را ساخته باشند و آن امر کذب ــ همان گونه که ذکر کرده اند ــ اتفاق افتاده و تحقّق یافته باشد، با آن که این جمع کثیر، دور از یکدیگر بوده و عقاید مختلفی داشته و در اقطار مختلفی زندگی می کرده اند. پس این احتمال نیز مانند احتمال پیشین محال است.

لذا هیچ راهی باقی نمی ماند جز آن که بگوییم آن ها اخبار غیبت امام زمان عجل الله تعال فرجه الشریف را از ائمّه خود ــ که حافظان وصیّت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده اند ــ اخذ کرده اند و آن حضرت از غیبت امام زمان عجل الله تعال فرجه الشریف و صفات و مقامات او خبر داده و ایشان، آن اخبار را در کتب خود تدوین کرده و در اصول خود تألیف نموده اند و با همین دلیل و ادلّه دیگری شبیه به آن، حقّ پیروز می گردد «و باطل نابود می شود؛ زیرا که باطل، نابودشدنی است» (۱).

۱- سوره اسراء، آیه ۸۱.

شیخ مفید چنین می نویسد:

و در امت اسلام از پیش توسط پیامبر هدایت و پس از آن حضرت از سوی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب و سایر ائمه یکی پس از دیگری به او تصریح شده بود تا زمان پدرش حسن که نزد خواص و افراد مورد اطمینانش به او تصریح کرد و خبر غیبتش پیش از غیبتش ثابت بود و روایات حکومتش قبل از غیبتش مستفیض بود. (۱)

شیخ طوسی قدس سره نیز این دلیل را این گونه تقریر می کند:

همین طور دلالت می کند بر صحت امامت فرزند امام حسن عسکری علیهما السلام و صحت غیبت ایشان، روایات شایعی که بسیار پیش از غیبت امام مهدی از سوی پدران آن حضرت آشکار و منتشر شده است مبنی بر این که صاحب این امر غیبتی خواهد داشت و چگونگی غیبت او و اختلافی که درباره اش شکل می گیرد و حوادثی که رخ می دهد و این که او دو غیبت خواهد داشت که یکی از آن ها از دیگری طولانی تر خواهد بود و در غیبت اول اخبارش شناخته می شود و در غیبت دوم اخبارش نیز شناخته نمی شود. همه این ها موافق آن چیزی است که در اخبار آمده است و اگر غیبت و امامتش صحت نداشت، موافق اخبار نمی شد؛ زیرا آن جز با اعلام خدای متعال بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم امکان پذیر نیست.

و این نیز روشی است که بزرگان و اساتید از قدیم به آن اعتماد کرده اند و ما از اخباری که متضمن این اخبار هستند، تنها بخشی را ذکر می کنیم تا صحت آن چه که گفتیم، ثابت شود. به دلیل این که جمع کردن همه آن چه که در این باره صادر شده است، طول می کشد و آن در میان کتب اخبار موجود است. کسی که آن ها را بخواهد می تواند از آن کتاب به دست آورد. (۲)

۱- الارشاد، ج۲، ص۳۳۹.

۲- الغیبه للحجه، ص۱۵۸.

پیش از این توضیح داده شد که مسئله غیبت آن قدر مسلّم و روایات آن به قدری شایع بوده که بسیاری از اصحاب ائمه _ که پیش از تولد امام مهدی می زیسته اند _ کتاب هایی با عنوان «الغیبه» نگاشته اند و گر چه این کتاب ها به دست ما نرسیده اند، اما در دسترس عالمان متقدم شیعه بوده و پاره ای از روایات آن در کتاب های عالمان متقدم شیعه منعکس شده است. خوانندگان عزیز می توانند این روایات را در کتاب هایی همچون کافی، الغیبه نعمانی، کمال الدین و الغیبه شیخ طوسی مطالعه کنند.

قفاری که با انبوهی از این روایات مواجه بوده است، از آوردن این روایات و حتی اشاره به آن ها خودداری کرده و تنها به ذکر چند روایت تأویلی اکتفا کرده است تا به گمان خود بتواند با تأویلی و باطنی خواندنشان به آن ها خدشه وارد کند. در این جا از طرح مسئله تأویل و معیار های آن و تفاوت تأویل درست و اشتباه و کسانی که از تأویل قرآن آگاهی دارند چشم می پوشیم و تفصیل آن را به موضع خود حوالت می دهیم. اما گفتنی است روایات تأویلی شیعه درباره غیبت بسیار اندک و انگشت شمارند، بلکه در قیاس با مجموعه روایات غیبت قابل ذکر نیستند. به عنوان نمونه، شیخ کلینی در جلد اول کتاب کافی ۳۶ حدیث که به صراحت از غیبت امام مهدی سخن می گوید روایت کرده است که تنها سه روایت آن از روایات تأویلی است. بنابر این خدشه به روایات تأویلی هیچ خللی به اندیشه غیبت وارد نمی کند و نمی توان به استناد تأویلی بودن آن ها تمام روایات را کنار نهاد.

شبههٔ ۴۰. استناد شیعه به غیبت انبیا برای اثبات غیبت امام مهدی

اشاره

* امامیه غیبتی که برای تعدادی از انبیا رخ داده را دلیلی بر صحت مهدی خودش گرفته است. به عنوان مثال آن ها به این موارد (۱)استناد می کنند: غیبت موسی

۱- ویلتمس الإمامیه من الغیبه التی وقعت لبعض الأنبیاء دلیلًا علی صحه وقوع غیبه مهدیهم؛ فیحتجون _ مثلًا _ بغیبه «موسی بن عمران علیه السلام من وطنه وهربه من فرعون ورهطه کما نطق به القرآن»، وغیبه یوسف علیه السلام، واستتار خبره عن أبیه _ کما جاءت به سوره فی القرآن _ إلی أن کشف الله أمره وظهر خبره وجمع بینه وبین أبیه وإخوته، وقصه یونس بن متی نبی الله علیه السلام مع قومه وفراره منهم حین تطاول خلافهم له، واستخفافهم بحقوقه، وغیبته عنهم وعن کل أحد حتی لم یعلم أحد من الخلق مستقره، وستره الله تعالی وأمسک علیه رمقه بضرب من المصلحه، إلی أن انقضت تلک المده ورده الله تعالی إلی قومه، وجمع بینهم وبینه.

بن عمران از قومش و فرارش از فرعون و قبیله اش ــ چنان که در قرآن آمده ــ و غیبت یوسف و مخفی ماندن خبرش از پدرش تا این که خداوند امرش را آشکار کرد و خبرش را روشن کرد و او و پدر و برادرانش را به هم رساند و قصه یونس بن متی پیامبر خداوند با قومش و گریختن او از آن ها وقتی که مخالفتشان با او به درازا کشید و حقوق او را سبک شمردند و او از آن ها و همگان غایب شد، تا جایی که هیچ کس از مکان او اطلاع نداشت و به سبب مصالحی توان او گرفته شد، تا این که این مدتی سپری شد و خداوند او را به قومش برگرداند و میان آن ها جمع کرد.

و همچنین به پنهان شدن پیامبر ما محمد در غار استناد می کنند و طوسی در پاسخ این اشکال که اگر امام شما مکلف به قیام به امر و تحمل مسئولیت سنگین امامت باشد چگونه غیبت کرده است؟ می گوید: آیا پیامبر سه سال در شعب پنهان نشد به گونه ای که هیچ کس به ایشان دسترسی نداشت؟ و آیا سه روز در غار پنهان نشد؟ (۱)

حقیقت امر این است که مقارناتی که شیعه برای قانع کردن پیروان خود و کسانی که درباره غیبت به تردید افتاده بودند بیان می کند، در خاموش کردن شعله تردیدی که در قلب آن ها زبانه می کشید سودی نمی بخشد (۲)اگر آن ها با چشم عقلشان به این

۱- کذلک استتار نبینا محمد صلی الله علیه و سلم فی الغار، وقد احتج بها الطوسی علی من قال: «إذا کان (إمامکم) مکلفًا للقیام بالأمر وتحمل أعباء الإمامه کیف یغاب؟» فیجیبه الطوسی بقوله: «ألیس النبی صلی الله علیه و آله و سلم قد اختفی فی الشعب ثلاث سنین لم یصل إلیه أحد واختفی فی الغار ثلاثه أیام».

۲- الواقع أن هذه المقارنات التی یقوم بها الإمامیه لإقناع أتباعهم والمتشککین فی أمر الغیبه لا تجدی فی نزع فتیل الشک المشتعل فی أفئده القوم کلما تأملوا أمر الغیبه بعین عقولهم، رغم أنهم یعولون علی هذه المقارنات کثیراً، حتی إن ابن بابویه ألف فی شأنه کتاباً لإقناع کبیر شیوخهم الذی داخله الشک فی أمر الغیبه ولإقناع الحافین به من الشیعه الذین داهمهم الریب والحیره فی شأنها کما أشار إلی ذلک فی کتابه.

مسئله توجه کنند، آن ها باز به این مقارنات تکیه می کنند، تا جایی که ابن بابویه در شأن مقارنات کتابی را نوشت تا با آن بزرگ شیوخشان را که درباه غیبت دچار شک شده بود و همین طور افرادی را که از شیعه به او پناه آورده بودند، اقناع کند. کسانی که شک و تردید در مسئله غیبت به آنان هجوم آورده بود، همان طور که خود در کتابش به آن اشاره می کند.

من بر این باورم که این مقارنات به دلایل بسیاری برای اثبات تفکر غیبت امامشان، به درد نمی خورد. از جمله این که موسی و یوسف و یونس و محمد علیهم السلام پیامبرانی هستند که خداوند در کتاب خود از غیبت آن ها به صراحت و بدون پوشش خبر داده است. اما روایات غیبت مهدی شان به حکمیه ـ اگر این انتساب درست باشد ـ و به ابواب اربعه ختم می شود که به شهادتشان طعن و ایراد وارد است. به دلیل این که آن ها این اخبار را برای مصلحت خودشان جعل می کردند؛ زیرا منافع مالی برایشان وجود داشت. به همین سبب نیز عده زیادی ادعای بابیت (۱)کردند. (۲)

نقد و بررسی

پاسخ اول: خلط قفاری میان دلایل غیبت و آن چه در مقام رفع استبعاد گفته شده

خبط فاحشی که قفاری در این بخش مرتکب شده، این است که میان دلایلی که

۱- قول: إن هذه المقارنات غیر مجدیه فی إثبات فکره غیبه إمامهم لأسباب کثیره، منها أن غیبه موسی و یوسف و یونس و محمد علیهم السلام قد أخبر الله سبحانه بها فی کتابه بنص واضح صریح لا ـ لبس فیه ولا غموض، أما غیبه مهدیهم فتنتهی روایاته إلی حکیمه إن صحت النسبه إلیها، ثم أخبار الأبواب الأربعه المطعون فی شهادتهم، لأنهم یجرون المصلحه إلیهم، حیث المال المتدفق. ولهذا ادعی کثیرون هذه البابیه.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۵۰.

اندیشمندان شیعه برای اثبات غیبت امام مهدی اقامه کرده اند و آن چه به عنوان رفع استبعاد از غیبت بیان شده، تفاوتی ننهاده و گمان کرده با نقد آن چه در مقام رفع استبعاد گفته شده است، دلایل غیبت مخدوش خواهند شد. توضیح این که عالمان شیعه از آن جا که به امامت امامان دوازده گانه اعتقاد دارنـد و آنان را منصوبان از سوی خداوند متعال و مصون از هر گونه عصـیان و خطا می داننـد، به فرمایشات آنان به عنوان یک دلیل شـرعی و حجت الهی می نگرند و از آن جا که این پیشوایان معصوم و در رأس آنـان وجود نـازنین پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم سال ها پیش از غیبت امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف در روایـاتی متـواتر غیبت آن حضـرت را پیش گـویی کرده بودنـد، بنـابر این شـیعه به این مسـئله به عنوان یک حقیقت تردیدناپـذیر نگاه می کند. (۱) از این رو اگر هیـچ پیـامبری غیبت نمی کرد و در قرآن از پنهـان زیستی هیـچ پیـامبری سخنی به میان نیامده بود، باز شیعه در این اعتقاد خود تردیدی نداشت، اما از آن جا که غیبت برای بسیاری از مردم نامأنوس و غریب از ذهن است، عالمان شـیعه به تبعیت از پیشوایان معصوم برای رفع اسـتبعاد ناشـی از این نامأنوس بودن به غیبت پیامبران گذشـته _ که در قرآن از آن هـا سـخن رفته است _ تمسک می کننـد. بنابراین اگر تمام آن چه در مقام رفع اسـتبعاد از غیبت گفته شـده باطل باشـد که نیست، به اصل غیبت امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف خـدشه ای وارد نخواهـد شـد؛ بلکه نهایتاً اسـتبعاد آن رفع نخواهد شد و البته روشن است که به صرف این که چیزی نامأنوس و دور از ذهن است، نمی توان آن را انکار کرد؛ همچنان که خلقت حضـرت آدم علیه السـلام از گل، باردار شدن حضـرت مریم علیها السـلام بدون داشـتن شوهر، خواب اصـحاب کهف و... همه در نگاه ابتدایی دور از ذهن هسـتند، اما هیچ مسـلمانی در صـحت آن ها تردید ندارد. به تعبیر دیگر، در برابر

۱- نیـاز به توضـیح نیست که مقصود مـا از شـیعه در این جا همه شـیعیان نیست؛ چرا که اساساً در هیـچ دوره ای از تاریـخ همه مردم بر حق توافق نداشته اند. مقصود ما اکثریت شیعه است که طبق توضیحاتی که پیش از این گذشت، بر اعتقاد به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف استوار مانده اند.

قفـاری و امثال او دو مسـیر بیشتر وجود نـدارد؛ یا این است که تمام روایاتی که پیش از غیبت امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشریف درباره غیبت آن حضرت از پیشوایان معصوم وارد شده را جعلی و ساخته و پرداخته عالمان شیعه می دانند، یا بر فرض پذیرش این روایات می خواهند اندیشه غیبت را به چالش بکشند. بر فرض دوم اگر همه آن چه درباره غیبت انبیا علیهم السلام گفته شـده باطـل باشـد، به دلیل وجود روایات متواتر اصل غیبت آسـیبی نخواهـد دیـد و نهایتاً غیبت اسـتبعاد خواهـد داشت و گذشت که به صـرف اسـتبعاد نمی توان چیزی را انکار کرد و اگر کسی معتقد به فرض نخست باشد، اساساً بحث از صحیح یا باطـل بودن مقارنـات بیهوده است؛ زیرا مقارنـات برای رفع اسـتبعاد از یـک حقیقتی هسـتند و وقتی آن حقیقت از اساس انکار شـود، دیگر بحث برای رفع استبعاد از آن وجهی نـدارد. البته قفـاری نمی توانـد طبق فرض نخست انـدیشه غیبت را به چـالش بکشد؛ چرا که اولاً او در آغاز کتاب خود متعهد شده است که باورهای شـیعه را بر اساس مبانی شـیعه نقد کند و روشن اسـت که این با جعلی خوانـدن روایات متواتری که در منابع شـیعه آمـده است، همخوانی نـدارد؛ ثانیاً اساساً اگر قفاری بخواهـد همه روایات شیعه درباره غیبت را ساختگی بخواند، ما نیز می توانیم مشابه این اتهام را متوجه او و اعتقاداتش کنیم. در این صورت، میـان مـا و او هیـچ نقطه مشترکی وجود نخواهـد داشت و بـاب مفاهمه و گفت وگو بسـته خواهـد شـد و بلکه با انکار روایات متواتر بسیاری از معارف دین اسلام ــ که شیعه و سنی و بر آن اتفاق نظر دارند ــ و حتی بسیاری از آموزه های ادیان دیگر نیز فرو خواهـد ریخت؛ زیرا بخش عمده آموزه های ادیان از طریق نقل غیرمتواتر به ما رسـیده است و وقتی نقل متواتر انکار شود، غیرمتواتر جای خود خواهد داشت. بنابر این مبنایی که قفاری درافکنده است، چنان آتشی خواهد افروخت که دامان خودش و حتی تمام ادیان را نیز خواهدگرفت و این چیزی است که مورد پذیرش مؤمن به هیچ دینی نخواهد بود.

با توجه با آن چه گذشت، ضرورتی برای پاسخ به استبعاداتی همچون این که

غیبت انبیا نزد قومشان شناخته شده بوده و غیبت امام مهدی نه، یا این که غیبت انبیا محدود بوده به خلاف غیبت امام مهدی و... وجود ندارد. اما با این حال، برای این که برای قفاری و امثال او هیچ عذری در انکار باقی نماند به استبعادات او ــ که البته بیش از هزار سال پیش، اسلاف او طرح کرده اند و در همان زمان عالمان شیعه به آن ها پاسخ داده اند (۱)ــ پاسخ می دهیم.

پاسخ دوم: رفع استبعادات قفاری

استبعاد اول: نخستین استبعاد قفاری این است که مسئله غیبت انبیا در قرآن آمده است، اما روایات غیبت امام مهدی به حکیمه و نواب اربعه منتهی می شود.

پاسخ: درباره ادعای منتهی شدن روایات غیبت به حضرت حکیمه یا نواب اربعه پیش از این به تفصیل سخن گفته شد، اما درباره این ادعا که مسئله غیبت انبیا در قرآن آمده اما غیبت امام مهدی نه، باید گفت اولاً روشن است که در قرآن به صراحت از غیبت امام مهدی سخنی به میان نیامده است و هیچ عالم شیعه ای چنین ادعایی نکرده است و اگر اندیشمندان شیعه به آیات مربوط به غیبت انبیا استناد کرده اند، درصدد اثبات غیبت امام مهدی توسط این آیات نبوده اند؛ چرا که هر جاهلی می داند از این که در قرآن چیزی برای کسی اثبات شده باشد نمی توان چنین نتیجه گرفت که پس همان چیز برای شخص دیگری نیز ثابت است؛ بلکه عالمان شیعه درصدد اثبات این نکته بوده اند که با توجه به این آیات روشن می شود که اصل تحقق غیبت برای حجت خداوند امکان پذیر است و پنهان زیستی برای حجت خداوند استبعادی ندارد و این مطلب تنها امکان غیبت را ثابت می کند، اما تحقق آن نسبت به یک شخصیت خاص ــ همچون امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ــ نیازمند دلیل مستقل است و توضیح داده شد که دلیل اندیشمندان شیعه بر غایب بودن امام

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۰ ــ ۳۲؛ الغیبه للحجه، ص۱۰۸و... .

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف افزون بر دلایل عقلی روایات متواتری است که از سوی پیشوایان معصوم پیش از تولد آن حضرت صادر شده است.

ثانیاً سؤال ما از قفاری _ که مدعی شده است غیبت انبیا در قرآن ذکر شده، ولی از غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن گفته نشده، پس نمی توان آن را پذیرفت _ این است که مقصود او چیست؟ اگر این است که به باور او هر چه در قرآن باشد پذیرفتنی است و هر چه در آن نباشد باطل است، این ادعایی است که هیچ عالم سنی و شیعی آن را به زبان نیاورده است؛ زیرا در میان مسلمانان باورهای فراوانی وجود دارد که اثری از آن در قرآن نیست. به عنوان نمونه، آیا قفاری می تواند برای اثبات خلافت ابوبکر و عمر و عثمان از قرآن دلیل بیاورد و به نظر او این استدلال که چون در این باره در قرآن آیه ای نیامده است، پس خلافت آن ها باطل است پذیرفتنی است؟ بنابراین یاد نشدن غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن نمی تواند بهانه مناسبی برای انکار باشد و اگر مقصود او این است که شیعه برای اثبات غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از منابع اهل سنت نمی تواند دلیلی اقامه کند، این توقع نیز نامعقول است؛ چرا که اساساً اگر شرط اثبات حقانیت یک مسئله این باشد که بتوان برای آن از منابع مخالفان دلیل آورد، هیچ یک از اعتقادات قفاری و هم مسلکانش قابل اثبات نخواهد بود؛ زیرا او نیز متقابلاً مجبور خواهد بود اعتقادات خود را به استناد منابع شیعه اثبات کند و روشن است که او از انجام این کار ناتوان خواهد بود. همچنین اگر مقصود او این است که شیعه از منابع خود دلیلی بر اثبات غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ندارد، ادعای او بی اساس است؛ زیرا

_ چنان که گذشت _ در منابع شیعه روایات متواتری در این باره وجود دارد که ده ها سال پیش از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از لسان امامان معصوم علیهم السلام صادر شده است و

_ همچنان که شیخ صدوق و شیخ طوسی تصریح کرده بودند _ این روایات به لحاظ کثرت و تنوع راویان و تفاوت مناطق جغرافیایی آن ها به گونه ای هستند که امکان توافقشان بر کذب محال است.

استبعاد دوم: استبعاد دوم نویسنده این است که غیبت انبیا در نزد قومشان شناخته شده بود؛ زیرا آنان در میان قومشان زندگی کردند و شناخته شده بودند، اما غایب شیعیان را نه کسی می شناسد و نه اثری از او دیده شده است و حتی برخی از خاندانش نیز منکر او شدند؛ همان طور که مورخان مورد اطمینان شهادت داده اند که حسن عسکری بدون فرزند از دنیا (۱)رفت. (۲)

پاسخ: در پاسخ این اشکال می توان گفت از قضا بر خلاف تصور قفاری، غیبت برخی از انبیا همچون حضرت ابراهیم و موسی علیهما السلام از بدو تولد آغاز شد و از همان ابتدا به طور ناشناس در میان مردم زندگی می کردند و پس از آن که آشکار شدند و مردم به هویت آنان پی بردند. بنابراین غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از این جهت دارای نمونه های مشابه است. پیش از این نیز به تفصیل توضیح داده شد که افزون بر این که باور به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اعتقادات اجماعی شیعیان پیش از تولد آن حضرت بود، پس از تولد بسیاری از شیعیان توفیق ملاقات با آن حضرت را یافتند و اکثریت شیعه بر باور به غیبت ایشان استوار ماندند. بنابراین برخلاف ادعای نامبرده هم غیبت امام مهدی نزد قومش شناخته شده بود و هم اکثریت شیعه آن حضرت را شناختند و هم بسیاری ایشان را دیدند. درباره این ادعا که به گفته مورخان، امام حسن عسکری علیه السلام فرزند نداشتند به زودی گفت وگو خواهیم کرد.

استبعاد سوم: افزون بر این که غیبت این پیامبران از نظر زمانی و مکانی محدود بود، طولی نمی کشید که به قوم و اهل خود برمی گشتند؛ اما امام منتظر شیعیان با این که قرن ها گذشته است، اثری از او نیست و مکان مشخصی (۳)ندارد. (۴)

۱- کذلک غیبه الأنبیاء معروفه لدی قومهم لأنهم عاشوا بینهم، وعرفوا، أما غائبهم فلم یعرفه أحد ولم یر له أثر، وکان أهله أنفسهم ینکرون وجوده. کما شهد ثقات المؤرخین أن الحسن العسکری لم یعقب _ کما سیأتی _ .

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۵۰.

۳- ثم إن غیبه هؤلاء الأنبیاء محدوده الزمان والمکان، ما لبثوا أن عادوا إلی قومهم وأهلهم. أما منتظرهم فقد مضت القرون ولم یعرف له أثر ولم یعلم له مکان.

۴- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۵۰.

پاسخ: شیخ طوسی قریب به هزار سال پیش به این اشکال، پاسخ داده است. درباره آن به اختصار می توان گفت هیچ برهانی عقلانی مبنی بر ضرورت کوتاه بودن غیبت وجود ندارد، بلکه این مسئله تابع عوامل پنهان زیستی است. اگر این عوامل در کوتاه مدت برطرف شوند، غیبت نیز در کوتاه مدت پایان خواهد یافت و اگر آن عوامل در درازمدت همچنان پابرجا باشند، طبیعتاً غیبت نیز به همان میزان به درازا خواهد کشید. بر این اساس به باور شیعیان، علت طولانی شدن غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف طولانی شدن عواملی است که باعث پنهان زیستی آن حضرت شده است؛ همچون ایمن نبودن جان آن حضرت، فقدان آمادگی عمومی برای تحقق حکومت عدل جهانی و... و تا زمانی که این عوامل وجود داشته باشد، غیبت نیز به درازا

خواهد کشید.

استبعاد چهارم: همین طور پیامبران خدا علیهم السلام زمانی از قوم خود غایب شدند که پیام های خدا را به مردم رسانده بودند. اما غایب شیعیان با وجود این که نسل ها آمده و رفته اند، هیچ خبری از او (۱)نیست. (۲)

پاسخ: در پاسخ این اشکال می توان گفت اولاً امام مهدی نیز پس از ابلاغ رسالت خود غایب شد؛ چرا که آن حضرت در هفتاد سال دوران غیبت صغرا توسط نواب خاص خود وظایف امامت را به شایستگی انجام دادند و مانع از ایجاد بدعت ها و بدفهمی ها شده و به سؤالات و مشکلات دینی و حتی مادی شیعیان پاسخ دادند و حجت را بر مردم تمام کردند. البته آن چه مهم است، رسیدن دستورات الهی به مردم و تمام شدن حجت بر آن هاست و شکل آن اهمیت چندانی ندارد. ثانیاً اگر فرضاً

۱- ذلک رسل الله الذین غابوا قد أقاموا الحجه علی قومهم، وبلغوا رسالات الله فی جیلهم، أما غائبهم فقد مرت الأجیال ولم نسمع منه شیئًا.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۵۰.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پیش از انجام مسئولیت های خود غایب شده باشند، باز این اشکال وارد نیست؛ چرا که بر خلاف انبیا _ که حداقل فرصت اندکی برای اتمام حجت داشتند _ حاکمان خودکامه عصر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از همان آغاز تولد آن حضرت درصدد قتل ایشان بودند و فرصتی برای اتمام حجت باقی نگذاشتند. بنابر این طبیعی است که میان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و سایر انبیا علیهم السلام از این جهت تفاوت باشد. به تعبیر دیگر، به اعتقاد شیعه اگر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نتوانستند وظایف امامت را به طور کامل به انجام رسانند، دلیلش قصور از جانب آن حضرت نبود، بلکه ایشان برای انجام وظایف آمادگی کامل داشتند. آن چه مانع این مهم شد، تهدیدی بود که از جانب دستگاه حاکمه وجود داشت و آن حضرت را مجبور به زندگی مخفیانه و در نتیجه متروک ماندن برخی از وظایف امامت کرد. با این توضیحات روشن شد که اگر از این جهت تفاوتی میان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و انبیا علیهم السلام وجود دارد، این تفاوت اولاً منطقی است؛ زیرا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر خلاف پیامبران مورد نظر، فرصت اتمام حجت نداشت، چون از بدو تولد مورد تهدید بود و ثانیاً در این باره از طرف ایشان قصوری نبود و انگشت اتهام را باید به سوی عواملی که باعث تهدید شدن جان آن حضرت شدند نشانه گرفت.

استبعاد پنجم: افزون بر آن که غیبت انبیا علیهم السلام امری طبیعی بوده است؛ مانند غیبت یوسف علیه السلام که دور شدن از پدرش و ظاهر شدن در نزد قوم دیگر بود، همان طور که شخصی از یک شهر به شهر دیگر می رود و غیبت او زمان محدودی داشت. این حوادث حتی نسبت به انبیا حالت استثنائی دارند؛ زیرا آن ها جمع کثیری بودند و این وقایع برای غیر از موارد مذکور نقل نشده (۱)است. (۲)

۱- ضاف إلی ذلک أن الغیبه للأنبیاء كانت طبیعیه فی جملتها، فغیبه یوسف هی مفارقه لأبیه وظهوره عند قوم آخرین، كما یسافر المرء من بلد إلی بلد. وهی موقوته بزمن محدود، وهی حوادث استثنائیه حتی بالنسبه للأنبیاء علیهم السلام، فإنهم جم غفیر، ولم ینقل أن هذا حدث لغیر المذكورین.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۵۰.

پاسخ: اولاً بر خلاف تصور قفاری بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز کاملاً عادی و طبیعی است. از امام صادق علیه السلام در این باره چنین نقل شده است:

در قائم سنّتی از یوسف است. [راوی می گوید:] گفتم: گویا خبر او یا غیبت او را ذکر می کنید! فرمود: این مردم خوک صفت منکر نیستند که برادران یوسف اسباط و اولاد پیامبران بودند، با یوسف که برادرشان بود و آن ها هم برادر وی بودند تجارت کرده و داد و ستد نمودند و وی را نشناختند، تا آن گاه که گفت: من یوسفم و این هم برادر من است؛ پس چرا منکر می شوند که خدای تعالی در روزگاری بخواهد حجّتش را از آن ها پنهان کند؟ یوسف روزی پادشاه مصر بود و بین او و پدرش هجده روز فاصله بود و اگر خدای تعالی می خواست که مکان وی را به او بنمایاند می توانست. به خدا سوگند وقتی به یعقوب و فرزندانش مژده رسید، نُه روزه خودشان را به مصر رساندند. چرا این مردم منکرند که خدای تعالی با حجّت خود همان کند که با یوسف کرد؟ در بین ایشان گردش کند و در بازارهای آن ها راه رود و بر بساط آن ها پا نهد و آن ها او را نشناسند تا آن گاه که خدای تعالی به او اذن دهد که خود را به آن ها معرّفی سازد، همان گونه که به یوسف اذن داد، آن گاه که به

ایشان گفت: آیا می دانید آن گاه که نادان بودید چه بر سر یوسف و برادرش

آوردید؟ گفتند: آیا تو خودت یوسف نیستی؟ گفت: من یوسفم و این هم برادر من است. (۱)

۱- إن فی القائم سنه من یوسف، قلت کأنک تذکر خبره أو غیبته؟ فقال لی: وما تنکر هذه الامه أشباه الخنازیر أن إخوه یوسف کانوا أسباطا أولاد أنبیاء تاجروا یوسف وبایعوه وهم إخوته وهو أخو هم فلم یعرفوه حتی قال لهم: «أنا یوسف و هذا أخی» فما تنکر هذه الامه أن یکون الله عزوجل فی وقت من الاوقات یرید أن یستر حجته عنهم لقد کان یوسف یوما ملک مصر وکان بینه وبین والده مسیره ثمانیه عشر یوماً فلو أراد الله تبارک و تعالی أن یعرفه مکانه لقدر علی ذلک والله لقد سار یعقوب وولده عند البشاره فی تسعه إیام إلی مصر، فما تنکر هذه الامه أن یکون الله عزوجل یفعل بحجته ما فعل بیوسف أن یکون یسیر فیما بینهم ویمشی فی أسواقهم ویطأ بسطهم وهم لا یعرفونه حتی یأذن الله عزوجل له أن یعرفهم نفسه کما أذن لیوسف علیه السلام حین قال لهم: (هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِیُوسُفَ وَأَخِیهِ إِذْ أَنتُمْ جَاهِلُونَ * قَالُوا أَءِنَّکَ لَأَنتَ یُوسُفُ قَالَ أَنَا یُوسُفُ وَهذا أَخِی(. (کمال الدین و تمام النعمه، ص۱۴۴)

و از محمد بن عثمان چنین روایت شده است:

به خدا سوگند صاحب این امر همه ساله در موسم حجّ حاضر می شود و مردم را می بیند و می شناسد و مردم نیز او را می بینند، امّا نمی شناسند. (۱)

بنابر این غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز کاملاً طبیعی است؛ چرا که آن حضرت در میان مردم حضور دارد، اما کسی از هویت ایشان مطلع نیست. خوانندگان گرامی می توانند در این باره به مطالب پیش گفته مراجعه نمایند.

ثانیاً متأسفانه آقای قفاری برای هر ادعا و شبههٔ خود، تنها به موردی توجه پیدا می کند که برای ایجاد شبهه مناسب تر است و موارد دیگر را ندیده می گیرد؛ زیرا روشن است که غیبت تمام انبیا علیهم السلام طبیعی نبوده است. آیا تولد حضرت ابراهیم علیه السلام به دور از دیدگان نمرود و تولد حضرت موسی علیه السلام به طور کاملاً مرموز و مخفیانه تا جایی که آثار حمل در مادرانشان پیدا نشد را می توان طبیعی دانست؟! (۲)آیا این که حضرت ابراهیم علیه السلام مخفیانه تا سنین جوانی رشد کند و کسی ایشان را نشناسد، طبیعی است؟! آیا این که حضرت موسی علیه السلام مخفیانه به دنیا آید، بعد با الهام الهی به آب انداخته شود؛ آن صندوق از قصر فرعون سر درآورد و علاقه طفل خردسال در دل کسی بیفتد که به خاطر پیدا کردن او هزاران پسربچه خردسال را کشته بود، امری طبیعی است؟! آیا این که ایشان تا سنین جوانی در قصر فرعون بی نام و نشان رشد کند، مسئله ای طبیعی است!؟ آیا غیبت حضرت یونس علیه السلام با آن حکایت عجیب و

۱- والله إن صاحب هذا الامر لیحضر الموسم کل سنه فیری الناس ویعرفهم ویرونه ولا یعرفونه. (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۰)

۲- تاریخ الطبری، ج۱، ص۱۶۴؛ الکامل فی التاریخ، ج۱، ص۹۴؛ تفسیر السمعانی، ج۴، ص۱۲۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج۳، ص۳۹۲؛ تفسیر البغوی، ج۳، ص۴۳۵؛ تفسیر مجمع البیان، ج۷، ص۴۱۶.

این که ماهی بزرگی جلوی کشتی را بگیرد و قرعه به نام او بخورد و ماهی ایشان را ببلعد و بعد از چند روز آن حضرت را در ساحل دریا رها کند؛ درختی بر بالای سر ایشان رشد کند و آن حضرت بعد از بهبودی کامل به سوی قوم خود بازگردد، امری طبیعی است؟ حتی غیبت سه روزه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در غار، امری غیرطبیعی بود؛ زیرا به امر خدا، درختی در کنار آن رویید و عنکبوت ها بر در آن تنیدند و دو کبوتر وحشی بر آن آشیانه ساختند تا کسی متوجه حضور آن حضرت در غار نشود.

آیا دست اعجاز خدای متعال در غیبت حضرت یوسف علیه السلام کمتر از موارد پیشین دیده شد؟ آیا غیر از این بود که برادران یوسف با همه وجود مصمم در کشتن او شدند و حتی آن طفل خردسال را در چاه عمیقی انداختند، با این حال گزندی به ایشان نرسید و سپس به گونه ای معجزه آسا نجات یافت و وارد دربار عزیز مصر شد و شد آن چه که باید می شد و پس از مدتی یک برده به مقام عزیزی مصر رسید و بعد از فرارسیدن زمان ظهور، پدر و برادرانش را به نزد خود فراخواند تا شاهد عظمت خدا و لطف و عنایتی که به او کرده است، باشند و بهرمند شوند. (۱) بنابر این از یک سو همچنان که غیبت انبیا علیهم السلام به معنای مجهول بودن هویتشان برای دیگران است و نه غیب شدن جسمشان، غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز به همین معناست. از سوی دیگر، همچنان که تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و جریانات مربوط به ایشان گاه به شکل غیرعادی است، در جریان تولد و غیبت انبیا نیز از این دست امور غیر عادی فراوان به

چشم می خورد.

قفاری در پایان این قسمت مدعی شده است که غیبت انبیا علیهم السلام استثنا بوده است و روشن نیست مقصود او از این جمله چیست؛ چرا که ما نیز غیبت را امری استثنایی می دانیم. به همین دلیل است که از میان چهارده معصوم فقط معتقد به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستیم.

۱- سوره یوسف، آیه ۴ - ۱۰۲؛ البدایه و النهایه، ج ۱، ص۲۰۲؛ الکامل، ج ۱، ص۱۳۷.

استبعاد ششم: اما استدلال دوازده امامی ها به مخفی شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غار؛ پس این استدلال بیجاست؛ زیرا استتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سبب مخفی کردن ادعای نبوت نبود، بلکه از نوع پنهان شدن در جنگ است تا کفار راه را بر او نبندند. گذشته از این که این اختفا سه روز طول کشیده و مقایسه آن با غیبت مهدی شان در نهایت حماقت است؛ زیرا تفاوت واضحی است میان مخفی شدنی که مقدمه کوتاهی برای ظهور دین است و میان اختفایی طولانی که لازمه آن رها کردن و ترک دعوت و افزایش و توسعه طغیانگری (۱)است. (۲)

پاسخ: از قفاری می پرسیم اگر استتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از نوع استتار در جنگ بود تا کفار راه را بر او نبندند، مگر غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای چیز دیگری بود؟ آن حضرت نیز نه برای مخفی کردن امامت، که برای محفوظ ماندن جانشان غایب شده اند. گویا وی این طور فرض کرده است که اختفای امام دوازدهم شیعه برای اخفای ادعای امامت صورت گرفته است؛ در حالی که این غیبت نه برای اختفای امامت که برای اخفای شخص امام علیه السلام صورت گرفته است. آیا اختفای امام زمان عجل الله تعال فرجه الشریف از نوع استتار در جنگ نبوده است؟ در حالی که جان ایشان در خطر بود و برای رهایی از چنگال حکام وقت، مانند هر انسان دیگری مجبور به اختفا می شود تا آخرین مشعل هدایت الهی نیز مانند ائمه پیش از او خاموش نشود. بنابراین اخفتای امام زمان عجل الله تعال فرجه الشریف نیز مانند اختفا و استتار در جنگ صورت گرفته است تا در اولین فرصت ممکن ظهور کرده و به رسالت خود قیام نماید.

۱- ما احتجاج الاثنی عشریه باختفاء النبی صلی الله علیه و سلم فی الغار «فإن هذا الاستدلال واقع فی غیر موقعه، لأن استتار النبی صلی الله علیه و سلم لم یکن لإخفاء دعوی النبوه، بل کانت من جنس التوریه فی الحرب، حتی لا یسد الکفار علیه الطریق، ثم هذا الاختفاء کان ثلاث أیام، فقیاس ذلک علی غیبه مهدیهم فی غایه الحماقه، فرق واضح بین الاختفاء الذی کان مقدمه عاجله لظهور الدین وبین الاختفاء المتطاول الذی لازمه الخذلان وترک الدعوه وانتشار الطغیان»

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۵۱.

اما پاسخ این ادعا که غیبت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سه روز بود، از این رو نمی توان آن را با غیبت امام مهدی مقایسه نمود، پیش از این گذشت که آن چه مهم است این است که امکان دارد حجت خداوند به دلیل شرایط حادی که بر او تحمیل می شود زندگی مخفیانه در پیش بگیرد. اگر اصل این مطلب ثابت شد، مقدار آن اهمیت چندانی ندارد؛ چرا که از نظر عقلانی نه دلیلی بر لزوم اندک بودن مدت غیبت داریم و نه عقل بر ضرورت طولانی بودن غیبت دلالت دارد؛ آن چه در این میان مدت غیبت را تعیین می کند، عواملی است که به غیبت حجت خداوند متعال انجامیده است. اگر این عوامل در کوتاه مدت از بین بروند، غیبت نیز در کوتاه مدت پایان خواهد پذیرفت و اگر در درازمدت از میان بروند غیبت نیز به درازا خواهد کشید. بنابراین آن چه از استتار پیامبر گرامی اسلام استنباط می شود، اصل امکان غیبت حجت خداوند است و بر خلاف تصور قفاری که گمان کرده است عالمان شیعه می خواسته اند از استناد به غیبت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم امکان طولانی بودن غیبت را استنباط کنند، استدلال آن ها تنها ناظر به اصل امکان غیبت حجت خداوند

بوده است.

شبهۀ ۴۱. طولانی بودن عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پذیرفتنی نیست

اشاره

قفاری زیر عنوان «دفاع شیعیان از طولانی شدن غیبت» می نویسد:

* یکی از نکاتی که بر دروغ بودن ادعای وجود امام از سوی شیعیان دلالت دارد، بعید بودن زنده ماندن او در طول این مدت است که تا کنون بیش از هزار و صد سال از آن گذشته است؛ چون همان طور که ابن تیمیه گفته است،به درازا کشیدن عمر یکی از مسلمانان به این اندازه، چیزی است که عادت شایع در امت محمد [(۱)](#)آن را

۱- إن مما یعرف به کذب دعوی الشیعه وجود إمامها، هو استبعاد بقائه حیًا طول هذه المده التی تجاوزت الآن ألف ومائه سنه. فإن تعمیر واحد من المسلمین هذه المده هو ــ کما یقول شیخ الإسلام ابن تیمیه ــ أمر یعرف کذبه بالعاده المطرده فی أمه محمد، فلا یعرف أحد ولد فی زمن الإسلام عاش مائه وعشرین سنه فضلاً عن هذا العمر، وقد ثبت فی الصحیح عن النبی صلی الله علیه و سلم أنه قال فی آخر عمره «أریأتکم لیلتکم هذه، فإن علی رأس مائه سنه منها لا یبقی علی وجه الأرض ممن هو الیوم علیها أحد».

تکذیب می کند؛ زیرا هیچ شخصیتی که در عصراسلام متولد شده باشدوجود ندارد که یکصد و بیست سال عمر کرده باشد. در حدیث صحیحی از پیامبر روایت شده است که آن حضرت در آخر عمرشان فرمودند: «آیا از امشب اطلاع دارید؟ کسانی که اکنون بر روی کره زمینند، صدسال دیگر هیچ کدامشان زنده نیستند.»

پس کسانی که در آن زمان یک سال یا بیشتر داشته اند قطعاً بیش از صد سال

زنده نمانده اند و اگر در آن زمان عمرها از این مقدار تجاوز نمی کرده طبق عادت غالب، عصرهای بعد به طریق اولیٰ چنینند ... همچنان که طبق روایت صحیحی

که وجود دارد عمر مردم این امت میان شصت تا هفتاد خواهد بود و اندکی از آن تجاوز می کنند. (۱)

این اعتراض گلوی امامیه را می فشارد و ریشهٔ اعتقاد آنان را از اساس بر می کند ... و شیوخ شیعه درصدد برآمده اند از این اشکال بیرون بیایند، به این طریق که امام مهدی شان را با برخی از انبیایی که عمرشان از متوسط طبیعی عمر بشر بیشتر بوده تشبیه کنند و به اعتقاد آن ها مهدی شبیه نوح است که ۹۵۰ سال میان قوم خود بود. (۲)

آن ها برای این که این مقارنه نزد پیروانشان پذیرفته شود آن را به اهل بیت نسبت دادند. ابن بابویه به سندش از علی بن الحسین چنین روایت می کند: (۳)«قائم شباهتی

۱- من کان فی ذاک الوقت له سنه ونحوها لم یعش أکثر من مائه سنه قطعاً، وإذا کانت الأعمار فی ذلک العصر لا تتجاوز هذا الحد فما بعده من الأعصار أولی بذلک فی العاده الغالبه العامه... ثم أعمار هذه الأمه ما بین الستین إلی السبعین، وقلیل ممن یجوز ذلک. کما ثبت ذلک فی الحدیث الصحیح.

۲- ذا الاعتراض یأخذ بخناق الإمامیه، ویجتث جذور اعتقادهم من أساسه... وقد حاول شیوخ الشیعه دفعه بإجراء مقارنات بین مهدیهم وبعض الأنبیاء علیهم السلام الذی زادت أعمارهم عن المعدل الطبیعی المألوف للبشر، فالمهدی عندهم شبیه بنوح علیه السلام الذی لبث فی قومه ألف سنه إلا خمسین عاماً.

۳- أسندوا هذه المقارنه إلی بعض آل البیت لتحظی بالقبول عند أتباعهم، فروی ابن بابویه _ بسنده _ أن علی بن الحسین قال: «فی القائم سنه من نوح علیه السلام وهو طول العمر».

با نوح دارد و آن طول عمر است.»

و بر این باورند که باقی ماندن مهدی شان مانند باقی ماندن عیسی بن مریم و خضر و الیاس است و حتی او را با ابلیس نیز تشبیه می کنند و برای این که پیروانشان به این مقارنات یقین پیدا کنند، آن را به برخی از اهل بیت نسبت می دهند؛ زیرا در این صورت از سخنان معصوم خواهد بود. همچنین به اخبار درازعمران بشر استناد می کنند و فراموش کرده اند که به جبرائیل و ملک الموت و تمام ملائکه و آسمان ها و زمین نیز استناد کنند. (۱)

و این دفاع را خود شیعه باطل کرده است؛ چراکه آن ها معتقدند مهدی شان یازده قرن یا بیشتر حاکم شرعی امت است و او قیّم قرآن است و به قرآن جز به او نمی توان احتجاج کرد و هدایت بشر جز از طریق او میسور نخواهد بود ... و او تنها کسی است که قرآن کامل و مصحف فاطمه و جعفر و جامعه و آن چه مردم در دین و دنیاشان به آن نیاز دارند را در اختیار دارد. پس مهدی آن ها در برابر امت مسئول است و ابزار هدایت و سعادت امت در دنیا و آخرت در دست اوست. (۲)

اما کسانی که مهدی به آن ها تشبیه شده با او تفاوت بسیاری دارند؛ چراکه نوح در میان قوم خود ۹۵۰ سال درنگ کرد و آن ها را (۳)به سوی خداوند سبحان فراخواند تا

۱- کذلک یقولون إن بقاء مهدیهم هو کبقاء عیسی بن مریم علیه السلام. والخضر وإلیاس، ویعقدون المقارنه حتی بإبلیس. ویسندون جمله من هذه المقارنات إلی بعض آل البیت لتکسب صفه القطع عن أتباعهم؛ لأنها من قول المعصوم، وکذلک یحتجون بأخبار المعمرین من البشر، وفاتهم أن یعقدوا المقارنه مع جبرائیل وملک الموت، والملائکه عموماً وبالسماوات والأرض.

۲- هذا الدفاع قد أبطله الشیعه أنفسهم؛ لأنهم یقولون بأن مهدیهم هو الحاکم الشرعی للأمه منذ أحد عشر قرنًا أو یزید، وهو القیم علی القرآن ولا یحتج بالقرآن إلا به، ولا هداه للبشر إلا بواسطته... وهو الذی معه القرآن الکامل ومصحف فاطمه والجفر والجامعه، وما یحتاجه الناس فی دینهم ودنیاهم، فمهدیهم مسؤول عن الأمه، ومعه وسائل هدایتهم وسعادتها فی الدنیا والآخره.

۳- ما غیره ممن یعقدون المقارنه به فیختلفون عنه اختلافاً کثیراً، فإن نوحاً علیه السلام قد لبث فی قومه ألف سنه إلا خمسین عاماً یدعوهم إلی الله سبحانه حتی أوحی الله إلیه (أَنَّهُ لَن یُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلاَّ مَن قَدْ آمَنَ) ولم یکن غائباً فی سردابه أو فی مخبئه لا یعلم مستقره ومکانه، یری الناس فی ضلالهم وکفرهم ویتواری عن الأنظار فلا یرونه مع تعاقب الأجیال وکر القرون. علی أن عمر المهدی ــ الآن ــ قد زاد عن هذه المده.

آن جا که خداوند به او وحی کرد: «إِنَهُ لَن یُؤْمِنَ مِن قَوْمِکَ إِلَّا مَن قَدْ آمَنَ» و او در سرداب و پناهگاهش پنهان نبود که جا و مکانش را کسی نداند، گمراهی و کفر مردم را ببیند، ولی از انظار مخفی شود و با گذشت نسل ها و عصرها او را نبینند. افزون بر این که هم اکنون عمر مهدی از عمر نوح هم بیشتر شده است.

همچنین عیسی پیش از به آسمان رفتنش، رسالت پروردگارش را به انجام رساند، حجت را تمام و امانتش را ادا کرد و غیبتش برای پیروان ضرری نداشت؛ به خلاف منتظر آن ها که از زمان کودکی غایب شد و شیعه را درحالی رها کرد که در وجود او و بابیت او اختلاف داشتند و تقیه، آن ها را از شناخت حقیقت مذهبش کور کرده بود و با یکدیگر اختلاف و درگیری داشتند تا آن جا که برخی، برخی دیگر را تکفیر و

لعن می کردند. (۱)

اما خضر و الیاس؛ محققان از اهل علم بر این باورند که آن ها مرده اند و بر فرض که زنده باشند، ما مقارنه را قبول نداریم؛ زیرا آن ها در هدایت و رهبری امت مسئولیتی بر عهده ندارند، به خلاف مهدی آن ها که به اعتقاد آن ها در برابر مسلمین در تمام شئونشان مسئولیت دارد. (۲)

۱- کذلک عیسی علیه السلام قد بلغ رساله ربه، وأقام الحجه وأدی الأمانه قبل رفعه إلی السماء فلم یکن یضیر أتباعه أن یغیب عنهم بخلاف منتظرهم الذی غاب منذ طفولته وترک شیعته یختلفون فی وجوده وبابیته، وتعمیهم التقیه عن معرفه حقیقه مذهبه، ویختلفون ویتنازعون حتی یکفر بعضهم بعضاً ویلعن بعضهم بعضاً.

۲- ما الخضر وإلیاس فإن الذی علیه المحققون من أهل العلم أنهما قد ماتا، وعلی تقدیر حیاتها فلا تسلم لهما المقارنه، لأنهما لیسا بمکلفین فی هدایه هذه الأمه وقیادتها بخلاف إمامهم الذی هو مسؤول ـ فی اعتقادهم ـ عن المسلمین جمیعاً فی کل أمورهم.

اما ابلیس؛ قرآن گزارش زنده بودنش را داده است، به خلاف مهدی شیعیان که حتی خاندان او و طوایفی از شیعیانش انکارش کردند؛ افزون بر این که ابلیس، مسئولیتش که گمراهی خلق از راه خداست را انجام می دهد و بدون تردید گمراهی شیعه با پیروی از این معدوم از کارهای اوست، اما منتظر آن ها نه نشانی دارد و نه خبری از او هست، همچنان که ابلیس از جنس بشر نیست و در هر صورت مقارنه با او درست نیست. (۱)

اما هر اندازه عمر سایر درازعمران بشر طولانی باشد، به اندازهٔ بعضی از آن چه برای غایبشان ادعا می کنند نمی رسد و تمام مثال هایی که شیوخ آن ها در قرن چهارم آورده اند، امروز ارزشی ندارد؛ زیرا عمر منتظرشان امروز چندین برابر عمر آن هاست، همچنان که آن ها وظایف و مسئولیت های غایبشان را برعهده نداشتند. (۲)

برخی از شیوخ معاصرشان درصدد برآمده از دانش روز یاری جسته و بر امکان بقای منتظرشان دلیل اقامه کنند. مظفر در این باره چنین می گوید: «علم طب طولانی شدن حیات بیشتر از عمر طبیعی یا آن چه گمان می شود عمر طبیعی است را نفی نمی کند و آن را محال نمی شمارد، ولی علم طب هنوز نتوانسته به آن چه باعث طولانی شدن عمر انسان می انجامد، (۳)دست یابد و اگر طب از این کار عاجز باشد،

۱- ما إبلیس فالخبر فی بقائه ورد به القرآن بخلاف مهدیهم الذی أنکره حتی أهله وطوائف من شیعته، ثم إن إبلیس یمارس مهمته فی إضلال الخلق عن سبیل الله، ولا شک أن ضلال الشیعه باتباع هذا «المعدوم» من أعماله، أما منتظرهم فلیس له أثر ولا خبر. کما أن إبلیس لیس من جنس الناس... فلا تسلم لهم المقارنه فی کل الأحوال.

۲- ما بقیه المعمرین من البشر فإنهم مهما بلغوا من العمر فلا یصلوا إلی بعض ما یدعونه فی غائبهم، وکل الأمثله التی ضربها شیوخهم فی القرن الرابع لیس لها قیمه الیوم لتجاوز عمر منتظرهم أضعافها، کما أن هؤلاء لیس لهم مهمه غائبهم ومسؤولیاته.

۳- یحاول بعض المعاصرین من شیوخهم أن یستنجد بلغه العلم الحدیث فی التدلیل علی إمکانیه بقاء منتظرهم، فیقول المظفر: «وطول الحیاه أکثر من العمر الطبیعی أو الذی یتخیل أنه العمر الطبیعی لا- یمنع منها الطب ولا- یحیلها، غیر أن الطب بعد لم یتوصل إلی ما یمکنه من تعمیره حیاه الإنسان وإذا عجز عنه الطب فإن الله قادر علی کل شیء».

خداوند بر هر چیزی قادر است.»

و محمدحسین آل کاشف الغطا می گوید: «بزرگان فیلسوفان غرب می گویند امکان خلود انسان در دنیا وجود دارد» و ادامه می دهد: «برخی از دانشمندان بزرگ اروپا بر این باورند که اگر شمشیر ابن ملجم نبود علی بن ابی طالب از خالدین بود؛ زیرا تمام صفات کمال و اعتدال در او جمع بود.» (۱)

این نظریات برخی از کفار بود ـ اگر ناقلان آن راست گفته باشند ـ ولی خداوند سبحان به پیامبرش می گوید: «وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ» و باز می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» و باز می فرماید: «نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ» و او به خلق خود داناتر است و راست گوترین سخن گویان است و با این وجود سخن کافری که می خواهد ولو با اوهام در این دنیا باقی بماند، ارزشی ندارد. (۲)

و علی الرضا ـ آن طور که کتاب های شیعه نقل کرده ـ در رد بسیاری از فرقه های شیعه که معتقد به حیات برخی از اهل بیت بودند و مرگ آن ها را تصدیق نکرده و مدعی می شدند آن ها غایبند و به زودی برمی گردند، سخن صادقی دارد که از قوی ترین ردها بر دوازده امامی ها از کلام خودشان است. در (۳)رجال کشی چنین آمده که

۱- يقول محمد حسين آل كاشف الغطا: «بأن أكابر فلاسفه الغرب قالوا بإمكان الخلود في الدنيا للإنسان». ثم قال: «قال بعض كبار علماء أوروبا: لولا سيف ابن ملجم لكان علي بن أبي طالب من الخالدين، لأنه قد جمع جميع صفات الكمال والاعتدال».

۲- ذا ما تقوله ـ نظريات بعض الكفار ـ إن صدق هؤلاء في نقلهم ـ ولكن الله سبحانه يقول لنبيه: (وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ(، ويقول: (كُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ(ويقول سبحانه: (نَحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ(. وهو سبحانه أعلم بمن خلق، وأصدق القائلين، فلا عبره بعد ذلك بقول كافر يحاول أن يتشبث بالبقاء في هذه الحياه ولو بالأوهام.

۳- لعلي الرضا ـ كما تنقل كتب الشيعه ـ كلمه صادقه قالها في الرد على الفرق الشيعيه الكثيره التي تقول بحياه بعض آل البيت ولا تصدق بموتهم وتدعي أنها غيبه وسيرجعون، وهي من أقوى الردود على الاثني عشريه من كلامهم أنفسهم، فقد جاء في رجال الكشي أن علياً الرضا قيل له: إن قوماً وقفوا على أبيك ويزعمون أنه لم يمت، قال: «كذبوا وهم كفار بما أنزل الله عز وجل على محمد صلى الله عليه و آله و سلم، ولو كان الله يمد في أجل أحد لمدّ الله في أجل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم».

به علی الرضا گفته شد: گروهی بر پدرتان توقف کردند وگمان می کنند او رحلت نکرده است. آن حضرت پاسخ داد: «دروغ می گویند، آن ها به آن چه خداوند بزرگ مرتبه بر محمد نازل کرده کافرند و اگر قرار بود خداوند، اجل کسی را طولانی کند، اجل پیامبر خدا را طولانی می کرد.»

ولی آن ها با سخن امامشان مخالفت می کنند و گمان می کنند خداوند به خاطر نیاز بشر عمر او را طولانی کرده است، بلکه به خاطر این که هستی و هر چیزی در حیاتش به او نیاز دارد، عمر او را طولانی کرده است؛ چراکه طبق افترای آن ها اگر او نباشد، زمین اهلش را فرو می برد و نابود (۱)می کند. (۲)

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به دو روایت استناد کرده است؛ روایت نخست روایت امام سجاد علیه السلام است که در آن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به حضرت نوح علیه السلام تشبیه شده اند که این روایت از آن جا که مربوط به آینده بوده است و مضمون آن ــ طولانی شدن عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ــ تحقق یافته، خود دلیل بر صحت آن است. روایت دوم از امام رضا علیه السلام است که سندی ضعیف دارد. (۳)

۱- لکنهم یخالفون قول إمامهم ویزعمون أن الله مدّ فی عمره لحاجه البشر إلیه؛ بل لحاجه الکون وکل شیء فی الحیاه إلیه؛ إذ لولاه ــ کما یفترون ــ لساخت الأرض، وماجت بأهلها.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۵۲-۱۰۵۸.

۳- محمد بن الحسن البراثی، قال: حدثنی أبو علی، قال: حدثنی یعقوب بن یزید، عن محمد بن أبی عمیر الا ما رویت لک ولکن حدثنی ابن أبی عمیر عن رجل من أصحابنا... . (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ۷۵۹) این حدیث به دلیل مجهول بودن محمد بن الحسن (معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۲۱۳) و ابوعلی(معجم رجال الحدیث، ج۳، ص۱۲۳) ضعیف است.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: استبعاد نمی تواند دلیل انکار باشد

اولاً آقای قفاری سخنی از محال بودن عمر طولانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به میان نیاورده، حتی جرئت چنین ادعایی را نیز نداشته است. وی یک جا عمر طولانی امام مهدی علیه السلامرا بعید شمرده است: «استبعاد بقائه حیاً طول هذه المده» و در ادامه، آن را خلاف عادت شمرده و نوشته است: «فإن تعمیر واحد من المسلمین هذه المده ... امر یعرف کذبه العاده المطرده فی امه محمد» و در جایی دیگر می نویسد: «فما بعده من الاعصار اولی بذلک فی العاده الغالبه العامه.» بنابراین، آن چه در کلمات قفاری آمده چیزی نیست جز این که عمر طولانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف استبعاد دارد و خلاف عادت رایج است و بر خوانندهٔ بصیر پوشیده نیست که صرف استبعاد عمر طولانی، دلیل بر محال بودن آن نیست؛ همچنان که به صرف این که عادت رایج بر این قرار گرفته که عمر انسان ها کوتاه باشد، نمی توان عمر طولانی را انکارکرد و آن را محال شمرد. به همین دلیل است که به استناد این که عادت رایج در میان انسان ها تولد از پدر و مادر است، نمی توان پدید آمدن حضرت آدم و حوا علیهما السلام از گِل را و یا تولد حضرت عیسی علیه السلام از مادر و بدون داشتن پدر را انکار کرد. یا به استناد این که خواب انسان عادتاً از چند ساعت بیشتر طول نمی کشد، نمی توان خواب سیصد و چند ساله اصحاب کهف را انکار نمود.

ممکن است قفاری مدعی شود _ همچنان که در جاهای دیگر ادعا کرده است _ جریانات خلاف عادتی که در قرآن آمده است را می پذیریم؛ زیرا قرآن به صحت آن ها گواهی داده است، اما طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از آن جا که در قرآن نیامده است، پذیرفتنی نیست. بازگشت این ادعا به دو مطلب است: نخست این که اگر آقای قفاری منکر طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است، دلیل آن خلاف عادت بودن طول عمر آن حضرت و یا تعارض آن با روایاتی همچون «أرایتکم لیلتکم هذه ...» یا «اکثر اعمار

هذه الامه ما بین الستین الی السبعین» نیست، بلکه دلیل آن ذکر نشدن این مسئله در قرآن است. بنابر این تمام استدلال هایی که او برای انکار طول عمر حضرت اقامه کرده، فرو خواهد ریخت. دوم این که بازگشت این ادعای قفاری به این است که

تنها معیار پذیرش یک عقیده وجود آن در قرآن است، در حالی که اگر این معیار درست باشد بسیاری از اعتقادات اهل سنت که ریشه در قرآن ندارد، اثبات شدنی نخواهد بود.

پاسخ دوم: استناد قفاری به روایات اهل سنت در نقد شیعه

ثانیاً آقای قفاری برای اثبات استبعاد طولانی بودن عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به روایات اهل سنت استناد کرده است و البته این بر چیزی جز ضیق خناق او دلالت ندارد؛ زیرا اولاً اگر شیعه این روایت و امثال آن را قبول داشت، هرگز به طولانی بودن عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اعتقاد نداشت و گویا قفاری توقع دارد شیعه، روایات اهل سنت را معیار اعتقادات خود قراردهد و بر پایهٔ آن ها باورهای خود را تنظیم کند. ثانیاً این استدلال، عدول از روشی است که قفاری در کتاب خود برگزیده است؛ زیرا وی در آغاز کتاب خود ملتزم شده است که در نقد اعتقادات شیعیان، جز از مقبولات شیعه بهره نگیرد. از این رو استناد به روایات اهل سنت وجهی ندارد. ثالثاً بسیار مایهٔ تأسف است که کسی که درصدد فهم و نقد باورهای شیعیان برآمده، از دیدگاه های عالمان هم سلک خود نیز اطلاع چندانی ندارد و اگر این مسئله از آقای قفاری قابل اغماض باشد، نمی توان از اقدام اساتید دانشگاه قصیم که بر نوشته های او مُهر تأیید زده اند و آن را به عنوان رسالهٔ دکتری پذیرفته اند، چشم پوشی کرد.

به عنوان نمونه سیوطی در شرح حدیث موردنظر قفاری ــ أرایتکم لیلتکم هذه ... ــ می نویسد:

مقصود این است که هر کسی که در آن شب بر روی زمین وجود داشت، پس از آن بیش از صد سال عمر نخواهد کرد؛ چه عمرش پیش از آن شب کم

باشد چه زیاد و این روایت، عمر طولانی تر از صدسال را برای کسانی که پس از آن شب متولد می شوند نفی نمی کند. (۱)

نووی نیز در شرح این حدیث تصریح می کند که این حدیث نفی کنندهٔ عمر بیش از صدسال برای متولدان پس از آن شب نیست، (۲) بلکه عینی پس از نقل حدیثی که مشابه روایت موردنظر قفاری است _ ما منکم الیوم من نفس منفوسه یأتی علیها مأه سنه و هی یومئذ حیه _ مدعی است این حدیث ظاهرش متروک است؛ زیرا جماعتی بیش از صدسال عمر کردند. (۳) صرف نظر از آن چه گذشت، در کلام قفاری خبط های متعدد دیگری نیز وجود دارد که به ترتیب بیان می شود.

خبط اول: قفاری در کلمات پیش گفته برای انکار طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به روایت «اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین» استناد کرده بود.

پاسخ: اولاً این روایت از منابع اهل سنت است و همچنان که گذشت استناد به منابع اهل سنت در مقام استدلال بر علیه شیعه، پشتوانه منطقی ندارد.

ثانیاً پاسخ اشکال یادشده در متن آن آمده است و اگر قفاری یک بار آن را تا آخر به دقت مطالعه می کرد و بیش از ولع خود برای تکثیر اشکال، رغبت به فهم روایات داشت، آن را در تعارض با عمر طولانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی دید؛ زیرا در پایان حدیث تصریح شده است که: «اقلهم من یجوز ذلک» یعنی در قیاس با کسانی که عمری

تا هفتاد سال دارند تعداد کسانی که عمر بیشتری دارند، کمترند. بنابراین، این روایت نه تنها عمرهای بیش از هفتاد را نفی نکرده، بلکه به صراحت از وجود و امکان

آن سخن گفته است و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می تواند یکی از مصادیق«أقلهم من یجوز ذلک» باشد.

۱- الدیباج علی مسلم، ج۵، ص۴۸۳.

۲- شرح النووی علی صحیح المسلم، ج۱۶، ص۹۰.

۳- عمده القاری، ج۱۵، ص۳۰۰.

خبط دوم: نویسنده در ادامه مدعی شده است که وقتی در عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم عمرها بین شصت تا هفتاد بود، در زمان های پس از آن به طریق اولیٰ چنین است.

پاسخ: اولاً قفاری بر ادعای اولویت خود هیچ دلیلی اقامه نکرده است.

ثانیاً سخن او از این جهت نیز باطل است؛ زیرا با رشد آگاهی بشر و افزایش امکانات و پیشرفت دانش پزشکی، متوسط عمر بشر رو به افزایش است و این حقیقتی است که از نظر علمی ثابت شده است. بنابراین، ادعای اولویت او نیز مانند سایر ادعاهایش بی اساس است.

خبط سوم: قفاری پیش از بیان دو روایت یادشده مدعی شده بود که در دوران اسلام، عمر هیچ کس به صد و بیست سال نرسیده است، چه رسد به بالاتر از آن. بنابراین طولانی بودن عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پذیرفتنی نیست.

پاسخ: این ادعای قفاری را نیز در خوش بینانه ترین فرض ها می توان بر بی اطلاعی او حمل کرد؛ زیرا در منابع اهل سنت نام ده ها نفر وجود دارد که در عصر اسلام متولد شده اند و صد و بیست سال یا بیشتر عمر کرده اند. به عنوان نمونه عبدالملک بن عمیر بن سوید ۱۶۳سال عمر کرد، (۱) معروف بن عبدالله الخیاط ۱۶۰سال، (۲) محمد بن تاج الدین احمد الوسیمی بیش از ۱۵۰سال، (۳) سنان بن یزید ۱۲۶سال، (۴) محمد بن عبدالرحیم المقری بیش از ۱۲۰ سال، (۵) احمد بن علی بن الحسین، (۶) و حجاج بن یوسف قتیبه ۱۲۰سال (۷) عمر کردند. آن چه گذشت اسامی تعدادی از کسانی است که

۱- الوافی بالوفیات، ج۱۹، ص۱۲۴.

۲- تهذیب التهذیب، ج۱۰، ص۲۰۹.

۳- هدیه العارفین، ج۲، ص۲۶۳.

۴- تاریخ الاسلام، ج۱۵، ص۲۹۸.

۵- تاریخ الاسلام، ج۳۵، ص۴۲۱.

۶- تاریخ الاسلام، ج۳۰، ص۸۰۶.

۷- ذکر اخبار اصفهان، ج۱، ص۳۰۱.

به اعتراف نویسندگان سنی مذهب، عمرهای طولانی داشته اند و در دوران اسلام می زیسته اند. با این وجود روشن نیست چگونه قفاری مدعی شده است حتی یک نفر وجود ندارد که در دوران اسلام عمری ۱۲۰ساله داشته باشد و اساساً روشن نیست که اصرار قفاری و سلفش ابن تیمیه بر این که در بین مسلمانان چنین عمرهای طولانی وجود نداشته، چیست. گویا مقصودشان این بوده است که وجود عمرهای طولانی در بین امت های پیشین، نمی تواند اثبات کنندهٔ عمر طولانی در بین امت اسلام باشد و این سخن بسیار عجیب است؛ زیرا اگر انسان های عصرهای گذشته عمرهای طولانی داشته اند به دلیل کفرشان نبوده است، تا با آمدن اسلام عمر انسان ها کوتاه شود؛ بلکه این درازعمری معلول شرایط جسمی محیطی، تغذیه ای و... بوده است که با فراهم آوردن شرایط مشابه می توان همچون گذشتگان عمری طولانی داشت. به تعبیر دیگر، اسلام و کفر مسئله ای اعتقادی است و ربطی به طول عمر که از خواص جسمی انسان است، ندارد و حتی اگر باورها و طرز تفکر آدمی در طولانی شدن عمر او نقش داشته باشد، همچنان که برخی از دانشمندان معاصر گفته اند مسلمانان به عمرهای طولانی سزاوارترند. بنابراین نمی توان مدعی شد از آن جا که عمرهای طولانی در میان یهودیان و مسیحیان و بت پرستان وجود داشته، مسلمانان نمی توانند عمری طولانی داشته باشند. البته خوانندگان بصیر، نیک می دانند که این ادعای مضحک دلیلی جز ضیق خناق آقای قفاری ندارد؛ زیرا به استناد قرآن کریم و منابع اهل سنت در میان امت های گذشته، درازعمران زیادی زندگی می کرده اند و این می تواند گواه خوبی برای اثبات امکان طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد و چون قفاری نمی توانسته این حقایق تاریخی را انکار کند، چاره ای جز این نداشته که مدعی شود آن ها پیش از اسلام زندگی می کرده اند و طول عمر آن ها نمی تواند اثبات کنندهٔ عمر طولانی مسلمانان باشد.

خبط چهارم: قفاری در ادامه مدعی شده است که محققان از اهل علم بر این

باورند که خضر و الیاس رحلت کرده اند.

پاسخ: ای کاش آقای قفاری توضیح می داد که به نظر او محققان چه کسانی هستند و غیرمحققان چه کسانی، و معیار او برای تشخیص محقق از غیرمحقق چیست تا خوانندگان در این باره به اشتباه نیفتند. اما ما می دانیم که معیار او چه بوده است. به نظر او کسانی که مدعی حیات خضر و الیاس هستند از این جهت محقق نیستند که سخنشان می تواند دلیلی بر اعتقاد شیعه مبنی بر طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد و همین گناه نابخشودنی کفایت می کند تا از نظر قفاری از جرگه محققان اخراج شوند.

خوب است در این باره به سخنان برخی دانشمندان اهل سنت مراجعه کنیم. به عنوان نمونه ابن حجر می گوید:

اکثر علما روایاتی که از بقای خضر و عمر طولانی اش سخن می گوید را پذیرفته اند. (۱)

همو از نووی چنین نقل می کند:

اکثر دانشمندان بر این باورند که خضر زنده است و در میان ماست و صوفیه بر این مطلب اتفاق نظر دارند. (۲)

آلوسی نیز در تفسیر خود از ابن صلاح چنین نقل می کند که جمهور علما و مردم بر این باورند که خضر زنده است و تنها برخی محدثان، حیات او را انکار کرده اند. (۳) بنابراین برخلاف ادعای قفاری، بسیاری از دانشمندان اهل سنت معتقد به بقای خضرند و این گواه روشنی بر امکان عمر طولانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

خبط پنجم: عجیب تر از این ادعای قفاری، پاسخی است که او به مسئلهٔ طول عمر حضرت نوح و حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام می دهد. او در پاسخ این استدلال شیعه که طولانی بودن عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دلیل طول عمر

۱- الاصابه، ج۲، ص۲۴۶.

۲- الاصابه، ج۲، ص۲۵۲.

۳- تفسیر الآلوسی، ج۱۵، ص۳۲۲.

حضرت نوح و حضرت عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام امکان پذیر است، نوشته است که این پیامبران الهی رسالت خودرا انجام دادنـد و پس از آن غایب شدند، همچنان که اساساً خضـر و الیاس عهده دار هدایت بشـر نبودند، اما امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شیعیان پیش از انجام رسالت خود غایب شد.

پاسـخ: روشن نیست که این مطلب که پیـامبران الهی پس از انجام رسالت خودغایب شدنـد و امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف پیش از آن،چه ارتباطی با مسـئله طول عمر دارد. شـیعه مـدعی است از نظر قرآن طولانی شدن عمر انسان امکان پذیر است؛ زیرا حضـرت نوح و حضـرت عیسـی و خضـر و الیاس علیهم السـلام عمرهایی طولانی داشـته اند. اما این که این بندگان صالـح خداونـد در طول عمر خود چه کردند و چه خوردند و چه نوشـیدند و چه گفتند و کجا رفتند و... مسائل دیگری است که ارتباطی با وجه شـبه موردنظر (طول عمر) نـدارد و اساساً این نکته بـدیهی بر آقای قفاری مخفی مانـده است که برای تشبیه دو امر به یکـدیگر ممـاثلت و مشـابهت تـام میـان مشـبه و مشـبه به لازم نیست. به تعبیر دقیق تر، گرچه اشـکال قفاری در آغاز متوجه طول عمر بوده است، امـا در نهـایت آن را متوجه این مطلب کرده است که جمع میـان غیبت و مسـئولیت امامت چگونه امکـان پـذیر است. البته این سؤال خوبی است که در جای خود به آن پاسـخ خواهیم داد، اما این تغییر موضع قفاری و معطوف کردن اشـکال از طول عمر به جمع میان امامت و غیبت نشانهٔ آن است که او نتوانسـته به اسـتدلال شیعه دربارهٔ مسئلهٔ طول عمر خدشه ای وارد نماید و به همین دلیل اشکال را متوجه مطلب دیگری کرده است.

خبط شـشم: قفاری در ادامه مدعی شده بود که عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از عمر نوح بیشتر است، بنابراین، از درازعمری حضرت نوح علیه السلام نمی توان امکان طول عمر امام

مهدی علیه السلام را اثبات کرد؛ چنان که سایر درازعمرانی که عالمان شیعه در قرن چهارم نام برده اند، عمری بسیار کوتاه از عمر کنونی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف داشته اند.

پاسخ: اولاً به روایت برخی از منابع اهل سنت، نوح علیه السلام ۱۶۵۰ سال عمر کرد و آن چه در قرآن آمده است، تنها ناظر به دوران تبلیغ ایشان است. (۱) از عمر حضرت عیسی علیه السلام نیز تا کنون بیش از دو هزار سال گذشته است و در میان درازعمرانی که عالمان شیعه در قرن چهارم یاد کرده اند، کسانی وجود دارند که از عمر فعلی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز بیشتر عمر کرده اند. مانند لقمان بن عاد که سه هزار و پانصد سال عمر کرد (۲) و یا بنیان گذار مهرگان که دوهزار و پانصد سال عمر کرد. (۳)

ثانیاً این اشکال قفاری از آن جا ناشی شده است که او مغز و کنه استدلال شیعه را درنیافته است. دانشمندان شیعه درصدد اثبات این نکته بوده اند که وجود افراد درازعمر در گذشتهٔ تاریخ، نشان گر این واقعیت است که زنده ماندن آدمی بیش از حد معمول امکان پذیر است و مرگ بشر پس از طی عمر طبیعی یک ضرورت نیست. به تعبیر دیگر، به صرف این که عمر طبیعی بشر حدود ۷۰ سال است، نمی توان مدعی شد لزوماً حیات بشر پس از طی این مدت باید پایان یابد، بلکه این عمرهای کوتاه جز یک عادت بیش نیست و اگر با توجه به نمونه های تاریخی ثابت شد که مرگ انسان پس از طی عمر طبیعی یک ضرورت نیست، دیگر میان دویست سال و دوهزار سال تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا آن چه درازعمری را نفی می کرد، ضرورت انگاشتن برخورداری آدمی از یک عمر طبیعی بود و با باطل شدن این اصل هیچ دلیلی بر انکار عمر طولانی نیست؛ چه آن عمر طولانی اندک باشد چه زیاد. به همین دلیل است که در میان نمونه هایی که عالمان شیعه ذکر کرده اند، عمرهای دویست و سیصد ساله نیز

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۸.

۲- الغیبه للحجه، ص ۱۱۴.

۳- الفصول العشره، ص ۱۰۱.

پیدا می شود و این دلیلی ندارد جز این که آن ها درصدد اثبات این بوده اند که عمر طبیعی یک عادت است و نه یک ضرورت و اگر ضرورت نیست، نمی توان برایش مرزی تعیین کرد. بنابراین، اگر حضرت نوح عمری سیصد ساله هم داشت، برای اثبات طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می شد به آن استدلال کرد.

خبط هفتم: قفاری در ادامه ادعا کرده بود که عالمان شیعه برای اثبات امکان طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به طول عمر ابلیس استدلال کرده اند و اشکال کرده بود که اولاً مسئلهٔ طول عمر ابلیس در قرآن ذکر شده، به خلاف طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و ثانیاً ابلیس از جنس بشر نیست. بنابراین، نمی توان برای طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به آن استدلال کرد.

پاسخ: در پاسخ اشکال نخست او پیش از این ذکر شد که مبنای این سخن، این است که تنها منبعی که برای اثبات عقیده ای می توان به آن استناد کرد قرآن مجید است و هرچه در قرآن نباشد پذیرفتنی نیست و این ادعایی است که نه در میان اهل سنت طرفدار دارد و نه در میان شیعیان؛ زیرا بسیاری از باورها در میان مسلمین وجود دارد که در قرآن دربارهٔ آن سخنی به میان نیامده. بنابراین، ذکر نشدن طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در قرآن، بهانهٔ مناسبی برای انکار آن نیست و ده ها روایتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت آن حضرت وجود دارد، برای اثبات طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کفایت می کند. البته قفاری نباید توقع داشته باشد که شیعه برای اثبات طول عمر امام مهدی از منابع اهل سنت دلیل بیاورد؛ زیرا پیش از این توضیح داده شد که اگر شرط حقانیت یک عقیده وجود دلایل کافی بر آن از منابع مخالفان باشد، اهل سنت نیز باید باورهای خود را بر اساس منابع شیعه بر کرسی بنشانند و در این صورت هیچ یک از باورهای آنان اثبات پذیر نخواهد بود.

پاسخ اشکال دوم قفاری این است که اولاً مسئلهٔ تشبیه طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به طول عمر ابلیس در هیچ یک از روایات اهل بیت علیهم السلام وارد نشده است و اگر

کسی چنین چیزی گفته باشد، تنها نظرخودرا بیان کرده است. ثانیاً با رجوع به کتاب الزام الناصب که قفاری این مطلب را از آن نقل کرده، روشن می شود که نویسنده، مطلب موردنظر را از کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان که از نوشته های یکی از عالمان اهل سنت به نام محمد بن یوسف کنجی شافعی است نقل کرده است، نه این که خود مستقلاً این گونه استدلال کرده باشد. ثالثاً اگر کسی چنین سخن بگوید به بیراهه نرفته است، بلکه می توان از سخن او تفسیری درست ارائه کرد؛ یعنی مقصود او این است که وقتی خداوند می تواند جان موجود زنده ای همچون ابلیس را از پیش از خلقت آدم علیه السلام تا پایان دنیا حفظ کند، جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

را هم می تواند در مدتی کمتر از آن حفظ نماید. به تعبیر دیگر، بقای حیات

ابلیس نمونه ای از گستردگی قدرت خداوند و توانایی او بر حفظ حیات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

خبط هشتم: آقای قفاری در ادامه به نقل از محمدحسین آل کاشف الغطا چنین نقل کرده بود که فیلسوفان غرب معتقدند خلود در دنیا برای انسان امکان پذیر است و او در پاسخ، این ادعا را با آیاتی همچون «وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِن قَبْلِكَ الْخُلْدَ» در تعارض دیده بود.

پاسخ: در پاسخ این بخش از سخنان او باید گفت اولاً هیچ عالم و جاهل شیعی ادعای خلود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نکرده است و مرحوم آل کاشف الغطا نیز در مقام اثبات امکان طول عمر امام مهدی و نه خلود ایشان به این سخن فیلسوفان غربی استناد کرده است. بنابراین آیات قرآن مجید نفی کنندهٔ باور شیعیان دربارهٔ طول عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیستند. ثانیاً به گفتهٔ آل کاشف الغطا، آن چه فیلسوفان غرب ثابت کرده اند امکان خلود انسان است و نه ضرورت آن، یعنی به لحاظ اصول علمی و فلسفی هیچ دلیلی بر ضرورت مرگ انسان پس از طی یک عمر طبیعی وجودندارد، در حالی که آن چه با قرآن منافات دارد ادعای ضرورت خلود انسان است نه امکان آن. به

تعبیر دیگر، هیچ منافاتی میان این وجود ندارد که خلود انسان را امکان پذیر بدانیم و معتقد باشیم هیچ دلیل عقلی و علمی بر محال بودن آن نیست. در عین حال، به فرمودهٔ قرآن مجید، این امر در خارج تحقق پیدا نمی کند و هیچ انسانی جاوادان نخواهد بود. برای مثال، این که قفاری از لجاجت دست بردارد و از تفکر وهابیت دست بکشد و به مکتب اهل بیت رو آورد امری ممکن و شدنی است، اما آیا چنین چیزی در خارج تحقق پیدا می کند؟ ظاهراً خیر، اما از این که او از لجاجت خود دست نمی کشد و از تفکرات سلفی گری عدول نمی کند، نمی توان مدعی شد تحقق این امر محال و ناشدنی است.

و اما حدیث امام رضا علیه السلام که بیشتر رجال آن مجهولند و از نظر سندی قابل اعتماد نیست و قفاری عمداً قسمتی از آن را حذف کرده و متن کامل آن چنین است: «کذبوا و هم کفار بما أنزل الله عزّ و جلّ علی محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و لو کان الله یمدّ فی أجل أحد من بنی آدم لحاجه الخلق إلیه لمدّ الله فی أجل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم»، اساساً بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف انطباق نمی یابد؛ زیرا بر اساس فرمایش امام رضا علیه السلام، اگر وقتی که اجل کسی می رسید به خاطر نیاز خلق خداوند اجل او را طول می داد، باید اجل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را نیز طولانی می کرد؛ یعنی هیچ گاه این طور نبوده است که اجل کسی فرا برسد و خداوند به خاطر نیاز خلق اجل او را به تأخیر بیندازد. روشن است که به باور امامیه، طولانی شدن عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از سنخ رسیدن اجل و تأخیر اجل نیست، بلکه برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از همان اول عمر طولانی مقدر شده است. به تعبیر دیگر، اگر عمر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از همان آغاز اندک بود و بعد از فرارسیدن اجل آن حضرت اجل ایشان به تأخیر می افتاد، ایشان مصداق این روایت بودند، در حالی که عمر طولانی آن حضرت از نوع رسیدن اجل و به تأخیر افتادن آن نیست، بلکه از همان آغاز چنین مقدر شده بود که آن حضرت عمری طولانی داشته باشند. بنابر این فرمایش امام رضا علیه السلام بر امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منطبق نمی شود.

شبهۀ ۴۲. انکار ختم نبوت و نسخ حکم ارث

اشاره

قفاری ذیل عنوان «مهدی پس از بازگشت پنداری اش»چنین می نویسد:

* ابن بابویه در کتاب اعتقادات که دین امامیه را نشان می دهد، می نویسد: هنگامی که مهدی از غیبت بازگردد، احکام ارث دین اسلام را نسخ می کند. او از صادق چنین روایت می کند: «خداوند دو هزار سال پیش از خلق بدن ها میان ارواح در عالم ارواح رابطه برادری برقرار نمود و چون قائم ما اهل بیت قیام کند، برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می برد و از برادری که در ولادت با او شریک است، ارث نمی برد.» شاید این روایت از آن چه در ذهن سردمداران این گروه [شیعه] خلجان می کند، پرده بردارد. آن ها می خواهند ارتباطات حزبی و تشکیلاتی را در میان پیروان خود جانشین پیوندهای ناشی از خویشاوندی و تولد نمایند و اموال مردم را به اسم این ارتباط و برادری به چنگ آورند و آرزو می کنند هنگام برپایی دولت موعود این را اجرا نمایند و آن را برای این که پذیرفتنی جلوه دهند، به اهل بیت نسبت می دهند. (۱)

همچنان که این روایت از انگیزه جعل کنندگان آن _ که سرپوش گذاردن بر شریعت اسلام و تعطیل کردن آن است _ پرده برمی دارد و تفکر ملحدانه ای را نشان می دهد که درصدد ویران کردن شریعت و انکار اندیشه ختم نبوت است. (۲)

۱- المهدی بعد عودته المزعومه یشیر ابن بابویه فی الاعتقادات التی تسمی دین الإمامیه إلی أن المهدی إذا رجع من غیبته ینسخ شریعه الإسلام فیما یتعلق بأحکام المیراث، فیذکر عن الصادق أنه یقول: «إن الله آخی بین الأرواح فی الأظله قبل أن یخلق الأبدان بألفی عام، فلو قد قام قائمنا أهل البیت أورث الأخ الذی آخی بینهما فی الأظله ولم یرث الأخ من الولاده». لعل هذه الروایه تکشف عما یختلج فی نفوس أرباب تلک العصابه من رغبه فی إحلال العلاقه الحزبیه والتنظیمیه بین أفرادها محل القرابه والولاده فی المیراث، ونهب أموال الناس باسم هذه العلاقه والأخوه! وما تحلم به عند قیام دولتها الموعوده من تطبیق هذه التطلعات والتی أرادت إعطائها صیغه مقبوله بنسبها لآل البیت.

۲- ما تفصح هذه الروایه عن موقف واضعی هذه الروایات من تطبیق الشریعه الإسلامیه ورغبتهم فی تعطیلها... ثم هی تعکس مضموناً إلحادیاً یسعی لهدم الشریعه، والخروج علی عقیده ختم النبوه.

این ادعا افزون بر این که خروج از شریعت اسلام است، با حکم عقل نیز مخالف می نماید؛ زیرا ارث بری وابسته به ارتباطات خویشاوندی و ولادت است و بشر، برادری پنداری ازلی را درک نمی کند تا بخواهد معیاری برای تقسیم ارث (۱)باشد. (۲)

نقد و بررسی سندی

اشاره

در نقد سندی روایت مورد نظر قفاری از دو جنبه می توان بحث نمود؛ بحث اول بررسی منابعی است که روایت مورد نظر را نقل کرده اند که با این بررسی روشن خواهد شد آیا این روایت مقبول عالمان شیعه بوده است یا خیر. بحث دوم بررسی سند این روایت است.

بررسی منابع

همچنان که از عنوان کتاب اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه برمی آید، قفاری درصدد بیان اصول اعتقادات شیعه است؛ مذهب شیعه باورهایی دارد که نظام اعتقادی اش را تشکیل می دهند و شیعه با این باورها تعریف می شود. باورهای اصلی و فرعی. این نویسنده به نقد باورهای اصلی و بنیادین مذهب شیعه پرداخته است. بی گمان تنها عقیده ای که از مسلمات آن مذهب باشد، عنصر بنیادین یک مذهب به شمار می رود، آن عقیده باید پذیرفته همه عالمان و اندیشه وران آن مذهب نیز باشد یا دست کم مخالفانش انگشت شمار بنمایند. در غیر این صورت، نسبت دادن این باور به آن مکتب فکری بی اساس خواهد بود. با توجه به این ضابطه کلی باید دید که آیا اعتقاد به تقسیم ارث در عصر ظهور براساس خویشاوندی در عالم ارواح از مسلمات مکتب تشیع است و آیا اکثر عالمان شیعی آن را پذیرفته اند!

۱- هذه الدعوی فضلًا عن أنها خروج عن شریعه الإسلام فهی مخالفه لمنطق العقل، فالتوارث منوط بالعلاقه الظاهره من الولاده والقرابه، أما المؤاخاه الأزلیه المزعومه فلا یدرکها البشر، فکیف تکون أساساً لقسمه المیراث؟

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۵۰۹_ ۱۵۶۰.

خوش بختانه افزون بر این که هیچ یک از عالمان شیعه به قطعیت و مسلم بودن این مسئله تصریح نکرده است، از روایت مورد نظر آقای قفاری در کتاب های مهمی همچون کافی، تهذیب و استبصار اثری نیست و از میان دانشمندان شیعی تنها چهار عالم این حدیث را در کتاب های خود ثبت کرده اند؛ شیخ صدوق، (۱) حسن بن سلیمان حلی در مختصر بصائر الدرجات، (۲) علامه مجلسی در بحارالأنوار (۳) و میرزا حسین نوری در مستدرک وسائل الشیعه (۴) که البته این سه عالم همگی از شیخ صدوق روایت کرده اند. بر اهل تحقیق روشن است که علامه مجلسی و میرزا حسین نوری در مقام جمع آوری احادیث و به اصطلاح امروزه موسوعه نویسی بوده اند و هدف ایشان لزوماً گردآوری احادیث پذیرفته شده نبوده است. بر این اساس، این دو شخصیت را از معتقدان به مضمون این حدیث نمی توان شمرد.

از میان عالمان شیعه از عصر غیبت تا به امروز تنها دو عالم شیعی این حدیث را در کتاب خود ثبت کرده اند و آن را پذیرفته اند؛ البته اگر ثبت حدیثی در کتابی به معنای پذیرش آن حدیث باشد ـ این مطلب که جای مناقشه بسیار دارد. با وجود این، چگونه نویسنده یادشده این باور را از اصول اعتقادات شیعه برمی شمرد و آن را به شیعیان نسبت می دهد، به گونه ای که براساس آن، مخاطب بی اطلاع گمان می برد این عقیده از عقاید مسلّم شیعه و از باورهایی است که تمام دانشمندان شیعه بر آن اتفاق نظر دارند.

بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری مرسل است و در هیچ یک از منابع برای آن سندی ذکر

۱- من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۳۵۲.

۲- مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۵۹.

۳- بحارالأنوار، ج۵۲، ص ۳۰۹.

۴- مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص ۱۸۶.

نشده؛ بنابر این اشکال قفاری از اساس فرو خواهد ریخت.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: شیخ صدوق اعتقاد به تغییر حکم ارث را عقیده ای شیعی معرفی نکرده است

نویسنده یادشده این حدیث را از کتاب اعتقادات شیخ صدوق نقل کرده است. بنابر ظاهر کلمات نویسنده، شیخ صدوق رحمه الله در مقام شمارش عقاید شیعه باور به تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح را از عقاید شیعه شمرده است، در حالی که با مراجعه به کتاب اعتقادات حقیقت را چیزی دیگر می یابیم.

شیخ صدوق در باب اعتقاد شیعه درباره نفوس و ارواح می نویسد:

و اعتقاد ما درباره روح این است که چون روح از بدن مفارقت می کند، باقی می ماند. برخی از آن ها از نعمت ها بهره مند می شوند و برخی در عذابند تا این که خداوند آن ها را با قدرتش به بدن ها برگرداند. عیسی بن مریم علیه السلام به حواریون فرمود: به حق به شما می گویم که به آسمان صعود نمی کند مگر آن چه از آسمان فرود آمده باشد... و خداوند فرمود: و کسانی را که در راه خدا کشته می شوند مرده نخوانید بلکه زنده اند ولی شما نمی دانید. و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ارواح لشکریانی اجتماع یافته اند، پس آن هایی که یکدیگر را می شناسند، با هم الفت می گیرند و آن ها که یکدیگر را نمی شناسند، از هم پراکنده می شوند. و امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند دو هزار سال پیش از این که بدن ها را خلق کند، میان ارواح در عالم ارواح رابطه برادری برقرار نمود. و چون قائم ما اهل بیت علیهم السلام قیام کند، برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می برد و از برادری که در ولادت با او اشتراک دارد، ارث نمی برد. (۱)

این عبارات به روشنی دلالت دارند که شیخ صدوق رحمه الله مسئله تغییر حکم تقسیم ارث را از اعتقادات شیعه برنشمرده است، بلکه به انگیزه توضیح درباره روح در باور

۱- الاعتقادات فی دین الامامیه، ص ۷-۴۷.

شیعه به این حدیث اشاره می کند روشن است که میان این مطلب و سخنان قفاری تفاوت بسیار است.

پاسخ دوم: وجود نمونه مشابه در منابع اهل سنت

اشاره

پاسخ دیگر آن که اگر وجود ضوابط متفاوت از سنت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مستلزم انکار ختم نبوت و اعتقاد به نسخ شریعت اسلام باشد، اهل سنت در صف نخست معتقدان به نسخ دین اسلام و منکران ختم نبوت قرار خواهند گرفت؛ زیرا در میان روایت های اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم احادیثی وجود دارد که به تفاوت وضع و اجرای ضوابط اسلامی در آخرالزمان با سنت رسول گرامی اسلام اشارت دارند، در حالی که همه دانشمندان اهل سنت این مقررات متفاوت را نه مستلزم نقص در شریعت اسلام می دانند و نه مستلزم نسخ شریعت اسلام. بسیاری از کتاب های معتبر اهل سنت، روایاتی به مضمون زیر را دربر دارند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

سوگند به خدایی که جانم به دست اوست، زود است که فرزند مریم از آسمان در میان شما فرود آید و حاکمی عدالت گر باشد. پس صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه را لغو کند. (۱)

آن حضرت در حدیثی دیگر می فرماید:

میان من و او ـ یعنی عیسی بن مریم علیه السلام ـ پیامبری نیست و او از آسمان

فرود خواهد آمد... پس با مردم بر سر اسلام بجنگد و صلیب را بشکند و خوک را بکشد و جزیه را لغو کند و خداوند در زمان او به جز اسلام تمام آیین ها را نابود نماید. (۲)

۱- و الذی نفسی بیده لیوشکنّ أن ینزل فیکم ابن مریم حکماً مقسطاً یکسر الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه. (مسند احمد، ج۲، ص ۲۷۲؛ صحیح بخاری، ج۳، ص ۴۰؛ صحیح مسلم، ج۱، ص ۹۳)

۲- ... لیس بینی و بینه نبیّ یعنی عیسی و أنّه نازل... فیقاتل الناس علی الإسلام فیدقّ الصلیب و یقتل الخنزیر و یضع الجزیه و یهلك الله فی زمانه الملل کلّها إلّا الإسلام. (مسند احمد، ج۲، ص ۴۰۶؛ سنن ابی داود، ج۲، ص ۳۱۹)

جلال الدین سیوطی در شرح و تفسیر این روایات می نویسد:

و یضع الجزیه، یعنی جزیه را نمی پذیرد و از کفار جز اسلام را نمی پذیرد. (۱)

ابن کثیر نیز چنین می گوید:

عیسی علیه السلام پیش از قیامت بر زمین فرود می آید و تمام اهل کتاب به او ایمان می آورند؛ زیرا او جزیه را لغو می کند و جز اسلام دین دیگری را نمی پذیرد. (۲)

نووی نیز احادیث یادشده را این گونه توضیح می دهد:

تفسیر درست «و یضع الجزیه» این است که او جزیه نمی پذیرد و از کفار جز اسلام را قبول نمی کند و پرداخت جزیه جای اسلام را نخواهد گرفت، بلکه او جز اسلام یا قتل را نمی پذیرد. این دیدگاه ابوسلیمان خطابی و عالمان دیگری است... و دیدگاه درست همان است که گذشت. (۳)

دو پرسش درباره روایت یادشده

اشاره

دو پرسش اساسی درباره روایات یادشده وجود دارد: پرسش نخست این که آیا این مقررات که حضرت عیسی علیه السلام وضع و اجرا می نمایند، مسیحی هستند یا اسلامی؟ به تعبیر دیگر، آیا آن حضرت ضوابط یادشده را به منزله مقرراتی اسلامی اجرا می نماید و یا مقرراتی مسیحی؟ دیگر آن که اگر آن حضرت مجری احکام اسلام است، بنابر ضوابط دین اسلام اهل کتاب به پذیرش دین اسلام موظف نیستند، بلکه با پرداخت جزیه به حکومت اسلامی می توانند زندگی کنند، همچنان که سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به همین گونه بوده است. با وجود این، چگونه حضرت عیسی علیه السلام که به اجرای احکام اسلامی مأمور است، برخلاف ضوابط اسلام از اهل کتاب جزیه نمی گیرد و از آن ها جز

۱- الدیباج علی مسلم، ج۱، ص ۱۷۸.

۲- تفسیر ابن کثیر، ص ۳۷۴.

۳- شرح النووی علی صحیح المسلم، ج۲، ص ۱۹۰.

اسلام را نمی پذیرد؟ آیا این رفتار حضرت عیسی علیه السلام به معنای نسخ شریعت اسلام و نفی اندیشه ختم نبوت نیست، با این که قرآن کریم پیامبر اسلام را خاتم پیامبران معرفی کرده است؟

پاسخ پرسش اول

در پاسخ به پرسش نخست باید گفت افزون بر این که تعدادی از احادیث به صراحت از پایان یافتن رسمیت آیین اهل کتاب در آخرالزمان سخن گفته اند و این رخداد از ضوابط آیین مسیحیت به شمار نمی رود، بسیاری از محدثان و شارحان حدیث تصریح کرده اند که لغو شدن حکم اخذ جزیه نیز به معنای پایان یافتن زمان رسمیت آیین مسیحیت خواهد بود. بر این اساس، اقدامات حضرت عیسی علیه السلام براساس ضوابط اسلامی انجام خواهد پذیرفت و آن ها را رفتاری نشأت گرفته از آیین مسیحیت نمی توان دانست. بسیاری از شارحان احادیث به این نکته تصریح کرده اند، از جمله:

مناوی در این باره می نویسد:

عیسی علیه السلام به مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف اقتدا می کند تا روشن شود که او پیرو پیامبر ما و حکم کننده به شریعت آن حضرت نازل شده است. (۱)

مبارکفوری نیز می گوید:

در شرح السنه و غیر آن چنین آمده است که عیسی علیه السلام دین نصرانیت را باطل می کند و طبق شریعت حنیف عمل می کند. (۲)

عظیم آبادی به نقل از نووی می نویسد:

... مقصود از نزول عیسی علیه السلام این نیست که او به شریعتی نازل می شود که شریعت ما را نسخ می کند و در این روایات و دیگر روایات هرگز چنین مطلبی

۱- فیض القدیر، ج۶، ص ۲۳.

۲- تحفه الاحوذی، ج۶، ص۴۰۵.

وجود ندارد؛ بلکه این احادیث صحیح بر این معنا دلالت دارند که حضرت عیسی علیه السلام حاکمی دادگر نازل می شود که به شریعت ما حکم می کند و آن چه از شریعت ما مهجور مانده را احیا می نماید. (۱)

پاسخ پرسش دوم

پرسش دوم این بود که به رغم آن که حضرت عیسی علیه السلام بر پایه ضوابط اسلامی و سنت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رفتار می کند چگونه جزیه را لغو می کند با این که بر اساس ضوابط اسلامی اهل کتاب موظف به پرداخت جزیه اند، آیا این رفتار متفاوت حضرت عیسی علیه السلام به معنای نسخ دین اسلام و انکار ختم نبوت نیست؟

در پاسخ به پرسش یادشده همه دانشمندان اهل سنت تأکید کرده اند که مخالفت سیره حضرت عیسی علیه السلام با سیرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به معنای نسخ دین اسلام و آوردن شریعت جدید نیست؛ چراکه حقیقت نسخ این است که در آغاز حکمی از نظر زمانی مطلق و بدون قید وضع شود و پس از سپری شدن مدتی لغو گردد. اما به حکمی که از آغاز به صورت محدود و تا زمانی معین وضع شود و با فرا رسیدن آن زمان معین خودبه خود لغو گردد، نسخ نمی گویند. مسئله مورد نظر نیز از مصادیق همین قاعده است؛ زیرا وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «چون حضرت عیسی علیه السلام از آسمان فرود آید، جزیه نمی گیرد و از غیرمسلمین جز اسلام پذیرفته نمی شود»، این سخن به معنای رسمیت داشتن آیین اهل کتاب و نیز پذیرش جزیه محدود به زمان نزول عیسی علیه السلام است و پس از این زمان، هرگز چنین حکمی وجود ندارد تا عیسی علیه السلام آن را نسخ کند. حضرت عیسی علیه السلام نیز تکلیف اسلامی خود را از همین روایات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در خواهد یافت. نووی در این باره می نویسد:

دیدگاه درست همان است که پیش از این بیان کردیم؛ یعنی عیسی علیه السلام جز اسلام را نمی پذیرد. بر این اساس، گاه سؤال می شود که حکم یادشده

۱- عون المعبود، ج۱۱، ص ۳۰۷.

برخلاف شریعت اسلام است؛ چراکه اگر اهل کتابی جزیه پرداخت، پذیرفتن آن واجب است و کشتن او جایز نیست، همچنان که اجبار او بر اسلام جایز نیست. پاسخ پرسش یادشده این است که: حکم یادشده (وجوب اخذ جزیه و عدم جواز کشتن اهل کتاب و اجبار او بر اسلام) تا روز قیامت استمرار ندارد، بلکه این حکم از نظر زمانی محدود به پیش از نزول حضرت عیسی علیه السلام است و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این روایات صحیح از نسخ شدن این حکم به ما خبر داده اند. بر این اساس، عیسی علیه السلام ناسخ این احکام نیست، بلکه پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بیان کننده نسخ است؛ چراکه عیسی علیه السلام طبق شریعت ما حکم می کند، پس امتناع از قبول جزیه در وقت نزول طبق شریعت پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. (۱)

جلال الدین سیوطی نیز می نویسد:

حضرت عیسی علیه السلام جزیه قبول نمی کند و از کفار جز اسلام را نمی پذیرد و مطلب یادشده با مشروع بودن اخذ جزیه در سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و با این اصل که حضرت عیسی علیه السلام شریعت اسلام را تغییر نمی دهد منافات ندارد؛ چراکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث و احادیث مشابه این حکم را مقید به زمان نزول عیسی علیه السلام وضع کرده اند، نه این که وضع آن برای همیشه و تا روز قیامت باشد. (۲)

حال پرسش ما این است که چگونه اهل سنت لغو حکم جزیه به دست حضرت عیسی عجل الله تعال فرجه الشریف را ملازم با نسخ شریعت اسلام نمی دانند، آن را انکار اندیشه ختم نبوت نمی خوانند، اما براساس حدیث امام صادق علیه السلام که فرموده اند: «... چون قائم ما اهل بیت قیام کند برادر از برادر خود در عالم ارواح ارث می برد و از برادری که در ولادت با او شریک است ارث نمی برد»، مدعی می شوند که شیعه به نسخ شریعت

۱- شرح النووی علی صحیح المسلم، ج۲، ص ۱۹۰.

۲- الدیباج علی المسلم، ج۱، ص ۱۷۷.

معتقد است و منکر اندیشه ختم نبوت است؟ به راستی چه تفاوتی میان لغو حکم جزیه به دست حضرت عیسی علیه السلام و تقسیم ارث براساس ارتباط در عالم ارواح وجود دارد؟ مگر هر دو مورد احکامی متفاوت با سنت پیامبر اسلام نیستند؟ پس چرا یک مورد به نسخ شریعت و انکار ختم نبوت تفسیر می شود و دیگری هرگز مستلزم نسخ شریعت و انکار ختم نبوت دانسته نمی شود؟ این تفاوت در قضاوت با وجود تشابه در موضوع، آدمی را به تعجبی عمیق وا می دارد و مَثَل معروف «بائک تجرّ و بائی لاتجرّ» را یاد می آورد.

اشکال و پاسخ: درباره مطلب یادشده این پرسش وجود دارد که درباره تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح و دیگر موارد که در کتاب های شیعه آمده، از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی نقل نشده است. از این رو، رفتار امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف به احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مستند نیست و لذا مخالفت آن حضرت با سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز نسخ شریعت اسلام و نفی اندیشه ختم نبوت معنایی نخواهد داشت.

برای پاسخ به پرسش یادشده، ذکر دو مقدمه ضروری می نماید:

مقدمه اول: روشن است که همه روایت های موجود در کتاب های روایی اهل سنت، احادیث و فرمایش های پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به شمار نمی روند. محدثان اهل سنت خود بر این مطلب تصریح کرده اند. برای نمونه، بخاری که صحیح او معتبرترین کتاب روایی اهل سنت است، به رغم این که ششصد هزار حدیث در اختیار داشته، (۱) تنها حدود چهارهزار از آن ها را در کتاب خود ثبت کرده است و به تصریح خود بسیاری از روایات صحیح را به منظور پرهیز از طولانی شدن کتاب ذکر نکرده (۲) و یا مسلم به رغم سیصدهزار روایتی که در اختیار داشته، (۳) تنها به ذکر حدود

۱- نیل الاوطار، ج۱، ص۱۱.

۲- فتح الباری، ص ۵.

۳- نیل الاوطار، ص۱۱.

چهار هزار حدیث بسنده کرده است. احمد بن حنبل دیگر محدث مشهور اهل سنت نیز ۷۵۰ هزار حدیث در اختیار داشته، (۱) ولی تنها حدود ۲۸ هزار از آن ها را در مسند خود ثبت کرده است. با وجود این، آن چه از احادیث پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب های اهل سنت گردآوری شده، تنها بخشی از مجموعه فرمایش های آن حضرت به شمار می رود و آن حضرت احادیث فراوان دیگری هم داشته که محدثان اهل سنت موفق به ثبت آن ها نشده اند. در نتیجه، با استناد به فقدان یک حدیث در کتاب های اهل سنت، انکار اصل وجود آن منطقی نیست.

مقدمه دوم: بنابر باور شیعیان که البته این باور از کلام اهل بیت علیهم السلام سرچشمه می گیرد، امامان معصوم علیهم السلام از پیش خود نه چیزی بر دین می افزایند و نه از آن می کاهند و نه شرح و تفسیری خودساخته از دین ارائه می دهند، بلکه همگی به متن فرمایش های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می پردازند که به سند متصل و سینه به سینه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها رسیده است.

امام صادق علیه السلام به روایت حماد بن عثمان، به هشام بن سالم و تعدادی دیگر از صحابه اش فرموده است:

سخن من سخن پدر من است و سخن پدرم کلام جد من است و کلام جدم کلام حسین علیه السلام است و کلام حسین علیه السلام کلام حسن علیه السلام است و کلام حسن علیه السلام کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمایش خداوند بلندمرتبه است. (۲)

در حدیثی دیگر نیز آن گاه که جابر از امام باقر علیه السلام درخواست می کند که

هرگاه حدیثی را برای او نقل می فرماید، سندش را نیز برایش بازگوید، آن حضرت

۱- نیل الاوطار، ص ۱۲.

۲- حدیثی حدیث أبی وحدیث أبی حدیث جدّی و حدیث جدّی حدیث الحسین علیه السلام و حدیث الحسین علیه السلام حدیث الحسن علیه السلام و حدیث الحسن علیه السلام حدیث أمیرالمؤمنین علیه السلام و حدیث أمیرالمؤمنین علیه السلام حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول الله عزّوجلّ. (الکافی، ج ۱، ص ۵۳)

فرموده است:

پدرم برای من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام از خداوند بلندمرتبه حدیث کرد و هرگاه من برای تو حدیثی می گویم سندش این است. (۱)

در روایتی دیگر، جابر از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند:

ای جابر، اگر ما با نظر خود برای شما حدیث می کردیم، هر آینه از هلاک شدگان بودیم، لیکن ما برای شما احادیثی را بازگو می کنیم که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اندوخته ایم، همچنان که اینان طلا و نقره خود را می اندوزند. (۲)

بر این اساس، تمام احادیث امامان معصوم علیهم السلام فرمایش های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، هرچند ائمه علیهم السلام به ظاهر از پیش خود سخن بگویند و آن را به آن حضرت منتسب نکنند؛ چراکه احادیث پیش گفته ضابطه ای کلی برای تمام روایات اهل بیت علیهم السلام به شمار می رود و همه آن ها را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم استناد می دهد.

نکته آخر این که گرچه درباره مرجعیت دینی و سیاسی اهل بیت علیهم السلام میان شیعه و اهل سنت اختلاف نظر وجود دارد، در مورد صداقت و راست گویی اهل بیت علیهم السلام هیچ کس تردید ندارد. از همین رو، وقتی امامان معصوم علیهم السلام احادیث خود را سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده اند، به اقتضای صداقت و امانتشان باید بپذیریم که احادیث آن ها واقعاً فرمایش های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، هرچند امثال ابوهریره و عایشه و عبدالله بن عمر و کعب الاحبار آن ها را نقل نکرده باشند. مگر این که اهل سنت ابوهریره ها و کعب الحبرها را از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام راست گوتر بدانند!

۱- حدّثنی أبی علیه السلام عن جدّی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن جبرئیل علیه السلام عن الله عزّوجلّ و کلّما اُحدِّثک بهذا الاسناد. (الامالی، ص ۴۲)

۲- یا جابر إنّا لوکنّا نحدّثکم برأینا کلّنا من الهالکین و لکنّا نحدّثکم بأحادیث نکنزها عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کما یکنز هؤلاء ذهبهم و فضّتهم. (بصائرالدرجات، ص ۳۱۹)

با توجه به دو مقـدمه یادشـده، در پاسـخ به پرسـش پیش گفته باید گفت که درباره تقسـیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح و امثـال آن حـدیثی از پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم به دست مـا نرسـیده است، امـا در این بـاره از ائمه علیهم السـلام روایت وجود دارد و براساس مقـدمه دوم این روایات در واقع از فرموده های پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم به شمار می رود و اقدامات امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را براساس این روایات می توان توجیه کرد. از آن جا که این روایت هـا در واقع فرمـایش هـای پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم هسـتند، امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف نه شریعت جدیدی می آورد و نه دین اسـلام را نسخ می نماید، همچنان که حضـرت عیسـی علیه السلام با استناد به سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنان رفتار می کند و به همین دلیل ناسخ شریعت و منکر اندیشه ختم نبوت به شمار نمی رود.

پاسخ سوم: رعایت نکردن جانب انصاف

ناگفته نماند که خرده بینی آقای قفاری در عقاید شـیعه جز اشـکالی نیست که حدود هشـتصد سال پیش امین الاسـلام طبرسی آن را نقل و نقد کرده است. وی در این باره نوشته است:

مسئله هفتم: گفته انـد وقتی که به اجمـاع مسـلمین بعـد از رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم پیـامبری نخواهـد بود، شـما شیعیان چگونه مدعی می شوید که قائم عجل الله تعال فرجه الشـریف هنگام قیام از اهل کتاب جزیه نمی گیرد. به حکم داوود عمل می کنـد و شاهـد نمی پـذیرد و امثال این احکام را که شـما در کتاب هایتان ذکر کرده ایـد، اجرا می کنـد، در حالی که وضع چنین احکامی به معنای نسخ شریعت اسلام و ابطال احکام آن است. (۱)

امین الاسلام طبرسی پس از نقل این شبهه به آن پاسخ های متفاوتی می دهد و علامه مجلسی رحمه الله نیز پس از نقل کلمات مرحوم طبرسی می نویسد:

حسین به مسعود در شرح السنه به سند خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت

۱- اعلام الوری، ج۲، ص ۳۱۰.

کرده است: «سوگند به خدایی که جان من در دست اوست، زود است که پسر مریم در میان شما فرود آید. او حاکمی دادگر خواهد بود که صلیب را می شکند، خوک را می کشد و جزیه را لغو می نماید. پس آن قدر مال می بخشد که کسی آن را قبول نمی کند». وی در توضیح این حدیث چنین می نویسد: «صلیب را می شکند» بعض نصرانیت را باطل می کند... و «جزیه را لغو می کند» یعنی آن را از اهل کتاب برمی دارد و آن ها را بر پذیرش اسلام

وا می دارد.

ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد نزول عیسی علیه السلام چنین حدیث کرده است: «در زمان او تمام آیین ها به جز اسلام نابود می شوند» و بخاری به سند خود از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت کرده است: «چگونه خواهید بود وقتی که عیسی بن مریم در میان شما فرود آید و امام شما از خودتان باشد.» همگان بر صحت این حدیث اتفاق نظر دارند. پایان کلام ابن مسعود.

من (علامه مجلسی) می گویم: حسین بن مسعود و غیر او احادیث دیگری را نیز در این خصوص روایت کرده اند. پس آن چه در مورد سیره قائم عجل الله تعال فرجه الشریف نقل می شود مختص به شیعیان نیست و مخالفین ما نیز آن را نقل کرده اند البته آن ها این رفتارها را به عیسی علیه السلام نسبت می دهند با این که روایت کرده اند که «امام شما از خودتان است» پس آن چه پاسخ آن ها به این اشکال است [نسخ شریعت] پاسخ ما هم هست و این اشکال همچنان که متوجه ماست متوجه آن ها نیز هست. (۱)

قفاری درباره این حدیث به کتاب بحارالأنوار ارجاع داده، از این رو، پیداست که پاسخ های علامه مجلسی و امین الاسلام طبرسی به این حدیث را نیز مطالعه کرده است. با وجود این، او تنها اشکال را از آنان گرفته و هیچ اشاره ای به پاسخ های آن ها نکرده است که بنابر انصاف سزاوار بود اگر پاسخ های این دو عالم شیعی را نمی پسندد، دست کم آن ها را نقل و نقد نماید. شاید اسلامی که آقای قفاری سنگش

۱- بحارالأنوار، ج۵۲، ص ۳۸۳.

را به سینه می زند و شیعیان را دشمنان آن می خواند چنین حکم کرده است! به راستی چقدر زشت و ناپسند است که کسی از یک سو مدعی دل سوزی و دفاع از دین اسلام باشد و مهم تر این که دیگران را به دشمنی و ستیزه جویی با این آیین مقدس متهم نماید و از سوی دیگر خودش به ابتدایی ترین و پیش افتاده ترین موازین دین اسلام پشت پا بزنند.

پاسخ چهارم

نویسنده مورد نظر افزون بر این که روایت مورد بحث را مستلزم هدم شریعت و انکار ختم نبوت دانسته، مدعی شده که تقسیم ارث براساس رابطه در عالم ارواح مخالف منطق عقل است! در پاسخ باید گفت که عقل تنها اجتماع و ارتفاع نقیضین و یا آن چه را به این دو انجامد، محال می داند. از این رو، باید پرسید که ادعای مخالفت با منطق عقل درباره تقسیم ارث براساس ارتباط در عالم ارواح، بر چه استدلالی استوار است. آیا چنین حکمی جامع یا رافع نقیضین است و یا آن که به یکی از این دو می انجامد؟ البته روشن است که قفاری استدلالی اقامه نکرده و نه می تواند اقامه کند. وی تنها چنین استدلال کرده که بشر نمی تواند چنین پیوندی را درک کند و از این رو چنین پیوندی معیار تقسیم ارث نمی تواند باشد. این استدلال نیز سست است؛ چراکه ما نیز می دانیم که عقل بشر در عصر صدور این روایت و در عصر ما راهی برای کشف این پیوند ندارد، اما از کجا که در آینده با توسعه حوزه علوم این امر امکان پذیر نشود؟ مگر نه این که بسیاری از آن چه امروزه با گسترش مرزهای دانش ممکن و سهل الوصول شده، برای گذشتگان حتی تصورشدنی نبوده است؟ برای نمونه، اگر صد سال پیش کسی ادعا می کرد بشر در آینده خواهد توانست با انجام یک آزمایش پدر و مادر نوزادی را تشخیص دهد، آیا مانند قفاری آن را انکار نمی کردند و آن را مخالف منطق عقل نمی پنداشتند؟ در حالی که امروزه با یک آزمایش ساده می توان به این تشخیص رسید بنابراین، ادعای مخالفت این روایت با

منطق عقل از نظر عقلی سست و بی اساس است.

ضابطه کلی

پاسخ به شبهه پیش گفته، ضابطه ای کلی دارد که به احادیث اهل بیت علیهم السلام درباره مخالفت سیرت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با سیرت و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرایت می یابد. اگر سند روایاتی که از تفاوت سخن می گویند، اطمینان پذیر باشند، پذیرش سنت متفاوت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نسخ شریعت اسلام و انکار ختم نبوت به شمار نمی رود؛ چراکه تمام این رفتارهای به ظاهر متفاوت که با سیره عملی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم همخوانی ندارد، در واقع به فرمایش های آن حضرت مستند است و از این رو، با سنت (قول، فعل و تقریر) ایشان کاملاً انطباق دارد. به همین دلیل، امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف نه شریعت اسلام را نسخ خواهد کرد، نه پیامبری جدید خواهد بود و نه دین جدیدی بر بشر عرضه خواهد نمود.

شبهۀ ۴۳. نسخ حکم جزیه

اشاره

قفاری در ادامه می نویسد:

و همچنین منتظر شیعیان، شریعت اسلام را درباره مسئله گرفتن جزیه از اهل کتاب تغییر می دهد و روایات آن ها به این مطلب تصریح می کند که منتظر آن ها در این مورد با شیوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مخالفت برمی خیزد. روایات آن ها چنین می گوید: «صاحب این امر جزیه نمی گیرد، همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جزیه می گرفت.» (۱)

و این سخن به معنای خروج مهدی از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و (۲)ایجاد تغییری

۱- و کذلک یغیر منتظرهم شریعه الإسلام فیما یتعلّق بأخذ الجزیه من أهل الکتاب و تنصّ روایاتهم أنّ منتظرهم بهذا المنهج یخالف هدی رسول الله صلی الله علیه و سلم فتقول: «و لا یقبل صاحب هذا الأمر الجزیه کما قبلها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.»

۲- یکفی هذا الإعتراف فی تأکید خروجه عن سنّه رسول الله صلی الله علیه و سلم و تبدیله لها عمداً... فهل أراد واضع هذه الروایات أن یهون من شأن التشریع الإسلامی فی نفوس الأتباع و یغری بالخروج علیه؟!

عمدی در آن است. پس آیا جعل کننده این احادیث می خواسته شأن و جایگاه شریعت اسلام را در نظر پیروان خود سست کند و آن ها را بر خروج از شریعت

اسلام برانگیزاند؟ (۱)

نقد و بررسی سندی

اشاره

در نقد سندی روایت مورد نظر قفاری از دو جنبه می توان بحث کرد؛ بحث اول، بررسی منابعی است که روایت مورد نظر را نقل کرده اند که با این بررسی روشن خواهد شد آیا این روایت مقبول عالمان شیعه بوده است یا نه. بحث دوم بررسی سند این روایت است.

بررسی اول: بررسی منابع

اولاً به جز عیاشی در تفسیر خود (۲) و علامه مجلسی در بحارالأنوار (۳) به نقل از تفسیر عیاشی، هیچ عالم شیعی دیگری حدیث مورد نظر قفاری را در کتاب خود ذکر ن

کرده است.

چنان که گذشت، نقل یک روایت در بحارالأنوار به معنای پذیرش آن در نزد علامه مجلسی رحمه الله نیست. بنابراین، از میان صدها عالم شیعه تنها شخصیتی که این حدیث را پذیرفته، مرحوم عیاشی است. با وجود این، چگونه آقای قفاری از این اعتقاد با عنوان «اصول مذهب شیعه» یاد کرده و آن را به شیعیان نسبت داده و از آن نتیجه گرفته که شیعیان به نسخ شریعت اسلام معتقدند و می خواهند دین اسلام را تغییر دهند؟

۱- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۰.

۲- تفسیر عیاشی، ج۲، ص ۶۰.

۳- بحارالأنوار، ج۵۲، ص ۳۴۵.

بررسی دوم: بررسی سند

روایت مورد نظر قفاری مرسل است بنابر این اشکال او از اساس فرو خواهد ریخت و نیاز به پاسخ نخواهد داشت

نقد و بررسی محتوایی: نسخ حکم ارث اعتقاد اهل سنت است

صرف نظر از ضعف سند روایت مورد نظر قفاری و بی اساس بودن اشکال مبتنی بر آن، بسیار مایه تأسف است که آقای قفاری اعتقاد به لغو شدن جزیه در آخرالزمان را که تنها یک عالم شیعی بدان معتقد است، عقیده ای شیعی معرفی کرده، ولی از احادیث مشابهی که بر همین مضمون دلالت دارند و عالمان بزرگ اهل سنت همچون بخاری، (۱) مسلم، (۲) احمد بن حنبل، (۳) ابن ماجه، (۴) ترمذی، (۵) بیهقی (۶) و ده ها عالم تراز اول دیگر سنی مذهب آن را روایت کرده اند، بی اطلاع است. این احادیث و تفسیر و توضیحات شارحان سنی مذهب درباره آن، به تفصیل در پاسخ به شبهه پیشین گذشت. کاش قفاری که از واضح ترین عقاید مذهب خود بی اطلاع است، به جای خرده بینی باورهای دیگران، همت خود را صرف آموختن معارف ابتدایی مذهب خود می نمود.

شبههٔ ۴۴. قضاوت بر اساس آموزه های دین یهود

اشاره

نویسنده یادشده درباره قضاوت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف چنین می نویسد:

۱- صحیح بخاری، ج۳، ص ۴۰ _ ۱۰۷.

۲- صحیح مسلم، ج۱، ص ۹۳.

۳- مسند احمد بن حنبل، ج۲، ص ۲۴۰.

۴- سنن ابن ماجه، ج۲، ص ۱۳۶۳.

۵- سنن ترمذی.

۶- السنن الکبری، ج۱، ص ۲۴۴.

* بلکه داوری و قضاوت در دولت منتظر براساس غیر دین مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است در کافی و غیر آن چنین آمده است: «اباعبدالله فرمودند: «چون قائم آل محمد قیام کند، به حکم داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام داوری خواهد کرد و درخواست شاهد نخواهد کرد.» و در حدیث دیگری آمده است: «چون قائم آل محمد قیام نماید، میان مردم مانند داوود علیه السلام داوری خواهد کرد و نیاز به شاهد نخواهد داشت.» (۱)

کلینی ــ ثقه الاسلام شیعیان ــ این عقیده را پذیرفته و برای آن باب خاصی با این عنوان قرار داده است: بابی در مورد این که چون امر ائمه علیهم السلام ظاهر شود (به حکومت رسیدند) به حکم داوود علیه السلام و خاندان او داوری می کنند و درخواست شاهد نمی کنند.» و البته وجود عناصر تفکر یهودی در این دیدگاه کاملاً آشکار است و از این رو، برخی بر عنوان یادشده این گونه حاشیه زده اند: «یعنی شریعت محمدی را نسخ می کنند و به دین یهودیت رجوع می نمایند.» (۲)

ببین چگونه سازندگان این احادیث که به دروغ لباس شیعه گری به تن کرده اند، خواب دولتی را می بینند که در آن به غیر دین اسلام داوری (۳)می شود؟ (۴)

نقد و بررسی سندی

مضمون مورد نظر قفاری در روایات متعددی نقل شده است که برخی از آن ها

۱- بل إن الحکم والقضاء فی دوله المنتظر یقام علی غیر شریعه المصطفی صلی الله علیه و سلم. جاء فی الکافی وغیره، قال أبو عبدالله: «إذا قام قائم آل محمد حکم بحکم داود وسلیمان ولا یسأل بینه»، وفی لفظ آخر: «إذا قام قائم آل محمد حکم بین الناس بحکم داود علیه السلام ولا یحتاج إلی بینه».

۲- قد تبنی ثقه إسلامهم الکلینی هذه العقیده وبوب لها باباً خاصاً بعنوان: «باب فی الأئمه علیهم السلام أنهم إذا ظهر أمرهم حکموا بحکم داود وآل داود ولا یسألون البینه». ولا یخفی ما فی هذا الاتجاه من عنصر یهودی. ولهذا علق بعضهم علی هذا العنوان بقوله: «أی ینسخون الدین المحمدی ویرجعون إلی دین الیهود».

۳- انظر کیف یحلم واضعو هذه الروایات ــ الذین لبسوا ثوب التشیع زوراً وبهتاناً ــ بدوله تحکم بغیر شریعه الإسلام.

۴- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۰.

سند معتبری دارند. به عنوان نمونه، نخستین روایت مورد نظر قفاری از سند معتبری برخوردار است. (۱)

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول:مقصود روایت مورد نظر قضاوت طبق آیین یهود نیست

در ابتدا، تذکر این نکته مهم ضروری می نماید که قضاوت داوودی که روایات شیعه از آن بسیار سخن گفته اند، اصطلاحی خاص با بار معنایی خاص است. این اصطلاح به واقعه ای درباره حضرت داوود علیه السلام اشاره دارد که بدون رجوع به شاهد و قسم، براساس علم خدایی طبق واقع داوری می کرد. امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

در کتاب علی علیه السلام چنین نوشته است: ... داوود علیه السلام به خداوند عرض کرد: پروردگارا، حق را آن گونه که نزد توست، به من نشان ده تا طبق آن داوری کنم. خداوند فرمود: تو طاقت آن را نداری. داوود علیه السلام اصرار ورزید تا این که خداوند خواسته اش را برآورد. پس مردی نزد او آمد که از دیگری شکایت داشت و گفت: این مرد مالم را گرفته است. خداوند به داوود علیه السلام وحی کرد که این شاکی پدر این شخص را کشته و مالش را گرفته است. به دستور داوود علیه السلام شاکی کشته شد و مالش را گرفت و به آن شخص داد. مردم تعجب کردند و در این باره سخن گفتند تا خبر به داوود علیه السلام رسید و از آن جهت اندوهگین شد. از خدا خواست تا این حالت را از او باز ستاند و خداوند نیز چنین

کرد. آن گاه خداوند بلندمرتبه به او وحی کرد که میان مردم با شاهد و قسم داوری کن. (۲)

۱- علی بن إبراهیم (ثقه: رجال نجاشی، ص۲۶۰)، عن أبیه (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۹۱)، عن ابن أبی عمیر (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۲۶)، عن منصور (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۶۶)، عن فضل الأعور (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۰۸)، عن أبی عبیده الحذاء (ثقه: رجال نجاشی، ص۱۷۰). (الکافی، ج۱، ص۳۹۷)

۲- فی کتاب علیّ صلوات الله علیه... : أنّ داود علیه السلام قال: یا ربّ أرنی الحقّ کما هو عندک حتّی أقضی به فقال إنّک لا تطیق ذلک. فألحّ علی ربّه حتّی فعل فجائه رجل یستعدی علی رجل فقال: إنّ هذا أخذ مالی فأوحی الله عزّوجلّ إلی داود علیه السلام أنّ هذا المستعدی قتل أبا هذا و أخذ ماله فأمر داود علیه السلام بالمستعدی فقتل و أخذ ماله فدفعه إلی المستعدی علیه قال: فعجب الناس و تحدّثوا حتّی بلغ داود علیه السلام و دخل علیه من ذلک ما کره فدعا ربّه أن یرفع ذلک ففعل ثمّ أوحی الله عزّوجلّ إلیه أن احکم بینهم بالبیّنات و أضفهم الی اسمی یحلفون به. (الکافی، ج۷، ص ۴۱۴)

بر این اساس، مراد از قضاوت داوودی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف این است که آن حضرت بدون رجوع به شاهد و قسم براساس علم الهی خود به واقع قضاوت می کند. بنابر توضیحات یادشده، قضاوت داوودی آن چنان که قفاری و هم فکرانشان پنداشته اند، به معنای داوری براساس آیین یهودیت نیست و آن حضرت درصدد اجرای ضوابط قضایی دین یهود نیست، بلکه در مقام داوری طبق مقررات قضایی اسلام حکم خواهد کرد و برای اثبات جرم به جای استفاده از شاهد و قسم، به علم الهی خود بسنده خواهند نمود. آشنایان با منابع شیعه می دانند که قضاوت داوودی، اصطلاحی خاص است و به معنای داوری به واقع و بدون رجوع به شاهد و قسم است. عجیب است که قفاری با آن همه مراجعات به منابع شیعی، از این مطلب غفلت ورزیده و یا خود را به تغافل زده است.

پاسخ دوم:دانشمندان سنی و تجویز قضاوت قاضی بر اساس علم خود

به رغم گریز قفاری از قضاوت داوودی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف، مسئله قضاوت قاضی به علم خود و بدون مراجعه به شاهد و اقرار، افزون بر این که به اقرار محدثان اهل سنت از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه دوم عمر سرچشمه می گیرد، در میان دانشمندان بزرگ اهل سنت نیز طرف دارانی دارد که پاره ای آن را با قیودی پذیرفته اند و عده ای دیگر به صورت مطلق به جواز آن فتوا داده اند. از این رو، بر فرض که مهدی شیعیان بدون رجوع به شاهد و اقرار و قسم براساس علم خود داوری کند، بدعتی در دین نگذاشته است و اولین شخصی نبوده که در دنیای اسلام چنین کرده است. «و لیس هذا أوّل

قارورهٍ کسرت فی الاسلام!» برای نمونه، ابن رشد در این باره می نویسد:

از جمله مسائلی که درباره آن، فقها با یکدیگر اختلاف نظر دارند، مسئله قضاوت قاضی به علم خود است. توضیح این که به اجماع علما قاضی در مورد جرح و تعدیل به علم خود قضاوت می کند و اگر شهود برخلاف علم او شهادت دادند، طبق شهادت آن ها قضاوت نمی کند و او در خصوص اقرار و انکار خصم به علم خود عمل می کند... و همچنین به اجماع علما قاضی در ترجیح دادن دلیل یکی از دو متخاصم بر دیگری به علم خود قضاوت می کند، اگر در آن اختلافی نباشد... . اما در این باره که آیا قاضی بدون شاهد و اقرار هم می تواند طبق علم خود قضاوت کند یا این که تنها باید براساس شاهد و اقرار داوری نماید، میان فقها اختلاف نظر وجود دارد. مالک و بیشتر اصحابش و نیز احمد و شریح نظر دوم را پذیرفته اند، اما شافعی و کوفی و ابوثور و جماعتی گفته اند قاضی می تواند براساس علم خود داوری نماید. (۱)

در کتاب عمده القاری در این باره آمده است:

در این مسئله علما دیدگاه های متفاوتی دارند. شافعی گفته است که قاضی می تواند در حق الناس به علم خود داوری کند، چه علمش مربوط به پیش از قضاوت باشد، یا پس از آن. ابوثور نیز این دیدگاه را پذیرفته است. اما ابوحنیفه معتقد است که براساس علم پیش از قضاوت نمی تواند حکم کند، اما طبق علم پس از آن می تواند. ابویوسف و محمد گفته اند که طبق علم پیش از قضاوت می تواند داوری کند... . عبدالملک معتقد است قاضی می تواند براساس علمی که در مجلس قضاوت برایش حاصل می شود، حکم کند و کرابیسی می گوید: به نظر من شرط جواز داوری قاضی به علم خود این است که او به صلاح و عفاف و راستی شهره باشد و به زیادی لغزش معروف نباشد و جریمه ای بر عهده اش نباشد و اسباب تقوا در او موجود باشد و

۱- بدایه المجتهد و نهایه المقتصر، ج۲، ص ۳۸۵.

اسباب تهمت در او نباشد. چنین قاضی ای می تواند به علم خود داوری کند، مطلقاً. ابوالیمان از شعیب از زهری از عروه از عاشیه حدیث کرد که هند دختر عتیبه بن ربیعه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و عرض کرد: «... ابوسفیان مردی بخیل است، آیا من می توانم از مال او مخارج خانواده ام را بردارم؟» پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «باکی بر تو نیست که نفقه آن ها را به شکل مناسب (بدون اسراف) بپردازی.» طبق این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علم خود قضاوت کرده است. (۱)

نویسنده کتاب المغنی نیز می نویسد:

ظاهر مذهب این است که حاکم به علم خود داوری نمی کند، نه در حدود و نه در غیر آن و نه عملی که مربوط به قبل از ولایت است و نه بعد از آن. این نظر شریح و شعبی و مالك و اسحاق و ابوعبید و محمد بن حسن و یکی از اقوال شافعی است. اما از احمد روایت دیگری نقل شده است که قاضی می تواند به علم خود داوری کند. این نظر را ابویوسف و ابوثور انتخاب کرده اند و دیدگاه دوم شافعی نیز همین است و مزنی نیز آن را اختیار کرده است؛ زیرا چون هند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد که ابوسفیان مرد بخیلی است و نفقه مورد نیاز من و فرزندانم را نمی دهد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از مال او به شکل مناسب به اندازه خود و فرزندانت بردار!» و پیامبر در این ماجرا بدون شاهد و اقرار به نفع هند حکم کردند؛ چراکه می دانستند هند راست گوست و ابن عبدالبر در کتاب خود از عروه و مجاهد روایت کرده است که مردی از بنی مخزوم به عمر بن خطاب از ابوسفیان شکایت کرده که ابوسفیان به او در مورد زمینی در فلان مکان ستم کرده است. عمر گفت: «من به این مطلب داناتر از مردم هستم. من و تو هنگامی که نوجوان بودیم، گاهی در آن جا بازی می کردیم. پس ابوسفیان را نزد من بیاور.» آن مرد چنین کرد و عمر به ابوسفیان گفت: «ای ابوسفیان با ما به فلان مکان بیا.» آن ها برخاستند و به آن مکان

۱- عمده القاری، ج۲۴، ص ۲۳۵.

رفتند. عمر به ابوسفیان گفت: «این سنگ را از این جا بردار و آن جا بگذار.» ابوسفیان گفت: «به خدا سوگند چنین نمی کنم.» عمر گفت: «به خدا سوگند می کنی و ابوسفیان پاسخ داد به خدا سوگند چنین نمی کنم.» عمر تازیانه خود را بلند کرد و گفت: «بی مادر سنگ را بردار و آن جا بگذار! تو ظلم قدیمت را فراموش کرده ای؟» پس ابوسفیان سنگ را برداشت و جایی که عمر می گفت گذاشت... آن ها گفته اند که طبق این روایت عمر به علم خود قضاوت کرده است. (۱)

آن چه گذشت تنها دیدگاه شماری از دانشمندان اهل سنت در خصوص جواز قضاوت قاضی به علم خود و بدون رجوع به شاهد و اقرار بود. از این رو، اگر بپذیریم که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف قضاوت داوودی می کند و شاهد نمی خواهد، این داوری حتی براساس فقه اهل سنت نیز قضاوتی اسلامی و هماهنگ با سنت و سیرت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود. ای کاش آقای قفاری و هم اندیشانش به جای آن همه زحمت های بیهوده برای خدشه زدن های بی اساس به شیعه، اندکی در محضر اساتید باانصاف سنی مذهب زانو می زدند تا با منابع اهل سنت آشنا شوند و این چنین درباره شیعه جاهلانه قضاوت نکنند.

شبهۀ ۴۵. وضع احکام جدید توسط امام مهدی

اشاره

روایت زیر از دیگر احادیثی به شمار می رود که قفاری به آن خرده گرفته است:

* [هنگامی که قائم قیام کند] برای سه چیز حکم صادر می کند که هیچ کس پیش از وی حکم نکرده است. پیرمرد زناکار را اعدام می کند و کسی را که مانع زکات دادن می شود به قتل می رساند و ارث برادر را به برادر در اظله (عالم ارواح) (۲)می دهد. (۳)

۱- المغنی، ج ۱۱، ص ۴۰۰.

۲- إنّه یحکم بثلاث لم یحکم بها أحد قبله یقتل الشیخ الزانیّ و یقتل مانع الزکوه و یورث الأخ أخاه فی الأظلّه.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۱.

نقد و بررسی سندی

اشاره

در نقد سندی روایت مورد نظر قفاری از دو جنبه می توان بحث کرد؛ بحث اول، بررسی منابعی است که روایت مورد نظر را نقل کرده اند که با این بررسی روشن خواهد شد آیا این روایت مقبول عالمان شیعه بوده است یا نه؛ و بحث دوم، بررسی سند این روایت است.

بررسی اول: بررسی منابع

در پاسخ این سؤال که آیا واقعاً _ چنان که قفاری مدعی شده _ این حدیث را عالمان شیعی پذیرفته اند و مضمون آن از اعتقادات شیعیان است یا خیر، باید گفت: مضمون این حدیث با اندکی تفاوت در این حدیث امام صادق علیه السلام منعکس شده است:

خداوند دو خون را حلال شمرده است که هیچ کس به آن قضاوت نمی کند تا این که خداوند قائم ما اهل بیت را برانگیزاند. پس چون خداوند بلندمرتبه قائم ما اهل بیت را برانگیزاند، او بدون این که شاهدی بخواهد، در مورد آن ها طبق حکم خداوند داوری خواهد کرد زناکار محصن را سنگ سار خواهد نمود و کسی را که زکات نمی پردازد گردن خواهد زد. (۱)

تفاوت عمده این دو حدیث در فقره سوم حدیث نخست وجود دارد که در

روایت دوم نیامده است. کتاب های کافی، (۲) من لایحضره الفقیه، (۳) محاسن، (۴)

۱- دمان فی الإسلام حلال من الله لایقضی فیهما أحد حتّی یبعث الله قائمنا أهل البیت فإذا بعث الله عزّوجلّ قائمنا أهل البیت حکم فیهما بحکم الله لایرید علیهما بینّه الزانیّ المحصن یرجمه و مانع الزکوه یضرب عنقه. (بحارالأنوار، ج۵۲، ص ۳۷۱)

۲- ج۳، ص ۵۰۳.

۳- ج۲، ص ۱۱.

۴- ج۱، ص۸۷.

وسائل الشیعه، (۱) مستدرک وسائل الشیعه، (۲) منتهی المطلب، (۳) حدائق، (۴) جواهر (۵) و... حدیث دوم را از میان این دو حدیث یاد کرده اند؛ زیرا این روایت از نظر دلالت، از هر نوع ابهام و اشکال خالی است و علاوه بر عالمان شیعه، اهل سنت نیز به مضمون آن فتوا داده اند. اما کسانی چون کلینی، برقی، شیخ حر عاملی، علامه حلی و صاحب جواهر که حدیث دوم را در کتاب های خود آورده اند، از نقل حدیث نخست که مضمونی شبیه حدیث دوم دارد، سر باز زده اند و از میان عالمان شیعه فقط شیخ صدوق (۶) و نویسنده مختصر بصائرالدرجات (۷) و علامه مجلسی (۸) و میرزا حسین نوری این روایت را (۹) به نقل از شیخ صدوق، در کتاب های خود ثبت کرده اند. چنان که گذشت، علامه مجلسی و میرزاحسین نوری از زمره معتقدان به این روایت به شمار نمی روند، همچنان که از نبودن این حدیث در من لایحضره الفقیه به اعتماد نداشتن ایشان به روایت مورد نظر می توان پی برد؛ البته اعراض دانشمندان شیعه از این حدیث، به دلیل وجود فقره سوم بوده، یعنی تقسیم ارث براساس خویشاوندی در عالم ارواح. با وجود این، چگونه قفاری مضمون این حدیث را از اعتقادات شیعه معرفی کرده و براساس آن مدعی شده است که عالمان شیعه معتقدند، امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف شریعت اسلام را نسخ می کند و آن را تغییر می دهد؟

۱- ج۹، ص ۳۳.

۲- ج۷، ص ۲۵.

۳- ج۱، ص ۴۷۱.

۴- حدائق الناظره، ج۱۲، ص ۶.

۵- جواهرالکلام، ج۱۵، ص ۱۳.

۶- خصال، ص ۱۶۹.

۷- ص ۱۷۰.

۸- بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹.

۹- مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص ۱۸۶.

بررسی دوم: بررسی سند

روایت مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است (۱) و از این رو اشکال قفاری نیز نیاز به پاسخ گویی نخواهد داشت.

بررسی محتوایی: پذیرش احکام یادشده از سوی اهل سنت

اشاره

صرف نظر از حکم تقسیم ارث که از نبود آن در گفتار محدثان شیعه، نظر منفی آنان درباره این حکم را می توان دریافت، درباره دو حکم نخست یعنی قتل شیخ زانی و قتل مانع زکات باید گفت که عالمان سنی مذهب بیش از فقهای شیعه بر صحت این دو حکم تأکید کرده اند که برخی از کلمات آنان را در این زمینه نقل می کنیم:

الف) قتل شیخ زانی

جمله «الشیخ و الشیخه إذا زنیا فارجموهما البتّه؛ پیرمرد و پیرزن چون زنا کردند، آن دو را حتماً رجم کنید»، به باور اهل سنت، از آیات قرآن مجید بوده که چون لفظ آن نسخ شده، از قرآن حذف گشته، اما حکمش همچنان باقی مانده است. عمر نیز در پی افزودن این جمله به قرآن بود، اما از ترس چنین نکرده است. شافعی در مسند خود چنین روایت می کند:

عمر بن خطاب گفت: هش دارید که به سبب آیه رجم هلاک نشوید! مبادا کسی از شما بگوید ما حکم دو حد را در کتاب خدا نیافتیم؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رجم کرد و ما نیز رجم کردیم. سوگند به خدایی که جانم به دست اوست! اگر مردم نمی گفتند عمر به کتاب خدا چیزی افزوده، این جمله را در

۱- حدثنا علی بن أحمد بن موسی رضی الله عنه قال: حدثنا حمزه بن القاسم العلوی قال: حدثنا محمد بن عبدالله بن عمران البرقی قال: حدثنا محمد بن علی الهمدانی، عن علی بن أبی حمزه. (الخصال، ص۱۶۹) این حدیث به دلیل مهمل بودن محمد بن عبدالله ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۷، ص۱۸۳)

آن می نوشتم: «الشیخ و الشیخه إذا زنیا فارجموهما البتّه.» همانا این آیه را پیش از این، قرائت می کردیم. (۱)

بیهقی در السنن الکبری از عمر چنین روایت می کند:

هراس دارم زمان بر مردم بگذرد تا جایی که کسی بگوید ما رجم را در کتاب خدا نیافتیم و با ترک فریضه ای گمراه شوند که خداوند بلندمرتبه آن را نازل فرمود. همانا رجم حق است؛ اگر مرد محصن باشد و شاهد بر آن اقامه شود یا حمل وجود داشته باشد یا اعتراف باشد و ما در قرآن این چنین قرائت می کردیم: «الشیخ و الشیخه إذا زنیا فارجموهما البتّه.» همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رجم کرد و ما نیز پس از او رجم کردیم. این را بخاری در حدیث صحیحی از علی بن عبدالله و مسلم از ابوبکر روایت کرده است. (۲)

نووی در شرح جمله «فکان ممّا أنزل اللّه علیه آیه الرجم» می نویسد:

مقصود از آیه رجم این آیه است: «الشیخ و الشیخه إذا زنیا فارجموهما البتّه.» و این از آیاتی است که لفظش نسخ شده، اما حکم آن مانده است. (۳)

ب) قتل مانع زکات

درباره حکم قتل مانع زکات باید گفت، ابوبکر اولین کسی بود که در طول تاریخ اسلام عده ای از مسلمانان را به بهانه اجرای این حکم به قتل رساند. بخاری در این زمینه از ابوهریره چنین روایت می کند:

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نمود و ابوبکر جانشین آن حضرت شد و کسانی از عرب کافر شدند، عمر به ابوبکر گفت: «تو چگونه با مردم می جنگی با این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: به من دستور داده شد که با مردم بجنگم تا این که لا إله إلّا الله بگویند. پس کسی که چنین گفت، مال و جانش محفوظ است،

۱- ص ۱۶۳.

۲- السنن الکبری، ج۸، ص ۲۱۱.

۳- شرح النووی علی صحیح المسلم، ج۱۱، ص ۱۹۱.

مگر به حقش و حساب او با خداست.» ابوبکر پاسخ داد: «به خدا سوگند با کسی که میان نماز و زکات فرق بگذارد خواهم جنگید؛ زیرا زکات حق مالی است و به خدا سوگند اگر زانوبند شتری را که به پیامبر دادند از من دریغ کنند، با آن ها خواهم جنگید!» پس عمر گفت: «به خدا سوگند جز این نبود که دیدم خداوند سینه ابوبکر را برای جنگ گشود و دانستم که این کار

حق است!» (۱)

نووی در شرح این حدیث می نویسد:

احتمالاً ابوهریره به اعتماد دانش مخاطبان نخواسته تمام ماجرا را نقل کند؛ زیرا آن ها کیفیت ماجرا را می دانسته اند. شاهد ما بر مختصر بودن حدیث ابوهریره این است که عبدالله بن عمر و انس این حدیث را با اضافه ای که ابوهریره آن را نقل نکرده، روایت کرده اند. در حدیث ابن عمر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین آمده است: «به من دستور داده شد که با مردم بجنگم تا این که لا إله إلّا الله و محمد رسول الله بگویند و نماز بگزارند و زکات بپردازند. چون چنین کردند جان و مالشان محفوظ است مگر به حق اسلام و حساب آن ها بر خداست.» از استدلال ابوبکر و اعتراض عمر فهمیده می شود که آن ها از حدیثی که ابن عمر، انس و ابوهریره همراه با این اضافه در مجلس دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بودند، بی اطلاع بوده اند. (۲)

به باور ابن حجر، ابوبکر نه تنها قتال با مانعان زکات را باور داشت، بلکه معتقد بود که پس از پیروزی با آنان، همچون کافران اموالشان غنیمت و زن و فرزندانشان اسیر به شمار می روند. (۳)

چنان که گذشت، قتل پیرمرد زناکار و قتال با مانع زکات حکمی نوظهور نیست و

۱- صحیح بخاری، ج۸، ص ۱۴۰.
۲- شرح النووی علی صحیح المسلم، ج۱، ص ۲۰۵.
۳- فتح الباری، ج۱۲، ص ۲۴۸.

امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف درصدد ایجاد بدعت در دین اسلام نخواهد بود، بلکه این دو حکم از مسلمات مذهب اهل سنت است؛ به گونه ای که یکی را عمر می خواسته به قرآن بیفزاید و دیگری را اولین بار ابوبکر در دنیای اسلام به اجرا درآورده است.

قتل مانع زکات توسط امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را به قتال با مانعان زکات همسو می توان دانست؛ یعنی در صورتی که کسی از پرداخت زکات امتناع ورزد، آن حضرت با او خواهد جنگید و او را خواهد کشت که در این صورت رفتار امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف دقیقاً با دیدگاه دانشمندان اهل سنت مطابقت دارد.

شبهۀ ۴۶. کشته شدن کسانی که فقه نیاموخته اند توسط امام مهدی

اشاره

نویسنده یادشده این روایت را نیز به شیعه نسبت می دهد و براساس آن به اعتقادات شیعه خرده می گیرد:

*او (امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) کسانی را می کشد که به بیست سالگی رسیده اند، اما دین شناس (۱)نشده اند. (۲)

نقد و بررسی: خالی بودن منابع شیعی از حدیث یادشده

گویا قفاری هرگز احتمال نمی داده که خوانندگان کتابش به منابع اصلی

رجوع کنند و درباره صحت و سقم ادعاهایش جست وجو نمایند؛ وگرنه هرگز

به خود اجازه نمی داد که حدیث یادشده را به منزله اصول اعتقادات

شیعه طرح و نقد کند. در واقع، هیچ یک از کتاب های حدیثی و غیرحدیثی

شیعه، به آن روایت اشاره نکرده اند و هیچ یک از امامان اهل بیت علیهم السلام چنین

سخنی بر زبان نرانده اند. تنها در کتاب اعلام الوری (۳) و البته در

۱- إنّه یقتل من بلغ العشرین و لم یتفقّه فی الدین.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۱.

۳- ج۲، ص ۳۱۰.

بحارالانوار (۱) متن عبارت اعلام الوری نقل شده که در مقام پاسخ گویی به شبهات اهل سنت چنین آمده است:

مسئله هفتم: گفته اند وقتی به اجماع مسلمانان پیامبری بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیست، چگونه شما می گویید هنگامی که قائم قیام کند، از اهل کتاب جزیه نمی گیرد و کسی را که به بیست سالگی رسیده، اما دانش دین را نیاموخته می کشد و...؟ پاسخ این است که ما از آن چه در سؤال آمده که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف از اهل کتاب جزیه نمی گیرد و کسانی را که به بیست سالگی رسیده اند و دانش دین نیاموخته اند می کشد، اطلاع نداریم و اگر در این باره حدیثی باشد، قطعی نیست.

آن چه گذشت، تنها منبع حدیثی است که قفاری بدان نظر داشته است. بنابراین، هیچ عالم شیعی این حدیث را ذکر نکرده و آن را به هیچ یک از امامان اهل بیت علیهم السلام نسبت نداده است، و به تصریح امین الاسلام طبرسی، ما از این روایت اطلاعی نداریم. در نتیجه، این مطلب از نسبت های مخالفان به شیعه است و اگر درباره اعتقادت هر مذهب به نسبت هایی که مخالفان می دهند، بتوان اعتماد کرد، معیاری برای تشخیص واقعیات از اتهام ها و دروغ پردازی ها وجود نخواهد داشت.

شبههٔ ۴۷. داوری امام مهدی بر اساس غیر قرآن

اشاره

قفاری در ادامه می نویسد:

* دولت منتظر برای اهل هر دینی طبق کتاب خودشان حکم می کند؛ با این که به اتفاق مسلمانان دین اسلام به کسی اجازه نمی دهد به غیر شریعت قرآن حکم نماید. در روایات شیعیان چنین آمده است: وقتی قائم قیام کند به تساوی (۲)تقسیم نماید و

۱- ج۵۲، ص ۳۸۱.

۲- وتقوم دوله المنتظر علی الحکم لأهل کل دین بکتابهم، مع أن الإسلام لم یجز لأحد أن یحکم بغیر شریعه القرآن باتفاق المسلمین. جاء فی أخبارهم «إذا قام القائم قسم بالسویه، وعدل فی الرعیه، واستخرج التوراه وسائر کتب الله تعالی من غار بأنطاکیه، حتی یحکم بین أهل التوراه بالتوراه، وبین أهل الإنجیل بالإنجیل، وبین أهل الزبور بالزبور، وبین أهل القرآن بالقرآن».

میان مردم به عـدالت رفتار کند و تورات و دیگر کتاب های خداوند را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد و میان اهل تورات به تورات و میان اهل انجیل به انجیل و میان اهل زبور به زبور و میان اهل قرآن به قرآن داوری می کند.

این قانونی که جعل کننـدگان این احادیث درصدد اجرای آن هسـتند و عملی شدن آن توسط مهدی منتظر را وعده می دهند، تا حـد زیادی به انـدیشه دین جهانی شـباهت دارد که آیین مانوی منادی آن است؛ انـدیشه ای الحادی که ادیان آسـمانی را با شعار آزادی فکر و عقیده انکار (۱)می کند. (۲)

نقد و بررسی

پاسخ اول: حدیث مورد نظر و امثال آن در منابع اهل سنت نیز نقل شده است

روایت مورد نظر ایشان را نه تنها دانشـمندان شـیعه، بلکه برخی از عالمان اهل سنت نیز آورده اند و از این رو، اگر در محتوای آن اشـکالی وجود داشـته باشد، گریبان اهل سـنت را نیز خواهد گرفت و اهل سنت نیز باید به آن پاسخ دهند. برای نمونه، ابن حماد، استاد بخاری، بزرگ ترین محدث اهل سنت، چنین روایت می کند:

مهدی... تابوت سـکینه را که در آن توراتی که خداوند بر موسـی علیه السـلام و انجیلی که بر عیسـی علیه السلام فرو فرسـتاد، وجود دارد، از غاری در انطاکیه بیرون می آورد

و میان اهل تورات طبق توراتشان و میان اهل انجیل طبق انجیلشان

حکم می کند. (۳)

۱- هـذا القانون الذی یطمح إلی تطبیقه واضـعو هذه الروایات ویعدون بتنفیذه علی ید المنتظر هو شبیه ــ إلی حد کبیر ــ بفکره الدیانه العالمیه التی ترفع شعارها المانویه... وهی فکره إلحادیه تقوم أساسًا علی إنکار الأدیان السماویه تحت دعوی حریه الفکر والعقیده.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۱.

۳- المهدیّ... یسـتخرج تابوت السـکینه من غار بأنطاکیه فیه التوراه التی أنزل الله تعالی علی موسـی علیه السـلام و الإنجیل الذی أنزله الله عزّوجلّ علی عیسی علیه السلام یحکم بین أهل التوراه بتوراتهم و بین أهل الإنجیل بإنجیلهم. (الفتن، ص ۲۲۰)

افزون بر آن چه گذشت حکم به تورات برای اهل تورات و حکم به انجیل برای اهل انجیل و حکم به زبور برای اهل زبور و حکم به قرآن برای اهل قرآن، در روایاتی مشابه، به امام علی علیه السلام نسبت داده شده است. ثعلبی از دانشمندان اهل سنت در تفسیر خود از امام علی علیه السلام چنین روایت می کند:

قسم به آن که دانه را شکافت و آدمی را آفرید! اگر برای من بساط داوری گسترده شود و بر آن بنشینم، میان اهل تورات به تورارتشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل زبور به زبورشان و میان اهل قرآن به قرآنشان حکم خواهم کرد. (۱)

حاکم حسکانی ـ دیگر دانشمند اهل سنت ـ (۲) و ایجی (۳) ـ متکلم سنی مذهب ـ

این حدیث را ذکر کرده اند. دانشمندان یادشده این روایت را در کتاب های تفسیری

و کلامی خود آورده اند و بر مضمون آن خرده نگرفته اند و این بهترین قرینه است

بر این که تصور قفاری از این حدیث و الحادی دانستن مضمون آن دور از

واقعیت است.

به گفته ابن ابی الحدید، ابوعلی به روایت یادشده خرده گرفته و آن را حدیثی ساختگی شمرده است؛ زیرا «جایز نیست علی حکم به امر غیرمشروع را به خود نسبت دهد و روشن است که چه برای ایشان بساط داوری گسترده شود و چه نشود، برای همه جز طبق قرآن حکم نخواهد کرد». (۴)

۱- و الذی خلق الحبّه و برأ النسمه لو ثنّیت لی و ساده فاجلست علیها لحکمت بین أهل التوراه بتوراتهم و بین أهل الإنجیل بإنجیلهم و بین أهل الزبور بزبورهم و بین أهل الفرقان بفرقانهم. (تفسیر ثعلبی، ج ۵، ص ۱۶۲)

۲- شواهدالتنزیل، ج۱، ص ۳۶۶.

۳- المواقف، ج۳، ص ۶۲۷.

۴- شرح نهج البلاغه، ج۱۲، ص ۱۹۷.

ابن ابی الحدید به اشکال یادشده چنین پاسخ می دهد:

اما این که ابوعلی حدیث علی را بعید شمرده است، بی جاست؛ زیرا او به مقصود ایشان پی نبرده است. مقصود ایشان از این کلام این است که من با آن ها براساس کتاب هایشان که به پیامبر ما و صحت شریعت او بشارت داده اند، داوری می کنم. از این رو، بر آن ها طبق مقتضای کتاب های خودشان، براساس شریعت اسلام و احکام قرآن حکم می رانم. (۱)

پاسخ دوم: تفسیر اشتباه قفاری از روایت مورد نظر

مسئله حکم طبق کتاب های آسمانی، نه اندیشه ای برآمده از روایات، بلکه حقیقتی قرآنی است و البته این حقیقت قرآنی را همچون قفاری به صورت نادرست می توان تفسیر کرد و آن را اندیشه ای الحادی و بدعت آمیز می توان دانست و فهم درستی از آن می توان داشت و آن را همنوا و همسو با خاتمیت شریعت اسلام می توان تفسیر کرد. مفهوم صحیح حکم بر اساس تورات و انجیل و زبور، یعنی از آن جا که با نزول قرآن هیچ کتاب آسمانی دیگری از حجیت و اعتبار برخوردار نیست و تنها سیرت و سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم حجت و شایسته پیروی است، کتاب های آسمانی از آن جهت معیار عمل می توانند قرار گیرند که به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بشارت می دهند و بر حجیت و اعتبار آیین او دلالت می کنند. بنابراین، در حکم بر طبق مجموعه تورات و انجیل و زبور، حکم براساس قرآن نهفته است و عمل به مجموعه و نه بخش های گزینش شده تورات و انجیل و زبور، جز در سایه تبعیت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب آسمانی او حاصل نخواهد شد. آیه شریفه ((وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللهُ فِيهِ)) (۲) از آیاتی است که بر مسئله حکم طبق غیرقرآن دلالت دارد و دقیقاً در آن واژه ای از ماده حکم آمده (لیحکم)، همچنان که در حدیث مورد نظر از

۱- شرح نهج البلاغه، ج۱۲، ص ۲۰۲.

۲- سوره مائده، آیه۴۷.

واژه ای از همین ماده (یحکم) استفاده شده است. کلمات شماری از مفسران اهل سنت در این باره در پیش می آید:

یکم. ابن کثیر در تفسیر این آیه می نویسد:

برخی «لیحکم» را به جزم قرائت کرده اند تا این که لام، لام «امر» باشد؛ یعنی اهل انجیل باید به تمام آن چه در انجیل است ایمان بیاورند و به تمام دستورهای آن عمل نمایند که بشارت به بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امر به تبعیت و تصدیق او یکی از آن هاست؛ همچنان که خداوند می فرماید: ((قُلْ یا أَهْلَ الْکِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَیءٍ حَتَّىَ تُقِیمُواْ التَّوْرَاةَ وَالإِنجِیلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَیکُم مِّن رَّبِّکُمْ)) (۱) و می فرماید: ((الَّذِینَ یتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِی الأُمِّی الَّذِی یجِدُونَهُ مَکْتُوبًا عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِیلِ یأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَینْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ وَیحِلُّ لَهُمُ الطَّیبَاتِ وَیحَرِّمُ عَلَیهِمُ الْخَبَآئِثَ وَیضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُواْ بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِی أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)). (۲)و (۳)

ابو السعود نیز حکم بنابر انجیل را به معنای حکم نکردن به قرآن نمی داند و به زیبایی میان حکم به قرآن و حکم به انجیل آشتی برقرار می کند و می نویسد:

«و لیحکم» امر ابتدایی به آن هاست که حکم کنند و به آن چه در انجیل است عمل نمایند که از جمله آن ها دلایل و شواهدی است که بر رسالت و نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دلالت می نماید و احکامی که شریعت آن حضرت اقتضا می کند. اما احکام منسوخ تورات، حکم طبق آن ها، حکم «بما أنزل الله فیه» نیست، بلکه ابطال و تعطیل ما انزل الله است؛ زیرا خودش بر نسخ و پایان یافتن وقت عمل به آن شهادت می دهد. دلیل مطلب

۱- سوره مائده، آیه۶۸.

۲- سوره اعراف، آیه۱۵۷.

۳- تفسیر ابن کثیر، ج۲، ص ۶۷.

یادشده این است که شهادت انجیل به صحت شریعتی که انجیل را نسخ می کند، در واقع شهادت به نسخ خودش است؛ همچنین شهادت می دهد که احکام انجیل در واقع همان احکامی به شمار می آید که در آن شریعت [ناسخ] آمده است. (۱)

آلوسی نیز عین کلمات ابی سعود را نقل و تأیید می کند. (۲)

گفتنی است ابن تیمیه که به گفته قفاری بر این احادیث خرده گرفته و اشکال کرده است که «دولت منتظر برای اهل هر دینی به کتاب خودشان حکم می کند؛ با این که به اتفاق مسلمانان، اسلام اجازه نمی دهد که به جز شریعت قرآن به کتابی حکم کرد»، (۳) خود در تفسیر آیه ((وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الإِنجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللهُ فِيهِ)) (۴) می نویسد:

برخی از دانشمندان گفته اند، این آیه به کسانی که انجیل واقعی نزد آنان بوده است، امر می کند که به آن چه خداوند در انجیل نازل فرموده، عمل کنند. بر این اساس، «و لیحکم» امر به مسیحیان پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، ولی تعدادی دیگر از دانشمندان گفته اند، به این تکلف نیازی نیست؛ زیرا کلام در خصوص انجیل مانند کلام درباره تورات است.خداوند بلندمرتبه می فرماید: ((يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِن لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَن يُرِدِ اللهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللهِ شَيْئاً أُولئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِن جَاؤُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم

۱- تفسیر ابی السعود، ج۳، ص ۴۳.

۲- تفسیر آلوسی، ج ۶، ص ۱۵۰.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۱.

۴- سوره مائده، آیه۴۷.

بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَه يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَکَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَاهُ فِيهَا حُكْمُ اللهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ وَمَا أُوْلئِکَ بِالْمُؤْمِنِينَ * إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَاهَ فِيهَا هُدىً وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِن كِتَابِ اللهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِى ثَمَناً قَلِيلاً وَمَن لَمْ يَحْكُم بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْكَافِرُونَ * وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَهٌ لَهُ وَمَن لَمْ يَحْكُم بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ * وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاهِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَنُورٌ وَمُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَاهِ وَهُدىً وَمَوْعِظَهً لِلْمُتَّقِينَ)).

بنابر ظاهر آشکار این آیات، یهودیانی که برای داوری پیش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفته بودند، تورات داشته اند و در آن حکم خدا موجود بوده، ولی با این حال، پس از این که آن را بر زبان پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم جاری ساخته از آن روی می گرداندند و امر به کسانی که پیش از این خطاب مرده اند، ممتنع است. از این رو، این امر به کسانی توجه می کند که پس از این که خداوند بندگانش را خطاب کرده، به آن ایمان آورده اند. در نتیجه، این آیه به کسانی که در زمان خطاب موجود هستند، امر می کند بنابر آن چه خداوند در انجیل نازل کرده، حکم کنند و خداوند در انجیل به پیروی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده، همچنان که در تورات بدان دستور داده است. پس آنان باید بنابر آن چه خداوند در انجیل نازل کرده و محمد صلی الله علیه و آله و سلم آن را نسخ نکرده، حکم کنند، همچنان که به اهل تورات دستور داده که طبق آن چه در تورات آمده و مسیح علیه السلام آن را نسخ نکرده، حکم کنند، اما در موارد نسخ شده باید از مسیح علیه السلام پیروی نمایند و انجیل، به کسانی که می خواهند بعد از بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم طبق آن چه خداوند در تورات و انجیل نازل کرده، حکم کنند و نمی خواهند با حکم محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت نمایند، امر کرده که از محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیروی نمایند؛ وظیفه ای که هم تورات و هم انجیل بدان اشاره کرده اند. خداوند می فرماید:

((الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِی يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِندَهُمْ فِی التَّوراهِ وَالْإِنْجِيلِ)). (۱)

از آن چه گذشت، روشن شد که روایت مورد نظر قفاری را این گونه می توان معنا کرد که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف کتاب های آسمانی را از مخفی گاه بیرون می آورد و براساس بشارت هایی که به آمدن پیامبر آخرالزمان و لزوم تبعیت از او ــ و چه بسا بشارت به آمدن موعود ــ در آن ها وجود دارد، از آنان می خواهد اسلام آورند و از آن حضرت پیروی نمایند.

محدثان اهل سنت مضمون یادشده را با تعابیری دیگر در کتاب های خود بیان کرده اند، از جمله عبدالرزاق چنین روایت می کند:

همانا به مهدی، مهدی گفته می شود؛ زیرا او به امری مخفی هدایت می کند. او تورات و انجیل را از جایی در انطاکیه بیرون می آورد. (۲)

ابن حماد نیز چنین روایت می کند:

به مهدی، مهدی گویند؛ زیرا به اسفاری از تورات هدایت می کند. او آن ها را از کوه های شام بیرون می آورد و یهودیان را بدان می خواند و تعداد فراوانی به وسیله آن کتاب ها اسلام می آورند. (۳)

مفهوم صحیح حدیث یادشده چنان است که گذشت و قفاری پنداری بیش نکرده است. این که ایشان و هم فکرانشان آیات را به رغم تشابه تعبیر آن ها و روایت مورد نظر، به صورت خاصی تفسیر کرده اند و تفسیر دیگری از روایت ارائه داده اند و بر آن تفسیر نادرست خرده گرفته اند، به دور از منطق و انصاف است و نشان می دهد

۱- دقائق التفسیر، ج۲، ص ۵۱ -۵۲.

۲- إنّما سمّی المهدیّ لأنّه یهدی لأمر قد خفی و یستخرج التوراه و الإنجیل من أرض یقال لها أنطاکیه. (المصنف، ج۱۱، ص ۳۷۲)

۳- إنّما سمّی المهدیّ لأنّه یهدی إلی أسفار من أسفار التوراه یستخرجها من جبال الشام یدعوا إلیها الیهود فیسلم علی تلك الکتب جماعه کثیره. (الفتن، ص ۲۲۱)

اهداف دیگری جز شناخت حقیقت در پس پرده این قضاوت ها وجود دارد.

شبهۀ ۴۸. آورده شدن کتاب جدید توسط امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

قفاری در ادامه می گوید:

* در کنار چنین تفکری که درصدد نسخ شریعت قرآن و جایگزینی احکام تازه بدعت آمیز به جای آن و رجوع به حکم داوود و نه شریعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است _ یعنی اجرای احکام سایر ادیان و نه احکام قرآن _ با تفکر مسموم دیگری روبه رو می شویم که نتیجه مقدمات گذشته است. محتوای این تفکر منقضی شدن زمان حکم به قرآن و جایگزین شدن کتاب دیگری به جای قرآن است و این مطلب را نعمانی در حدیثی از ابوبصیر روایت کرده است. وی می گوید ابوجعفر فرمود: «قائم به امر جدید، کتاب جدید و قضاوت جدیدی قیام خواهد کرد.» و فرمود: «گویا قائم را میان رکن و مقام می بینم که با مردم براساس کتاب جدیدی بیعت می کند.» (۱)

و روایات دیگرشان توضیح می دهد که منتظرشان به ادعای محرّف بودن قرآن، مردم را از آن منع می کند و کتاب دیگری را که مخالف با قرآن است، جانشین آن می نماید و می کوشد مردم را با این ادعا که کتابش همان کتاب کاملی است که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، گمراه کند و (۲)عجم ها تلاش می کنند آن را میان مردم منتشر

۱- وفی حومه هذه الأفکار التی تسعی لنسخ شریعه القرآن وابتداع أحکام جدیده لم یأذن بها الله، والرجوع إلی حکم داود لا شریعه محمد صلی الله علیه و سلم... _ وتطبیق شرائع الأدیان لا حکم القرآن _ نلتقی بعد ذلک بفکره مسمومه تعد نتیجه لهذه المقدمات والتغییرات التی سبقتها، وفحوی هذه الفکره هو إلغاء المهدی الحکم بالقرآن وإحلال کتاب آخر محله، وهذا ما تشیر إلیه روایه النعمانی عن أبی بصیر قال: قال أبو جعفر رضی الله عنه: «یقوم القائم بأمر جدید، وکتاب جدید، وقضاء جدید»، «لکأنی أنظر إلیه بین الرکن والمقام یبایع الناس علی کتاب جدید».

۲- تصف روایات أخری عندهم ما یقوم به منتظرهم من محاوله لصرف الناس عن القرآن بدعوی أنه محرف وإخراج کتاب آخر مخالف له، وسعیه لتضلیل الناس بدعوی أن کتابه هو الکتاب الکامل الذی أنزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. و قیام «العجم» بالسعی لنشره بین الناس، وتعلیمهم إیاه، ومواجهتهم صعوبه بالغه لتغییر ما فی أفئده الناس وأذهانهم من کتاب الله.

سازنـد و آن را به مردم یاد دهند و برای تغییر آن چه در قلب و ذهن مردم از کتاب خدا ثبت شده، با مشـکلات فراوانی مواجه می شوند. (۱)

نقد و بررسی

پیشوایان معصوم علیهم السـلام در روایات متعـددی بر این مطلب تأکیـد کرده اند که قرآن کریم در عصـر ظهور، همچنان تنها کتـاب معتبر آسـمانی است که معیـار عمل قرار خواهـد گرفت. در این احادیث با تعابیر متفاوتی همچون احیای قرآن، عمل به قرآن، دعوت به قرآن و قضـاوت براساس قرآن، بر این نکته تأکیـد شـده که برخلاف تصور قفاری، امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف هرگز درصـدد کنـار زدن قرآن کریم و نشانـدن کتـاب دیگری به جای آن نیسـتند. پاره ای از روایات یادشـده بدین قرارند:

امام علی علیه السلام فرمود:

او خواسته ها را تابع هدایت می کند، هنگامی که هدایت را تابع هواها می کنند و نظریه ها و اندیشه ها را تابع قرآن می سازد، هنگـامی که قرآن را تابع نظریه ها می کننـد... پس به شـما سیرت عادلانه را نشان خواهـد داد و کتاب و سـنت را احیا خواهد نمود. (۲)

و امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

دنیا به پایان نخواهـد رسـید تا این که خداوند بلندمرتبه مردی از ما اهل بیت را برانگیزاند که طبق کتاب خداوند رفتار می کند و منکری نمی بیند، مگر این که از آن نهی می نماید. (۳)

۱- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۲.

۲- یعطـف الهوی علی الهـدی إذا عطفوا الهـدی علی الهوی و یعطف الرأی علی القرآن إذا عطفوا القرآن علی الرأی... فیریکم کیف عدال السیره و یحیی میّت الکتب و السنّه. (نهج البلاغه، ص ۲۱)

۳- إنّ الدنیا تذهب حتّی یبعث الله عزّوجلّ رجلاً منّا أهل البیت یعمل بکتاب الله لایری فیکم منکراً إلّا أنکره. (الکافی، ج۸، ص ۳۹۶)

و باز فرمود:

او مردم را به کتاب خداوند و سنت پیامبرش فرامی خواند. (۱)

و نیز می فرماید:

در زمان او چندان به شما حکمت آموخته شود که زن در خانه اش براساس کتاب خداوند و سنت پیامبرش قضاوت می کند. (۲)

همچنین آن حضرت در حدیث دیگری فرموده است:

دانش کتاب خداوند بلندمرتبه و سنت پیامبرش در قلب مهدی ما می روید، آن چنان که گیاه به بهترین شکلش می روید. (۳)

این مجموعه گوناگون حدیثی، بر محوریت قرآن در عصر ظهور دلالت دارند و محدثان بزرگی همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق، شیخ نعمانی و عیاشی آن را روایت کرده اند. اگر قفاری به جز فهم حقیقت، اغراض دیگری را دنبال نمی کرد و به انصاف داوری می نمود، این مجموعه روایات را معیار قضاوت قرار می داد و در پرتو آن ها احادیث متشابه را معنا می کرد، نه این که از این همه تصریح چشم بپوشد و شیعه را براساس روایات دوپهلو، آماج اتهامات بی اساس قرار دهد.

بنابر روایات یادشده، مفهوم احادیثی که از آورده شدن کتاب جدید توسط امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف سخن می گویند با آن چه قفاری فهمیده، تفاوت دارد.

تفسیر روایاتی که از آورده شدن کتاب جدید سخن می گویند

آیت الله محمد صدر رحمه الله درباره مفهوم واقعی این روایات توضیحات زیبایی داده

۱- فیدعو الناس إلی کتاب الله و سنّه نبیّه. (تفسیر عیاشی، ج۲، ص۵۷)

۲- و تؤتون الحکمه فی زمانه حتّی أنّ المرئه لتقضی فی بیتها بکتاب الله و سنّه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. (کتاب الغیبه، ص ۲۴۵)

۳- إنّ العلم بکتاب الله عزّوجلّ و سنّه نبیّه صلی الله علیه و آله و سلم لینبت فی قلب مهدیّنا کما ینبت الزرع علی أحسن نباته. (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۵۳)

است. ایشان در این باره می نویسد:

در نظر ابتدایی برای «کتاب جدید» چند معنا تصور می شود:

۱. مقصود از کتاب جدید، قرآن جدیدی غیر از قرآن کریم و معجزه ماندگار اسلام است که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف آن را بر بشر عرضه می کند. چنین معنایی به قطع و یقین باطل است؛ زیرا بی شک امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف بر دین اسلام است و طبق کتاب خداوند و سنت پیامبرش رفتار می کند و کسی از مسلمانان به رغم اختلاف مذاهبشان در این مسئله تردید نکرده و روایات متواتری بر آن دلالت دارند؛ همچنان که پیش از این بیان کردیم برنامه عام الهی نیز همین را اقتضا می کند.

اگر امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف قرآن جدیدی بیاورد، یعنی قرآن کریم را نسخ کرده و از اسلام خارج شده و این برخلاف ادله قطعی و ضروری است. به هر حال، بی تردید امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف نه کتاب مستقل و نه حتی آیه جدیدی می آورد، چه رسد به کتابی کامل.

۲. مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف قرآن را به همان صورتی باز می گرداند که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. این صورت برای جامعه اسلامی پیش از ظهور شناخته شده نیست و از این رو، به وصف جدید توصیف شده است. احتمالات گوناگونی در نوع تغییرات احتمالی در قرآن کریم وجود دارد که اگر همه این احتمالات یا برخی از آن ها درست باشد، معنای دوم پذیرفتنی خواهد بود و اگر همه آن ها باطل باشد، معنای دوم نیز باطل خواهد بود.

احتمال اول: امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف قرآن کریم را با آیات بیشتری بیاورد؛ آیاتی که پیش از ظهور شناخته شده نبوده اند.

چنین فرضی بر پذیرش روایاتی مبتنی است که براساس آن ها قرآن در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دربردارنده آیاتی بوده که پس از رحلت آن حضرت از قرآن حذف شده است. اگر این فرض صحیح باشد، افزوده شدن آیات حذف شده توسط امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف نیز صحیح خواهد بود؛ زیرا او سزاوارترین کسی

است که قرآن را به وضعیت طبیعی خود می تواند برگرداند و دوباره آن را به مردم عرضه نماید. اما همچنان که در جای خود ثابت شده، احادیثی که به وجود حذف در قرآن کریم دلالت دارند، اثبات شدنی نیستند و از این رو، احتمال نخست نیز پذیرفتنی نخواهد بود.

احتمال دوم: امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف قرآن کریم را همراه با تقدیم و تأخیر آیات و به ترتیب نازل شده بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرضه می نماید؛ زیرا بی تردید قرآنی که اکنون در اختیار ماست، به ترتیب نزول نیست.

در احتمال سوم خواهد آمد که تغییر در ترتیب نزول به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده است. پس چنین تغییری مشروع بوده و به تبدیل آن نیازی نیست و بلکه چنین تبدیلی با فرمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخالف خواهد بود و امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف به آن اقدام نخواهد کرد.

احتمال سوم: آن حضرت قرآن کریم را با تغییر آیات و سوره ها و به همان ترتیبی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده، عرضه خواهد نمود؛ زیرا در جای خود ثابت شده که قرآن کریم در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تحت اشراف و فرمان آن حضرت به صورت خاصی ترتیب یافته است. پس قرآن کنونی بنابر ترتیب نزول تدوین نشده، ولی این تفاوت به فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده که از سر هوا سخن نمی گوید و سخنش جز آن چه بر او وحی شده نیست.

این احتمال بر این پیش فرض مبتنی است که ترتیب قرآن کریم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تغییر یافته و امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف آن را به شکل نخست باز می گرداند. ولی دلایل کافی بر چنین مطلبی وجود ندارد و بی شک قرآن کریم به همین صورت کنونی اش به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چینش شده است.

بر این اساس، از آن جا که یکی از احتمالات سه گانه اثبات شدنی نیست، معنای دوم نیز پذیرفتنی نخواهد بود؛ البته حدیثی در مجامع روایی وجود دارد که احتمال دوم را تأیید می کند. شیخ مفید در ارشاد به صورت مرسل از جابر از امام باقر علیه السلام چنین روایت کرده است: «چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیام کند، خیمه هایی را برپا خواهد کرد و قرآن را به مردم به همان صورتی که

خداونـد نـازل کرده، خواهـد آموخت و آن روز بر حافظـان قرآن بسـیار سـخت خواهـد بود؛ زیرا از نظر تألیف با قرآن تفاوت خواهد داشت. (۱)» گویـا مقصود از «علی مـا أنزل الله»، بازگردانـدن قرآن به ترتیب نزول است، ولی دلا‌یلی که بر بطلان این احتمال و احتمالات دیگر دلالت دارند، قوی تر از این است که با چنین حدیث مرسلی بتوان از آن دست کشید. افزون بر این، همچنان که خواهد آمد، این حدیث را به صورت دیگری نیز می توان فهم کرد.

تعبیر «کما أنزل الله علی محمّـد» در روایت ذیل نشان می دهـد که اگر روایاتی از تفاوت قرآن امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف با قرآن موجود سـخن می گویند و از نظر سند معتبر باشند، به اعتماد این حدیث معتبر و مرسله جابر، تفاوت را همسو بـا شـیوه ترتیب آیـات و سوَر می توان دانست، یعنی قرآن امـام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف بـدون این که کلمه ای از قرآن بکاهد یا بیفزاید، به ترتیب نزول تدوین خواهد شد. در پاسخ این سؤال که چنین تغییری مخالف فرمان پیامبر اکرم صـلی الله علیـه و آله و سـلم مبنی بر چینش قرآن به شـکل کنـونی است، می تـوان گفت که اقـدام امـام مهـدی عجـل الله تعـال فرجه الشـریف به تغییر ترتیب آیـات و سوره هـای قرآن، خود بهترین دلیـل بر این است که فرمان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سلم به پیش از عصـر ظهور مربوط بوده است. امام صادق علیه السـلام در پرتو حدیثی مفصل می فرماید: «اگر قائم ما قیام کند و سـخن گوی ما لب به سخن بگشاید سپس از نو قرآن و شرایع دین و احکام و واجبات را آن چنان که خداوند بر محمد نازل کرده است به شما بیاموزد کسانی که از شما اهل بصیرت اند در آن روز آن را به شدت انکار کنند. (۲)»

۳. مقصود از کتاب جدید این است که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشـریف تفسـیری جدید، عمیق و گسترده از قرآن ارائه خواهد کرد، یا این که آن حضرت قواعد عام جدیدی ارائه خواهد داد که به ایجاد شیوه جدیدی در تفسیر و فهم قرآن

۱- إذا قام قائم آل محمّد صـلی الله علیه و آله و سلم ضرب فساطیط لمن یعلّم الناس القرآن علی ما أنزل الله عزّوجلّ فأصعب ما یکون علی من حفظ الیوم لأنّه یخالف فیه التألیف. (بحارالأنوار، ج۵۲، ص۳۳۹)

۲- و لو قـام قائمنا و تکلّم متکلّمنا ثمّ استـأنف بکم تعلیم القرآن و شـرایع الـدین و الأحکام و الفرائض کما أنزل الله علی محمّد صلی الله علیه و آله و سلم لأنکر أهل البصائر فیکم ذلک الیوم إنکاراً شدیداً. (اختیار معرفه الرجال، ج۱، ص ۳۵۰)

کریم می انجامد. این مطلب صحیحی است که گریزی از آن نیست؛ زیرا این واقعیت نشان می دهد که بینش بشر در عصر دولت عدل جهانی عمیق و گسترده خواهد شد. آن فهم جدید از تمام فهم های پیشین عمیق تر است و آن گاه تمام اختلافات موجود در فهم قرآن کریم و تفسیر آن از میان می رود. شاید حدیث پیشین چنین هدفی دارد و مراد از «القرآن علی ما أنزل الله» مفاهیم و معانی واقعی قرآن کریم باشد؛ مفاهیمی که به اندازه کافی در عصر پیش از ظهور روشن نبوده و شاید مقصود از تفاوت در تألیف تفاوت شیوه جدید تفسیر امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با فهم سنتی مرسومی باشد که در عصر پیش از ظهور رایج بوده است. (۱)

شبهۀ ۴۹. تخریب خانه کعبه و مسجد الحرام توسط امام مهدی

اشاره

قفاری در فصل جدیدی با عنوان «سیره قائم منتظر» چنین می نویسد:

* و اما سیره قائم منتظر نشانه هایی از شریعت جدید را دربر دارد؛ زیرا او به مقدسات مسلمانان و مساجدشان سخت گیری می کند و به تخریب حرمین شریفین اقدام می نماید؛ زیرا در روایات شیعیان تصریح شده است که قائم مسجد الحرام و مسجد النبی را خراب کرده و بر اساس اول می سازد و خانه خدا را به جای خود بازمی گرداند و در جای خود برپا (۲)می دارد. (۳)

۱- تاریخ ما بعد الظهور، ص۴۵۱_۴۵۳.

۲- سیره القائم المنتظر أما سیرته فتحمل سمات من شریعته الجدیده، حیث یتولی مضایقه المسلمین فی مقدساتهم ومساجدهم، فیقوم بعملیه هدم وتخریب فی الحرمین الشریفین، حیث تنص أخبارهم «أن القائم یهدم المسجد الحرام حتی یرده إلی أساسه، ومسجد الرسول صلی الله علیه و سلم إلی أساسه، ویرد البیت إلی موضعه وإقامته علی أساسه».

۳- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۳.

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است. (۱) بنابر این اشکال وی نیز خودبه خود مرتفع خواهد شد.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: به اعتقاد اهل سنت، بازسازی خانه کعبه از آرزوهای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود

پیش از آن که عالمان شیعه از امام صادق علیه السلام درباره لزوم تخریب خانه کعبه و احداث آن بر اساس اولیه اش (مضمون حدیث) روایت نقل کنند، محدثان اهل سنت این روایات را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند. برای نمونه، بخاری (۲) و مسلم (۳) در صحاح خود و شافعی (۴) و بسیاری دیگر از محدثان اهل سنت حدیثی به این مضمون روایت آورده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به عایشه فرمود:

... حطیم، حجر اسماعیل، جزئی از کعبه است، ولی خاندان تو به دلیل کمبود مال حلال، آن را از کعبه بیرون گذاردند و اگر نبود که خاندان تو به عهد جاهلیت نزدیکند، بنای کعبه را خراب می کردم و پایه هایی را که ابراهیم خلیل علیه السلام کعبه را بر آن استوار کرد، آشکار می کردم و حطیم را داخل کعبه می نمودم و آستانه در را بر زمین قرار می دادم و اگر تا سال دیگر زنده بمانم، چنین خواهم کرد. (۵)

۱- عنه، عن عبد الرحمان، عن ابن أبی حمزه، عن أبی بصیر. (الغیبه للحجه، ص۴۷۲) این روایت به دلیل ضعیف بودن علی ابن ابی حمزه ضعیف است (اختیار معرفه الرجال، ص۷۴۲). البته به این مضمون روایت دیگری نیز وجود دارد که آن هم مرسل است (الکافی، ج۴ص۵۴۳).

۲- صحیح بخاری، ج۲، ص ۱۵۶.

۳- صحیح مسلم، ج۴، ص ۹۷.

۴- مسند، ص ۱۲۹.

۵- ... إنّ الحطیم أی الحجر من البیت إلّا أنّ قومک قصت بهم النفقه أی الحلال فأخرجوه من البیت و لولا حدثان قومک بالجاهلیّه لنقضت بناء الکعبه و أظهرت قواعد الخلیل و أدخلت الحطیم فی البیت و ألصقت العتبه علی الأرض و لئن عشت إلی قابل لأفعلن ذلک. (سیره الحلبیه، ج۱، ص ۲۸۸)

ابن کثیر پس از نقل مضمون یادشده می نویسد:

این حدیث به طرق متعددی در کتاب های صحاح، حسان و مسانید از عایشه روایت شده است. (۱)

این روایت آن قدر مشهور بوده که عبدالله بن زبیر خانه کعبه را با استناد به آن، خراب و بازسازی کرد. سرخسی در این باره چنین می نویسد:

تا این که زمان عبدالله بن زبیر شد و او این حدیث را شنیده بود، پس به آن عمل کرد و پایه هایی را که ابراهیم خلیل علیه السلام کعبه را بر آن استوار کرده بود آشکار ساخت و کعبه را در برابر دیدگان مردم، بر همان پایه ها بنا نهاد و حطیم را جزء کعبه قرار داد. اما پس از آن که کشته شد، حجاج از این کار ابن زبیر ناخشنود بود، به همین دلیل آن را خراب کرد و به همان صورت عصر جاهلیت بنا نمود. (۲)

این حدیث دست آویز مناسبی برای دانشمندان شیعه می توانست باشد تا با استناد به آن، درباره طرح های پنهانی و دسیسه های شوم اهل سنت برای تخریب خانه کعبه و هدم شریعت اسلام داستان سرایی کنند؛ همچنان که قفاری با استناد به احادیث مشابه نسبت به شیعه چنین کرده است. اما تقوا و انصاف دانشمندان شیعی آن ها را از این قضاوت های عجولانه و ناعادلانه بر حذر می دارد. توقع این است که برادران اهل سنت ما نیز در مواجهه با احادیث مشابه چنین کنند و منبع و سند را در تفسیر روایات دخالت ندهند.

در حقیقت، همچنان که محدثان اهل سنت روایت کرده اند، تخریب خانه کعبه و احداث آن به شکل اولیه اش از آرزوهایی بوده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اجرای آن موفق نشد، ولی نواده گرامی آن حضرت، مهدی موعود عجل الله تعال فرجه الشریف این آرزو را عملی خواهد ساخت

۱- البدایه و النهایه، ج۸، ص ۲۸۹.

۲- المبسوط، ج۴، ص۱۱.

و تخریب این خانه، نه به هدف هدم نمادهای اسلامی، بلکه برای عملی کردن خواسته قلبی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود.

پاسخ دوم: تخریب مسجد الحرام، برای توسعهٔ آن

ادعای دیگر قفاری تخریب شدن مسجد الحرام توسط امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود، در حالی که در حدیث مورد نظر، تصریح شده بود که تخریب مسجدالحرام به هدف بنا نهادن آن بر اساس اولیه اش خواهد بود و البته با نگاه به روایات دیگر درباره اساس اولیه مسجدالحرام روشن می شود که ابراهیم خلیل علیه السلام مسجدی گسترده تر از مسجدالحرام کنونی ساخته است و امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با هدف توسعه مسجد، آن را تخریب خواهند کرد.

حسن بن نعمان از امام صادق علیه السلام درباره قسمتی که به مسجدالحرام افزوده اند، سؤال کرد. آن حضرت فرمود:

ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام حد مسجدالحرام را میان صفا و مروه قرار دادند. (۱)

پاسخ سوم: تخریب مسجد کوفه، نشانگر اهداف اصلاحی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

احادیث دیگری نشان می دهد که ادعای جعل این احادیث توسط عالمان شیعه به هدف انهدام بنیان شریعت، بی اساس و ساخته و پرداخته ذهن مشوش قفاری است. این احادیث در کنار تخریب خانه کعبه و مسجدالنبی از تخریب مسجد کوفه نیز سخن می گویند؛ با این توضیح که مسجد کوفه بیش از آن که اهل سنت به آن توجه نمایند، مورد تکریم و بزرگ داشت شیعیان است و از این رو، نمادی شیعی محسوب می شود. با وجود این، اگر شیعیان این روایات را به انگیزه دشمنی با شریعت اسلام جعل کرده باشند، طبیعتاً نباید تخریب مسجد کوفه را به این احادیث اضافه نمایند و از آن جا که احادیث مورد نظر در کنار مسجدالحرام و مسجدالنبی از

۱- إنّ إبراهیم و إسماعیل حدّا المسجدالحرام ما بین الصفا و المروه. (الکافی، ج۴، ص ۲۰۹)

تخریب مسجد کوفه نیز سخن گفته اند و بلکه تعدادی از احادیث به شکل مستقل تنها به مسئله تخریب مسجد کوفه توسط امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف اشاره کرده اند، می توان دریافت تحلیل قفاری از ساختگی بودن این احادیث بی اساس است.

امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

چون قائم علیه السلام قیام کند، بیت الحرام را براساس سابقش باز خواهد گرداند و مسجدالنبی و مسجد کوفه را نیز چنین خواهد کرد. (۱)

اصبغ بن نباته در روایتی دیگر می گوید: چون امام علی علیه السلام به مسجد کوفه

رسید، فرمود:

وای بر کسی که تو را ویران کرد! وای بر کسی که اسباب ویرانی تو را مهیا نمود! وای بر کسی که تو را با گل پخته بنا نهاد و قبله نوح علیه السلام را تغییر داد! و خوشا به حال کسی که شاهد تخریب تو توسط قائم خاندان من باشد! آن ها بهترین امت همراه با نیکان خاندان عترتند. (۲)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

چون قائم علیه السلام قیام کند، داخل کوفه شده، دستور تخریب مساجد چهارگانه را صادر خواهد کرد تا این که به صورت آغازین آن برگردد. (۳)

البته به گواهی روایاتی دیگر، این تخریب نیز برای توسعه است؛ امام

صادق علیه السلام فرمود:

امام علی علیه السلام نزد در مسجد کوفه می ایستادند و تیری پرتاب می کرد و آن

تیر در محل تمارین (خرمافروشان) فرود می آمد و می فرمود: آن جا نیز

۱- إنّ القائم ردّ البیت الحرام إلی أساسه و مسجد الرسول إلی أساسه و مسجد الکوفه إلی أساسه. (الکافی، ج۴، ص ۵۴۳)

۲- ویلٌ لمن هدمک و ویلٌ لمن سهّل هدمک و ویلٌ لبانیک بالمطبوخ المغیّر قبله نوح طوبی لمن شهد هدمک مع قائم أهل بیتی أولئک خیار الاُمّه مع أبرار العتره. (الغیبه للحجه، ص ۴۷۳)

۳- إذا قام القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف دخل الکوفه و أمر بهدم المساجد الأربعه حتّی یبلغ أساسها. (الغیبه للحجه، ص

جزو مسجد است. (۱)

شبهۀ ۵۰. انتقام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از عمر و ابابکر

اشاره

قفاری در ادامه چنین می نویسد:

* همچنین قائم متوجه قبر پیامبر خدا و دو مصاحبش می شود و ــ آن چنان که روایات آنان می گوید ــ در ابتدا دیوار قبر را خراب می کند و آن دو را ــ یعنی دو

همراه پیامبر خدا را ــ در حالی که تر و تازه اند از قبر بیرون می آورد و آن دو را لعن کرده از آن ها بیزاری می جوید و به دار می کشد. سپس آن ها را پایین آورده، می سوزاند و بر باد می دهد. و در حدیث دیگری چنین آمده است: اولین اقدام قائم این است که ... این دو را تر و تازه بیرون می آورد و آتش می زند و بر باد می دهد و مسجد را

خراب می کند. (۲)

و به خداوند چنین نسبت می دهند و خداوند منزه است از آن چه ظالمان می گویند که وقتی پیامبرش را به معراج برد به او فرمود: و این قائم ... کسی است که قلب های شیعیانت را از ستمگران و منکران و کافران تشفی می دهد. پس لات و عزّا

ــ منظورشان دو خلیفه پیامبر خداست ــ را در حالی که تازه اند بیرون می آورد

و می سوزاند. (۳)

۱- و کان أمیرالمؤمنین علیه السلام یقوم علی باب المسجد ثمّ یرمی بسهمه فیقع فی موضع التمارین فیقول ذلک من المسجد. (الکافی، ج۳، ص ۴۹۲)

۲- کذلک یتجه إلی قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم وصاحبیه ویبدأ ــ کما تقول أخبارهم ــ «بکسر الحائط الذی علی القبر... ثم یخرجهما (یعنی صاحبی رسول الله) غضین رطبین فیلعنهما ویتبرأ منهما ویصلبهما ثم ینزلهما ویحرّقهما ثم یذریهما فی الریح». وفی روایه أخری «أول ما یبدأ به القائم... یخرج هذین رطبین غضین فیحرّقهما ویذریهما فی الریح، ویکسر المسجد».

۳- نسبوا إلی الله ــ سبحانه وتعالی عما یقول الظالمون ــ أنه قال لنبیه ــ حینما أسری به ــ: «وهذا القائم... هو الذی یشفی قلوب شیعتک من الظالمین والجاحدین والکافرین، فیخرج اللات والعزی (یعنون خلیفتی رسول الله) طریین فیحرقهما».

و برخی از روایاتشـان به این مطلب اشاره دارنـد که این کار مسـلمانان را بر انگیخته می کنـد. روایاتشان می گویـد: ... سـپس کـاری می کنـد پس چـون چنیـن کرد، قریش می گوینـد: مـا را بـه سـمت این طغیـان گر ببریـد! پس سوگنـد به خـدا، اگر او محمدی بود این کار را نمی کرد؛ اگر علوی بود این کار را نمی کرد؛ اگر فاطمی بود این کار را نمی کرد... . (۱)

بزرگ و فخرشان مجلسی می گویـد: شاید مقصود از جمله «کاری می کند» سوزاندن آن دو شیخ ملعون باشد و از این رو از آن حضرت با عنوان طغیان گر یاد می کنند. (۲)

روشن است که وعـده هایی از این دست که به گفته روایاتشان منتظر آن را عملی می کند از دشـمنی و کینه های نهفته در دل آنها نسـبت به دین اسـلام سـر برمی آورد تا آن جا که فرصت تخریب حرمین شـریفین و نبش آن دو قبر شـریف پاک برایشان فراهم شـود و از آن جـا که به دلیـل قـدرت دولت اسـلامی خود را نـاتوان از انجـام این عمـل می بیننـد خود را بـا این آرزوها دلداری می دهند و توجیه می کنند و خشـمشان نسبت به اسلام و پیشگامان آن ــ که سرزمینشان را فتح کردند و سلطنتشان را از بین بردند و اسلام را درمیانشان رواج دادند ــ فرو می نشانند ... پس در واقع این ها نشانگر این است که اگر آنان به قدرت و حکومت دست یافتند به دنبال انجام چه کارهایی خواهند بود. از این رو شـیعیان معاصـر، آرزوی فتح مکه و مدینه را در سـر می پروراننـد، همانطور که این سـخن بر زبان آیت الله هایشان جاری شـده است تا این که آرزوهایشان را که روایاتشان از آن پرده برمی دارد عملی نمایند و آنان مکر می ورزند و خداوند نیز مکر می ورزد و خداوند بهترین مکرورزان (۳)است. (۴)

۱- تشـیر بعض روایاتهم إلی أن هذا العمل یثیر المسلمین، حیث تقول: «... ثم یحدث حدثًا فإذا فعل ذلک قالت قریش: اخرجوا بنا إلی هذا الطاغیه، فوالله لو کان محمدیًا ما فعل، ولو کان علویًا ما فعل، ولو کان فاطمیًا ما فعل... ».

۲- ال شیخهم وفخرهم المجلسی: «لعل المراد بإحداث الحدث إحراق الشیخین الملعونین فلذا یسمونه علیه السلام بالطاغیه».

۳- لا یخفی أن هذه «الوعود» بصـنائع المنتظر التی تطفح بها روایاتهم إنما تنم عن دخائل نفوسهم وما تکنه صدورهم من مناوأه لـدین الإسـلام وسـعی فی الکیـد له حـتی یتمنـوا أن تتـاح لهم فرصه لهـدم الحرمین، ونبش القـبرین الطـاهرین، وحینمـا یحسون بعجزهم عن تحقیق ذلـک لقوه الـدوله الإسـلامیه آنـذاک یعزون أنفسـهم ویعللونها، ویشـفون غیظ قلوبهم علی الإسـلام ورواده الـذین فتحـوا دیـارهم، وأزالوا ملکهم، ونشـروا الإسـلام بینهم... بهـذه الأحلام والآمـال... فهی تکشف فی الحقیقه مـاذا یتمنون تحقیقه لو واتتهم فرصه الحکم والتسلط. ولذلک فإن المعاصـرین منهم یتمنون فتح مکه والمدینه، کما جاء علی ألسـنه آیاتهم، لیحققوا أحلامهم التی أفصحت عنها أخبارهم ــ کما سیأتی ــ ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین.

۴- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۶۴.

نقد و بررسی سندی

قفـاری در این قسـمت به چهار روایت اسـتناد کرده است که دو روایت نخست آن افزون بر این که مرسل است از کتاب غیبت سید عبدالحمید ـ از علمای قرن هشتم ـ است و از آن ها در کتاب های پیش از این خبری نیست. روایت سوم نیز ضعیف (۱) و روایت چهارم مرسل است. بنابر این اشکال او از اساس فرو خواهد ریخت.

شبههٔ ۵۱. قتل عام عرب توسط امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

وی در ادامه می نویسد:

* منتظَر شیعیان به آن چه گـذشت اکتفـا نمی کنـد، بلکه نژاد عرب را قتـل عـام کرده، ریشه آن هـا را منقرض می نمایـد و از همین رو، احـادیث آن هـا به عرب وعـده می دهـد که وقتی امـام غایبشـان بـاز گشت، جنگ بزرگی علیه اعراب به راه خواهد انداخت و بر مرد و زن و بزرگ و کوچک، رحم نخواهد کرد و (۲)کسی از آن ها را باقی نخواهد گذاشت.

۱- حـدثنا محمـد بن إبراهیم بن إسـحاق الطالقانی قال: حـدثنا محمـد بن همام قال: حدثنا أحمد بن بندار قال: حدثنا أحمد بن هلال عن محمـد بن أبی عمیر عن المفضل بن عمر. (عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج۲، ص۶۰) این حـدیث به دلیل مجهول بودن احمد بن بندار ضعیف است (معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۶۴).

۲- ولم یکتف منتظرهم بهـذا؛ بـل إنه یقوم بقتل عام شامل للجنس العربی واستئصال وجوده، ولـذلک فإن أخبارهم تعـد العرب بملحمه علی یـد غائبهم ـ إذا رجع ـ لا تبقی ولا تـذر علی رجل أو امرأه ولا صـغیر ولا کبیر بل تأخذهم جمیعًا فلا تغادر منهم أحدًا. فیروی النعمانی: «... عن الحارث بن المغیره وذریح المحاربی قالا: قال أبو عبدالله علیه السلام: ما بقی بیننا وبین العرب إلا الذبح».

نعمانی از حارث بن مغیره و ذریح محاربی از اباعبدالله چنین حدیث می کند: «میان ما و عرب جز کشتن باقی نمانده است.»

و گویا این روایت میان شیعه و غیرشیعه فرق نمی گذارد. اما روایات دیگرشان تأکید می کند که هیچ عربی با قائم همراهی نمی کند و به همین دلیل، از آن ها بر حذر می دارند و چنین می گویند: «از عرب بپرهیز! برای آن ها خبری ناگوار است. حتی یک نفر از آن ها با قائم خروج نخواهد کرد.» (۱)

اما اعراب فراوانی در میان شیعه وجود دارند، ولی طبق روایات شیعیان، آن ها امتحان می شوند و از آن ها جز تعداد اندکی باقی نمی ماند. (۲)

روایات آن ها می گوید: «قائم خون هفتاد قبیله عرب را می ریزد...». (۳)

روشن است که اختصاص این کشتارها به عرب، نشان دهنده شدت تعصب های نژادی از سوی جعل کنندگان این احادیث است و این روایات از میزان دشمنی مؤسسان رفض با نژاد عرب، پرده برمی دارد و نشان می دهد، آن ها مشتاقند با قتل اعراب، تشفی خاطر یابند و به واقع این دشمنی ها نه به دلیل نژادشان، بلکه به دلیل دینی است که به آن اعتقاد (۴)دارند. (۵)

۱- کأن روایتهم هذه لا تفرق بین من یتشیع وغیره: لکن تؤکد أخبارهم أنه لن یتشیع أحد من العرب للقائم، ولهذا تحذر منهم فتقول: «اتق العرب فإن لهم خبر سوء أما إنه لم یخرج مع القائم منهم واحد».

۲- لکن فی الشیعه من العرب کثیر غیر أن أخبارهم تقول بأنهم سیمحصون فلا یبقی منهم إلا النزر الیسیر.

۳- تقول روایاتهم بأن القائم «یبهرج سبعین قبیله من قبائل العرب».

۴- لا یخفی أن تخصیص العرب بالقتل یدل علی تغلغل الاتجاه الشعوبی لدی واضعی هذه الروایات... وهی تبین مدی العداوه للجنس العربی لدی مؤسسی «الرفض» والرغبه فی التشفی منهم بقتلهم، وذلک _ فی حقیقه الأمر _ لا یعود لجنسیتهم بل للدین الذی یحملونه.

۵- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۵.

نقد و بررسی سندی

در این بخش قفاری به سه روایت که مضمونشان برخوردهای تند امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با عرب است استناد کرده است که از میان آن ها تنها روایت نخست سند معتبری دارد؛ (۱) اما در این روایت نامی از امام مهدی برده نشده است و ارتباط دادن آن با امام مهدی فاقد دلیل است. روایات دوم (۲) و سوم (۳) که با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباطی صریح دارند از نظر سندی ضعیف و غیر قابل اعتمادند.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: وجود روایات مشابه در منابع اهل سنت

ای کاش قفاری پیش از داستان سرایی درباره دشمنی فارسی زبانان با عرب زبانان، اندکی به منابع اهل سنت مراجعه می کرد تا عجولانه این احادیث را ساخته و پرداخته شیعیان فارسی زبان نمی خواند، به نزاع های نژادی و قومیتی دامن نمی زد و ناخواسته و نا آگاهانه آب در آسیاب دشمن نمی ریخت؛ زیرا این مضمون در منابع معتبر اهل سنت نیز وجود دارد. برخی از روایات یادشده بدین قرار است:

بخاری، بزرگ ترین محدث اهل سنت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث می کند:

هلاکت عرب از نشانه های نزدیکی قیامت است. (۴)

آن حضرت در حدیث دیگری می فرماید:

۱- احمد بن محمد بن سعید (ثقه: رجال نجاشی، ص۹۴)، قال: حدثنا محمد بن المفضل بن إبراهیم (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۴۰)، قال: حدثنی محمد بن عبدالله بن زراره (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱۷، ص۲۵۳) عن الحارث بن المغیره (ثقه: رجال نجاشی، ص۱۳۸) و ذریح المحاربی.

۲- عنه، عن علی بن أسباط، عن أبیه أسباط بن سالم، عن موسی الابار. (الغیبه للحجه، ص۴۷۶) این روایت به دلیل مجهول بودن موسی الابار ضعیف است (رجال طوسی، ص۳۱۴).

۳- عنه، عن عبد الرحمن بن أبی هاشم، عن علی بن أبی حمزه، عن أبی بصیر. (الغیبه للحجه، ص۴۷۵) این روایت به دلیل ضعیف بودن علی بن ابی حمزه ضعیف است (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص۷۴۲).

۴- إنّ من إقتراب الساعه هلاک العرب. (تاریخ کبیر، ج۴، ص ۳۴۵)

میان رکن و مقام برای مردی بیعت گرفته می شود و کسی جز اهل خانه کعبه حرمت آن را نمی شکند. پس چون حرمت آن را شکستند، از دلیل هلاکت عرب نپرس. (۱)

البته در این احادیث از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چگونگی هلاکت عرب و شخص یا اشخاصی که عرب به دست آنان هلاک می شود، سخنی به میان نیامده است. اما میان این احادیث و روایات شیعه در مورد اصل نابودی و کشته شدن جمعیت چشم گیری از عرب در آخرالزمان اشتراک نظر وجود دارد. اگر وجود چنین مضمونی در روایات شیعه، از دشمنی شیعیان عجم با نژاد عرب ناشی شود، پس چرا این مضمون را دانشمندان اهل سنت نیز روایت کرده اند؟ آیا آنان نیز با جنس عرب دشمنی دارند و تعصب های قومی و نژادی دامن آن ها را نیز گرفته، یا این که مشکل در گونه تفکر قفاری و دیدگاه های لجوجانه و متعصبانه اوست؟ منصفان خود قضاوت کنند!

خدا را شکر که در تعریف و بزرگداشت اهل فارس احادیث فراوانی در منابع اهل سنت وجود دارد:

اگر دین به ستاره ثریا آویخته باشد، مردانی از فارس آن را به دست

خواهند آورد. (۲)

اگر علم در ستاره ثریا باشد، مردانی از فارس آن را به دست خواهند آورد. (۳)

اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، مردانی از سرزمین این (سلمان فارسی) آن را به دست خواهند آورد. (۴)

عالمان شیعه این احادیث را روایت نکرده اند و بخاری ها، مسلم ها، ترمذی ها و

۱- یبایع الرجل بین الرکن و المقام و لن یستحلّ البیت إلّا أهله فإذا استحلوه فلا تسأل عن هلکه العرب. (مسند احمد، ج۲، ص ۳۱۲)

۲- لوکان الدین معلّقاً بالثریّا لتناوله ناس من أبناء فارس. (المصنف لابن ابی شیبه، ج۷، ص ۵۹۳)

۳- لوکان العلم بالثریّا لتناوله أُناس من أبناء فارس. (مسند احمد، ج۲، ص ۴۲۰)

۴- لوکان الإیمان عند الثریّا لناله رجال من هؤلاء. (صحیح بخاری، ج۶، ص ۶۳؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۹۱)

احمـد بن حنبل ها آن ها را نوشـته انـد، وگرنه قفاری مدعی می شد شـیعیان فارسـی زبان می خواهند علم و دین و ایمان را به انحصار خود درآورند و دیگران را از آن منع نمایند.

پاسخ دوم: برخورد گزینشی قفاری با روایات

ثانیاً اگر حدیثی از همراهی نکردن اعراب با امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف سخن گفته، در احادیث متعدد دیگری به صراحت این مطلب نفی شـده است. ای کـاش قفـاری و همکـارانش برای نشـان دادن حسن ظن خود دست کم به یکی از این احادیث

اشاره می کردند.

کتاب دلائل الامامه به سند متصل از انس بن مالک روایت می کند:

روزی پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بر ما وارد شـد و چون علی را دید، دست خود را بر شانه او قرار داده، فرمود: ای علی، اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا این که مردی از خاندان تو به حکومت برسـد که به او مهدی گفته می شود. او به سوی خداوند بلندمرتبه هدایت می کند و عرب به وسـیله او هدایت می یابد؛ همچنان که تو کافران و مشرکان را از گمراهی هدایت کردی. (۱)

شیخ مفید نیز به سند متصل خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین حدیث می کند:

ندادهنده ای هنگام خروج قائم از آسـمان ندا می دهد که ای مردم، فرصت سـتمگران به پایان رسید و بهترین افراد امت محمد صلی الله علیه و آله و سـلم به حکومت رسـید. پس بشتابید به سوی مکه! در این هنگام نجبا از مصر، ابدال از شام و گروه ها از عراق که راهبان شب و شـیران روزنـد و قلب هاشان گویا پاره ای آهن است، به سوی او روانه می شونـد و میان رکن و مقام با او بیعت می کنند. (۲)

۱- یا علیّ! لولم یبق من الـدنیا إلّا یوم واحـد لطوّل الله ذلک الیوم حتّی یملک رجل من عترتک یقال له المهـدیّ یهدی إلی الله عزّوجلّ و یهتدی به العرب کما هدیت أنت الکفّار و المشرکین من الضلاله. (دلائل الامامه، ص ۴۶۹)

۲- إذا کـان عنـد خروج القائم ینادی مناد من السـماء أیّها الناس قطع عنکم مـدّه الجبّارین و ولی الأمر خیر اُمّه محمّـد صـلی الله علیه و آله و سـلم فـالحقوا بمکّه فیخرج النجبـاء من مصـر و الأبـدال من الشـام و عصـائب العراق رهبان باللیل لیوث بالنهار کان قلوبهم زبر الحدید فیبایعونه بین الرکن و المقام. (الاختصاص، ص ۲۰۸)

فضل بن شاذان به سند خود از امام باقر علیه السلام چنین روایت می کند:

سیصد و اندی نفر به تعداد اهل بدر میان رکن و مقام با قائم بیعت می کنند و در میان آنان نجیبان اهل مصر و ابدال اهل شام و اخیار اهل عراق وجود دارند و او به اندازه ای که خداوند بخواهد، خواهد ماند. (۱)

محمد بن سوید می گوید:

من و فطر بن خلیفه بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم. آن حضرت برای ما خرما آورد و ما از آن میل کردیم و حضرت با دست خود از آن به فطر می داد. آن گاه فرمود: «آن چه از ابی طفیل ـ رحمت خدا بر او باد ـ درباره ابدال برای من حدیث کردی چه بود؟» فطر عرض کرد: از ابوطفیل شنیدم که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ابدال از شام و نجبا از کوفه اند. خداوند آن ها را برای بدترین روز دشمنان ما گرد خواهد آورد. امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند شما را رحمت کند! بلا نخست بر ما وارد می شود، سپس بر شما، و آسانی ابتدا به ما رو می آورد و سپس به شما. خدای رحمت کند کسی را که ما را محبوب مردم قرار دهد و مبغوض آن ها نگرداند! (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در وصف اهل یمن می فرماید:

مردم سرزمین یمن قلب های رقیق و ایمان های استوار دارند. منصور که با

۱- یبایع القائم بین الرکن و المقام ثلاث مئه و نیف عدّه أهل بدر فیهم النجباء من أهل مصر و الأبدال من أهل الشام و الخیار من أهل العراق فیقیم ما شاء الله أن یقیم. (الغیبه للحجه، ص ۴۷۶)

۲- مُحَمَّدِ بْنِ سُوَیْدٍ الْأَشْعَرِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ فِطْرُ بْنُ خَلِیفَهَ عَلَی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَقَرَّبَ إِلَیْنَا تَمْراً فَأَکَلْنَا وَ جَعَلَ یُنَاوِلُ فِطْراً مِنْهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: کَیْفَ الْحَدِیثُ الَّذِی حَدَّثْتَنِی عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ رَحِمَهُ اللهُ فِی الْأَبْدَالِ؟ فَقَالَ: فِطْرٌ سَمِعْتُ أَبَا الطُّفَیْلِ یَقُولُ: سَمِعْتُ عَلِیّاً أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ الْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ النُّجَبَاءُ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ یَجْمَعُهُمُ اللهُ لِشَرِّ یَوْمٍ لِعَدُوِّنَا. فَقَالَ جَعْفَرٌ الصَّادِقُ علیه السلام: رَحِمَکُمُ اللهُ بِنَا یُبْدَأُ الْبَلَاءُ ثُمَّ بِکُمْ وَ بِنَا یُبْدَأُ الرَّخَاءُ ثُمَّ بِکُمْ رَحِمَ اللهُ مَنْ حَبَّبَنَا إِلَی النَّاسِ وَ لَمْ یُکَرِّهْنَا إِلَیْهِمْ. (الامالی للمفید، ص ۳۰)

هفتاد هزار نفر قیام می کند و جانشین من و جانشین وصی مرا یاری می دهد از آن هاست. (۱)

آن چه گذشت، پاره ای از روایاتی است که دانشمندان بزرگ شیعه همچون فضل بن شاذان، شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ نعمانی آن را در کتاب های خود ثبت کرده اند؛ روایاتی که از حضور عرب در جمع یاران امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف و بلکه در جمع ۳۱۳ یار ویژه آن حضرت که وزیران و امیرانند، گزارش می دهد. ای کاش قفاری متعصبانه و جانب دارانه به گزینش روایات نمی پرداخت و در کنار احادیثی که ذکر می کرد، دست کم به یک نمونه از این احادیث نیز اشاره می کرد.

پاسخ سوم: شمشیر امام مهدی بر گردن کشان عرب فرود خواهد آمد

درباره روایات مورد اشاره قفاری باید گفت محققان نیک می دانند طبق ضوابط علمی، با توجه به کثرت روایاتی که از حضور عرب در جمع یاران و همراهان امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف سخن می گویند، تنها حدیثی که بر حاضر نبودن حتی یک نفر از عرب در جمع سپاهیان حضرت دلالت دارد، به دلیل تعارض با مجموعه ای از احادیث، معتبر نیست. اگر روایات دیگر از درگیری، شدت و صلابت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با نژاد عرب سخن می گوید، منظور تمام اعراب نیست؛ بلکه اعرابی است که پس از آشکار شدن حقیقت، معاندانه و مغرضانه آن را انکار کنند و در برابر خواسته های الهی آن حضرت، سر تسلیم فرود نیاورند و در امر حکومت جهانی عدالت محور و فضیلت گستر حضرت اخلال ایجاد نمایند، همچنان که امام صادق علیه السلام می فرماید:

وای بر طغیان گران عرب از امری که نزدیک شده است! (۲)

البته روشن است که با وجود این معیار، میان اعراب و غیراعراب تفاوتی وجود

۱- قوم رقیقه قلوبهم راسخ إیمانهم و منهم المنصور یخرج فی سبعین ألفاً ینصر خلفی و خلف وصیّی. (کتاب الغیبه، باب۲، ص ۵۸)

۲- ویل لطغاه العرب من أمر قد اقترب. (الکافی، ج۱، ص ۳۷۰)

نخواهد داشت و هرکس بخواهد طغیان گری کند و سدّ مسیر حرکت آن حضرت گردد، چه عرب باشد و چه عجم، با عکس العمل شدید آن حضرت مواجه خواهد شد و هرکس، چه عرب و چه عجم، به ندای خدایی اش پاسخ مثبت دهد، حضرت صمیمانه از او استقبال خواهد کرد. به همین دلیل، تعدادی دیگر از روایات، در کنار جنگ امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با اعراب، از جنگ آن حضرت با فارس نیز سخن گفته اند. امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

سیزده شهر و طایفه با قائم می جنگند و قائم نیز با آن ها می جنگد: اهل مکه، اهل مدینه، اهل شام، بنی امیه، اهل بصره، اهل دست میسان، کردها، اعراب، ضبه، غنی، باهل، ازد و اهل ری. (۱)

بنابراین حدیث نژاد و زبان تعیین کننده نوع رفتار امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف نیست، بلکه عکس العمل انسان ها در برابر دعوت ها و روشن گری های آن حضرت نقش آفرین و تأثیرگذار است.

شبههٔ ۵۲. قتل عام قریش توسط امام مهدی

اشاره

قفاری پس از بیان روایاتی که به قتل اعراب توسط امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف می پردازند، می نویسد:

* و روایات شیعه، قبیله پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قریش را که برگزیدگان اصحاب آن حضرت متعلق به آن هستند، به صورت خاص ذکر کرده است که توسط قائم مشمول عملیات قتل قرار می گیرند. در ارشاد مفید (۲)از عبدالله بن مغیره از اباعبدالله علیه السلام

۱- ثلاث عشره مدینه و طائفه یحارب القائم أهلها و یحاربونه أهل مکّه و أهل المدینه و أهل الشام و بنواُمیّه و أهل البصره و أهل دست میسان و الأکراد و الأعراب و ضبه و غنی و باهله و أزد و أهل الری. (کتاب الغیبه، ص ۳۰۹)

۲- ویخصون قبیله رسول الله صلی الله علیه و سلم: قریش التی منها صفوه أصحابه بالذکر التفصیلی لعملیات القتل التی یجریها علیها القائم، ففی الإرشاد للمفید «عن عبدالله بن المغیره عن أبی عبدالله علیه السلام قال: إذا قام القائم من آل محمد علیه السلام أقام خمسمائه من قریش فضرب أعناقهم، ثم أقام خمسمائه فضرب أعناقهم، ثم خمسمائه أخری حتی یفعل ذلک ست مرات. قلت: ویبلغ عدد هؤلاء هذا؟ قال: نعم منهم ومن موالیهم».

چنین روایت شده است: «چون قائم خاندان محمد صلی الله علیه و آله و سلم قیام کند، پانصد نفر از قریش را به پا داشته، گردن می زند. سپس پانصد نفر دیگر را گردن می زند و سپس پانصد نفر دیگر را و شش بار این کار را تکرار می کند. عبدالله بن مغیره می گوید:

عرض کردم آیا تعدادشان این اندازه می شود؟ حضرت فرمودند: بله از آن ها

و از دوستانشان.» (۱)

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری مرسل است.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: وجود روایات مشابه در منابع اهل سنت

نه تنها عالمان شیعه، بلکه دانشمندان بزرگ اهل سنت روایات مورد نظر قفاری

را نیز آورده اند؛ برای نمونه، ابن حماد، استاد بخاری از امام علی علیه السلام چنین

حدیث می کند:

خداوند فتنه ها را توسط مردی از ما برطرف می سازد. او آن ها را خوار و ذلیل می کند و با آن ها جز با زبان شمشیر سخن نمی گوید. او شمشیر را هشت ماه بر دوش حمایل کرده، بسیار می کشد تا این که می گویند: به خدا سوگند این از فرزندان فاطمه نیست! اگر از فرزندان فاطمه بود، بر ما رحم می کرد. خداوند او را بر بنی عباس و بنی امیه مسلط می گرداند. (۲)

۱- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۶.

۲- یفرّج الله الفتن برجل منّا یسومهم خسفاً لایعطیهم إلّا السیف یضع السیف علی عاتقه ثمانیه أشهر هرجاً حتّی یقولوا و الله ما هذا من ولد فاطمه لوکان من ولدها لرحمنا یغریه الله بنی العباس و بنی اُمیّه. (الفتن، ص ۲۱۶)

افزون بر ابن حماد، سیوطی (۱) و متقی هندی (۲) این حدیث را روایت کرده اند.

ابن ابی الحدید معتزلی نیز از امام علی علیه السلام چنین روایت می کند:

به خاندان پیامبرتان نگاه کنید؛ اگر اقدامی نکردند شما نیز دست نگه دارید و اگر از شما یاری خواستند، یاری شان نمایید. بی تردید خداوند فتنه را توسط مردی از ما اهل بیت برطرف خواهد ساخت. پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان باد! او شمشیر را هشت ماه بر دوش گذاشته، از آن ها بسیار بسیار می کشد تا این که قریش می گوید: «اگر این از فرزندان فاطمه بود، بر ما رحم می ورزید.» خداوند او را بر بنی امیه مسلط می کند تا آن ها را خرد و شکسته نماید. «از رحمت خدا دور گردیده و هرکجا یافت شوند، گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیش تر بوده اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت.» (۳)

ابن ابی الحدید پس از نقل این روایت می نویسد:

این خطبه مستفیض و متداول است و گروهی از سیره نویسان آن را

نقل کرده اند.

پاسخ دوم: روایات مورد نظر ناظر به تبه کاران قریش است

اگرچه پاره ای از روایات بر کشته شدن تعدادی از قریش توسط امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف دلالت دارند، احادیث دیگر این مسئله را توضیح داده اند که این کشتن ها و کشته

۱- عرف الوردی.

۲- کنزالعمال، ج۱۴، ص ۵۸۹.

۳- فانظروا أهل بیت نبیّکم فإن لبدوا فالبدوا و إن استنصروکم فانصروهم فلیفرّجنّ الله الفتنه برجل منّا أهل البیت بأبی ابن خیره الإماء لایعطیهم إلّا السیف هرجاً هرجاً موضوعاً علی عاتقه ثمانیه أشهر حتّی تقول قریش لو کان هذا من ولد فاطمه لرحمنا یغریه الله بنی اُمیّه حتّی یجعلهم حطاماً و رفاتاً ملعونین أینما ثقفوا اُخذوا و قتلوا تقتیلا سنّه الله فی الذین خلوا من قبل و لن تجد لسنّه الله تبدیلاً. (شرح نهج البلاغه، ج۷، ص ۵۸)

شـدن ها به مؤمنان و صالحان قریش مربوط نیست، بلکه مخصوص فاجران، زنازادگان و مرتـدان قریش است. شایـد این تفکر عصـر جـاهلیت که انتسابـات قومی و قبیله ای معیـار ارزش و فضـیلت به شـمار می آیـد، در نهان خانه ذهن قفاری لانه کرده و همین، اعتراض ایشان به احادیث مورد نظر را برانگیخته که چرا قریش با وجود انتسابی که به پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم دارد، باید مجازات شود. اما ایشان باید بدانند آیاتی همچون ((تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ)) (۱)که آشکارا عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سـلم را نفرین می کند، این تفکر جاهلی را منسوخ کرد و آن را به زباله دان تاریخ سپرد. براساس آموزه های دین اسـلام، انتسابات قومی و قبیله ای مایه امتیاز نیست و تنها تقوا به آدمی عزت و کرامت می بخشـد: ((إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاکُمْ)). (۲)

پاره ای از احادیث که به کشته شدن برخی از قریش توسط امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف اشاره دارند، بدین قرارند:

امام علی علیه السلام فرمود:

پـدرم فـدای فرزنـد بهترین کنیزان باد! [او] آن ها را خوار می سازد و جام شـرنگ به آن ها می نوشانـد و به آنان جز شمشـیر مرگ آفرین نخواهـد داد. در این هنگـام فاجران قریش آرزو می کننـد که ای کاش دنیا و آن چه در آن است، از ایشان بود و آن را می دادند تا گناهانشان بخشوده شود، ولی ما از آن ها دست برنخواهیم داشت تا خداوند راضی شود. (۳)

امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

... سپس به سمت مدینه حرکت می کند و مردم نیز او را همراهی می کنند تا

۱- سوره مسد، آیه ۱.

۲- سوره حجرات، آیه ۱۳.

۳- بأبی ابن خیره الإماء یسومهم خسفاً و یسقیهم بکأس مصبره و لایعطیهم إلّا السیف هرجاً فعند ذلک تتمنّی فجره قریش لو أنّ لها مفاداه من الدنیا و ما فیها لیغفر لها لا نکّف عنهم حتّی یرضی الله. (کتاب الغیبه، ص ۲۳۴)

این که خدای بلندمرتبه راضی شود. پس او ۱۵۰۰ قریشی را می کشد که همگی زنازاده اند. (۱)

آن حضرت در حدیث دیگری می فرماید:

چون قائم قیام کرد و گروهی را به جهت بنی امیه به شام فرستاد، بنی امیه به روم می گریزند. رومیان به آن ها می گویند: «به شما اجازه ورود نمی دهیم مگر این که به آیین نصرانیت بگروید» و آن ها صلیب بر گردن هایشان می آویزند و وارد روم می شوند. چون رومیان با اصحاب قائم مواجه می شوند، درخواست امان و صلح می کنند. اصحاب قائم می گویند مشروط به این که کسانی را از ما که نزد شمایند به ما برگردانید و آن ها چنین می کنند و این همان کلام خداوند است که می فرماید: «مگریزید و به سوی آن چه در آن متنعم بودید و [به سوی] سراهایتان بازگردید! باشد که مورد پرسش قرار گیرید.» قائم از آن ها درباره گنج ها پرسش می کند، در حالی که او به آن داناتر است. پس آن ها می گویند: «ای وای بر ما که ما واقعاً ستمگر بودیم! سخنشان پیوسته همین بود تا آنان را درو شده بی جان گردانیدیم» با شمشیر. (۲)

این روایات تصریح کرده اند که فاجران، زنازادگان و مرتدان از قریش، مشمول شدت و صلابت مهدوی قرار می گیرند و حاشا که آن امام معصوم متعرض افراد بی گناه شود.

۱- ... یسیر إلی المدنیه فیسیر الناس حتّی یرضی الله عزّوجلّ فیقتل ألفاً و خمس مئه قریشاً لیس فیهم إلّا فرخ زنیّه. (دلائل الامامه، ص ۴۵۵)

۲- إذا قام القائم و بعث إلی بنی اُمیّه بالشام فهربوا إلی الروم فیقول لهم الروم لا ندخلنّکم حتّی تتنصّروا فیعلّقون فی أعناقهم الصلبان فیدخلونهم فإذا نزل بحضرتهم أصحاب القائم طلبوا الأمان و الصلح فیقول أصحاب القائم لانفعل حتّی تدفعوا إلینا من قبلکم منّا قال فیدفعونهم إلیهم فذلک قوله: (لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ(قال: یسألهم عن الکنوز و هو أعلم بها قال فیقولون (يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِدِينَ(بالسیف. (الکافی، ج۸، ص ۵۲)

شبهۀ ۵۳. کامل تر بودن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

نویسنده در ادامه می گوید:

* روایات آن ها بیت پاک نبوی را هم فروگذار نکرده، مصیبتی از مصائب منتظرشان دامن آن را هم می گیرد؛ زیرا آن ها گمان می کنند ام المؤمنین عایشه صدیقه و دختر صدیق و حبیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از روز قیامت از قبرش بیرون آورده می شود؛ زیرا او طبق افترای شیعه، از عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مستحق حد بوده است، ولی آن حضرت از اجرای آن خودداری کرده اند. (۱)

در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: «به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را قطع می کنم.» پس چگونه آن حضرت بر عایشه ترحم کرد، با این که خداوند می فرماید ((وَلاَ تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ)). پس آن حضرت بر عایشه حد را جاری نساخت، ولی قائمشان ــ آن چنان که شیعه می پندارد ــ در عصر پنداری رجعت، آن چه را برترین خلیفه ها از انجامش عاجز بود، اجرا خواهد کرد و این یعنی قائم از خاتم پیامبران، کامل تر و در اجرای دین خدا از کسی که به منزله اسوه عالمیان فرستاده شده، توان مندتر است. (۲)

آن چه گفته شد به صراحت در روایاتشان وجود دارد. ابن بابویه ــ بزرگ آن ها ــ از ابوبصیر روایت می کند که اباعبدالله علیه السلام در

۱- (ولا تنسی روایاتهم أن تخص البیت النبوی الطاهر ببائقه من بوائق منتظرهم حیث یزعمون أن أم المؤمنین الصدیقه بنت الصدیق حبیبه رسول الله صلی الله علیه و سلم تبعث من قبرها قبل یوم القیامه، وذلک لأنها ارتکبت ــ کما یفترون ــ حداً فی عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم، ولکن رسول الله لم یقم علیها الحد ــ کما یزعمون ــ .

۲- هو الذی یقول: «وأیم الله لو أن فاطمه ابنه محمد سرقت لقطعت یدها»، وقد أخذته الرحمه بها، مع أن الله سبحانه یقول: (وَلا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللهِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ(فلم یقم علیها الحد ولکن قائمهم یتولی تنفیذ ما عجز أفضل الخلیقه عن تنفیذه وذلک فی عصر الرجعه المزعوم ــ کما یفترون ــ . وهذا یعنی أن القائم أکمل من خاتم النبیین، وأقدر علی تحقیق دین الله ممن أرسل قدوه للعالمین.

وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الـدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْـرِکُونَ(فقـال: والله مـا نزل تأویلهـا بعـد ولا ینزل تأویلها حتی یخرج القائم علیه السـلام ... «أی أن القائم سیحقق ما عجز عنه الأنبیاء». (۱)هذا ما صـرح به بعض شیوخهم الکبار عندهم [وهو «الخمینی».] ــ فی هذا العصـر ــ واسـتنکره العالم الإسـلامی ــ کما سیأتی ــ . (۲)لک أنهم یزعمون أن ما عنـد القائم أضـعاف ما عنـد الأنبیاء من العلم، حتی جـاء فی بحـار الأـنوار وغیره «عن أبـان عن أبی عبـدالله قـال: العلم سـبعه وعشـرون حرفًا فجمیع ما جاءت به الرسـل حرفـان، فلم یعرف النـاس حـتی الیوم غیر الحرفین، فـإذا قـام قائمنـا أخرج الخمسه والعشـرین حرفًا فبثهـا فی النـاس، وضم إلیها الحرفین حتی یبثها سبعه وعشرین حرفًا». (۳)اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۶۹.

۱- تفسـیر آیه ((هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْـرِکُونَ)) فرمود: «به خدا سوگند تأویـل این آیه هنوز نیامـده است و نخواهـد آمـد تـا این که قـائم عجل الله تعال فرجه الشـریف خروج کنـد.» یعنی قائم مجری چیزی است که تمـام انبیـا از اجرای آن نـاتوان بودنـد. این مطلبی است که برخی از رهبران معاصـر به خیـال آن هـا بزرگشان، [خمینی] به آن تصریح کرده و همچنان که خواهد آمد، دنیای اسلام آن را محکوم نمود.

۲- اعتقاد یادشده از این باور سرچشـمه می گیرد که آن ها گمان می کنند، دانش قائم چندین برابر از دانش انبیا بیشتر است تا جـایی که در بحارالانوار و غیر آن چنین روایت شـده است: «ابان از اباعبـدالله چنین حـدیث می کنـد: دانش ۲۷ بخش است و تمـام آن چه پیامبران آورده انـد، دو بخش از آن است. پس مردم تا امروز جز دو بخش دانش را فرا نگرفته انـد و چون قائم ما قیام کند ۲۵ بخش دیگر آن را بیرون خواهـد آورد و میان مردم منتشـر خواهـد کرد و دو بخش دیگر را به آن ضـمیمه خواهد ساخت و تمام ۲۷ قسمت را میان مردم منتشر خواهد

۳- کرد.»

جاری سازد، ولی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف این کار را می کند و یا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست دینش را بر تمام ادیان غالب سازد، ولی امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف چنین خواهد کرد. اعتقاد به کامل تر و برتر بودن امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم لازمه چنین باوری است.

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به سه روایت استناد کرده است؛ روایت نخست _ که درباره حد خوردن عایشه است _ از نظر سندی ضعیف و غیرقابل اطمنیان است. (۱) بنابر این اشکال او از این جهت نیاز به پاسخ نخواهد داشت. روایت دوم که بر غلبه اسلام بر تمامی ادیان در عصر ظهور دلالت دارد به دلیل تأیید توسط طیف وسیعی از روایات (۲) به صدور آن از معصوم اطمینان حاصل می شود و نیازمند بررسی سندی نیست؛

اما روایت سوم که درباره گسترش علم در زمان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده،

ضعیف است. (۳)

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: اعتقاد اهل سنت به موفق نشدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به انجام برخی از اهداف خود

این اعتقاد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اجرای پاره ای از اهداف خود موفق نشدند و اهداف آن حضرت پس از رحلت حضرتش، توسط شخصیت های دیگری شکل واقعیت به خود خواهد گرفت، از مختصات شیعه نیست و در میان دانشمندان

۱- حدثنا محمد بن علی ماجیلویه عن عمه محمد بن أبی القاسم عن أحمد بن أبی عبدالله عن أبیه عن محمد بن سلیمان عن داود بن النعمان عن عبدالرحیم القصیر. (علل الشرائع، ج۲، ص۵۷۹) این حدیث به دلیل این که محمد بن سلیمان که مشترک بین افراد متعددی است ضعیف است (رجال طوسی، ص۳۵۳).

۲- الکافی، ج۱ص۴۳۲؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۱۷؛ الاحتجاج، ج۱، ص۳۸۲و... .

۳- موسی بن عمر بن یزید الصیقل عن الحسن بن محبوب عن صالح ابن حمزه عن ابان. (مختصر بصائر الدرجات، ص۱۱۷) این حدیث به دلیل مجهول بودن موسی بن عمر ضعیف است (رجال نجاشی، ص۴۰۵).

اهل سنت نیز وجود دارد. بنابراین اگر چنین باوری، اعتقاد به کامل تر بودن آن شخصیت ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را معنا دهد، این اشکال به عالمان اهل سنت نیز وارد است و پاسخ آنان به این اشکال پاسخ ما نیز خواهد بود. برای نمونه، بسیاری از مفسران اهل سنت در تفسیر آیه ((هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ)) (۱) که قفاری بدان اشاره دارد، دیدگاهی شبیه دیدگاه دانشمندان شیعی ارائه کرده اند.

درباره زمان تحقق وعده ای که در این آیه وجود دارد، یعنی غلبه اسلام بر تمام ادیان، مفسران اهل سنت سه دیدگاه مختلف ارائه کرده اند:

۱. وعده یادشده در زمان حیات رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تحقق یافت. محمد بن ادریس شافعی را از طرف داران این نظریه می توان برشمرد. (۲)

۲. وعده مورد نظر پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شکل واقعیت به خود گرفت. جصاص، قرطبی و باقلانی (۳) را از معتقدان به این دیدگاه می توان شمرد. جصّاص در این باره می نویسد:

این کلام خداوند «لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ» از دلایل نبوت است؛ زیرا خداوند از این واقعیت زمانی خبر داد که مسلمانان اندک، ضعیف، ترسان و مقهور بودند. ولی در عین حال این وعده به وقوع پیوست؛ زیرا در آن زمان یهودیت، نصرانیت، مجوسیت، صائبه، بت پرستان سند و غیر آن وجود داشتند، ولی از آن ها امتی باقی نماند، مگر این که مسلمانان بر آن ها پیروزی یافتند و آن ها را ذلیل کردند و بر تمام یا برخی از سرزمین هایشان غلبه یافتند و به مناطق دوردست کوچشان دادند و این تحقق عملی آیه شریفه ای است که خداوند در آن، به پیامبرش وعده داده که او را بر تمام ادیان غلبه دهد و می دانیم که

۱- سوره توبه، آیه ۳۳.
۲- احکام القرآن، ج۲، ص ۴۹.
۳- احکام القرآن، ص ۳۳.

جز خداوند بلندمرتبه از غیب آگاه نیست و او جز پیامبرانش را از غیب آگاه نمی سازد. پس این دلیل روشنی بر صحت نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

اگر سؤال شود چگونه این، غلبه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر تمامی ادیان است، با این که غلبه مورد نظر پس از رحلت آن بزرگوار اتفاق افتاد، پاسخ این است که خداوند به پیامبرش وعده داد که دینش را بر ادیان دیگر غلبه دهد [نه رسولش را] چراکه فرمود: ((هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ)) یعنی دین حق را بر تمام ادیان غالب سازد [ضمیر لیظهره به دین الحق برمی گردد نه رسول] افزون بر این که اگر مراد پیروز کردن رسول باشد، باز هم درست است؛ زیرا وقتی خداوند دینش و مؤمنان به آن را بر دیگر ادیان غلبه بخشید، جایز است که گفته شود پیامبرش را غالب کرد؛ همچنان که اگر لشکری سرزمینی را بدون جنگ فتح کند، می توان گفت: خلیفه آن سرزمین را فتح کرد، گرچه خود او در جنگ حاضر نباشد؛ زیرا لشکر به دستور او چنین کرده است. (۱)

قرطبی نیز در این باره می نویسد:

از خبرهای غیبی که جز از طریق وحی نمی توان از آن اطلاع یافت، وعده ای است که خداوند به پیامبرش داد که دینش را بر تمام ادیان غالب می گرداند: ((هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ)) و خداوند این وعده را عملی ساخت. ابوبکر هنگامی که سپاهیانش را گسیل می داشت، به آن ها این وعده خداوند را گوشزد می کرد تا به پیروزی اطمینان و به ظفر یقین داشته باشند و عمر نیز چنین می کرد؛ پس همواره پیروزی از شرق و غرب و خشکی و دریا فرود می آمد. (۲)

۳. وعده غلبه اسلام بر تمام ادیان در آخرالزمان، توسط حضرت عیسی علیه السلام و

یا امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف عملی خواهد شد. مفسرانی همچون ابن عباس، مجاهد،

۱- احکام القرآن، ج۳، ص ۵۹۱.

۲- تفسیر قرطبی، ج۱، ص ۷۴.

سدی، ابن ابی حاتم رازی، سمرقندی، سمعانی، آلوسی و ابن جریر طبری (۱) چنین دیدگاهی دارند.

ابولیث سمرقندی در تفسیر آیه مورد نظر می نویسد:

... و ابن عباس گفته است: «لیظهره علی الدین کلّه» یعنی پس از نزول عیسی علیه السلام کسی باقی نمی ماند، مگر این که به دین اسلام می گرود. (۲)

ابن ابی حاتم رازی می نویسد:

وجه سوم در تفسیر این آیه، این است که روایت کرد مرا علی بن حسین از مقدمی از معمر از لیث که مجاهد در تفسیر «لیظهره علی الدین کلّه» گفت: این نخواهد بود، مگر این که هیچ یهودی و نصرانی و صاحب دینی جز دین اسلام باقی نماند و گوسفند از گرگ، گاو از شیر، انسان از مار، در امان باشد و موشی انبان نجود و تا این که جزیه برداشته شود؛ صلیب شکسته گردد و خوک کشته شود و این معنای «لیظهره علی الدین کلّه» است. (۳)

سمعانی نیز در تفسیر آیه مورد نظر چنین می نویسد:

مفسران گفته اند: این هنگام نزول عیسی بن مریم علیه السلام رخ می دهد و کسی در زمین باقی نمی ماند، مگر این که مسلمان می شود. (۴)

آلوسی نیز پس از طرح دو احتمال درباره مرجع ضمیر «لیظهره» (رسول و دین الحق) می نویسد:

اکثر مفسران احتمال دوم را پذیرفته اند و گفته اند: این غلبه هنگام نزول عیسی علیه السلام رخ خواهد داد و در آن زمان دین دیگری به جز دین اسلام باقی نخواهد ماند. (۵)

۱- جامع البیان، ج۲۶، ص ۱۴۱.

۲- تفسیر سمرقندی، ج۲، ص ۵۴.

۳- تفسیر ابن ابی حاتم، ج۶، ص ۱۷۸۶.

۴- تفسیر سمعانی، ج۲، ص ۳۰۴.

۵- تفسیر آلوسی، ج۱۰، ص ۸۶.

ابن جوزی پس از طرح احتمال رجوع ضمیر «لیظهره» به «دین الحق» می نویسد:

طبق این احتمال در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد: اول این که خداوند اسلام را بر دیگر ادیان غلبه دهد. اما در چه زمانی؟ در این باره دو دیدگاه وجود دارد: ۱. این هنگام نزول عیسی علیه السلام است که تمام انسان ها از او پیروی می کنند و تمام ملت ها به یک ملت مبدل می شوند و همگی به اسلام می گروند یا جزیه می دهند. این نظر ابوهریره و ضحاک است. ۲. این وعده هنگام خروج مهدی عملی خواهد شد. سدی این نظر را اختیار کرده است. (۱)

از آن چه گذشت، روشن شد که به اعتقاد بسیاری از مفسران اهل سنت، وعده ای که در آیه شریفه ((هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَی وَدِینِ الْحَقِّ لِیظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ)) به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داده شد، در زمان آن حضرت عملی نشده است. از میان این بسیار، اکثر بر این عقیده اند که وعده یادشده در آخرالزمان و در عصر حضرت عیسی علیه السلام تحقق خواهد یافت و این دیدگاه به هر دو صورت آن با دیدگاه شیعه در اصل این که این مهم توسط شخصیت یا شخصیت هایی غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم عملی خواهد شد، اشتراک نظر دارد. اگر لازمه این دیدگاه نقص در وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و کامل و برتر بودن شخصیت مجریان این وعده الهی از شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد، اهل سنت نیز به این اشکال مبتلا هستند. با وجود این، تنها دیدگاه شیعه را منعکس کردن و به آن خرده گرفتن و چشم از دیدگاه مشابه اهل سنت بستن، جز خروج از مسیر انصاف در داوری چیز دیگری نیست. و ای کاش قفاری اندکی از آن همه وقتی را که صرف خرده گرفتن بر دیدگاه دانشمندان شیعی کرده، به مطالعه منابع اهل سنت اختصاص می داد و اگر چنین می کرد، نه عِرض خود می برد و نه زحمت ما می داشت.

پاسخ دوم: کامل بودن شخصیت مستلزم دست یابی به تمام اهداف نیست

گذشته از پاسخ نقضی یادشده، پاسخ حلّی این اشکال چنین خواهد بود که برقرار

۱- زادالمسیر، ج۳، ص ۲۹۰.

کردن تلازم میان تحقق وعده غلبه اسلام بر دیگر ادیان در عصر ظهور امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف و کامل تر بودن آن حضرت از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بی اساس و بی مبنای منطقی است؛ زیرا گاهی شخصیت هایی بلندمرتبه، ایده هایی بزرگ ابداع می کنند و زمینه ها و بسترهای آن را تا حد ممکن فراهم می نمایند اما ایجاد تمامی شرایط لازم برای تحقق آن ایده نیازمند گذر زمان است تا جوامع انسانی در کشاکش حوادث و رویدادهای تلخ و شیرین ارتقا یابند و انسان ها به بلوغ و رشد مطلوب برسند و پس از فراهم شدن زمینه های لازم، شخصیت بزرگ دیگری که به عظمت ابداع کننده آن ایده نیست، مدیریت جامعه را به عهده می گیرد و جامعه را به سوی آرمان مورد نظر هدایت می کند. پس این گونه نیست که همیشه شخصیت های بلندمرتبه، به اجرای تمامی اهداف خود موفق شوند. این واقعیت را نباید فراموش کرد که لزوماً همواره زمینه های وضعیت مطلوب برای رادمردان الهی مهیا نبوده و گاه بخش وسیعی از عواملی که برای تحقق یک ایده لازم می آید، از محدوده قدرت آن ها خارج بوده است. از این رو، عملی نشدن پاره ای از آرمان های مردان بزرگ را نمی توان دلیل نقص آنان گرفت و از آن سو، عملی شدن آن آرمان ها توسط دیگران را به معنای کامل تر بودن آن دیگران نمی توان پنداشت. برای نمونه، همه دانشمندان اهل سنت، به جز انگشت شماری، بر این عقیده اند که مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در آخرالزمان خروج خواهد کرد و جهان را پس از آن که از ظلم و ستم آکنده شده، از عدل و داد سرشار خواهد کرد. بی گمان، گسترش عدالت در سرتاسر گیتی از آرمان هایی است که تمامی انبیا و از جمله رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن را تعقیب کرده اند و در مسیر تحقق آن به اندازه توان کوشیده اند، ولی به دلیل فقدان زمینه های لازم به این مهم دست نیافته اند. حال آیا می توان با استناد به این باور، اعتقاد برتری مهدی موعود علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به اهل سنت نسبت داد؟

گسترش قلمرو سرزمین های اسلامی نمونه دیگر در عصر خلفاست که اهل سنت

برای فرار از بدعت و غیرمشروع بودن اقدام خلفا باید آن را از آرمان های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بدانند؛ آرمانی که آن حضرت فرصت عملی ساختن آن را پیدا نکرد و توسط خلفا شکل واقعیت به خود گرفت. حال آیا با استناد به این مطلب می توان چنین وانمود کرد که به باور اهل سنت، خلفا برتر و کامل تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند؛ زیرا آن چه را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست انجام دهد، عملی ساختند. بی تردید پاسخ منفی است. بنابراین، چیره شدن دین اسلام به دست امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف بر همه ادیان و اجرای همه حدود الهی و...، به رغم این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به اجرای آن ها موفق نشدند، برتری امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را نشان نمی دهد.

توضیح حدیث «العلم سبعه و عشرون حرفاً»

درباره حدیث «العلم سبعه و عشرون حرفاً...» باید گفت که این روایت، به دو صورت متفاوت معنا می شود: اول این که همه دانش انبیا، دو قسمت از ۲۷ قسمت مجموعه دانش بوده و دوم این که تمام دانش انبیا برای بشر، دو بخش از ۲۷ بخش دانش بوده است. بنابر معنای دوم، حدیث مورد نظر درصدد بیان میزان دانش انبیا نیست و همچنان که در این باره چیزی را ثابت نمی کند، چیزی را هم نفی نمی سازد، بلکه تنها ناظر به این است که انبیا دو قسمت از ۲۷ قسمت دانش را برای بشر به ارمغان آوردند. بنابراین، ممکن است انبیا مجموعه دانش ها را در اختیار داشته باشند، اما به دلیل فقدان بلوغ فکری بشر، تنها به عرضه اندکی از آن بسنده کرده باشند. وجود جمله «فجمیع ما جاءت به الرسل» احتمال دوم را تأیید می کند. این جمله نشان می دهد که آن چه انبیا آورده اند و به بشر عرضه کرده اند، دو بخش از آن است، نه آن چه انبیا می دانسته اند. جمله بعد یعنی «فلم یعرف الناس حتّی الیوم غیر الحرفین» قرینه مناسبی است که نشان می دهد جمله قبل در مقام بیان میزان دانش انبیا نیست، بلکه علومی را بیان می کند که انبیا بر بشر عرضه نموده اند؛ یعنی چون انبیا دو قسمت از ۲۷ قسمت علم را برای بشر به ارمغان آورده اند، پس مردم از غیر این

دو قسمت آگاهی نداشته اند. دست کم احتمال دوم نیز در معنای حدیث می رود. بنابراین، خرده گیری قفاری نسنجیده است.

شبهۀ ۵۴. قتل عام اهل سنت توسط امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

قفاری در ادامه چنین می نویسد:

* و عملیات تهاجم خون بار هراس انگیزی که شیعۀ اثناعشری آرزوی تحقق آن توسط مهدی را در سر می پرورانند، همۀ گروه ها و نژاد ها را به جز شیعه شامل می شود؛ چراکه قائمشان خروج می کند در حالی که «خون خواه، غضب ناک و محزون است... شمشیرش را از نیام کشیده، بر دوش می گذارد» و شروع به کشتن می کند. پس اهل سنت که روایات شیعه گاهی اوقات از (۱)آن ها به عنوان مرجئه تعبیر می کنند را درو می کند تا جایی که امامشان می گوید: «وای بر این مرجئه فردا که قائم ما قیام کند به که پناه می برند» و او هیچ کس را استثنا نکرده، مگر کسانی را که توبه کنند، یعنی مذهب آن ها را اختیار کند. او چنین ادامه می دهد: «هرکسی که توبه کند، خداوند توبه اش را می پذیرد و هرکس پنهانی انفاق بورزد، خداوند جز او را [از رحمت خود] دور نمی کند و کسی که چیزی را آشکار کند، خداوند خونش را می ریزد. سپس افزودند: به کسی که جانم در دست اوست سوگند، آن ها را سر می برد، همچنان که قصاب گوسفندش را سر می برد و به حلق خود اشاره کردند.»

و گاه روایاتشان اهل سنت را نواصب می نامد و می گوید: «چون قائم قیام کرد تمام ناصبی ها را بر آن حضرت عرضه می کنند، پس اگر (۲)به اسلام که همان ولایت است،

۱- وعملیه الاجتیاح الدموی الرهیب التی تحلم بها الشیعه الاثنا عشریه علی ید مهدیهم تکاد تتناول کل الفئات والأجناس البشریه باستثناء طائفتهم، حیث یخرج قائمهم «موتوراً غضبان أسفاً... یجرد السیف علی عاتقه» ویبدأ القتل، فیحصد أهل السنه الذین تلقبهم أخبار الشیعه _ أحیاناً _ بالمرجئه حتی قال إمامهم: «ویح هذه المرجئه، إلی من یلجؤون غداً إذا قام قائمنا» ولم یستثن من ذلک إلا من تاب، أی دخل بمذهبهم فقال: «من تاب تاب الله علیه، ومن أسر نفاقًا فلا یبعد الله غیره، ومن أظهر شیئًا أحرق الله دمه. ثم قال: یذبحهم والذی نفسی بیده کما یذبح القصاب شاته _ وأومأ بیده إلی حلقه _ ».

۲- تسمیهم أحیانًا بالنواصب وتقول: «فإذا قام القائم عرضوا کل ناصب علیه فإن أقر بالإسلام وهی الولایه وإلا ضربت عنقه أو أقر بالجزیه فأداها کما یؤدی أهل الذمه».

اقرار کرد و الّا گردن زده می شود یا این که جزیه را بپذیرد و آن را مانند اهل ذمّه بپردازد.

لیکن براساس برخی از روایاتشان از آن ها جزیه قبول نمی شود آن چنان که از اهل ذمه پذیرفته می شود. از امامشان درباره وضعیت اهل ذمه در دولت قائم سؤال شد او گفت: «با آنان صلح می شود آن چنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنان صلح کرد، آنان با دست خود در حالی که کوچک می شوند جزیه می دهند.» (۱)

در مورد سایر انسان ها که رافضی نیستند، چنین گفته است: «مخالفان ما در دولت ما بهره ای ندارند. خداوند خون آن ها را هنگام قیام قائم ما بر ما حلال کرده است» تا جایی که قائمشان شیعیان زیدی را که اهل غلو نباشند، تعقیب کرده، می کشد. روایاتشان در این باره چنین می گوید: «چون قائم قیام کند به کوفه می رود. ده هزار و اندی نفر از کسانی که به نام بتریه معروفند، سلاح به دست از آن جا خارج می شوند و می گویند از همان راهی که آمده ای بازگرد، ما به فرزندان فاطمه نیازی نداریم. پس او شمشیر می کشد و همه آن ها را می کشد» بلکه او بی گناهان را نیز می کشد. روایاتشان می گوید: «چون قائم خروج کرد، فرزندان قاتلین حسین را به خاطر رفتار پدرانشان می کشد» و همچنین قائمشان «کاری جز کشتن ندارد و کسی را باقی نمی گذارد» و «از کسی درخواست توبه نمی کند». (۲)

۱- کن بعض روایاتهم تقول بأن الجزیه لا تقبل منهم کما تقبل من أهل الذمه، فقد سئل إمامهم عن وضع أهل الذمه فی دوله القائم فقال: «یسالمهم کما سالمهم رسول الله صلی الله علیه و سلم ویؤدون الجزیه عن ید وهم صاغرون».

۲- ما غیرهم من المخالفین للرافضه فقال فیه: «ما لمن خالفنا فی دولتنا من نصیب، إن الله قد أحل لنا دماءهم عند قیام قائمنا». حتی إن قائمنا یتتبع الشیعه الزیدیه غیر الغلاه، فیقتلهم. تقول أخبارهم: «إذا قام القائم علیه السلام سار إلی الکوفه فیخرج منها بضعه عشر آلاف أنفس _ کذا _ یدعون البتریه علیهم السلاح فیقولون له: ارجع من حیث جئت فلا حاجه لنا فی بنی فاطمه فیضع فیهم السیف حتی یأتی علی آخرهم» ... بل إنه یقتل من لا ذنب له. تقول روایاتهم: «إذا خرج القائم قتل ذراری قتله الحسین بفعل آبائها». وهکذا فإن قائمهم «لیس شأنه إلا القتل لا یستبقی أحدًا» «ولا یستتیب أحدًا».

و پاره ای از روایاتشان خون ریزی او ــ البته از غیر طایفهٔ خودش ــ را این چنین به تصویر کشیده است: «اگر مردم می دانستند وقتی قائم خروج کرد چه می کند، بیشترشان دوست داشتند او را نبینند از بس که مردم را می کشد... تا آن جا که بسیاری از مردم می گویند این از خاندان محمد نیست، اگر از خاندان محمد بود رحم می ورزید.» طبق این احادیث قائم از شیوهٔ رحمت و عدالتی که اهل بیت بدان معروفند، خارج (۱)می شود. (۲)

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسمت به روایات متعددی استناد کرده است و گرچه اصل مسئله برخورد قاطعانه و با صلابت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با دشمنان آن حضرت و جنگ هایی که ایشان با دشمنان خدا خواهند داشت، در روایات متعددی گزارش شده است. از این رو این مطلب اثبات پذیر است؛ لیکن جزئیات این مسئله که در همه روایات از آن یاد نشده، نیازمند بررسی است و تا دلیل معتبری نتوان بر آن اقامه کرد نمی توان نسبت به آن ادعای قاطعانه ای داشت. بنابراین چاره ای جز بررسی سند روایات مورد نظر قفاری نداریم.

روایت نخست ــ که طبق آن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شمشیر به دوش می گیرند و... ــ ضعیف است. (۳)
روایت دوم ــ که درباره مرجئه است ــ نیز مانند روایت نخست

۱- تصور بعض روایاتهم مبلغ ما یصل إلیه من سفک دماء الناس (من غیر طائفته) حتی تقول: «لو یعلم الناس ما یصنع القائم إذا خرج لأحب أکثرهم ألا یروه مما یقتل من الناس... حتی یقول کثیر من الناس: لیس هذا من آل محمد، لو کان من آل محمد لرحم»

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۷۲ ــ ۱۰۶۹.

۳- اخبرنا أحمد بن محمد بن سعید، قال: حدثنا أبو عبدالله یحیی بن زکریا بن شیبان، عن یونس بن کلیب، عن الحسن بن علی بن أبی حمزه، عن أبیه، عن أبی بصیر. (کتاب الغیبه، ص۳۱۹) این حدیث به دلیل ضعیف بودن حسن بن علی بن ابی حمزه (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص۸۲۷) و علی بن ابی حمزه (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص۷۴۲) ضعیف است.

ضعیف است. (۱) روایت مربوط به مواجهه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با ناصبی ها سند معتبری دارد. (۲) روایت بعد ــ که مربوط به جزیه است و طبق آن مخالفان در دولت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نصیبی ندارند ــ مرسل و غیرقابل اعتماد است. پنجمین روایت ــ که درباره مواجهه امام با زیدیه است ــ نیز مرسل است. روایت بعد که درباره کشته شدن اولاد قاتلان امام حسین علیه السلام است، معتبر است. (۳) قفاری در ادامه به سه روایت دیگر اشاره کرده است که طبق اولین آن ها امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کاری جز کشتن ندارد (۴) و طبق روایت دوم، آن حضرت از کسی درخواست توبه نمی کند. (۵) بر اساس سومین روایت نیز اگر

۱- اخبرنا أحمد بن محمد بن سعید بن عقده، قال: حدثنا علی بن الحسین التیملی من کتابه فی صفر سنه أربع وسبعین ومائتین، قال: حدثنا العباس بن عامر بن رباح الثقفی، عن موسی بن بکر، عن بشیر النبال. (کتاب الغیبه، ص۲۹۳) این حدیث به دلیل مجهول بودن بشیر نبال (خلاصه الاقوال، ص۷۹) ضعیف است. این روایت با سند دیگری در کافی (ج۸، ص۸۰) آمده که آن هم به دلیل مجهول بودن عبد الحمید واسطی (رجال طوسی، ص۱۳۹) ضعیف است.

۲- عده من اصحابنا، عن أحمد بن محمد (ثقه: رجال نجاشی، ص۸۲)، عن ابن محبوب (ثقه: الفهرست، ص۹۶)، عن الأحول (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۲۵) عن سلام بن المستنیر (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۹، ص۱۸۱). (الکافی، ج۸ ص۲۲۷)

۳- حدثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه (ثقه: خلاصه الاقوال، ص۷۰) قال: حدثنا علی ابن إبراهیم (ثقه: رجال نجاشی، ص۲۶۰)، عن أبیه (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۹۱) عن عبدالسلام بن صالح الهروی (ثقه: رجال نجاشی، ۲۴۵). (علل الشرائع، ج۱، ص۲۲۹)

۴- أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید بن عقده، قال: حدثنی أحمد بن یوسف بن یعقوب أبو الحسن الجعفی من کتابه، قال: حدثنا إسماعیل بن مهران، قال: حدثنا الحسن بن علی بن أبی حمزه، عن أبیه ووهیب بن حفص، عن أبی بصیر. (کتاب الغیبه، ص۲۶۲) این روایت به دلیل ضعیف بودن حسن بن علی بن ابی حمزه (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص۸۲۷) و علی بن ابی حمزه (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص۷۴۲) ضعیف است.

۵- أخبرنا علی بن الحسین، قال: حدثنی محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن حسان الرازی، عن محمد بن علی الکوفی، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن عبدالله بن بکیر، عن أبیه، عن زراره. (کتاب الغیبه، ص۲۳۶) این حدیث به دلیل مجهول بودن محمد بن حسان (معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۲۰۳) و ضعیف بودن محمد بن علی کوفی (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص۸۲۳) ضعیف است.

مردم می دانستند امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چقدر از انسان ها را می کشد، بیشترشان دوست داشتند آن حضرت را نبینند؛ (۱) اما هردو روایت یادشده ضعیف و غیرقابل اعتمادند. بر اساس آن چه گذشت، روشن شد که عمده اشکالات قفاری مستند به روایات ضعیف است.

نقد و بررسی محتوایی

اشاره

خواننده ای که مطالب آقای قفاری را می خواند امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را چنین تصوّر می کند: امام مهدی شیعیان کسی است که با خشونت تمام و بدون کمترین مدارا و نرمشی با مخالفان خود برخورد می کند و برای راهنمایی و هدایت آنان به هیچ اقدام سازنده و روشن گرانه ای دست نمی زند. از این رو، به جز شیعیان که به او می پیوندند و از برکات عصر ظهور بهره مند می شوند، سایر انسان ها از این نعمت ها بهره ای نمی برند و بلکه طعمهٔ شمشیر آن حضرت می شوند. این تصویر از سه جزء تشکیل شده است.

نقد مطلب اول

۱. گرچه تعدادی از روایات، شمشیر بُرنده امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف و اقدامات قاطعانه آن حضرت را توصیف کرده اند و به تفصیل از جنگ های آن حضرت و افراد یا گروه هایی که به دست سپاهیان او کشته می شوند سخن گفته اند، روایات بسیار دیگری نیمهٔ دیگر شخصیت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را به تصویر کشیده اند و از رحمت آن حضرت و رأفت و مهربانی اش سخن ها گفته اند و توضیح داده اند که در دل دریایی او چیزی جز عشق به انسان ها وجود ندارد، او همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خوبی هایش را از

۱- أخبرنا علی بن الحسین، قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن حسان الرازی، عن محمد بن علی الکوفی، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن العلاء، عن محمد بن مسلم. (کتاب الغیبه، ص۲۳۸) این حدیث به مشکل حدیث پیشین مبتلاست.

هیچ کس دریغ نمی کند و برای هدایت انسان ها تمام توان خود را به کار می گیرد. گزینش معنادار روایاتی که نیمۀ اول شخصیت آن حضرت را ترسیم می کنند و وانهادن دیگر روایات نشان دهندۀ نهایت انصاف امانت داری آقای قفاری است. برای نمونه، از احادیثی که نیمۀ دوم شخصیت آن حضرت را ترسیم کرده اند، به این روایات می توان اشاره کرد:

حدیث لوح که مشتمل بر حدیث قدسی است، پس از تصریح به اسامی تک تک امامان معصوم علیهم السلام امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را «رحمه للعالمین» یاد کرده است:

... و از او (محمد الهادی علیه السلام) حسن، دعوت کننده به راهم و خزانه علمم را خارج می سازم و آن را با فرزندش محمد که مایه رحمت برای عالمیان است تکمیل می کنم. (۱)

امام صادق علیه السلام در حدیثی کلام گهربار امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را چنین منعکس می کند:

... اگر من همان رحمت پروردگارتان که همه چیز را فرا گرفته نبودم، با شما به سوی آن ها باز می گشتم. (۲)

بنابر زیارتی که از ناحیۀ مقدسه وارد شده، از آن حضرت با تعابیری همچون «الغوث» (پناه)، «الرحمه الواسعه» (رحمت فراگیر) و «سفینه النجاه» (کشتی نجات) یادشده است. (۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز آن حضرت را مایۀ فرح ناکی ساکنان زمین و آسمان یاد کرده اند:

چگونه هستید زمانی که از آمدن مهدی ناامید می شوید، ناگاه به سان خورشید بر شما آشکاری شود و اهل آسمان و زمین از آمدن او خرسند شوند. (۴)

۱- ... و اُخرج منه الداعی إلی سبیلی و الخازن لعلمی الحسن و اُکمل ذلک بإبنه محمّد رحمه للعالمین. (الامامه و التبصره، ص ۱۰۵)

۲- ... فلولا أنّ رحمه ربّکم وسعت کلّ شئ و أنا تلک الرحمه لرجعت إلیهم معکم. (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱)

۳- مفاتیح الجنان، زیارت آل یاسین.

۴- کیف أنتم إذا استیأستم من المهدیّ فیطّلع علیکم مثل قرن الشمس یفرح به أهل السماء و الأرض. (دلائل الامامه، ص ۴۶۸)

امام باقر علیه السلام او را دفع کننده بلاها از بندگان خداوند در شرق و غرب عالم معرفی کرده است:

در روی زمین گاهی با ابر به سیاحت می پردازد و گاهی با باد. و زمین برای او پیچیده می شود، بلاها را در شرق و غرب زمین از مردم و شهرها دفع می کند. (۱)

به تعبیری دیگر از امام صادق علیه السلام تمام بندگان خداوند دست مهربان آن حضرت را بر سر خود احساس می کنند و در پرتو آن عقل ها و خردهاشان جمعیت و رشد می یابد:

چون قائم ما قیام کند خداوند دستش را بر سر بندگان گذارد، پس عقولشان را جمع کند و خردشان کامل شود. (۲)

احادیث متعدد دیگری خلق و خوی آن حضرت را محمدی صلی الله علیه و آله و سلم معرفی کرده اند؛ همان محمدی که خداوند متعال در توصیف مهربانی و غم خواری او چنین فرمود:

شاید، اگر به این سخن ایمان نیاورند، تو جان خود را از اندوه، در پی گیریِ [کار]شان تباه کنی. (۳)

از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این باره فرموده است:

مهدی از فرزندان من است نامش نام من و کنیه اش کنیه من است او شبیه ترین مردم به من است از نظر خلقت و خلق و خو. (۴)

و امام علی علیه السلام نیز با اشاره به امام حسین علیه السلام می فرماید:

۱- أنّه یسیح فی الدنیا کلّها علی السحاب مرّه و علی الریح اُخری و تطوی له الأرض مرّه فیدفع البلایا عن العباد و البلاد شرقاً و غرباً. (الخرائج و الحوائج، ص ۹۳۱)

۲- إذا قام قائمنا وضع الله یده علی رءوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت به أحلامهم. (الکافی، ج۱، ص ۲۵)

۳- (فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَی آثَارِهِم إِن لَّمْ یُؤْمِنُوا بِهذَا الْحَدِیثِ أَسَفاً(. (سوره کهف، آیه ۶)

۴- المهدّی من ولدی اسمه اسمی و کنیته کنیتی أشبه الناس بی خَلقاً و خُلقاً. (الامامه و التبصره، ص ۱۱۹)

به زودی خداونـد از صـلب او مردی را بیرون می آورد که هم نـام پیامبر شـماست و شبیه ترین مردم از نظر خلقت و اخلاق به اوست. (۱)

وجود جنبه های رحمت و رأفت از سویی و شـدت و صـلابت از سوی دیگر در امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشـریف نشان دهنـدهٔ اعتـدال و کمـال یـافتگی شخصـیت آن حضـرت است؛ چرا که او در برابر مؤمنـان و صالحـان نرم خو و مهربان است و سرکشان و تجاوزگرانی را که نه به دعوت ها پاسخ می دهند و نه از هشدارها عبرت می گیرند، همچون طبیبی مشـفق داغ می نهـد و داغ او نه از سـر تشـفّی خاطر و فرونشاندن کینه که برای مداوا و درمان است و از همین روست که خداوند بلند مرتبه از سویی به رحمـان و رحیم توصـیف می شود و از سوی دیگر، به «شدیـد العقاب» (۲) و «شدید العذاب»، (۳) همچنان که قرآن کریم در جـایی از رسول گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم با عنوان ((بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَحِیمٌ)) (۴) یاد می کنـد و در جـایی دیگر به او دسـتور می دهـد که بـا کافران و منافقان قاطعانه برخورد کنـد: ((یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِـدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ)). (۵)

با توضـیحات یادشـده روشن شـد که قفاری در قضاوت طریق انصاف نپیموده است؛ چرا که تنها از روایاتی سـخن گفته که به رفتارهای قهرآمیز امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف اشارت دارند، در حالی که در اخلاق و سیرهٔ آن حضرت جلوه های فراوانی از رحمت و مهرورزی نیز وجود دارد.

نقد مطلب دوم

نکتـهٔ دیگری از سـخنان قفاری به دست می آیـد که البته به آن تصـریح نکرده است. وی اقدامات قاطعانه امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را خشونت بار و غیرمنطقی یاد می کند؛ چرا که

۱- سیخرج الله من صلبه رجلًا باسم نبیکم شبهه فی الخَلق و الخُلق. (کتاب الغیبه، ص ۲۲۲)

۲- سوره بقره، آیه ۱۹۶.

۳- سوره بقره، آیه ۱۶۵.

۴- سوره توبه، آیه ۱۲۸.

۵- سوره توبه، آیه ۷۳.

این اقـدامات به روشن گری و هـدایت مسبوق نیست و گویا آن حضرت بیش از آن که دغدغه هـدایت داشته باشد، در پی کشتن و قلع و قمع کردن است. این دیـدگاه نقـد می پذیرد، چنان که براساس سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام اساسی ترین آرمان امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف هدایت و سازندگی خواهد بود و از این رو، پیش از هر نوع اقدام جهادی به دعوت و روشن گری خواهـد پرداخت و به سوی همهٔ مسلمین و بلکه عموم بشر دست یاری دراز خواهد کرد. برای نمونه، امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

بر پیروان هیچ دینی وارد نمی شوند، مگر این که آن ها را به خدا، اسلام و اقرار به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دعوت می کند. (۱)

امام باقر علیه السلام فرموده است:

پس مردم را به سوی کتاب خدا و سنت پیامبرش فرا می خواند. (۲)

امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در مسیر دعوت گری از تمام ظرفیت ها استفاده خواهد کرد و حتی از ابزار معجزات نیز بهره خواهد برد. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

هیچ یک از معجزات پیامبران و اوصیا نیست، مگر این که خداوند برای تمام شدن حجت بر دشمنان مثل آن را بر دستان قائم ما جاری می سازد. (۳)

بنابر آن چه گذشت، برخلاف تصور قفاری برخوردهای قهرآمیز و قاطعانهٔ امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با دشمنان را هرگز خشونت هایی کور و بی منطق نمی توان نام نهاد؛ چرا که این اقدامات، ثانوی هستند و حضرت تنها پس از ارشاد و روشن گری و عناد و لجاجت و دشمنی و ستیزه جویی مخالفان به آن ها خواهد پرداخت.

نقد مطلب سوم

سومین مطلب مهم این که برخلاف تصور قفاری اکثر انسان ها در عصر ظهور به

۱- لایأتون علی أهل دین إلّا دعوهم إلی الله و إلی الإسلام و إلی الإقرار بمحمّد. (بصائر الدرجات، ص ۵۱۲)
۲- فیدعو الناس إلی کتاب الله و نبیّه. (بحارالانوار، ج۵۲، ص ۳۴۲)
۳- ما من معجزه من معجزات الأنبیاء و الأوصیاء إلّا و یظهر الله تبارک و تعالی مثلها فی ید قائمنا لإتمام الحجّه علی الأعداء. (معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعال فرجه الشریف، ج۳، ص ۳۸۰)

دعوت امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف لبیک خواهنـد گفت و همسو و همنوا با آن امام خوبی ها آرمان شـهر موعود بشر را به زیباترین و کامل ترین شکل بنا خواهند نهاد.

امام علی علیه السلام در این باره فرموده است:

عالم در برابر او تسـلیم می شود، کافری نمی مانـد مگر این که ایمان می آورد و بدکاری نمی ماند مگر این که به نیکی ها رو می آورد. (۱)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

هیـچ یهودی و نصـرانی باقی نمی مانـد، مگر این که به او ایمان آورد و تصدیقش کند و در آن روزگار تنها دین، دین اسـلام خواهد بود. (۲)

احدی باقی نمی ماند مگر این که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد. (۳)

امام صادق علیه السلام فرموده است:

چون قائم قیام کنـد از این امر کسانی که گمان می رفت اهل آنند، خارج می شوند و کسانی همچون پرسـتندگان خورشـید و ماه به آن می گروند. (۴)

بر اساس روایات یادشـده، احادیثی که از اقـدامات قهرآمیز امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف سـخن می گویند، دربارهٔ اقلیت محدودی از انسان های معاند هستند که به رغم وجود زمینه های هدایت و رشد لجوجانه، حقیقت را انکار می کنند و با ایجاد مانع در برابر جریان رو به رشد فضیلت خواهی و عدالت گستری، می کوشند این جریان مبارک را زمین گیر نمایند.

پس از توضیحات یادشده، اندیشه ورزان با انصاف خود قضاوت خواهند کرد که

۱- یدین له عرض البلاد و طولها لایبقی کافر إلّا آمن و لا طالح إلّا صلح. (بحارالانوار، ج۵۲، ص ۲۸۰)

۲- فلا یبقی یهودیّ و لانصـرانیّ و لا أحد ممّن یعبد غیرالله إلّا آمن به وصدّقه و یکون الملّه واحده ملّه الإسلام. (معجم احادیث الامام المهدی عجل الله تعال فرجه الشریف، ج۵، ص ۱۷۶)

۳- یکون أن لایبقی أحد إلّا أقرّ بمحمّد. (تفسیر العیاشی، ج۲، ص ۸۷)

۴- إذا خرج القائم خرج من هذا الأمر من کان یری أنّه من أهله و دخل فیه شبه عبده الشمس و القمر. (کتاب الغیبه، ص ۳۳۲)

تصویرپردازی قفاری از امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف چه اندازه به واقع نزدیک، و چه اندازه با روایاتی که عالمان شیعی از پیشوایان معصوم خود روایت کرده اند، هماهنگ است؟

فهم وی از روایات از این جهت اشتباه می نماید که به گزینش روایات پرداخته است، در حالی که برای فهم مقصود حقیقی حدیث باید آن را در کنار مجموعهٔ احادیث نشاند و آن را در پرتو دیگر احادیث فهمید؛ زیرا همچنان که آیاتی از قرآن آیات دیگر را تفسیر می کنند، روایات نیز گاه به یکدیگر ناظرند و یکدیگر را توضیح می دهند. از این رو، احادیث اهل بیت علیهم السلام دربارهٔ خروج آن حضرت با چهره ای غضب ناک و بر دوش گرفتن شمشیر و کشتن مرجئهٔ توبه نکرده، با توجه به دیگر روایات که گذشت، اندکی از انسان های معاند را دربر می گیرد که ندای الهی امام علیه السلام را پاسخ نگفته اند و با او به ستیز برخاسته اند و درصدد آسیب رساندن به حکومت جهانی آن حضرت برآمده اند. از قضا در یکی از روایات که قفاری برای اشکال آورده، _ روایت کشتار بتریه _ تصریح شده است که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با نفاق پیشگانی از بتریه که شمشیر به دوش می گیرند و با آن حضرت به مخالفت برخاسته اند، می جنگد:

[امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف] به جانب کوفه حرکت می کند. پس ۱۶ هزار بتریه که غرق در سلاح اند از آن جا خارج می شوند. آن ها فقیهان در دینند که بر پیشانی هاشان پینه زده اند و صورت هاشان را زرد نمایان کرده اند؛ ولی نفاق همه وجود آن ها را فرا گرفته است و می گویند: ای پسر فاطمه، از همان راهی که آمده ای بازگرد؛ چراکه ما را به تو نیازی نیست. (۱)

البته روایتی که قفاری آورده، روایت مرسل ابو الجارود از امام باقر علیه السلام از کتاب ارشاد است که فاقد توضیح یادشده است؛ اما همین حدیث در کتاب دلائل الامامه به صورت مسند از ابوالجارود از امام باقر علیه السلام با توضیحی که بیان کردیم، روایت شده

۱- و یسیر الی الکوفه فیخرج منها ستّه عشر ألفاً من البتریه شاکین فی السلاح قرّاء القرآن فقهاء فی الدین قد قرحوا جباههم و سمروا ساماتهم و عمهم النفاق و کلهم یقولون یابن فاطمه إرجع لا حاجه لنا فیک. (دلائل الامامه، ص ۴۵۵)

است و قفاری به دور از انصاف و رعایت بی طرفی علمی، حدیث مرسل و بدون توضیح را آورده است.

در توضیح روایتی که از کشته شدن فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام توسط امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن می گوید نیز باید گفت قفاری در این باره جانب امانت را رعایت نکرده است؛ زیرا از قضا در ادامه همین روایت به فلسفه این اقدام امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح شده است و قفاری از ترس این که خوانندگان او را در ادعایش همراهی نکنند از نقل ذیل حدیث خودداری کرده است. متن کامل روایت بدین صورت است:

به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا، نظر شما درباره این حدیث امام صادق علیه السلام که فرمود: «وقتی قائم خروج کند فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را به خاطر عمل پدرانشان می کشد» چیست؟ فرمود: همین طور است. عرض کردم: پس معنای این سخن خدا که هیچ کس بار گناه کسی را به دوش نمی کشد چیست؟ فرمود: خداوند در همه سخنانش راست گفت، ولی فرزندان قاتلان حسین علیه السلام به کارهای پدرانشان راضی هستند و به آن افتخار می کنند و کسی که به کاری راضی باشد، مانند کسی است که مرتکب آن عمل شده است و اگر مردی در مشرق کسی را بکشد و مرد دیگری در مغرب به این کار رضایت داشته باشد، او نزد خداوند شریک قاتل است و وقتی قائم خروج کرد، آنان را به دلیل رضایت به کار پدرانشان می کشد. (۱)

چنان که می بینید، امام رضا علیه السلام در این روایت، دلیل برخورد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با فرزندان قاتلان امام حسین علیه السلام را کاملاً توضیح داده است؛ اما قفاری کوچک ترین

۱- قلت لأبی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام: یا بن رسول الله! ما تقول فی حدیث روی عن الصادق علیه السلام أنه قال: إذا خرج القائم قتل ذراری قتله الحسین علیه السلام بفعال آبائها فقال علیه السلام: هو کذلک. فقلت: فقول الله عز وجل: (ولا تزر وازره وزر أخری(ما معناه؟ فقال: صدق الله فی جمیع أقواله لکن ذراری قتله الحسین یرضون أفعال آبائهم ویفتخرون بها ومن رضی شیئا کان کمن أتاه ولو أن رجلاً قتل فی المشرق فرضی بقتله رجل فی المغرب لکان الراضی عندالله شریک القاتل وإنما یقتلهم القائم إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم. (علل الشرائع، ج۱، ص۲۲۹)

اشـاره ای به این بخش از فرمـایش امـام رضـا علیه السـلام نکرده است. توضـیح این نکته نیز ضـروری است که این اقـدام امـام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از باب قصاص نیست تا اشکال شود که قصاص منحصراً باید متوجه فاعل مباشر قتل باشد؛ بلکه این اقـدام امـام می توانـد از باب عـذاب الهی باشـد و فرزنـدان قاتلان امام حسـین علیه السـلام از آن جا که به قتل سـرور جوانان بهشت رضایت دارند و به آن افتخار می کنند مسـتحق عذاب الهی هسـتند؛ همچنان که ناقه صالح را یک نفر پی کرد، اما همه قوم صالح به دلیل رضایت از این کار مشمول عذاب الهی شدند. (۱)

خبط های دیگر قفاری

اشاره

افزون بر نقـد یادشـده در کلمات قفاری، خبط های دیگری نیز وجود دارد که چاره ای جز طرح و پاسخ گویی به آن ها وجود ندارد.

خبط اول: مترادف پنداشتن مرجئه با اهل سنت

اشاره

اولین خبط قفاری مترادف پنداشـتن واژه های مرجئه با اهل سـنت است. همچنان که گذشت، وی پس از اشاره به روایت هایی که از برخوردهای قاطعانهٔ امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشـریف با مرجئه سخن می گویند، با تفسیر مرجئه و نواصب به اهل سنت، این روایـات را به معنـای برخورد قهرآمیز امـام مهـدی عجـل الله تعـال فرجه الشـریف بـا اهـل سـنت می پنـدارد و از آن حضرت چهره ای ضدسنی ترسیم می نماید.

پاسخ

با مراجعه به کلمات دانشـمندان شیعه و سنی روشن می شود که مرجئه به لحاظ مفهومی و مصداقی با اهل سنت منطبق نیستند، گرچه هر کـدام از آن ها از نحله های برآمـده در جهان اسـلام به شـمار می روند. در این باره به پاره ای نکات می پردازیم که دانشمندان دربارهٔ این دو نحله گفته اند:

۱- «دفاع از روایات مهدویت»، ص۲۱۷.

دانشمندان در تفسیر واژهٔ مرجئه یکی از این دو تعریف را برگزیده اند:

یکم. مرجئه کسانی هستند که معتقدند ایمان قول بدون عمل است. برای نمونه، نووی در شرح صحیح مسلم (۱) و ابن حجر در فتح الباری (۲) و ابن حزم (۳) و زبیدی در تاج العروس (۴) این تعریف را برگزیده اند. از دانشمندان شیعی نیز برای نمونه به شیخ طوسی، (۵) قاضی نعمان مغربی (۶) و ابوالفتح کراجکی (۷) می توان اشاره کرد.

دوم. مرجئه کسانی هستند که معتقدند با وجود ایمان معصیت به انسان ضرر نمی زند. علّامه مجلسی در این باره می نویسد:

مرجئه فرقه ای از مخالفانند که معتقدند با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد، همچنان که با وجود کفر اطاعت فایده ای ندارد.

البته در ادامه می نویسد:

گاهی مرجئه به تمام اهل سنت اطلاق می شود. (۸)

روشن است که به تعبیر علامه مجلسی، اطلاق دوم اندک صورت می پذیرد و

باید با قرینه همراه باشد و همان معنای نخست برای این واژه پذیرفته است. از

این رو، او می نویسد:

و گذشت که مرجئه گروهی هستند که بر این باورند که با وجود ایمان معصیت ضرری نمی رساند، همچنان که با وجود کفر اطاعت نقص در پی ندارد. (۹)

۱- شرح النووی علی صحیح المسلم، ج۱، ص ۱۴۷.
۲- فتح الباری، ج۱، ص ۷۰.
۳- الی المجمع العالمی بدمشق، ص ۱۲۵.
۴- تاج العروس، ج۱، ص ۱۶۰.
۵- امالی الطوسی، ص ۴۴۸.
۶- دعائم الاسلام، ج۱، ص ۳.
۷- کنزالفوائد، ص ۵۰.
۸- بحارالانوار، ج۲۳، ص ۱۸.
۹- بحارالانوار، ج۶۵، ص ۲۹۷.

از دیگر قراینی که نشان می دهد مرجئه در اصطلاح روایات با اهل سنت مترادف نیست، روایاتی است که مرجئه را در کنار قدریه و معتزله و خوارج می نشانند، (۱) در صورتی که اگر مرجئه با اهل سنت مترادف بود، قدریه و معتزله و خوارج قسمی از آن محسوب می شدند، نه قسیم آن.

قفاری مترادف انگاشتن مرجئه با اهل سنت را به علامه مجلسی در مرآه العقول و نویسندهٔ مجمع البحرین نسبت داده و همان طور که گذشت، علامه مجلسی در بحارالانوار چنین دیدگاهی نداشته اند و با رجوع به کتاب مرآه العقول روشن می شود که این انتساب نیز خلاف واقع است؛ چرا که علامه مجلسی در شرح حدیثی می نویسد:

شاید مقصود از مرجئه در این روایت تمام اهل سنت باشد. (۲)

این تعبیر نشان می دهد که به نظر ایشان، مقصود از مرجئه در همه روایات اهل سنت نیست، بلکه حدیث مورد نظر به دلیل وجود قرینهٔ خاصّی بر تمام اهل سنت دلالت دارد و لذا ایشان در چند سطر دیگر می نویسد:

مشهور این است که مرجئه گروهی هستند که معتقدند با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد و با وجود کفر طاعت نقصی ندارد.

دربارهٔ انتساب مترادف انگاشتن مرجئه با اهل سنت به نویسندهٔ مجمع البحرین نیز باید گفت که اولاً بر فرض ایشان چنین دیدگاهی داشته باشد، چرا قفاری تصریح بسیای از اندیشمندان شیعه و سنی را بر این که مرجئه کسانی هستند که معتقدند ایمان قول بدون عمل است و یا با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد، نادیده گرفته و به کلمات طریحی که موافق چندانی ندارد، استناد کرده است؟ منصفان نیک می دانند که چنین گزینش هایی به چه هدف و نیّتی بوده و ثانیاً انتساب چنین تفسیری به نویسندهٔ مجمع البحرین خلاف واقع است. متن کلمات ایشان بدین شرح است:

۱- اوائل المقالات، ص ۱۱۶؛ الفصول العشره، ص ۶۵.

۲- مرآه العقول، ج۴، ص ۹۵.

درباره مرجئه اختلاف نظر وجود دارد. گفته شده است که آن ها فرقه ای از فرقه های اسلامی اند که معتقدند با وجود ایمان معصیت ضرری ندارد... و از ابن قتیبه نقل شده است که آن ها کسانی هستند که می گویند ایمان سخن بدون عمل است... برخی از دانشمندان ملل و نحل گفته اند: مرجئه گروهی از جبریه اند که می گویند عبد عملی انجام نمی دهد و اسناد فعل به عبد به منزله اسنادی مجازی است... و برخی بر این باورند که مقصود غیرشیعه از اهل سنت است. (۱)

روشن است که آقای طریحی برای مرجئه چهار معنا ذکر کرده است که چهارمین و آخرین آن ها ترادف مرجئه با اهل سنت است و ایشان درباره هیچ کدام قضاوت نکرده است. بنابراین، انتساب این تفسیر به ایشان بی اساس است.

خبط دوم: مترادف پنداشتن نواصب با اهل سنت

اشاره

اشتباه دیگر آقای قفاری این است که نواصب را با اهل سنت مترادف پنداشته و در نتیجه، برخورد قهرآمیز امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با نواصب را به معنای دشمنی آن حضرت با اهل سنت تفسیر کرده است.

پاسخ

در نقد پندار قفاری باید گفت سه دیدگاه در تفسیر واژهٔ نواصب وجود دارد:

۱. ناصبی کسی است که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می ورزد، از جمله کسانی که چنین تفسیری برای ناصبی ارائه کرده اند به سیدمحمد عاملی در مدارک الأحکام، (۲) محقق سبزواری در ذخیره العباد (۳) و شیخ انصاری در کتاب الطهاره (۴) می توان اشاره کرد؛

۲. ناصبی کسی است که به دشمنی با اهل بیت علیهم السلام تظاهر می کند. طریحی در

۱- مجمع البحرین، ج۲، ص ۱۴۴.

۲- مدارک الاحکام، ج۱، ص ۱۲۹.

۳- ذخیره المعاد، ج۱، ص ۱۵۲.

۴- کتاب الطهاره، ج۲، ص ۳۵۷.

مجمع البحرین می نویسد:

ناصب کسی است که به دشمنی اهل بیت علیهم السلام و شیعیان آنان تظاهر می کند. (۱)

شهید ثانی می نویسد:

نواصب کسانی هستند که به دشمنی با اهل بیت تظاهر می کنند، صریحاً

یا التزاماً. (۲)

محقق حلّی، (۳) علامه حلّی (۴) و فرزندشان (۵) و محقق نراقی (۶) نیز معنای دوم را

اختیار کرده اند.

۳. ناصبی کسی است که بغض اهل بیت را دین خود انتخاب کرده است. در قاموس چنین آمده است:

ناصبیه و نواصب کسانی هستند که بغض علی علیه السلام را برای خود دین گرفته اند. (۷)

شیخ جعفر کاشف الغطا نیز می نویسد:

ناصب دارای چند معناست یکی از آن ها متدیّن به بغض امیرمؤمنان علیه السلام یا یکی از خلفای راشدین است و معنای دیگر تظاهر کننده به بغض علی علیه السلام یا یکی از خلفاست، گرچه آن را به عنوان دین خود انتخاب نکرده اند. (۸)

صاحب جواهر نیز تفسیر قاموس از نواصب را دارای وجه درستی می داند، گرچه در ادامه گفته است احتمال تفسیر ناصبی به کسی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می ورزد،

۱- مجمع البحرین، ج۴، ص ۳۱۶.

۲- مسالک الافهام، ج۱، ص ۲۴.

۳- الرسائل التسع، ص ۲۷۷.

۴- تحریر الاحکام، ج۴، ص ۶۲۲.

۵- ایضاح الفوائد، ج۴، ص ۱۲۷.

۶- مستند الشیعه، ج ۱، ص ۲۰۴.

۷- القاموس المحیط، ج۱، ص ۱۳۳.

۸- کشف الغطاء، ج۲، ص ۴۰۳.

اگرچه متدیّن به آن نباشد، در ذهن قوی می نماید. (۱)

امام خمینی رحمه الله نیز در این باره می نویسد:

نواصب کسانی هستند که با ائمه علیهم السلام دشمنی می ورزند یا این که آن را دین خود می پندارند و آن را وظیفهٔ دینی خود می دانند یا این که بر یکی از آنان خروج کرده اند، مانند خوارج و ظاهراً مقصود از نواصب در روایات مانند موثّقه ابن ابی یعفور همین معنا باشد؛ چراکه نواصب در آن زمان گروه شناخته شده ای بودند... و مراد از نواصب معنای اشتقاقی آن نیست تا بر هر کسی که با اهل بیت دشمنی ورزد صدق کند، بلکه مقصود گروه معروفی است که دشمنی را دین خود می دانستند و شاید آن ها گروهی از خوارج باشند. (۲)

شیخ صدوق در این باره می گوید:

نادانان گمان می کنند هر مخالفی ناصبی است، در حالی که چنین نیست. (۳)

شیخ انصاری نیز در این باره می گوید:

به هر تقدیر ضعف تعمیم ناصب به مخالفان آشکار است. (۴)

با توجه به توضیحات گفته شده، موضوع روایتی که از اعمال شدت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف بر خوارج سخن می گفت، بر فرض که از نظر سندی اطمینان پذیر باشد، اهل سنت نیست، بلکه گروهکی منحرف است که به رغم سفارش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر مودّت قربا کینهٔ اهل بیت علیهم السلام را در دل پروراندند و بلکه این کینه را دین و آیین خود برگزیدند.

شبههٔ ۵۵. تعصب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نسبت به شیعیان

اشاره

از دیگر مطالبی که قفاری در مواضع مختلفی از کتاب خود کوشیده آن را به

۱- جواهر الکلام، ج۶، ص ۶۶.
۲- کتاب الطهاره، ج۳، ص ۳۳۶.
۳- من لایحضره الفقیه، ج۳، ص ۴۰۸.
۴- کتاب الطهاره، ج۲، ص ۳۵۷.

مخاطب القا کند، مصونیت آهنینی است که روایات منابع شیعی برای شیعیان ترسیم کرده اند. آنان بر این باورند که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف به رغم رفتار خشونت آمیز با غیرشیعه، آن هم تنها به دلیل شیعه نبودن آنان، با شیعیان ــ چه صالح و مؤمن و چه طالح و فاجر ــ تنها به دلیل شیعه بودن با نهایت مدارا و مهرورزی رفتار خواهند کرد و در نظر آن حضرت آن چه معیار فضیلت است، ادعای شیعه گری است و هرکس شیعه باشد، خودی و شایسته عنایت محسوب می شود؛ هرکس می خواهد باشد و هرچه می خواهد بکند. برای نمونه، قفاری در این باره می نویسد:

* عملیات تهاجم خون بار هراس انگیزی که شیعه اثناعشری آرزوی تحقق آن توسط مهدی را در سر می پروراند، همهٔ گروه ها و نژادها را به جز شیعه شامل (۱)می شود. (۲)

... در حالی که مردم در عصر قائم در خون غوطه ورند و از قائم شیعه ــ که مایهٔ عذاب آن هاست همچنان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم مایهٔ رحمت است ــ در خوف و هراسند، سپاهیان قائم و اصحابش از زندگی دیگری سرشار از انواع نعمت ها و (۳)شادمانی ها برخوردارند. (۴)

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری از نظر سندی معتبر نیست. (۵)

۱- وعملیه الاجتیاح الدموی الرهیب التی تحلم بها الشیعه الاثنا عشریه علی ید مهدیهم تکاد تتناول کل الفئات والأجناس البشریه باستثناء طائفتهم.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۶۹.

۳- .. وبینما الناس فی عصر القائم یعیشون بین الدماء والأشلاء، وفی خوف ورعب من قائم الشیعه الذی کان بعثه نقمه علیهم، کما أن بعث محمد صلی الله علیه و سلم رحمهفإن عسکر القائم وأصحابه یعیشون فی حیاه أخری حافله بألوان النعیم وأنواع المسرات.

۴- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۷۴.

۵- عنه عن صالح عن محمد بن عبدالله بن مهران عن عبدالملک بن بشیر عن عثیم بن سلیمان عن معاویه بن عمار. (الکافی، ج۸، ص۲۳۳) این روایت به دلیل ضعیف بودن محمد بن عبدالله بن مهران ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۳۵۰).

نقد و بررسی محتوایی

در پاسخ وی باید گفت آن مهدی متعصّبی که پیوندهای نژادی و مذهبی او را از مسیر عدالت خارج می کند و تعصّب های دینی دستش را به خون هزاران بی گناه آلوده می سازد، بیش از آن که مهدی شیعیان باشد، ساخته و پرداختهٔ ذهن خیال پرداز قفاری است. مهدی شیعیان با نصب العین قرار دادن ((إعدِلُوا هُوَ أقرَبُ لِلتَّقوىَ)) بزرگ ترین منادی عدالت و فضیلت در عصر آخرالزمان است و نه تازیانهٔ ادبش بی دلیل تن کسی را می گدازد و نه دست مهربانش به عبث سری را می نوازد. به همین دلیل، از یک سو آغوش پرمهرش را برای کسانی که به ندای فطرتشان لبیک می گویند، می گشاید:

هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، کسی که خود را از اهل این امر می پندارد،

از آن خارج می شود و افرادی چون خورشیدپرستان و ماه پرستان در آن

داخل می گردند. (۱)

از سوی دیگر، تازیانه قهرش بر سر شیعیانی فرود می آید که به ظاهر دعوای شیعه گری می کنند، اما در عمل به ورطهٔ تباهی و فساد فرو غلتیده اند. معیار فضیلت در نظر مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف تقوای الهی است و از این جهت، میان شیعه و غیرشیعه تفاوتی نیست و به همین دلیل، در روایات متعدّدی از برخوردهای با شدّت و صلابت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با شیعیانی که از مسیر پرهیزکاری خارج شده اند، سخن گفته شده است. برای نمونه، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه ((کَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا)) فرمود:

ثمود گروهی از شیعه هستند و خداوند سبحان می فرماید: «اما ثمودیان: پس آنان را راهبری کردیم و[لی] کوردلی را بر هدایت ترجیح دادند پس به [کیفر] آن چه مرتکب می شدند، صاعقهٔ عذاب خفّت آور آنان را فرو گرفت» یعنی شمشیر هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند. (۲)

۱- اذا خرج القائم علیه السلام خرج من هذا الأمر من کان یری أنّه من أهله و دخل فیه شبه عبده الشمس و القمر. (کتاب الغیبه، ص ۳۳۲)

۲- ثمود رهط من الشیعه فإنّ الله سبحانه یقول و أمّا ثمود فهدیناهم فاستحبّوا العمی علی الهدی فأخذتهم صاعقه العذاب الهون و هو السیف إذا قام القائم علیه السلام. (تأویل الآیات الظاهره، ج۲، ص ۸۰۳)

آن حضرت در جایی دیگر فرموده است:

... همانا تقیه برای محفوظ نگه داشتن جان است، پس اگر تقیه خود باعث ریختن خون شود، دیگر جایی برای تقیه نخواهد بود. به خدا سوگند! اگر برای یاری ما فرا خوانده شوید، ابا کرده و می گویید تقیه می کنیم و تقیه در نظرتان از پدران و مادرانتان محبوب تر است، ولی چون قائم علیه السلام قیام کند، نیازی به درخواست از شما نخواهد داشت و بر بسیاری از منافقان از شما حدّ خدا را اجرا خواهد کرد. (۱)

آن حضرت در حدیث دیگری می فرماید:

چون قائم ما قیام کند از دروغ گویان شیعه آغاز می کند و آنان را می کشد. (۲)

امام باقر علیه السلام فرموده است:

چون قائم ما قیام کند، ابتدا کسانی را که [به دروغ] ادعای محبت ما را می کنند، گردن می زند. (۳)

از آن چه گذشت، روشن شد که برخلاف تصوّر قفاری، رفتارهای امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف به هیچ نحو متأثر از گرایش های مذهبی نیست و آن حضرت با شیعیانی که از مسیر درست منحرف شوند، مانند دیگران رفتار خواهد کرد.

شبههٔ ۵۶. مخالفت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

* بلکه او از (۴)سنت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم خارج می شود و این چیزی است که شیعیان بدان

۱- ... إنّما جعلت التقیّه لیحقن بها الدم فإذا بلغت التقیّه الدم فلا تقیه و ایم الله لو دعیتم لتنصرونا لقلتم لا نفعل إنّما نتقی و لكانت التقیّه أحبّ إلیكم من آبائكم و اُمهّاتكم و لو قد قام القائم علیه السلام ما احتاج إلی مسائلتكم عن ذلك و لاقام فی كثیر منكم من أهل النفاق حدّ الله. (تهذیب الاحكام، ج۶، ص ۱۷۲)

۲- لو قد قام قائمنا بدأ بكذّابی الشیعه فقتلهم. (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص ۵۸۹)

۳- لو قد قام قائمنا بدأ بالذین ینتحلون حبّنا فیضرب أعناقهم. (الایضاح، ص ۴۷۵)

۴- (بل إنه خرج عن سنه المصطفی صلی الله علیه و سلم، وهذا ما یصرحون به؛ فقد سئل الباقر ــ علی حد زعمهم ــ أیسیر القائم بسیره محمد؟ فقال: «هیهات! إن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سار فی أمته باللین وكان یتألف الناس، والقائم أمر أن یسیر بالقتل وألا یستتیب أحداً، فویل لمن ناوأه».

تصریح می کننـد؛ زیرا _ به گمان آن ها _ از باقر سؤال شد: «آیا قائم به سیرت محمد خواهد بود؟ او پاسخ داد: هرگز همانا رسول خـدا همراه با بخشـش با امّت خود رفتار می کرد و دل های مردم را جذب می نمود، ولی قائم ما مأمور شده است که با کشتار رفتار کند و از کسی طلب توبه نکند. وای به حال کسی که با او به مخالفت برخیزد!»

پس شیعه گمان می کند که قائم به سیره ای متفاوت با سیرت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأمور شده است، در حالی که به اجماع مسلمانان هرچه مخالف سیرهٔ رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم باشد، از اسلام نیست. پس آیا قائم به دینی غیر از اسلام برانگیخته شده است؟ (۱)

چگونه او مأمور به روشـی متفاوت با سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؟ آیا او پیامبری است که بر او وحی تازه ای شـده، با این که بعـد از خاتم الانبیا پیامبری نیست و بعـد از وفات او وحی نیز منقطع شد و هرکس چیزی جز این ادعا کند، دروغ پرداز و دجّال است؟ چرا که این ادعـا بـا نصوص قطعی و اجمـاع مسـلمین بر پایـان یافتن وحی و نبوت با رحلت سـرور پیامبران حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در تعارض است. (۲)

این روایات مکنونات قبلی سازندگان آن را به تصویر می کشد و کینه های آنان به مردم و به ویژه امت اسلام را که مخالف با روش آن ها هسـتند، نمایان می سازد و نشان می دهد که آنان روز نزدیکی را آرزو می کنند که در آن روز به خواب هایشان جامهٔ عمـل بپوشاننـد؛ خواب هایی که این روایات از آن پرده برمی دارد و حقیقت تشیع عصر صـفوی و دولت آیت الله ها و تشکیلات آن ها در لبنان آن را ترسیم (۳)می کند. (۴)

۱- الشـیعه تزعم أنه أمر بسـیره تخالف سـیره رسول الله صلی الله علیه و سلم، وقد أجمع المسلمون أن کل ما خالف سیرته صلی الله علیه و سلم فهو لیس من الإسلام، فهل بعث برساله غیر رساله الإسلام؟!

۲- کیف یؤمر بخلاف سیره رسول الله صـلی الله علیه و سـلم؟ فهل هو نبی أوحی إلیه من جدید؟ ولا نبی بعد خاتم الأنبیاء، ولا وحی بعـد وفـاته، وکـل من ادعی خلاـف ذلـک فهو مفتر دجـال؛ لمعارضـته للنصوص القطعیه وإجمـاع الأـمه علی ختم الوحی والنبوه بوفاه سید المرسلین صلی الله علیه و سلم.

۳- ولکن هـذه الروایات تصور ما فی قلوب واضـعیها من حقد علی الناس ولاسـیما أمه الإسـلام التی تخالفهم فی نهجهم، وأنهم یتمنون یوماً قریباً آتیاً یحققون فیه هـذه «الأحلام» التی تکشف حقیقتها هـذه الروایات ویترجمها واقع الشیعه فی العهد الصـفوی وفی دوله الآیات القائمه، وفی منظماتهم فی لبنان.

۴- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۷۲.

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری ضعیف است. از این رو اشکال او نیز اساس

استواری ندارد. (۱)

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: وجود نمونه مشابه در منابع اهل سنت

اولاً پیش از این به تفصیل توضیح داده شد که محدثان اهل سنت در مهم ترین کتاب های خود از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چنین روایت کرده اند که در آخرالزمان عیسی علیه السلام از آسمان فرود می آید، جزیه را لغو می کند و از آنان جز اسلام نمی پذیرد، با این که بدون تردید لغو کردن جزیه و پایان یافتن رسمیت اهل کتاب، با سیره و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم منافات دارد و این اقدام حضرت عیسی علیه السلام با سیرهٔ حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مخالف است. بر این اساس، اگر بخواهیم این مضمون را در قالب حدیثی بیان کنیم، چنین می شود: از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند:

أیسیر عیسی بسیرتک؟ فقال: هیهات! إنّی سرت فی أهل الکتاب بالمنّ و کنت آخذ الجزیه و عیسی اُمر أن یسیر بالغلظه و الشدّه و أن یضع الجزیه و أن لایقبل إلّا الإسلام.

چگونه وجود چنین مضمونی در منابع معتبر اهل سنّت، معنای انکار ختم نبوّت و

۱- أخبرنا علی بن الحسین، قال: حدثنی محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن حسان الرازی، عن محمد بن علی الکوفی، عن أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن عبدالله بن بکیر، عن أبیه، عن زراره. (کتاب الغیبه، ص۲۳۶) این حدیث به دلیل مجهول بودن محمد بن حسان (معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۲۰۳) و ضعیف بودن محمد بن علی کوفی (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص۸۲۳) ضعیف است.

مبعوث شدن عیسی علیه السلام به دینی غیر از اسلام را نمی دهد، اما حدیث یادشده در نظر ایشان به معنای انکار ختم نبوت و مبعوث شدن امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف به دینی غیر از اسلام است؟

پیش از این به تفصیل گذشت که دانشمندان اهل سنت با برگرداندن این تفاوت در سیره به سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، روایت یادشده را با اندیشهٔ ختم نوبت همنوا و هماهنگ می دانند و باز توضیح داده شد که روایات مشابه منابع شیعی را هم با همان ساز و کار و برگرداندن این تفاوت ظاهری به سنت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، هماهنگ با اندیشهٔ ختم نبوت می توان فهمید. از این رو، رفتار ویژه امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با مخالفان به جهت استناد به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالف با سیرت آن حضرت نیست. (۱)

پاسخ دوم: تفاوت در سیره به دلیل تفاوت شرایط است

از سویی، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در شرایط مختلف سیره های متفاوتی داشته اند. رفتار آن حضرت با مخالفان هنگامی که جمعیت مسلمین انگشت شمار بود، با رفتار آن حضرت در زمان اوج اقتدار متفاوت می نمود، همچنان که دوران پیش از هجرت با فشارها و تنگناهایش اقتضائاتی داشت و دوران پس از هجرت اقتضائاتی دیگر. این به معنای تذبذب در سیرهٔ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیست، بلکه به دلیل تغییر شرایط است که رفتارهایی ویژه را اقتضا می کند و اگر در سیرهٔ امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با سیرهٔ رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تفاوتی وجود داشته باشد، از آن جا که این تفاوت در شرایط است، به واقع تفاوتی نخواهد بود؛ چرا که اصول حاکم بر رفتارها همیشگی و همه جایی هستند و هم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن اصول پای بند بوده و هم امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف و این تفاوتی که به ظاهر دیده می شود، به دلیل تحقق شرایط جدید است که رفتارهای جدید را می طلبد، به گونه ای که اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیز در زمان امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف حضور داشت، رفتاری مشابه آن حضرت می کرد، همچنان که اگر امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در زمان

۱- نک: ص۳۰۵ همین کتاب.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می زیست، همچون آن حضرت عمل می کرد.

پاسخ سوم: همانندی سیره امام مهدی با سیره پیامبر گرامی اسلام در نگاه اهل بیت

سوم آن که در برابر روایتی که قفاری در نظر دارد و در نوع خود منحصر به فرد است و جز شیخ نعمانی کسی آن را در کتاب خود روایت نکرده، (۱) مجموعهٔ متعدّدی از روایات وجود دارد که بر همانندی سیرت و سنت نبوی و مهدوی تأکید کرده است. با وجود این مجموعهٔ متنوّع حدیثی که بسیاری از اندیشه ورزان طراز اول شیعی آن را روایت کرده اند، جا داشت قفاری اعتقاد به همگونی سیرت و سنت نبوی و مهدوی را به عالمان شیعه نسبت دهد، نه این که روایت منحصر به فرد یادشده را گزینش کند و براساس آن، ادعا کند شیعیان منکر ختم نبوت و خروج امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف از شریعت اسلامند.

محدثان بزرگی همچون شیخ صدوق، شیخ نعمانی، شیخ طوسی، شیخ مفید، عیاشی، محمد بن جریر طبری و... مجموعهٔ روایات را در منابع دست اولی همچون کمال الدین و تمام النعمه، الغیبه، دلائل الامامه، تهذیب، ارشاد، تفسیر عیاشی و... روایت کرده اند. در این احادیث، افزون بر تصریح به همسانی سیرت و سنت این دو نور مقدّس، با تعابیر دیگری همچون دعوت به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ستیز برای اقامهٔ سنت آن حضرت و... بر این حقیقت تأکید شده است که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف سیرت و سنتی جز سیرت و سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد داشت. برخی از روایات یادشده بدین قرار است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

او هم نام من است... و روشش همان روش من. مردم را بر دین و آیین من

برپا می دارد. (۲)

در جایی دیگر فرموده است:

۱- کتاب الغیبه، ص ۲۳۶.

۲- اسمه اسمی... سنّته سنّتی یقیم الناس علی ملّتی و شریعتی. (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۱۱)

مردی از امت من به پا خواهد خاست که طبق سنت من رفتار خواهد کرد. (۱)

از امام علی علیه السلام روایت شده است:

او در میان شما سنت پیامبر را به پا خواهد داشت. (۲)

و در جایی دیگر می فرماید:

بدعتی نمی ماند مگر این که آن را نابود می کند و سنتی نمی ماند، مگر این که آن را احیا می نماید. (۳)

امام باقر علیه السلام فرموده است:

چون قیام نماید، به روش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتار خواهد کرد. (۴)

محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: چون قائم عجل الله تعال فرجه الشریف قیام کند، چه سیره ای در میان مردم خواهد داشت؟ حضرت فرمود:

به همان سیرهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا این که اسلام پیروز شود. (۵)

عبدالله بن عطا می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره سیره قائم علیه السلام سؤال کردم. آن حضرت فرمود: «به همان سیرهٔ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم». (۶)

همچنین از امام پنجم روایت شده که فرمود:

[مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف] مردم را به کتاب خدا و سنت پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم فرا می خواند. (۷)

امام صادق علیه السلام نیز فرموده است:

۱- یخرج رجل من اُمتّی یعمل بسنّتی. (بحارالانوار، ج۵۱، ص ۸۲)

۲- یقیم فیکم سنّه النبّی. (دلائل الامامه، ص ۴۷۰)

۳- لایترک بدعه إلّا أزالها و لا سنّه إلّا أقامها. (الارشاد، ج۲، ص ۳۸۵)

۴- إذا قام سار بسیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. (کتاب الغیبه، ص ۱۶۸)

۵- بسیره ما سار به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتّی یظهر الإسلام. (تهذیب الاحکام، ج۶، ص ۱۵۴)

۶- بما سار به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم. (کتاب الغیبه، ص ۱۷۳)

۷- فیدعو الناس إلی کتاب الله و سنّه نبیّه. (بحارالانوار، ج۵۲، ص ۳۴۱)

در صاحب این امر روش هایی از انبیاست... و اما روش محمد صلی الله علیه و آله و سلم هدایت یافتن به هدایت او و رفتار کردن بر اساس سیرت اوست. (۱)

امام صادق علیه السلام در روایت دیگری سخن رانی آغازین امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در مسجدالحرام را چنین گزارش می فرماید:

مردم را به حق خود فرا می خواند و متعهّد می شود که با آنان به روش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخورد کند و مانند آن حضرت رفتار نماید. (۲)

امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف نیز در خطاب آغازین خود چنین می فرماید:

آگاه باشید! هرکس درباره سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با من محاسبه می کند، بداند که من نسبت به روش آن حضرت سزاوارترم. (۳)

گفتنی است استفاضهٔ روایاتی که بر همانندی سیرت و سنت نبوی و

مهدوی دلالت دارند، اگر نگوییم تواتر و نیز تعدّد و دست اول بودن منابع آن ما را از بررسی سندی این روایات بی نیاز می کند؛ چرا که به صدور این مضمون از معصوم اطمینان حاصل می شود، گرچه پاره ای از آن ها از نظر سندی نیز معتبرند، اما روایت مورد نظر آقای قفاری را مرحوم نعمانی به سند خود از محمد بن حسان رازی _ که توثیق نشده _ (۴) از محمد بن علی کوفی روایت می کند. مرحوم نجاشی در شرح حال علی بن محمد می نویسد:

بسیار ضعیف و فاسدالعقیده است. در هیچ چیز به او اعتماد نمی شود. پس از آن که در کوفه به دروغ پردازی شناخته شد، وارد قم گردید، مدتی بر احمد بن محمد بن عیسی وارد بود، به غلو شهرت یافت و مورد آزار قرار گرفت و

۱- إنّ فی صاحب هذا الأمر سنناً من الأنبیاء... و أمّا سنّته من محمّد فیهتدی بهداه و یسیر بسیرته. (کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۰)

۲- ... و دعاهم إلی حقّه و أن یسیر فیهم بسیره رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یعمل فیهم بعمله. (الارشاد، ج۲، ص ۳۸۲)

۳- ألا و من حاجّنی فی سنّه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فأنا أولی الناس بسنّه رسول الله. (کتاب الغیبه، ص ۲۹۰)

۴- رجال نجاشی، ص ۳۳۸.

احمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد. (۱)

شیخ طوسی نیز می نویسد:

فضل بن شاذان گفته است دروغ گویان مشهور چند نفرند... و ابوسمینه، علی بن محمد کوفی، مشهورترین آن هاست. (۲)

قفاری نیک می داند که براساس مبانی اهل سنت و نیز تشیع با وجود تعارض میان مجموعهٔ متعددی از احادیث و یک حدیث ضعیف السند، ترجیح با مجموعه احادیث است. از این رو، براساس مبانی شیعه حدیث مورد نظر قفاری پذیرفتنی نیست، هرچند اندیشه ورزی بزرگ، آن را در کتاب خود روایت کرده باشد.

مجموعه احادیث یادشده به وضوح بر دیدگاه عالمان شیعه مبنی بر همسانی و همانندی سیرت و سنت مهدوی و سیرت و سنت نبوی دلالت دارد و با وجود این همه روایت که هم دانشمندان فراوانی آن را نقل کرده اند و هم در منابع کهن و دست اول حدیثی منعکس شده، جایی برای تردید در این مسئله باقی نمی ماند و عجیب است که قفاری با وجود این همه روایت در منابع شیعی که بر همگونی سیرت و سنت نبوی دلالت دارند، چگونه اعتقاد به تفاوت سیرهٔ امام مهدی با سیرهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به شیعیان نسبت می دهد!

شبههٔ ۵۷. مخالفت امام مهدی با سیره امام علی علیه السلام

اشاره

نویسنده در ادامه می نویسد:

* و آشکار است که امیرالمؤمنین علی که شیعیان گمان می کنند پیرو

اویند، مخالفانش را تکفیر نکرد و جز با کسانی که علیه او (۳)خروج کردند، نجنگید.

۱- رجال نجاشی، ص ۳۳۲.

۲- اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص ۸۲۳.

۳- ومعلوم أن أمیر المؤمنین علیاً الذی یزعمون التشیع له لم یکفر مخالفیه، ولم یقاتل إلا من بغی علیه، فقائمهم الذی یفعل هذه الأفاعیل ومن تبعه فی نهجه، لیس من شیعه علی، وقد اعترفوا فی روایاتهم أن قائمهم لا یأخذ بسیره علی، فقد سئل الصادق ــ کما یزعمون ــ «أیسیر القائم بخلاف سیره علی؟ فقال: نعم، وذاک أن علیاً سار بالمن والکف لعلمه أن شیعته سیظهر علیهم من بعده، أما القائم فیسیر بالسیف والسبی، لأنه یعلم أن شیعته لن یظهر علیهم من بعده أبداً». وقال صادقهم یخاطب بعض الشیعه: «کیف أنت إذا رأیت أصحاب القائم قد ضربوا فساطیطهم فی مسجد الکوفه، ثم أخرج المثال الجدید، علی العرب شدید. قال (الراوی): قلت: جعلت فداک ما هو؟ قال: الذّبح، قال: قلت بأی شیء یسیر فیهم؛ بما سار علی بن أبی طالب فی أهل السواد؟

قال: لا، إن علياً سار بما فى الجفر الأبيض، وهو الكف، وهو يعلم أنه سـيظهر على شـيعته من بعده، وأن القائم يسير بما فى الجفر الأحمر وهو الذبح، وهو يعلم أنه لا يظهر على شيعته».

پس قائم شیعیان که این اقدامات را انجام می دهد و پیروان او، شیعه علی نیستند. شیعیان در احادیثشان اعتراف کرده اند که قائمشان به سیرهٔ علی رفتار نمی کند، چرا که به گمان آن ها از صادق سؤال شد: آیا قائم بر خلاف سیرهٔ علی رفتار

خواهد کرد؟ پاسخ داد: آری! همانا علی با گذشت و خودداری با آن ها رفتار

کرد؛ چرا که می دانست پس از او بر شیعه تسلط خواهند یافت، اما قائم با آن ها

با شمشیر و اسارت رفتار خواهد کرد؛ چرا که می داند پس از او تا ابد کسی بر شیعه تسلط نمی یابد. و صادقشان یکی از شیعیان را مخاطب قرار داده، می گوید: چگونه خواهی بود وقتی اصحاب قائم را ببینی که خیمه هایشان را در مسجد کوفه برپا کرده اند؟ و سپس مثال جدید که بر عرب شدید است را خارج کند. راوی می گوید:عرض کردم: فدایت شوم! آن چیست؟ فرمود: ذبح. گفتم: چگونه با آن ها رفتار خواهد کرد؟ آن گونه که علی بن ابی طالب با اهل عراق رفتار کرد؟ فرمود: نه، همانا علی با آن ها به آن چه در جفر سفید بود _ یعنی خوداری _ رفتار نمود و او می دانست که پس از خودش بر شیعه غلبه خواهد شد؛ ولی قائم به آن چه در جفر قرمز است _ یعنی ذبح _ رفتار خواهد کرد و او می داند که دیگر کسی بر شیعیانش غالب نخواهد شد.

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است. (۱) البته همین مضمون

با اندکی تفاوت در حدیثی معتبر روایت شده؛ (۲) از این رو اصل این مضمون اثبات شدنی است.

نقد و بررسی محتوایی: همانندی سیره مهدوی و سیره علوی

بر اساس روایات اهل بیت علیهم السلام امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف سیرت و سنتی همانند سیرت و سنت امام علی علیه السلام خواهد داشت.

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

چون قائم ما قیام کند، لباس علی علیه السلام را خواهد پوشید و به روش او رفتار خواهد کرد. (۳)

بنابر این اگر پاره ای از احادیث از تفاوت سیرت علوی و مهدوی سخن می گویند، این تفاوت در یک مورد خاص است که از کلیت همانندی سیرت علوی و مهدوی استثنا می شود. روشن است که با وجود تشابه همه سویۀ سنت علوی و مهدوی، تفاوت در یک مورد خاص آن هم به دلیل رعایت مصالحی، آن حضرت را از جرگۀ شیعیان امام علی علیه السلام خارج نمی سازد و بلکه با نگاه عمیق تر حتی همان یک مورد نیز مخالفت با سیره امام علی علیه السلام نیست؛ چرا که اگر شرایط عصر امام علی علیه السلام همانند شرایط عصر ظهور بود، آن حضرت نیز به کاری مانند امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف دست می زد. به

۱- اخبرنا أحمد بن محمد بن سعید بن عقده، قال: حدثنا علی بن الحسین، عن محمد بن خالد، عن ثعلبه بن میمون، عن الحسن بن هارون بیاع الأنماط. (کتاب الغیبه، ص۲۳۷) این حدیث به دلیل مهمل بودن حسن بن هارون ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۳، ص۶۷).

۲- الکافی، ج۵، ص۳۳.

۳- إنّ قائمنا إذا قام لبس لباس علیٍّ و سار بسیرته. (الکافی، ج۶، ص ۴۴۴)

تعبیر دیگر، پیشوایان معصوم همگی تابع ضوابط معیّنی هستند و اگر یک معصوم در عصری به دلیل وجود شرایط و عواملی، براساس دستورالعمل خاصی مأمور به رفتار باشد و در عصر معصوم دیگر به دلیل فقدان آن شرایط و عوامل، انجام آن دستورالعمل از عهدهٔ معصوم برداشته شود و او به پیروی از ضابطهٔ دیگری مأمور باشد، به معنای متغیّر بودن قوانین نیست، بلکه شرایط مختلف در خود قوانین دیده شده اند و ضوابط مختلفی به تناسب شرایط وضع شده اند. افزون بر این که بنابر بحث های گذشته، حتی تفاوت رفتار امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با رفتار پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت را از چارچوب سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خارج نمی کند، همچنان که اهل سنت الغای جزیه توسط حضرت عیسی علیه السلام را به معنای خروج آن حضرت از سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نمی دانستند، با توجه به معیار یادشده رفتار متفاوت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف به معنای خروج از سنت علوی هم نیست.

به قرینهٔ دیگر روایات که به این موضوع پرداخته اند، مورد خاصی که روایات مورد نظر آقای قفاری به آن اشاره دارند، جنگ با اهل بغی است، یعنی امام علی علیه السلام در جنگ با اهل بغی از کشتن مجروحان و فراریان و به اسارت گرفتن همسر و فرزندانشان چشم پوشید، اما امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف چنین نخواهد کرد. امام صادق علیه السلام فرموده است:

سیرهٔ علی علیه السلام در رویارویی با اهل بصره از آن چه خورشید بر آن می تابد، برای شیعیانش بهتر بود. او می دانست برای آن گروه دولتی خواهد بود. پس اگر امام علی علیه السلام آن ها را به اسارت می گرفت، آن ها نیز شیعیانش را اسیر می کردند. راوی می گوید: پرسیدم: آیا قائم عجل الله تعال فرجه الشریف نیز به سیرت امام علی علیه السلام رفتار خواهد کرد؟ فرمود: خیر، همانا علی ــ درود خدا بر او ــ باد، با آن ها با گذشت رفتار نمود، چون از به غلبه و قدرت رسیدن آن ها آگاهی داشت؛ اما قائم عجل الله تعال فرجه الشریف رفتاری متفاوت خواهد داشت؛ چون آن ها را پس از آن دولتی نخواهد بود. (۱)

۱- لَسیره علیّ فی أهل البصره کانت خیراً لشیعته ممّا طلعت علیه الشمس إنّه علم أنّ للقوم دوله فلو سباهم لسُبیت شیعته قلت فأخبرنی عن القائم یسیر بسیرته قال: لا إنّ علیّاً صلوات الله علیه سار فیهم بالمنّ للعلم من دولتهم و إنّ القائم یسیر فیهم بخلاف تلک السیره لأنّه لادوله لهم. (الکافی، ج۵، ص ۳۳)

در حـدیثی دیگر، عبدالله بن سـلمان می گوید: به امام صادق علیه السـلام عرض کردم: مردم می گویند: امام علی علیه السـلام اهل بصره را کشت، ولی اموالشان را رها کرد. حضرت فرمود:

علی علیه السـلام بر آن ها شـفقت ورزیـد، همچنان که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بر اهل مکه منّت گذارد و همانا علی علیه السـلام اموال آن هـا را رهـا کرد؛ چراکه می دانست به زودی شـیعیانی خواهـد داشت و دولت باطل بر آن ها تسـلط خواهد یافت و علی علیه السلام خواست که در مورد شیعیانش به او اقتدا شود. (۱)

بر این اساس، اگر روایات اهل بیت علیهم السـلام از تفاوت سیرهٔ امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف با سیرهٔ امام علی علیه السـلام سـخن گفته اند، اگر بتوان نام آن را تفاوت نهاد، در مورد یک مسئلهٔ خاص است، وگرنه در دیگر موارد سیرت مهدی همان سیرت علوی خواهد بود. از این رو، آن حضرت شیعه امام علی علیه السلام و پیرو سیرت و سنت آن حضرت است.

شبههٔ ۵۸. امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سنتی جدید خواهد داشت

اشاره

از دیگر روایاتی که قفاری به آن خرده گرفته، این حدیث است:

* قائم به امری جدید، کتابی جدید، سنتی جدید و قضاوتی جدید (۲)قیام می کند. (۳)

نقد و بررسی سندی

روایت یادشده از نظر سندی ضعیف است. (۴) بنابر این، اشکال ناشی از آن نیز نیاز

۱- إنّ علیّاً إنّما منّ علیهم کما منّ رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم علی أهل مّکه و إنّما ترک علیّ أموالهم لأنّه کان یعلم أنّه سیکون له شیعه و أنّ دوله الباطل ستظهر علیهم فأراد أن یقتدی به فی شیعته. (علل الشرائع، ج۱، ص ۱۵۴)

۲- یقوم القائم بأمرٍ جدیدٍ و کتابٍ جدیدٍ و سنّهٍ جدیدهٍ و قضاءٍ جدیدٍ.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۷۳.

۴- أخبرنا علی بن الحسین،، قال: حـدثنا محمـد بن یحیی العطار، عن محمـد بن حسان الرازی، عن محمـد بن علی الکوفی عن أحمد بن محمد بن أبی نصـر، عن عاصم بن حمید الحناط، عن أبی بصـیر. (کتاب الغیبه، ص۲۳۸) این روایت به دلیل مجهول بودن محمد بن حسان (معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۲۰۳) و ضعیف بودن محمد بن علی کوفی (اختیار معرفه الرجال، ج۲، ص۸۲۳) ضعیف است.

به پاسخ نخواهد داشت.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: تعارض حدیث یادشده با مجموعه روایاتِ انکارناپذیر

پیش از این به کتاب جدید امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف و نیز قضاوت ایشان پرداختیم. دربارهٔ سنت جدید آن حضرت باید گفت که اولاً ـ اگر فرضاً روایت مورد بحث بر تفاوت واقعی سنت نبوی و مهدوی دلالت داشته باشد، به دلیل تعارض آن با مجموعهٔ دیگری از روایات که بر همانندی سنت نبوی و مهدوی دلالت دارند و ما پیش تر آن ها را ذکر کردیم، باید آن را کنار نهاد و اهل سنت نیز به این مبنا معتقدند.

پاسخ دوم: حدیث یادشده به معنای تفاوت سیره امام مهدی با سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیست

ثانیاً این روایت به معنای تفاوت واقعی میان سنت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف و سنت

و سیرت واقعی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ چراکه روایات متعدد و متنوعی

بر همانندی سنت سیرت نبوی و مهدوی دلالت دارند و در این باره پیش تر به تفصیل پرداخته ایم.

اگر این روایت به معنای تفاوت سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف نیست، پس مفهوم آن چیست؟

دربارهٔ محتوای این حدیث سه احتمال وجود دارد:

۱. گرچه در این روایت سنت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف جدید خوانده شده، در این باره که سنت آن حضرت در قیاس با چه چیزی جدید نامیده شده، سکوت شده است. بنابراین، احتمال دارد جدید بودن سنت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف بدین معنا باشد که آن

حضـرت در زندگی خود روش و شـیوه ای به کار خواهد گرفت که در قیاس با سنت ها و رسوم رایج در جامعه جدید است و برای مردم آن زمان تازگی دارد. این سیرت و سنت جدید همان سنت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که بر اثر فاصـله گرفتن مسـلمانان از ارزش های اسـلامی غبار فراموشی بر آن می نشیند و متروک و مهجور می نماید. امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشـریف با احیای آن، مردم را با سـنت و سـیرت پیامبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم آشنا می کنـد که در آن زمان میان مردم شـناخته شده و شایع نیست. آن چه این احتمال را تقویت می کند، فقدان هرگونه مقایسه میان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در این روایت است.

۲. سـنت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشـریف در قیاس با سنت موجود حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نه سنت واقعی شـان، جدیـد خواهـد بود، یعنی امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف سـنتی در پیش خواهـد گرفت که با آن چه به عنوان سـنت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم شناخته شده است، تفاوت دارد، در حالی که سیرت آن حضرت با سنت واقعی پیـامبر کاملاًـ مطابقت دارد. به تعبیر دیگر، جدیـد بودن وصف سـنت امام مهـدی عجل الله تعال فرجه الشـریف در قیاس با سـنت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نیست. سـنت آن حضرت به نظر مردم که از سنت های اصیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فاصله گرفته اند، جدید می نماید.

در توضیـح چرایی تفاوت سیرت و سنت واقعی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و آن چه به عنوان سنت و سیرت آن حضرت در میان مردم رواج دارد، این عوامل را می توان برشمرد:

یکم. میان ما و عصـر آغازین اسـلام فاصـلهٔ طولانی مدتی وجود دارد که در این فاصلهٔ دراز، عواملی چون منع کتابت حدیث، اختناق حاکم بر فضای جامعهٔ اسلامی در عصر امویان و عباسیان و در نتیجه، محدودیت فعالیت امامان اهل بیت علیهم السلام و دانشمندان شیعی، جنگ های صلیبی و جنگ مغول که به از میان رفتن هزاران نسخه از کتاب هایی انجامید که بخش مهمی از سنت شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر معارف اسلامی را دربر داشتند و عواملی از این قبیل، باعث شد

امت اسلامی از بسیاری میراث های فرهنگی خویش محروم بمانـد و از سوی دیگر، تحریف گران و حـدیث سازان که به جز رسیدن به اهداف سیاسی و مادی دغدغه ای نداشته اند، خلأهای موجود را با احادیث ساختگی خود پر کرده اند. این روند به محرومیت نسل های بعد جامعه اسلامی از بخش مهمی از سنت حقیقی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم انجامید.

امام صادق علیه السلام در روایتی به مطلب یادشده، چنین اشاره فرموده است:

اگر قائم ما قیام کند و سخن گوی ما لب به سخن بگشاید و از نو به شما قرآن، آداب دینی، احکام و واجبات را آن چنان که خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرده است، تعلیم دهد، آن هایی که امروز در میان شما اهل بصیرتند، آن را به شدت انکار خواهند کرد. پس بر دین خداوند استوار نخواهید شد، مگر این که تیزی شمشیر را بالای سرتان احساس کنید. همانا خداوند پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود مردم را بر سنت پیشینیان مسلط کرد و آن ها آن را تغییر دادند و دگرگون کردند و تحریف نمودند و بر دین خداوند افزودند و از آن کاستند، پس امروز چیزی در دست مردم نیست، مگر این که با آن چه از سوی خداوند به آن وحی فرستاده شده، تفاوت دارد. (۱)

دوم. وقتی فقها خود را از دست یابی به احکام موضوعات جدید و پیش آمدهایی که در طول زمان رخ می داد، محروم یافتند، به ناچار به قواعد عمومی اسلامی که به عمومیتش شامل این حوادث می شد، رو آوردند. این قواعد اسلامی صحیح هستند و انسان را هنگام جهل به حکم واقعی یاری می رسانند و وظیفه دینی او را مشخص می کنند، ولی ثمرهٔ این قواعد کلّی لزوماً در همه جا حکم واقعی اسلام نیست، بلکه

۱- ... و لو قد قام قائمنا و تکلّم متکلّمنا ثّم استأنف بکم تعلیم القرآن و شرائع الدین و الأحکام و الفرائض کما أنزله الله علی محمّد صلی الله علیه و آله و سلم لأنکر أهل البصائر فیکم ذلک الیوم انکاراً شدیداً ثمّ لم تستقیموا علی دین الله و طریقه إلّا من تحت حدّ السیف فوق رقابکم إنّ الناس بعد نبّی الله صلی الله علیه و آله و سلم رکب الله به سنّه من کان قبلکم فغیّروا و بدّلوا و حرّفوا و زادوا فی دین الله و نقصوا منه فما من شیّ علیه الناس الیوم إلّا و هو منحرف عمّا نزّل به الوحی من عندالله. (اختیار معرفه الرجال، ج۱، ص ۳۵۰)

چیزی است که از آن به عنوان حکم ظاهری یاد می کننـد، یعنی حکمی که وظیفـهٔ دینی مکلف را هنگام جهل به حکم واقعی و اصلی معیّن می نماید. این نوع از احکام ظاهری بعد از پایان یافتن عصر تشریع احکام تا به امروز بیشترین بخش از مسائل فقه یا تقریباً تمام آن را به جز احکام روشن اسلامی فرا گرفته است. (۱)

این عوامل باعث شد آن چه پس از عصـر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سیرت و سنت آن حضرت شناخته می شـد، با سـیرت و سـنت واقعی آن حضـرت فی الجمله تفاوت هایی داشـته باشـد و از آن جا که امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف سنت های اصیل فراموش شده را احیا می کند، سنت حضرت جدید بنماید.

سوم. تازگی سـنت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف به این دلیل است که پاره ای از احکام را که آن حضرت اعلام می کند، پیش از آن حتی رسول گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله و سلم نیز بیان نفرموده است. آیت الله سیدمحمد صدر در این باره می نویسد:

احکامی که خداوند از طریق پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم به بشـر عرضه کرد و آن حضـرت آن ها را فرا گرفت، دو دسـته انـد: پـاره ای از آن هـا به مردم اعلام شـد تا این که برای زمان معیّنی معیار علم و عمل باشـند و برخی از آن ها بر مردم پوشـیده ماند و اعلام آن ها تا عصـر ظهور امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشـریف و زمان اجرای عدالت کامل به تأخیر افتاد. واضح ترین دلیل بر مطلب یادشده این است که ما به روشنی می بینیم تعداد زیادی از احکام وجود داشته که در صدر اسلام و در عصـر نخستین رهبران اسلامی امکان بیان آن ها وجود نداشته است؛ چراکه جامعه از موضوعات آن ها بی اطلاع بوده و آن احکام با سـطح فکری و فرهنگی مردم متناسب نبوده است،ماننـد حکم سوار شـدن هواپیما و اسـتفاده از بمب های میکروبی و کاشت قلب و مانند آن. از این رو، ضـرورت داشت اعلام این احکام به پس از آشـنایی جامعه با موضوعات آن موکول شود و با توجه به این که در زمان آشنایی جامعه با این موضوعات منبع شریعت در دسترس

۱- تاریخ مابعد الظهور، ص ۴۴۵.

نبود، از این رو این احکام هنگامی اعلام خواهد شد که بشر برای مرتبه دوم به منبع شریعت که همان امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف است، دسترسی پیدا کند. (۱)

بر اساس احتمال سوم، جدید بودن سنت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف در قیاس با سنت های اعلام شدۀ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود، اما در قیاس با سنت های اعلام نشده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن حضرت روش جدیدی نخواهد داشت. با توجه به توضیحات یادشده، احادیثی که سنت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف را جدید خوانده اند، بر عدول و روی گردانی آن حضرت از سیرت و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دلالت ندارند و سنت آن حضرت هماهنگ و همسان با سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اعم از سنت های فراموش شده یا سنت های اعلام نشده است و در نتیجه، امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف نه پیامبری جدید خواهد بود و نه شریعت تازه ای خواهد آورد.

شبهۀ ۵۹. اختصاص نعمت های عصر ظهور به شیعیان

اشاره

وی در ادامه می نویسد:

* در حالی که در عصر قائم مردم میان خون زندگی می کنند و از قائم شیعه _ که به عنوان عذاب برانگیخته شده همچنان که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان (۲)رحمت

۱- تاریخ مابعد الظهور، ص ۴۴۴.

۲- وبینما الناس فی عصر القائم یعیشون بین الدماء والأشلاء، وفی خوف ورعب من قائم الشیعه الذی کان بعثه نقمه علیهم، کما أن بعث محمد صلی الله علیه و سلم رحمه، فإن عسکر القائم وأصحابه یعیشون فی حیاه أخری حافله بألوان النعیم وأنواع المسرات، فهو یأمرهم فی میسرهم ألا یحملوا «طعاماً ولا شراباً ولا علفاً، فیقول أصحابه: إنه یرید أن یقتلنا یقتل دوابنا من الجوع والعطش فیسیر ویسیرون معه؛ فأول منزل ینزله یضرب الحجر فینبع منه طعام وشراب وعلف فیأکلون ویشربون ودوابهم حتی ینزلوا النجف من ظهر الکوفه»، وهکذا «لا ینزل منزلاً إلا انبعث منه عیون، فمن کان جائعاً شبع ومن کان ظمآن روی»، وإنه إذا قام اجتمعت إلیه أموال الدنیا من بطن الأرض وظهرها، فیعطی أصحابه ما لم یعطه أحد کان قبله، ویتضاعف الرزق علی یدیه فیرزق فی الشهر رزقین ویعطی فی السنه عطاءین، حتی إن أحداً من الشیعه لا یجد لدیناره ودرهمه موضعاً یصرفه فیه.

مبعوث شـده است ــ در ترس و وحشـتند، سپاهیان او و اصـحابش از زندگی دیگری سـرشار از نعمت های رنگارنگ و انواع شادمـانی ها برخوردارنـد. پس او در مسـیر به آن ها فرمان می دهـد که «با خود غـذا و نوشـیدنی و علفی برندارنـد. آن ها می گویند او می خواهد ما و چارپایانمان را از گرسنگی و تشنگی هلاک کند. پس او حرکت می کند و آن ها نیز همراه او به راه می افتنـد و چون به اولین منزل رسـیدند، به سـنگ ضـربه ای می زند و از آن غذا و نوشـیدنی و علف می جوشد و اصـحاب و چارپایانشان از آن می خورند و می نوشند تا این که پشت کوفه در نجف فرود می آیند.» و همچنین «در منزلی فرود نمی آید، مگر این که از آن چشمه هایی می جوشد و هرکس گرسنه باشد، از آن سیر می شود و هرکس تشنه باشد، سیراب می گردد.» «و چون او قیام کند اموال ظاهر و باطن زمین نزد او جمع می شود و او به اندازه ای به اصحابش می بخشد که پیش از او کسی چنین نکرده است و رزق به دست او فزونی می یابـد. پس او در هرمـاه دوبار آذوقه می دهـد و در هرسال دوبار می بخشـد، به اندازه ای که هیچ شیعه ای کسی را برای بخشیدن درهم و دینار خودنمی یابد». (۱)

نقد و بررسی سندی

قفاری در این قسـمت به چنـد روایت اسـتناد کرده است. اولین روایت مورد نظر قفاری که از مبعوث شدن امام مهدی به عنوان نقمت سـخن می گوید، ضـعیف السـند و غیر قابل استناد است. (۲) روایت دوم که دربـاره دسـتور امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف به یاران مبنی بر همراه برنداشـتن غذا و نوشـینی است نیز به دلیل ضـعف سـند قابل اطمینان نیست. (۳) مضمون روایت سوم این است که امام در هیچ منزل گاهی فرود نمی آید، مگر

۱– اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۷۴.

۲– عنـه، عن صالـح، عن محمـد بن عبـدالله بن مهران، عن عبـد الملـک بن بشـیر، عن عـثیم بن سـلیمان، عن معـاویه بن عمـار. (الکافی، ج۸ ص۲۳۳) این روایت به دلیل ضعیف بودن محمد بن عبدالله ضعیف است (رجال نجاشی، ص ۳۵۰).

۳– أبو سـلیمان أحمد بن هوذه، قال: حدثنا إبراهیم بن إسحاق النهاوندی، قال: حدثنا عبدالله بن حماد الأنصاری، قال: حدثنا أبو الجـارود زیاد بن المنـذر. (کتاب الغیبه، ص۲۴۴) این روایت به دلیـل مجهولیت احمـد بن هوذه (معجم رجـال الحـدیث، ج۳، ص۱۴۲) و ضعف ابراهیم بن اسحاق (رجال نجاشی، ص۱۹) ضعیف است.

این که از آن سنگی که همراه دارد چشمه هایی می جوشد... . این روایت سند معتبری دارد. (۱) روایت بعد که در این باره است که امام در یک ماه دوبار رزق می دهند و... نیز از نظر سندی ضعیف است. (۲) آخرین روایت مورد نظر قفاری نیز از مشکل ضعف سند رنج می برد. (۳) البته درباره بهره مند شدن انسان ها از مواهب مادی در عصر ظهور روایات متعددی وجود دارد که ما را از بررسی سندی بی نیاز می کند و ما در ادامه به برخی از آن ها اشاره خواهیم کرد.

نقد و بررسی محتوایی

اشاره

به ذهن خواننده ای که عبارات یادشده را می خواند چنین متبادر می شود که اولاً اصحاب امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف انسان هایی رفاه زده و لذت جو هستند که برای گسترش عدالت و فضیلت در عصر ظهور متحمل هیچ گونه مشقتی نمی شوند و در این راه باری به دوش نمی کشند و با این وجود از رهگذر حاکمیت امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف به عالی ترین سطوح رفاه دست می یابند. ثانیاً آن همه آسایش و نعمتی که وعده تحققش

۱- محمد بن همام (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۷۹) ومحمد بن الحسن بن محمد بن جمهور العمی، عن الحسن بن محمد بن جمهور (ثقه: رجال نجاشی، ص۶۲)، عن أبیه (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱۶، ص۱۸۹)، عن سلیمان بن سماعه(ثقه: رجال نجاشی، ص۱۸۴)، عن أبی الجارود (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۸، ص۳۳۲). (کتاب الغیبه، ص۲۴۴)

۲- أخبرنا أحمد بن هوذه الباهلی، قال: حدثنا إبراهیم بن إسحاق النهاوندی، قال: حدثنا عبدالله بن حماد الأنصاری، عن عبدالله بن بکیر، عن حمران بن أعین. (کتاب الغیبه، ص۲۴۵) این روایت به دلیل مجهول بودن احمد بن هوذه (معجم رجال الحدیث، ج۳، ص۱۴۲) و ضعیف بودن ابراهیم بن اسحاق (رجال نجاشی، ص۱۹) ضعیف است.

۳- محمد بن همام، قال: حدثنا أحمد بن مابنداذ، قال: حدثنا محمد بن مالک، قال: حدثنا محمد بن سنان، عن الکاهلی. (کتاب الغیبه، ص۱۵۲) این روایت به دلیل مجهول بودن محمد بن سنان ضعیف است (رجال نجاشی، ص۳۲۸).

در دوران ظهور داده شده است، تنها برای اصحاب امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف و شیعیان آن حضرت است و دیگران در آن سهمی ندارند.

پاسخ مطلب اول

پاسخ اول

در پاسخ مطلب نخست باید گفت که تصویر یادشده بیش از آن که از روایات اهل بیت علیهم السلام سرچشمه گیرد، محصول داستان پردازی های قفاری است؛ چرا که براساس روایات اهل بیت علیهم السلام اصحاب امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف انسان هایی وارسته و پرهیزکارند که برای تشکیل حکومت جهانی تمام سختی ها را به جان می خرند و ابتلائات فراوانی را پشت سر می گذارند. درباره مقام و منزلت معنوی اصحاب امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف روایات متعددی وجود دارد که برخی از آن ها بدین قرار است: امام باقر علیه السلام فرمود:

گویا قائم عجل الله تعال فرجه الشریف و اصحاب او را در نجف کوفه می بینم که گویا پرنده بر سرشان نشسته و توشه هایشان تمام شده و لباس هاشان پوسیده است. اثر سجده بر پیشانی شان مشهود است. آن ها شیران روز و راهبان شبند و گویا قلب هایشان پاره های آهن است. (۱)

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

مردانی که گویا قلب هایشان پاره های آهن و از سنگ سخت تر است و در ذات خداوند ذره ای تردید بر آن عارض نشده است. اگر بر کوه ها بگذرند، آن را از جا برمی کنند، با پرچمشان قصد جایی نمی کنند، مگر آن جا را ویران کنند، گویا بر اسب هایشان عقاب نشسته است، به زین اسب امام دست می کشند و به آن تبرک می جویند، گرداگرد او را می گیرند و در میدان های نبرد با جانشان از او محافظت می کنند و آن چه می خواهد اجابت می کنند.

۱- کأنّی أنظر إلی القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أصحابه فی نجف الکوفه کان علی رئوسهم الطیر قدفَنِیت أزوادهم و خَلُقت ثیابهم قد أثّر السجود بجباههم لیوث بالنهار و رهبان باللیل کأنّ قلوبهم زبرالحدید. (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶)

در میانشان مردانی هستند که شب ها نمی خوابند و در نمازشان زمزمه ای همچون زمزمهٔ زنبور عسل دارند... . (۱)

درباره مشقت هایی که یاران امام مهدی برای بر پایی حکومت عدل جهانی متحمل می شوند می توان به این روایات اشاره کرد:

بشیر نبال می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آن ها می گویند اگر مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف قیام کند کارها خودبه خود برای او سامان می یابد و به اندازهٔ حجامتی خون نمی ریزد؛ امام علیه السلام فرمود:

به خدایی که جانم در دست اوست سوگند، اگر کارها به خودی خود برای کسی سامان می یافت برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگامی که دندان هایش شکست و صورتش زخمی شد سامان می یافت. هرگز، سوگند به آن که جانم در دست اوست [چنین نخواهد شد] تا این که ما و شما عرق و خون بسته شده را پاک کنیم. پس آن حضرت بر پیشانی خود _ به عنوان نمودار آن حالت _ دست کشید. (۲)

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

اصحاب طالوت با نهری که خداوند درباره اش فرموده است: «خداوند

شما را با نهری می آزماید» امتحان شدند و اصحاب قائم نیز به مثل آن آزمایش می شوند. (۳)

۱- رجال کأنّ قلوبهم زبرالحدید لایشوبها شکّ فی ذات الله أشدّ من الحجر لوحملوا علی الجبال لأزالوها لایقصدون برایاتهم بلده إلأ خرّبوها کأنّ علی خیُلهم العقبان یتمسّحون بسرج الإمام علیه السلام یطلبون بذلک البرکه و یحفّون به یقونه بأنفسهم فی الحروب و یکّفونه مایرید فیهم رجال لاینامون اللیل لهم دویّ فی صلاتهم کدویّ النحل... . (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷)

۲- کلّا و الذی نفسی بیده لو استقامت لأحد عفواً لاستقامت لرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حین اُدمیت رباعیته و شجّ فی وجهه کلّا و الذی نفسی بیده حتّی نمسح نحن و أنتم العرق و العلق ثم مسح جبهته. (کتاب الغیبه، ص ۲۹۴)

۳- إنّ أصحاب الطالوت إبتلوا بالنهر الذی قال الله تعالی مبتلیکم بنهر و إنّ أصحاب القائم یبتلون بمثل ذلک. (کتاب الغیبه، ص ۳۳۱)

ابن خلاد می گوید: نزد امام رضا علیه السلام از قائم عجل الله تعال فرجه الشریف سخن به میان آمد؛ آن حضرت فرمود:

شما امروز نسبت به زمان قائم عجل الله تعال فرجه الشریف سبک بارتر هستید. اصحاب پرسیدند: چگونه؟ امام علیه السلام فرمود: اگر قائم عجل الله تعال فرجه الشریف قیام کند چیزی جز خون بسته بر پیشانی و عرق ریختن و خوابیدن بر زین اسب ها نخواهد بود و لباس قائم جز لباس درشت و غذایش جز غذای بی خورش نیست. (۱)

با وجود سربلندی اصحاب آن حضرت در رویارویی با چنین ابتلائات و سختی ها شایستگی آن را پیدا می کنند که با دیدن گوشه ای از کرامات مهدوی قلب هایشان مطمئن تر گردد و در مسیر جهاد با دشمنان خدا استوارتر گردند.

پاسخ دوم

ثانیاً در روایتی که قفاری به آن استناد کرده، واژهٔ طعام و شراب (خوردنی و نوشیدنی) آمده است که می تواند نان جو و آب باشد و این که ایشان از کجا از این روایت، زندگی سرشار از نعمت های رنگارنگ و انواع شادمانی ها را برداشت کرده است، خود باید پاسخ گو باشد.

پاسخ مطلب دوم

در پاسخ ادعای دوم نویسنده یادشده باید گفت ویژگی های عصر ظهور برای شیعه و محرومیت انسان های دیگر از آن، ادعایی سست و بی اساس و مخالف احادیث اهل بیت علیهم السلام است؛ چراکه احادیث بسیاری از اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که با به کار گرفتن تعابیری چون «الناس» و «العباد»، به بهره مندی همه انسان ها از نعمت های عصر ظهور دلالت دارند. از جمله امام باقر علیه السلام فرموده است:

زمین گنج های طلا و نقره اش را بیرون می ریزد، پس امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف می گوید:

۱- أنتم الیوم أرخی بالاً منکم یومئذٍ قالوا و کیف قال: لو قد خرج قائمنا عجل الله تعالی فرجه الشریف لم یکن إلّا العلق و العرق و النوم علی السروج و ما لباس القائم إلّا الغلیظ و ما طعامه إلّا الجشب. (کتاب الغیبه، ص ۲۹۶)

ای مردم، بیایید از آن چه به خاطرش خون ها ریختید و قطع رحم کردید، برگیرید و به اندازه ای می بخشد که کسی پیش از او نبخشیده و کسی پس از او نخواهد بخشید. (۱)

در حدیث دیگری فرموده است:

به مردم در سال دوبار می بخشد و در هرماه دوبار آذوقه می دهد و میان مردم به مساوات رفتار می کند تا این که نیازمندی پیدا نشود. (۲)

همچنین می فرماید:

چون قائم ما قیام کند، خداوند دستش را بر سر بندگان بگذارد، پس عقل هایشان را جمع کند و خردهایشان را کامل کند. (۳)

همچنان که آشکار است، این روایات به دور از هرگونه اشاره یا تصریحی به اختصاص مزیت های یادشده به شیعیان است. جالب تر این که در ادامهٔ روایتی که قفاری آورده، به صراحت از بهره مندی همگان و نه تنها شیعیان از نعمت های عصر ظهور تصریح شده است و احتمالاً قفاری از سر آزاد اندیشی و حق جویی ــ که در آغاز کتاب خود از آن بسیار دم زده ــ آن را نیاورده است. متن کامل روایت بدین صورت است:

عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: تَوَاصَلُوا وَ تَبَارُّوا وَ تَرَاحَمُوا، فَوَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ

بَرَأَ النَّسَمَهَ لَيَأْتِيَنَّ عَلَيْكُمْ وَقْتٌ لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ لِدِينَارِهِ وَ دِرْهَمِهِ مَوْضِعاً يَعْنِی لَا يَجِدُ عِنْدَ ظُهُورِ الْقَائِمِ علیه السلام مَوْضِعاً يَصْرِفُهُ فِيهِ لِاسْتِغْنَاءِ النَّاسِ جَمِيعاً بِفَضْلِ اللَّهِ وَ فَضْلِ وَلِيِّهِ. (۴)

۱- تخرج الأرض كنوزها من الذهب و الفضّه فیقول أیّها الناس هلمّوا فخذوا ما سفتکم فیه الدماء و قطعتم فیه الأرحام و یعطی مالم یعطه أحد قبله و لا یعطه أحدٌ بعده. (شرح الاخبار، ج۳، ص ۳۹۷)

۲- یعطی الناس عطایا مرّتین فی السنه و یرزقهم فی الشهر رزقین و یسّوی بین الناس حتّی لا ـترى محتاجاً إلی الزکاه. (بحارالانوار، ج۵۲، ص ۳۹۰)

۳- إذا قام قائمنا وضع الله یده علی رءوس العباد فجمع بها عقولهم و کملت به أحلامهم. (الکافی، ج۱، ص ۲۵)

۴- کتاب الغیبه، ص۱۵۲.

البته اگر قفاری اصرار دارد مزیت های عصر ظهور را ویژهٔ اصحاب و شیعیان امام مهدی عجل الله تعال فرجه الشریف بداند، باز این سخن به گونه ای می تواند درست باشد؛ چراکه به نظر می رسد در عصر ظهور به جز اندکی از انسان های لجوج، اغلب انسان ها به جرگهٔ اصحاب و شیعیان آن حضرت خواهند پیوست و بهره مندی اصحاب و شیعیان از مواهب عصر ظهور، به معنای بهره مندی تقریباً همهٔ انسان ها خواهد بود.

شبههٔ ۶۰. وجود رگه هایی از آموزه های دین یهود در اندیشه مهدویت

اشاره

قفاری در ادامه می نویسد:

* به گفته برخی از روایاتشان سپاه قائم از موالی و عجمند و تعدادشان به دوازده هزار نفر می رسد و قائم از پیش خود سلاحی به آن ها می دهد که شامل یک شمشیر و یک کلاه خود است. سپس به آن ها می گوید: هر کس آن چه شما دارید را ندارد بکشید. و روایت نعمانی می گوید: اصحاب قائم ۳۱۳ مرد از فرزندان عجمند. (۱)

در حالی که روایتی در بحار می گوید:وقتی قائم آل محمد قیام کرد از پشت کوفه ۲۷ مرد را بیرون می آورد ۲۵ نفر از قوم موسی که به حق داوری می کنند و طبق آن به عدالت رفتار می نمایند و هفت نفر از اصحاب کهف و یوشع ـ وصی موسی ـ و مؤمن آل فرعون و سلمان فارسی و ابودجانه انصاری و مالک اشتر. (۲)

این روایت نفوذ نژاد یهود را در میان مجموعه ای که دین تشیع را ساخته اند به وضوح آشکار می کند. (۳)

۱- تشیر بعض روایاتهم إلی أن جند القائم من الموالی والعجم ویبلغ عددهم اثنی عشر ألفاً، وأنه یمنحهم القائم سلاحاً من عنده عباره عن سیف وبیضه ذات وجهین، ثم یقول لهم: «من لم یکن علیه مثل ما علیکم فاقتلوه». وتذکر روایه للنعمانی أن «أصحاب القائم ثلاثمائه وثلاثه عشر رجلًا أولاد العجم».

۲- بینما تقول روایه فی البحار «إذا قام قائم آل محمد استخرج من ظهر الکعبه سبعه وعشرین رجلًا، خمسه وعشرین من قوم موسی الذین یقضون بالحق وبه یعدلون، وسبعه من أصحاب الکف، ویوشع وصی موسی، ومؤمن آل فرعون، وسلمان الفارسی، وأبا دجانه الأنصاری ومالک الأشتر».

۳- واضح فی هذا النص تغلغل العنصر الیهودی فی المجموعه التی وضعت دین التشیع.

همچنان که نشان می دهد تشیع شامل مجموعه ای از نژاد های مختلف است که هر کدام هرچه خواستند را جعل می کنند و آن چه مقتضای ملیت خود است را می سازند. عجم ها آن چه به مصلحتشان بوده را جعل می کنند؛ یهود نیز همچنین و... و موسوعه های دوازده امامی ها بدون پالایش همه را جمع کرده است. (۱)

در برخی روایاتشان به تفصیل اسامی تک تک سپاه او و وطن یا قبیله یا شغل آن ها را در روایت بلندی ذکر کرده اند؛ از جمله چنین آورده اند: دو مرد از شام که به آن ها ابراهیم بن صباح و یوسف بن جریا (صریا) گفته می شود. (۲)

پس یوسف بن عطار از دمشق است و ابراهیم بن قصاب از قریه صویقان و بر همین منوال نام ۳۱۳ نفر به تعداد اهل بدر را ذکر می کند. و گویا آن ها دیدگاه شرم آورشان درباره اهل بدر و سایر صحابه را فراموش کرده اند. (۳)

و تو هنگامی که این اسامی را می خوانی نمی توانی از خنده ای که بر تو غلبه می کند جلوگیری کنی و به وضوح دست و پا زدن برای دروغ گفتن و تلاش برای پوشاندن آن را مشاهده می کنی و این گونه جرئت بر دروغ پردازی و سبک عقلی آدمی را در تعجب فرو می برد و عجیب تر این که شیعهٔ زمان ما چگونه از انتشار این عار در میان مردم و چاپ و تحقیق آن شرم نمی کند؟ و شاید خداوند می خواهد رازشان را فاش کند و مفتضحشان (۴)نماید! (۵)

۱- ما یظهر أن التشیع استوعب مجموعه من العنصر المختلفه، کل یصنع ما یشاء له هواه، وما تملی علیه عنصریته... فالعجم یضعون روایات فی صالحهم، والیهود کذلک... وهکذا، وموسوعات الاثنی عشریه استوعبت الجمیع بلا تمییز.

۲- جاء فی بعض أخبارهم البیان التفصیلی لأسماء جنده واحداً واحداً وموطن کل جندی أو قبیلته أو حرفته فی روایه طویله. منها قوله: «ومن أهل الشام رجلین یقال لهما إبراهیم بن الصباح، ویوسف بن جریا» (صریا).

۳- یوسف عطار من أهل دمشق، وإبراهیم قصاب من قریه صویقان «ومضی فی ذکرهم علی هذا النسق حتی ذکر (۳۱۳) رجلًا لیبلغ بهم عده أهل بدر». کما یقول: «ونسی موقفهم المخزی من أهل بدر وسائر الصحابه».

۴- لا تملک نفسک وأنت تقرأ تلک الأسماء من ابتسامه تغالبک، وأنت تلمح بوضوح التکلف فی الکذب، والمحاولات الغبیه لستره، ولا ینقضی العجب من تلک الجرأه علی الکذب، وخفه العقل، والأغرب کیف لا یستحی شیعه هذا العصر من إخراج هذا «العار» للناس، وطبعه وتحقیقه؟! أو أن الله سبحانه أراد أن یکشف أمرهم ویفضح زیفهم.

۵- اصول مذهب الشیعه، ص۷۶_ ۱۰۷۵.

نقد و بررسی سندی

قفاری در این بخش به چهار روایت استناد کرده است؛ روایت نخست، مرفوعه و روایت سوم، مرسله و روایت دوم که مضمون آن این است که یاران امام مهدی ۳۱۳ نفر از اولاد عجمند، ضعیف است. (۱) البته درباره اصل این که امام مهدی ۳۱۳ یاور ویژه دارد روایات متعددی وجود دارد که ما را از بررسی سندی بی نیاز می کند. (۲) آخرین روایت مورد استناد قفاری، روایتی است که اسامی یاران امام مهدی را برشمرده است که این روایت نیز از ضعف سند رنج می برد. (۳) بنابر این اشکال قفاری نیز از اساس فرو خواهد ریخت.

نقد و بررسی محتوایی

اشاره

مطالب پیش گفته شامل سه شبهه بود؛ نخستین آن ها درباره منحصر بودن یاران امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به عجم ها، دومین شبهه درباره وجود ریشه های تفکر یهودی در میان شیعیان و سومین آن ها درباره اسامی سپاهیان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.

۱- أخبرنا أحمد بن هوذه أبو سلیمان، قال: حدثنی إبراهیم بن إسحاق النهاوندی، عن عبدالله بن حماد الأنصاری، عن أبی الجارود. (کتاب الغیبه، ص۳۲۹) این روایت به دلیل مجهول بودن احمد بن هوذه (معجم رجال الحدیث، ج۳، ص۱۴۲) و ضعیف بودن ابراهیم بن اسحاق (رجال نجاشی، ص۱۹) ضعیف است.

۲- عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۶۴؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۷۸، ۶۵۴، ۶۷۲ و...

۳- أبوحسان سعید بن جناح، حدثنا محمد بن مروان الکرخی، قال: حدثنا عبدالله بن داود الکوفی، عن سماعه بن مهران. (دلائل الامامه، ص۵۶۲) این روایت به دلیل مهمل بودن محمد بن مروان و عبدالله بن داود (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۵، ص۱۰) ضعیف است. البته در این باره روایت دیگری نیز وجود دارد که آن هم به سبب مهمل بودن عبدالله بن الحسن و معروف بن خزاز و... ضعیف است (دلائل الامامه، ص۵۵۴).

پاسخ شبهه اول

دربـاره این ادعـای قفاری که سـپاهیان امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف همه از عجمنـد و در میانشان از اعراب وجود ندارد، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد و ما خوانندگان عزیز را به آن جا ارجاع می دهیم.

پاسخ شبهه دوم

دربـاره حرص و ولع بی انـدازه آقـای قفاری برای اثبات وجود تفکر یهودی در میان شـیعیان به اسـتناد روایت « إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَهِ سَبْعَهً وَ عِشْرِينَ رَجُلًا...» باید گفت:

اولاً شخصـیت های مورد نظر این روایت، شخصیت های قرآنی هستند که در قرآن از آن ها تجلیل شده است. داستان اصحاب کهف به تفصـیل در قرآن آمده است. درباره قوم موسـی علیه السـلام چنین آمده است: «وَمِن قَوْمِ مُوسَى أُمَّهٌ يَهْدُونَ بِالحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ» . (۱) یوشع وصـی موسـی علیه السـلام همـان صاحب موسـی علیه السـلام است که در قرآن از او یادشـده است (۲) و پیامبری بود (۳) که خورشـید برایش توقف کرد (۴) و مؤمن آل فرعون همـان شخصـیتی است که در قرآن دربـاره اش چنین آمـده است: «وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ اقْصَی الْمَدِينَهِ يَسْعَى» (۵)(۶) و بـه روایت اهـل سـنت یکی از سه صـدیق عـالم است، (۷) با این وجود، اگر تجلیـل از این شخصـیت هـا و اعتقـاد به حضور آن هـا در کنار امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف به معنای رسوب تفکر یهود است ــ نعوذ بالله ــ قرآن بیش از شیعیان در معرض این

۱- سوره اعراف، آیه ۱۵۹.

۲- صحیح البخاری، ج۴، ص۱۲۷.

۳- المستدرک، ج۲، ص۱۳۹.

۴- شرح النووی علی صحیح المسلم، ج۱۲، ص۵۲.

۵- سوره قصص، آیه ۲۰.

۶- تفسیر الجلالین، ص۵۰۹؛ فتح القدیر، ج۴، ص۱۵۶.

۷- الجامع الصغیر، ج۲، ص۱۱۵.

تهمت قرار خواهد داشت.

ثانیاً اعتقاد به حضور حضرت عیسی علیه السلام در کنار امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و اقتدای به ایشان و نیز قرار داشتن اصحاب کهف در زمره یاران امام مهدی از باورهای اهل سنت نیز هست. به عنوان نمونه می توان به این روایات ازمنابع اهل سنت اشاره کرد:

چگونه خواهید بود، وقتی که عیسی علیه السلام در میان شما از آسمان فرود آید در حالی که امامتان از شماست؟ (۱)

مسیح عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود می آید ... پس به محل اجتماع مسلمانان می آید و مشاهده می کند که خلیفه آنان بر آن ها نماز می گزارد؛ چون مسیح را می بیند به خاطر او به عقب برگشته و به او می گوید: ای کسی که از سوی خدا مسح شده است، برایمان نماز بگذار! مسیح می گوید: بلکه شما برای اصحابت نماز بگزار؛ همانا خدا از تو راضی است و من به عنوان وزیر مبعوث شدم، نه امیر. (۲)

اصحاب الکهف اعوان المهدی؛ (۳)

اصحاب کهف، یاران مهدی هستند.

با این وجود اگر کسی مدعی شد رسوبات تفکر مسیحی و یهودی در اندیشه اهل سنت ریشه دوانده است و هر کدام به نفع خود حدیث جعل کرده اند و کتاب های اهل سنت همه را منعکس کرده است، قفاری چه پاسخ خواهد داد؟ (۴)

۱- کیف بکم اذا نزل بکم و امامکم منکم؟ (مسند احمد، ج۲، ص۲۷۲) به گفته دانشمندان اهل سنت بر اساس روایات متواتری مقتدای حضرت عیسی علیه السلام همان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. (فتح الباری، ج۶، ص۳۵۸)

۲- یهبط المسیح عیسی بن مریم... فیأتی مجمع المسلمین حیث هم فیجد خلیفتهم یصلی بهم فیتأخر للمسیح حیث یراه فیقول یا مسیح الله صل لنا فیقول بل انت فصل لاصحابک فقد رضی الله عنک فانما بعثت وزیراً و لم ابعث امیراً. (الفتن، ص۳۴۷)

۳- الدرالمنثور، ج۴، ص۲۱۵.

۴- افزون بر آن چه گفته شد، این احتمال وجود دارد که قفاری میان روایتی که اصحاب حضرت را ۳۱۳ نفر شمرده و روایت ۲۷ نفر تعارض دیده است؛ و یا آن روایتی که اصحاب حضرت را از عجم دانسته و روایت اخیر که از حضور عرب ها همچون مالک اشتر و ابودجانه انصاری سخن گفته را متعارض یافته است. اگر این چنین باشد، پاسخ اشکال نخست او این است که آن ۲۷ نفر بخشی از همان ۳۱۳ نفرند و به همین دلیل میان آن ها هیچ تعارضی نیست؛ زیرا این ۲۷ نفر کسانی هستند که از پشت کعبه زنده می شوند، اما سایر یاران حضرت این خصوصیت را ندارند و پاسخ اشکال دوم این است که تعبیر «ثلاثمأه و ثلاث عشر رجلاً من اولاد العجم» تعبیر عرفی و از باب تغلیب است؛ یعنی غالب یاران حضرت از عجمند و این با حضور تعداد اندکی از عرب ها منافاتی ندارد.

پاسخ شبهه سوم

درباره حدیثی که نام اصحاب امام مهدی را آورده است باید گفت:

اولاً این روایت در میان منابع کهن شیعه جز در کتاب دلائل الامامه نیامده و حتی علامه مجلسی در موسوعه خود بحار الانوار آن را نیاورده است. بنابر این مضمون این روایت را نمی توان از اعتقادات مذهب تشیع خواند.

ثانیاً اگر چیزی علامت خفّت عقل باشد و نشانه جرئت بر دروغ پردازی و ذکر آن در کتاب ها مایه شرمندگی باشد، آوردن روایتی که نام اصحاب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بیان کرده نیست؛ زیرا این روایت نه در تعارض با هیچ یک از اصول عقلی است

و نه مضمون آن بر خلاف کتب و سنت است و پذیرش آن به عنوان خبری غیبی هیچ محذوری ندارد. آن چه مایه شرمندگی و گواه گویایی بر خفت عقل است

وجود روایات خلاف عقلی است که وجدان هیچ انسان سلیم الفطره ای

آن را برنمی تابد و روح هر انسان پاک طینتی را می آزارد؛ روایاتی که به پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم _ که خداوند او را صاحب خلق عظیم خوانده است (۱)_ امور سخیفی

را نسبت می دهند که قلم از نوشتن آن شرم دارد؛ نسبت های ناروایی همچون ایستاده ادرار کردن (۲)، علاقه مندی به دخترکان آوازه خوان (۳)، افسون شدن

۱- سوره قلم، آیه۴.

۲- صحیح البخاری، ج۱، ص۶۲.

۳- صحیح البخاری، ج۴، ص۲۶۶.

توسط ساحری یهودی (۱) و ... . این روایات و امثال آن نه در منابعی همچون دلائل الامامه، که نزد شیعه جایگاه خاصی ندارد؛ بلکه در کتاب صحیح بخاری آمده است

که جایگاه آن نزد اهل سنت بر کسی مخفی نیست. حال عاقلان خود قضاوت خواهند کرد که آن که عار بر پیشانی دارد کیست و آن که باید احساس شرمندگی کند چه کسی است.

شبههٔ ۶۱. تعطیلی نماز جمعه به سبب غیبت

اشاره

وی در ادامه چنین می نویسد:

* در سایه غیبتی که شیعه بدان باورمند شد و بیش از هزار و صد سال است که

با آن زندگی می کند، شیوخ شیعه به اقتضای نیابت از منتظر، عمل به پاره ای از احکام دین را متوقف کرده اند؛ همچنان که اعتقادات و احکامی را ابداع کردند که خداوند سبحان به آن ها اذن نداده است. شیوخ شیعه به دلیل غیبت منتظر، اقامه نماز جمعه را تعطیل کردند، همچنان که از برپا شدن امامت ممانعت کردند و گفتند: «جمعه و حکومت برای امام مسلمین است» و مقصودشان از امام، همان منتظر است. (۲)

به همین دلیل اکثریت شیعه تا به امروز نماز جمعه نمی خوانند، تا آن جا که برخی از متأخران گفته اند: شیعیان از زمان ائمه، نماز جمعه (۳)نمی خواندند. (۴)

۱- صحیح البخاری، ج۷، ص۲۸.

۲- فی ظل الغیبه التی دانت بها الشیعه، وعاشت فی حکمها منذ أکثر من ألف ومائه سنه أوقف شیوخ الشیعه _ بحکم نیابتهم عن المنتظر _ العمل بجمله من أحکام الدین، کما استحدثوا عقائد وأحکاماً لم یأذن بها الله سبحانه. لقد أوقف الشیعه بسبب الغیبه للمنتظر إقامه صلاه الجمعه، کما منعوا إقامه إمام للمسلمین وقالوا: «الجمعه والحکومه لإمام المسلمین» والإمام هو هذا المنتظر.

۳- لهذا فإن معظم الشیعه إلی الیوم لا یصلون الجمعه. حتی قال بعض المتأخرین: «إن الشیعه من زمان الأئمه کانوا تارکین للجمعه».

۴- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۷۷.

نقد و بررسی

پاسخ اول: اختلاف نظر در مسائل فقهی طبیعی است

مسئله وجوب یا عدم وجوب نماز جمعه در عصر غیبت، مسئله ای فقهی است که اختلاف انظار فقها درباره آن پدیده ای نوظهور و غریب نیست و همچون بسیاری از مسائل فقهی دیگر است که گاه میان فقهای اهل سنت نیز درباره آن اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. بنابراین، این تلقی که فقهای شیعه باید در این باره همگی بر یک فتوا ــ آن هم فتوایی که مورد پذیرش آقای قفاری است ــ اتفاق نظر داشته باشند از اساس باطل است.

پاسخ دوم: بسیاری از فقهای شیعه معتقد به وجوب نماز در عصر غیبتند

بر خلاف ادعای قفاری که معتقد است فقهای شیعه اقامه نماز جمعه را در عصر غیبت تعطیل کرده اند، فقهای شیعه در این باره رأی واحدی ندارند. برخی از آن ها بر این عقیده اند که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تعینی است. کلینی، شیخ صدوق، شیخ مفید و ابوالفتح کراجکی از این دسته اند. یکی از نویسندگان بیش از هفتاد نفر از عالمان شیعه را نام برده است که معتقد به وجوب تعیینی نماز جمعه در عصر غیبتند. (۱) برخی دیگر بر این باورند که نماز جمعه در عصر غیبت واجب تخییری است. میرداماد، کاشف الغطا، صاحب جواهر و امام خمینی از این دسته اند و برخی نیز آن را نامشروع می دانند. (۲) روشن است که بازگشت دو دیدگاه نخست به این است که یا اساساً وجود امام یا کسی که منصوب از طرف اوست در اقامه نماز جمعه شرط نیست، همچنان که شهید ثانی مدعی شده است؛ یا این که امامان معصوم به صورت عمومی این اجازه را به فقها یا عموم مؤمنان داده اند که در عصر

۱- صلاه الجمعه دراسه فقهیه و تاریخیه، ص ۳۱-۶۵.

۲- کتاب الصلاه، ج ۱، ص ۱۳.

غیبت، نماز جمعه را برپا دارند. (۱) بنابراین نسبت دادن اعتقاد به تعطیلی نماز جمعه در عصر غیبت به همه عالمان شیعه بی اساس است و نمی توان این اعتقاد را به همهٔ شیعیان نسبت داد. صرف نظر از دیدگاه های فقهی یادشده در طول تاریخ بسیاری از فقهای شیعه اقامه جمعه می کرده اند و در عمل بی اساس بودن اتهام تعطیلی نماز جمعه در میان شیعیان را اثبات کرده اند. یکی از محققان اسامی بیش از هفتاد تن از عالمان شیعه که در عصر خود، اقامه جمعه می کردند را برشمرده است. (۲)

پاسخ سوم: بسیاری از فقهای اهل سنت نیز وجوب نماز جمعه را مشروط به وجود امام می دانند

بر خلاف تصور قفاری که گمان کرده است اعتقاد به مشروط بودن وجوب نماز جمعه به وجود امام یا نایب امام از اعتقادات شیعیان است، این مسئله در میان اهل سنت نیز طرف داران بسیاری دارد. به عنوان نمونه می توان به این موارد اشاره کرد:

نویسنده البحر الرائق از فقهای اهل سنت چنین می نویسد:

و اما شرایط نماز جمعه دو گونه است: شرایط صحت و شرایط وجوب. اما دسته اول شش مورد است، آن چنان که مؤلف بیان کرده است: شهر، سلطان، وقت، خطبه، جماعت و اذان عمومی. (۳)

نویسنده الدر المختار نیز بر این باور است:

صحت آن مشروط به هفت چیز است: اول شهر... ، دوم سلطان و لو او با غلبه به زمام داری رسیده باشد و یا زن باشد؛ البته در این صورت خود او نمی تواند اقامه نماز جمعه کند، بلکه باید به دستور او باشد. (۴)

۱- البدر الظاهر فی صلاه الجمعه و المسافر، ص۳۲.

۲- صلاه الجمعه دراسه فقهیه و تاریخیه، ص۱۲۳_ ۱۴۵.

۳- البحر الرائق، ج۲، ص۲۴۵.

۴- الدر المختار، ج۲، ص ۱۵۰، ج۱، ص۱۲۸.

عبدالله بن قدامه در این باره چنین می نویسد:

روایات درباره دو شرط آخر مختلفند که عبارتند از حریت ــ که در جای خودش بدان می پردازیم ــ و اذن امام. و قول درست این است که چنین شرطی درست نیست و مالک و شافعی و ابوثور بر این عقیده اند. و نظر دوم این است که نماز جمعه مشروط به اذن امام است. این مطلب از حسن و اوزعی و حبیب بن ابی ثابت و ابوحنیفه روایت شده؛ چرا که در تمام دوران ها به جز ائمه، کسی اقامه جمعه نمی کرده است. بنابراین، این مسئله اجماعی است. (۱)

ابن رشد نوشته است:

و ابوحنیفه شهر و سلطان را شرط می داند، ولی عدد را نه. (۲)

سرخسی می نویسد:

به نظر ما سلطان از شرایط نماز جمعه است... . (۳)

ابوبکر کاشانی نیز می گوید:

به نظر ما سلطان شرط ادای جمعه است، تا آن جا که بدون حضور او یا نایبش اقامه آن جایز نیست ... . (۴)

آن چه گذشت ــ که دیدگاه برخی از فقهای اهل سنت درباره مشروط بودن اقامه نماز جمعه به حضور امام یا مأذون از طرف او بود ــ به روشنی بر این مطلب دلالت دارد که دیدگاه فقهای شیعه مبنی بر ضرورت اقامه نماز جمعه توسط امام یا نایب او دیدگاهی شاذ و متروک نیست. البته ما نیز قبول داریم که مقصود فقهای شیعه از امام، امام معصوم است؛ اما اهل سنت امام جائر را نیز کافی می دانند. به هر تقدیر هر

۱- المغنی، ج۲، ص۱۷۳.
۲- بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، ج۱، ص۱۲۸.
۳- المبسوط، ج۲، ص۲۵.
۴- بدایع الصنایع، ج۱، ص۲۶۱.

دو در اصل مشروط بودن نماز جمعه به حضور امام اشتراک نظر دارند، همچنان که بسیاری از فقهای شیعه معتقدند امامان معصوم به صورت عام به تمام فقهای عادل اذن اقامه نماز جمعه را در عصر غیبت داده اند. بنابراین نمی توان اعتقاد به تعطیلی نماز جمعه در عصر غیبت را به کلیت مذهب شیعه نسبت داد.

پاسخ چهارم: رأی فقهی عدم وجوب نماز جمعه ارتباطی با غیبت ندارد

بر آن چه گفته شد می توان این نکته را افزود که اصولاً ـ ارتباط دادن مسئله نماز جمعه به غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از اساس اشتباه است و اگر برخی از عالمان شیعیان به تعبیر قفاری معتقد به تعطیلی نماز جمعه هستند، ریشه آن نه مسئله غیبت امام مهدی، بلکه مشروط بودن آن به وجود امام معصوم یا نایب اوست. توضیح این که از چون از یک سو به باور شیعه تنها امام معصوم یا نایب او می تواند اقامه جمعه کند و از سوی دیگر در دوران خفقان اموی و عباسی که امامان معصوم حضور داشتند، این امکان برای آن ها وجود نداشت. بنابراین طبیعی بود که شیعیان نسبت به حضور در مراسم نماز جمعه هایی که توسط سلاطین جور یا دست نشانده های آن ها اقامه می شد اهتمام چندانی نداشته باشند. البته در عصر های متأخر ــ که گاه گشایشی برای شیعیان حاصل می شد ــ در اقامه نماز جمعه کوتاهی نمی ورزیدند. بنابراین عامل اصلی عدم اهتمام شیعه به نماز جمعه در دوران خفقانی که پیشوایان معصوم حضور داشتند، نه اعتقاد به غیبت، که اعتقاد به ضرورت اقامه نماز جمعه توسط امام معصوم یا نایب او بوده است و مطلب یادشده این ادعای قفاری را که فقهای شیعه به دلیل اعتقاد به غیبت امام مهدی نماز جمعه را تعطیل کردند، از اساس فروخواهد ریخت.

قفاری در پاورقی، دو ادعای دیگر نیز مطرح کرده است؛ نخست این که تعداد نماز جمعه هایی که امروزه توسط شیعیان اقامه می شود انگشت شمار است و آن را به ادعای یکی از هم فکرانش به یکی از عالمان شیعه نسبت می دهد. صرف نظر از

این که او در این ادعایش صادق است یا نه، ما در نقد کلام او به همین نکته بسنده می کنیم که او می تواند برای پی بردن به صدق و کذب ادعایش سفری به کشور پهناور ایران داشته باشد تا با چشمان خود ببیند در سرتاسر آن از شهرهای بزرگ گرفته تا شهرک های کوچک و حتی در مناطق دورافتاده، هر هفته نماز باشکوه جمعه اقامه می شود و انبوه نمازگزاران مؤمن در آن شرکت می کنند و بر خلاف تصور او شیعیان به اقامه نماز جمعه اهتمام تام دارند تا جایی که معمار بزرگ انقلاب اسلامی ایران امام خمینی رحمه الله نماز جمعه را بزرگ ترین هدیه خداوند به نظام اسلامی شمرده است.

ادعای دوم او این است که آیت الله محسن حکیم از سؤال درباره علت مشروط بودن نماز جمعه به وجود امام نهی کرده است. روشن است که مدعی این سخن از این جهت آن را نه به یک منبع مکتوب و قابل دسترسی، که به سؤال مشافهه ای یکی از شیعیان نسبت داده است تا خود را از زحمت اثبات آن برهاند و اگر کسی از او بر این ادعایش سندی خواست با این بهانه که این پرسش مشافهه ای بوده از آوردن مدرک خودداری کند و این طرفند، گر چه ممکن است برای عوام کارگر بیفتد، اما رسواتر از آن است که برای اهل فن پشیزی ارزش داشته باشد. صرف نظر از نکته یادشده، پاسخ این سؤال قریب به هزار سال پیش در کلام شیخ طوسی آمده است و دیگر فقهای شیعه در طول تاریخ استدلال شیخ طوسی را تکمیل کرده اند و کسی که اندک بهره ای از دانش فقه داشته باشد پاسخ آن را می داند، چه رسد به فقیه عالی قدری همچون آیت الله محسن حکیم.

کلام شیخ طوسی در این باره چنین است:

از شروط انعقاد جمعه، وجود امام یا کسی است که امام به او دستور اقامه دهد؛ مانند قاضی یا امیر و امثال آن ها، و اگر بدون دستور امام برگزار شود صحیح نیست. و اوزعی و ابوحنیفه چنین گفته اند و محمد گفته است: اگر امام مریض شد یا به سفر رفت و مردم کسی را برای اقامه برگزیدند، درست است؛ چرا که این جا مورد ضرورت است و نماز جمعه در نظر اینان مانند

نماز جماعت است. و شافعی گفته است: امام و دستور او از شرایط جمعه نیست، ولی اگر عده ای بدون دستور امام نماز جمعه را به پا داشتند جایز است. مالك و احمد نیز بر این عقیده اند. دلیل ما این است که در این که جمعه با امام یا دستور او منعقد می شود اختلافی نیست و بر منعقد شدن جمعه در صورتی که امام یا دستور او نباشد دلیلی نیست. پس اگر گفته شود: آیا در کتاب هایتان روایت نکرده اید که بر اهل آبادی ها و شهرها و مؤمنان جایز است که وقتی به اندازه ای که جمعه با آن منعقد می شود رسیدند، نماز جمعه بخوانند؟ می گوییم: به چنین چیزی اذن داده شده و انجام آن مطلوب است و این مانند آن است که امام کسی را برای اقامه جمعه نصب نماید. دلیل دیگر ما اجماع فرقه است؛ چرا که آنان در این که از شرایط جمعه امام یا دستور اوست اختلافی ندارند. محمد بن مسلم از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که: جمعه بر هفت نفر از مسلمین واجب است و بر کمتر از آنان واجب نیست: امام و قاضی او و کسی که به حق مدعی باشد و مدعی علیه و دو شاهد و کسی که در برابر امام اجرای حد می کند. همچنین بر این مطلب اجماع وجود دارد؛ چرا که از زمان پیامبر تا زمان ما جمعه را جز خلفا و امرا و کسی که عهده دار نماز است اقامه نمی کند و از این دانسته می شود که اجماع همه دوران ها بر این مطلب بوده است و اگر با مردم جمعه منعقد می شد این کار را می کردند. (۱)

شبهۀ ۶۲. انحصار بیعت به بیعت با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

وی سخنان خود را چنین ادامه می دهد:

* همچنان که شیعه معتقد به بیعت شرعی جر با قائم منتظر نیست، به همین دلیل هر روز با او تجدید بیعت می کنند و در دعایی که به آن دعای عهد (۲)می گویند چنین می خوانند: «اللّهم إنی أجدد له فی صبیحه یومی هذا، وما عشت من أیامی عهداً و عقداً و بیعه له فی عنقی لا ـ أحول عنها ولا ـ أزول أبداً» و در دعای روزانه دیگری که برای غایب منتظر است و حاوی اقرار به بیعت با اوست

۱- الخلاف، ج ۱، ص ۶۲۶.

۲- کما أن الشیعه لا تری بیعه شرعیه إلا للقائم المنتظر، ولذلک فإنهم یجددون البیعه له کل یوم، ففی دعاء لهم یسمونه «دعاء العهد» وفیه: «اللّهم إنی أجدد له فی صبیحه یومی هذا، وما عشت من أیامی عهداً و عقداً و بیعه له فی عنقی لا أحول عنها ولا أزول أبداً». وفی دعاء یومی آخر للغائب المنتظر یتضمن الإقرار له بالبیعه فیقول: «اللّهم هذه بیعه له فی عنقی إلی یوم القیامه». قال المجلسی: «... ویصفق بیده الیمنی علی الیسری کتصفیق البیعه».

چنین می گویند: «اللّهم هذه بیعه له فی عنقی إلی یوم القیامه». مجلسی می گوید: دست راستش را بر دست چپ می زند، مانند حالت بیعت کردن. (۱)

نقد و برررسی

پاسخ اول

دعای مورد نظر، هیچ دلالتی بر این که شیعه جز با قائم بیعت نمی کند ندارد و قفاری به این نکته بدیهی متفطن نشده است که اثبات شیء نفی ما عدا نمی کند و از این که در این دعا با امام مهدی بیعت شده است، نمی توان نفی سایر بیعت ها را نتیجه گرفت.

پاسخ دوم

برای شیعه همین افتخار بس که هر فاسق و فاجری را به عنوان امام مسلمین نمی پذیرد و جز با امام معصوم یا نایب امام معصوم بیعت نمی کند و نمی دانیم آیا امثال قفاری که بیعت با حاکم مسلمین را ــ و لو فاسق و شراب خواری باشد که با زور و تهدید به حکومت رسیده است ــ واجب می دانند و او را امام مسلمین می خوانند، باید احساس شرمندگی کنند، یا شیعیانی که جز با امام معصوم و نایب او ــ که شبیه ترین افراد به امام معصوم است ــ بیعت نمی کنند؟

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۷۸.

افزون بر این که بیعت هر روزه شیعه با امام غایب از زیباترین و گویاترین مظاهر پیوند عمیق شیعه با امام خویش است و بهترین دلیـل بر حضور روحـانی و معنوی امـام در حیـات فردی و جمعی شـیعیان به شـمار می رود و همین حضور معنوی امام و پیوند قلبی است که باعث شده است شیعه در طول تاریخ پرفراز و نشیب خود در برابر گردن کشان و ستمگران سر تعظیم فرو نیاورد. بیعت هر روزه شـیعه بـا امـامی که به اعتقـاد او مظهر همه خوبی هـا و فضایـل اخلاقی است، معنایی جز این نـدارد که او با امام خود عهد می بندد که به او تأسی نماید و تا حد ممکن در کسب فضایل اخلاقی بکوشد و خود را به زیور صفات عالی انسانی بیاراید و از بدی ها و کژی ها اجتناب ورزد. اگر چنین تعهد و پیمانی جرم است، شیعه به جرم خود افتخار می کند.

شبهۀ ۶۳. تعطیل شدن جهاد به سبب غیبت

اشاره

قفاری در ادامه می گوید:

* همچنین شیعه جهاد با ولیّ امر مسلمین را منع می کند؛ چرا که جهاد جز با امام مشروع نیست. در کافی و غیر آن از اباعبدالله چنین روایت شده است که جنگ با غیرامامی که اطاعتش واجب است، مانند مردار و خون و گوشت خوک حرام است. (۱)

و امامی که اطاعتش بر مسلمین واجب است از سال ۲۶۰ تا امروز همان منتظری است که در سرداب غایب است و پیش از آن سـایر امامـان دوازده گانه بودنـد. پس جهاد با ابوبکر و عمر و عثمان و سایر خلفای مسـلمین تا امروزماننـد مردار و خون حرام است. (۲)

۱- کـذلک منع الشـیعه الجهاد مع ولی أمر المسـلمین، لأنه لا جهاد إلا مع الإمام، فقد جاء فی الکافی وغیره عن أبی عبدالله قال: «القتال مع غیر الإمام المفترض طاعته حرام مثل المیته والدم ولحم الخنزیر».

۲- الإمام المفترض الطاعه علی المسـلمین منذ سنه ۲۶۰ه إلی الیوم هو منتظرهـم الغائب فی السـرداب. وما قبل سنه ۲۶۰ه هم بقیه الأئمه الاثنی عشر، فالجهاد مع أبی بکر وعمر وعثمان وبقیه خلفاء المسلمین إلی الیوم هو حرام کحرمه المیته والدم.

و به بـاور شـیعیان سپاهیان اسـلام که از مرزها محافظت می کننـد و در راه خـدا جهاد می کننـد و انگیزه برتری جویی و فساد ندارنـد و کسـانی که سـرزمین فـارس و غیر آن را فتـح کردنـد گشـتگانی بیش نیسـتند. وای بر آن هـا به سوی سرنوشـتشان به سرعت در حرکتنـد. شـیخ طوسـی در تهذیب از عبدالله بن سـنان چنین روایت می کند: «به اباعبدالله عرض کردم: فدایت شوم! درباره اینان که در این مرزها کشـته می شوند چه می گویید؟ فرمود: وای بر آن ها! به کشـته شدن در دنیا و آخرت شتاب می کنند؛ به خداوند سوگند، شهیدی نیست جز شیعیان ما، اگرچه در رختخواب بمیرند.» (۱)

و تو ملاحظه می کنی که به اعتقاد شـیعه، جهاد مسـلمانان در گذشـتهٔ تاریخ، جهاد باطل و بدون اجر و ثواب بوده است، تا آن جـا که مجاهـدان مسـلمان را گشـتگان می خواننـد و از آن هـا با عناوینی همچون مجاهـد و شـهید که از سوی خداونـد بـدان هاشرافت یافته اند یاد نمی کنند. (۲)

پس آیا هیـچ عاقل بـدون غرض و تعصبی در این تردیـد می کنـد که بنیان گذار این اندیشه دشـمن منتقم و زندیق کینه توزی بوده است که منتظر وقوع بلا بر امت اسـلامی است و خواستار ضعف و سستی آن است و دوست ندارد امت اسلام در راه خدا جهـاد کنـد و پرچم خـدا را برافرازد و از دین و سـرزمینش محـافظت نمایـد. و دسیسهٔ آنـان برای رواج این مطلب تا به آن جا پیشـرفت کرده که آن را به جعفر الصادق و سایر اهل بیت نسبت می دهند تا هم از یک سو میان پیروان نادان رواج پیدا کند و هم از

۱- جنود الإسـلام الـذین یرابطون علی الثغور، ویجاهدون فی سبیل الله، ولا یریدون علوًا فی الأرض ولا فسادًا والذین فتحوا بلاد الفرس وغیرها! ما هم فی اعتقاد الشیعه إلا قتله، الویل لهم، یتعجلون مصیرهم. روی شیخهم الطوسی فی التهذیب: «... عن عبدالله بن سـنان قـال: قلت لأبی عبـدالله علیه السـلام: جعلت فـداك ما تقول فی هؤلاء الـذین یقتلون فی هـذه الثغور؟ قال: فقال: الویل یتعجلون قتله فی الدنیا، وقتله فی الآخره، والله ما الشهید إلا شیعتنا ولو ماتوا علی فرشهم».

۲- أنت تری أن الشیعه تری أن جهاد المسـلمین علی مرور التاریـخ جهاد باطل لا أجر فیه ولا ثواب، حتی یصـفون المجاهـدین المسلمین «بالقتله» ویجردونهم من الأسماء التی شرفهم الله بها «کالمجاهد» و«الشهید».

سوی دیگر، موجب بدبینی نسبت به اهل بیت پیامبر خدا (۱)شود. (۲)

نقد و بررسی محتوایی

اشاره

قفاری در این قسمت به دو روایت استناد کرده است؛ اما هر دو از مشکل ضعف سند رنج می برند. (۳)

پاسخ اول: سیره عملی شیعه، بهترین گواه زنده بودن جهاد

درباره حکم جهاد به باور فقهای شیعه، اجمالاً باید گفت فقهای شیعه جهاد را به ابتدایی و دفاعی تقسیم کرده اند. جهاد ابتدایی جهادی است که به منظور ریشه کن کردن شرک و بت پرستی و دعوت به اسلام انجام می پذیرد و جهاد دفاعی جهادی در برابر یورش غیرمسلمانان بر مسلمین به منظور محافظت از آیین اسلام و سرزمین های اسلامی است. درباره جهاد ابتدایی میان فقهای شیعه اشتراک نظر وجود ندارد؛

۱- هل یشک عاقل متجرد من الهوی والتعصب أن واضع هذا المبدأ عدو موتور، وزندیق حاقد... یتربص بالأمه الدوائر ویبغی فیها الفشل، ولا یرید لها أن تبقی مجاهده فی سبیل الله، رافعه رایه الله، لیحتفظ بدینه ودیاره، وقد بلغ به التآمر لإشاعه هذا المبدأ أن نسبه لجعفر الصادق وغیره من أهل البیت حتی یجد الرواج بین الأتباع الجهله من جانب، وحتی یسیء لأهل بیت رسول الله من جانب آخر.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۷۸.

۳- محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن علی بن النعمان، عن سوید القلانسی، عن بشیر. (الکافی، ج۵، ص۲۷) این روایت به دلیل مجهول بودن بشیر الدهان ضعیف است (رجال طوسی، ص۱۶۹). البته درباره اصل مشروط بودن وجوب جهاد ابتدایی به حضور امام روایات متعددی وجود دارد (وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۴۵، باب اشتراط وجوب الجهاد بأمر الامام). محمد بن أحمد بن یحیی عن إبراهیم بن هاشم عن علی بن سعید عن واصل عن عبدالله بن سنان. (تهذیب الأحکام، ج۶، ص۱۲۵) این روایت به دلیل مجهول بودن علی بن سعید (رجال نجاشی، ص۲۷۳) و مجهول بودن واصل (معجم رجال الحدیث، ج۲۰، ص۲۰۵) ضعیف است. البته به همین مضمون روایت دیگری در محاسن وجود دارد (ج۱، ص۱۶۴) که آن هم به خاطر ابراهیم بن اسحاق ضعیف است. (رجال نجاشی، ص۱۹)

بسیاری از آن ها جهاد ابتدایی را مشروط به حضور امام معصوم می دانند (۱) و برخی دیگر بر این باورند که برای جهاد ابتدایی حضور امام معصوم شرط نیست. (۲) اما به رغم این اختلاف نظر درباره مشروعیت و ضرورت جهاد دفاعی و لزوم حفظ بیضه اسلام در برابر هجوم کفار و مشرکان حتی در حال غیبت امام معصوم، میان فقهای شیعه هیچ اختلاف نظری وجود ندارد و همه به اتفاق نظر به وجوب جهاد دفاعی حتی در دوران غیبت امام زمان فتوا داده اند. (۳)

ما در این باره به همین مقدار بسنده می کنیم و حساب قفاری و اتهاماتش را به کرام الکاتبین وامی گذاریم؛ اما نمی دانیم از آن چه قفاری در این بخش گفته، باید بگرییم یا بخندیم؟! چقدر مضحک است از تعطیلی حکم جهاد در میان شیعه سخن گفتن و دعوی زنده بودن جهاد در میان اهل سنت را داشتن و برای از میان رفتن مجاهدان در راه خدا غصه خوردن؛ و از فشل شدن جامعه مسلمین سخن گفتن و شیعه را به تعطیلی حکم جهاد متهم کردن، با این که اسرائیل در کمتر از یک هفته چنان شکست مفتضحانه ای را بر چند کشور مسلمان سنی مذهب تحمیل کرد که خاطره تلخش تا ابد از ذهن تاریخ محو نخواهد شد. اما سال ها پس از آن همان اسرائیل ــ که به مراتب قدرت مندتر و مسلح تر بود ــ در جنگی سی و سه روزه در برابر جمعیت اندک شیعهٔ حزب الله لبنان چنان زمین گیر و منکوب شد که داغ آن تا ابد بر سینه رژیم صهیونیستی باقی خواهد ماند و یادآوری آن، قلب هر مسلمان آزاده ای را مالامال از شادی و غرور خواهد کرد. به راستی نمی دانیم آیا شیعیان ایران که بیش از سی سال در برابر زیاده خواهی های استکبار جهانی ایستادگی کرده اند و ذره ای از اصول خود کوتاه نیامده اند، حکم جهاد را تعطیل کرده اند یا دولت های سنی مذهبی

۱- المبسوط، ج۲، ص۸؛ المهذب، ج۱، ص۲۹۷.

۲- فقه الصادق، ج۱۳، ص۳۴؛ دراسات فی ولایه الفقیه، ج۱، ص۱۱۸.

۳- النهایه، ص ۲۹۰؛ جواهر الکلام، ج۲۱، ص۱۴.

که سر در آخور استکبار دارند و با خیانت به آرمان فلسطین و همدستی با اسرائیل غاصب و امریکای جهان خوار، عزت و شرف اسلام و مسلمین را فدای منافع چندروزهٔ خود کردند؟ به هنگام نگارش این سطور، شش روز از هجوم ددمنشانهٔ ارتش اسرائیل به مردم مظلوم غزّه می گذرد و از سحرگاه دیشب، ارتش اسرائیل هجوم زمینی خود را نیز آغاز کرده است؛ هجومی که قربانیان آن کودکان و زنان بی دفاع و مساجد و بیمارستان هاست. معلوم نیست اگر حکم جهاد در میان اهل سنت زنده است، چرا هیچ یک از دولت های اسلامی سنی در برابر این نسل کشی اقدام قاطعِ عملی انجام ندانند؟! مگر دولت های مصر،عربستان، اردن و...سنی نیستند؟ مگر عالمان و فقیهانشان به وجوب جهاد اعتقاد ندارند؟ مگر الازهر مصر با وجود این همه جنایتی که در سرزمین مظلوم غزه در حال انجام است، در محارب بودن دولت غاصب اسرائیل تردید دارد؟ پس چرا این چنین مرگبار سکوت اختیار کرده است و اگر در این میان دولتی وجود داشته باشد که به فریاد «یا للمسلمین» غزهٔ مظلوم لبیک می گوید، دولت شیعه ایران است؛ همو که رهبرش گفت: «امید است کسانی که در جهاد با ارتش ددمنش اسرائیل به شهادت می رسند، اجر شهدای بدر و احد را داشته باشند!» و مجاهد فداکار دیگرش سید حسن نصرالله، غزه را سرزمین کربلا و جنگ آن را پردهٔ دیگری از جنگ امام حسین علیه السلام و یزید خواند.

آن چه گفته شد _ که کاهی از کوه دردهای جهان اسلام بود _ اگر پاسخ قفاری را نداده باشد، حتماً قلب های آزاد اندیشان مسلمان را قانع خواهد کرد.

پاسخ دوم: جهاد مذموم، جهادی است که به انگیزه های مادی باشد

روایتی که قفاری به آن استناد کرده، دربارهٔ جنگ هایی بوده است که در آن حدود الهی رعایت نمی شده و نه به قصد مبارزه با شرک و بت پرستی، که به قصد کشورگشایی و ثروت اندوزی بوده است. آن چه این مطلب را اثبات می کند روایات دیگری است که در این باره وجود دارد. به عنوان نمونه می توان به این روایات اشاره کرد:

مردی به علی بن الحسین علیه السلام عرض کرد: به حج آمدید و جهاد را ترک کردید؟ به نظر حج برایتان راحت تر بود، در حالی که خداوند می فرماید: همانا خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را می خرد ... امام علی بن الحسین علیه السلام در پاسخ فرمود: فقرات آخر آن آیه را نیز بخوان؛ پس چنین خواند: توبه کنندگان، عبادت کنندگان، ستایش کنندگان ... و رعایت کنندگان حدود خدا. سپس علی بن الحسین علیه السلام فرمود: وقتی چنین افرادی پدید آمدند، ما جهاد را بر چیزی ترجیح نمی دهیم. (۱)

محمد بن عبدالله سمندری می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من در درگاه ایستاده ام؛ درگاه اصلی شهر که ندا می دهند: سلاح ها را برگیرید! آیا با آنان همراه شوم؟ امام فرمود: اگر تا با آنان همراه شدی و مردی را اسیر کردی و به او امان دادی و آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای مشرکان قرار می داد را برایش قرار دادی، آیا آنان به آن وفا می کنند؟عرض کردم: به خدا سوگند خیر، فدایت شوم! آنان وفا نمی کردند. امام علیه السلام فرمود: پس با آنان همراه نشو! (۲)

همچنان که در روایات دیگری توضیح داده شده است که جهادکنندگانی به سوی کشته شدن شتاب می کنند که نیت های پاک نداشته اند و برای دست یابی به متاع بی ارزش دنیا به جبهه های جنگ رفته اند؛ اما کسانی که به قصد اعلای کلمه توحید به جهاد رفته شهید شده اند برابر نیتشان پاداش می گیرند. به عنوان نمونه

۱- قال رجل لعلی بن الحسین علیهما السلام: أقبلت علی الحج و ترکت الجهاد فوجدت الحج ألین علیك؟! والله یقول: (إن الله اشتری من المؤمنین أنفسهم وأموالهم(الآیه. قال: فقال علی بن الحسین علیهما السلام اقرأ ما بعدها قال: فقرأ (التائبون العابدون الحامدون(إلی قوله: (والحافظون لحدود الله(قال: فقال علی بن الحسین علیهما السلام: إذا ظهر هؤلاء لم نؤثر علی الجهاد شیئاً. (تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۳۴)

۲- محمد بن عبدالله السمندری قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: انی أکون بالباب یعنی باب الأبواب فینادون السلاح فاخرج معهم قال: فقال لی أرأیتک ان خرجت فأسرت رجلًا فأعطیته الأمان وجعلت له من العقد ما جعله رسول صلی الله علیه و آله و سلم للمشرکین أکانوا یفون لک به؟ قال: قلت: لا والله جعلت فداك ما کانوا یفون لی به قال: فلا تخرج قال. (تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۳۵)

می توان به این حدیث اشاره کرد:

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید: من بسیار به جهاد می رفتم و به دنبال

ثواب بودم و غیبت های طولانی [از خانواده] داشتم؛ ولی از آن منع شدم

و به من گفته شد که جز با امام عادل جهاد نیست. خدا شما را به

صلاح بدارد؛ نظرتان چیست؟ امام فرمود: اگر بخواهی به اجمال پاسخ دهم، مجمل می گویم و اگر بخواهی به تفصیل بگویم، مفصل می گویم. عرض کرد: مجمل بفرمایید! فرمود: خداوند مردم را در روز قیامت بر اساس نیت هایشان محشور می کند. (۱)

به همین دلیل است که امام سجاد ــ چهارمین پیشوای معصوم شیعیان ــ ادعیه ذاکیه خود را این چنین نثار مرزبانان ثغور اسلامی و مجاهدان در راه خداوند می کند:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ حَصِّنْ ثُغُورَ الْمُسْلِمِينَ بِعِزَّتِکَ، وَ أَيِّدْ حُمَاتَهَا بِقُوَّتِکَ، وَ أَسْبِغْ عَطَايَاهُمْ مِنْ جِدَتِکَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ كَثِّرْ عِدَّتَهُمْ، وَ اشْحَذْ أَسْلِحَتَهُمْ، وَ احْرُسْ حَوْزَتَهُمْ، وَ امْنَعْ حَوْمَتَهُمْ، وَ أَلِّفْ جَمْعَهُمْ، وَ دَبِّرْ أَمْرَهُمْ، وَ وَاتِرْ بَيْنَ مِيَرِهِمْ، وَ تَوَحَّدْ بِكِفَايَةِ مُؤَنِهِمْ، وَ اعْضُدْهُمْ بِالنَّصْرِ، وَ أَعِنْهُمْ بِالصَّبْرِ، وَ الْطُفْ لَهُمْ فِي الْمَكْرِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ عَرِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَ عَلِّمْهُمْ مَا لا يَعْلَمُونَ، وَ بَصِّرْهُمْ مَا لا يُبْصِرُونَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَنْسِهِمْ عِنْدَ لِقَائِهِمُ الْعَدُوَّ ذِكْرَ دُنْيَاهُمُ الْخَدَّاعَةِ الْغَرُورِ، وَ امْحُ عَنْ قُلُوبِهِمْ خَطَرَاتِ الْمَالِ الْفَتُونِ، وَ اجْعَلِ الْجَنَّةَ نُصْبَ أَعْيُنِهِمْ، وَ لَوِّحْ مِنْهَا لِأَبْصَارِهِمْ مَا أَعْدَدْتَ فِيهَا مِنْ مَسَاكِنِ الْخُلْدِ وَ مَنَازِلِ الْكَرَامَةِ وَ الْحُورِ الْحِسَانِ وَ الْأَنْهَارِ الْمُطَّرِدَةِ بِأَنْوَاعِ الْأَشْرِبَةِ وَ الْأَشْجَارِ الْمُتَدَلِّيَةِ بِصُنُوفِ الثَّمَرِ حَتَّى لا يَهُمَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ بِالْإِدْبَارِ، وَ لا يُحَدِّثَ نَفْسَهُ عَنْ قِرْنِهِ بِفِرَارٍ. ... اللَّهُمَّ وَ أَيُّمَا غَازٍ غَزَاهُمْ مِنْ أَهْلِ مِلَّتِکَ، أَوْ مُجَاهِدٍ جَاهَدَهُمْ مِنْ أَتْبَاعِ

۱- سأله [أبی عبدالله علیه السلام] رجل فقال: انی كنت أكثر الغزو و ابعد فی طلب الاجر و أطيل الغيبه فحجر ذلك علی قيل لی لا غزو إلا مع إمام عادل فما ترى أصلحك الله؟ فقال أبو عبدالله عليه السلام: ان شئت ان أجمل لك أجملت، وان شئت ان ألخص لك لخصت قال: بل أجمل قال: ان الله يحشر الناس على نياتهم يوم القيامه. (تهذيب الاحكام، ج۶، ص۱۳۵)

سُنَّتِکَ لِیَکُونَ دِینُکَ الْأَعْلَی وَ حِزْبُکَ الْأَقْوَی وَ حَظُّکَ الْأَوْفَی فَلَقِّهِ الْیُسْرَ، وَ هَیِّئْ لَهُ الْأَمْرَ، وَ تَوَلَّهُ بِالنُّجْحِ، وَ تَخَیَّرْ لَهُ الْأَصْحَابَ، وَ اسْتَقْوِ لَهُ الظَّهْرَ، وَ أَسْبِغْ عَلَیْهِ فِی النَّفَقَهِ، وَ مَتِّعْهُ بِالنَّشَاطِ، وَ أَطْفِ عَنْهُ حَرَارَهَ الشَّوْقِ، وَ أَجِرْهُ مِنْ غَمِّ الْوَحْشَهِ، وَ أَنْسِهِ ذِکْرَ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ. وَ أْثُرْ لَهُ حُسْنَ النِّیَّهِ، وَ تَوَلَّهُ بِالْعَافِیَهِ، وَ أَصْحِبْهُ السَّلامَهَ، وَ أَعْفِهِ مِنَ الْجُبْنِ، وَ أَلْهِمْهُ الْجُرْأَهَ، وَ ارْزُقْهُ الشِّدَّهَ، وَ أَیِّدْهُ بِالنُّصْرَهِ، وَ عَلِّمْهُ السِّیَرَ وَ السُّنَنَ، وَ سَدِّدْهُ فِی الْحُکْمِ، وَ اعْزِلْ عَنْهُ الرِّیَاءَ، وَ خَلِّصْهُ مِنَ السُّمْعَهِ، وَ اجْعَلْ فِکْرَهُ وَ ذِکْرَهُ وَ ظَعْنَهُ وَ إِقَامَتَهُ، فِیکَ وَ لَکَ... . (۱)

شبههٔ ۶۴. تعطیلی اجرای حدود به سبب غیبت

اشاره

قفاری در ادامه می نویسد:

* همچنان که شیعه به دلیل غیبت امامشان از اجرای حدود الهی نیز ممانعت به عمل می آورند، چرا که به ادعای آنان امر حدود به امامی که به او تصریح شده واگذار شده است و به گمان آن ها خداوند سبحان جز به دوازده امام تصریح نکرده است که آخرین آن ها از نیمه قرن سوم غایب شده است و باید در انتظار بازگشت او ماند تا این که حدود را اجرا نماید، البته به حکم تفویضی که شیوخ شیعه پس از گذشت حدود هفتاد سال از غیبت برای خود قائل شدند، حق اجرای حدود منحصراً برای آن ها و نه هیچ یک از قضات مسلمان وجود دارد و زمانی که در یکی از نقاط دنیای اسلام هیچ یک از آن ها وجود نداشته باشند، اجرای حدود جایز (۲)نخواهد بود؛ چرا که

۱- الصحیفه السجادیه، ص۱۳۲ _ ۱۳۴.

۲- کذلک صرح الشیعه أیضًا بمنع إقامه حدود الله سبحانه فی دوله الإسلام بسبب غیبه إمامهم، لأن أمر الحدود موکول _ کما یقولون _ إلی الإمام المنصوص علیه، ولم ینص الله سبحانه _ بزعمهم _ إلا علی اثنی عشر إماماً آخرهم قد غاب منذ منتصف القرن الثالث تقریباً ولابد من انتظار عودته، حتی یقیم الحدود، إلا أنه بحکم التفویض الذی أجراه لشیوخ الشیعه بعد قرابه سبعین سنه من غیبته یحق للشیخ الشیعی فقط من دون سائر قضاه المسلمین أن یتولی إقامه الحدود، وإذا لم یوجد فی قطر من أقطار الإسلام أحد من شیوخهم فلا یجوز إقامه الحدود، لأنه لا یتولاها إلا المنتظر أو نائبه من مراجع الشیعه وآیاتهم. روی شیخهم ابن بابویه وغیره: «... عن حفص بن غیاث قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام: من یقیم الحدود: السلطان أو القاضی؟ فقال: إقامه الحدود من إلیه الحکم».

کسی جز منتظر یا نایب او و یا مراجع شیعه و آیاتشان نمی تواند عهده دار این مسئله شود. ابن بابویه ــ بزرگ آن ها ــ و غیر او از حفص بن غیاث چنین روایت کرده اند: «از اباعبدالله پرسیدم: چه کسی حدود را اجرا می کند؛ سلطان یا قاضی؟ حضرت پاسخ داد: اجرای حدود به دست کسی است که قضاوت به دست اوست.»

و مفید می گوید: «اما اجرای حدود به دست سلطان اسلام است که از سوی خداوند منصوب می شود که آن ها امامان هدایت از خاندان محمد هستند و همچنین امیران و حاکمانی که آن ها منصوب می نمایند و امامان اهل بیت این مسئله را به فقهای شیعه واگذارده اند، در صورتی که امکان این کار وجود داشته باشد.» (۱)

و روایاتشان از رجوع به قضات و محاکم مسلمین منع می کند تا آن جا که می گوید: کسی که در حق یا باطلی به آن ها رجوع کند به طاغوت رجوع کرده است و اگر به نفع او داوری شد، آن چه می گیرد حرام است، اگر چه حق با او باشد؛ چرا که آن را طبق داوری طاغوت گرفته است. (۲)

این ها پاره ای از احکام اسلامی بود که شیعه به سبب غیبت مهدی اش آن ها را تحریم کرده و عمل به آن را تا زمان آشکار شدن او متوقف کرده (۳)است. (۴)

۱- قال المفید: «فأما إقامه الحدود فهو إلی سلطان الإسلام المنصوب من قبل الله، وهم أئمه الهدی من آل محمد علیهم السلام، ومن نصبوه لذلک من الأمراء والحکام، وقد فوضوا النظر فیه إلی فقهاء شیعتهم مع الإمکان».

۲- وتحذر روایات الشیعه من الرجوع إلی محاکم المسلمین وقضاتهم حتی تقول: «من تحاکم إلیهم فی حق أو باطل فإنما تحاکم إلی طاغوت، وما یحکم له فإنما یأخذ سحتاً، وإن کان حقه ثابتاً، لأنه أخذه بحکم الطاغوت».

۳- ذه جمله من شرائع الإسلام حرمتها الشیعه بسبب غیبه مهدیهم، وأوقفت العمل بها حتی خروجه من غیبته.

۴- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۷۹.

نقد و بررسی سندی

قفاری در این بخش به دو روایت استناد کرده است. بر مضمون روایت نخست، میان فقهای امامیه اجماع وجود دارد (۱) و روایت دوم، مورد قبول فقهای امامیه قرار گرفته است و از آن با عنوان «مقبوله عمر بن حنظله» یاد می شود. (۲)

نقد و بررسی محتوایی

اشاره

این بخش از کلمات قفاری شامل چند مطلب است: اول ادعای تعطیل شدن اجرای حدود در عصر غیبت؛ دوم این که اگر در جایی فقهای شیعه نبودند، اجرای حدود تعطیل خواهد شد، و سوم، پرهیز شیعه از رجوع به محاکم اهل سنت.

پاسخ مطلب اول: تناقض در سخن قفاری

آقای قفاری در آغاز و پایان این قسمت از نوشته خود مدعی شده است که شیعه اجرای حدود را در زمان غیبت تعطیل کرده است. او معتقد است این تعطیلی تا زمان ظهور ادامه خواهد داشت؛ با این حال خود وی در لابه لای کلماتش تصریح می کند که به باور شیعیان، در عصر غیبت وظیفه خطیر اجرای حدود اسلامی از سوی پیشوایان معصوم به عهده فقهای شیعه واگذار شده است. با این حال روشن نیست که وی چگونه مدعی تعطیلی اجرای حدود الهی شده است؟ اگر شیعیان معتقدند در عصر غیبت فقها متکفل اجرای حدود الهی هستند ــ که به واقع نیز چنین است ــ پس شیعیان معتقد به تعطیلی اجرای حدود نیستند و اگر به اعتقاد قفاری، شیعه به دلیل اعتقاد به امام غایب، اجرای حدود را تعطیل کرده است، چگونه است که خود او در کلامش تصریح می کند که به باور شیعیان این مهم در عصر غیبت به عهده فقها نهاده شده است؟ آیا این تناقض در گفتار نیست؟

۱- جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۳۲.

۲- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۶.

پاسخ مطلب دوم

مضحک تر از ادعای نخست قفاری، این ادعاست که به اعتقاد شیعیان اگر روزی در یکی از مناطق اسلامی از فقهای شیعه کسی نباشد، اجرای حدود در آن جا جایز نیست. این ادعا از این جهت مضحک است که:

اولاً ـ اهل سنت نیز بر این باورند که کسی جز امام یا نایب او حق اجرای حدود الهی را ندارد. (۱) با این حال آیا می توان مدعی شد اهل سنت معتقد به تعطیلی حدود اسلامی هستند؟ چراکه در نقاط دوردست دنیای اسلامی، مناطق بسیاری هست که نه امام مسلمین در آن جا حضور دارد و نه نایبش و نه هیچ یک از مأموران حکومتی؛ بنابر این در چنین مناطقی حدود الهی اجرا نخواهد شد. پس اهل سنت معتقد به تعطیلی اجرای حدود هستند. روشن است که پاسخ منفی است. بنابر این از عدم اجرای حدود در برخی از مناطق، آن هم نه به دلیل فقدان قانون، بلکه به دلیل فقدان ابزار اجرای قانون، نمی توان اعتقاد به تعطیلی حدود را استنباط کرد.

ثانیاً اساساً حاکم شرعی وظیفه ندارد در کوچه و بازار به دنبال بزهکاران بگردد و بر آن ها حدود الهی را اجراکند. او موظف است اگر برایش جرمی که مقتضی حد شرعی است ثابت شد، حد متناسب با آن را اجرا نماید. بنابراین اگر در منطقه ای هیچ یک از فقهای شیعه حضور نداشته باشند و جرمی اتفاق بیفتد، فقها درباره اجرای حد شرعی بر آن مجرم خاص، هیچ وظیفه ای نخواهند داشت؛ چرا که نه از تحقق جرم اطلاع دارند و نه بر اجرای آن قدرت دارند.

با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که همچنان که فقهای اهل سنت معتقدند هیچ کس خودسرانه حق اجرای حدود اسلامی را ندارد و این حق منحصراً در اختیار امام یا نایب اوست، شیعه نیز بر این باور است که حق اجرای حدود شرعی تنها در

۱- المجموع، ج ۲۰، ص۳۴؛ مغنی المحتاج، ج۴، ص۱۵۱؛ المبسوط سرخسی، ج۹، ص۸۱؛ الشرح الکبیر، ج ۱۰، ص۱۲۱؛ کشاف القناع، ج۶، ص ۱۰۰.

اختیار امام معصوم یا نایب اوست و این مهم در عصر غیبت به عهـده فقهای شـیعه نهاده شده است. البته ما و اهل سـنت درباره مصداق کسانی که حق اجرای حدود الهی را دارند، با یکدیگر اختلاف نظر داریم و همچنان که آنان اجرای حد توسط امامان اهل بیت علیهم السـلام و فقهای شیعه را مجاز نمی دانند، ما نیز اجرای حدود توسط امامان آن ها و نوابشان را جایز نمی دانیم. اما این سـخن با آن چه قفاری مـدعی آن شده است بسـیار تفاوت دارد. او ادعا کرده است که شـیعه معتقد است به دلیل غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اجرای حدود شرعی تعطیل شده است و با توجه به آن چه گذشت روشن شد که این ادعا بی اساس ودروغ است.

پاسخ مطلب سوم

با توجه به آن چه گفته شد، پاسخ این بخش از سخنان قفاری نیز روشن شد که می گوید: «روایات آن ها از مراجعه به دادگاه های مسـلمانان و قضات آن ها منع می کنـد و می گویـد: کسـی که در حق یا باطلی به محکمه های آنان رجوع کند، همانا به طـاغوت مراجعـه کرده اسـت و آن چه که بر اسـاس داوری آن هـا می گیرد حرام است، اگرچه حقش باشـد؛ چرا که به حکم طـاغوت آن را گرفتـه اسـت»؛ زیرا مفـاد ایـن روایـت تعطیلی قضـاوت نیسـت، بلکـه رجـوع بـه قاضـیانی است که به اعتقـاد او شایسـتگی داوری را دارنـد. افزون بر این که بـدون تردید، قاضـیان اهل سـنت برای داوری های خود بر اساس یکی از مذاهب چهارگـانه اهـل سـنت داوری می کننـد و نـه مـذهب جعفری. بنـابراین طـبیعی اسـت کـه پیروان مـذهب جعفری از مراجعـه به محـاکمی که به مـذهب آن هـا داوری نمی کننـد امتناع ورزنـد و البته این طبیعی ترین واکنشـی است که می توان در این باره نشان داد.

شبههٔ ۶۵. تقیه، بدعت شیعه

اشاره

وی می نویسد:

* همچنان که آن ها برای خودشان در دوران پنهان زیستی این منتظَر، احکامی را تشریع کردند که خداوند به آن اذن نداده بود. از جملهٔ آن ها تقیه است که در اسلام امری مجاز است که هنگام ضرورت به آن عمل می شود؛ ولی آن ها آن را در دوران غیبت واجب لازم و همیشگی می دانند که خروج از آن تا زمان بازگشت منتظَری که هیچ گاه برنمی گردد جایز نیست. او هیچ گاه برنمی گردد؛ چرا که به گفته مورخان و عالمان انساب و فرقه های بسیاری از شیعیان، متولد نشده است و هر کس قبل از بازگشت منتظَر تقیه را ترک کند، مانند کسی است که نماز را ترک کرده (۱)است. (۲)

نقد و بررسی

پاسخ اول: تقیه، اصلی قرآنی و عقلی

درباره دیدگاه مورخان و نسب شناسان درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به زودی سخن خواهیم گفت؛ اما در پاسخ به ادعای دیگر قفاری باید گفت اساساً لزوم عمل به تقیه در شرایط خاص نه از ابداعات شیعه، که از احکامی است که کتاب و سنت و عقل به آن حکم می کنند. آیت الله سید شرف الدین در این باره می نویسد:

عمل به تقیه هنگام ترس بر جان یا آبرو یا مال، هم از نظر شرعی واجب است هم از نظر عقلی؛ و همه صاحبان خرد از مسلمین و غیرمسلمین بر آن اتفاق نظر دارند. بنابر این تقیه علی رغم تصور برخی از جاهلان، مختص به شیعه نیست و روح الامین آن را بر قلب سرور پیامبران نازل کرده و این گونه بر او تلاوت کرده است: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَن يَفْعَلْ ذلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللهِ فِي شَيْ ءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللهُ

۱- كما أنهم شرعوا لأنفسهم أحكاماً فی فتره اختفاء هذا المنتظر لم يأذن بها الله سبحانه، ومن ذلك: مسأله التقيه والتی هی فی الإسلام رخصه عارضه عند الضروره جعلوها فرضاً لازماً ودائماً فی فتره الغيبه لا يجوز الخروج عنها حتی يعود المنتظر الذی لن يعود أبداً، لأنه لم يولد كما يؤكد ذلك المؤرخون، وأهل العلم بالأنساب، وفرق كثيره من الشيعه نفسها، ومن ترك التقيه قبل عوده المنتظر كان كمن ترك الصلاه.

۲- اصول مذهب الشيعه، ص۱۰۸۱.

نَفْسَهُ وَإِلَى اللهِ الْمَصِيرُ». و بـار دیگر بر او چنین خوانـده است: «مَن کَفَرَ بِاللهِ مِن بَعْدِ إِیمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمَانِ وَلکِن مَّن شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ». روایات صـحیح متواتری وجود دارنـد که در صورت اضـطرار، دسـتور به تقیه می دهند؛ به ویژه از طریق خاندان مطهر پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله و سلم و برای تو کافی است این روایتی که صـحیح علی شـرط الشیخین است که ابوعبیده بن محمد بن عمار بن یاسر از پدرش نقل می کند که: «مشرکان، عمار را دسـتگیر کردنـد و اورا رها نکردنـد تا این که پیامبر را سب کرد و از خـدایان آن ها به نیکی یاد کرد؛ آن گاه رهایش کردنـد. پس چون به خـدمت پیامبر خـدا رسـید، فرمود:بر تو چه گـذشت؟عرض کرد: بـد ای پیامبر خـدا؛ رها نشدم تا این که متعرض شما شدم و خدایانشان را به نیکی یاد کردم. آن حضرت فرمود: قلب را چگونه می یابی؟ عرض کرد: مطمئن از ایمان. پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم فرمود: اگر دوبـاره چنین کردنـد، تو هم دوباره چنان کن.» و باز در روایتی که صـحیح علی شرط الشیخین است، ابن عباس در تفسیر این کلام خداوند: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» می گوید: «تقاه» سخن گفتن به زبان است، در حالی که قلب مطمئن از ایمان باشد. پس در این صورت دستش را باز نکند تا کشته شود ... . من می گویم: این حکم شرع است که در کتاب و سـنت بیان شده است و عقل هم به تنهایی بر آن حکم می کند، اگر منکران انصاف داشـته باشند. شیعه به حاکمان جور و والیان ستمگری مبتلا بود که آنان را شکنجه می دادند و دست ها و پاهاشان را می بریدند و آنان را بر درخت ها دار می زدند و چشـمانشان را کور می کردند و اموالشان را تصاحب می کردند، سیاسـتشان ارتکاب چنین جنایاتی را اقتضـا می کرد و آنـان در ارتکـاب این جرایم تنها به ظن و اتهام اکتفا می کردنـد و قاضـیانشان از عالمان سوء بودنـد؛ عالمانی که با مباح کردن آن چه حاکمان انجام می دادند به آنان تقرب می جسـتند. در این شرایط شیعه و ائمه اش از ترس انقراض به حکم عقلاـ و حکمـا و پرهیزکـاران به تقیه مضـطر شـد و این رفتار آنان دلیل عقل و حکمت و فهم آنان بود و خداونـد بلنـدمرتبه با چنین

وضـعیتی آنـان را از تقیه منع نمی کرد، در حـالی که او خود فرموده است: «لَا یُکَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا»، «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»، «يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»، «لَا يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلَّا مَا آتَاهَا» و پیامبر فرموده است: «من به دین حنیف همراه با مسامحه و آسان مبعوث شدم»؛ ولی اهل خوشـی تقیه را از معایب شیعه می شمارند. پس وای بر انسان محزون از دست انسان بی غم! در حالی که اگر به آن چه بر شـیعه گـذشت مبتلا می شدند، در تقیه فرومی رفتند و همچون خارپشـت سر در لاـک خود فرو می برنـد، همچنـان که اهـل سـنت برای محافظت از جان خود در برابر چنگیزخان و هلاکو به تقیه پناه بردند و ضعیف عاقل وقتی گرفتار

قوی ستمگر شد چه کند؟ و وقتی مأمون همه را به اعتقاد به مخلوق

بودن قرآن فراخوانـد، بسیاری از نیکان اهل سـنت با زبانشان به آن اعتراف کردنـد، در حالی که در قلب معتقـد به قدیم بودن قرآن بودند و از روی

تقیه خلاف چیزی را که باور داشتند آشکار کردند؛ همان کاری که

امروز مسلمانان حجاز می کنند و تظاهر به سخن و عملی که از نظر

وهابیون مشروع نیست، مانند زیارت قبور اولیا، و بوسیدن ضریح

مقدس نبوی و تبرک به آن، و استغاثه به سرور انبیا و توسل به سبب آن حضرت به درگاه الهی برای بخشش گناهان و برطرف شدن مشکلات نمی کنند. و حاجیان سنی و شیعه از ترس فتنه و آزار و اذیت شدن

به هیچ یک از این رفتارها اقدام نمی کنند، بلکه از تظاهر به قرائت

دعاهای مستحبی در آن مکان های مقدس و مشاهد بلندمرتبه از روی

تقیه می پرهیزند. (۱)

پاسخ دوم: تقیه ارتباطی با غیبت ندارد

افزون بر آن چه گذشت، باید گفت مسئله تقیه نزد شیعیان هیچ ارتباطی با مسئله

۱- اجوبه مسائل جار الله، ص۷۸ ـ ۸۲.

غیبت ندارد و لزوم عمل به تقیه به سبب غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نبوده، بلکه شیعه پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همواره با تقیه زندگی می کرده است. اگر آقای قفاری به آن چه در بخش «تقیه» کتاب خود آورده مراجعه می کرد، به این نکته متفطن می شد؛ زیرا تمام روایاتی که در آن جا آورده، از نظر زمانی شامل همه زمان ها غیر از عصر ظهور امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و از جمله عصر حضور پیشوایان معصوم سابق شیعیان نیز می شود. بنابراین پیوند دادن مسئله تقیه با مسئله غیبت امام مهدی و این ادعا که شیعیان در عصر غیبت امام مهدی به دلیل غیبت آن حضرت احکامی از جمله تقیه را تشریع کردند، از اساس باطل است.

پاسخ سوم: دلیل روی آوری شیعه به تقیه

ای کاش قفاری ــ که ده ها صفحه از کتاب خود را به مسئله تقیه اختصاص داده ــ دست کم چند سطر از آن را به ریشه یابی این مسئله اختصاص می داد و از زمینه هایی که باعث شد شیعه، تقیه را به عنوان شعار خود برگزیند نیز اندکی گفت و گو می کرد! به راستی اهل سنت که در طول تاریخ اسلام همیشه در اکثریت بوده اند و قدرت را در اختیار داشته اند، با شیعه چه کرده اند که آن ها جرئت ابراز عقاید خود را نداشته و مجبور شده اند در لاک تقیه فرورونده؟ آیا با این اوصاف باید شیعه را متهم کرد یا کسانی را که به آن ها اجازه زندگی عادی را نمی دادند؟ به راستی که این داستان عجیبی است که از گروهی حق زندگی آزاد و ابراز عقاید گرفته شود و آن ها مجبور شوند برای حفظ جان خود عقاید خویش را کتمان کنند؛ بعد همان ها از سوی کسانی که این شرایط را به وجود آورده اند، مؤاخذه شوند که چرا شما به تقیه وپنهان کاری رو آورده اید؟! مَثَل آقای قفاری و اشکالش مثل دزدی است که بر مظلومی خنجر کشیده است و به او که از ترس به غارت رفتن اموالش آن ها را پنهان کرده است ایراد می گیرد که چرا اموال خود را پنهان کرده ای؟ این کار تو نفاق و دورویی است.

شبهۀ ۶۶. شیعیان شهیدند

اشاره

قفاری در ادامه می گوید:

* آن ها همچنین معتقدند که به صرف پذیرش مذهب تشیع و انتظار بازگشت غایب، شهادت در راه خدا حاصل خواهد شد، نه با جهاد در راه خدا. پس شیعه شهید است، اگر چه در بستر خود بمیرد. امام آن ها می گوید: اگر یکی از شما پیش از خروج قائم ما بمیرد شهید است و کسی که قائم ما را درک کند و در رکابش بجنگد پاداش دو شهید را خواهد داشت. (۱)

و بحرانی ــ بزرگ آن ها ــ در کتاب المعالم الزلفی بابی با این عنوان گشوده است: «باب ۵۹ در این که شیعیان خاندان محمد شهیدند، اگرچه در بستر بمیرند» و پاره ای از روایاتشان را در آن جا آورده است. سپس ــ همچنان که عادت آن هاست ــ بیش از این مبالغه کرده اند تا آن جا که ابن بابویه به سند خود از علی بن الحسین چنین روایت می کند: «کسی که در زمان غیبت قائم ما بر محبت ما ثابت قدم باشد، خداوند پاداش هزار شهید از شهدای بدر و احد را به او خواهد بخشید.» (۲)

و از احکام آن ها وجوب بیعت با غایب منتظر است، تا آن جا که تجدید بیعت مکرر در ضمن ادعیه و زیارات مشاهد ائمه را تشریع کردند؛ زیرا کسی از این امت که شب را به صبح رساند، در (۳)حالی که امام آشکار عادلی از سوی خداوند نداشته باشد،

۱- کذلک جعلوا الاستشهاد فی سبیل الله یحصل بمجرد اعتناق التشیع، وانتظار عوده الغائب، لا فی الجهاد فی سبیل الله، فالشیعی شهید ولو مات علی فراشه. قال إمامهم: «إذا مات منکم میت قبل أن یخرج قائمنا کان شهیداً، ومن أدرک قائمنا فقتل معه، کان له أجر شهیدین...».

۲- عقد شیخهم البحرانی فی المعالم الزلفی بابًا بعنوان: «الباب ۵۹ فی أن شیعه آل محمد شهداء وإن ماتوا علی فرشهم». وأورد فیه جمله من أخبارهم. ثم زادت مبالغاتهم ــ کالعاده ــ إلی أکثر من هذا القدر حتی روی ابن بابویه بسنده إلی علی بن الحسین قال: «من ثبت علی موالاتنا فی غیبه قائمنا أعطاه الله عز وجل أجر ألف شهید من شهداء بدر وأحد».

۳- من أحکامهم فرضیه البیعه للغائب المنتظر، حتی شرع عندهم تجدید البیعه مرات وکرات عبر الأدعیه فی الزیارات لمشاهد الأئمه ــ کما مر ــ ، لأن «من أصبح من هذه الأمه لا إمام له من الله عزوجل ظاهراً عادلاً أصبح ضالاً تائهاً، وإن مات علی هذه الحال مات میته کفر ونفاق».

گمراه و سرگردان خواهد بود و اگر با این حال بمیرد، به حالت کفر و نفاق مرده است.

اما اصل بزرگ تری که در سایه غیبت آن را اختراع کردنـد، اصل نیابت فقیه شیعه از غایب منتظر است. پس فقیه شیعه به نام نیابت امور فراوانی را بر خود حلال شمرد. (۱)

شیوخ شیعه درباره حـدود و ثغور نیابت اختلاف دارند؛ برخی به نیابت حداقلی و برخی حداکثری معتقدند، تا جایی که نیابت به بالاترین حد خود، یعنی عهده داری وظایف امام، یعنی ریاست دولت و فتوا به تشکیل حکومت در دولت آیت الله ها رسید؛ در حالی که آن ها جز به امام منصوص ایمان ندارنـد... و به دلیل اهمیت اندیشه نیابت و به این دلیل که به نظر من این اندیشـه خروج از اندیشه مهدویت است، اما به صورت پوشیده و در لفافه که توسط مجموعه بزرگی از شیوخ شیعه انجام گرفت که هر کدامشان خود را به نیابت سزاوارتر می دید. ما در بخش آینده مستقلاً درباره آن گفت و گو (۲)می کنیم. (۳)

نقد و بررسی سندی

قفـاری در ایـن قسـمت بـه سه روایت اسـتناد کرده است؛ سـند روایت نخست ضـعیف است. (۴) البتـه مضـمون این روایت در روایات متعددی آمده است؛ (۵) بنابر این

۱- ما المبدأ الأكبر الذی اخترعوه فی ظل الغیبه فهو مبدأ نیابه الفقیه الشـیعی عن الغائب المنتظر. وقد استحل الفقیه الشیعی باسم النیابه أموراً كثیره.

۲- اختلف شـیوخ الشـیعه فی حدود النیابه بین مقل ومسـتكثر، حتی بلغت النیابه الحد الأقصـی لوظائف الإمام الغائب وهو رئاسه الـدوله، والاسـتفتاء علی تشـكیل الحكـومه فی دولـه «الآیـات» الحاضـره، وهم الـذین لاـ یؤمنـون إلاـ بالإمـام المنصـوص علیه... ولخطوره عقیـده النیـابه، ولأنها ــ فی اعتقادی ــ تمثل الخروج المقنع للمهـدی، علی یـد مجموعه كبیره من شـیوخهم كل یزعم أحقیته فی النیابه سنخصها بالحدیث التالی.

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۸۱.

۴- أخبرنا أبو عبـدالله محمـد بن محمد، قال: أخبرنی أبو القاسم جعفر ابن محمد، قال: حدثنا محمد بن یعقوب، قال: حدثنا علی بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن عبدالرحمن، عن عمرو بن شمر، عن جابر. (الأمالی، ص۲۳۱) این روایت به دلیل مجهول بودن عمر بن شمر ضعیف است (رجال نجاشی، ص۲۸۷).

۵- كمال الدین و تمام النعمه، ص۳۲۳؛ بحار الانوار، ج۵۲، ص۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۱و... .

به صدور اصل این مضمون از معصوم می توان اطمینان حاصل کرد؛ ولی روایت دوم (۱) و سوم (۲) از سند معتبری برخوردارند.

نقد و بررسی محتوایی

درباره مسئله بیعت با امام پیش از این سخن گفته شد و درباره مسئله نیابت نیز به زودی گفت و گو خواهد شد؛ اما درباره سایر سخنان قفاری باید گفت گرچه او در این بخش از کلماتش به صراحت اشکال خود بر این روایات را بیان نکرده است، لیکن گویا این روایات به نظر او به دو دلیل قابل پذیرش نیستند: اول این که این روایات شهادت در راه خداوند را نه به جهاد در راه او و قتال با مشرکان، که به صرف پذیرش مکتب اهل بیت و قرار گرفتن در زمرهٔ شیعیان آنان می دانند و شاید به گمان او این مطلب به نوعی استخفاف جهاد در راه خداوند است. دوم این که گویا هضم این معنا که کسی با این که در راه خداوند کشته نشده است در زمره شهدا قرار گیرد، برای قفاری سنگین بوده است؛ اما منشأ این دو تصور غلط چیزی نیست جز این که اطلاعات آقای قفاری و نیز اعضای هیئتی که به رساله او نمره عالی داده اند از منابع اهل سنت بسیار اندک بوده است. با مراجعه ای گذرا به منابع روایی اهل سنت به روایات متعددی برمی خوریم که در معنای شهید توسعه داده اند و بر غیر کسانی که

۱- حدثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۲، ص۱۲۸) قال: حدثنا علی بن إبراهیم بن هاشم (ثقه: رجال نجاشی، ص۲۶۰)، عن أبیه (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۹۱)، عن بسطام بن مره (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۴، ص۲۱۱)، عن عمرو بن ثابت (ثقه: معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۸۰). (کمال الدین و تمام النعمه، ص۳۲۳)

۲- محمد بن یحیی(ثقه: رجال نجاشی، ص۳۵۳)، عن محمد بن الحسین (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۳۴)، عن صفوان بن یحیی (ثقه: رجال نجاشی، ص۱۹۷)، عن العلاء بن رزین (ثقه: رجال نجاشی، ص۲۹۸) عن محمد بن مسلم (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۲۳). (الکافی، ج۱، ص۱۸۴)

در جهاد با کفار کشته می شوند نیز واژه شهید را اطلاق کرده اند. به عنوان نمونه به اعتقاد اهل سنت کسی که به سبب طاعون می میرد و کسی که از دل درد می میرد و کسی که در آب غرق می شود شهید است؛ (۱) و کسی که از کوه بیفتد و درندگان او را بخورند شهید است؛ (۲) و هرکس تب کرده بمیرد یا با وضو از دنیا بمیرد شهید است؛ (۳) بلکه بر اساس حدیثی که عینی آن را صحیح (۴) و ابن حجر آن را حسن خوانده است (۵) هر مسلمانی که به مرگ طبیعی بمیرد شهید است. این ها و ده ها نمونهٔ مشابه

آن روایاتی است که در منابع معتبر اهل سنت ذکر شده، و نه هیچ کس آن ها

را استخفاف به جهاد در راه خداوند و مقام مجاهدان دانسته، و نه هضم آن بر هیچ عالم و جاهلی سنگین بوده است. حال سؤال ما از قفاری این است که وقتی به

باور اهل سنت مبطون و طاعون زده و غریق و... شهیدند و پذیرش آن برایشان

هیچ محذوری ندارد، به راستی آیا در نظر قفاری، شیعیان ــ که به فرمودهٔ

امام صادق علیه السلام: «اهل ورع و تلاشند، اهل وفا و امانتند، اهل زهد و عبادتند، کسانی هستند که در شبانه روز پنجاه و یک رکعت نماز می گزارند، شب ها را

به شب زنده داری و روزها را به روزه سپری می کنند، مالشان را پاکیزه می کنند و

حج می گزارند و از هر حرامی پرهیز می کنند.» (۶) و نیز در وصفشان فرمود: «به خدا سوگند شیعهٔ علی ــ درود خدا بر او باد ــ نیست، مگر کسی که در شکم و فرجش عفت ورزد و برای خالقش کار کند و به ثواب او امید داشته باشد و از عقاب او

۱- صحیح مسلم، ج۶، ص۵۱؛ مسند احمد، ج۲، ص۵۲۲.

۲- فتح الباری، ج۶، ص۳۳.

۳- عمده القاری، ج۱۴، ص۱۲۷.

۴- عمده القاری، ج۱۴، ص۱۲۷.

۵- فتح الباری، ج۶، ص۳۳.

۶- شیعتنا اهل الورع و الاجتهاد و اهل الوفاء و الامانه و اهل الزهد و العباده اصحاب احدی و خمسین رکعه فی الیوم و اللیله القائمون باللیل الصائمون بالنهار یزکون اموالهم و یحجون البیت و یجتنبون کل محرم. (صفات الشیعه، ص۴)

بترسد» (۱) ــ از مبطون و غریق و تب زده و طاعون گرفته کمترند؟ مگر نه این است که به باور اهل سنت هر مسلمانی شهید است؟ پس چرا شیعیان که از مسلمانان هستند شهید نباشند؟ نکند آقای قفاری شیعیان را به مسلمانی هم قبول ندارد؟

شبهۀ ۶۷. رهبری شیعه توسط یک زن

اشاره

قفاری در فصلی با عنوان «نیابت از منتظَر» چنین می نویسد:

* چنان که گذشت، پایه های اندیشه غیبت فرزند حسن عسکری استوار شد و به ناچار باید وکیلِ صاحب اختیاری وجود داشته باشد تا در دوران غیبت متولی امور پیروان باشد و واسطه و باب کسی باشد که در سرداب یا کوه های رضوی یا نواحی مکه غایب شده است. (۲)

پس به اعتراف کتاب های شیعه، اولین رهبری که عهده دار امور شیعه شد، یک زن بود ... و همچنان که پیامبر فرمود: «قومی که زنی بر آن ها حکم برانند هرگز رستگار نشوند»؛ زیرا پس از وفات حسن عسکری و گسترش ایده وجود فرزند پنهان و بدون امام آشکار ماندن شیعه برای آن ها این سؤال مطرح شد که به چه کسی (۳)رجوع کنند؟

پس در سال ۲۶۲ ــ یعنی دو سال پس از وفات حسن عسکری ــ برخی از شیعیان به خانه حسن عسکری رجوع کرده و از (۴)خدیجه ــ دختر محمد بن علی الرضا ــ از فرزندِ

۱- والله ما شیعه علی صلوات الله علیه الّا من عف بطنه و فرجه و عمل لخالقه و رجا ثوابه و خاف عقابه. (صفات الشیعه، ص۸)

۲- (أرسیت دعائم فکره الغیبه لولد للحسن العسکری ــ کما سلف ــ وکان لابد من وجود وکیل مفوض یتولی شئون الأتباع فی أثناء فتره الاحتجاب، ویکون الواسطه والباب للغائب فی السرداب، أو فی جبال رضوی، أو ودیان مکه.

۳- کان أول زعیم تولی شئون الشیعه ــ کما کشفت ذلک أوراق الاثنی عشریه ــ هی امرأه... وما أفلح قوم ولوا أمرهم امرأه کما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم إذ بعد وفاه الحسن العسکری، وإشاعه وجود الولد المختفی، وبقاء الشیعه بدون إمام ظاهر، بدأ الشیعه یتساءلون إلی من یرجعون؟

۴- فی سنه (۲۶۲ه) أی بعد وفاه الحسن العسکری بسنتین، ، توجه بعض الشیعه إلی بیت الحسن العسکری وسأل ــ کما تقول الروایه ــ خدیجه بنت محمد بن علی الرضا عن ولد الحسن العسکری المزعوم، فسمته له یقول راوی الخبر: «قلت لها: فأین الولد؟ قالت: مستور، فقلت: إلی من تفزع الشیعه؟ قالت: إلی الجده أم أبی محمد علیه السلام».

پنداری حسن عسکری پرسش می کنند و او نامش را می گوید. راوی می گوید: به او گفتم: فرزند کجاست؟ او گفت: مخفی است. گفتم: پس شیعه به که پناه بَرَد؟ پاسخ داد: به جده مادر ابومحمد علیه السلام. (۱)

نقد و بررسی سندی

حکایت مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است و از این رو اشکال او نیز پایه و اساسی ندارد. (۲)

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: هیچ گاه رهبری شیعه به دست یک زن نبوده است

در نقد این بخش از سخنان قفاری، باید گفت اولاً پاسخ اشکال قفاری به صراحت در ذیل روایت مورد نظر او آمده است که البته آقای قفاری با آن همه ادعای آزاداندیشی و حقیقت جویی از آوردن آن خودداری کرده است و البته اگر آن را می آورد مشت او نزد خوانندگان باز می شد. متن کامل روایت _ که شیخ صدوق به سند خود از احمد بن ابراهیم نقل می کند _ بدین قرار است:

در سال ۲۸۲ بر حکیمه _ دختر محمد بن علی الرضا، خواهر ابی الحسن العسکری _ در شهر مدینه وارد شدم و از پشت پرده با او سخن گفتم و از دینش پرسیدم. او نام امامان را گفت و سپس گفت: فلان فرزند حسن، و

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۸۳.

۲- محمد بن یعقوب الکلینی، عن محمد بن جعفر الأسدی، قال: حدثنی أحمد بن إبراهیم. (الغیبه للحجه، ص ۲۳۰) این روایت به دلیل مهمل بودن احمد بن ابراهیم ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۱، ص۲۴۲).

نـامش را برایم گفت. عرض کردم: فـدایت شوم! او را دیـده ایـد یا خبرش را شـنیده ایـد؟ گفت: این خبری است که ابومحمد برای مادرشان نوشـته اند. پرسیدم: پس مولود کجاست؟ فرمود: مستور است. پرسیدم: پس شیعه به که پناه ببرد؟ فرمود: به جدهٔ مـادر ابومحمـد. پرسـیدم: به کسـی اقتـدا کنم که به یک زن وصـیت کرده است؟ فرمود: به حسـین بن علی بن ابی طالب اقتـدا کرده است؛ همانـا حسـین بن علی در ظـاهر به خواهرش زینب دختر علی بن ابی طـالب وصـیت نمود و دانشـی که از علی بن حسـین صادر می شد برای پنهان ماندن علی بن حسـین، به زینب دختر علی نسبت داده می شد. سپس فرمود: همانا شما مردمی هستیـد که از روایـات اطلاـع داریـد. آیـا برایتـان روایت نشـده است که نهمین فرزنـد از نسل حسـین در حالی که زنـده است میراثش تقسیم می شود؟ (۱)

طبق آن چه در ذیل این روایت آمده است، شأن مادر امام حسن عسـکری منحصـراً انعکاس دیدگاه ها و فرمایشات امام مهدی عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف بوده است و از جـانب خود سـخنی نمی گفته و اقـدامی نمی کرده است؛ همچنان که حضـرت زینب علیها السلام به منظور محفوظ

۱- دخلـت علی حکیمه بنت محمـد بن علی الرضـا أخت أبی الحسن العسـکری علیهم السـلام فی سـنه اثنین و ثمـانین و مـأتین بالمدینه فکلمتها من وراء الحجاب و سألتها عن دینها فسمت لی من تأتم به، ثم قالت: فلان بن الحسن علیه السلام فسمته، فقلت لها: جعلنی الله فداک معاینه أو خبراً؟ فقالت: خبراً عن أبی محمد علیه السـلام کتب به إلی أمه، فقلت لها: فأین المولود؟ فقالت: مسـتور، فقلت: فإلی من تفزع الشـیعه؟ فقالت: إلی الجـده أم أبی محمـد علیه السـلام فقلت لها: أقتـدی بمن وصـیته إلی المرأه؟ فقالت: اقتداء بالحسـین بن علی بن أبی طالب علیهما السـلام إن الحسین بن علی علیهما السلام أوصی إلی أخته زینب بنت علی بن أبی طـالب علیه السـلام فی الظـاهر، و کـان ما یخرج عن علی بن الحسـین علیهما السـلام من علم ینسب إلی زینب بنت علی تستراً علی علی بن الحسین علیهما السلام، ثم قالت:إنکم قوم أصحاب أخبار، و أما رویتم أن التاسع من ولد الحسین علیه السلام یقسم میراثه و هو فی حیاه. (کمال الدین و تمام النعمه، ص۵۰۱) البته شیخ صدوق به فاصله اندکی این ماجرا را مربوط به سال ۲۶۲ می دانـد (کمال الـدین و تمام النعمه، ص۵۰۷) همچنـان که در منابع دیگر زمان وقوع این رخـداد سال۲۶۲ معرفی شده است (نک: الهدایه الکبری، ص۳۶۶؛ الغیبه للحجه، ص ۲۳۰).

ماندن جان امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمایشات آن حضرت را از زبان خود بیان می کردند و روشن است که چنین چیزی از سنخ حکم راندن زن نیست و لذا شیعیان را نمی توان مصداق فرمایش پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خواند.

پاسخ دوم: عثمان بن سعید، نخستین زعیم شیعه

قفاری مدعی شده است که نخستین رهبر شیعیان در دوران غیبت یک زن بوده است. روشن است که این ادعا زمانی صحیح است که به لحاظ تاریخی کسی قبل از مادر امام حسن علیه السلام عهده دار منصب وکالت نباشد؛ و الّا اگر در منابع از وکالت شخصیت دیگری پیش از مادر امام حسن علیه السلام سخن به میان آمده باشد، دیگر ایشان را نمی توان اولین زعیم شیعیان شمرد. خوشبختانه با مراجعه به منابع روشن می شود که پیش از سال ۲۶۲ _ که طبق حدیث مورد نظر قفاری، مادر امام حسن علیه السلام در آن زمان وکیل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده اند _ شخص دیگری منصب وکالت را بر عهده داشته است. به عنوان نمونه می توان به این روایت شیخ صدوق اشاره کرد:

چون آقای ما ابومحمّد حسن بن علی علیهما السلام درگذشت، از قم و بلاد کوهستان نمایندگانی که معمولاً وجوه و اموال را می آوردند درآمدند و از درگذشت امام حسن علیه السلام خبر نداشتند و چون به سامرّاء رسیدند، از امام حسن علیه السلام پرسش کردند؛ به آن ها گفتند که وفات کرده است. گفتند: وارث او کیست؟

گفتند: برادرش جعفر بن علی. آن گاه از او پرسش کردند، گفتند که او برای تفریح بیرون رفته و سوار زورقی شده است؛ شراب می نوشد و همراه او خوانندگانی هم هستند. آن ها با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: این ها از اوصاف امام نیست. و بعضی از آن ها گفتند: بازگردیم و این اموال را به صاحبانشان برگردانیم.

ابوالعبّاس محمّد بن جعفر حمیریّ قمی گفت: بمانید تا این مرد بازگردد و او را به درستی بیازماییم. راوی می گوید: چون بازگشت، به حضور وی رفتند و بر او سلام کردند و گفتند: ای آقای ما، ما از اهل قم هستیم و گروهی از شیعیان

و دیگران همراه ما هستند و ما نزد آقای خود ابومحمّد حسن بن علی اموالی را می آوردیم. گفت: آن اموال کجاست؟ گفتند: همراه ماست. گفت: آن ها را به نزد من آورید! گفتند: این اموال داستان جالبی دارد. پرسید: آن داستان چیست؟ گفتند: این اموال از عموم شیعه یک دینار و دو دینار گردآوری می شود، سپس همه را در کیسه ای می ریزند و بر آن مهر می کنند و چون این اموال را نزد آقای خود ابومحمّد علیه السلام می آوردیم، می فرمود: همه آن چند دینار است و چند دینار آن از که و چند دینار آن از چه کسی است و نام همه آن ها را می گفت و نقش مهرها را هم می فرمود. جعفر گفت: دروغ می گویید! شما به برادرم چیزی را نسبت می دهید که انجام نمی داد! این علم غیب است و کسی جز خدا آن را نمی داند... .

و چون از شهر بیرون آمدند، غلامی نیکومنظر که گویا خادمی بود به طرف آن ها آمد و ندا می کرد: ای فلان بن فلان، ای فلان بن فلان، مولای خود را اجابت کنید! گوید: گفتند آیا تو مولای ما هستی؟ گفت: معاذ الله! من بندهٔ مولای شما هستم، نزد او بیایید. گویند: ما به همراه او رفتیم تا آن که بر سرای مولایمان حسن بن علی علیهما السلام وارد شدیم و به ناگاه فرزندش، آقای ما، قائم علیه السلام را دیدم که بر تختی نشسته بود و مانند پارهٔ ماه می درخشید و جامه ای سبز دربر داشت. بر او سلام کردیم و پاسخ ما را داد. سپس فرمود: همهٔ مال چند دینار است و چند دینار از فلانی و چند دینار از فلانی است و بدین سیاق همهٔ اموال را توصیف کرد. سپس به وصف لباس ها و اثاثیه و چهارپایان ما پرداخت و ما برای خدای تعالی به سجده افتادیم که امام ما را به ما معرّفی فرمود و بر آستانهٔ وی بوسه زدیم و هر سؤالی که خواستیم از او پرسیدیم و او جواب داد. آن گاه اموال را نزد او نهادیم و قائم علیه السلام فرمود که بعد از این مالی را به سامرّاء نبریم و فردی را در بغداد نصب می کند که اموال را دریافت کند و توقیعات از نزد او خارج شود. گوید: از نزد او بیرون آمدیم و به ابوالعبّاس محمّد بن جعفر قمّی حمیری مقداری حنوط و کفن داد و به او فرمود: خداوند تو را در مصیبت خودت اجر دهد.

راوی گوید: ابوالعبّاس به گردنۀ همدان نرسیده درگذشت و بعد از آن اموال

را به بغداد و به نزد وکلای منصوب او می بردیم و توقیعات نیز از نزد آن ها خارج می گردید. (۱)

این روایت و روایات متعدد دیگری که به صراحت از منصوب شدن عثمان بن

۱- لَمَّا قُبِضَ سَیِّدُنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْعَسْکَرِیُّ علیهما السلام وَفَدَ مِنْ قُمَّ وَ الْجِبَالِ وُفُودٌ بِالْأَمْوَالِ الَّتِی کَانَتْ تُحْمَلُ عَلَی الرَّسْمِ وَ الْعَادَهِ، وَ لَمْ یَکُنْ عِنْدَهُمْ خَبَرُ وَفَاهِ الْحَسَنِ علیه السلام فَلَمَّا أَنْ وَصَلُوا إِلَی سُرَّ مَنْ رَأَی سَأَلُوا عَنْ سَیِّدِنَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام فَقِیلَ لَهُمْ: إِنَّهُ قَدْ فُقِدَ، فَقَالُوا: وَ مَنْ وَارِثُهُ؟ قَالُوا: أَخُوهُ جَعْفَرُ بْنُ عَلِیٍّ فَسَأَلُوا عَنْهُ فَقِیلَ لَهُمْ إِنَّهُ قَدْ خَرَجَ مُتَنَزِّهاً وَ رَکِبَ زَوْرَقاً فِی دِجْلَهَ یَشْرَبُ وَ مَعَهُ الْمُغَنُّونَ، قَالَ: فَتَشَاوَرَ الْقَوْمُ فَقَالُوا: هَذِهِ لَیْسَتْ مِنْ صِفَهِ الْإِمَامِ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: امْضُوا بِنَا حَتَّی نَرُدَّ هَذِهِ الْأَمْوَالَ عَلَی أَصْحَابِهَا. فَقَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ الْقُمِّیُّ: قِفُوا بِنَا حَتَّی یَنْصَرِفَ هَذَا الرَّجُلُ وَ نَخْتَبِرَ أَمْرَهُ بِالصِّحَّهِ. قَالَ: فَلَمَّا انْصَرَفَ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَسَلَّمُوا عَلَیْهِ وَ قَالُوا: یَا سَیِّدَنَا نَحْنُ مِنْ أَهْلِ قُمَّ وَ مَعَنَا جَمَاعَهٌ مِنَ الشِّیعَهِ وَ غَیْرِهَا وَ کُنَّا نَحْمِلُ إِلَی سَیِّدِنَا أَبِی مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ الْأَمْوَالَ فَقَالَ: وَ أَیْنَ هِیَ؟ قَالُوا: مَعَنَا، قَالَ: احْمِلُوهَا إِلَیَّ، قَالُوا: لَا، إِنَّ لِهَذِهِ الْأَمْوَالِ خَبَراً طَرِیفاً، فَقَالَ: وَ مَا هُوَ؟ قَالُوا: إِنَّ هَذِهِ الْأَمْوَالَ تُجْمَعُ وَ یَکُونُ فِیهَا مِنْ عَامَّهِ الشِّیعَهِ الدِّینَارُ وَ الدِّینَارَانِ، ثُمَّ یَجْعَلُونَهَا فِی کِیسٍ وَ یَخْتِمُونَ عَلَیْهِ وَ کُنَّا إِذَا وَرَدْنَا بِالْمَالِ عَلَی سَیِّدِنَا أَبِی مُحَمَّدٍ علیه السلام یَقُولُ: جُمْلَهُ الْمَالِ کَذَا وَ کَذَا دِینَاراً، مِنْ عِنْدِ فُلَانٍ کَذَا وَ مِنْ عِنْدِ فُلَانٍ کَذَا حَتَّی یَأْتِیَ عَلَی أَسْمَاءِ النَّاسِ کُلِّهِمْ وَ یَقُولُ مَا عَلَی الْخَوَاتِیمِ مِنْ نَقْشٍ، فَقَالَ جَعْفَرٌ: کَذَبْتُمْ تَقُولُونَ عَلَی أَخِی مَا لَا یَفْعَلُهُ، هَذَا عِلْمُ الْغَیْبِ وَ لَا یَعْلَمُهُ إِلَّا اللهُ... . فَلَمَّا أَنْ خَرَجُوا مِنَ الْبَلَدِ خَرَجَ إِلَیْهِمْ غُلَامٌ أَحْسَنُ النَّاسِ وَجْهاً، کَأَنَّهُ خَادِمٌ، فَنَادَی یَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ وَ یَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ أَجِیبُوا مَوْلَاکُمْ، قَالَ: فَقَالُوا: أَنْتَ مَوْلَانَا. قَالَ: مَعَاذَ اللهِ، أَنَا عَبْدُ مَوْلَاکُمْ فَسِیرُوا إِلَیْهِ قَالُوا فَسِرْنَا إِلَیْهِ مَعَهُ حَتَّی دَخَلْنَا دَارَ مَوْلَانَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام فَإِذَا وَلَدُهُ الْقَائِمُ سَیِّدُنَا علیه السلام قَاعِدٌ عَلَی سَرِیرٍ کَأَنَّهُ فِلْقَهُ قَمَرٍ، عَلَیْهِ ثِیَابٌ خُضْرٌ، فَسَلَّمْنَا عَلَیْهِ، فَرَدَّ عَلَیْنَا السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: جُمْلَهُ الْمَالِ کَذَا وَ کَذَا دِینَاراً حَمَلَ فُلَانٌ کَذَا، وَ حَمَلَ فُلَانٌ کَذَا، وَ لَمْ یَزَلْ یَصِفُ حَتَّی وَصَفَ الْجَمِیعَ. ثُمَّ وَصَفَ ثِیَابَنَا وَ رِحَالَنَا وَ مَا کَانَ مَعَنَا مِنَ الدَّوَابِّ، فَخَرَرْنَا سُجَّداً لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ شُکْراً لِمَا عَرَّفَنَا، وَ قَبَّلْنَا الْأَرْضَ بَیْنَ یَدَیْهِ، وَ سَأَلْنَاهُ عَمَّا أَرَدْنَا فَأَجَابَ، فَحَمَلْنَا إِلَیْهِ الْأَمْوَالَ، وَ أَمَرَنَا الْقَائِمُ علیه السلام أَنْ لَا نَحْمِلَ إِلَی سُرَّ مَنْ رَأَی بَعْدَهَا شَیْئاً مِنَ الْمَالِ، فَإِنَّهُ یَنْصِبُ لَنَا بِبَغْدَادَ رَجُلًا یَحْمِلُ إِلَیْهِ الْأَمْوَالَ وَ یَخْرُجُ مِنْ عِنْدِهِ التَّوْقِیعَاتُ، قَالُوا: فَانْصَرَفْنَا مِنْ عِنْدِهِ وَ دَفَعَ إِلَی أَبِی الْعَبَّاسِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْقُمِّیِّ الْحِمْیَرِیِّ شَیْئاً مِنَ الْحَنُوطِ وَ الْکَفَنِ فَقَالَ لَهُ: أَعْظَمَ اللهُ أَجْرَکَ فِی نَفْسِکَ. قَالَ: فَمَا بَلَغَ أَبُو الْعَبَّاسِ عَقَبَهَ هَمْدَانَ حَتَّی تُوُفِّیَ رحمه الله. وَ کَانَ بَعْدَ ذَلِکَ نَحْمِلُ الْأَمْوَالَ إِلَی بَغْدَادَ إِلَی النُّوَّابِ الْمَنْصُوبِینَ بِهَا وَ یَخْرُجُ مِنْ عِنْدِهِمُ التَّوْقِیعَاتُ. (کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۷۶_ ۴۷۹)

سعید توسط امام حسن عسکری علیه السلام به عنوان نایب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن می گویند (۱) به روشنی بر این نکته دلالت دارد که بلافاصله پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام نایب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در شهر بغداد فعالیت خود را آغاز کرده و محل مراجعات شیعیان گردیده است، در حالی که از روایت مورد نظر قفاری بیش از این استفاده نمی شود که در سال ۲۶۲ ــ یعنی دو سال پس از شهادت امام حسن ــ مادر آن حضرت در شهر مدینه محل مراجعات شیعیان بوده است. بنابراین از روایت مورد نظر قفاری به هیچ عنوان نمی توان این مطلب را استنتاج کرد که اولین پیشوای شیعیان پس از شهادت امام حسن علیه السلام یک زن بوده است.

پاسخ سوم: مادر امام حسن عهده دار وکالت بوده است، نه نیابت خاص

با توجه به سایر روایاتی که در آن ها امام حسن عسکری علیه السلام به صراحت از عثمان بن سعید به عنوان نایب اول امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یاد کرده اند، (۲) مقصود از وکیل امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در بغداد ــ که در روایت پیش گفته از آن سخن به میان آمد ــ هموست. بنابر این، وکالت مادر امام حسن عسکری علیه السلام می تواند به این معنا باشد که ایشان در شهر مدینه وکیل ــ و نه نایب خاص ــ امام مهدی بوده است، چنان که در سایر شهرها وکلای دیگری وجود داشتند که همگی زیر نظر نوّاب خاص فعالیت می کردند. آن چه نکتهٔ پیش گفته را تأیید می کند، این است که اولاًـ به اجماع شیعیان، نواب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چهار نفر بیشتر نبوده اند: عثمان بن سعید، محمد بن عثمان، حسین بن روح و علی بن محمد سمری؛ و هیچ کس در طول تاریخ تشیع از مادر امام حسن به عنوان نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف یاد نکرده است. ثانیاً کسانی چون شیخ صدوق و شیخ طوسی ــ که روایت مورد نظر قفاری را در کتاب خود آورده اند ــ وقتی درصدد شمارش نواب خاص بوده اند از مادرامام حسن به عنوان نایب خاص یاد

۱- الغیبه للحجه، ص۳۵۳ــ ۳۵۸.

۲- الغیبه للحجه، ص۳۵۷.

نکرده اند. (۱) بنابر این، نویسندگان یادشده نیز از این روایت این تلقی را نداشته اند که مادر امام حسن علیه السلام نایب خاص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است. از این رو اولاً مادر امام حسن علیه السلام زعیم نبوده است، بلکه یکی از ده ها نایب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و منحصراً در حیطهٔ مسئولیت های یک وکیل ـ و نه یک زعیم ـ فعالیت می کرده است. ثالثاً ایشان وکیل تمام شیعیان نبوده و از روایت مورد نظر قفاری بیش از این استفاده نمی شود که ایشان تنها در شهر مدینه و در میان شیعیان این شهر، ایفای مسئولیت می کرده است.

با توجه به آن چه گذشت، روشن شد که اساساً اشکال قفاری از این جا ناشی شده است که گمان کرده شیعیان پیش از سال ۲۶۲ از جریان نیابت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تصویر روشنی نداشته اند و به همین دلیل، از روایت مورد نظر خود که مربوط به سال۲۶۲ است چنین استنباط کرده که برای اولین بار مادر امام حسن علیه السلام به عنوان نایب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفی شده است، در حالی که منابع کهن شیعه به روشنی بر این مطلب دلالت دارند که مسئلهٔ نیابت عثمان بن سعید سال ها پیش از آن ـ یعنی در زمان حیات امام حسن علیه السلام ـ از سوی آن حضرت طرح و تثبیت شده بود و ـ همچنان که در بخش های گذشته گفته شد ـ به همین دلیل بود که نیابت عثمان بن سعید هیچ مخالفی نداشت و هیچ کس در این باره با اوبه منازعه برنخاست. البته مقصود ما از طرح و تثبیت نیابت عثمان بن سعید، آگاهی همهٔ شیعیان دنیا از این مسئله نیست؛ چرا که این امر هم به دلیل فقدان ابزار اطلاع رسانی مناسب و هم به دلیل شرایط خفقان، امکان پذیر نبود. بنابراین طبیعی است شیعیانی که جایگاه اجتماعی ممتازی نداشتند یا از سامرا و بغداد ـ که محل زندگی امام حسن علیه السلام و مرکز فعالیت نواب بود ـ فاصله داشتند، احیاناً از این مسئله بی اطلاع باشند. از این رو این که شخص مجهول الهویه ای به نام احمد بن ابراهیم از این مسئله بی اطلاع بوده

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۳۲؛ الغیبه للحجه، ص۳۵۳ ـ ۳۹۳.

باشد را نمی توان به همهٔ شیعیان سرایت داد.

شبههٔ ۶۸. انتقال قدرت به خارج بیت امام حسن عسکری علیه السلام

اشاره

وی در ادامه چنین می نویسد:

* به نظر می رسد بزرگان شیعه مایل بودند نیابت از غایب در بیت حسن عسکری باشد. به همین دلیل در ابتدا در میان پیروانشان چنین شایع کردند که مادر حسن عسکری وکیل منتظر است و او [به نیابت از امام مهدی] سرپرست مسلمانان است. ظاهراً مقصود از این تعیین، ایجاد فضای مناسب برای این تلقی در میان پیروان بود، چرا که مادر حسن پس از وفات او وصی او بود، همچنان که روایات شیعه می گوید. بنابراین طبیعی بود که پس از وفات پسرش، به جای پسرش متولی امور شود، ولی نزاع بیت حسن عسکری با اندیشهٔ فرزند داشتن او و همچنان که می آید، باعث شد بزرگان شیعه شخصی را از خارج بیت حسن عسکری برگزینند. به همین دلیل در الغیبه طوسی چنین آمده است: «مهدی در سال ۲۵۶ متولد شد و وکیل او عثمان بن سعید بود. هنگام رحلت او به ابوجعفر محمد بن عثمان وصیت کرد و او نیز به ابوجعفر ابوالقاسم حسین بن روح وصیت کرد و ابوالقاسم نیز به ابوالحسن علی بن محمد سمری وصیت کرد.» (۱)

۱- ویبدو أن رجال الشیعه أرادوا أن تبقی النیابه عن الغائب فی بیت الحسن العسکری، فأشاعوا بین أتباعهم فی بدایه الأمر أن أم الحسن العسکری هی الوکیله عن المنتظر، فهی الرئیسه العامه للمسلمین (بالنیابه). ویظهر أن هذا «التعیین» کان القصد منه إیجاد الجو المناسب لنمو هذه الفکره بین الأتباع لأن أم الحسن هی الوصیه للحسن بعد وفاته کما تذکر أخبار الشیعه، فکان من الطبیعی أن تتولی عن ابنه، إلا أن محاربه بیت الحسن العسکری لفکره الولد _ کما سیأتی _ قد وجه رجال الشیعه إلی اختیار رجل من خارج أهل البیت، ولهذا جاء فی الغیبه للطوسی «ولد الخلف المهدی صلوات الله علیه سنه ست وخمسین ومائتین، ووکیله عثمان بن سعید، فلما مات عثمان بن سعید، أوصی إلی أبی جعفر محمد بن عثمان، وأوصی أبو جعفر إلی أبی القاسم الحسین بن روح، وأوصی أبو القاسم إلی أبی الحسن علی بن محمد السمری...».

اینان نواب چهارگانه انـد که از بیت حسن نبودند و کسان دیگری با آن ها دربارهٔ نیابت به نزاع برخاسـتند و نیابت آنان نمایان گر ارتبـاط شخصـی مسـتقیم بـا مهـدی منتظر است و به همین دلیـل دوران نیـابت آن ها در عرف شـیعه به غیبت صـغرا نامیـده (۱)می شود. (۲)

نقد و بررسی سندی

آن چه قفاری دربارهٔ نواب اربعه از شـیخ طوسـی نقل کرده است، سـند معتبری ندارد، (۳) لیکن افزون بر این که مسئلهٔ نیابت چهار نفر یادشده از مسائل متفق علیه در میان شیعه به شمار می رود، به این مطلب در روایات متعدد و معتبر دیگری نیز تصریح شده است. (۴)

۱- هؤلاـء النواب الأربعه، ویزاحمهم علی مسأله النیابه آخرون، هم من خارج بیت الحسن، وتمثل نیابتهم صـله شخصـیه مباشـره بالمهدی المنتظر. ولذلک تسمی فتره نیابتهم فی عرف الشیعه بالغیبه الصغری.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۴-۱۰۸۳.

۳- أخبرنی جماعه، عن أبی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، قال: حدثنا محمد بن إبراهیم بن إسحاق، عن الحسن بن علی بن زکریا بمـدینه السـلام، قال: حـدثنا أبو عبـدالله محمـد بن خلیلان، قال: حدثنی أبی، عن جده عتاب ـ من ولد عتاب بن أسید ـ . (الغیبـه للحجه، ص۳۹۳) این روایت به دلیـل مهمـل بودن محمـد بن خلیلاـن ضـعیف است (مسـتدرکات علم رجال الحدیث، ج۷، ص۸۷)

۴- به عنوان نمونه: أخبرنی جمـاعه، عن أبی محمـد هـارون بن موسـی (ثقه: رجال نجاشـی، ص۴۳۹)، عن أبی علی محمـد بن همام الإسکافی (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۸۰)، قال: حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری (ثقه: رجال نجاشـی، ص۲۱۹)، قال: حدثنا أحمد بن إسـحاق بن سعد القمی (ثقه: رجال نجاشی، ص۹۱) قال: دخلت علی أبی الحسن علی بن محمد صـلوات الله علیه فی یوم من الأیـام فقلت: یا سـیدی أنا أغیب وأشـهد ولا یتهیأ لی الوصول إلیک إذا شـهدت فی کل وقت، فقول من نقبل؟ وأمر من نمتثـل؟ فقـال لی صلوات الله علیه: هـذا أبو عمرو الثقه الأـمین مـا قـاله لکم فعنی یقوله، ومـا أداه إلیکم فعنی یؤدیه. فلما مضـی أبوالحسن علیه السـلام وصـلت إلی أبی محمد ابنه الحسن العسـکری علیه السـلام ذات یوم فقلت له علیه السلام مثل قولی لأبیه، فقـال لی: هـذا أبو عمرو الثقه الأـمین ثقه الماضـی وثقتی فی المحیـا والممـات، فمـا قـاله لکم فعنی یقوله، ومـا أدی إلیکم فعنی یؤدیه. قال أبو محمـد هارون: قال أبو علی: قال أبو العباس الحمیری: فکنا کثیرا ما نتـذاکر هذا القول ونتواصف جلاله محل أبی عمرو. (الغیبه للحجه، ص۳۵۴)

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: مبتنی بودن تحلیل یادشده بر پیش فرضی باطل

روشن است که این ادعای قفاری بر ادعای پیشینش مبتنی است؛ یعنی از آن جا که به گمان او، مادر امام حسن علیه السلام اولین زعیم شیعه بود، این تحلیل قوت می گیرد که شیوخ شیعه در ابتدا تمایل داشته اند نیابت در بیت امام حسن علیه السلام باقی بماند، ولی پس از آن به دلیل انکار فرزند از سوی بیت آن حضرت، مجبور شدند شخص دیگری خارج از بیت را معرفی نمایند و از آن جا که در قسمت پیشین ثابت شد که مادر امام حسن علیه السلام نه زعیم شیعه بوده و نه اولینِ زعیم ها، این تحلیل قفاری نیز خودبه خود فرو خواهد ریخت.

پاسخ دوم: عزل مادر امام حسن علیه السلام از نیابت، بدون دلیل است

این تحلیل قفاری که علت تمایل شیوخ شیعه به انتخاب نایب از خارج بیت امام حسن علیه السلام انکار وجود فرزند از سوی بیت آن حضرت بود، زمانی می تواند مقرون به صحت باشد که مادر امام حسن علیه السلام ـ که به گمان قفاری در ابتدا از سوی شیوخ شیعه به عنوان نایب معرفی شد ـ منکر وجود فرزند شده باشد، در حالی که در هیچ یک از منابع از مادر امام حسن علیه السلام به عنوان منکر فرزند آن حضرت یاد نشده است؛ بلکه بر اساس روایات، این جعفر بود که وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را انکار کرد. با این حال، هیچ توجیهی برای انتخاب شدن ایشان به عنوان نایب و پس از آن، انکار نیابت ایشان وجود ندارد. به تعبیر دیگر، اگر تحلیل قفاری را درست فرض کنیم و مسئلهٔ نیابت ساخته پرداختهٔ شیوخ شیعه باشد، جعفر ـ عموی امام مهدی ـ گزینهٔ مناسبی برای نیابت نیست؛ چرا که او فرزند داشتن امام عسکری علیه السلام را انکار می کرد. بنابراین مادر امام حسن علیه السلام به لحاظ پیوند نسبی با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بهترین گزینه برای

نیابت بود، مگر این که ایشان از اساس منکر وجود فرزند باشد و از آن جا که

در هیچ یک از منابع شیعه و اهل سنت از مادر امام حسن علیه السلام حتی کلمه ای در مخالفت با وجود فرزند برای آن حضرت نقل نشده است، ایشان همچنان بهترین گزینه برای نیابت بود و عزل وی و نصب عثمان بن سعید به مقام نیابت هیچ توجیهی نخواهد داشت.

آن چه گفته شد، بر این مطلب دلالت دارد که تحلیل قفاری از اساس باطل است و اندیشهٔ نیابت نه ساخته پرداختهٔ شیوخ شیعه، بلکه واقعیتی بود که سال ها پیش از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام توسط آن حضرت طرح شده و به نیابت عثمان بن سعید و پسرش محمد تصریح گردیده بود.

پاسخ سوم: چرا مادر امام حسن علیه السلام به عزل خود اعتراض نکرد؟

اگر تحلیل قفاری درست باشد و شیوخ شیعه، نه به دلیل فرمایشات

امام حسن علیه السلام، بلکه تنها به دلیل منافع مادی و زد و بند های حزبی ابتدا مادر

آن حضرت را به عنوان نایب معرفی کردند و سپس او را عزل نمودند، طبیعی است

که مادر امام عسکری علیه السلام _ که از چنین جایگاه والایی محروم شده است _ با

نیابت عثمان بن سعید به مخالفت برخیزد و نسبت به عزل خود معترض باشد، همچنان که مخالفت جعفر با وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در منابع منعکس شده است،

در حالی که در هیچ یک از منابع، حتی کوچک ترین اعتراضی از ایشان گزارش

نشده است. این امر به خوبی نشان از آن دارد که تحلیل قفاری هیچ بهره ای از واقعیت ندارد و تنها ساخته و پرداختهٔ ذهن خیال پرداز اوست. البته جولان فکری وی و توانایی قوهٔ خیالش در بافتن تحلیل های تخیلی واقعاً ستودنی است و ما از این بابت به او تبریک می گوییم، ولی جای سخنانی از این دست بیش از آن که در کتاب های علمی باشد، در کتاب های تخیلی است و گویا قفاری بین این دو تفاوتی ننهاده است.

شبهۀ ۶۹. برخورداری نواب از حق تشریع

اشاره

وی در ادامه می نویسد:

* این نواب چهارگانه آن چه برای امام ثابت است از وجوب اطاعت و وثاقت سخن را دارا هستند. در غیبت طوسی از حسن عسکری چنین روایت شده است: «این امام شما پس از من است (و اشاره به فرزندش کرد) و جانشین من در میان شماست از

او اطاعت کنید و پس از من متفرق نشوید که دینتان هلاک خواهد شد. آگاه باشید که پس از امروز او را نخواهید دید تا این که مدتی طولانی بگذرد. پس آن چه عثمان (باب اول) می گوید را بپذیرید و دستورش را اطاعت کنید. او جانشین امام شماست و امر به دست اوست؛ سخنانش از طرف من است و آن چه به شما می گوید از ناحیۀ من است.» (۱)

و این چنین باب دارای حق نیابت از امام شد و امر به او موکول شد و سخنش مقدس و معصومانه گشت؛ چرا که او از ناحیۀ امام سخن می گوید و از طرف او حرف می زند و به همین دلیل هر کس با آن ها مخالفت کند سزاوار لعن و مستحق آتش می شود، همچنان که در توقیعی که از سوی منتظر دربارۀ مخالفان نواب صادر شد به این مطلب تصریح شده است. بنابراین نیابت به این چهار نفر حق تشریع می دهد؛ چرا که آن ها از طرف معصوم سخن می گویند و (۲)همچنان که گذشت معصوم حق

۱- وهؤلاء النواب الأربعه لهم ما للإمام من حق الطاعه، وثقه الروايه، جاء في الغيبه للطوسي أن الحسن العسكري قال: «هذا إمامكم من بعدي (وأشار إلى ابنه) وخليفتي عليكم، أطيعوه، ولا تتفرقوا من بعدي فتهلكوا في أديانكم، ألا وإنكم لا ترونه من بعد يومكم هذا حتى يتم له عمر فاقبلوا من عثمان (الباب الأول) ما يقوله، وانتهوا إلى أمره فهو خليفه إمامكم والأمر إليه، فما قاله لكم فعنّي يقوله، ما أدى إليكم فعني يؤديه».

۲- هكذا أصبح للباب حق النيابه عن الإمام والأمر إليه، لقوله صفه القداسه والعصمه، لأنه ينطق عن الإمام، ويؤدي عنه، ولذلك فإن من خالف هؤلاء الأبواب حلت به اللعنه، واستحق النار. كما جاء في التواقيع التي خرجت من المتنظر في حق من خالف هؤلاء الأبواب. إذن مسأله النيابه لهؤلاء الأربعه تخولهم التشريع، لأنهم ينطقون عن المعصوم، وللمعصوم حق تخصيص، أو تقييد، أو نسخ نصوص الشريعه _ كما مر _ ولذلك كان للتوقيعات الصادره منهم نفس المنزله التي لكلام الإمام أو أقوى كما سلف.

تخصیص و تقیید و نسخ شریعت را دارد و به همین دلیل توقیعاتی که از آن ها صادر می شد، همان جایگاه کلام امام و بلکه بالاتر از آن را دارد؛ همچنان که پیش از این توضیح داده شد.

همچنان که به آنان حق صادر کردن سند بخشش یا محرومیت و گرفتن موقوفات و زکات و خمس را به نام امام می دهد. (۱)

قفاری در جایی دیگر مقصود خود از عبارات پیش گفته را با تفصیل بیشتر روشن کرده است. وی در این باره چنین می نویسد:

* مسئلهٔ سوم، اعتقاد آن هاست به این که سخن امام قرآن را نسخ می کند و مطلقش را تقیید می زند و عامش را تخصیص می زند. بنابراین اعتقاد شیعه که امام قیّم قرآن و قرآن ناطق است و شیعه بر این باور است که زمان رحلت پیامبر خدا شریعت تکمیل نشده بود، بلکه آن حضرت باقی ماندهٔ آن را نزد علی به ودیعت سپردند و او آن چه در زمان خود به آن نیاز داشت را آشکار کرد و بقیه را به نفر بعد از خود سپرد و همین طور تا این که آن ها نزد امام غایبشان به ودیعت سپرده شد (نک: فصل سنت). (۲)

بنابراین مسئلهٔ تخصیص عمومات قرآن یا (۳)تقیید مطلقات آن یا نسخ آن با وفات

۱- کذلک تخولهم إصدار صکوک الغفران أو الحرمان، وأخذ أموال الوقف والزکاه والخمس باسم الإمام.

۲- اعتقادهم بأن قول الإمام ینسخ القرآن ویقید مطلقه ویخصص عامه... بناءً علی اعتقاد الشیعه بأن الإمام هو قیم القرآن، وهو القرآن الناطق وأنهم هم خزنه علم الله وعیبه وحیه وأنه بوفاه الرسول صلی الله علیه و سلم لم یکمل التشریع، بل إن بقیه الشریعه أودعها الرسول لعلی، وأخرج علی منها ما یحتاجه عصره، ثم أودع ما بقی لمن بعده، وهکذا إلی أن بقیت عند إمامهم الغائب (انظر: فصل السنه).

۳- ناءً علی ذلک فإن مسأله تخصیص عام القرآن، أو تقیید مطلقه، أو نسخه هی مسأله لم تنته بوفاه الرسول صلی الله علیه و سلم؛ لأن النص النبوی، والتشریع الإلهی استمر ولم ینقطع بوفاه الرسول، بل استمر عندهم إلی بدایه القرن الرابع الهجری وذلک بوقوع الغیبه الکبری. والتی انتهت بها صلتهم بالإمام، وانقطع تلقی الوحی الإلهی عنه؛ لأنهم یعتقدون «أن حدیث کل واحد من الأئمه الطاهرین قول الله عز وجل، ولا اختلاف فی أقوالهم کما لا اختلاف فی قوله تعالی»

پیامبر پایان نیافت؛ چرا که نص نبوی و تشریع الهی استمرار داشت و با وفات پیامبر قطع نشد، بلکه به نظر آنان تا ابتدای قرن چهارم هجری استمرار یافت تا این که غیبت کبرا رخ داد؛ غیبتی که با تحقق آن ارتباطشان با امام و دریافت وحی الهی از او قطع شد؛ چرا که آنان معتقدند که سخن هر یک از ائمهٔ طاهرین، سخن خداوند بلندمرتبه است و همچنان که در کلام خدا اختلافی نیست در کلام آنان نیز اختلافی نیست.

و نیز آنان بر این باورند که جایز است کسی که حدیثی را از اباعبدالله (یعنی جعفر بن محمد صادق) شنید، آن را از پدرش یا یکی از اجدادش روایت کند، بلکه جایز است که بگوید خدا چنین گفت. بنابراین به اعتقاد آنان امام می تواند قرآن را تخصیص یا تقیید بزند و یا آن را نسخ کند و این تخصیص و تقیید و نسخ قرآن به قرآن است؛ چرا که طبق بهتان آنان، سخن امام کلام خداست. (۱)

این به این دلیل است به گفتهٔ یکی از آیت الله های معاصرشان آنان بر این باورند که: حکمت تدریج اقتضا می کرد که برخی از احکام بیان شود و برخی دیگر مکتوم بماند، لیکن پیامبر اکرم احکام را نزد اوصیای خود به ودیعت سپرد و هر وصی ای آن را به دیگری می سپارد تا این که در وقت مناسبی که حکمت اقتضا می کند، آن را بیان نماید و عام آن را تخصیص بزند یا مطلق و مقید و مجمل و مبین و (۲)امثال آن را باز گو

۱- قالوا: یجوز لمن سمع حدیثاً عن أبی عبدالله (یعنون جعفر بن محمد الصادق) أن یرویه عن أبیه أو أحد أجداده؛ بل یجوز أن یقول: قال الله تعالی فکان للإمام ــ فی اعتقادهم ــ تخصیص القرآن أو تقییده أو نسخه، وهو تخصیص أو تقیید أو نسخ للقرآن بالقرآن، لأن قول الإمام کقول الله ــ کما یفترون ــ !!
۲- لک أنهم یرون ــ کما یقول أحد آیاتهم فی هذا العصر ــ : «أن حکمه التدریج اقتضت بیان جمله من الأحکام وکتمان جمله، ولکنه ــ سلام الله علیه ــ أودعها عند أوصیائه: کل وصی یعهد بها إلی الآخر، لینشرها فی الوقت المناسب لها حسب الحکمه: من عام مخصص، أو مطلق، أو مقید، أو مجمل مبین إلی أمثال ذلک، فقد یذکر النبی عاماً ویذکر مخصصه بعد برهه من حیاته، ولا قد یذکره أصلاً، بل یودعه عند وصیه إلی وقته»

نمایـد. پس گـاهی پیـامبر عـامی را بیـان می فرمودنـد و پس از گـذشت برهـه ای مخصـص آن را بیـان می فرمودنـد و گـاهی مخصص آن را اصلاً بیان نمی فرمودند، بلکه آن را نزد وصی شان تا وقت خودش به ودیعت می نهادند.

و مسـئلهٔ نسخ و تخصـیص و تقیید ... چیزی جز بخشـی از مسئولیت بزرگ امامان نیست که عبارت است از تفویض امر دین به آنـان، که صـاحب کـافی در بابی که در این باره منعقـد کرده با عنوان «باب تفویض امر دین به پیامبر خـدا و ائمه» آن را تأیید کرده است. (۱)

پس امر دین به ائمه تفویض شد، همچنان که به پیامبر خدا تفویض شد. پس آنان از حق تشـریع برخوردارند. کتاب های شیعه از ائمه چنین نقـل می کنـد: «همانـا خداونـد بلنـدمرتبه به پیـامبرش تفویض کرد و فرمود: آن چه را که پیـامبر به شـما می دهد بگیرید و از آن چه شـما را نهی می کند بپرهیزید (حشر، آیهٔ ۷)پس آن چه به پیامبر خـدا تفویض کرد را به ما تفویض نمود.» (۲)

و ابوعبـدالله آن طـور که کتـاب هـای شـیعه گمـان می کنـد چنین گفت: «نه، به خـدا سوگنـد خـدا تفویض نکرد به احـدی از خلقش، مگر به پیـامبرش و ائمه. خداونـد بلنـدمرتبه فرمود: همانا ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا (۳)میان مردم طبق آن چه

۱- مسـأله النسـخ والتخصـیص والتقییـد... لیست إلاـ جزءاً من وظیفه الأئمه الکبری وهی (التفویض فی أمر الـدین) والتی یقررها صـاحب الکـافی فی بـاب یعقـده فی هـذا الشـأن بعنوان: «بـاب التفویض إلی رسول الله صـلی الله علیه و سـلم وإلی الأئمه علیهم السلام فی أمر الدین».

۲- فالأئمه قـد فوضوا فی أمر هـذا الدین، کما فوض رسول الله صـلی الله علیه و سـلم، فلهم حق التشـریع. تقول کتب الشـیعه عن الأئمه: «إن الله عز وجل... فوض إلی نبیه صلی الله علیه و آله و سلم فقال: (وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا(. فما فوض إلی رسول الله صلی الله علیه و سلم قد فوضه إلینا».

۳- قال أبو عبدالله ـــ کما تزعم کتب الشـیعه ـــ: «لا والله ما فوض الله إلی أحد من خلقه إلا إلی رسول الله صـلی الله علیه و سـلم وإلی الأئمه. قال عز وجل: (إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاکَ اللهُ(. وهی جاریه فی الأوصیاء».

خدا به تو نشان داده است حکم کنی (نساء، آیهٔ ۱۰۵) و این آیه در اوصیا جاری است. (۱)

این بخش از کلمات قفاری شامل چهار شبهه است؛ اولین شبهه ناظر به عصمت نوّاب، دومین آن دربارهٔ برخورداری امام از حق نسخ قرآن، سومین شبهه دربارهٔ برخورداری امام از حق تخصیص و تقیید قرآن و آخرین آن ها دربارهٔ تفویض امر دین به امام است.

نقد و بررسی سندی

روایت مورد نظر قفاری معتبر است و سند آن در پانوشت پیشین بررسی شد.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ شبههٔ اول: وجوب اطاعت به معنای عصمت نیست

دربارهٔ مسئلهٔ وجوب اطاعت از نواب و قداست و عصمت سخنان آن ها پیش از این توضیح داده شد و ما خوانندگان عزیز را به آن جا ارجاع می دهیم. اما باز برای تکمیل بحث اضافه می کنیم که شیعه هرگز معتقد به عصمت نواب اربعه نیست، بلکه معتقد است آنان وقتی از امام مهدی سخنی را نقل می کنند، همچون یک راوی ثقه هستند که به لحاظ وثاقتشان باید به آن ها اعتماد کرد و سخنشان را پذیرفت، چنان که اهل سنت دربارهٔ حرام و حلال الهی به سخنان اصحاب پیامبر گرامی اسلام و دیگر راویان ثقه احادیث اعتماد می کنند و دین خود را از آنان می گیرند؛ چرا که به راست گویی و امانت داری آنان اطمینان دارند و معتقدند آنان در نقل احادیث پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم جانب راستی و درستی را نگاه می دارند. بنابراین حجیت سخنان نواب در مواردی که از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخنی را نقل می کنند، از باب حجیت سخن راوی ثقه است که همهٔ عقلای عالم بر آن اتفاق نظر دارند، اما در مواضعی که نواب

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۶۵.

امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف از جایگاه یک مـدیر برای مـدیریت جامعـهٔ شـیعه از پیش خود ــ و نه از جانب امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف ــ اظهار نظری می کردنـد یا تصـمیمی می گرفتنـد، به رغم این که از نظر کیاست و هنر مدیریت در اوج بودند، اما باز به لحاظ برخوردار نبودن از عصـمت احتمال اشـتباه در مورد آنان منتفی نبود و شـیعه آنان را از این حیث معصوم نمی داند. البته نیاز به توضـیح نیست که فقدان عنصـر عصمت در نواب به معنای جواز سرپیچی از فرامین آن هـا نیست و آن هـا بـا وجود معصوم نبودن، واجب الاطـاعه بودنـد؛ زیرا به هر حـال مـدیری که افراد تحت نظرش از او اطاعت نکنند، نخواهد توانست به خوبی آن ها را اداره کند و به همین دلیل است که اهل سنت به صراحت گفته اند: اطاعت از حاکم واجب است، و لو فاسق باشد.

پاسخ شبهه دوم: شیعه به امکان نسخ قرآن توسط امام اعتقاد ندارد

در پاسـخ به شـبهۀ دوم قفاری باید گفت اساساً شـیعه هرگز به امکان نسخ قرآن توسط امام معتقد نیست و هیچ عالم شـیعی در طول تاریخ چنین نگفته است. آقای قفاری نیز نمی تواند بر این ادعای خود کوچک ترین شاهدی از کلمات دانشـمندان شـیعه اقامه نمایـد، همچنان که نمی توانـد حتی یک مورد را ذکر کنـد که آیه ای از آیات قرآن توسط امامان شـیعه نسخ شده باشد. حتی عالمان شیعه روایات متعددی از پیشوایان خود با این مضمون نقل کرده اند که: «احادیث ما را به قرآن عرضه کنید و اگر آن را مخالف قرآن یافتیـد، بدانیـد سـخن باطلی است که به ما نسبت داده انـد.» به عنوان نمونه، می توان به این روایات اشاره کرد:

ابن ابی یعفور می گوید: از امام صادق دربارهٔ اختلاف حدیث پرسـیدم که راویانی که به آن ها اطمینان داریم یا نداریم آن را روایت می کنند. امام فرمود: اگر با حدیثی مواجه شدید و برای آن شاهدی در کتاب خدا یا سـخن پیامبر یافتید، آن را بپذیرید و الّا آن که حدیث را برایتان نقل کرده به آن سزاوارتر است. (۱)

۱- عن عبدالله بن أبی یعفور، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام عن اختلاف الحدیث یرویه من نثق به و منهم من لا تثق به؟ قال: إذا ورد علیکم حـدیث فوجدتم له شاهدا من کتاب الله أو من قول رسول الله صـلی الله علیه و سـلم و إلا فالذی جاء کم به أولی به. (الکافی، ج ۱، ص ۶۹)

ایوب بن حر می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود: هر چیزی به کتاب و سنت بازگردانده می شود و هر حدیثی که با کتاب خدا هم خوان نباشد باطل است. (۱)

پاسخ شبهه سوم: خلط میان تخصیص و تقیید و اعلان تخصیص و تقیید

دربارهٔ سومین شبههٔ قفاری باید گفت او میان تقیید و تخصیص احکام الهی و اعلان تقیید و تخصیص تفاوتی ننهاده است، درحالی که این دو از آسمان تا زمین با یکدیگر فاصله دارند. آن چه قفاری ادعا کرده، این است که به باور شیعیان، امام حق تخصیص و تقیید و نسخ قرآن را دارد، اما آن چه از کلمات عالمان شیعه به دست می آید، این است که امام مقیدات و مخصصات قرآن را اعلان می کند و برای مردم بازگو می نماید و روشن است که میان این دو بسیار تفاوت است؛ چرا که در فرض دوم، امام به خودی خود حق تقیید یا تخصیص آیات قرآن را ندارد، بلکه این شأن مخصوص پیامبر اسلام و حتی به واقع شأن خداوند متعال است و امام تنها آن چه از پیامبر اسلام دریافت کرده است را به دیگران عرضه می کند، در حالی که در فرض اول امام می تواند از پیش خود قرآن را تخصیص یا تقیید بزند. به تعبیر دیگر، به باور شیعه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاست و آن حضرت آیین مقدس اسلام را به صورت کامل و بدون ذره ای کاستی از جانب خداوند متعال دریافت فرمودند. اما آن حضرت به رغم این که اصول کلی و چارچوب های اساسی دین و بسیاری از فروعات آن را برای مردم بازگو نمودند فرصت ارائهٔ تمام جزئیات دین را نیافتند و امامان معصوم که حامل علم پیامبر هستند، بدون این که از پیش خود ذره ای به

دین بیافزایند، جزئیات مقیدات و مخصصات دین را ــ که از پیامبر اسلام دریافت

۱- عن أیوب بن الحر قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام یقول:کل شئ مردود إلی الکتاب و السنه، و کل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف. (الکافی، ج۱، ص۶۹)

کرده اند ــ برای مردم بازگو می کنند. این مطلب به صراحت در سخنان محمدحسین آل کاشف الغطا نیز آمده است. وی تصریح می کند که به باور شیعه هر واقعه ای حکمی دارد و خداوند تمام این احکا م را به پیامبر اسلام عرضه فرموده است و تخصیص یا تقییدی که امام معصوم بیان می کند، چیزی جز همان مقید یا مخصصی که از سوی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نزد وی به ودیعت نهاده شده بود نیست. متن سخن او چنین است:

امامیه بر این باور است که خداوند در هر واقعه ای حکمی دارد، حتی ارش خراش و هیچ حرکت یا سکونی از مکلفین نیست، مگر این که یکی از احکام پنج گانۀ خدا ــ یعنی وجوب، حرمت، استحباب، کراهت و اباحه ــ برایش ثابت است و هیچ معاملۀ مالی یا عقد ازدواج و مانند آن نیست، مگر این که در شرع حکمی برایش وجود دارد: صحت یا فساد. و خدای سبحان تمامی این احکام را نزد پیامبر خاتمش به ودیعت نهاد و پیامبر از روی وحی الهی یا الهام به این احکام آگاهی یافت، سپس آن حضرت به حسب رخدادها و وقایع یا مشکلات و شرایطی که پیش می آمد بسیاری از آن ها را برای مردم بیان فرمودند، خصوصاً برای اصحاب خود که دورش را گرفته بودند و گرد عرش وجودش طواف می کردند تا این که اینان آن احکام را به سایر مسلمانان در اطراف و اکناف جهان برسانند «و این چنین شما را امّت وسط قرار دادیم تا شاهدان بر مردم باشید و پیامبر شاهد بر شما باشد.» و احکام بسیاری باقی ماند که انگیزه ای برای بیانش وجود نداشت یا به دلیل این که در عصر نبوت مبتلی به نبود، یا به دلیل این که انتشار آن به مصلحت نبود. حاصل سخن این که حکمت تدریج در بیان احکام اقتضا می کرد پاره ای از احکام بیان شود و پاره ای دیگر مکتوم بماند، ولی آن حضرت ــ درود خدا بر او باد ــ آن ها را نزد اوصیای خود به ودیعت نهاد و هر وصی ای آن را به دیگری می سپرد تا این که در زمان مناسب و بر اساس حکمت آن را منتشر کند، عام تخصیص خورده را بیان کند یا مطلق قید خورده را یا مجمل مبین شده و

مانند آن را. پس گاهی پیامبر عامی را ذکر می کرد و پس از گذشت زمانی مخصص آن را بیان می فرمود و گاهی اصلاً آن را ذکر نمی فرمود، بلکه آن را نزد وصی اش به ودیعت می نهاد تا در زمانش آن را آشکار نماید. (۱)

این مطلب که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاست و پس از ایشان کسی ره آورد تازه ای از آسمان نخواهد آورد و امام از جانب خود ذره ای به دین نمی افزاید یا از آن نمی کاهد و اگر دربارهٔ دین سخنی می گوید، تنها انتقال دهندهٔ سخنان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است، هم در روایات اهل بیت علیهم السلام و هم در سخنان بسیاری از دانشمندان شیعه به صراحت آمده است. به عنوان نمونه از روایات می توان به این دو حدیث اشاره کرد:

سوره بن کلیب می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: امام بر اساس چه فتوا می دهد؟ فرمود: بر اساس کتاب. پرسیدم: اگر در کتاب نباشد؟ فرمود: بر اساس سنت. عرض کردم: اگر در کتاب و سنت نباشد؟ فرمود: هیچ چیز نیست، مگر این که در کتاب و سنت وجود دارد. من سخنم را یک بار یا دوبار دیگر تکرار کردم، فرمود: تسدید می شود و توفیق می یابد، اما نه آن گونه که تو گمان می بری. (۲)

حماد بن عثمان می گوید: من شاهد بودم که سوره از امام صادق علیه السلام پرسید: فدایت شوم! امام بر اساس چه فتوا می دهد؟ فرمود: بر اساس کتاب. پرسید: اگر در کتاب نباشد؟ فرمود: بر اساس سنت. عرض کرد: اگر در کتاب و سنت نباشد؟ فرمود: هیچ چیز نیست، مگر این که در کتاب و سنت وجود دارد. سپس لحظه ای درنگ کرده و فرمود: تسدید می شود و توفیق می یابد و

۱- اصل الشیعه واصولها، ص۲۳۳.

۲- عن سوره بن کلیب قال: قلت لأبی عبدالله علیه السلام: بأی شیء یفتی الإمام؟ قال: بالکتاب. قلت: فما لم یکن فی الکتاب؟ قال: بالسنه. قلت: فما لم یکن فی الکتاب والسنه؟ قال: لیس شیء الّا فی الکتاب والسنه. قال: فکررت مره أو اثنین؟ قال یسدد ویوفق فامّا ما تظن فلا. (بصائر الدرجات، ص۴۰۷)

آن گونه که تو گمان می کنی نیست. (۱)

علّامه مجلسی در شرح این روایت چنین می نویسد:

مقصود از این فرمایش که: «یوفق و یسدد» این است که تسدید می شود و توفیق می یابد تا به آن از کتاب و سنت علم یابد. (۲)

این دو روایت به روشنی بر این مطلب دلالت دارند که تمام فرمایشات امامان معصوم علیهم السلام مستند به قرآن و سنت پیامبر گرامی اسلام است صلی الله علیه و آله و سلم و آنان از پیش خود ذره ای در دین دخل و تصرف نمی کنند.

نکتهٔ پیش گفته در کلمات دانشمندان شیعه نیز به صراحت آمده است. به عنوان نمونه سید مرتضی در این باره می نویسد:

نبی بدون واسطه یا باواسطهٔ روح الامین از جانب خداوند خبر می آورد... و امام از ناحیهٔ نبی و نه از ناحیهٔ خداوند خبر می دهد. (۳)

شیخ طوسی نیز نوشته است:

تفاوت نبی و امام این است که نبی کسی است که از نزد خداوند تعالی بدون واسطهٔ بشر خبر می آورد. امام امت و نقل کنندگان از نبی در این تعریف داخل نیستند، گرچه جملگی از نزد خداوند به واسطهٔ بشر (نبی) خبر بدهند و ما در تعریف نبی قید بشر را افزودیم؛ زیرا نبی هم با واسطه از ناحیهٔ خداوند خبر می آورد، لیکن آن واسطه فرشته است نه بشر. (۴)

۱- عن حماد بن عثمان عن أبی عبدالله علیه السلام قال: سأله سوره و انا شاهد، فقال: جعلت فداك! بما یفتی الإمام؟ قال: بالکتاب. قال: فما لم یکن فی الکتاب؟ قال: بالسنه. قال: فما لم یکن فی الکتاب والسنه؟ فقال: لیس من شیء الّا فی الکتاب والسنه. قال: ثم مکث ساعه، ثم قال: یوفق ویسدد ولیس کما تظن. (بصائر الدرجات، ص۴۰۸)

۲- بحار الانوار، ج۲، ص۱۷۶.

۳- الشیعه فی المیزان، ص۱۲۱، به نقل از الشافی.

۴- الرسائل العشر، ص۱۱۱.

آن چه گذشت به وضوح نشان داد که قفاری در نسبت دادن اعتقاد به برخورداری امام از حق تخصیص تقیید و نسخ شریعت به شیعه به خطا رفته است و آن چه از سخنان دانشمندان شیعه قابل استنباط است، بیش از این نیست که امام مقیدات و مخصصاتی را که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به صورت مشافهه و یا سینه به سینه دریافت کرده است، برای مردم بازگو می نماید.

پاسخ شبهه چهارم: تفویض مورد نظر قفاری به اعتقاد شیعه نیز باطل است

ادعای دیگر قفاری این بود که به باور شیعیان، امام از حق تشریع برخوردار است و او می تواند هر چه خواست حلال یا حرام کند.

در پاسخ این ادعا باید گفت بهترین راه برای شناسایی اعتقادات یک فرد یا طرفداران یک مذهب، مراجعه به مواضعی است که در آن به صراحت دیدگاه های خود دربارهٔ یک موضوع را ابراز کرده اند و البته روشن است که سخنان چندپهلو ـ که قابلیت تفاسیر مختلفی دارند ـ نمی توانند منابع مورد اطمینانی برای دست یابی به باورهای افراد باشند.

پس از بیان این مقدمه، به سراغ پاره ای از کلمات دانشمندان شیعه می رویم تا دیدگاه آنان دربارهٔ مسئلهٔ برخورداری امام از حق تشریع راجویا شویم. به عنوان نمونه، علامه مجلسی پس از بیان این که تفویض معانی مختلفی دارد، چنین می نویسد:

دومین معنای تفویض، تفویض در امر دین است و در این نیز دو احتمال می رود: اول این که خدای بلندمرتبه به پیامبر و همهٔ ائمه تفویض کرده باشد که هرچه را خواستند حلال کنند و هرچه را اراده کردند حرام کنند، بدون این که از جانب خدا به آنان وحی یا الهام شود و یا این که بتوانند آن چه به آنان وحی شده را طبق نظر خوشان تغییر بدهند. چنین سخنی باطل است و هیچ عاقلی آن را بر زبان نمی آورد؛ چرا که پیامبر پیوسته روزهای زیادی منتظر وحی بود تا به سؤال پرسش گری پاسخ دهد و از پیش خود به او پاسخ نمی داد. و خداوند می فرماید: «و او بر اساس خواست خود سخن نمی گوید و

آن نیست مگر آن چه به او وحی شده است.»

دومین احتمال این است که وقتی خدای متعال پیامبرش را به کمال رساند به گونه ای که چیزی جز حق و درستی را اختیار نمی کرد و به ذهنش چیزی که مخالف مشیت خداوند باشد خطور نمی کرد، از این رو به منظور آشکار شدن شرافت آن حضرت نزد خداوند، تعیین برخی از امور را به آن حضرت تفویض نمود؛ مانند زیاد کردن نماز یا تعیین نوافل نماز و روزه و... . چیزهای دیگری که گذشت و خواهد آمد و اصل تعیین جز با وحی نبود و اختیار هم جز با الهام نبود. و سپس خداوند آن چه را آن حضرت اختیار می کرد با وحی تأکید می کرد و این مطلب از نظر عقلی هیچ مشکلی ندارد و نصوص مستفیضی بر آن دلالت دارند. (۱)

آیت الله خویی نیز در این باره نوشته است:

به برخی از آنان چنین نسبت داده می شود که به الوهیت خداوند سبحان معترفند، لیکن بر این باورند که تمامی امور مربوط به تشریع و تکوین به دست امیرالمومنین یا یکی از ائمه است. بنابر این بر این عقیده اند که آن حضرت زنده کننده و میراننده است و او خالق و رازق است و او کسی است در خفا انبیای گذشته و آشکارا پیامبر گرامی اسلام را یاری کرد. این باورها اگرچه واقعاً باطل و برخلاف حقیقت است ــ چرا که قرآن بر این دلالت دارد که تمامی امور تکوین و تشریع به دست خدوند سبحان است ــ ولی این باور موضوعیتی در حکم به کفر معتقد به آن ندارد. بله، چنین اعتقادی همان تفویض است؛ چرا که معنایش آن است که خدای سبحان مانند برخی از سلاطین و پادشاهان از تدبیر امور کشورش کناره گیری کرده و آن را به یکی از وزرایش واگذار نموده است و این مطلب در شعرهای فارسی و عربی زیاد به چشم می آید؛ چرا که مشاهده می کنی که شاعر برخی از این امور را به امیرالمومنین نسبت می دهد. بنابراین چنین اعتقادی انکار امر ضروری

۱- بحار الانوار، ج۲۵، ص۳۴۸.

است؛ چرا که امور مربوط به تکوین و تشریع مخصوص ذات واجب تعالی است. بنابراین کفر این دسته مبتنی بر آن چیزی است که گذشت که آیا انکار ضروری مطلقاً موجب کفر است یا این که زمانی موجب کفر می شود که به تکذیب پیامبر بازگردد، مانند این که او بداند آن چه را انکار می کند از ضروریات دین است. ما اگر نظر اول را بپذیریم حکم به کفر این افراد می کنیم و اگر نظر دوم را بپذیریم باید تفصیل داد بین کسی که اعتقادش مبتنی بر شبهه ای باشد که ریشه در برخی از روایات و ادعیه دارد ــ روایات و ادعیه ای که ظهور در این دارد که این امور به ائمه تفویض شده ــ و نداند که این امور مختص به خدای سبحان است و بین کسی که چنین عقیده ای داشته باشد و در عین حال بداند اعتقادش با ضروری دین در تعارض است. بر این اساس در صورت دوم، حکم به کفر می شود، ولی در صورت نخست نه.

برخی هم معتقد به ربوبیت امیرالمومنین و تفویض امور به آن حضرت نیستند، ولی بر این باورند که آن حضرت و سایر ائمهٔ طاهرین والیان امر و کارگزاران خدای سبحان و گرامی ترین مخلوقات نزد خدا هستند. بنابراین خلق و رزق و مانند آن را حقیقتاً به آنان نسبت می دهند ــ نه به این معنا که آن را به آنان اسناد دهند ــ چرا که بر این باورند که عامل حقیقی خداوند است، بلکه مانند استناد مرگ به ملک الموت و باران به فرشتهٔ باران و زنده کردن به عیسی، هم چنان که در قرآن عزیز چنین آمده است: «و من مردگان را به اذن خدا زنده می کنم.» و مانند سایر کارهای خداوند که با اعتباراتی به کارگزاران نسبت داده می شود. چنین اعتقادی موجب کفر نیست و انکار ضروری هم نیست. بنابراین آن را از اقسام غلو شمردن نظیر چیزی است که صدوق از استادش ابن ولید نقل کرده که نفی سهو از پیامبر اولین درجهٔ غلو است. و اشکالی در این معنا از غلو نیست، بلکه چاره ای از پذیرش فی الجملهٔ آن نیست. (۱)

۱- کتاب الطهاره، ج۲، ص۷۳.

آیت الله گلپایگانی ــ از دیگر عالمان شیعه ــ پس از بیان این که تفویض دارای معانی مختلفی است، می نویسد:

یکی از معانی تفویض این اعتقاد است که تکالیف به پیامبر واگـذار شده است، به این معنا که آن حضـرت در تشـریع به وحی نیاز ندارند؛ چرا که خدای متعال امر تشریع را به دست آن حضرت سپرده و به ایشان تفویض نموده است. بنابر این هر حکمی که ایشان قرار بدهند حکمی است که اطاعتش واجب و تخلف از آن حرام است. یکی دیگر از معانی تفویض این اعتقاد است که تکالیف به علی علیه السـلام یا به آن حضرت و سایر ائمه در زمان خودشان تفویض شده است. بنابر این آنان در تکالیف و احکـام به خداونـد نیـاز ندارنـد و باورهـای فاسـد و مـذاهب باطـل دیگر شبیه آن چه گـذشت، تمـامی این اقسام باطل است و مخـالف شـرع است؛ چرا که ائمه جز آن چه را پیـامبر می گویـد نمی گوینـد و آن حضـرت نیز چیزی جز آن چه خداونـد می فرماید بر زبان نمی آورد. خداوند متعال می فرماید: «او از روی هویٰ سخن نمی گوید؛ آن جز وحی ای که فرستاده شده است نیست.» اما این کلام خدا: «آن چه را پیامبر به شـما می دهد بگیرید و از آن چه شـما را نهی می کند بپرهیزید.» مراد از آن این نیست که پیامبر از پیش خود بـدون این که از خـداگرفته باشد چیزی می آورد، بلکه مقصود این است که باید آن چه را پیامبر می آورد که معلوم است از طرف خـداست اخـذ نمود. پس هر چه را پیامبر و ائمه آوردنـد، آن را از خـدا گرفته اند، گرچه به تفصیل در قرآن نیامده باشد. و خلاصه این که پیامبر واسطه در رسالت است نه جعل کنندهٔ احکام و تکالیف و نه مقنن قوانین. (۱)

بـا توجه به آن چه گفته شـد، درمی یابیم که اولاً تفویضـی شـرک به خداونـد است که کسـی در عرض خداونـد و به صورت مستقل حکمی وضع کند یا احکام الهی را تقیید

۱- نتایج الافکار، ج۱، ص۲۲۳.

یا تخصیص زند و شیعه نسبت به پیشوایان خود هرگز چنین اعتقادی ندارد. حتی تصریح دانشمندان شیعه چنین اعتقادی شرک و باطل است. ثانیاً اگر برخی از عالمان شیعه بر این باورند که خداوند متعال تشریع برخی از جزئیات را به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم تفویض نمود، آن حضرت به مدد وحی و الهام الهی این مسئولیت خطیر را به انجام می رساند، همچنان که علامه مجلسی تصریح کرده بود. بنابر این در چنین مواضعی نیز قانون گذار اصلی خداوند متعال است. از این رو این اعتقاد نیز خالی از هر نوع شائبهٔ شرک است.

شبههٔ ۷۰. مسدود شدن باب نیابت از ترس رسوایی

اشاره

قفاری در ادامه چنین می نویسد:

* ولی این نیابت پایان یافت؛ چرا که وقتی رحلت سمری فرا رسید، از او در خواست وصیت شد. او گفت: برای خداوند امری است که بدان می رسد. پس غیبت تامّه غیبتی است که پس از سمری آغاز شد. (۱)

و احتمالاً این که بزرگان شیعه با بسته شدن بابیت توسط سمری موافقت کردند و آن را میان شیعیان رواج دادند، به این هدف بوده است که از رسوایی و آشکار شدن حقیقت اندیشه غیبت جلوگیری کنند؛ زیرا خصوصاً در زمان سلفش ابوالقاسم بن روح، طمع کنندگان در این منصب از بزرگان شیعه زیاد شدند و درگیری ها میانشان زیاد شد تا جایی که یکدیگر را (۲)لعن و تکفیر کردند و از یکدیگر برائت جستند. این

۱- ولکن هذه النیابه انتهت إذ «لما حضرت السمری الوفاه سئل أن یوصی فقال: لله أمر هو بالغه. فالغیبه التامه هی التی وقعت بعد السمری».

۲- قد یکون من أهداف موافقه القواعد الشیعیه لإغلاق السمری للبابیه وإشاعه ذلک بین الأتباع هو المحافظه علی فکره غیبه المهدی من افتضاح حقیقتها وانکشاف أمرها؛ حیث کثر الراغبون فیها من شیوخ الشیعه ولا سیما فی عهد سلفه أبی القاسم بن روح، وعظم النزاع بینهم ووصل الأمر إلی التلاعن والتکفیر والتبری، کما یلحظ ذلک فی التوقیعات التی خرجت علی ید الأبواب منسوبه للمنتظر. فأغلق السمری حکایه البابیه.

مطلب از توقیعات منسوب به منتظری که به دست ابواب بیرون می آمد روشن می شود. به همین دلیل سمری داستان بابیت را به انتها رساند.

و در این جا تحول دیگری در مسئله نیابت خصوصاً و در مذهب تشیع عموماً شکل گرفت و آن این که نیابت حق مطلق شیوخ قرار داده شد؛ زیرا محافل دوازده امامی، توقیعی منسوب به منتظر موهوم را منتشر کردند که بعد از اعلام پایان یافتن بابیت به دست سمری بیرون آورده شد. در توقیع چنین آمده است: «اما در اتفاقاتی که رخ می دهد، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما و من حجت خداوند هستم.» و بدین صورت پایان یافتن ارتباط مستقیم با مهدی اعلام شد و نیابت از منتظر به راویان احادیثشان و جعل کنندگان اخبارشان تفویض گردید. (۱)

اعلام این مطلب موجب دستیابی به مجموعه ای از اهداف شد. با این کار ادعای بابیت از انحصار یک نفر بیرون آمد؛ چیزی که به آسانی و به صرف نظارت تعدادی از افراد رازش فاش می شد و به همین دلیل بود که در عصر غیبت نخست درباره آن بسیار تردید و تکذیب انجام گرفت. همچنان که این مطلب باعث فروکش کردن هجوم بر ادعای بابیت که آثار سوئی در پی داشت گردید و نیابت به صورت مشاع برای شیوخ قرار داده شد و بر پایان یافتن نیابت خاص و تبدیل آن به نیابت عام غیبت کبرا گفته (۲)شد. (۳)

۱- هنا حصل تطور آخر فی مسأله النیابه، وفی المذهب الشیعی عمومًا، حیث جعلت النیابه حقًا مطلقًا للشیوخ، فقد أصدرت الدوائر الاثنا عشریه «توقیعًا» منسوبًا للمنتظر الموهوم. وخرج بعد إعلان انتهاء البابیه علی ید السمری. یقول التوقیع: «أما الوقائع الحادثه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا فإنهم حجتی علیکم وأنا حجه الله». فأعلن انقطاع الصله المباشره بالمهدی وفوض أمر النیابه عن المنتظر إلی رواه حدیثهم وواضعی أخبارهم.

۲- لقد حقق هذا الإعلان مجموعه من الأهداف، فقد أصبحت دعوی البابیه غیر مقصوره علی واحد، والذی قد تکشف حقیقه أمره بسهوله، وبمجرد مراقبه مجموعه له، ولذلک یلاحظ کثره الشک والتکذیب فی فترات الغیبه الأولی. کما أن ذلک خفف التنافس علی البابیه التی کان لها آثارها، فبقیت مشاعه بین شیوخ الشیعه، وأطلق علی انقطاع البابیه الخاصه وتحولها إلی نیابه عامه «الغیبه الکبری».

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۷-۱۰۸۵.

نقد و بررسی سندی

روایت (۱) مورد نظر قفاری گرچه از نظر سندی ضعیف است، لیکن مضمون آن

ــ یعنی نیابت فقها از امام مهدی در دوران غیبت ــ از مسلّمات مذهب شیعه به شمار می آید.

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول

تحلیلی که قفاری از مسئله پایان یافتن دوران غیبت صغرا و شروع غیبت کبرا ارائه نموده و در مواضع متعددی آن را تکرار کرده است، بر چند مسئله استوار شده است که عبارتند از کثرت مدعیان نیابت، بالا- گرفتن نزاع و درگیری میان مدعیان، گسترش شک و تردید در میان شیعیان و در نتیجه بیم آشکار شدن حقیقت که به گمان قفاری دروغ بودن اندیشه غیبت است. در چنین فضایی شیوخ شیعه مجبور به تغییر رویه شدند و نایب چهارم توقیعی منسوب به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با این مضمون بیرون آورد که «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِیهَا إِلَی رُوَاهِ حَدِیثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِی عَلَیْکُمْ وَ أَنَا حُجَّهُ اللهِ عَلَیْهِمْ». پس از صدور این توقیع، باب نیابت خاصه بسته شد و همه فقها مشترکاً عهده دار منصب نیابت شدند.

درباره مستندات تحلیل قفاری پیش از این به تفصیل توضیح داده شد که اولاً مدعیان دروغین نیابت، انگشت شمار بودند؛ دوم این که همین تعداد انگشت شمار نیز در میان شیعیان جایگاهی کسب نکردند و از سوی شیعیان طرد شدند؛ سوم، در

۱- حدثنا محمد بن محمد بن عصام الکلینی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب الکلینی، عن إسحاق بن یعقوب. (کمال الدین وتمام النعمه، ص۴۸۳) این روایت به دلیل مجهول بودن اسحاق بن یعقوب ضعیف است (معجم رجال الحدیث، ج۳، ص۲۳۶).

منابع حدیثی و تاریخی حتی یک مورد نفی اصل اندیشه نیابت گزارش نشده و آن چه گزارش شده است، ادعای نیابت از سوی مدعیان دروغین یا نهایتاً انکار نیابت یکی از نواب از سوی مدعیان دروغین است و هیچ کس اصل اندیشه نیابت را تکذیب نکرد و در صحت آن تردید ننمود؛ چهارم، به دلیل تثبیت موقعیت سفرا و افزایش آگاهی شیعیان، هر چه به دوران پایان غیبت صغرا نزدیک می شویم، جریان ادعای نیابت دروغین رو به افول می گذارد و سیر نزولی پیدا می کند؛ به گونه ای که در دوران نیابت نایب چهارم، حتی یک مورد ادعای نیابت دروغین وجود نداشت و هیچ کس با او در این باره به نزاع برنخاست. این مطلب گواه روشنی بر تثبیت موقعیت نایب چهارم و اتفاق شیعیان بر سفارت او و بی اساس بودن تحلیل قفاری است. (۱)

بنابراین بر خلاف تصور قفاری، نه اندیشه غیبت مفتضح شد و نه کسانی که رغبت به نیابت داشتند بسیار شدند و نه تعداد انگشت شمار مدعیان جایگاهی داشتند تا نزاع نواب با آن ها و صدور توقیع علیه شان جامعه شیعه را به تلاطم افکند و شیوخ شیعه را مجبور به تغییر رویه نماید. اصل جریان نیابت از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز از سوی کسی مورد تردید یا تکذیب قرار نگرفت. با این وجود، تحلیلی که قفاری از مسئله پایان یافتن دوران نیابت نواب خاص ارائه کرده، تحلیلی بی مبنا و خودساخته خواهد بود که هیچ شاهد تاریخی بر صحت آن وجود ندارد.

پاسخ دوم

اشتباه فاحش دیگر قفاری این است که طبق تحلیلی که او ارائه کرده، این تغییری که در روش شیوخ شیعه ایجاد شد باید در دوران نیابت نایب چهارم باشد؛ یعنی بر اساس تحلیل قفاری وقتی شیوخ شیعه در دوران نایب چهارم دیدند مدعیان زیاد شدند و نزاع بسیار شده و زود است که اندیشه غیبت مفتضح شود، مجبور شدند تغییر روش دهند و نیابت خاص را پایان یافته اعلام کنند و آغاز دوران نیابت عامه را

۱- نک: ص۱۰۲-۱۲۱ همین کتاب.

اعلام نمایند. بنابراین در همین دوران به دروغ از طرف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توقیعی به این مضمون بیرون آوردند که «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَهُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاهِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي وَ أَنَا حُجَّهُ اللهِ»، در حالی که بر خلاف تصور قفاری، توقیع یادشده نه مربوط به دوران نیابت نایب چهارم و به دست او، بلکه مربوط به دورا ن نیابت نایب دوم است. (۱) با این حال، بنای بزرگ تحلیل قفاری و نتایجی که از آن گرفته بود از اساس فرو خواهد ریخت.

پاسخ سوم

قفاری گمان کرده است مسئله نیابت فقها برای اولین بار در زمان نایب چهارم و در توقیع مورد نظر مطرح شد، در حالی که فقهای شیعه برای اثبات نیابت فقها به این توقیع به عنوان یکی از ده ها ادله نیابت فقها استناد می کنند و به باور آن ها این مسئله در روایاتی همچون مقبولهٔ عمر بن حنظله، حدیث اللّهم ارحم خلفائی، حدیث العلماء ورثه الانبیاء، حدیث الفقهاء حصون الاسلام، حدیث الفقهاء امناء الرسل، حدیث العلماء حکام علی الناس، حدیث مجاری الامور و الاحکام علی ایدی العلماء و... که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و سایر معصومین علیهم السلام صادر شده نیز مطرح بوده است. (۲) بنابر این افزون بر این که تحلیل قفاری خودساخته و فاقد هر نوع مستندی است، قراین متعددی بر بی اساس بودن آن گواهی می دهند.

پاسخ چهارم

افزون بر آن چه گفته شد، قفاری باید به این پرسش پاسخ دهد که اگر واقعاً تحلیل او درست باشد و جریان نیابت را شیوخ شیعه ساخته و پرداخته باشند و همین افراد پایان دوران نیابت خاص را اعلام کردند و دوران نیابت عام را پی ریزی نمودند، چگونه است با این که در سرتاسر دنیای اسلام دانشمندان شیعهٔ بسیاری زندگی

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص۴۸۴؛ الغیبه للحجه، ص۲۹۱.

۲- الولایه اللهیه الاسلامیه؛ دراساه فی ولایه الفقیه.

می کردنـد، بین همه آن ها مسئله پایان یافتن دوران نیابت خاصه و آغاز نیابت عامه مقبولیت یافت و هیـچ یک از آن ها حتی کلمه ای در مخالفت با آن ابراز نکرد؟ با این که به ادعای قفاری، این مسـئله به انگیزه مسائل مادی بوده است، طبیعتاً در چنین مواضـعی به سـبب سهم خواهی ها و فزون طلبی ها راضی کردن همه ممکن نیست، به راستی چگونه می شد صدها عالم شیعه ــ که در سرتاسـر دنیای اسـلام، از حجاز گرفته تا بغـداد و کوفه قم و ری و سـمرقند زنـدگی می کردند و هر کدام برای خود شـأنی قائـل بودنـد و میـان آن ها به لحاظ موقعیت اجتماعی و مـدارج علمی تفاوت های بسـیاری بود و به همین دلیل برای هر کـدام می بـایست سـهمی متنـاسب بـا مـوقعیتش قرار داده می شـد ــ را به گـونه ای راضـی کرد که حـتی یـک نفر هم لب به اعتراض نگشایـد و حتی کلمه ای در مخـالفت به زبـان نیاورد؟ این امر اگر نگوییم محال است، حتماً قریب به محال است. این نشان از آن دارد که بر خلاف تصور آقای قفاری، مسئله نیابت خاصه و عامه نه ساخته و پرداخته شیوخ شیعه، که امری الهی به شمار می رفت و به دسـتور امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف سازمان دهی شده بود. عالمان پرهیزگار شـیعه نیز به این دلیـل بر آن اتفـاق نظر یافتنـد که می دانسـتند این مسـئله به امر آن حضـرت سامان یافته و البته طبیعی است که وقتی نواب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به حقیقت سزاوار این جایگاه بودند، مسائل مالی مربوط به مقام امامت را نیز مدیریت می کردند و وجوه دریافتی را در موارد خود هزینه می نمودند.

شبههٔ ۷۱. تناقض در روایات غیبت

اشاره

قفاری در ادامه چنین می نویسد:

* پس امـام دارای دو غیبت شـد، درحالی که آن ها روایاتی دارنـد که تنها از یک غیبت سـخن می گویـد، ولی روایاتی جعل شدند (۱)که با وضعیت موجود هماهنگ

۱- فصار للإمام غیبتان صـغری وکبری رغم أن لهم روایات لا تتحـدث إلا عن غیبه واحـده. ولکن وضـعت روایات تناسب هـذا الوضع وتتحدث عن غیبتین، یقول بعضـها: «قال أبو عبدالله علیه السـلام: للقائم غیبتان أحدهما قصـیره والأخری طویله، الأولی لا یعلم بمکانه إلا خاصه شیعته، والأخری لا یعلم بمکانه إلا خاصه موالیه فی دینه».

باشند و از دو غیبت سخن بگویند. در یکی از آن ها چنین آمده است: «ابا عبدالله علیه السلام فرمود: برای قائم دو غیبت خواهد بود: یکی کوتاه و دیگری بلند؛ در غیبت نخست از مکانش جز خواص شیعیانش آگاه نمی شوند و در دیگری جز دوستان او در دینش از آن اطلاع نمی یابند. (۱)

نقد و بررسی سندی

روایاتی که بر غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت دارند متواترند و نیاز به بررسی سندی ندارند، همچنان که روایت مورد نظر قفاری که از دو غیبت امام سخن می گوید، دارای سندی معتبر است. (۲)

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: هماهنگی روایات غیبت

در این باره که برخی از روایات از یک غیبت برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن گفته اند و برخی دیگر از دو غیبت و قفاری این دو دسته را متعارض دیده است، باید گفت اصولاً میان این دو دسته هیچ تناقضی وجود ندارد؛ زیرا دسته نخست در مقام بیان اصل وجود غیبتند، یعنی ناظر به این هستندکه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بخشی از عمر شریفشان را به صورت پنهانی زندگی خواهند کرد و به جزئیات این مسئله همچون تعداد کیفیت و... اشاره نمی کنند؛ اما روایات دسته دوم، افزون بر اصل مسئله

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۸۷.

۲- محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۵۳)، عن محمد بن الحسین (ثقه: رجال نجاشی، ص۳۳۴)، عن ابن محبوب (ثقه: الفهرست، ص۹۶)، عن إسحاق بن عمار (ثقه: رجال نجاشی، ص۷۱). (کتاب الغیبه، ص۱۷۵)

غیبت، به تعداد آن نیز توجه دارند و روشن است که میان این دو هیچ تناقضی وجود ندارد و البته این روشی است که در قرآن کریم نیز در موارد متعددی به کار گرفته شده است. به عنوان نمونه، در سوره نازعات چنین آمده است:

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوَی * فَإِنَّ الْجَنَّهَ هِیَ الْمَأْوَی». (۱)

در سوره رحمن نیز می خوانیم:

«وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ». (۲)

روشن است که این دو آیه با یکدیگر در تناقض نیستند، با این که در آیه نخست پاداش کسانی که از مقام پروردگار خود هراس دارند را «جنت» و در آیه دوم «جنتان» خوانده است. توضیح این تفاوت در تعبیر می تواند این باشد که آیه نخست تنها در مقام بیان این بوده است که چنین افرادی از دوزخ نجات خواهند یافت و بهشت جایگاه آنان خواهد بود؛ اما آیه دوم افزون بر آن چه گذشت تعداد بهشت ها را نیز بیان کرده است. نمونه دیگر این دو آیه است:

«تَنزِیلاً مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّماوَاتِ الْعُلَی». (۳)

«الَّذِی خَلَقَ سَبْعَ سَماوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ». (۴)

در آیه نخست از خلقت زمین (الارض) توسط خداوند سخن گفته شده است و در آیه دوم، خلقت هفت زمین (و من الارض مثلهن) به خداوند نسبت داده شده و هیچ کس آن ها را متناقض ندیده است.

پاسخ دوم: ثبت روایات غیبت پیش از آغاز غیبت

نکته قابل توجه دیگری که در این روایات وجود دارد و بر حقانیت این باور که امام

۱- آیه ۴۱-۴۰.

۲- آیه۴۶.

۳- سوره طه، آیه ۴.

۴- سوره طلاق، آیه ۱۲.

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دو غیبت داشته اند دلالت دارد، این است که برخی از روایاتی که ناظر به وجود دو غیبت برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند در کتاب شریف کافی وجود دارند که نویسنده آن در سال۳۲۸ (۱) یا شعبان سال ۳۲۹ وفات یافته است (۲) و بنابر نظر مشهور، علی بن محمد سمری نایب چهارم نیز در ماه شعبان سال ۳۲۹ از دنیا رفته (۳) و در نتیجه غیبت کبرا نیز در همین سال آغاز شده است. بنابر این در منابع حدیثی شیعه پیش از تحقق غیبت کبرا درباره آن روایاتی وجود داشته و این مسئله پیش از تحققش توسط پیشوایان شیعه پیش گویی شده بوده است. بنابر این در صحت این روایات نمی توان تردید کرد. (۴)

قفاری در پی نوشت این قسمت نوشته است:

برخی روایات برای امام مهدی یک غیبت برشمرده اند و تأکید کرده اند که او بعد از این غیبت ظهور خواهد کرد.

گویا او ظاهر نشدن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از غیبت را دلیلی بر ساختگی بودن این روایات پنداشته است، در حالی که در روایت مورد نظر قفاری چیزی بیش از این نیامده است که آن حضرت پس از غیبت آشکار خواهد شد و در آن اشاره ای به مقدار زمان غیبت نشده است. بنابر این اگر غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هزار سال دیگر نیز

۱- الفهرست، ص۲۱۱؛ الکامل فی التاریخ، ج۸، ص۳۶۴.

۲- رجال طوسی، ص۴۳۹؛ رجال نجاشی، ص۳۷۸.

۳- نک: الغیبه للحجه، ص۳۹۶؛ خلاصه الاقوال، ص۴۳۲؛ رجال نجاشی، ص۲۶۱. نجاشی رحلت علی بن حسین را سال ۳۲۹می داند در عین حال از خبر دادن زمان رحلت او توسط نایب چهارم نیز گزارشی نقل می کند. بنابر این به اعتقاد او نیز نایب چهارم در سال ۳۲۹ یا پس از آن رحلت یافته است.

۴- مطلب یادشده بر فرض این که وفات کلینی را سال ۳۲۸ بدانیم روشن است؛ اما اگر وی در سال ۳۲۹ رحلت کرده باشد باز به مطلب پیش گفته خللی ایجاد نمی شود؛ چرا که وفات نایب چهارم و شیخ کلینی در ماه شعبان بوده است (رجال طوسی، ص۴۳۹؛ الغیبه للحجه، ص۳۹۴) و عادتاً شیخ کلینی کتاب خود را پیش از مرگش منتشر کرده بوده است. بنابر این احتمال افزودن این روایات به کتاب توسط شیخ کلینی قریب به صفر است.

طول بکشـد، باز به روایت مورد نظر خللی ایجاد نخواهد شد؛ زیرا آن حضـرت پس از غیبت ظهور کرده اند. گویا قفاری توقع داشـته که پس از دوران غیبت صـغرا آن حضـرت ظهور کنـد، با این که تقسـیم دوران غیبت امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف به صـغرا و کبرا به لحـاظ غیبت آن حضـرت نبوده است؛ چرا که ایشـان از آغـاز غیبت همچنان غایب است؛ بلکه این تقسیم، تنها به لحاظ وجود سفرا و عدم وجود آن هاست.

شبهۀ ۷۲. تناقض روایات ملاقات با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

نویسنده در ادامه مدعی شده است:

* همچنـان که ملاـحظه می شـود طبـق این روایت او دو غیبت خواهـد داشت؛ در اولین آن، خواص شـیعیانش بـا او در تمـاس خواهنـد بود و این اشـاره است به سـفرایی که به ترتیب ادعـای نیـابت کردنـد و در دیگری، خواص دوسـتانش با او در ارتباط خواهنـد بود و روایتی در کـافی تعـداد این افراد را سـی نفر شـمرده است. پس روایات آن ها ارتباط مسـتقیم با او را در هر دو حالت نفی نکرده اند، در حالی که سـمری هنگام انجام مسـئولیت بابیت، توقیعی با این مضـمون از طرف منتظَر بیرون آورد که هر کس مدعی دیدن منتظَر باشد (۱)دروغ گوست. (۲)

نقد و بررسی سندی

روایتی که از همراهی سی نفر با امام سخن می گوید، از ضعف سند رنج می برد؛ (۳)

۱- فأنت تری أن هذه الروایه أثبتت له غیبتین الأولی یتصل به خاصه شیعته، وهذا قد یکون إشاره إلی السفراء الذین تناوبوا علی دعوی البـابیه، والأخری یتصل به خاصه موالیه، وقـد أشارت روایه فی الکافی إلی أن عـددهم ثلاثون، فلم تنف روایاتهم الصـله المباشـره بـالمنتظر فی الحـالتین، رغم أن السـمری حینمـا حـل وظیفه البابیه أصـدر توقیعًا علی لسان المنتظر یقول فیه: «من ادعی المشاهده للمنتظر فهو کاذب».

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۸۷.

۳- عـده من أصـحابنا، عن أحمـد بن محمـد، عن الحسن بن علی الوشاء، عن علی بن أبی حمزه، عن أبی بصـیر. (الکافی، ج۱، ص۳۴۰) این روایت به سبب ضعف علی بن ابی حمزه ضعیف است (خویی، ج۱۲، ص۲۴۶).

همچنان که توقیع مورد نظر قفاری از نظر سندی ضعیف است. (۱)

نقد و بررسی محتوایی

پاسخ اول: توقیع مورد نظر نافی ملاقات نیست؛ نافی ادعای ملاقات است

در پاسخ شبهه یادشده باید گفت توقیع نایب چهارم ناظر به نفی ملاقات نیست تا با روایت دیگر در تعارض باشد، بلکه مدلول آن به ظاهر تکذیب مدعیان مشاهده است. به تعبیر دیگر، این توقیع ظاهراً می گوید هر کس ادعای ملاقات کرد دروغ گوست، اما اگر کسی توفیق ملاقات با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را یافت، اما در این باره با کسی سخن نگفت و ادعایی نکرد، از توقیع نفی چنین چیزی استفاده نمی شود. بنابراین در عین حال که احتمال ملاقات با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وجود دارد و هیچ دلیلی بر نفی آن نیست و بلکه به دلالت روایت یادشده ملاقات توسط سی نفر انجام می پذیرد، اگر کسی مدعی آن شد، دروغ گویی بیش نیست. البته دلیل تأکید بر این که مدعیان ملاقات دروغ گویند روشن است؛ زیرا فرصت طلبان فراوانی وجود داشته و خواهند داشت که می خواهند با ادعای ارتباط با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای خود جایگاهی دست و پا کنند و این توقیع باب این سوء استفاده ها را بسته است. حاصل سخن این که توقیع، مدعیان ملاقات را دروغ گو می خواند و روایت دیگر از ملاقات سی نفر ــ که در هیچ کجا از آنان ادعای ملاقاتی نقل نشده ــ سخن می گوید. بنابر این این سی نفر از حوزه مضمون توقیع خارجند.

۱- حدثنا أبو محمد الحسن بن أحمد المكتب قال: كنت بمدينه السلام فی السنه التی توفی فيها الشيخ علی بن محمد السمری ــ قدس الله روحه ــ فحضرته قبل وفاته بأيّام فأخرج إلی النّاس توقيعاً. (كمال الدين وتمام النعمه، ص۵۱۶) این توقیع به دلیل مهمل بودن حسن بن احمد المکتب ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۲، ص۳۴۸).

پاسخ دوم: میان عام و خاص تعارضی نیست

توقیع مورد نظر عام است و روایتی که از همراهی موالی خاص یا سی نفر سخن می گوید خاص است و روشن است که میان عام و خاص هیچ منافاتی وجود ندارد؛ زیرا دلیل خاص مدلول عام را تخصیص می زند. بنابر این بر اساس مبنای شیعه _ که همه امامان معصوم را نور واحد می داند _ در توقیع شریف عامی آمده که در روایت امام صادق علیه السلام خاص آن ذکر شده است و حاصل آن این می شود که در دوران غیبت کبرا کسی توفیق ملاقات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نخواهد داشت، مگر موالیان خاص آن حضرت.

پاسخ سوم: توقیع مورد نظر، درباره ادعای نیابت است

همچنان که بسیاری از عالمان شیعه تصریح کرده اند، اساساً این توقیع درصدد نفی ملاقات با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبرا نیست؛ بلکه درصدد نفی ادعای مشاهده همراه با ادعای نیابت است. (۱) علامه مجلسی در این باره چنین می نویسد:

شاید مقصود کسی باشد که ادعای مشاهده به همراه نیابت و آوردن اخبار از طرف حضرت برای شیعه را داشته باشد، شبیه آن چه سفرا انجام می دادند. (۲)

آن چه این احتمال را تأیید می کند، قراین متعددی است؛ از جمله سیاق توقیع که صدر آن درصدد اعلام پایان یافتن دوران نیابت خاصه است و وقتی در چنین فضایی از مدعیان ملاقات سخن گفته می شود، مقصود کسانی است که مدعی همان چیزی می شوند که در صدر روایت نفی شده بود، یعنی کسانی که ادعای نیابت دارند. به تعبیر دیگر، ذیل توقیع درصدد توجه دادن به این نکته است که همان چیزی که پایان یافتنش اعلام شد، ممکن است مدعیانی داشته باشد و کسی که

۱- الانوار اللامعه فی شرح الزیاره الجامعه، ص۳۶؛ جنه الماوی، چاپ شده در بحار الانوار، ج۵۳، ص۳۱۹؛ اعیان الشیعه، ج۲، ص ۷۱.

۲- بحار الانوار، ج۵۲، ص ۱۵۱.

چنین کنـد دروغ گویی بیش نیست. قرینه دیگر، واژه مفتر است که در این توقیع آمده است. این واژه نیز قرینه دیگری است بر این که توقیع یادشـده درصـدد نفی مطلق ملاقات نیست؛ زیرا کسـی که به دروغ ادعای ملاقات می کنـد، چیزی را به دروغ به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف نسبت نمی دهد، اما کسی که ادعای نیابت می کند به دروغ چیزی را به آن حضرت نسبت داده است. بنابر این مقصود این روایت نفی مشاهده همراه با ادعای نیابت است (۱) و در نتیجه، این توقیع با روایت مورد نظر آقای قفاری در تعارض نخواهد بود.

شبهۀ ۷۳. ارجاع شیعه به فقها به جای کتاب و سنت

اشاره

قفاری در ادامه چنین می نویسد:

* و شـیوخ آن هـا می گوینـد: غیبت امام، موجب بزرگ ترین محرومیت ها از امام شـد. شـیخ آن ها نعمانی پس از بیان اخبار مربوط به دو غیبت می نویسـد: این احـادیثی که از دو غیبت قـائم سـخن می گوینـد نزد مـا صـحیحند... اما غیبت نخست، همان غیبتی است که سفرای میان امام و مردم وجود داشتند و آن ها آشکار و در معرض اعیان مردم بودند و به دست آن ها دانش و حکمت هـای مشـکل و پاسـخ به هر سؤال معضـل و مشـکلی آشـکار می شـد وآن غیبت کوتاهی بود که دورانش گـذشت و مدتش به پایان رسید. و غیبت دوم، همان است که در (۲)آن سفرا و واسطه ها برداشته شدند. لیکن

۱- دارالسلام، ص۱۹۳، با اندکی توضیح.

۲- وإن شـیوخهم یقولون بأنه وقعت فی الغیبه الکبری المحرومیه العظمی من الإمام. یقول شـیخهم النعمانی بعد ذکره لأخبارهم فی الغیبتین: «هذه الأحادیث التی یذکر فیها أن للقائم غیبتین أحادیث قد صـحت عندنا... فأما الغیبه الأولی فهی الغیبه التی کانت السـفراء فیهـا بین الإمام علیه السـلام وبین الخلق منصوبین ظاهرین موجودی الأشـخاص والأعیان یخرج علی أیـدیهم الشـفاء من العلم وعویص الحکمه والأجوبه عن کل ما کان یسأل عنه من المعضـلات والمشـکلات وهی الغیبه القصـیره التی انقضت أیامها وتصـرمت مدتها. والغیبه الثانیه هی التی ارتفع فیها أشـخاص السفراء والوسائط». ولکن شیوخ الشیعه یدعون فی فتره الغیبه الثانیه النیابه عن الإمام المنتظر ویستندون فی ذلک علی التوقیع الذی أظهره السمری عن منتظرهم، والذی یحیلهم إلی رواه حدیثهم فی کل الحوادث الواقعه الجدیده.

شیوخ شیعه مدعی نیابت از منتظر در دوران غیبت دوم شدند و در این باره به توقیعی که سمری از منتظرشان آشکار کرد استناد می کنند. در این توقیع شیعیان در رخداد های جدید به راویان حدیث ارجاع داده شدند.

ملاحظه می شود که آن ها را به کتاب و سنت ارجاع نداد، بلکه به شیوخ (۱)ارجاع داد. (۲)

نقد و بررسی

شاید قفاری این کلام مرحوم نعمانی: «و الغیبه الثانیه هی التی ارتفع فیها أشخاص السفراء و الوسائط» و این سخن عالمان شیعه که در دوران غیبت کبرا، فقها نایب امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند را متعارض دیده است؛ در حالی که کلام نعمانی نیز چیزی جز سخن عالمان شیعه نیست؛ چرا که مقصود نعمانی از ارتفاع سفرا و وسایط همان سفرایی است که به تصریح خود او در دوران غیبت صغرا موجود الاشخاص و الاعیان بودند و منصوب از طرف امام مهدی بودند؛ یعنی شخص آن ها به نام و نشان از طرف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به مقام سفارت منصوب شده بودند، در حالی که در دوران غیبت کبرا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از شخص خاصی نام نبرده اند و به صورت عام فقها را به منصب نیابت منصوب نموده اند.

قفاری در ادامه این قسمت مدعی شده است که در این توقیع شیعیان به جای ارجاع به کتاب و سنت، به شیوخ ارجاع داده شدند و ما این اشکال را ندیده می گیریم و آن را بر این حمل می کنیم که احتمالاً ایشان هنگام نوشتن این سطور چشمانشان سنگین شده بوده و در عالم خواب و بیداری این شبهه را طرح کرده اند و گویا افرادی

۱- لحظ أنه لم یحلهم علی الکتاب والسنه، وإنما أرجعهم إلی الشیوخ.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۸۸.

که رساله وی را تأیید کرده و به آن نمره عالی داده اند نیز این بخش از رساله دکتری آقای قفاری را در حال خواب و بیداری مطالعه کرده اند؛ زیرا روشن است که مخاطب این توقیع، عوام از مردمند و ارجاع آن ها به فقها به این دلیل است که مردم عادی، توانایی رجوع مستقیم به کتاب و سنت را ندارند؛ بنابراین باید به فقها ــ که اهل خبره اند ــ رجوع کنند و البته فقها نیز موظفند برای کشف حکم الهی از کتاب الهی و سنت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بهره گیرند. نگارنده گمان نمی کند این مطلب حتی بر فردی جاهل پوشیده باشد، چه رسد به امثال آقای قفاری!

شبهۀ ۷۴. نیابت فقها از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

ادامه سخنان قفاری چنین است:

* و بدین صورت شیوخ شیعه در جایگاه بابیت غایب قرار گرفتند و به فضل نیابت از امامی که برایش چنین ویژگی های خارق العاده و فضایل کاملی برشمردند، میان پیروان کسب قداست کردند و به همین دلیل به شیوخشان که به درجه نیابت از امام رسیده اند مرجع و آیت الله می گویند. پس این ها مظاهر امام معصومند و به همین دلیل یکی از شیوخ معاصرینشان اقرار می کند که کسی که نایب را نپذیرد، مانند کسی است که خداوند بلندمرتبه را قبول نکرده و این در حد شرک به خداوند است و این به دلیل اعتقاد به نیابت است. (۱)

مظفر ــ شیخ آن ها ــ می گوید: عقیده ما (۲)درباره مجتهد جامع الشرایط این است که

۱- وقد تبوأ شیوخ الشیعه بذلک منصب البابیه عن الغائب واستمدوا القداسه بین الأتباع بفضل هذه النیابه عن الإمام الذی أضفوا علیه تلک الصفات الخارقه، والفضائل الکامله... ولذلک یطلقون علی شیوخهم الذین وصلوا إلی منصب «النیابه عن الإمام» اسم «المراجع وآیات الله» فهم مظاهر للإمام المعصوم، ولذلک یقرر أحد شیوخهم المعاصرین بأن الراد علی النائب کالراد علی الله تعالی وهو علی حد الشرک بالله وذلک بمقتضی عقیده النیابه.

۲- قول شیخهم المظفر: «عقیدتنا فی المجتهد الجامع للشرائط، أنه نائب للإمام علیه السلام فی حال غیبته، وهو الحاکم والرئیس المطلق، له ما للإمام فی الفصل فی القضایا والحکومه بین الناس، والراد علیه راد علی الإمام، والراد علی الإمام راد علی الله تعالی، وهو علی حد الشرک بالله کما جاء فی الحدیث عن صادق آل البیت علیهم السلام. فلیس المجتهد الجامع للشرائط مرجعاً فی الفتیا فقط، بل له الولایه العامه، فیرجع إلیه فی الحکم والفصل والقضایا، وذلک من مختصاته لا یجوز لأحد أن یتولاها دونه إلا بإذنه، کما لا تجوز إقامه الحدود والتعزیرات إلا بأمره وحکمه. ویرجع إلیه فی الأموال التی هی من حقوق الإمام ومختصاته.

او نایب امام علیه السلام در زمان غیبت است و اوحاکم و رئیس مطلق است و تمام آن چه برای امام درباره فیصله دادن قضا و حکومت بین مردم ثابت است برای او نیز ثابت است و کسی که او را نپذیرد امام را نپذیرفته و کسی که امام را نپذیرد خداوند بلندمرتبه را رد کرده است. و این در حد شرک به خداوند است، همچنان که در حدیثی از صادق آل البیت علیهم السلام این مطلب آمده است. پس مجتهد جامع الشرایط صرفاً مرجع مردم در امر فتوا نیست، بلکه او دارای ولایت عامه است و در حکومت و فیصله دادن امور و داوری به او مراجعه می شود و این از مختصات اوست و تصدی این امر بدون اجازه او بر هیچ کس جایز نیست؛ همچنان که اجرای حدود و تعزیرات جز با دستور او و حکم او روا نیست و در مسائل مالی مربوط به امام و حقوق امام به او رجوع می شود.

و این جایگاه یا ریاست عامه را امام به مجتهد جامع الشرایط داده است تا این که در زمان غیبت نایب او باشد و به همین دلیل به او نایب امام گفته (۱)می شود. (۲)

نقد و بررسی

اشاره

در کلام قفاری چند مطلب وجود دارد:

۱. دیدگاه شیعه درباره مسئله ولایت فقیه و این که رهبری جامعه اسلامی منحصراً

۱- هذه المنزله أو الرئاسه أعطاها الإمام علیه السلام للمجتهد الجامع للشرائط لیکون نائباً عنه فی حال الغیبه ولذلک یسمی (نائب الإمام)».

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۸۹.

باید به دست فقیه باشد.

۲. این که فقیه، تنها مرجع مردم در فتوا نیست، بلکه او حاکم و رئیس مطلق است و تمام اختیارات امام معصوم را دارد.

۳. دیدگاه شیعه درباره وجوب اطاعت از ولیّ فقیه.

پاسخ اول: اشتراک نظر شیعه و اهل سنت در لزوم حاکمیت مجتهدان بر جامعه

در نقد سخنان قفاری توجه به چند مطلب لازم است:

۱. این مطلب که جامعه اسلامی نمی تواند بدون رهبر و سرپرست باشد و لزوماً باید کسی رهبری جامعه را بر عهده گیرد، مسئله ای است که عقل آدمی به آن حکم می کند و تمام اندیشمندان مسلمان ـ اعم از شیعه و سنی ـ آن را پذیرفته اند. به عنوان نمونه، نووی در این باره چنین می نویسد:

به حکم فطرت و طبیعت نمی توان جامعه را بدون رهبری از اهل خرد و حکمت و علم و زکاوت رها کرد. به همین دلیل این سخن برخی از متکلمان خطاست که گفته اند: اگر مردم از ستم دست برداشتند نصب امام واجب نخواهد بود؛ زیرا صحابه بر نصب امام اجتماع کردند و مقصود از امام، بلندپایه ترین مسئول دولت است و امامت و خلافت و امارت بر مؤمنان به یک معنا هستند و مقصود از آن، ریاست عامه بر تمامی شئون دین و دنیاست. (۱)

دیگر نویسنده سنی مذهب، عهده داری مدیریت جامعه را واجب کفایی شمرده و چنین می نویسد:

امامت مانند قضاوت واجب کفایی است؛ زیرا امت به ناچار به امام نیاز دارند تا دین را به پا دارد، و سنت را یاری نماید، و حق مظلوم را از ظالم بستاند، و حقوق را ادا کند، و هر چیزی را در جای خود بگذارد. (۲)

۱- المجموع، ج۱۹، ص۱۹۱.

۲- مغنی المحتاج، ج۴، ص۱۲۹.

۲. همچنان که در کلام نووی آمده بود به باوراهل سنت، حوزه ولایت امام تمام

امور دینی و دنیوی است؛ چنان که این مطلب با تعبیر های دیگر در کلمات

دیگر دانشمندان سنی مذهب نیز آمده است. به عنوان نمونه، نویسنده کشف القناع نوشته است:

و بر امام، ده کار لازم است:

«حفظ دین» طبق اصولی که گذشتگان از امت بر آن اجماع داشته انـد. پس اگر صاحب شـبهه ای از آن منحرف شد، با دلیل برایش توضیح داده می شود و طبق قوانین با او رفتار می شود تا این که دین از آسیب مصون بماند.

و «اجرای احکام» بین متخاصمین و رفع نزاع میانشان.

و «حمایت از جامعه» و کشور تا مردم به دنبال کسب و کار خود بروند و با امنیت به سفر روند.

و «اقامه حدود» تا محارم الهی شکسته نشود و حقوق بندگان خدا از تلف شدن محفوظ بماند.

و «محافظت از مرزها» با سـلاح های بازدارنـده و نیروی دفع کننـده تا این که دشـمنان با نیرنگ پیروز نشوند و هتک محرمات نکنند و خون بی گناهی

را نریزند.

و «جهاد با معاند» که بعد از دعوت با اسلام دشمنی می کند، تا این که یا مسلمان شود و یا داخل در ذمه گردد.

و «جمع آوری مالیات و صدقات» به صورت مشروع آن.

و «اندازه گیری مصارف» بیت المال بدون اسراف و کوتاهی و پرداخت به موقع آن... .

و «این که خود عهده دار نظارت بر امور باشد»... . (۱)

۳. اجتهاد و فقاهت در دین از جمله شرایطی است که به اعتقاد بسیاری از

۱- کشاف القناع، ج۶، ص۲۰۴.

عالمان سنی مذهب، رهبر جامعه اسلامی باید از آن برخوردار باشد. نووی در این باره چنین می نویسد:

در شروط امامت؛ و آن این است که امام مکلف، مسلمان، عادل، آزاد، مرد، عالم، مجتهد، شجاع، دارای رأی و کفایت باشد... . (۱)

تفتازانی نیز اجتهاد در اصول و فروع دین را از شرایط امام می داند:

در اصول و فروع مجتهد باشد تا این که بتواند امور دین را به پا دارد. (۲)

۴. اطاعت از رهبر جامعه اسلامی واجب است و بلکه به باور اهل سنت این اطاعت مشروط به عدالت زمام دار مسلمین نیست و او گرچه فاسق باشد، واجب الاطاعه است. (۳)

آن چه گذشت را می توان در این جملات خلاصه کرد که به باور اهل سنت، اولاً جامعه اسلامی نمی تواند بدون امام باشد؛ ثانیاً رهبری جامعه اسلامی جایگاهی رفیع است که هر کس شایستگی تصدی آن را ندارد و این مهم تنها باید به دست مجتهدانی باشد که از سایر ویژگی های امامت برخوردارند؛ ثالثاً امام عهده دار تمام شئون جامعه، اعم از شئون دینی و دنیوی امت است؛ رابعاً اطاعت از امام مسلمین واجب است.

حال از آقای قفاری می پرسیم این باور شیعه که در دوران غیبت تنها فقها و مجتهدان از حق رهبری جامعه اسلامی برخوردارند و آن ها بر تمام شئون دینی و دنیوی امت اسلامی ولایت دارند و اطاعت آن ها واجب است، با دیدگاه اهل سنت چه تفاوتی دارد؟ چه شده است که همین سخنان وقتی از زبان اهل سنت بیان می شود معقول وپذیرفتنی است، اما وقتی شیعه آن را به زبان آورد، گویا جرمی

۱- روضه الطالبین، ج۷، ص۲۶۲.

۲- شرح المقاصد، ج۲، ص۲۷۷.

۳- روضه الطالبین، ج۷، ص۲۶۲؛ مغنی المحتاج، ج۴، ص۱۳۲.

نابخشودنی مرتکب شده است.

به تعبیر دیگر، اعتقاد شیعه درباره نیابت فقها به لحاظ واقعیت خارجی با اعتقاد اهل سنت تفاوتی ندارد. اهل سنت معتقدند پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این فقها و مجتهدان هستند که به عنوان خلیفه پیامبر اسلام می توانند و حتی واجب است رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گیرند و شیعه نیز اعتقاد دارد در زمان غیبت، این مهم به عهده فقها نهاده شده است. البته در نگاه شیعه این مزیت وجود دارد که جامعه اسلامی را دارای چنان قدر و منزلتی می داند که کسی حق فرمان راندن بر آن را ندارد، مگر به اذن خداوند و در نگاه شیعه، فقها از این جهت حق ولایت دارند که به فرمان امام معصوم _ که جز از سوی خداوند سخن نمی گوید _ به این جایگاه منصوب شده اند؛ همچنان که جز انسان های پرهیزگار کسی نمی تواند به این مقام دست یابد. اما به باور اهل سنت، این مقام نه تنها با رأی شخصی خلیفهٔ پیشین و اجماع اهل حل و عقد_ که با سه و بلکه یک نفر نیز مصداق پیدا می کند _ و حتی با زور سرنیزه نیز قابل دست یابی است، بلکه فسّاق و فجّار نیز می توانند آن را به دست آورند. (۱)

توجه به این نکته نیز جالب است که اهل سنت چنین شخصی را امام و امیرالمؤمنین و خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانند (۲)، اما شیعه از فقها و مجتهدان به هیچ عنوان با عنوان امام به معنای واقعی آن یاد نمی کند و این واژه را منحصراً مخصوص امام معصوم می داند و فقها را تنها نایبان امام به شمار می آورد، همچنان که واژهٔ «مهدی» را بر هیچ یک از عالمان خود اطلاق نکرده است. حال چه شده که اطلاق واژه هایی همچون «مرجع تقلید» یا «نایب الامام» از سوی شیعیان بر فقها، بر آقای قفاری سنگین و غیرقابل هضم جلوه کرده است، اما در اطلاق واژه هایی همچون امام، امیرالمؤمنین و خلیفهٔ رسول خدا بر رهبر فقیه، که حتی ممکن است

۱- المجموع، ج۱۹، ص۱۹۳-۱۹۲؛ روضه الطالبین، ج۷، ص۲۶۲ و ۲۶۶.

۲- مغنی المحتاج، ج۴، ص۱۳۲.

فاسق هم باشد کمترین اشکالی وجود ندارد.

پاسخ دوم: اختلاف نظر فقهای شیعه درباره حوزه اختیارات فقیه

بر آن چه گفته شد باید این نکته را افزود که اساساً درباره حوزه اختیارات فقیه

میان اندیشمندان شیعه، دیدگاه هایی متفاوت وجود دارد و گرچه برخی از آنان

تمام اختیارات امام معصوم را برای فقیه نیز ثابت می دانند، اما برخی دیگر بر این باورند که فقیه تنها مرجع فتوای مردم است و در حوزه امور حسبیه حق ولایت دارد. بنابراین آن چه آقای قفاری آورده است یک دیدگاه از میان دیدگاه های گوناگون فقهای شیعه است و نسبت دادن مطلب یادشده به تمامی فقهای شیعه امری بی اساس به شمار می رود.

در پایان این بخش توجه قفاری را به این نکته جلب می کنیم که در نگاه شیعی، نیابت فقها از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کنار نهادن اهل بیت علیهم السلام نیست، بلکه بهترین خدمت به آن هاست؛ زیرا در دورانی که ستمگران و گردن کشان همه راه ها را بر اهل بیت بستند و مجالی برای فعالیتشان باقی نگذشتند، به جای آن ها نایبانشان شیعه را سرپرستی کردند و برای تحقق آرمان هایشان تمام همت خود را به کار گرفتند و بر خلاف تلقی قفاری، منصب نیابت از امام بیش از آن که تکیه زدن به جای آن حضرت باشد، به دوش کشیدن بار سنگینی است که تنها از عهده انسان های وارسته و خودساخته برمی آید و عالمان پرهیزگار شیعه به شایستگی در طول دوران غیت این مهم را به انجام رسانده اند و جامعه شیعه را چنان مدیریت کرده، به رشد و شکوفایی رساندند که اندکی از جلوه های زیبای آن که در نظام جمهوری اسلامی ایران رخ نموده است، چشم های جهانیان را خیره کرده و البته این هنوز از نتایج سحر است، باش تا صبح دولتت بدمد!

امام هادی علیه السلام چه زیبا این همت علمای شیعه را ارج نهاده است:

اگر بعد از غیبت قائم ما نبودند عالمانی که به سوی او دعوت و راهنمایی

می کننـد و با حجت های الهی از دین او دفاع می نماینـد و بنـدگان ضـعیف خـدا را از دام های ابلیس و پیروانش و ناصبی ها نجات می دادند، کسی

باقی نمی ماند مگر این که از دین خدا برمی گشت؛ لیکن آن ها کسانی

هسـتند که سـکان قلب های ضـعیفان شـیعه را به دست گرفته اند، همچنان که ناخدا سکان کشتی را به دست می گیرد و اینان برترین ها نزد خداوند بلندمرتبه هستند. (۱)

شبهۀ ۷۵. مهدی موهوم

اشاره

قفاری در فصلی با عنوان «نقد اندیشه غیبت و مهدویت در نگاه شیعیان اثنی عشری» چنین می نویسد:

* فرقه های مختلف مسـلمین با دوازده امامی ها درباره وجود مهـدی اختلاف نظر دارند، چه رسد به بلوغ او، چه رسد به رشـد او، چه رسـد به امامت او، چه رسد به عصـمت او، چه رسد به مهدی بودنش! و شـیعه برهان آشـکاری برای اثبات هیچ یک از این مسائل ندارد، همچنان که پیش از این بیان شد. (۲)

و اهل سـنت به اقتضای نصوص شـرعی و دلایل تاریخی و عقلی بر این باورند که اعتقاد شـیعیان دوازده امامی به غیبت مهدی، توهمی بیش نیست؛ زیرا از او عین و اثری نیست و نه کسی او را حس کرده و نه از او خبری هست و کسی از او (۳)نه بهرهٔ

۱- لولاـ من یبقی بعـد غیبه قائمنا علیه السـلام من العلماء الـداعین إلیه، والـدالین علیه والـذابین عن دینه بحجـج الله، والمنقـذین لضـعفاء عباد الله من شباک إبلیس ومردته ومن فخاخ النواصب لما بقی أحد إلّا ارتد عن دین الله ولکنهم الذین یمسـکون أزمه قلوب ضعفاء الشیعه، کما یمسک صاحب السفینه سکانها أولئک هم الأفضلون عندالله عز وجل. (بحارالانوار، ج۲، ص۶)

۲- إن فرق المسـلمین تخـالف الاـثنی عشـریه فی خلق المهـدی و وجوده فکیف ببلوغه، فکیف برشـده، فکیف بإمـامته، فکیف بعصـمته، فکیف بمهـدیته؟! والشـیعه لا یقـدرون ببرهان واضح علی إثبات واحده من هذه الأمور __ کما سـلف أثناء استعراضـنا لعقیدتهم وأدلتهم __.

۳- أهـل السـنه یقررون بمقتضـی النصوص الشـرعیه، والحقـائق التاریخیه... والـدلائل العقلیه أن مسأله غیبه المهـدی عنـد الاثنی عشریه لا تعدو أن تکون وهماً من الأوهام، إذ «لیس له عین ولا أثر، ولا یعرف له حس ولا خبر، لم ینتفع به أحد لا فی الدنیا ولا فی الدین، بل حصل باعتقاد وجوده من الشر والفساد ما لا یحصیه إلا رب العباد».

دنیوی برده نه منفعت مادی؛ بلکه اعتقاد به وجودش مایه چنان شر و فسادی شده که جز پروردگار عالم کسی از آن آگاهی ندارد. (۱)

نقد و بررسی

اشاره

کلمات پیش گفتهٔ قفاری حاوی شبهات متعددی است که به ترتیب نقل و نقد خواهند شد.

شبهه اول: مخالفت تمامی مسلمین با شیعیان اثناعشری درباره مسئله امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

پاسخ اول: حق و باطل را با آمار و ارقام طرفداران نمی توان ثابت کرد

این که سایر مسلمین با شیعیان درباره وجود فعلی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختلاف نظر دارند، گرچه اجمالاً سخن حقی است، اما این مطلب به خودی خود چیزی را ثابت نمی کند و پیش از این به تفصیل ثابت کردیم که اساساً این تلقی که عقیده ای حق است که همه مسلمان ها بر آن اتفاق نظر داشته باشند، از اساس باطل است. در واقع بن مایهٔ این ادعا این است که حق و باطل با آمار و ارقام طرفداران آن ثابت می شود و این مطلب افزون بر در تعارض بودن با آیات قران کریم، از سوی هیچ عقل سلیمی نیز پذیرفته نمی شود.

پاسخ دوم: عدول قفاری از روشی که به آن متعهد شده بود

این استدلال عدول از روشی است که آقای قفاری در ابتدای کتاب خود به التزام به آن متعهد شده است. او در آن جا روش خود را نقد شیعه بر اساس مقبولات شیعه معرفی می کند. با این حال، انکار مسئله وجود و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط سایر مذاهب اسلامی چیزی را ثابت نمی کند و گویا آقای قفاری توقع دارد که شیعه برای

۱- اصول مذهب الشیعه، ص ۱۰۹۱.

اثبات معتقدات خود از اهل سـنت اجازه بگیرد و به استناد منابع آن ها عقاید خویش را ثابت کند. به همین دلیل، او انکار تولد و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف توسط اهل سنت را نقطه ضعفی برای شیعه دانسته است، در حالی که اگر این معیار درست باشد، متقابلاً اهل سنت نیز باید عقاید خود را به استناد مقبولات شیعه به کرسی بنشانند و با این وجود گمان نمی رود چیزی از باور های آنان اثبات شدنی باشد.

شبهه دوم: فقدان دلیلی مستند بر اثبات امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

پاسخ

امـا این که شیعه برهان آشـکاری بر اثبات وجود امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف نـدارد، سـخن سـستی است که به تفصـیل در مباحث گذشـته بطلان آن آشـکار گردیـد. همچنین روشن شـد که اثبات مسـئله تولد و وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف بر اساس منابع شـیعه بسیار سهل است و هیچ یک از اشکالاتی که قفاری براستدلال های شیعه وارد کرده است اساس اسـتواری نـدارد. باز پیش از این به تفصـیل ثابت شد که هم خبر تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف را بسـیاری شـنیدند و هم بسـیاری او را در دوران حیات پـدر بزرگوارش و پس از آن مشاهـده کردنـد؛ هم بیشتر شـیعیان، مسـئله وجود و تولـد او را بـاور کردنـد و هم پیشوایـان معصوم پیش از او در ده هـا روایت، تولـدش را بشـارت داده بودنـد. البته اگر اکنون از او به ظـاهر نشـانی نیست، به دلیـل غیبت اوست و اگر شـیعه به ظهور او اعتقـاد داشت، سؤالاتی همچون این که کو و کجاست و آثارش کدام است، جا داشت، اما این پرسش ها بر فرض غیبت او بی معنا خواهد بود.

شبهه سوم: اعتقاد به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منشأ شرّ است

پاسخ

اما این جمله ابن تیمیه که «بل حصل باعتقاد وجوده من الشـر و الفساد ما لایحصیه الّا رب العباد» آدمی را به یاد سخن مشرکان مکه می اندازد که وجود پیامبر گرامی

اسلام را مایه شر و فساد می دانستند: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ» (۱) همچنان که نیاکان آن ها با حضرت موسی علیه السلام چنین می گفتند: «وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ» (۲)دلیل این مطلب این است که حجت های الهی تنها برای مؤمنان مایه هدایت و سعادتند، اما آنان که به آن ها پشت کنند، سرنوشتی جز خسارت و تباهی نخواهند داشت و از همین روست که قرآن _ با این که مایه شفا و رحمت است _ برای آنان که از او رو برمی گردانند، جز خسارت چیزی به ارمغان نمی آورد:

«وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً». (۳)

ای کاش قفاری تاریخ انبیای الهی و به ویژه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را مرور می کرد و می دید با آغاز دعوت انبیا، چه ولوله هایی که در جوامع ایجاد نشد و چه اختلافاتی که میان قبایل و عشیره ها و خانواده ها به وجود نیامد و آتش چه جنگ هایی که افروخته نشد و چه فرزندانی که بر پدرانشان شمشیر نکشیدند و چه زنانی که با شوهرانشان به نزاع برنخاستند. آیا قفاری انبیا را نیز مایه شر وفساد می خواند و انگشت اتهام را به سوی پیامبران خداوند نیز نشانه می گیرد؟ بنابر این اعتقاد به مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز چیزی جز خیر و رحمت نیست و اگر شر و فسادی باشد، علت آن پشت کردن به این حقیقت آسمانی است.

شبهۀ ۷۶. اعتراف نسب شناسان به بی فرزند بودن امام حسن علیه السلام

اشاره

قفاری در ادامه چنین استدلال می کند:

* و عالمان انساب و مورخان تصریح کرده اند که حسن بن علی عسکری (۴)فرزندی

۱- سوره نساء، آیه ۷۸.

۲- سوره اعرف، آیه ۱۳۱.

۳- سوره اسراء، آیه ۸۲.

۴- وقد ذكر أهل العلم بالأنساب والتواريخ أن الحسن بن على العسكرى لم يكن له نسل ولا عقب.

نداشت. (۱)

نقد و بررسی

پاسخ اول: نسب شناسان شیعه یا سنی؟

آقای قفاری در آغاز کتاب خود متعهد شده بود که در نقد اعتقادات شیعه تنها از منابع شیعه استفاده کند و البته این مبنای درستی است؛ زیرا اگر شیعیان به کتاب های اهل سنت اعتماد داشتند، از باورهای خود دست می کشیدند و سنی مذهب می شدند؛ همچنان که متقابلاً اهل سنت را نمی توان به استناد منابع شیعی به چالش کشید. بنابراین اگر مقصود او از نسب شناسان و مورخانی که به فرزند نداشتن امام حسن عسکری علیه السلام معترفند، نسب شناسان و مورخان سنی مذهب است، این اعتراف برای شیعه ارزشی ندارد و آقای قفاری نمی تواند از آن علیه شیعه استفاده کند. اگر هم مقصود او مورخان و نسب شناسان شیعه است، ادعای او باطل و بی اساس خواهد بود؛ زیرا به اجماع همه عالمان شیعه، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف متولد شده اند و فرزند امام حسن عسکری علیه السلام هستند.

پاسخ دوم: اعتراف نسب شناسان سنی به تولد فرزند امام حسن علیه السلام

خوشبختانه بر خلاف نظر آقای قفاری، بسیاری از مورخان و نسب شناسان سنی مذهب نیز به وجود فرزند برای امام حسن عسکری علیه السلام اعتراف کرده اند؛ از جمله:

۱. ابن اثیر ــ مورخ شهیر سنی مذهب ــ در نقل حوادث سال ۲۶۰چنین می نویسد:

و فیها توفی الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد

بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام. و هو أبو محمد العلوی العسکری و هو أحد الأئمه الاثنی عشر علی مذهب الامامیه، و هو والد

محمد الذی یعتقدونه المنتظر بسرداب سامراء و کان مولده سنه اثنتین و ثلاثین

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۹۱.

و مائتین؛ (۱)

و در این سال، حسن بن علی بن محمـد بن علی بن موسـی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسـین بن علی بن ابی طالب رحلت کرد و او ابومحمـد علوی عسـکری است و او یکی از امامـان دوازده گـانه طبق مـذهب امـامیه است و او پـدر محمـد است که معتقدند در سرداب سامرا انتظارش کشیده می شود و تولد او در سال ۲۳۲بوده است.

نیاز به توضیـح نیست که آن چه را ابن اثیر به امامیه نسبت می دهد، اعتقاد به منتظر بودن محمد بن حسن عجل الله تعالی فرجه الشـریف است، نه والد محمد بودن امام حسن علیه السلام؛ یعنی او تصریح می کند که امام حسن علیه السلام پدر محمد عجل الله تعالی فرجه الشـریف است و این قسـمت را به شـیعه نسبت نمی دهـد؛ بلکه نظر خود را بیان می کنـد. (۲) امـا آن چه را به شیعه نسـبت می دهد و یک باور شیعی می خواند، اعتقاد به منتظر بودن محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف است. (۳) به تعبیر دیگر، ابن اثیر به عنوان یـک مورخ این گونه گزارش می دهـد که «فیها توفی الحسن بن علی». او در ادامه برای توضیـح بیشتر نوشـته است که ایشـان بر اسـاس مـذهب امامیه، یکی از امامان دوازده گانه است (۴)سپس بـاز به عنوان یک گزارش تاریخی ادامه می دهـد: «و هو والد محمد» و باز برای توضیـح بیشتر اضافه می کند که به باور شـیعیان، این محمد، منتَظَری است که در سرداب است (۵)وی در ادامه گزارش تاریخی خود می نویسد: «و کان مولده سـنه اثنتین و ثلاثین و مأتین». بنابر این ابن اثیر از جمله مورخانی است که به تولد فرزند امام حسن عسکری علیه السلام تصریح کرده است.

۲. ابن خلکان ــ دیگر مورخ سنی مذهب ــ چنین می نویسد:

۱- الکامل، ج۷، ص۲۴۷.

۲- و هو والد محمد.

۳- الذی یعتقدونه المنتظر.

۴- وهو احد الائمه الاثنی عشر علی مذهب الامامیه.

۵- الذی یعتقدونه المنتظر بسرداب.

ابو القاسم محمـد بن الحسن العسـكرى بن على الهادى بن محمد الجواد المذكور قبله ثانى عشـر الأئمه الاثنى عشـر على اعتقاد الامـاميه ... كـانت ولادته يوم الجمعه منتصف شـعبان سـنه خمس وخمسـين ومائتين ولما توفى أبوه وقـد سـبق ذكره كان عمره خمس سنين؛ (۱)

ابوالقاسم محمـد بن حسن العسـكرى بن على الهادى بن محمد الجواد كه پيش از اين شـرح حالش گذشت. او دوازدهمين نفر از امامان دوازده گانه به اعتقاد اماميه است. ... ولادت او در روز جمعه نيمه شـعبان سال ۲۵۵ بود و چون پدرش رحلت كرد ــ كه شرح حالش را پيش از اين بيان كرديم ــ پنج سال داشت.

۳. ابن ازرق از ديگر عالمان اهل سنت است كه به تولد فرزند امام حسن عليه السلام اعتراف كرده است:

و ذكر ابن الأزرق فى تاريخ ميافارقين أن الحجه المذكور ولد تاسع شهر ربيع الأول سنه ثمان و خمسين و مائتين و قيل فى ثامن شعبان سنه ست و خمسين و هو الأصح؛ (۲)

ابن ازرق در تاريخ ميافارقين چنين گفته است: حجت يادشده در نهم ماه ربيع الاول سال ۲۵۸ متولد شد. و برخى گفته اند: در هشتم شعبان ۲۵۶، و اين صحيح تر است.

۴. ذهبى نيز در اين باره مى نويسد:

المنتظر الشريف، أبو القاسم، محمد بن الحسن العسكرى بن على الهادى ابن محمد الجواد بن على الرضى بن موسى الكاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زين العابدين بن على بن الحسين الشهيد بن الإمام على بن أبى طالب، العلوى الحسينى. خاتمه الاثنى عشر سيداً، الذين تدعى الإماميه عصمتهم ــ ولا

۱- وفيات الاعيان، ج۴، ص ۱۷۶.

۲- وفيات الاعيان، ج۴، ص ۱۷۶.

عصمه إلّا لنبی ــ و محمد هذا هو الذی یزعمون أنه الخلف الحجه، و أنه صاحب الزمان، و أنه صاحب السرداب بسامراء، و أنه حی لا یموت، حتی یخرج،فیملأ الأرض عدلاً و قسطاً، کما ملئت ظلماً و جوراً؛ (۱)

منتظر شریف ابوالقاسم محمد بن حسن العسکری بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین شهید بن الامام علی بن ابی طالب علوی حسینی خاتم دوازده سرور که امامیه مدعی عصمت آنان هستند ــ و کسی جز پیامبر معصوم نیست ــ و این محمد همان کسی است که گمان می کنند جانشین و حجت است و صاحب الزمان است و او صاحب سرداب سامراست و او زنده است و نمی میرد تا این که خروج کرده، زمین را ــ چنان که پر از ظلم و ستم شده است ــ سرشار از عدل و داد کند.

آن چه در توضیح کلام ابن اثیر آمد، این جا نیز می آید؛ زیرا در این جا نیز ذهبی

در ابتدا دیدگاه خود را بیان می کند و محمد را فرزند امام حسن علیه السلام معرفی می نماید

و در انتها اعتقاد به غیبت و صاحب الزمان بودن فرزند امام حسن علیه السلام را به شیعه نسبت می دهد.

۵. حموی نیز در این باره نوشته است:

۱- سیر اعلام النبلاء، ج۱۳، ص۱۱۹.

علی بن محمـد بن علی بن موسـی بن جعفر بن محمـد بن علی بن الحسـین بن علی بن أبی طـالب ــ رضـی الله عنه ــ یکنی أبا الحسن الهادی ولـد بالمـدینه ونقل إلی سامراء، و ابنه الحسن بن علی ولـد بالمـدینه أیضاً و نقل إلی سامراء فسـمیا بالعسـکریین لذلک، فأما علی فمات فی رجب سنه ۲۵۴ ومقامه بسامراء عشرین سنه، وأما الحسن فمات بسامراء أیضا سنه ۲۶۰ و دفنا بسامراء وقبورهما مشهوره هناک. ولولدهما المنتظر هناک مشاهد معروفه؛ (۱)

علی بن محمد بن علی بن موسـی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسـین بن علی بن ابی طالب کنیه اش ابوالحسن الهادی است که در مـدینه به دنیا آمـد و فرزنـدش حسن بن علی نیز در مـدینه به دنیا آمـد و به سامرا منتقل شد و به این دلیل به عسـکریین نامیده شدند؛ اما علی در رجب سال ۲۴۵ رحلت کرد و بیست سال در سامرا بود. حسن نیز در سال ۲۶۰ در سامرا رحلت کرد و در همان جا دفن شدند و قبرهایشان در آن جا مشهور است و فرزند منتظَرشان در آن جا بارگاه های معروفی دارد.

۶. زرکلی نیز در این باره چنین می نویسد:

محمـد بن حسن العسـکری (الخالص) بن علی الهادی، أبو القاسم، آخر الأئمه الاثنی عشـر عنـد الإمامیه. وهو المعروف عنـدهم بالمهـدی، و صـاحب الزمـان، و المنتظر، و الحجه، و صـاحب السـرداب. ولـد فی سـامراء. و مات أبوه و له من العمر نحو خمس سنین؛ (۲)

محمد بن حسن العسـکری الخالص بن علی الهادی ابوالقاسم، آخرین امامان دوازده گانه در اعتقاد امامیه است و او نزد آنان به مهـدی و صاحب الزمان و منتظر و حجت و صاحب سـرداب معروف است. او در سامرا متولـد شد و حدود پنج سال داشت که پدرش رحلت کرد.

۷. سخن احمد بن حجر هیتمی شافعی در این باره چنین است:

ابومحمـد حسن الخالص به سال ۲۳۲ هجری تولـد یـافت. ... ایشان به جز پسـرش ابو القاسم محمـد الحجه که به هنگام رحلت پدرش تنها پنج سال داشت فرزند دیگری از خود به جای نگذارد. (۳)

۸. شبلنجی ــ از دیگر نویسندگان سنی مذهب ــ نیز می نویسد:

در ذکر مناقب محمد بن حسن الخالص بن علی الهادی ... مادرش ام ولد

۱- معجم البلدان، ج۴، ص۱۲۳.

۲- الاعلام، ج۶، ص ۸۰.

۳- الصواعق المحرقه، ص۲۰۷.

بود که به او نرجس گفته می شد. (۱)

آن چه به عنوان نمونه گذشت، به روشنی بی پایه بودن این ادعا که «به گفته مورخان و نسب شناسان، حسن بن علی فرزندی نداشته» را آشکار کرد.

شبهۀ ۷۷. امامت کودک

اشاره

قفاری در ادامه چنین می نویسد:

* و آن ها بر این عقیده اند که مهدی بعد از مرگ پدرش در حالی که _ طبق اختلافی که در روایاتشان هست _ دو یا سه یا پنج سال داشت، داخل سرداب شد و به رغم طفولیت و پنهان بودنش امام مسلمین شد، در حالی که طبق حکم خداوند

_ که به صراحت در قرآن و سنت و اجماع آمده است _ واجب است که نزدیکان این یتیم بر فرض وجودش حضانتش را بر عهده گیرند و کسی مالش را نگهداری کند تا به سن رشد برسد. و چگونه کسی که در مال و بدنش محجور است می تواند امام همه مسلمین و معصوم باشد و مؤمن بودن دیگران در گرو ایمان به او باشد، چه رسد به این که چنین کسی با وجود طولانی بودن غیبتش معدوم و مفقود باشد و اگر ولیّ زنی غایب شود، حاکم یا ولیّ حاضر او اقدام به تزویج او می کند تا این که به سبب غیبت ولیّ موجودش مصلحت او فوت نشود، با این وجود چگونه می شودمصلحت امت با غیبت این امام (۲)در طول این مدت طولانی فوت شود؟ (۳)

۱- نور الابصار، ص۳۴۲.

۲- ثم إنهم یقولون: إن المهدی دخل السرداب بعد موت أبیه، وعمره سنتان أو ثلاث أو خمس علی اختلاف روایاتهم، وأصبح من ذلک الوقت هو الإمام علی المسلمین رغم طفولته واختفائه، مع أن الواجب فی حکم الله الثابت بنص القرآن والسنه والإجماع أن یکون هذا الیتیم _ علی فرض وجوده _ عند من یستحق حضانته من قرابته، وأن یکون ماله عند من یحفظه حتی یؤنس منه الرشد، فکیف یکون من یستحق الحجر علیه فی بدنه وماله إماماً لجمیع المسلمین معصوماً لا یکون أحد مؤمناً إلا بالإیمان به؟!. «فکیف إذا کان معدوماً أو مفقوداً مع طول هذه الغیبه؟! والمرأه إذا غاب ولیها، زوجها الحاکم أو الولی الحاضر لئلا تضیع مصلحه المرأه بغیبه الولی الموجود، فکیف تضیع مصلحه الأمه مع هذا الإمام المفقود علی طول الدهور».

۳- اصول مذهب الشیعه، ص۲-۱۰۹۱.

نقد و بررسی

پاسخ اول

درباره افترای سرداب، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد. اما در این باره که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کودکی بود که به مقتضای سنش محجوریت داشت و نیازمند حضانت بود و چنین شخصی چگونه می تواند امام مسلمین باشد، باید گفت حضانت به معنای این که کسی متکفل امور شخصی یک نفر شود و به عنوان مثال برای او غذا تهیه کند و به امور بهداشتی او رسیدگی نماید و... هیچ منافاتی با امامت ندارد؛ همچنان که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خادم یا خادمانی داشتند که به امور شخصی آن حضرت همچون تهیه غذا، نظافت و... رسیدگی می کردند. بنابراین از این که کسی عهده دار امور شخصی یک کودک پنج ساله باشد، نمی توان امامت او را زیر سؤال برد.

پاسخ دوم

این سؤال قفاری ریشه در تلقی اشتباه او از مقام امامت دارد. او امامت را منصبی زمینی و دنیوی تصور کرده و پنداشته است آن چنان که پادشاهی می میرد و خودش یا اطرافیان فرزند خردسالش را به جای او می نشانند، امام حسن عسکری علیه السلام نیز رحلت نمودند و فرزندشان توسط آن حضرت یا شیعیان به جای پدر نشانده شدند. اما این تلقی از اساس باطل است و شیعه امامت را منصبی الهی می داند که هیچ کس جز خداوند متعال در انتخاب آن نقشی ندارد و البته روشن است که خداوند، این منصب شامخ را جز به کسی که دارای توانایی کافی برای احراز این مسئولیت بزرگ باشد عطا نمی کند.

بهترین گواه بر مطلب یادشده این است که اندکی پیش از آغاز امامت امام

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، امام جواد علیه السلام ـ امام نهم شیعیان ـ در سن هفت یا هشت سالگی به امامت رسید و با این که کودکی بیش نبود، تمام وظایف امامت را به شایستگی به انجام رساند. آن حضرت در نگاه شیعیان باید معصوم، اعلم اهل زمان، پرهیزگارترین و بافضیلت ترین اهل زمان خود می بود و همین عقیده می توانست دست آویزی مناسب برای دشمنان شیعه باشد تا با گرفتن کوچک ترین خرده از امام جواد علیه السلام، موقعیت والای آن حضرت را نزد شیعیان تضعیف کنند و حتی اصل باور آنان به نظام امامت الهی را به چالش کشند. با این وجود، در حالی که دشمنان اهل بیت ـ که از قضا بر اریکه قدرت نیز سوار بودند ـ برای پیدا کردن نقطه ضعفی از امام جواد علیه السلام انگیزه هایی بسیار قوی داشتند، در تمام کتاب های تاریخی ـ اعم از شیعه و سنی ـ حتی کوچک ترین اشاره ای نسبت به ناتوانی آن حضرت برای انجام مسئولیت های امامت وجود ندارد.

دومین گواه بر این که در رسیدن به مناصب الهی شرط سنی خاصی وجود ندارد و خداوند متعال می تواند جایگاه نبوت و امامت را حتی به خردسالی بدهد و البته این اعطا بدون تردید همراه با شایستگی است، به نبوت رسیدن حضرت عیسی و حضرت یحیی علیهما السلام است. در قرآن کریم در این باره چنین آمده است:

«قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيّاً * قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيّاً» (۱)

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً». (۲)

به گواهی آیات یادشده، این دو پیامبر گرامی با این که کودکی بیش نبودند، بدون این که در مال و بدنشان محجور باشند، به مقام پیامبری رسیدند و حضرت عیسی علیه السلام به عنوان پیامبر اولو العزم، حجت خداوند بر همه انسان ها بود و پیوستن به

۱- سوره مریم، آیه ۲۹ – ۳۰.

۲- سوره مریم، آیه ۱۲.

جرگه مؤمنان جز در سایه ایمان به آنان میسور نبود.

از آیات یادشده به روشنی می توان دریافت که کمیِ سن نمی تواند مانعی برای رسیدن به مناصب الهی باشد؛ همچنان که نمی توان به بهانه آن، شایستگی کسی را برای رسیدن به منصب های الهی انکار کرد. البته آقای قفاری می تواند امامت را منصبی عادی و دنیوی تفسیر کند و به اقتضای آن، هم نصب امام از سوی خداوند را مورد تردید قرار دهد و هم استدلال بر آیات یادشده را نپذیرد؛ اما او باید به این نکته توجه داشته باشد که در آغاز کتاب خود متعهد شده است نقدهایش درون مذهبی باشد و اعتقادات شیعه را بر اساس مقبولات آنان به چالش کشد. بنابراین او در این جا نخواهد توانست از منظر یک سنی ـ که امام را منصوب از سوی غیرخداوند می داند ـ اعتقاد به امامت یک کودک را با این پیش فرض که امام منصوب از طرف خداوند متعال است نفی کند. به تعبیر دیگر، اعتقادات شیعه، یک دستگاه فکری منسجم است که اجزای آن با یکدیگر مرتبط و در هم تنیده اند و همچنان که برای فهم آن باید مجموعه را لحاظ کرد، برای نقد آن نیز توجه به این مطلب ضروری است. بنابر این خاصیت نظام واره بودن نظام فکری شیعه این است که نمی توان یک جزء از آن را به تنهایی و بریده از سایر اجزا در نظر گرفت و نقد کرد؛ بلکه نقد باید با توجه به نقش و موقعیت آن در کل مجموعه باشد.

با این توضیح روشن شد که اگر قفاری اعتقاد به امامت کودک را نقد کرده است، باید از او پرسید آیا نقد او بر فرض پذیرش الهی بودن منصب امامت است یا بر فرض انکار آن؟ اگر بر فرض انکار باشد، اشتباه او این بوده است که یک جزء از یک نظام فکری را بدون توجه به سایر اجزا مورد انتقاد قرار داده است و این شیوه به لحاظ روشی از اساس باطل است. به تعبیر دیگر، اساساً او اعتقاد شیعیان را نقد نکرده است؛ زیرا اگر شیعیان به امامت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در سن کودکی معتقدند، به این دلیل است که آن حضرت را منصوب از طرف خداوند متعال می دانند و با توجه به

آیات پیش گفته، روشن شد که سپرده شدن مناصب الهی به کودک امکان پذیر است و اگر نقد او بر فرض پذیرش الهی بودن منصب امامت است، اشکال او بی جاست؛ زیرا باز با گواهی آیات یادشده، خداوند می تواند یک کودک را حتی به عنوان پیامبر اولو العزم برگزیند.

اما پاسخ این پرسش که چگونه می شود در طول این مدت طولانی مصلحت امت اسلامی فوت شود را شیخ طوسی نزدیک به هزار سال پیش داده و افزوده است:

فرستادن امامی که مبسوط الید باشد و مردم از فیض وجودش بهره مند شوند، لطف الهی است و البته ذات خداوند بلندمرتبه از بخل منزه است. بنابر این اگر انسان ها از مدیریت ظاهری امام معصوم بهره نمی برند، علت آن خداوند متعال نیست؛ بلکه علت اساسی این محرومیت خودشان هستند که زمینه های مناسب برای ظهور او را فراهم نکرده اند. (۱)

آیت الله محمد حسین غروی اصفهانی ـ دیگر فقیه و فیلسوف شیعه ـ درباره آن به این صورت پاسخ داده است:

... اگر ما از این مرتبه (نقش امام در عالم تکوین و ضرورت وجود او به جهت انتظام عالم تکوین)، سخن نگفتیم و گفتیم نصب امام تنها برای تبلیغ احکام است، باز هم غیبت امام با وجوب نصب او بر خداوند منافات ندارد؛ با این توضیح که جعل تکالیف و ارسال پیامبران و نصب حجت ها برای این است که استعدادهایی که می توانند به سعادت همیشگی و شقاوت ابدی برسند به مرحله فعلیت برسند و حقیقت سعادت با روی آوردن به سوی خداوند متعال از طریق انجام مسئولیت های بندگی است و حقیقت شقاوت به روی گرداندن از خداوند از طریق ترک مسئولیت های بندگی است و قوام این دو به اختیار و نشئت گرفتن فعل و ترک از جایگاه قلب است. پس آن چه در این جا لازم است، این است که [از سوی خداوند] چیزی

۱- الغیبه للحجه، ص ۱۱.

قرار داده شود که به امکـان ذاتی و وقوعی امکـان انگیزه منـد کردن و برانگیختن یـا منع کردن و نهی نمودن را داشـته باشـد، اگرچه در عالم خارج به دلیل سوء اختیار برانگیخته شـدن و منع شدن رخ ندهد و فرسـتادن انبیا و نصب امام نیز به همین وزان است؛ زیرا این هـا مقـدمه مثل همین تکلیفنـد. بنابر این حکمشان همین گونه است. پس آن چه لازم است این است که کسـی که یـاد گرفتن تکلیف از او امکان داشـته باشـد مبعوث شود و همچنین کسـی که یاد گرفتن تکلیف از او امکان دارد به عنوان امـام نصب شود، در عین حـال همچنان که سـد کردن باب تعلّم و رسـیدن احکام از سر سوءاختیار، اصل تکلیف را باطل نمی کنـد مشـروط به این که به گونه ای باشد که اگر از آن تفحص کند به آن برسد، نبوت نبی و امامت امام را هم باطل نمی کند و صـرف این که خداونـد علم دارد که مکلف امتثـال تکلیف نمی کنـد یـا این که از پیـامبر یـا امام پیروی نمی نمایـد، موجب لغویت جعـل تکلیف یـا بعثت رسول یـا نصب امام نمی شود؛ چرا که آثار سـعادت و شـقاوت و لوازم آن تابع فعلیت تکلیف و فعلیت بعثت رسول و نصب امامند. پس آگاهی از این که ماده قابلیت سعادت یا شقاوت را دارد باعث بی نیازی از تکلیفی که او را به سـعادت بالفعل یا شقاوت بالفعل برساند نمی شود. آری، گناه بستن راه انتفاع از رسول یا امام تنها برای کسی است که این کار را کرده و برای غیر آن گناهی نیست؛ ولی سخن ما درباره عاصی بودن عموم مردم به دلیل طغیان گری برخی از افراد نیست، بلکه سـخن در این است که نصب امـام و بعثت رسول لغو نیست، با این که قطع [به عـدم انتفاع از آن ها] وجود دارد و بستن راه انتفاع از او مانند تکلیف یا به بستن راه وصول اوست و یا به عدم امتثال از او. (۱)

۱- ... ثم انه لو لم نقـل لهـذه المرتبه وقلنـا بأن نصب الإمام لمجرد تبليغ الاحكام فغيبه الإمام عليه السـلام لا تنافى وجوب نصـبه على الله تعـالى أيضـاً. بيـانه: أن جعـل التكاليف وإرسال الرسل ونصب الحجـج عليهم السـلام لإخراج المواد المستعده للسـعاده الـدائميه والشـقاوه الأبـديه إلى مرحله الفعليه، وحقيقه السـعاده بالإقبـال على الله تعالى بالقيام بوظايف العبوديه، وحقيقه الشـقاوه بالاـعراض عن الله تعـالى بعـدم القيـام بوظـايف العبوديه وهمـا معنيان متقومان بالاختيار وانبعاث الفعل والترك عن مقام القلب، فاللازم فى هذا الباب جعل ما يمكن أن يكون داعياً وباعثاً أو زاجراً وناهياً بالإمكان الذاتى والوقوعى وان لم يحصل الانبعاث أو الانزجار فى الخارج بسوء الاختيار، وكـذا بعث الرسول ونصب الامام أيضاً، حيث إنه مقـدمه لمثل هـذا التكليف فهو أيضا بهـذه المثـابه، فاللاـزم بعث من يمكن تعلم التكاليف منه وكـذا نصب من يكون كـذلك، فسـد باب التعلم ووصول الحكم عاده بسوء الاختيـار كمـا لا يبطل حقيقه التكليف إذا كان بمثابه بحيث لو تفحص عنه لوصل، كـذلك لا يبطل نبوه النبى وإمامه الإمام عليه السـلام، ومجرد علمه تعالى بعدم امتثال المكلف للتكليف أو عدم الانقياد للنبى صلى الله عليه و آله و سلم أو للإمام عليه السلام لا يوجب لغويه الجعل أو البعث أو النصب، وذلك لأن آثار السـعاده والشـقاوه ولوازمها تابعه لفعليه السـعاده والشـقاوه وفعليتهما تابعه لفعليه التكليف وفعليه بعث الرسول ونصب الإمام عليه السـلام، فالعلم بأن الماده قابله للسعاده أو الشقاوه لا توجب الاستغناء عن التكليف المبلغ له إلى السـعاده الفعليه أو الشـقاوه الفعليه. نعم سـد باب الانتفاع بالنبى صـلى الله عليه و آله و سـلم أو بالامام عليه السـلام لاـ يوجب الاـثم إلاـ على من استند إليه ولاـ إثم على من لم يسـتند إليه، والكلاـم ليس فى ترتب الإثم على العموم بطغيان الخصوص بل فى عدم لغويه نصبه وبعثه مع القطع بحسبه مثلاً، وسد باب الانتفاع به كما فى التكليف اما بسد باب وصوله أو بعدم امتثاله، وبقيه الكلام فى علم الكلام. (نهايه الدرايه فى شرح الكفايه، ج۲، ص۳۸۴)

شبههٔ ۷۸. اعتراف شیعه به نبود فرزند برای امام حسن علیه السلام

اشاره

نویسنده در ادامه چنین می نویسد:

* صرف نظر از دیدگاه اهل سنت درباره مهدیِ دوازده امامی ها و غیبت او، کسی که در منابع معتبر آن ها _ که مربوط به این موضوعند _ دقت کند به این نکته قابل اعتنا دست می یابد که این ادعا حتی نزد خود شیعیان مقبول نیفتاد، مگر در قرن های نسبتاً متأخر، آن هم در سایه جدیتی که مبلّغان شیعه در امر ترویج این عقیده از خود نشان دادند، و از سوی دیگر اندیشه بابیت را که در حال آشکار کردن حقیقت ادعای غیبت بود رها کردند. به همین دلیل بزرگ آن ها نعمانی _ که از معاصران غیبت صغراست _ تصریح می کند که همه شیعیان به جز (۱)اندکی درباره

۱- وبغض النظر عن موقف أهل السنه من مهدی الاثنی عشریه وغیبته... فإن المتأمل لنصوص المهدیه والغیبه فی کتب الاثنی عشریه المعتمده، یلاحظ ملاحظه جدیره بالاهتمام وهی أن هذه الدعوی لم تلق قبولاً لدی الشیعه أنفسهم إلا فی العصور المتأخره نسبیاً، وذلک حین جدت الدعایه الشیعیه فی ترویج هذه العقدیه، وألغت فکره البابیه التی انکشف بواسطتها أمر الغیبه، ولذلک فإن شیخهم النعمانی وهو من معاصری الغیبه الصغری یقرر أن جمیع الشیعه فی شک من أمر الغیبه إلا قلیلاً منهم. ذلک أن أمارات الشک واضحه بیّنه لهم، حیث إن الحسن العسکری _ کما یعترفون _ توفی ولم یر له أثر، ولم یعرف له ولد ظاهر فاقتسم أخوه جعفر وأمه ما ظهر من میراثه.

غیبت به تردید افتادند؛ چرا که عوامل شک به صورت آشکاری وجود داشت؛ زیرا به اعتراف خودشان حسن عسکری در حالی که نشانی از او باقی نماند رحلت کرد و فرزند آشکاری از او شناخته نشد. از همین رو برادرش جعفر و مادرش میراث او را تقسیم کردند.

و در کافی ــ صحیح ترین کتاب روایی آن ها ــ و غیر آن از احمد بن عبدالله بن خاقان چنین روایت شده است که: «... چون در سال ۲۶۰ حسن عسکری رحلت کرد سامرا یک صدا ناله زد: "ابن الرضا رحلت کرد". سلطان مأمورانی را فرستاد تا خانه و اتاق ها را تفتیش کنند و همه آن ها را مهر و موم کرد. پس از آن در جست وجوی فرزندش برآمدند و زنانی که به امور زنان آشنا بودند را آوردند. آن ها کنیزان آن حضرت را وارسی کردند و گفتند: یکی از کنیزان باردار است. آن کنیز در اتاقی قرار داده شد و تعدادی از زنان مأمور مراقبت از او شدند. پس از آن شروع به تجهیز آن حضرت کردند... چون از این کار فراغت یافتند، سلطان، ابوعیسی بن متوکل را برای نماز بر آن حضرت فرستاد. چون ابوعیسی نزدیک آن حضرت رسید، صورت آن حضرت را آشکار کرد و به بنی هاشم از علویان و عباسیان و امیران و کاتبان نشان داد... سپس گفت: این حسن بن علی بن محمد الرضاست که بر بستر به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و خادمان و (۱)ثقات امیرالمؤمنین نزدش حضور یافتند... سپس بر او نماز خواند...

۱- قد ورد فی الکافی ــ أصح کتب الحدیث عندهم ــ وغیره عن أحمد بن عبدالله بن خاقان قال:... لما مات الحسن العسکری سنه ستین ومائتین ضجت سر من رأی ضجه واحده مات ابن الرضا، وبعث السلطان إلی داره من یفتشها ویفتش حجرها وختم علی جمیع ما فیها، وطلبوا أثر ولده، وجاءوا بنساء یعرفن الحمل، فدخلن إلی جواریه ینظرن إلیهن فذکر بعضهن أن هناک جاریه بها حمل، فوضعت تلک الجاریه فی حجره ووکل بها بعض النسوه، ثم أخذوا بعد ذلک فی تهیئته... فلما فرغوا من ذلک بعث السلطان إلی أبی عیسی بن المتوکل للصلاه علیه، فلما دنا أبو عیسی منه کشف عن وجهه فعرضه علی بنی هاشم من العلویه والعباسیه والقواد والکتاب... ثم قال: هذا الحسن بن علی بن محمد الرضا، مات حتف أنفه علی فراشه، حضره من حضره من خدم أمیر المؤمنین وثقاته... ثم صلی علیه... وبعد دفنه أخذ السلطان والناس فی طلب ولده وکثر التفتیش فی المنازل والدور، وتوقفوا عن قسمه میراثه، ولم یزل الذین وکلوا بحفظ الجاریه التی وهم علیها الحمل ملازمین لها حتی تبین بطلان الحمل، فلما بطل الحمل عنهن قسم میراثه بین أمه وأخیه جعفر.

پس از تدفین، سلطان و مردم در جست وجوی فرزندش برآمدند و در خانه ها بسیار کنکاش کردند و از تقسیم ارثش دست نگاه داشتند و پیوسته کسانی که از کنیزی که احتمال بارداری او می رفت مراقبت می کردند و ملازم او بودند تا این که روشن شد او باردار نیست. به همین دلیل ارثش میان مادر و برادرش جعفر تقسیم شد.»

همچنان که ملاحظه می شود دوازده امامی ها این روایت را برای استدلال بر بطلان دیدگاه شیعیانی که بر حسن عسکری توقف کرده و وفاتش را انکار کرده بودند آورده اند، ولی از خلال آن بطلان ادعای وجود فرزند هم آشکار می شود؛ زیرا خانواده حسن و نقیب اهل بیت و سلطان به صورت آشکار درباره حقیقت ماجرا تحقیق کردند و این کار به منظور ابطال گمان شیعیان در این باره بود. به همین دلیل قمی و نوبختی و دیگران تصریح کرده اند که شیعه پس از رحلت حسن عسکری به فرقه های متعددی تقسیم شد و اکثر آن ها از اساس منکر وجود فرزند شدند، تا آن جا که برخی از آن ها گفتند ما به هر صورت ممکن از فرزند جست وجو کردیم، ولی او را نیافتیم و اگر بتوان ادعا کرد که حسن فرزندی مخفی داشته درباره هر میت بدون فرزندی می توان چنین ادعا کرد و می توان ادعا کرد پیامبر نیز فرزندی برجای گذاشته که نبی و رسول بوده است؛ زیرا این خبر که حسن بدون فرزند (۱)رحلت کرد، مثل این خبر است

۱- أنت تلاحظ أن الاثنی عشریه ساقوا هذه الروایه للدلاله عن بطلان قول من قال من الشیعه بالوقف علی الحسن العسکری فی إنکار وفاته، ولکن تبین من خلالها بطلان دعوی الولد، لأن أسره الحسن، ونقابه أهل البیت، والسلطان حققوا علنیاً فی حقیقه الأمر وذلک لإبطال ما یزعمه الشیعه فی هذا المجال، ولهذا قرر القمی والنوبختی وغیرهما بأن الشیعه افترقوا ــ بعد وفاه الحسن العسکری ــ إلی فرق عدیده أنکر أکثرها وجود الولد أصلاً حتی قال بعضهم: إنا قد طلبنا الولد بکل وجه فلم نجده، ولو جاز لنا دعوی أن للحسن ولداً خفیاً لجاز مثل هذه الدعوی فی کل میت من غیر خلف، ولجاز أن یقال فی النبی صلی الله علیه و سلم أنه خلف ابناً نبیاً رسولاً، لأن مجیء الخبر بوفاه الحسن بلا عقب کمجیء الخبر بأن النبی صلی الله علیه و سلم لم یخلف ولداً من صلبه، فالولد قد بطل لا محاله.

که پیامبر بدون فرزند رحلت کرد. پس بدون تردید وجود داشتن فرزند باطل است.

به اعتقاد من این واقعیت باعث شد شیوخ شیعه روایاتی را با این مضمون جعل کنند که مخفی بودن حمل ولادت و شک در آن و... را از لوازم منتظَرشان قرار می داد تا این که از آن مرحله ای که نزدیک بود در آن حقیقت ماجرا فاش شود عبور کنند. (۱) (۲)

نقد و بررسی سندی

حکایت مورد نظر قفاری از ضعف سند رنج می برد. (۳) البته بسیاری از مضامین آن را روایات متعددی ثابت می کند؛ مانند تلاش جعفر برای اثبات بدون فرزند بودن امام حسن علیه السلام و تقسیم ارث آن حضرت و... که پیش از این درباره آن گفت و گو شد.

نقد و بررسی محتوایی

درباره این ادعا که مسئله تولد و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از سوی اکثر شیعیان معاصر آن حضرت پذیرفته نشد، پیش از این به تفصیل سخن گفته شد و بر آن این نکته افزودنی است که شیخ مفید ــ که بیش از هزار سال پیش می زیسته ــ پس از اشاره به انشعاباتی که در میان شیعیان پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام رخ

۱- هذا الواقع ــ فی نظری ــ هو الذی حدا بشیوخ الشیعه إلی وضع روایات تجعل من لوزام منتظرهم اختفاء حمله، وولادته، والشک فیه... کمحاوله من شیوخهم لتجاوز هذه المرحله التی کاد أن ینکشف فیها أمر التشیع.

۲- اصول مذهب الشیعه، ص۴- ۱۰۹۲.

۳- الحسین بن محمد الأشعری ومحمد بن یحیی وغیرهما عن أحمد بن عبید الله بن خاقان. (الکافی، ج۱، ص۵۰۳) این روایت به دلیل ضعیف بودن احمد بن عبدالله خاقان ضعیف است (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج۱، ص۳۶۱).

داد، درباره بافت جمعیتی شیعه چنین می گوید:

در زمـان مـا ــ که سـال سـیصد و هفتاد و سه است ــ از این فرقه ها که نام بردیم جز فرقه امامیه اثناعشـریه که قائلنـد به امامت فرزند امام حسن عسـکری علیه السـلام که همنام رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم است و جزم دارند به حیات آن حضـرت و بقای او تا وقتی که قائم شود به سیف، چنان که شرح کردیم پیش از این از قول این طایفه را موجود نیست.

و این فرقه اکثر فرقه های شیعه اند به حسب عدد و دانشمندان و متکلّمان و صالحان و عباد و فقها و اصحاب حدیث و صاحبان علم ادب و شـعرند و ایشان بزرگان طایفه امامیه و رؤسای جماعت خود و در دیانت مورد اعتمادند و به جز ایشان بقیه منقرض شـده انـد، به گونه ای که هیچ کس از این چهارده فرقه ای که ذکر شد احدی را نمی شـناسد که در ظاهر قائل به یکی از این مـذاهب باشـد و بر وصف دیانت باشد به غیر از فرقه اثنی عشـریه و از آن ها اثری نیست جز حکایتی از گذشـتگان و اراجیفی درباره وجود قومی از ایشان که صحت آن به ثبوت نمی رسد. (۱)

بنابراین اندیشه غیبت نه در عصر های متأخر، که از همان آغاز از سوی اکثریت شیعیان مقبولیت یافت.

و بـاز توضـیح داده شـد که آن چه دانشـمندان شـیعه بـدان اعـتراف کرده انـد، این است که «لم یر له خلف و لم یعرف له ولد ظـاهر». این جمله نفی فرزنـد برای امام حسن علیه السـلام نیست، بلکه نفی دیـده شـدن و آشـکار بودن آن حضـرت است و به همین دلیـل است که همین نویسـندگان به فاصـله چنـد سـطر به صـراحت از تولـد امام مهـدی عجل الله تعالی فرجه الشـریف و مسائل مربوط به آن به تفصیل سخن گفته اند.

امـا درباره ماجرایی که از کتاب شـریف کافی و کمال الـدین نقل کرده بود، بایـد گفت برخلاف تصور قفاری، این روایت نه تنها کوچک ترین تعارضی با مسئله تولد و غیبت

۱- الفصول المختاره، ص ۳۲۱.

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ندارد، بلکه کاملاً با آن هماهنگ است؛ زیرا به باور شیعیان امام مهدی در سال ۲۵۵ به صورت مخفیانه متولد شدند و آن حضرت از همان آغاز حیات مبارکشان پیوسته از انظار عموم مردم مخفی بودند و جز خواص، توفیق ملاقات با ایشان را نیافتند؛ چرا که حکومت وقت پیوسته مترصد تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود تا بی درنگ آن حضرت را به قتل رساند. بنابر این طبیعی است که در سال ۲۶۰ _ که حکومت وقت به انگیزه پیدا کردن ایشان، بیت امام حسن را تفتیش کرد _ از آن حضرت اثری نیابد. همچنین در کنیزان امام حسن علیه السلام نیز اثری از بارداری نباشد؛ زیرا در آن هنگام از عمر شریف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پنج سال گذشته بود و روشن است که بطلان بارداری کنیزی که گمان بارداری در او می رفت نیز ضرری به تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف _ که در آن زمان پنج ساله بودند _ نمی زند و اساساً روشن نیست که آقای قفاری میان این ماجرا و باور شیعیان به تولد و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چه تعارضی دیده است؟! و نیز _ چنان که پیش از این به تفصیل گذشت _ گویا منشأ اشتباه قفاری غفلت از این نکته بوده است که ماجرای تفتیش بیت امام حسن علیه السلام و ثابت شدن برائت کنیزان آن حضرت از حمل مربوط به سال ۲۶۰ است، در حالی که تولد امام مهدی در سال ۲۵۵ رخ داده است.

شبهۀ ۷۹. اعتراف اهل بیت به نبود فرزند برای امام حسن علیه السلام

اشاره

قفاری در ادامه چنین می نویسد:

* افزون بر انکار اکثریت شیعه، اهل بیت نیز درباره این امر واکنشی روشن و قاطع از خود نشان دادند که این خود از دلایل آشکار بطلان این ادعاست. در تاریخ طبری در حوادث سال ۳۰۲ چنین آمده است که در زمان مقتدر، مردی ادعا کرد (۱)محمد بن

۱- وعلاوه علی إنكار جل الشيعه لذلک، فإن لأهل البيت موقفاً صريحاً حاسماً فی هذا الأمر. وهو من البراهين الواضحه علی بطلان هذه الدعوی، حيث جاء فی تاريخ الطبری فی حوادث سنه ۳۰۲ه- أن رجلاً_ادعی _ فی زمن الخليفه المقتدر _ أنه محمد بن الحسن بن علی بن موسی بن جعفر، فأمر الخليفه بإحضار مشايخ آل أبی طالب وعلی رأسهم نقيب الطالبيين أحمد بن عبد الصمد المعروف بان طومار.

حسـن بـن علی بـن موسـی بن جعفر است. خلیفه فرمـان داد بزرگـان آل ابی طـالب و در رأس آن هـا نقیب طـالبیین احمـد بن عبدالصمد معروف به ابن طومار را احضار کردند.

ابن طومار گفت: حسن فرزندی نداشـته. و فریاد بنی هاشم از ادعای این مرد بلند شده، گفتند: باید این مرد در میان مردم رسوا شود و به اشـد مجـازات عقوبت گردد. پس او را بر شتری سوار در روز ترویه و عرفه در میان مردم گرداندنـد و پس از آن در سمت مغرب در زندان مصری ها محبوسش کردند. (۱)

این گواهی بنی هـاشم و در رأس آن هـا نقیب طـالبین مهم است؛ چرا که از سوی کسـی انجام گرفته که نقیب علویین است و عنایت ویژه ای به ثبت اسامی موالیـد این خانـدان در دفتر ویژه ای داشـته است، و نیز به دلیل قدمت تاریخ این ماجرا که دوران غیبت صغرا بوده و در آن زمان بسیاری از سران شیعه ادعای بابیت (۲)می کردند. (۳)

نقد و بررسی

پاسخ اول: استناد به منابع اهل سنت برای نقد شیعه

قفاری در این قسمت از اشکال خود به کتاب یک نویسنده سنی مذهب استناد کرده و روشن است که اعترافات اهل سنت نمی تواند دلیلی علیه شیعه باشد و این مطلب اشکال قفاری را از اساس فرو می ریزد و ما را از پاسخ به آن مستغنی می کند.

۱- قـال له ابن طومـار: لم یعقب الحسن. وقـد ضـج بنو هـاشم من دعوی هـذا المـدعی وقـالوا: یجب أن یشـهر هـذا بین النـاس، ویعاقب أشد عقوبه. فحمل علی جمل وشهر یوم الترویه ویوم عرفه، ثم حبس فی حبس المصریین بالجانب الغربی.
۲- هـذه الشـهاده من بنی هـاشم، وعلی رأسـهم نقیب الطـالبیین مهمه لأنهـا من نقیب العلویین الـذی کـان عظیم العنایه بتسـجیل أسـماء موالید هذه الأسـره فی سـجل رسمی، ولقدم فترتها الزمنیه حیث إنها واقع فی زمن الغیبه الصغری التی کثر فیها ادعاء هذا الولد وادعاء بابیته من العدید من الرموز الشیعیه.
۳- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۹۴_ ۱۰۹۵.

پاسخ دوم: نگاه نداشتن جانب امانت

به خوانندگان گرامی توصیه می شود آن چه قفاری به نقل از تاریخ طبری آورده است را به دقت و برای چندبار مطالعه کنند تا به میزان امانت داری او پی ببرند. از آن چه قفاری از طبری نقل کرده است، چنین به ذهن متبادر می شود که وقتی ابن طومار به فرزند نداشتن امام حسن علیه السلام گواهی داد، از آن جا که بنی هاشم با او در این مسئله هم نوا و هم عقیده بودند فریادشان در اعتراض به فرد مدعی بلند شد (۱)به همین دلیل قفاری بلافاصله تصریح می کند که گواهی بنی هاشم به فرزند نداشتن امام حسن علیه السلام مهم است (۲)حال اصل ماجرا را از منبع اصلی که البته قفاری به اشتباه آن را تاریخ طبری خوانده است می خوانیم:

مردی نیکوجامه و خوش بو به درگاه غریب دایی مقتدر وارد شد، در حالی که زرهی به تن و چکمه ای قرمز به پا داشت و شمشیر نوی با کمربندی حمایل خود کرده و سوار بر اسبی بود و همراهش غلامی بود. اذن دخول خواست، اما دربان اجازه نداد و او را راند و بر او سخت گرفت. ولی او پیاده شد و داخل شد و نزد دایی نشست و بدون ذکر لقب امیرالمؤمنین به او سلام کرد. غریب در حالی که از کار او کراهت داشت به او گفت: «خدا تو را عزیز گرداند! سخنت چیست؟» گفت: «من مردی از فرزندان علی بن ابی طالبم و می خواهم خلیفه را نصیحتی کنم و نمی خواهم کس دیگری آن را بشنود و این مطلب آن قدر مهم است که اگر دیر شود، اتفاقی بزرگ رخ خواهد داد.» دایی نزد مقتدر و بانو رفت و ماجرا را برایشان تعریف کرد. او وزیرش علی بن عیسی را فرستاد و دایی مرد را احضار کرد و وزیر و نصر حاجب و دایی هرچه تلاش کردند تا سخن خود را به آن ها بگوید، او نپذیرفت تا این که بر خلیفه وارد شد و شمشیرش را گرفتند و به او نزدیک شد و غلامان و خدمت گزاران

۱- فقال له ابن طومار: لم یعقب الحسن. و قد ضج بنو هاشم من دعوی هذه المدعی.

۲- وهذه الشهاده من بنی هاشم و علی رأسهم نقیب الطالبیین مهمه.

دور شدنـد. و او به مقتـدر چیزی گفت که کسـی متوجه آن نشـد. سپـس مقتـدر دسـتور داد به منزلی که برایش مهیا شده بود برود؛ آن چه پوشیده بود به او برگردانـد و خادمانی را برای خدمت گزاری اش مقرر کرد. مقتدر دسـتور داد ابن طومار نقیب طالبیین و بزرگان خاندان ابوطالب را احضار کنند و سخن آن مرد را بشنوند و از کارش سر درآورند. آن ها بر او وارد شدند، در حـالی که او بر جهاز طبری بلنـدی نشسـته بود و در برابر هیـچ کـدامشان از جای برنخاست. ابن طومار از نسـبش پرسـید. او مـدعی بود محمـد بن حسن بن علی بن موسی بن جعفر الرضاست و از بیابان آمـده است. ابن طومار گفت: «حسن فرزندی از خود به جای نگـذاشت.» و عـده ای می گفتنـد: «به جای گـذاشت» و عـده ای می گفتند: «به جای نگذاشت» و مردم در امر او متحیر بودنـد تـا این که ابن طومار گفت: «این مرد گمان می کنـد از بیابان آمـده، در حالی شمشـیرش تازه ساز و تازه آراسـته شـده اسـت؛ شمشـیرش را به دارالطـاق ببریـد و ببینیـد چه کسـی آن و تیغه اش را سـاخته است.» شمشـیر را به بـاب الطـاق نزد شمشـیرسازان بردند. آن ها آن را شـناختند و مردی را آوردند که آن را از صـیقل دهنده ای خریده بود به او گفته شد: «آن را بـه کـه فروخـتی؟» گفـت: «بـه مردی معروف بـه ابـن ضـبعی که پـدرش از اصـحاب ابن فرات بـود و از جـانب او در حلب، به شکایات رسیدگی می کرد.» پس ضبعی را احضار کرد و آن مدعی و خاندان ابوطالب را جمع کرد و ضبعی اعتراف کرد که آن مـدعی فرزنـد اوست. پس مـدعی مضـطرب شد و به لکنت افتاد و پدرش در مقابل وزیر به گریه افتاد تا این که وزیر بر او رحم کرد و وعـده داد که از عقوبتش چشم بپوشـد و او را به زنـدان افکنَـد یا تبعیدش کند. پس بنی هاشم ضـجه سـر دادند و گفتنـد: «این مرد باید بین مردم گردانده شود و به شدیدترین وجه مجازات گردد.» سپس مدعی به زندان افتاد و در روز ترویه و عرفه از دو سو در شهر گردانده شد و دوباره به زندان افتاد. (۱)

۱- جاء رجل حسن البزه طیب الرائحه إلی باب غریب خال المقتدر وعلیه دراعه وخف أحمر وسـیف جدید بحمائل وهو راکب فرسا ومعه غلام فاسـتأذن للـدخول فمنعه البواب فانتهره وأغلظ علیه ونزل فـدخل ثم قعد إلی جانب الخال وسـلم علیه بغیر الامره فقال له غریب وقد استبشع أمره ما تقول أعزک الله قال أنا رجل من ولد علی بن أبی طالب وعندی نصیحه للخلیفه لا یسعنی أن یسـمعها غیره وهی من المهم الذی إن تأخر وصولی إلیه حدث أمر عظیم فدخل الخال إلی المقتدر والی السیده وأعلمهما بأمره فبعث فی الوزیر علی بن عیسی وأحضر الخال الرجل فأجتهد الوزیر والحاجب نصر والخال أن یعلمهم النصیحه ما هی فأبی حتی أدخل إلی الخلیفه وأخذ سـیفه وأدنی منه وتنحی الغلمان والخدم فأخبر المقتدر بشئ لم یقف علیه أحد ثم أمره بالانصراف إلی منزل أقیم له وخلع علیه مـا یلبسه ووکـل به خـدم یخـدمونه وأمر المقتـدر أن یحضـر ابن طومار نقیب الطالبیین ومشایـخ آل أبی طالب فیسـمعون منه ویفهمون أمره فدخلوا علیه وهو علی برذعه طبریه مرتفعه فما قام إلی واحد منهم فسأله ابن طومار عن نسبته فزعم أنه محمد بن الحسن بن علی بن موسـی بن جعفر الرضا وأنه قدم من البادیه فقال له ابن طومار لم یعقب الحسن وکان قوم یقولون إنه أعقب وقوم قـالوا لم یعقب فبقی النـاس فی حیره من أمره حتی قـال ابن طومار هـذا یزعم أنه قـدم من البادیه وسـیفه جدیـد الحلیه والصـنعه فابعثوا بالسـیف إلی دار الطاق وسـلوا عن صانعه وعن نصله فبعث به إلی أصـحاب السـیوف بباب الطاق فعرفوه وأحضـروا رجلاـ ابتـاعه من صـیقل هناک فقیل له لمن ابتعت هـذا السـیف فقال لرجل یعرف بابن الضـبعی کان أبوه من أصـحاب ابن الفرات وتقلد له المظالم بحلب فأحضر الضبعی الشیخ وجمع بینه وبین هذا المدعی إلی بنی أبی طالب فأقر بأنه ابنه فاضطرب الدعی وتلجج فی قوله فبکی الشیخ بین یدی الوزیر حتی رحمه ووعده بأن یستوهب عقوبته ویحبسه أو ینفیه فضج بنو

هاشم وقالوا يجب أن يشـهر هـذا بين الناس ويعاقب أشد عقوبه ثم حبس الدعی وحمل بعد ذلک علی جمل وشـهر فی الجانبين يوم الترويه ويوم عرفه ثم حبس. (صله تاريخ الطبری، ص۳۴)

بـا مقـایسه این عبـارت بـا آن چه قفاری نقل کرده بود، خواننـدگان عزیز خواهنـد توانست به میزان امانت داری او و پی ببرنـد و حسن یا سوء نیت او را دریابند؛ زیرا او:

اولاً با در کنار هم نهادن دو جمله غیر مرتبط _ «لم یعقب الحسن » و «و قد

ضج بنو هاشم من دعوی هذا الرجل» _ از آن مطلبی برداشت کرده است که با

مقصود اصـلی نویسـنده فرسـنگ ها فاصـله دارد. آن چه بنی هاشم را به ضجه واداشت، اعتقاد به فرزند نداشتن امام حسن علیه السلام نبود، بلکه آشکار شدن ادعای دروغین

مدعی بود و اساساً در این نقل سخنی از گواهی دادن بنی هاشم به فرزند نداشتن

امام حسن علیه السلام وجود ندارد و قفاری به دروغ این مطلب را به بنی هاشم نسبت

داده است.

ثانیاً در عبارت پیش گفته به صراحت از این که باور به فرزند داشتن امام حسن علیه السلام در میان مردم وجود داشته سخن گفته شده و قفاری از آوردن آن خودداری کرده است؛ به گونه ای که مخاطب گمان می کند مسئله فرزند نداشتن امام حسن علیه السلام مسئله ای بوده که همه بر آن اتفاق نظر داشته اند.

ثالثاً عجیب است که قفاری انتظار دارد در این ماجرا نقیب طالبیین به صراحت در مقابل خلیفه وقت به وجود داشتن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تصریح کند؛ خلیفه ای که به اعتقاد شیعه، او و امثالش باعث و بانی غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شده اند. گویا قفاری فراموش کرده است که این ماجرا بر فرض راست بودنش مربوط به دوران غیبت صغرا _ سال۳۰۲ _ است؛ یعنی همان زمانی که حکومت به شدت درصدد جست وجوی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بود و به شیعیان توصیه می شد حتی از به زبان آوردن نام آن حضرت خوداری کنند تا مبادا حکومت حساس شده، برای پیدا کردن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به فعالیت های خود شتاب بیشتری دهد. همچنین مقتدر همان کسی است که به مدت پنج سال نایب سوم را به زندان انداخت. با این حال روشن نیست چگونه قفاری توقع دارد نقیب طالبیین در برابر خلیفه عباسی از تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن بگوید و اساساً برای اثبات این مطلب که نقیب طالبیین در برابر خلیفه عباسی اعتراف کرده که امام حسن علیه السلام فرزند نداشته، لازم نبود آقای قفاری به خود زحمت بدهد و از لابه لای کتاب صله تاریخ الطبری شاهد آورد؛ زیرا ما خود اعتراف می کنیم نه تنها نقیب طالبیین، بلکه تمام شیعیان آگاه _ از کوچک و بزرگ گرفته تا مرد وزن _ هیچ یک در مقابل خلیفه عباسی درباره وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کلمه ای به زبان نمی آوردند. بنابر این نه قفاری در نقل ماجرا امانت داری کرده است و نه بنی هاشم به فرزند نداشتن امام حسن عسکری علیه السلام اعتراف کردند، و نه ماجرا بر فرض صحتش به نفع قفاری چیزی را ثابت می کند.

شبهۀ ۸۰. انکار وجود فرزند امام حسن علیه السلام توسط جعفر

اشاره

نویسنده در ادامه مدعی شده است:

* افزون بر گـواهی نقیب طـالبیین و بنی هـاشم، نزدیـک ترین افراد به حسن عسـکری یعنی برادرش جعفر نیز تأکیـد داشت که برادرش بدون داشتن فرزند از دنیا رفته (۱)است.

و شیعیان به این مسـئله اعتراف دارند و نقل می کنند که جعفر کنیزان و همسـران برادرش را حبس کرد و برایش ثابت شد که هیچ کدام باردار نیسـتند و او کسی که چنین ادعایی داشت را تقبیح می کرد و این مسئله را به دولت اسلامی نیز گزارش کرد. بـا این وجود طوسـی می گویـد: «انکـار جعفر شـبهه ای نیست که برای دانش پژوهی قابـل اعتنـا باشـد؛ چرا که همگـان بر این باورند که جعفر همچون انبیا معصوم نبود تا به دلیل عصمتش انکار حق و ادعای باطل از او ممتنع باشد. پس انجام کار ناروا از او ممتنع نیست.» (۲)

پس طوسـی انکـار جعفر را به دلیـل معصوم نبودنش نمی پـذیرد، ولی طوسـی و دیگر دوازده امامی ها ادعای عثمان بن سـعید درباره وجود فرزند و ادعای بابیت او را می پذیرند، با این که عثمان نیز معصوم نیست؛ آیا این تناقض به شمار نمی آید؟ (۳)

چگونه جعفر با این که برادر حسن عسکری و از سلاله اهل بیت و بزرگ خاندان پس

۱- وعلاوه علی شـهاده نقیب الطالبیین وبنی هاشم، فإن أقرب الناس إلی الحسن العسـکری وهو أخوه جعفر یؤکد أن أخاه مات ولا نسل له ولا عقب.

۲- والشیعه یعترفون بذلک، بل ینقلون أنه حبس جواری أخیه وحلائله حتی ثبت له براءتهن من الحمل، وأنه شنع علی من ادعی ذلک وأبلغ دوله الخلافه الإسلامیه بتآمره، ولکن الطوسی یقول: إن هذا الإنکار من جعفر «لیس بشبهه یعتمد علی مثلها أحد من المحصلین لاتفاق الکل علی أن جعفراً لم یکن له عصمه کعصمه الأنبیاء فیمتنع علیه لذلک إنکار حق ودعوی باطل، والغلط غیر ممتنع منه».

۳- الطوسـی لا یقبل الإنکار من جعفر، لأنه غیر معصوم، ولکن الطوسـی ومعه طائفه الاثنی عشریه یقبلون دعوی عثمان بن سعید فی إثبات الولد ودعوی بابیته وهو غیر معصوم، ألیس هذا تناقضاً؟!

از وفات حسن است تکـذیب می شود، و مردی بیگانه از اهل بیت که در ادعایش مورد اتهام است و به نام بابیت می خواهد به مال و مقام برسد تصدیق می گردد؟ آیا در سخن کسی که این چنین است تردید وجود ندارد و گواهی اش رد نمی شود؟ (۱)

و به دلیل موضـعی که جعفر در برابر ادعای وجود فرزند از سوی محافل شیعی گرفت، در تنگنا قرار گرفت و تا جایی که او را جعفر کـذاب نامیدنـد و روایـاتی جعـل کردنـد و به اهل بیت نسـبت دادنـد که طبق آن ها اهل بیت از غیب خبر داده و رفتار جعفر را پیش گویی کرده بودند. پس به سـجاد چنین نسبت دادند که او گفته است: «گویا جعفر کذاب را می بینم که ستمگر زمان خود را برای تفتیش از ولیّ خـدا که در پناه خداوند غایب شده وادار کرده است؛ زیرا او از ولادتش آگاهی ندارد و اگر به او دست یابد بر کشتنش حریص است و در ارث برادرش چشم طمع دوخته تا آن را بدون استحقاق به چنگ آورد.» (۲)

چنـان که ملاـحظه می شود در این روایت جعفر را متهم می کننـد که به طمع میراث، ولادت را انکار کرد و این یادآور همان مثل معروف است که مرض خودش را به من انـداخت و رفت ؛ زیرا ــ همچنان که گذشت ــ سازندگان این روایات خودشان کسانی هستند که به طمع اموال ادعای وجود فرزند و بابیت او را کردند. (۳)همچنین صدر و

۱- یف یکذب جعفر وهو أخو الحسن العسکری ومن سـلاله أهل البیت، وعمید الأسـره بعد وفاه الحسن، ویصدق رجل أجنبی عن أهـل البیت، وهو متهم فی دعواه، لأـنه یجر المصـلحه لنفسه من المـال والجاه باسم البابیه، ومن هـذا شأنه ألا یشک فی قوله وترد شهادته؟!

۲- لموقف جعفر المتمیز ضـد محاولات الرموز الشـیعیه اختراع ولد لأخیه، ضاق الشـیعه ذرعاً بأمره، حتی لقبوه «بجعفر الکذاب» ووضـعوا روایات نسبوها لأوائل أهل البیت تتنبأ بالغیب فتتحـدث بما سـیقع من جعفر، وتنـدد به. فنسـبوا للسـجاد أنه قال: «کأنی بجعفر الکـذاب قـد حمل طاغیه زمانه، علی تفتیش أمر ولی الله المغیب فی حفظ الله جهلاً منه بولادته، وحرصاً علی قتله إن ظفر به طمعاً فی میراث أبیه حتی یأخذه بغیر حقه».

۳- لاحـظ فی هـذه الروایه أنهم اتهموا جعفراً بأنه أنکر ولادته طمعاً فی المیراث، علی حـد المثل القائل: رمتنی بـدائها وانسلت، ذلـک أن صـانعی هـذه الروایـات هم الـذین ادعوا الولـد وقـالوا ببـابیته حرصاً علی الأموال ــ کما سـلف ــ کـذلک فإن الروایه تتناقض حینما تقول بأن جعفراً یجهل ولادته، ثم تقول بأنه یحرص علی قتله، فإذا کان یجهل أنه ولـد له ولد فکیف یحرص علی قتل مجهول وجوده؟! ثم انظر کیف یدافعون عن عثمان بن سعید، ویتهمون جعفراً وهم یدعون التشیع للآل.

ذیل این روایت با هم تناقض دارد؛ زیرا در عین حال که می گوید: جعفر از فرزند آگاهی نداشت، در ادامه می افزاید: او بر کشتن فرزند حریص بود. پس اگر از وجود فرزند اطلاع نداشت، چگونه بر کشتن او حریص بود؟ پس ببین که آن ها چگونه از عثمان بن سعید دفاع می کنند و به جعفر تهمت می زنند و با این وجود مدعی اند که شیعه آل البیت هستند!

و جعفر تنها کسی از خاندان رضا نیست که این ادعا را انکار می کند؛ بلکه

از روایات شیعه روشن می شود که این انکار از ناحیه بیت آن فرزندِ پنداری

و عموزادگانش هم بوده است. بر این نکته، این جریان که در کتاب های شیعه

آمده دلالت دارد که از اسحاق بن یعقوب روایت شده است که: «از محمد

بن عثمان عمری خواستم کتابی را که در آن برخی از سؤال های مشکلم را نوشته

بودم به دست حضرت برساند. پس توقیعی از سوی سرورمان صاحب الزمان

به این مضمون صادر شد که: اما آن چه تو ــ که خداوند راهنمایی ات کند ــ

درباره انکار ما توسط اهل بیتمان و عموزادگانمان پرسیده بودی، پس بدان که بین خداوند بلندمرتبه و هیچ کس خویشاوندی نیست و هر کس مرا انکار کند از من نیست و راهش راه فرزند نوح است؛ اما جریان عمویم جعفر و فرزندانش جریان برادران یوسف است... .» (۱)

۱- لیس جعفر هو وحده من أسره الرضا الذی ینکر هذه الدعوی. بل یظهر من روایات الشیعه أن الإنکار کان من بیت الولد المزعوم ومن بنی عمه، یدل علی ذلک ما جاء فی کتب الشیعه «عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری أن یوصل لی کتاباً قد سألت فیه مسائل أشکلت علی، فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان صلی الله علیه: أما ما سألت عنه أرشدک الله من أمر المنکرین لی من أهل بیتنا وبنی عمنا. فاعلم أنه لیس بین الله عز وجل وبین أحد قرابه، ومن أنکرنی فلیس منی وسبیله سبیل ابن نوح، وأما سبیل عمی جعفر وولده فسبیل أخوه یوسف...».

این روایت بر این نکته دلالت دارد که انکار وجود فرزند از جانب اهل بیت و عموزاده ها بوده و ادعای وجود فرزند از خارج بوده... با این وجود کدام سزاوار تصدیقند؟ آیا شریف ترین اهل بیت تکذیب می شود و روغن فروشی که شأنی در دین و دانش و نسب و مقام و ریشه ندارد تصدیق می گردد؟ (۱)

گاهی گفته می شود خاندان و عموهای او درصدد مستور کردنش بوده اند تا جانش محفوظ بماند، ولی توقیعی که از منتظَرِ پنداری صادر شده، بر این مطلب دلالت دارد که انکار آن ها واقعی بوده است؛ چرا که آن ها را همچون پسر نوح کافر خوانده است؛ زیرا میان خداوند و هیچ کس قرابتی نیست. افزون بر این که مذهب آن ها بر این استوار است که قرابت امامانشان با پیامبر به آنان این منزلت را داده است. (۲)

همچنین حمله آن ها به جعفر و دادن لقب کذّاب به او و متهم کردن او به هر عیب و منقصتی بر این دلالت دارد که انکار جعفر واقعی بوده است. به همین دلیل مدعیان وجود فرزند، روایاتی که به جعفر و اهل بیت منتظَر و عموزادگانش می تازد را جعل کردند و از انکار آن ها نفرت دارند و کینه هایشان را بر آن ها فرو می ریزند. این موضع آن ها در آن زمان تأثیر خود را گذاشت؛ زیرا همچنان که بزرگشان ــ نعمانی و دیگران ــ گواهی داده اند، همه شیعیان به جز اندکی در این ادعا تردید (۳)کردند. (۴)

۱- یدل هذا علی أن إنکار وجود الولد صدر من أهل بیته وعمومته، والدعوی جاءت من الخارج... فأیهما أقرب للتصدیق؛ أیکذب أشراف أهل البیت، ویصدق سمان لا یعرف له شأن فی دین ولا علم ولا نسب ولا مقام ولا أصل؟!

۲- قد یقال بأن أهل بیته وعمومته یتسترون علیه صیانه له، لکن التوقیع الصادر عن المنتظر المزعوم یدل علی أن الإنکار حقیقی لأنه یحکم علیهم بأنهم کابن نوح فی الکفر، إذ لیس بین الله وبین أحد قرابه، مع أن مذهبهم قائم علی أن قرابه أئمتهم من الرسول صلی الله علیه و آله و سلم هی التی خولتهم تلک المکانه...

۳- ذلک حملتهم علی جعفر ووصفه «بالکذاب» ورمیه بکل عیب ونقیصه یدل علی أن الإنکار من أسره الحسن حقیقی، ولذلک صنع أصحاب هذه الدعوه تلک الروایات التی تهاجم جعفراً، وأهل بیت المنتظر وبنی عمه وتندد بإنکارهم وتفیض بالحقد علیهم. وقد کان لموقفهم أثره فی ذلک الوقت، حیث شک جمیع الشیعه فی هذه الدعوی إلا القلیل، کما شهد بذلک شیخهم النعمانی وغیره.

۴- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۹۵.

نقد و بررسی سندی

روایات متعددی بر تکذیب وجود امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از سوی جعفر دلالت دارند که پیش از این درباره آن گفت و گو شد.

نقد و بررسی محتوایی

اشاره

سخنان قفاری را در چند محور می توان خلاصه کرد:

۱. این که چرا سخن عثمان بن سعید بر جعفر ترجیح داده شد؛

۲. روایاتی که جعفر را مذمت کرده اند جعلی هستند؛

۳. شیعه حرمت اهل بیت را شکسته است.

پاسخ شبهه اول

پاسخ این پرسش که چگونه می توان سخن جعفر را به دلیل غیرمعصوم بودنش نپذیرفت، اما سخن عثمان بن سعید را با این که او نیز معصوم نبود را می توان قبول کرد در بخش های گذشته بیان شد و توضیح داده شد که اساساً جریان غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از جمله آموزه هایی بود که ده ها سال پیش از تولد آن حضرت صدها روایت درباره اش وجود داشت و ده ها کتاب با عنوان «الغیبه» درباره آن نگاشته شده بود. اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام نیز تا پیش از شهادت آن حضرت، بر تولد و غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اتفاق نظر داشتند و عثمان نیز شخصیت ناشناخته ای نبود که به یک باره ادعای نیابت کند؛ بلکه او سال های متمادی توفیق خدمت گزاری به آستان مقدس امام هادی و امام عسکری علیهما السلام را داشت و در میان شیعه به عظمت شناخته می شد و در راست گویی و امانت داری اش تردیدی وجود نداشت. به همین دلیل در زمانی که عهده دار مقام نیابت بود، هیچ کس با او به مخاصمه برنخاست. بنابر این روشن است که با این اوصاف، مقبولیت اندیشه غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از

سنخ ترجیح سخن یک نفر بر سخن شخص دیگر نیست، بلکه در یک سو مجموعه ای از روایات و گزارش ها و شواهد و قراین وجود دارد و در طرف مقابل، ادعای یک نفر که عالی ترین دفاعی که از او می توان کرد ــ همچنان که قفاری چنین کرده ــ انتساب او به خاندان اهل بیت است و اهل نظر نیک می دانند که بر اساس ضوابط اسلامی، صرف انتساب فامیلی به خاندان وحی چیزی را ثابت نمی کند؛ به ویژه این که سخن او مخالف صدها روایت و گزارش و شواهد و قراین باشد و آن چه در بخش های پیشین گذشت، برای خوانندهٔ بصیر کافی است.

پاسخ شبهه دوم

۱. قفاری روایاتی که در نکوهش جعفر وارد شده است را ساخته و پرداخته عالمان شیعه دانسته و البته بر این ادعای بزرگ خود حتی کوچک ترین دلیلی اقامه نکرده است. خوانندگان بصیر می دانند که اتهام جعل و تزویر، معونه چندانی نمی برد و راحت ترین ابزاری است که برای خراب کردن طرف مقابل می توان به کار گرفت؛ اما مشکل به کارگیری این ابزار، این است که همچون شمشیری دو لبه، گاه دست خود انسان را نیز می برد؛ چرا که اگر بتوان به همین راحتی و بدون کوچک ترین دلیلی این همه روایت را ساختگی خواند و عالمان شیعه را جعّالان حدیث معرفی کرد و از توطئه و تبانی پشت پرده آن ها داستان سرایی نمود، همه این اتهامات را به عالمان اهل سنت نیز می توان نسبت داد و آقای قفاری نیک می داند که بیرون آمدن از این چاه ویلی که خود کنده است، داستان همان سنگی خواهد شد که یک دیوانه در چاهی می اندازد و صد عاقل از بیرون آوردنش ناتوانند. بنابر این اولین مشکل این بخش از سخنان قفاری این است که بر مدعای بزرگ خود کوچک ترین دلیلی اقامه نکرده است.

۲. پاسخ دوم ادعای قفاری این است که اساساً این ادعای او ریشه در ادعاهای پیشینش ــ یعنی مجعول بودن نهاد وکالت ــ دارد؛ بدین معنا که وقتی او مدعی است

عـده ای شـیاد به طمع ثروت مدعی وجود فرزند شدند و ادعای نیابت کردند، طبیعی است که روایات مربوط به جعفر را دروغ و جعلی بخواند. البته پیش از این، قراین و شواهدی که اثبات کننده صحت ادعای نواب بود به تفصیل بیان شد و با این وجود، راهی جز پـذیرش روایـات نکـوهش جعفر وجود نخواهـد داشت. به تعـبیر دیگر، اگر قفـاری بخواهـد اثبـات کنـد که روایـات نکوهش جعفر جعلی هستند، باید تمام دلایل و قراینی که بر تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دلالت داشتند و نیز تمامی قراینی که بر صـحت ادعای نواب دلالت می کردند را یک به یک نقد و رد کند و تنها در این صورت خواهد توانسـت ادعای مجعول بودن روایات نکوهش جعفر را اثبات نمایـد. البته این مطلبی است که قفاری نه آن را اثبات کرده و نه می تواند اثبات کند.

پاسخ شبهه سوم

سومین مطلبی که در سـخنان او به شـکلی برجسـته مطرح شـده است، تأکیـد و اصـرار بیش از انـدازه اش بر مسـئله پیونـد های خانوادگی و فامیلی است؛ این که جعفر از اهل بیت است و شـیعیان با کـذاب خوانـدن او حرمت اهل بیت را شکسـته اند و... . افزون بر این که این طرز تفکر قفاری ریشه در عقاید جاهلی او دارد که قرآن بیش از

۱۴۰۰ سال پیش بر آن خط بطلان کشید و با لعن ابولهب ــ عموی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ــ (۱) نشان داد کـه گـاه نزدیـک تریـن افراد بـه مردان الهی، دورترین افراد از آن هـا هسـتند و گـاه نـدای حجت هـای خداونـد از هزاران فرسـنگ دورتر در گوش های انسان های پاک سیرت می نشیند؛ اما همین ندا کمترین موجی در سامعه نزدیک ترین نزدیکان ایجاد نمی کند. (۲) بنابر این برای تشخیص حق و باطل نمی توان به پیوندهای

۱- (تَبَّتْ یَدَا أَبِی لَهَبٍ وَ تَبَّ(. (سوره مسد، آیهٔ ۱)

۲- برداران یوسف علیه السـلام از دیگر نمونه هـای قرآنی مطلب پیش گفته انـد که با وجود پیونـد نزدیکی که با برادرشان ــ یوسف پیـامبر علیه السـلام ــ داشـتند، بـا او به صورتی ناشایست رفتار کردنـد و با این وجود که خود می دانسـتند یوسف علیه السلام زنده است پدر را ــ که پیوسته چشم انتظار آمدن یوسف بود ــ ملامت می کردند.

قومی و قبیله ای اعتماد کرد و اساساً حق و باطل را نمی توان با افراد شناخت؛ بلکه این افرادند که میزان راستی و درستی شان با نسبتی که با حق دارند روشن می شود. افزون بر آن چه گفته شد، باید گفت قفاری که این چنین سینه چاک اهل بیت شده و از مخالفت شیعه با جعفر برآشفته گردیده، گویا فراموش کرده است امام حسن عسکری علیه السلام که به صورت مکرر از تولد و غیبت فرزندشان سخن گفته بودند و حضرت حکیمه که شاهد تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بودند، نیز از اهل بیت پیامبر گرامی اسلام هستند و اگر سخن اهل بیت بر دیگران ترجیح داشته باشد، سخن پدر و نیز عمه_ که به لحاظ زن بودنش از مسئله بارداری و تولد آگاه تر است _ بر سخن دیگران ترجیح دارد. بنابر این حتی طبق معیاری که قفاری ارائه کرده است، ادعای تولد فرزند دلایل استوارتری دارد.

بر آن چه گفته شد باید این نکته را افزود که اساساً قفاری و همفکرانش که این چنین از بی احترامی شیعه به جعفر به فریاد آمده اند و خود را سینه چاک و دلدادهٔ اهل بیت علیهم السلام نشان می دهند، ذره ای به خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ارادت ندارند و تظاهر آن ها به این مطلب دلیلی جز این ندارد که جعفر در برابر شیعیان موضع گرفت و نغمه مخالفت سر داد.

آن چه مطلب پیش گفته را تأیید می کند، این است که بخاری و مسلم

_ نویسندگان صحیح ترین کتاب های روایی اهل سنت _ از امام حسن مجتبی علیه السلام

_ سبط پیامبر گرامی اسلام و ریحانه آن حضرت _ و امام موسی کاظم و امام علی بن موسی الرضا و امام جواد و امام هادی و امام حسن عسکری علیهم السلام _ که به اعتراف شیعه و اهل سنت از عالمان و فرهیختگان خاندان پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بودند _ حتی یک روایت نقل نکرده اند. همچنین بخاری از نقل حتی یک حدیث از صادق آل محمد_ که صیت علمش جهان را فرا گرفته بود _ خودداری کرده است؛ با این وجود آیا می توان از ارادت به خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم دم زد و بر مخالفت شیعه با جعفر

اشک ماتم ریخت؟!

نکته دیگری که قفاری از آن غفلت کرده، این است که او گمان کرده

دلیل مخالفت شیعه با جعفر، اتهام او به داشتن انگیزه های مادی است؛ در حالی که اگر شیعیان به ادعای جعفر وقعی ننهادند، اتهام فساد مالی او نبود، بلکه به این

دلیل بود که شیعیان ده ها دلیل بر تولد امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف داشتند و پیشوایان معصوم علیهم السلام در صدها روایت از تولد و پنهان زیستی آن حضرت سخن گفته بودند

و امام حسن علیه السلام مکرر در این باره سخن گفته بودند و به بسیاری از اصحاب

مورد اطمینانشان فرزند دلبند خود را نشان داده یا آنان را مطلع کرده بودند و ادعای جعفر با همه این قراین و شواهد در تعارض بود. بنابر این نمی توان گفت اگر سخن جعفر به دلیل اتهام به طمع در اموال باطل باشد، ادعای نواب نیز به همین دلیل باطل است.

خبط های دیگر قفاری

خبط اول

اشکالی که قفاری به روایت امام سجاد علیه السلام گرفته از یک عرب زبان بسیار عجیب و مایه تأسف است که قفاری حتی از قواعد زبان مادری اش نیز آگاهی ندارد؛ زیرا در این روایت آمده است: «جهلاً منه بولادته و حرصاً علی قتله ان ظفر به». در این روایت «حرصاً علی قتله» به صورت مشروط آمده و مقید به «ان ظفر به» شده است و قتل در صورت دست پیدا کردن با جهل به وجود سازگار است، همچنان که می توان گفت «من از این که کسی در این خانه باشد اطلاعی ندارم، اما اگر کسی را در آن جا یافتم او را اکرام می کنم.» به تعبیر دیگر، آن چه با حرص بر قتل تعارض دارد، یقین به عدم ولادت است، در حالی که طبق این روایت، جعفر از ولادت آگاهی نداشت، نه این که نسبت به آن یقین داشته باشد.

خبط دوم

قفاری درپایان این قسمت، از جعفر و فرزندانش با عنوان اشراف اهل البیت یاد کرده و از عثمان بن سعید با عنوان روغن فروشی که جایگاه و اصل و نسبی ندارد! او سؤال کرده است چگونه می توان سخن اشراف اهل بیت را بر یک روغن فروش بی اصل و نسب ترجیح داد؟

این سخنان صرف نظر از دروغ بودنش (۱) از این نظر مایه تأسف عمیق آدمی می شود که چگونه یک دانشمند مسلمان هنوز از الفبای آیین مقدس اسلام بی اطلاع است؟! این مطلب که در اسلام، شرافت به اصل و نسب آدمی نیست و تنها تقوای الهی است که انسان را در جایگاهی برتر از دیگران می نشاند، از ابتدایی ترین آموزه های دین اسلام است و به همین دلیل بلال ــ برده سیاه حبشی ــ به وسیله اسلام به چنان عزت و عظمتی نایل می شود که ابوسفیان ها و و ابولهب ها و دیگر اشراف زادگان عرب اصیل قریشی به گرد پایش هم نمی رسند و معلوم نیست قفاری در چه فضایی رشد کرده و چگونه تربیت شده و چه تفکرات و اعتقاداتی بر وجود او حکم می راند که هنوز نتوانسته است به این آموزه های زیبا و دلنشین ایمان واقعی بیاورد!

خبط سوم

قفاری در ادامه از ترجیح سخن صحابی خاص امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام بر ادعای جعفر برآشفته است. او باید پاسخ دهد چرا اسلاف او از ترجیح سخن خلیفه اول بر سخن اشرف اهل بیت، پاره تن پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و تنها یادگار آن حضرت، حضرت زهرا علیها السلام برنیاشفتند؟ طبق آن چه در منابع اهل سنت

۱- چرا که در هیچ یک از کتاب های شیعه و اهل سنت حتی کوچک ترین کلمه ای در مدح و بزرگداشت جعفر وجود ندارد و از سوی دیگر، در منابع شیعه روایات متعددی در وصف عثمان بن سعید و عظمت مقام او وارد شده است. بنابر این نه جعفر اشرف اهل بیت است و نه عثمان بن سعید مردی است که شأنی در علم و دین ندارد.

آمده است، هنگامی که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمودند، حضرت فاطمه علیها السلام به عنوان تنها یادگار آن حضرت از ابوبکر تقاضا کرد فدک را ــ که میراث به جای مانده از پدر بزرگوارشان بود ــ به ایشان برگرداند؛ اما خلیفه با این استدلال که از پیامبر اسلام شنیدم: «لا نورث ما ترکنا صدقه»، از دادن فدک امتناع ورزید و آن حضرت به همین دلیل تا آخر عمر با ابوبکر سخن نگفت. (۱) نویسندگان سنی مذهب نیز تقاضای حضرت فاطمه علیها السلام برای بازپس گیری فدک را این گونه توجیه کرده اند که ایشان از روایت مورد نظر ابوبکر آگاهی نداشته است. (۲)

حال با مقایسه این ماجرا با ماجرای جعفر به نکات جالبی می توان دست یافت. در این ماجرا دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اشرف اهل بیت علیهم السلام ادعای ارث دارد و در مقابل، یکی از صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این ادعا را بی مورد می داند و استدلال او این است که من از پدرت چیزی شنیده ام که تو نشنیده ای (انا لا ـ نورث ما ترکنا صدقه)! و هیچ کس زبان به اعتراض نمی گشاید که این کار، تکذیب اشرف اهل بیت و تنها یادگار پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است. در ماجرای نزاع جعفر با عثمان بن سعید نیز جعفر ــ یکی از اهل بیت ــ مدعی می شود امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته و عثمان بن سعید ــ یکی از صحابه ویژه آن حضرت ــ این ادعا را بی مورد دانسته و می گوید: «من از برادرت امام حسن علیه السلام شنیدم که فرزندی دارد، حتی او را دیدم.» صدها روایت و قرینه نیز وجود فرزند را تأیید می کنند. حال چرا ترجیح سخن عثمان بن سعید بر سخن جعفر تکذیب اشراف اهل بیت علیهم السلام و بی حرمتی به خاندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم قلمداد می شود، اما ترجیح ادعای ابوبکر بر سخن حضرت فاطمه علیها السلام که با غضبناک شدن بر خلیفه اول و خودداری از سخن گفتن با او ادعایش را بی اساس و روایتش را جعلی خواندند، بی حرمتی به اهل بیت علیهم السلام و تکذیب اشراف خاندان پیامبر گرامی

۱- صحیح البخاری، ج۸، ص۳.

۲- عمده القاری، ج۱۵، ص۱۹.

اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیست؟منصفان در این باره خود قضاوت خواهند کرد!

خبط چهارم

ادعای مضحک دیگری که قفاری از سر ناچاری آن را در پاورقی آورده است، وجود اسماء یهودی در روایات مربوط به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است. گویا قفاری می خواهد آن را دلیلی بر پیوند شیعه و یهود به شمار آورد. البته اگر قفاری به لوازم سخن خود ملتزم باشد، اسلاف او بیش از شیعیان در معرض این اتهام قرار خواهند داشت؛ زیرا در منابع دست اول اهل سنت از این دست از اسامی فراوان وجود دارد؛ شخصیت هایی با نام هایی چون سلیمان بن داود، موسی بن عمران، یوسف بن یعقوب و... (۱) که از محدثان اهل سنت بوده اند و بسیاری از روایات اهل سنت از زبان آنان نقل شده است.

شبههٔ ۸۱. انکار وجود فرزند از سوی پدر

اشاره

قفاری این بخش از کتاب خود را این گونه پایان می دهد:

* افزون بر تمام آن چه گذشت، خود حسن عسکری _ که این فرزند به او نسبت داده می شود _ این مطلب را انکار کرد؛ زیرا _ همچنان که کلینی در کافی و ابن بابویه در اکمال الدین و دیگران روایت کرده اند _ در بیماری منجر به وفاتش به مادرش وصیت کرد و تصدی امور اوقاف و صدقات را به او سپرد و بزرگان دولت و قضات را بر آن شاهد گرفت، در حالی که اگر او فرزندی داشت که (۲)امام مسلمین و دارای چنین

۱- صحیح البخاری، ج۲، ص۳۲ و ۱۴۸، ج۳، ص۱۵۴، ۱۸۸، ۲۰۳، ج۵، ص۷؛ صحیح مسلم، ج۱، ص۸۳، ج۴، ص۶۸ و ۱۴۴.

۲- وعلاوه علی ذلک کله فإن الحسن العسکری نفسه المنسوب له هذا الولد قد نفی ذلک وأنکره حیث أسند وصیته فی مرضه الذی توفی فیه إلی والدته، وأوکل لها النظر فی أوقافه وصدقاته وأشهد علی ذلک وجوه الدوله وشهود القضاء، کما یروی ذلک الکلینی فی الکافی، وابن بابویه فی إکمال الدین وغیرهما، ولو کان له ولد هو إمام المسلمین، یحمل تلک الأوصاف الکامله والخارقه لما وسعه إلا توکیله، فمن هو وکیل ورئیس علی الأمه، ومن هو أمان للکون والناس لا یعجزه مع غیبته أن یقوم بأعباء النظر علی أوقاف أبیه وصدقاته... فلمّا لم یفعل دل علی أنه لا ولد له أصلاً.

اوصـاف کامل و خارق العاده ای بود، نمی توانست جز او را وکیل خود نمایـد. پس کسـی که خود وکیل و رئیس امت و مایه امنیت هستی و مردم است، بـا وجود غیبتش از تصـدی امور اوقاف و صـدقات پـدرش ناتوان نیست؛ و چون چنین نکرد، معلوم می شود که اصلاً فرزندی نداشته است.

و بـا وجود این گواهی عملی، جـایی برای این سـخن طوسـی: «حسن این کار را به هـدف پنهان نگاه داشـتن تولـد فرزنـدش و مخفی کردن او از سـلطان وقت انجام داد» باقی نمی ماند؛ چرا که این سـخنی بدون دلیل است. بنابر این بطلان وجود داشتن او و آثاری که بر آن مترتب است آشکار می شود. (۱)

این گواهی اهل سـنت و بیشتر فرقه های شیعه و نقیب خاندان ابوطالب و خانواده آل بوطالب و برادرش جعفر و حسن عسکری است و تمام این گواهی ها و شواهـد، ادعای وجود فرزند را نفی می کند و ادعای بابیت و ملاقات اجانبی که دورند را رد می نمایـد، چه رسـد به این که چنین شخصـیتی بر فرض این که وجود داشـته باشـد زنده ماندنش در طول صدها سال بعید است و اگر خداونـدبه سـبب نیاز مردم، عمر کسـی را طولانی می کرد، عمر پیامبرش را طولانی می نمود، همچنان که ابوالحسن رضـا گفته است. و در طول این مدت، کسی از مکان و محل اقامتش اطلاعی ندارد (۲)و هیچ

۱- لیس ینال من هذه الشـهاده العملیه للحسن العسکری قول الطوسی: إن الحسن فعل ذلک قصدًا إلی إخفاء ولاده ابنه وسترًا له عن سلطان الوقت، لأن هذا القول دعوی بلا برهان. وبهذا یثبت بطلان وجوده، وبطلان ما ترتب علی ذلک.

۲- هذه شهاده أهل السنه، وأکثر فرق الشیعه، ونقابه آل أبی طالب، وأسره آل أبی طالب وأخیه جعفر، والحسن العسکری، وکل هذه الشـهادات والبینات تنفی دعوی الولد، وهی ترد دعوی الأجانب البعداء فی نوایاهم ممن ادعی البابیه والمشاهده. فکیف إذا أضیف إلی ذلک استبعاد بقائه ــ علی فرض وجوده ــ مئات السنین ولو مدّ الله فی عمر أحد من خلقه لحاجه الناس إلیه لمد فی عمر رسول الله صـلی الله علیه و آله و سـلم کمـا قال أبو الحسن الرضا، وهو مع طول هـذه المـده لا یعرف أحـد مکانه، ولا یعلم مسـتقره ومقـامه، ولاـ یـأتی بخبره من یوثـق بقوله. وکـل من اتفق له الاسـتتار عن ظـالم لخوف منه علی نفسه أو لغیر ذلـک من الأغراض یکون مده استتاره قریبه، ولا یخفی علی الکل.

شخص قابل اطمینانی خبری از او نیاورده است و هرکس که به دلیل ترس بر خود یا دیگر اغراض از ستمگری پنهان شده باشد، مدت پنهان شدنش اندک است و از همگان نیز مخفی نمی شود.

و چگونه کسی که اولین مسئول امت است در این مدت طولانی غیبت کرده است؟ آیا این دلیل روشن و آشکاری بر این نیست که داستان غیبت، افسانه ای از افسانه هایی است که مزدوران و زندیقان و کینه ورزان ساخته اند؟ (۱)

به نظر می رسد طرح این ادعا به انگیزه های مادی و سیاسی بوده است؛ میل به به چنگ آوردن ثروت و نابود کردن دولت اسلامی، دو هدف اصلی ابداع این اندیشه بوده اند؛ زیرا همچنان که در کتاب های شیعیان اثناعشری آمده است و ما پیش از این بیان کردیم، پول، جهت گیری های فرقه های شیعه را مشخص می کرد و دلیل نزاع ها و اختلافاتشان بود. (۲)

همچنین ماجرای امامت و خلافت سخن این گروه های شیعی است و آن ها بر این مدار سیر می کنند و ابداع اندیشه امام غایب آن ها را از اهل بیت جدا کرده و ریاست را به دستشان می سپارد و آن ها برای دستیابی به این هدف، متحمل مشقت فکر و کنکاش و تأمل نشدند؛ چرا که آن را (۳)در دین مجوس یافته بودند و همچنان که

۱- کیف یغیب المسؤول الأول عن الأمه هذه الغیبه الطویله؟ ألیس هذا کله دلیلاً واضحاً جلیاً علی أن حکایه الغیبه أسطوره من الأساطیر التی صنعها المرتزقه والزنادقه والحاقدون؟!

۲- یبدو أن هذه المقاله کان الدافع وراءها مادیًا وسیاسیًا، فالرغبه فی الاستئثار بالأموال، ومحاوله الإطاحه بدوله الخلافه کانا هدفین أساسیین فی اختراع هذه الفکره، والدلیل علی ذلک أن لغه المال تسود توجیهات الفرق الشیعیه، وهی مصدر نزاعهم واختلافهم، کما حفظت نصوص ذلک کتب الاثنی عشریه _ کما مر _ .

۳- ذلک فإن قضیه «الإمامه والخلافه» هی حدیث هذه الخلایا الشیعیه وهم فی فلکها یسیرون... وابتداع فکره الإمام الخفی یخلصهم من أهل البیت، ویجعل الزعامه فی أیدیهم. ولم یتکلفوا شیئاً من عناء التفکیر والبحث والتأمل للوصول إلی هذه الغایه، إذ إنهم وجدوا هذه الفکره فی الدیانه المجوسیه، ذلک أن «المجوس» تدعی أن لهم منتظراً حیاً باقیاً مهدیاً... _ کما مر _ .

گذشت، مجوس بر این باور بودند که منتظَری دارند که زندهٔ باقی و مهدی است. (۱)

نقد و بررسی

در واقع بیشتر این بخش از سخنان قفاری ــ که آخرین قسمت از نوشتهٔ او در بخش «المهدیه و الغیبه» است ــ چیزی جز تکرار شبهات پشین نیست که در بخش های گذشته به تفصیل به آن ها پاسخ داده شد و خوانندگان گرامی را به مباحث پیش گفته ارجاع می دهیم؛ ادعاهایی همچون غیرممکن بودن عمر طولانی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ابداع اندیشه غیبت به انگیزه منافع مادی یا اغراض سیاسی، ریشه داشتن این تفکر در آیین مجوس و... .

اما به این شبهه که امام حسن عسکری با وصیت نکردن به فرزندش، خود وجود او را نفی کرده است، شیخ مفید بیش از هزار سال پیش پاسخ گفته است. (۲) در پاسخ آن به اجمال چنین می توان گفت که این استدلال که امام حسن علیه السلام مادر خود را وصی خویش قرار دادند و نه فرزندشان را، پس آن حضرت وجود فرزند برای خود را انکار کرده اند، هم بر مبنای شیعه باطل است و هم بر مبنای اهل تسنن؛ زیرا اگر قفاری از منظر یک سنی به این ماجرا نگاه کند و به امامت الهی و عصمت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اعتقاد نداشته باشد، طبیعی است که در نظر او یک کودک خردسال نمی تواند وصایت کسی را بر عهده گیرد؛ بنابر این به صورت طبیعی امام حسن علیه السلام نمی توانست به فرزند خردسال خود وصیت کند؛ در نتیجه از وصیت آن حضرت به مادر گرامی شان نمی توان چنین برداشت کرد که پس آن حضرت فرزند نداشته اند. اگر آقای قفاری از منظر یک شیعه به این ماجرا نگاه کند، باز امام عسکری علیه السلام

۱- اصول مذهب الشیعه، ص۱۰۹۸ــ۱۱۰۰.

۲- الفصول العشره، ص۶۹.

نمی توانستند به فرزندشان وصیت کنند؛ البته نه به دلیل خردسال بودنشان، بلکه به این دلیل که وصایت به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، منجر به اطلاع حکومت وقت از تولد آن حضرت می شد و در نتیجه جان ایشان به خطر می افتاد. بنابر این طبیعی بود که امام حسن علیه السلام در وصیت خود نامی از فرزند دلبندشان به میان نیاورند. (۱) عجیب این است که قفاری به استناد ماجرای یادشده مدعی شده است امام حسن عسکری علیه السلام منکر وجود فرزند برای خود بوده است؛ اما او از ده ها روایتی که از آن حضرت صادر شده و در آن ها به مسئله تولد فرزندشان تصریح گردیده _ که برخی از این روایات در بخش های گذشته بیان شد _ ذکری به میان نیاورده است.

وی در نقد این سخن شیخ طوسی که علت وصیت نکردن امام حسن به فرزندشان مخفی نگه داشتن ایشان از حکومت بوده است، می نویسد:«این ادعایی بدون دلیل است.» حال از آقای قفاری می پرسیم مقصود او از دلیل چیست؟ اگر مقصودش این است که شیخ طوسی باید بر مدعای خود از منابع اهل سنت دلیل بیاورد، افزون بر این که از روش خود _ که نقد شیعه بر اساس مقبولات شیعه است _ عدول کرده، از اساس چنین سخنی نامعقول و التزام ناپذیر است؛ زیرا هیچ گاه نمی توان توقع داشت طرف داران یک مذهب، باورهایشان را بر اساس مبانی دیگران به کرسی بنشانند، هم چنان که نمی توان از اهل سنت توقع داشت برای اثبات تک تک باورهایشان از منابع شیعه دلیل آورند. البته مذهب شیعه این افتخار را دارد که می تواند بسیاری از معتقدات خود را حتی بر اساس منابع و مقبولات اهل سنت اثبات نماید؛ مانند آن چه علامه امینی در کتاب الغدیر انجام داده است. همچنین اگر مقصود او از دلیل این است که شیخ طوسی باید از منابع شیعه بر مدعای خود

۱- گواه روشنی که نشان می دهد این رفتار امام حسن جنبه تقیه ای داشته، این است که آن حضرت در این وصیت خود بزرگان حکومت و قضاوت را شاهد می گیرد و نه اصحاب خود را. این نشان می دهد مقصود آن حضرت این بوده است که در نظر حکومت این تلقی را به وجود آورد که من فرزندی ندارم.

دلیل اقامه کند، این سخن حقی است و البته در منابع شیعه برای اثبات این مدعا شواهد فراوانی وجود دارد؛ از جمله نوبختی ــ نویسنده کتاب فرق الشیعه که معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده است ــ در این باره چنین می نویسد:

ما در برابر امام پیشین و امامتش سر تسلیم فرود می آوریم و به رحلت او اقرار می کنیم و اعتراف می کنیم که او از صلبش جانشینی دارد که به جای او نشسته است و همو امام پس از اوست... و نام بردن او و پرسش از مکانش جایز نیست تا این که برای آن دستوری برسد؛ چرا که او ــ درود خداوند بر او باد ــ پوشیده، ترسان و مستور به ستر خداوند متعال است و بر ما نیست از آن پرس وجو کنیم، بلکه این کار روا نیست و حرام است؛ چرا که آشکار کردن آن چه از ما پوشیده شده باعث ریختن خون او و خون ما می شود و در پوشیده ماندن آن و لب فرو بستن از آن، خون ایشان وخون ما محفوظ می ماند... و اباعبدالله الصادق در حالی که امرش آشکار بود و مکانش معلوم بود و نسبش بر کسی پوشیده نبود و تولدش مخفی نبود و یادش میان خاص و عام رایج و مشهور بود می فرمود: «هر کس مرا به نامم بخواند لعنت خداوند بر او باد!» و گاه یکی از شیعیانش او را ملاقات می کرد و از او رخ برمی گرفت. و روایت شده است که مردی از شیعیانش در راه با ایشان مواجه شد، ولی از آن حضرت رخ برگرفت و سلام نکرد و حضرتش از او تشکر کرد و او راستود و به او فرمود: «ولی فلانی مرا دید و بر من سلام کرد و کار نیکویی انجام نداد» و او را نکوهش کرد و آن را ناپسند دانست... . پس در زمان ما چگونه جایز باشد با وجود شدت جست وجو و ظلم سلطان و رعایت نشدن حقوق امثال آن ها از سوی سلطان با آن چه که از صالح بن وصیف به آن حضرت (امام حسن عسکری علیه السلام) رسید و ایشان را به زندان انداخت و او کسی که خبرش و نامش آشکار نشد و ولادتش مخفی بود را معرفی کرد؟ و روایات فراوانی وجود دارد که ولادت قائم بر مردم مخفی خواهد بود و یادش به فراموشی خواهد رفت و شناخته نخواهد شد... . (۱)

۱- فرق الشیعه، ص۱۱۷ــ ۱۱۸.

با توجه به آن چه گذشت روشن شد که نه امام حسن علیه السلام وجود فرزند را انکار کرد و نه بنی هاشم و نه اکثر شیعیان و انکار اکثریت اهل سنت نیز نمی تواند دلیلی

علیه شیعه باشد، همچنان که انکار جعفر و تعداد معدودی از فرزندان او نمی تواند چیزی را ثابت کند؛ زیرا با وجود اعتراف کسانی همچون پدر، عمه و کنیزان

و خادمانی که در بیت امام حسن علیه السلام حضور داشتند و از اخبار آن آگاه بودند و نیز اصحاب ویژه امام حسن علیه السلام و بلکه اکثریت شیعه، مخالفت جعفر _ که از قضا روابط مناسبی با امام حسن علیه السلام نداشت و طبیعتاً از اخبار بیت آن حضرت بی اطلاع بود _ و نیز مخالفت فرزندان جعفر قدر و اندازه ای نخواهد داشت؛ زیرا به تعبیر ابن قبه اگر حق جز با دلیلی که بر آن اتفاق نظر باشد ثابت شدنی نباشد، هیچ حقی ثابت نخواهد شد. خوانندگان گرامی می توانند تفصیل این مطالب را در بخش های گذشته مرور کنند.

و اما این پرسش که چگونه اول مسئول امت در طول این مدت طولانی رخ از امت نهان کرده است، همچنان که پیش از این گذشت بیش از این که متوجه

امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، متوجه کسانی است که این وضعیت را به وجود آورده اند.

اگر آن حضرت با میل و رغبت، زندگی پنهانی خود را در پیش می گرفت، این سؤال

به صورت طبیعی متوجه ایشان بود؛ اما گویا قفاری این نکته را فراموش کرده است که به باور شیعه، غیبت امام امری اضطراری و ناخواسته است که بر خلاف میل

آن حضرت به ایشان تحمیل شده است. بنابر این از این ناحیه بر آن حضرت ایرادی وارد نیست.

خاتمه

آن چه گذشت نقد و بررسی ۸۱ شبهه مطرح شده از سوی دکتر ناصرالقفاری درباره قرائت شیعی اندیشه مهدویت بود. بر اساس آن چه گذشت، روشن شد که:

۱. بسیاری از شبهات قفاری مستند به روایت ضعیف و غیر قابل اعتمادند. بنابراین بسیاری از شبهات او نیاز به پاسخ گویی ندارند و حتی آن دسته از شبهاتی که مستند به روایات ضعیفند، قابل دفاع هستند و روایت مربوط به آن را می توان به صورت منطقی توضیح داد و تبیین کرد.

۲. در بسیاری از مواقع، وی اشکالات خود را بر مبانی اهل سنت بنیان نهاده است.

۳. او در مواضع متعددی جانب امانت را نگاه نداشته و با تقطیع روایات، کوشیده است از روایات تقطیع شده شبهه ای درافکند.

۴. روایات معتبر شیعه درباره امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و تولد و غیبت آن حضرت _ و حتی معظم روایات ضعیف شیعه _ منظومه ای به هم پیوسته و کاملاً هماهنگ است و اجزای آن کاملاً متناسب با هم و مکمل یکدیگرند و همدیگر را تأیید می کنند و هیچ خللی در میان آن ها وجود ندارد و هیچ یک در تعارض با دیگری نیستند. حتی تعارضات ابتدایی که گاه در میان آن ها مشاهده می شود، تعارضاتی بدوی است که در نگاه اولیه و بدون تأمل به نظر تعارض می آید؛ اما با تأمل روشن می شود که این تعارضات بدوی به راحتی قابل حل است. بنابر این تمام شبهات قفاری ضعیف است و به همه آن ها می توان پاسخ مناسب داد.

در پایان بر درگاه الهی سجده شکر می گذارم و بر آستان قطب عالم امکان بوسه سپاس می نهم و امید آن دارم این تلاش ناچیز در نظر عیب پوش آن عزیز مقبول افتد! از خوانندگان گرامی نیز می خواهم عیوب فراوان این نوشته را کریمانه به نویسنده گوشزد نمایند.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین

فهرست منابع

_اثبات الوصیه، علی بن حسین مسعودی، قم، مؤسسه انصاریان، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.

_اثبات الهداه، محمد بن حسن حر عاملی، قم، مکتبه المحلاتی، ۱۳۸۳ق.

_الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، نجف، دار النعمان، ۱۳۸۶ق.

_احکام القرآن، احمد بن علی جصاص، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_احکام القرآن، محمد بن ادریس شافعی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۰ق.

_اختیار معرفه الرجال، محمد بن حسن طوسی، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۴ق.

۱الارشاد، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق

_اُسد الغابه فی معرفه الصحابه، علی بن محمد ابن اثیر، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.

_الاصابه، شهاب الدین بن حجر عسقلانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_اصل الشیعه و اصولها، محمد حسین آل کاشف الغطاء، قم، مؤسسه الامام علی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه؛ عرض و نقد، ناصر القفاری، بی جا، انتشارات دارالرضا، بی تا.

_اعتقادات الامامیه، محمد بن علی بن حسین بن بابویه صدوق، بیروت، دار المفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

_اعجاز القرآن، محمد بن طیب باقلانی، مصر، دارالمعارف، چاپ سوم، بی تا.

_اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

_الاعلام، خیرالدین زرکلی، بیروت، دارالعلم، چاپ پنجم، ۱۹۸۰م.

_اعیان الشیعه، محسن امین، بیروت، دارالتعارف، بی تا.

_اقبال الأعمال، علی بن موسی حلی (ابن طاوس)، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

_الی المجمع العالمی بدمشق، عبدالحسین شرف الدین، بی جا، بی نا، بی تا.

_الامامه و التبصره، علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، قم، مدرسه الامام المهدی، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

_الانوار اللامعه فی شرح زیاره الجامعه، عبدالله شبر، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.

_اوائل المقالات، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

_ایضاح الفوائد، محمد بن حسن فخرالمحققین، قم، بی نا، چاپ اول، ۱۳۸۷ق.

_الایقاظ من الهجعه، محمد بن حسن حر عاملی، قم، انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.

_بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، بیروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

_البحر الرائق، زین الدین بن ابراهیم ابن نجیم مصری، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

_البحر المحیط، ابی حیان اندلسی، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

_بدایه المجتهد و نهایه المقتصد، محمد بن احمد بن رشد الحفید، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

_البدایه و النهایه، عمادالدین اسماعیل دمشقی (ابن کثیر)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

_بدایع الصنایع، ابوبکر کاشانی، پاکستان، المکتبه الحبیبیه، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

_البدر الزاهر فی صلاه الجمعه و المسافر، حسین علی منتظری، مکتب آیه الله العظمی المنتظری، چاپ دوم، ۱۴۱۶ق.

_بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، تهران، منشورات الاعلمی، ۱۴۰۴ق.

_بهایی گری، احمد کسروی، تهران، انتشارات فرخی، ۱۳۴۴ق.

_تاج العروس، محمد بن محمد زبیدی، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.

_تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ اول، ۱۴۰۷ق.

_تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر طبری، بیروت، مؤسسه الاعلمی، چاپ چهارم، ۱۴۰۳ق.

_تاریخ الغیبه الکبری، سید محمد صدر، قم، ذوی القربی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش.

_تاریخ الیعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، بیروت، دار صادر، بی تا.

_تاریخ بغداد، احمدبن علی خطیب بغدادی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

_تاریخ سیاسی عصر غیبت امام دوازدهم، جاسم حسین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷ش.

_تاریخ مابعد الظهور، سید محمد صدر، قم، نشر ذوی القربی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ش.

_تاریخ مدینه دمشق، علی بن حسن بن عساکر، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ق.

_تاریخ، عبدالرحمن بن محمد حضرمی (ابن خلدون)، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ چهارم، بی تا.

_تحریر الاحکام، حسن بن یوسف حلی، قم، مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

_تحفه الاحوذی، محمد مبارکفوری، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

_التذکره فی احوال الموتی و امور الآخره، محمد بن احمد قرطبی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

_تطور الفکر السیاسی الشیعی من الشوری الی ولایه الفقیه، احمد الکاتب، بیروت، انتشارات دارالجدید، ۱۹۹۸میلادی.

_تعلیقه علی منهج المقال، وحید بهبهانی، بی جا، بی نا، بی تا.

_تفسیر ابن کثیر، عمادالدین اسماعیل دمشقی (ابن کثیر)، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق.

_تفسیر ابی السعود، ابی السعود، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

_تفسیر البحر المحیط، محمد بن یوسف اندلسی (ابن حیان)، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

_تفسیر البغوی، بغوی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

_تفسیر الثعالبی، عبدالملک بن محمد ثعالبی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

تتفسیر الجلالین، جلال الدین سیوطی و جلال الدین محلی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

ـتفسير السمعانى، ابوالمظفر سمعانى، رياض، دار الوطن، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

ـتفسير العياشى، محمد بن مسعود عياشى، بيروت، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

_تفسیر الفخر الرازی، محمد بن عمر فخر رازی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۳ق.

_تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، قم، دارالکتاب، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

_تفسیر سمرقندی، نصر بن محمد سمرقندی، بیروت، دارالفکر، بی تا.

_تلخیص الشافی، محمد بن حسن طوسی، قم، منشورات عزیزی، چاپ سوم، ۱۴۹۴ق.

_التمهید، ابن عبدالبر، مغرب، وزاره عموم الاوقاف و الشؤون الدینیه، ۱۳۸۷ق.

_تهذیب الاحکام، محمد بن حسن طوسی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.

_تهذیب التهذیب، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۴ق.

_جامع البیان، ابن جریر طبری، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.

_الجامع الصغیر، جلال الدین سیوطی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.

_الجامع لاحکام القرآن، محمد بن احمد قرطبی، بیروت، داراحیاءالتراث العربی، بی تا.

_جواهر الکلام، محمدحسن نجفی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۵ش.

_حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، شمس الدین محمد دسوقی، بی جا، دار احیاء الکتب العربیه، بی تا.

_حدائق الناضره، یوسف بحرانی، قم، مؤسسه النشرالاسلامی، بی تا.

_خاندان نوبختی، عباس اقبال آشتیانی، تهران، انتشارات رشدیه، ۱۳۴۵ش.

_الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، قم، مؤسسه الامام المهدی، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

_الخصال، محمد بن علی بن حسین بن بابویه صدوق، قم، منشورات جامعه المدرسین، ۱۴۰۳ق.

_خلاصه الاقوال، حسن بن یوسف حلی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

_الخلاف، محمد بن حسن طوسی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

_الدر المختار، محمد علاء الدین حصکفی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۵ق.

ـ الدر المنثور، جلال الدين سيوطى، بيروت، دارالمعرفه، بى تا.

ـ الدراسات فى ولايه الفقيه و فقه الدوله الاسلاميه، حسين على منتظرى، قم، المركز العالمى للدراسات الاسلاميه، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

ـ الدرر، ابن عبدالبر، بى جا، بى نا، بى تا.

ـ دعائم الاسلام، قاضى نعمان مغربى، قاهره، دارالمعارف، ۱۳۸۳ق.

_دقائق التفسير، احمد بن تيميه، دمشق، مؤسسه علوم القرآن، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

_دلائل الامامه، محمد بن جرير طبرى، قم، مؤسسه البعثه، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

_الديباج على مسلم، جلال الدين سيوطى، المملكه العربيه السعوديه، دار ابن عفان، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

_ذخيره المعاد، محمدباقر سبزواى، قم، مؤسسه آل البيت، بى تا.

نذكر اخبار اصفهان، ابونعيم احمد بن عبدالله اصفهانى، ۱۹۳۴م، بى نا.

_رجال ابن داود، حسن بن على حلى، نجف، مطبعه الحيدريه، ۱۳۹۲ق.

_رجال النجاشى، احمد بن على نجاشى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، چاپ پنجم، ۱۴۱۶ق.

_رجال، محمد بن حسن طوسى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_الرسائل التسع، جعفر بن حسن حلى، قم، مكتبه آيه الله العظمى المرعشى، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

_الرسائل العشر، محمد بن حسن طوسى، قم، مؤسسه النشر الاسلامى، بى تا.

_رسائل فى الغيبه، محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى (شيخ مفيد)، بيروت، دارالمفيد، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

تروح المعانى فى تفسير القرآن، سيد محمود آلوسى، بى جا، بى نا، بى تا.

تروضه الطالبين، يحيى بن شرف نووى، بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا.

_سازمان وكالت و نقش آن در عصر ائمه، محمدرضا جبارى، قم، انتشارات مؤسسه امام خمينى رحمه الله، ۱۳۸۲ش.

_سنن ابى داود، ابوداود سجستانى، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

_السنن الكبرى، احمد بيهقى، دارالفكر، بى تا.

_سير اعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن احمد ذهبى، بيروت، مؤسسه الرساله، چاپ نهم، ۱۴۱۳ق.

_سيره الحلبيه، على بن برهان الدين حلبى، بيروت، دار المعرفه، ۱۴۰۰ق.

_شبهات وردود، سامى البدرى، بى جا، نشر حبيب، چاپ دوم، ۱۴۱۷ق.

ـشرح اصول الکافی، محمدصالح مازندرانی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

ـالشرح الکبیر، ابن قدامه عبدالرحمن، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.

ـشرح المقاصد فی علم الکلام، تفتازانی، پاکستان، دارالمعارف النعمانیه، ۱۴۰۱ق.

_شرح سنن النسائی، جلال الدین سیوطی، بیروت، دارالکتب الاسلامیه، بی تا.

_شرح صحیح مسلم، محیی الدین نووی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.

_شرح نهج البلاغه، عزالدین بن ابی الحدید شیبانی، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اول، ۱۳۷۸ق.

_شواهد التنزیل، عبیدالله حسکانی، مجمع احیاء الثقافه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

_الشیعه فی المیزان، محمدجواد مغنیه، بیروت، دارالتعارف، چاپ چهارم، ۱۳۹۹ق.

_صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، بیروت، دار الفکر، چاپ اول، ۱۳۶۵ش.

_صحیح مسلم، ابوالحسین مسلم بن الحجاج قشیری نیشابوری، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

_الصحیفه السجادیه، قم، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

_الصراع بین الاسلام و الوثنیه، عبدالحسین امینی، بی جا، بی نا، بی تا.

_صلاه الجمعه دراسه فقهیه و تاریخیه، عزالدین رضانژاد، قم، مؤلف، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_صله تاریخ الطبری، عریب بن سعد قرطبی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، بی تا.

_الصواعق المحرقه علی اهل الرفض و الضلال و الزندقه، احمد بن محمد بن حجر هیثمی، لبنان، مؤسسه الرساله، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

_طرائف المقال، علی اصغر بروجردی، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

_عبدالله بن سبا، مرتضی عسکری، مجمع علمی اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰ش.

_علل الشرایع، محمد بن علی بن حسین بن بابویه صدوق، نجف اشرف، مکتبه الحیدریه، ۱۳۸۵ق.

عمده القاری، محمود بن احمد عینی، بیروت، دار احیاء التراث، بی تا.

_عون المعبود، محمد عظیم آبادی، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.

_عیون المعجزات، حسین بن عبدالوهاب، نجف، محمدکاظم الشیخ صادق الکتبی، ۱۳۶۹ق.

ـالغدیر، عبدالحسین، امینی، تحقیق: ابراهیم بهادری، اشراف: جعفر سبحانی، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ چهارم، ۱۳۹۷ق.

ـالغیبه للحجه، محمد بن ابراهیم نعمانی، تحقیق: فارس حسون، قم، انوار الهدی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.

ـفتح الباری، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، بیروت، دارالمعرفه، چاپ دوم، بی تا.

_فتح الباری، احمد بن علی بن حجر، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.

_فتح الباری، شهاب الدین بن حجر عسقلانی، بیروت، دارالمعرفه، چاپ دوم، بی تا.

_الفتن، نعیم بن حماد، بیروت دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

_فرق الشیعه، حسن بن موسی نوبختی، نجف، انتشارات مکتب المرتضویه، ۱۳۵۵ق.

_الفصول العشره، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

_الفصول المختاره، علی بن حسین سید مرتضی، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

_فقه الصادق، محمدصادق روحانی، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۱۲ق.

_فلاح السائل، علی بن موسی حلی (ابن طاوس)، بی جا، بی نا، بی تا.

_الفهرست، محمد بن حسن طوسی، مؤسسه نشر الفقاهه، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

_فیض القدیر، محمد عبدالرئوف مناوی، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_القاموس المحیط، محمد بن یعقوب فیروزآبادی، بی جا، بی نا، بی تا.

_قرب الاسناد، عبدالله بن جعفر حمیری، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

_الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق، تصحیح و تعلیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ پنجم، ۱۳۶۳ش.

_الکامل فی التاریخ، علی بن محمد ابن اثیر، بیروت، دارصادر، ۱۳۸۶ق.

_کتاب البیع، سید روح الله الموسوی الخمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله، چاپ اول، ۱۴۲۱ق.

_کتاب الصلاه، سید ابوالقاسم خویی، قم، دار الهادی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

_کتاب الطهاره، سید ابوالقاسم خویی، بی جا، انتشارات لطفی، چاپ دوم، ۱۴۱۱ق.

_کتاب الطهاره، سید روح الله الموسوی الخمینی، قم، مطبعه مهر، بی تا.

ـ کتاب الطهاره، شیخ مرتضی انصاری، المؤتمر العالمی بمناسبه الذکری المئویه الثانیه لمیلاد الشیخ الانصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

ـ کتاب الغیبه، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: عبادالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

ـ کشاف القناع، منصور بن یوسف بهوتی، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.

_کشف الاستار، میرزا حسین نوری، تهران، مکتبه نینوی الحدیثه، چاپ دوم، ۱۴۰۰ق.

_کشف الغطاء، جعفر کاشف الغطاء، اصفهان، مهدوی، بی تا.

_کشف الغمه، علی بن عیسی اربلی، بیروت، دار الاضواء، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.

مکمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی بن حسین بن بابویه صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.

_کنزالفوائد، ابوالفتح کراجکی، قم، مکتبه المصطفوی، چاپ دوم، ۱۳۶۹ش.

_لسان العرب، محمد بن مکرم مصری انصاری (ابن منظور)، قم، نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.

_المبسوط، شمس الدین سرخسی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ق.

_مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

_مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_مجمع الزوائد، علی بن ابی بکر هیثمی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.

_المجموع، محیی الدین نووی، بیروت، دار الفکر، بی تا.

_المحلی، علی بن احمد بن حزم، بی جا، دارالفکر، بی تا.

_مختصر اثبات الرجعه، فضل بن شاذان، چاپ شده در مجله تراثنا، سال دوم، ش۴.

_مدارک الاحکام، محمد بن علی عاملی، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.

_مرآه العقول، محمدباقر مجلسی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ش.

_المزار، محمد بن جعفر مشهدی، قم، القیوم، چاپ اول، ۱۴۱۹ق.

_مسالک الافهام، زین الدین علی عاملی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

_المسائل السرویه، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

ـ المسائل العکبریه، محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، بیروت، دارالمفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

ـ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری، بیروت، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.

ـ مستدرکات علم رجال الحدیث، علی نمازی، تهران، ابن المؤلف، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.

ـ مستند الشیعه، احمد بن محمد نراقی، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.

ـ المسند، احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر، بی تا.

_مصباح المتهجد، محمد بن حسن طوسی، بیروت، مؤسسه فقه الشیعه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

_المصنف، محمد بن ابی شیبه، بیروت، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.

_معجم احادیث الامام المهدی، علی کورانی، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

_معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.

_معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، بی جا، بی نا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.

_مغنی المحتاج، محمد بن احمد شربینی، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، ۱۳۷۷ق.

_المغنی، عبدالله بن قدامه، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.

_مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، دارالعلم، بی تا.

تالمقالات و الفرق، سعد بن عبدالله اشعری، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، بی تا.

_المقنع فی الغیبه، علی بن حسین سید مرتضی، بیروت، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.

_الملل و النحل، محمد بن عبدالکریم شهرستانی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.

_المنار المنیف فی الصحیح و الضعیف، ابن قیم الجوزیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.

_المواقف، عضدالدین ایجی، بیروت، دارالجیل، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

_المهدی، صدرالدین صدر، تهران، مؤسسه الامام المهدی، ۱۴۰۳ق.

_المهذب، عبدالعزیز قاضی ابن براج، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق.

_نتایج الافکار، سید محمدرضا گلپایگانی، قم، دارالقرآن الکریم، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

_نورالابصار فی مناقب آل النبی المختار، ذوی القربی، مؤمن بن حسین شبلنجی، بی جا، بی نا، چاپ اول، ۱۳۸۴ق.

_نهایه الدرایه فی شرح الکفایه، محمدحسین غروی اصفهانی، قم، انتشارات سید الشهدا، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.

_النهایه، محمد بن حسن طوسی، قم، قدس محمدی، بی تا.

ـــنیل الاوطار، محمد شوکانی، بیروت، دار الجیل، ۱۹۷۳ق.

ـــالوافی بالوفیات، صفدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

ـــالوافی، ملا محسن فیض کاشانی، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ اول، ۱۳۶۵ش.

ـــوسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، تحقیق: مؤسسه النشر الإسلامی، قم، مؤسسه

آل البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

- وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ابن خلکان، بیروت، دارالثقافه، بی تا.

_الولایه الإلهیه الإسلامیه أو الحکومه الإسلامیه، محمد مؤمن، مؤسسه النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.

_وندیداد، هاشم رضی، فکر روز، ۱۳۷۶ش.

_هدایه الکبری، حسین بن حمدان خصیبی، بیروت، مؤسسه البلاغ، چاپ چهارم، ۱۴۱۱ق.

تهدیه العارفین، اسماعیل باشا بغدادی، بیروت، دار احیاءالتراث العربی، بی تا.

_یشت ها (گزارش پور داود)، بی جا، بی نا، چاپ سوم، ۱۲۵۶ق.

_فصل نامه انتظار موعود، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۸۸ش.

_فصل نامه تاریخ در آینه پژوهش، شماره۱۲، زمستان ۱۳۸۵ش.

_فصل نامه مشرق موعود، شماره ۹، بهار ۱۳۸۸ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



